

احوال و آثار

قدوه محققین و سلطان حکما و متکلمین

استاد بشر و عقل حادی عشر

ابو جعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسی

ملقب به

نصیر الدین

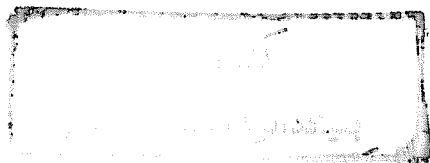
جمع و تألیف

محمد تقی مدرس رضوی

شماره ثبت ۸۲۶۲

زده بندی

تاریخ ۱۳۶۶/۸/۲۶



آشارات بنیاد فرهنگ ایران

از این کتاب

۱۲۰ نسخه در سال ۱۳۵۲ در چاپخانه داور پناه و خواجه
چاپ شد



از روی مینیاتوری که در کتبخانه ملی است عکس برداری شده

فهرست مطالب کتاب

هفده	قدمه
۳	خواجۀ طوسی
۵	اساتید خواجه
۷	رفتن خواجه به قلاع اسماعیلیه
۱۳	استیصال ملاحده
۱۶	خواجۀ طوسی و نقش او در فتح بغداد
۲۸	اوضاع آن روز بغداد
۲۸	چند نامه از هلاکو به سلاطین اطراف به انشاء
۲۸	خواجۀ طوسی
۳۷	مسافرت خواجه به حله
۴۰	رصد مراغه
۵۰	توصیف و تعریف عمارت رصد مراغه به طریق
۵۱	اجمال
۵۱	آلات رصدی رصدخانه مراغه
۵۴	قصیده قاضی نظام الدین اصفهانی در مدح خواجه
۵۴	و وصف رصد
۵۶	اواخر عمر خواجه و مرگ او
۶۴	ترکیب بند مجده مگر در رثاء خواجه
۶۸	اولاد و بازماندگان خواجه
۷۸	اخلاق خواجه
۸۱	وزارت خواجه
۸۳	مذهب خواجه
۹۴	نظر خواجه نسبت به عرفا و صوفیه
۹۷	حکایات راجعۀ به خواجه
۱۱۱	آراء و نظریات فلسفی و کلامی خواجه
	معاصران خواجه
۱۲۷	المستعصم بالله خلیفۀ عباسی
۱۲۹	امیر سعید ابو المناقب پسر خلیفۀ
۱۳۰	هلاکو خان
۱۳۴	ابا قاسم خان
۱۳۶	علاء الدین محمد پادشاه اسماعیلیه
۱۳۷	رکن الدین خورشاه

۱۹۰	شمس الدین خسروشاهی	۱۳۷	عبدالرحیم ناصرالدین محتشم
۱۹۳	کمال الدین بحرانی	۱۳۸	معین الدین ابوالشمس
۱۹۴	نجم الدین لبودی	۱۳۹	محتشم شهاب
۱۹۵	نجم الدین نخجوانی	۱۴۰	ابن علقمی وزیر
۱۹۵	شیخ محی الدین عربی	۱۴۵	امیر سیف الدین بیتکچی
۱۹۸	ابوالمعالی صدرالدین قونوی	۱۴۶	شمس الدین محمدجوینی وزیر
۲۰۰	شیخ کمال الدین میثم بحرانی	۱۴۹	خواجه بهاء الدین محمدجوینی
۲۰۲	محقق اول جعفر بن حسن	۱۵۰	عطا ملک جوینی
۲۰۲	فریدالدین عطار نیشابوری	۱۵۲	ملک عزالدین نیشابوری
۲۰۵	بابا افضل کاشانی		
۲۱۰	افضل الدین خونجی		اساتید خواجه
۲۱۱	عین الزمان جیلی		وجیه الدین محمد بن الحسن الطوسی پدر خواجه
۲۱۳	جمال الدین علی بن سلیمان بحرانی	۱۵۴	
۲۱۵	شیخ نجیب الدین حلّی	۱۵۶	شیخ برهان الدین محمد حمدانی قزوینی
۲۱۶	سدیدالدین حلّی	۱۵۸	نصیرالدین ابوطالب عبدالله طوسی
۲۱۷	رضی الدین علی بن طاوس	۱۶۰	نورالدین علی بن محمد شیمی باسیعی
۲۲۰	جمال الدین احمد بن طاوس	۱۶۱	شیخ معین الدین سالم بن بدران مصری
۲۲۱	غیاث الدین ابوالمظفر بن طاوس	۱۶۷	قطب الدین مصری
۲۲۲	مفیدالدین محمد بن جهّم	۱۶۹	شیخ ابوالسعادات اسعد اصفهانی
۲۲۳	موفق الدولة همدانی	۱۷۰	فریدالدین داماد نیشابوری
	همکاران و دستیاران خواجه در رصد مراغه	۱۷۲	(رسالة اثبات واجب فریدالدین)
۲۲۶	نجم الدین کاتبی قزوینی	۱۷۷	کمال الدین بن یونس موصلی
۲۲۸	حکیم مؤیدالدین عرضی		چند نفر از فضلاء معاصر وی
۲۳۰	فخرالدین خلّاطی	۱۷۹	علم الدین ابوالمعالی قیصر
۲۳۱	فخرالدین اخلاطی	۱۸۳	اثیرالدین ابهری مفضل بن عمر
۲۳۲	فخرالدین رصدی مراغی	۱۸۶	شمس الدین محمد کیشی

۲۸۴	عزالدين زنجانى	۲۳۳	فريدالدين طوسى
۲۸۷	عمادالدين محمد زنجانى	۲۳۳	محيى الدين مغربى
۲۸۷	عزالدين ابوالفضل موصلى		
۲۸۸	مجدالدين ابن همگر شيرازى		شاگردان خواجه
۲۹۲	قوامالدين ابن مجدالدين همگر	۲۳۸	علامه حلى
۲۹۳	خواجه همادالدين تبريزى	۲۴۰	قطب الدين شيرازى
۲۹۶	اثيرالدين اومانى	۲۴۷	كمال الدين افسطى آيى
۲۹۸	كمال الدين زنجانى	۲۴۹	سيد ركن الدين استرابادى
۳۰۰	حسام الدين منجم	۲۵۲	ابن الفوطى كمال الدين بغدادى
۳۰۱	شمس الدين گياك	۲۵۷	ابن الخوام عمادالدين عبدالله
۳۰۱	عمادالدين قهستاني		
۳۰۲	عمادالدين ابوالفضل محمد همدانى		جمعى ديگر از معاصران خواجه
۳۰۳	عزالدين ابوالفضل	۲۶۲	عز الدوله سعد بن كمونه
۳۰۳	كمال الدين احمد مراغى طيب	۲۶۷	ابن ساعى تاج الدين على
۳۰۴	كمال الدين افلاطون	۲۶۸	عزالدين عبدالعزىز خالدى
۳۰۵	عزالدين منجم ساوى	۲۶۸	محيى الدين عباسى
۳۰۵	كريم الدين منجم سلماسى	۲۷۰	مجدالدين نديم
۳۰۵	فخرالدين مراغى	۲۷۰	صفى الدين عبدالؤمن ارموى
۳۰۶	عميدالدين منجم بغدادى	۲۷۳	عزالدين ابن ابى الحديد
۳۰۶	فخرالدين حكيم قزوينى	۲۷۴	قاضى بيضاوى
۳۰۷	فخرالدين لقمان مراغى	۲۷۶	ابو جعفر محمد شريفى
۳۰۷	فخرالدين بيارى قاضى هرات	۲۷۶	عزالدين فرومدي
۳۰۸	فخرالدين زرندى	۲۷۷	عمادالدين طبرى
۳۰۸	فخرالدين نخجوانى	۲۷۸	نجم الاثمه استرابادى
۳۰۹	كمال الدين ابوالفضل	۲۷۹	قاضى نظام الدين اصفهانى
۳۰۹	فخرالدين صوفى	۲۸۱	صدرالدين ابراهيم بن حمويه جوينى
۳۱۰	فخرالدين بروجردى	۲۸۳	بهاء الدين على بن عيسى اربلى

۴۰۶	شرح ثمرة بطلمیوس	۳۶۳	تحریر کتاب المساکن
۴۰۹	زیچ ایلخانی	۳۶۳	الاسطوانه
۴۱۳	رساله در صبح کاذب	۳۶۴	المخروطات
۴۱۳	رساله در تحقیق قوس قزح	۳۶۴	احوال خطوط منحنیه
۴۱۴	بیست باب در معرفت اسطرلاب	۳۶۵	کشف القناع عن اسرار شکل القطاع
۴۲۰	اساس الاقتباس در منطق	۳۶۸	تربیع الدائرة
۴۲۱	تجريد منطق	۳۶۸	رساله فی انعطاف الشعاع وانعکاسه
۴۲۲	تجريد العقاید در علم کلام	۳۶۹	کتاب تسطیح الكرة والمطالع
۴۳۳	شرح اشارات	۳۶۹	رساله رد بر مصادره اقلیدس
۴۳۶	قواعد العقاید	۳۷۲	نامه علم الدین قیصر به خواجه طوسی
۴۳۹	فصول نصیریہ	۳۷۳	جواب خواجه به نامه علم الدین
۴۴۵	مصارع المصارع	۳۷۴	نامه دیگر علم الدین در جواب خواجه
۴۴۶	تلخیص المحصل یا نقد المحصل	۳۷۷	نامه خواجه در جواب علم الدین
۴۴۸	تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار		رساله الشافیه عن الشک فی الخطوط
۴۴۹	اخلاق ناصری	۳۷۹	المتواذیه
۴۵۷	اوصاف الاشراف	۳۷۹	رساله دیگر
۴۵۸	آغاز وانجام	۳۸۰	جوامع الحساب بالتخت والتراب
۴۵۹	رساله در موجودات واقسام آن	۳۸۳	رساله در علم مثلث
۴۶۰	رساله در بقاء نفس انسانی	۳۸۳	رساله در حساب وجبر ومقابلہ
۴۶۱	رساله در صدور موجودات از حضرت حق	۳۸۴	رساله معینیہ - یا - المفید
۴۶۲	رساله اثبات جوهر مفارق	۳۸۸	شرح رساله معینیہ
۴۶۴	اثبات جوهر مفارق	۳۹۰	زبدۃ الہیئۃ
	رساله رد ایراد کاتبی بر دلیل حکما	۳۹۱	زبدۃ الادراک فی ہیئۃ الافلاک
۴۶۸	در اثبات واجب	۳۶۱	مختصر فسی معرفۃ التقویم
۴۷۲	نامه نجم الدین کاتبی به خواجه	۳۹۷	مدخل فی علم النجوم
۴۷۴	جواب خواجه به نامه کاتبی	۳۹۸	ترجمۃ صور الکواکب
۴۷۵	شرح رساله العلم	۳۹۹	تذکرۃ نصیریہ
۴۷۶	نامه خواجه به جمال الدین بحرانی		

۵۲۲	رساله در اتحاد مقول علیه و مقول	۴۷۷	نامه جمال الدین بحرانی به خواجه
	مقاله در اینکه مفهوم از ادراك تعقل است	۴۷۹	رساله سؤالیه خواجه از عین الزمان جیلی
۵۲۳	یا غیر آن	۴۸۳	رساله مفاوضات
	جواب به عزالدین سعد بن منصور		مکتوب شیخ صدرالدین قسونسوی
۵۲۳	ابن کمونه	۴۸۵	به خواجه طوسی
۵۲۳	جواب به یکی از حکما درباره تنفس	۴۸۸	جواب مولانا نصیرالدین
	جواب به پرسش یکی از دانشمندان	۴۹۳	پرسشهای قنوی از خواجه طوسی
۵۲۴	درباره مزاج اعضا	۴۹۶	رساله مؤاخذات
۵۲۵	جواب در خیریت وجود	۴۹۷	جواب اسئله شمس الدین محمد کیشی
۵۲۵	العلل والمعلولات		مکتوب شمس الدین کیشی از اصفهان
۵۲۵	رساله در بحث از علل ومعلولات مترتبه	۴۹۸	به خواجه
۵۲۶	فوائد ثمانیه در حکمت	۵۰۲	جواب خواجه طوسی به نامه کیشی
۵۲۸	المقالات الست	۵۰۹	الاسئله النصیریة
۵۲۸	جواهر نامه	۵۱۰	رساله نصیریہ
۵۲۹	جواهر القرائض	۵۱۱	رساله در جواب اسئله محیی الدین عباسی
۵۳۱	معیار الاشعار		جواب مسائل هفتگانه ای که ابن کمونه
۵۳۴	رساله آداب المتعلمین	۵۱۲	پرسش کرده
۵۳۵	ذیل جهانگشای جوینی		جواب اسئله ای که شرف الدین محمد از روم
	رساله در رسم و آئین پادشاهان قدیم	۵۱۳	پرسش کرده
	در باب وصول مالیات و خراج	۵۱۴	جواب اسئله سید رکن الدین
۵۳۶	و مصارف آن		نامه خواجه به اثیر الدین ابهری و اسئله ای که
۵۳۷	رساله در رمل	۵۱۵	از او پرسش نموده
۵۳۹	مدخل در رمل	۵۲۰	رساله در جواب نجم الدین کاتبی
۵۳۹	رساله در احکام دوازده گانه رمل	۵۲۰	رساله دیگر در جواب همان فاضل
۵۳۹	اختصاری از رساله رمل	۵۲۱	رساله دیگر در جواب دبیران کاتبی
۵۴۰	رساله استخراج خوابا		جواب محقق طوسی در رفع تناقض سخن
۵۴۰	مقولات عشر	۵۲۲	حنین و ابن سینا
۵۴۱	ربط الحادث بالقديم	۵۲۲	رساله در نفوس ارضیه و قوای آنها

۵۶۹	بیت الباب فی الأسطرلاب؟	۵۴۲	(رسالة ربط الحادث بالقديم)
۵۶۹	صد باب در معرفت اسطرلاب	۵۴۵	رسالة الامامة
۵۷۰	مقاله در موسیقی	۵۴۶	(رسالة اثبات وحدة الله جل جلاله)
۵۷۰	رساله در شکل قطاع سطحی	۵۴۸	رسالة جبر واختیار
۵۷۱	رساله در علم رمل	۵۴۸	رسالة اثبات عقل فعال
۵۷۱	نهایة الادراك فی درایة الافلاك	۵۴۹	(رسالة جبر و اختیار به عربی)
۵۷۱	التسهيل فی النجوم	۵۵۰	رسالة اعتقادیه
۵۷۱	رسالة اثبات واجب	۵۵۳	اقسام الحکمة
۵۷۲	اثبات واجب به طریق مناظره	۵۵۳	المحاشی علی کلیات القانون
۵۷۲	الرسالة النصیریة	۵۵۴	ضوابط الطب
۵۷۳	مقتعه در اصول دین	۵۵۶	(رساله در تحقیق ضرورت موت)
۵۷۳	رسالة اصول دین	۵۵۷	نصیحت نامه
۵۷۴	رسالة فی ماهیة العلم والعالم والمعلوم	۵۵۷	خلافت نامه
۵۷۴	رساله فی النفی والاثبات	۵۵۷	رساله در باب قبله شهر تبریز
۵۷۵	الرساله المنتخبه فی معالم حقیقة النفس	۵۵۸	مقاله ارشمیدس در تکسیر دائره
۵۷۶	شرح مرموز الحکمة	۵۵۸	ترجمة اخلاق ناصر الدین محتشم
۵۷۷	رساله در مباحث طبی درباره نضج	۵۶۱	تقویم علائی
۵۷۷	رساله در اشارت به مکان و زمان آخرت	۵۶۳	نامه ای از خواجه به یکی از اصداقاء
۵۷۸	رساله در کیفیت انتفاع به حس	۵۶۴	فوائد
۵۷۸	روضه القلوب	۵۶۶	التجريد فی الهندسه
۵۷۹	رسالة تحفه	۵۶۶	کتاب البلاغ
۵۸۰	ترجمة زبدة الحقایق عین القضاة	۵۶۶	اختیارات مسیر القمر
۵۸۰	ترجمة ادب الصغیر ابن المقفع	۵۶۷	کتاب الظفر
۵۸۱	ترجمة مسالك و ممالك	۵۶۸	رساله در تقویم و حرکات افلاك
۵۸۱	ساقی نامه	۵۶۸	کتاب البارع در علوم تقویم
۵۸۲	قانون نامه	۵۶۸	تحصیل در علم نجوم
۵۸۲	تبرانا مه	۵۶۹	سی فصل در هیئت و نجوم
		۵۶۹	مختصر کراة ارشمیدس

- | | | | |
|-----|---|-----|--|
| ۴۷۷ | نامه جمال‌الدین بحرانی به خواجه | ۵۲۲ | رساله در اتحاد مقول علیه و مقول |
| ۴۷۹ | رساله سؤالیه خواجه از عین‌الزمان جیلی | | مقاله در اینکه مفهوم از ادراك تعقل است |
| ۴۸۳ | رساله مفاوضات | ۵۲۳ | یا غیر آن |
| | مکتوب شیخ صدرالدین قونوی | | جواب به عزالدین سعد بن منصور |
| ۴۸۵ | به خواجه طوسی | ۵۲۳ | ابن کمونه |
| ۴۸۸ | جواب مولانا نصیرالدین | ۵۲۳ | جواب به یکی از حکما درباره تنفس |
| ۴۹۳ | پرسشهای قونوی از خواجه طوسی | | جواب به پرسش یکی از دانشمندان |
| ۴۹۶ | رساله مؤاخذات | ۵۲۴ | درباره مزاج اعضا |
| ۴۹۷ | جواب اسئله شمس‌الدین محمد کیشی | ۵۲۵ | جواب در خیریت وجود |
| | مکتوب شمس‌الدین کیشی از اصفهان | ۵۲۵ | العلل والمعلولات |
| ۴۹۸ | به خواجه | ۵۲۵ | رساله در بحث از علل ومعلولات مترتبه |
| ۵۰۲ | جواب خواجه طوسی به نامه کیشی | ۵۲۶ | فوائد ثمانیه در حکمت |
| ۵۰۹ | الاسئله النصیریة | ۵۲۸ | المقالات الست |
| ۵۱۰ | رساله نصیریه | ۵۲۸ | جواهر نامه |
| | رساله در جواب اسئله معیی‌الدین عباسی | ۵۲۹ | جواهر القرائض |
| | جواب مسائل هفتگانه‌ای که ابن کمونه | ۵۳۱ | معیار الاشعار |
| ۵۱۲ | پرسش کرده | ۵۳۴ | رساله آداب المتعلمین |
| | جواب اسئله‌ای که شرف‌الدین محمد ازروم | ۵۳۵ | ذیل جهانگشای جوینی |
| ۵۱۳ | پرسش کرده | | رساله در رسم و آئین پادشاهان قدیم |
| ۵۱۴ | جواب اسئله سید رکن‌الدین | | در باب وصول مالیات و خراج |
| | نامه خواجه به اثیرالدین ابهری و اسئله‌ای که | ۵۳۶ | و مصارف آن |
| ۵۱۵ | از او پرسش نموده | ۵۳۷ | رساله در رمل |
| ۵۲۰ | رساله در جواب نجم‌الدین کاتبی | ۵۳۹ | مدخل در رمل |
| ۵۲۰ | رساله دیگر در جواب همان فاضل | ۵۳۹ | رساله در احکام دوازده گانه رمل |
| ۵۲۱ | رساله دیگر در جواب دبیران کاتبی | ۵۳۹ | اختصاری از رساله رمل |
| | جواب محقق طوسی در رفع تناقض سخن | ۵۴۰ | رساله استخراج خوابا |
| ۵۲۲ | حنین و ابن سینا | ۵۴۰ | مقولات عشر |
| ۵۲۲ | رساله در نفوس ارضیه و قوای آنها | ۵۴۱ | ربط الحادث بالقديم |

۵۶۹	بیت الباب فی الأسطرلاب؟	۵۴۲	(رسالة ربط الحادث بالقديم)
۵۶۹	صد باب در معرفت اسطرلاب	۵۴۵	رسالة الامامة
۵۷۰	مقاله در موسیقی	۵۴۶	(رسالة اثبات وحدة الله جل جلاله)
۵۷۰	رساله در شکل قطاع سطحی	۵۴۸	رسالة جبر واختیار
۵۷۱	رساله در علم رمل	۵۴۸	رسالة اثبات عقل فعال
۵۷۱	نهاية الادراك فی دراية الافلاك	۵۴۹	(رسالة جبر و اختیار به عربی)
۵۷۱	التسهيل فی النجوم	۵۵۰	رسالة اعتقادیه
۵۷۱	رسالة اثبات واجب	۵۵۳	اقسام الحكمة
۵۷۲	اثبات واجب به طریق مناظره	۵۵۳	الحواشی علی کلیات القانون
۵۷۲	الرسالة النصيرية	۵۵۴	ضوابط الطب
۵۷۳	مقنعه در اصول دین	۵۵۶	(رساله در تحقیق ضرورت موت)
۵۷۳	رسالة اصول دین	۵۵۷	نصیحت نامه
۵۷۴	رسالة فی ماهیة العلم والعالم والمعلوم	۵۵۷	خلافت نامه
۵۷۴	رساله فی النفی والاثبات	۵۵۷	رساله در باب قبله شهر تبریز
۵۷۵	الرساله المنتخبه فی معالم حقيقة النفس	۵۵۸	مقاله ارشمیدس در تکسیر دائره
۵۷۶	شرح مرموز الحكمة	۵۵۸	ترجمة اخلاق ناصر الدین محتشم
۵۷۷	رساله در مباحث طبی درباره نضج	۵۶۱	تقویم علائی
۵۷۷	رساله در اشارت به مکان و زمان آخرت	۵۶۳	نامه ای از خواجه به یکی از اصداقاء
۵۷۸	رساله در کیفیت انتفاع به حس	۵۶۴	فوائد
۵۷۸	روضة القلوب	۵۶۶	التجريد فی الهندسه
۵۷۹	رسالة تحفه	۵۶۶	کتاب البلاغ
۵۸۰	ترجمة زبدة الحقائق عين القضاة	۵۶۶	اختیارات مسیر القمر
۵۸۰	ترجمة ادب الصغیر ابن المقفع	۵۶۷	کتاب الظفر
۵۸۱	ترجمة مسالك و ممالك	۵۶۸	رساله در تقویم و حرکات افلاک
۵۸۱	ساقی نامه	۵۶۸	کتاب البارخ در علوم تقویم
۵۸۲	قانون نامه	۵۶۸	تحصیل در علم نجوم
۵۸۲	تبرانا مه	۵۶۹	سی فصل در هیئت و نجوم
		۵۶۹	مختصر کراة ارشمیدس

۵۹۰	تفسیر سورة والعصر	۵۸۲	صلوات خواجه نصیر یا دوازه امام
۵۹۱	رساله سیر و سلوک		سریعة الاثر فی انجاح المقاصد و کشف
۵۹۲	رساله در تولا و تبرا به مشرب تعلیمیان	۵۸۳	الملامات
۵۹۲	رساله در نعمتها و خوشیها و لذتها	۵۸۳	الوافی فی العروض والقوافی
۵۹۳	روضه النسلیم یا تصورات	۵۸۳	رساله در علل و معلولات
۵۹۴	جام گیتی نما	۵۸۳	فوائدی از خواجه طوسی
۵۹۵	شرح التهاافت	۵۸۴	مقاله در کیفیت صدور کثرت از وحدت
۵۹۶	شرح رساله تنجیم	۵۸۴	اثبات اللوح المحفوظ
۵۹۶	شرح مختصر فی معرفه النقاویم	۵۸۴	نقطه القدسیه
۵۹۷	خریده العجایب	۵۸۵	آداب البحث
۵۹۷	مقاله راجع به احکام قمر و حالات ششگانه او	۵۸۵	اثبات الفرقة الناجیه
	مقاله راجع به آثار کواکب سبعة	۵۸۵	آغاز و انجام
۵۹۷	و قران ماه	۵۸۵	رساله در بقاء نفس
۵۹۷	رساله فی تحقیق قوی الرحمان	۵۸۶	رساله در حقیقت روح
۵۹۷	قطعه ای از سفینه خواجه	۵۸۶	رساله در فضیلت امیر المؤمنین علی (ع)
۵۹۷	مطلوب المؤمنین	۵۸۷	مقامات خواجه نصیر الدین الطوسی
۵۹۷	رساله در فضول کلام	۵۸۷	رساله خلق اعمال به فارسی
	اشعار خواجه	۵۸۸	رساله در حکم کردن بر شانه گوسفند
۵۹۸		۵۸۸	رساله دیگر در همین باره
۶۵۴-۶۳۱	مستدرکات و توضیحات کتاب	۵۸۸	رساله فی احکام الکشف
۶۸۷-۶۵۵	فهرست اعلام رجال و خاندانها	۵۸۸	شرح اصول کافی
۶۹۸-۶۸۸	فهرست اماکن و کتابخانهها	۵۸۹	کتاب المساطیر؟
۷۲۲-۶۹۹	فهرست کتابها و مجلهها	۵۸۹	تفسیر سورة اخلاص و معوذتین

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة نگارنده این سطور را صلح الله حاله به عرض خوانندگان محترم می‌رساند که این حقیر از سالیان دراز عشق و علاقه بسیاری به مطالعه تألیفات پربها و سودمند محقق طوسی خواجه نصیرالدین محمد پیدا کرده و شیفته آثار وی گشته بود، و به خاطر می‌گذرانید چنانچه توفیق رفیق گردد به نشر بعضی از آثار و تألیفات وی پردازد، و ضمناً شرح حال و ترجمه احوال او را به قدری که می‌سور گردد از مأخذ و منابع مختلف جمع و در مقدمه یکی از تألیفاتش تصدیق نماید، بدین نیت بعضی اطلاعات که از زندگانی آن بزرگ در اثناء مطالعه کتب به نظر می‌رسید یادداشت می‌کرد و در یک جا فراهم می‌نمود تا فرصتی به دست آورد، و آرزوی خود را جامه عمل پوشاند، انفاقاً پس از چند سالی به اصلاح و طبع کتاب اساس الاقتباس در منطق که از تألیفات و آثار مهم و سودمند وی در این فن می‌باشد توفیق یافت. و شرح حال مؤلف را از یادداشت‌های گذشته و آنچه بعدها به دست آورده بود تهیه کرد، و برای درج در مقدمه کتاب مرتب نمود، لیکن پس از خاتمه طبع کتاب متوجه گردید که شرح حال تهیه شده که متجاوز از شصت هفتاد صفحه کتاب است با آنچه راجع به اصل کتاب و خصوصیات آن می‌باشد و باید در مقدمه ذکر گردد از حوصله و اندازه یک مقدمه آنهم کتاب پر حجم اساس الاقتباس افزون است، و چون با تحمل زحمت فراوان آن یادداشتها را فراهم کرده به اختصار آنهم خاطر را ضعیف نمی‌شد،

این بود که از آوردن شرح حال خواجه طوسی در مقدمه کتاب صرف نظر کرد، و ترجمه احوال او را از مقدمه حذف و به خوانندگان محترم وعده داد که اگر خداوند توفیق دهد آن شرح حال را در دفتر جداگانه‌ای طبع و نشر نماید.

پس از طبع و نشر کتاب اساس الاقتباس عده‌ای از دوستان و استادان محترم که به این بنده لطف مخصوص داشتند خواستند آنچه را که در مقدمه الطبع آن کتاب وعده داده است انجام دهد و شرح حالی را که از خواجه فراهم نموده است در دسترس طالبان و مشتاقان قرار دهد.

با آنکه به طبع و نشر آن نهایت علاقه را داشت با این حال مدتی در تردید خاطر و دودلی گذرانید و اقدام بدان امر را نوعی از گستاخی و دلیری می‌پنداشت و دست زدن بدان کار را باند داشتن و سیله جایز نمی‌شمرد، تا آنکه اشاره بعضی از سروران و مخادیم نگارنده را بر آن امر جازم ساخت، و خود را برای طبع کتاب مهیا کرد، و یاری خداوند توانا شروع در مقصود نمود، و به قدر مقدور و درخور توانائی خویش تا آنجا که مجال و فرصتی بود برای تهیه این کتاب کوشش و اهتمام نمود، باشد که اندکی از حالات و آثار آن بزرگ را تقدیم خوانندگان نماید. پس اگر در معرفی این حکیم متکلم و مرد سیاسی علمی و نابغه بی نظیر فلکی که به حقیقت او را می‌توان اقلیدس زمان و بطلمیوس دوران و افلاطون و ارسطاطالیس دهر خواند قصوری شده باشد، از نارسائی فهم و ناتوانی خامه و قلت سرمایه علمی است، چه آن اندازه که می‌سور بود در رجوع به مأخذ و منابعی که در دسترس داشت کوتاهی ننمود و مدتی از عمر گرانمایه را در این راه صرف کرد.

و برای توضیح و استحضار خاطر خوانندگان محترم از چگونگی تهیه و تألیف کتاب حاضر لازم دید به تذکرات زیر مبادرت ورزد.

۱- مطالب این کتاب بیشتر از نوشته‌ها و آثار خواجه طوسی و یا از گفته‌های معاصرین و یا از کتبهای تاریخ معتبر و کتب رجال جمع و فراهم گردیده است، و هر کجا بحث و تحقیقی لازم بوده به دلائل روشن و شواهد واضح استناد نموده است، و در بعضی موارد هم از نظر دست نیافتن به مأخذ لازم یافتند دلیل ناگزیر از بحث در آن مطلب خودداری کرده و گذشته است.

۲- شرح حالی که در اول امر برای خواجه طوسی تهیه نموده بود نسبت به آنچه به طبع رسیده ناچیز و مختصر بود و از هفتاد هشتاد صفحه تجاوز نمی کرد، و از این جهت در نظر داشت که با آن چند رساله از آثار او را ضمیمه کرده و شرح حال را به عنوان مقدمه در ابتدای آن رسائل تصدیق نماید، ولیکن پس از چاپ دوجز و از آن از نظر اول خود منصرف گردید، و بر آن شد که حتی المقدور به مأخذ و منابعی که از حالات خواجه در دست داشت مراجعه کرده و شرح حال او را تکمیل کند، به این منظور کوشش بسیار کرد و ضمن مطالعه هرجا مطلبی که مربوط به حالات و آثار وی یافت به آنچه در اول مهیا کرده بود افزود، و با این حال طبع کتاب را متوقف ننمود، و در هر موضع که مطلب مناسبی یافت بدان ضمیمه می کرد، و بسا اتفاق می افتاد که جزوی را که در زیر چاپ بود باز گرفته و در آن تصرف نموده مطلبی بر آن افزایش دهد، از این جهت ترتیبی که در اول امر در نظر گرفته بود قهراً بهم خورد و آن نظم مختل گردید، بنابراین اگر تشویشی در ترتیب و تنظیم آن ملاحظه نمایند، و پس و پیشی در ذکر مطالب مشاهده کنند بدین علت است.

۳- در تهیه و جمع مطالب این کتاب چنانکه در پیش بدان اشاره شد علاوه بر استفاده از کتب تاریخ و رجال و کتابهای تذکره که نام هر یک در زیر صفحات نگاشته شده از مؤلفات و آثار خواجه نیز مستفید گردیده و تساجائی که فرصت یافته از آن آثار بهره مند گشته و مطالبی از آنها نقل نموده است ولی از بعضی کتابها و رسائلی که نسبتش بدان بزرگ محقق نبود مانند رساله سیر و سلوک و چند رساله دیگر که به مشرب تعلیمیان ساخته شده و به خواجه طوسی منسوبست، از استفاده از آن رسائل در این شرح حال مطلقاً خودداری نمود و احتراز از نقل مطلبی از رسائل مذکور را اولی و انسب دانست، از آنکه انتساب آنها به خواجه طوسی مسلم نبود.

۴- در این کتاب آنچه را از کتب عربی و مأخذ تازی ترجمه و نقل نمود کوشش کرده است که ترجمه آن از اصل دور نباشد و زیاده و نقصانی در آن راه نیابد مگر در مواضعی که متن عربی مفصل و مطالبی که در آن ذکر شده بود زیاده بر مورد حاجت بود که در این صورت رعایت اختصار را به نقل همان مورد حاجت اکتفا کرد.

و نیز از مآخذ و منابع فارسی هم هر چه نقل کرد غالباً عین عبارت کتاب را آورد، جز آن جا که عبارت کتاب مسجع و مقفی و دراز و طولانی بود که آوردن عین عبارت کتاب را خالی از فائده دید در این مورد نیز زواید عبارات را انداخته و خلاصه آنرا ذکر و یا نقل به معنی نمود.

۵- در نقل از مآخذ فارسی و عربی اکتفا به مطالعه يك نسخه ننمود و برای اطمینان به صحت عبارات و مطالب منقول از تمام نسخه های خطی و چاپی که بدانها دست یافت استفاده کرد، و نسخه های مختلف را با یکدیگر مقابله نمود، اگر اختلافی در آن نسخ ملاحظه کرد يك نسخه را اصل قرارداد و اختلاف نسخ دیگر را در زیر صفحات آورد.

۶- در بحث آراء و عقاید فلسفی و کلامی خواجه ابتدا برای آن فصلی در نظر نگرفته بود و نمی خواست در این بحث وارد شود از آن روی که آراء و عقاید وی در علوم حکمت و کلام خاصه ریاضی به قدری زیاد می باشد که بحث در آن باب خود کتاب جداگانه ای را در خور است، و در چند صفحه مختصر ننگند. و نیز ذکر آن مباحث و غور در آن مطالب مستلزم مطالعه دقیق و کافی در آثار و تألیفاتش بود که با ضیق وقت و نبودن فرصت و مجال تهیه اش ممکن نبود. لیکن بنا به تذکر فرزند عزیزم دکتر محسن اطال الله بقاء و اسنی قدره که به مطالعه کتب فلسفی و علمی میل و رغبت وافر دارد و نبودن فصلی از آراء و عقاید خواجه را در این کتاب نقصی بس عظیم می شمرد به اصرار او به ایراد این فصل پرداخت و بشتاب تمام این بحث را که شامل چند نظر از آراء و عقاید فلسفی و کلامی او است تهیه و برای نمونه ایراد کرد تا بنظر وی این کتاب از این نقص خالی باشد و منظور او حاصل گردد، ولیکن از آوردن نظریات خواجه در مباحث علوم ریاضی چون فرصت نبود صرف نظر شد.

۷- در شرح حال معاصران خواجه برای آنکه مجال بسیار نداشت به تحقیق زیاد در احوال آنان پرداخت، و به جمیع مآخذی که از آنان ذکر شده بود مراجعه نکرد، و به مطالعه چند کتاب که حاضر داشت اکتفا نمود، چه مراجعه بتمام یا غالب مآخذی که از شخص صاحب ترجمه یاد شده بود هم با ضیق وقت ممکن نبود و هم با ذکر جزئیات حال آن شخص ترجمه حال طولانی می شد و از مقصود اصلی که شرح حال و آثار خواجه طوسی است بازمی ماند، بنابراین

برای رعایت اختصار از شرح حال مفصل و بسط زیاد در ترجمه حال آنان خودداری کرد، و در حال معاصران بیشتر کسانی را مورد توجه قرار داد که ترجمه حال ایشان کمتر در دسترس خوانندگان محترم می باشد. و نیز اغلب مطالبی را اختصاص به ذکر قرارداد که جالب تر و برای روشن شدن خصوصیات زندگی صاحب ترجمه مفیدتر دانست.

و چون ذکر حال این جماعت که بیشتر از بزرگان و دانشمندان زمان و اکابر حکماء و مهندسین و شعرا و عرفا و متصوفه آن دوران است غالباً با خواجه طوسی رابطه نزدیک داشته دانستن احوال آنان را برای روشن شدن عهد خواجه طوسی لازم دانست، از این روی از دراز شدن این مبحث پندیدید، و هر کس را که تصور کرد که معاصر خواجه و با او رابطه داشته است نامش را در این دفتر آورد با این حال نام عده ای از بزرگان آن عصر که مناسب بود در جمله معاصرین وی ذکر گردد مانند مولانا جلال الدین بلخی و شیخ اجل سعدی شیرازی و سیف الدین باخرزی چون درباره آنها کتاب و مقاله بسیاری نوشته شده از ذکر نام آنها خودداری شد و در کتاب برای آنها ترجمه حالی آورده نشد.

۸- در بخشی که به آثار و تألیفات خواجه اختصاص داده است چون بعضی از آن تألیفات نسبتش به خواجه طوسی مسلم و بنظر نگارنده تردیدی در اینکه آن اثر از قلم وی صادر شده نبود، و بیشتر کسانی هم که ذکر از تألیفات او کرده و برای آثار او فهرستی مرتب نموده اند آنرا از جمله مؤلفات وی شمرده اند. و بعضی دیگر رساله ها و کتبی بود که به خواجه نسبت داده شده ولی این نسبت مسلم نبود، بلکه بعضی مورد شك و تردید بود که بعضی از فهرست نویسان به اشتباه به او نسبت داده بودند از این نظر آثار و تألیفات وی را به دو بخش نمود و بخش اول را به دسته ای که تقریباً انتساب آنها به خواجه مسلم بود و بخش دوم را به دسته ای که مورد تردید و شك و یا از مؤلف دیگر بود و به اشتباه به خواجه نسبت داده شده بود اختصاص داد.

۹- ابتدا نظر آن بود که درباره هر يك از تألیفات و آثار وی بحث مفصلی کند و ابواب و فصول و مقدمه و بعضی از خصوصیات آنرا به شرح و بسط تمام ایراد نماید، ولیکن در اثناء امر متوجه شد که کتاب مفصل و زیاد پر حجم می گردد، از این جهت از شرح و توضیح زیاد که در بادی امر در نظر گرفته بود

صرف نظر کرد، و رعایت اختصار را از ذکر بعضی از مطالب که یادداشت نموده بود خودداری نمود مخصوصاً در کتبی که به چاپ رسیده و نسخه آن در دسترس خوانندگان محترم قرار دارد.

۱۰- برای تهیه فهرست آثار و تألیفات خواجه ابتدا از نسخی که در کتابخانه‌های عمومی و در نزد اشخاص موجود و بشرف مطالعه آن مشرف گردیده بود استفاده کرد، و پس از دقت کافی و غور در آن یادداشت‌هایی از هر يك تهیه نمود. و در صورتی که به نسخه‌ای از تألیفات وی دست نیافت ناچار از فهرست‌های خطی و چاپی کتابخانه‌ها استفاده کرد، و در این قسمت آنچه در کتب فهرست ذکر شده بود عین آن یا ترجمه آنرا نقل کرد، بنا بر این صحت و سقم آنچه از کتب فهرست نقل شده به عهده نگارنده نیست.

۱۱- برای شناسانیدن نسخ از ذکر آغاز کتاب و گاه ذکر فصول و ابواب آن خودداری نکرد، و اگر نسخه قدیمی از آن در کتابخانه‌ای دیده و یا درجائی سراغ داشت بدان اشاره کرد، و محل آنرا نشان داد و شماره ثبت کتاب را برای تسهیل مراجعه بدان ضبط نمود.

و همچنین شروع هر کتاب و رساله از آثار خواجه، و نیز حواشی مشهور آنرا یاد کرد، و لیکن چون در این باره استقصاء کامل ننموده ممکن است شروع و حواشی بعضی از تألیفاتش از قلم افتاده و ذکر از آن نشده باشد.

و نیز نسخ قدیمی و ممتاز و یا نسخه کمیابی از هر يك از رسائل و کتب خواجه و حواشی و شروع آنها که در کتابخانه‌ها و نزد اشخاصی دیده بود و سال تحریر نسخه را در صورت داشتن تاریخ با نشان محل آنرا نگاشت، و نیز اگر آن نسخه‌ای در ایران یا در ممالک دیگر به چاپ رسیده بود از اشارت بدان خودداری نکرد.

۱۲- در نسخه‌های خطی هر گاه در میان نسخ متعدد آن در آغاز و مقدمه اختلافی یافت مورد اختلاف را ذکر نمود، و نیز اگر رساله و کتابی به دو یا سه نام خوانده شده بود تمام اسامی آنرا ذکر و کوشش نمود که يك کتاب به اسامی مختلف تکرار نشود.

۱۳- در چاپ کتاب سعی شد که مآخذ و منابعی که از آن استفاده نموده و مطلب یا عبارتی را از کتابی نقل کرده است در زیر صفحات به آن مآخذ اشاره نماید. و صفحه کتاب چاپی و محل چاپ آن را نشان دهد و جا و محل نسخه

خطی را نیز معین نماید، به این جهت خود را از ذکر فهرست جداگانه برای مآخذ کتاب بی نیاز دید و بهمان یاد کردن اسم مآخذ در زیر صفحات کتاب اکتفا نمود.

۱۴- ابتدا در نظر داشت که در چاپ دوم کتاب نظم و ترتیب دیگری بدان دهد و آن را مبوب سازد و تاجائی که میسر است خطاهای خود را که در چاپ اول روی داده بود اصلاح نماید لیکن نانوائی و ناسازگاری مزاج و ضعیف باصره مانع این امر شد و نتوانست به اندیشه خود جامه عمل پوشاند و بآن کار دست زند، ناچار از آن امر صرف نظر کرد و به مراجعه قسمتی از مآخذ و منابع سابق و استفاده از منابع تازه ای که بدست آورد بسنده کرد. و بعضی اشتباهات و خطاهای خود را ضمن مرور به مآخذ گذشته اصلاح نمود.

علاوه در این چاپ در قسمت آثار خواجه چند اثر کوتاه و مختصر عربی او را بشرح زیر: رساله در تحقیق ضرورت موت. رساله در عقاید. رساله جبر و اختیار. رساله اثبات وحده الله. رساله ربط القدیم بالحادث. رساله نصیریة. جواب اسئلة شمس الدین کیشی و رساله اثبات جوهر مفارق بتمامی ایراد کرد امید است خوانندگان محترم از مطالعه این رساله ها منتفع گردند.

۱۵- در این چاپ از مقالات و پژوهش های دانشمندان و محققان غرب درباره احوال خواجه و آثار وی نیز استفاده کرد.

این مقالات را فرزندان عزیز دکتر محسن ایده الله تعالی از کتاب ها و مجلات انگلیسی و آلمانی و فرانسه و روسی و ایتالیائی جمع و فراهم کرده به طهران فرستاده بود که از آنها در موضع خود بهره برد و بدان مقالات اشاره کرد و چند مقاله کوتاه و مختصر را بتمامی با فهرستی از مقالات دیگر در آخر کتاب برای استفاده مطالعه کنندگان محترم کتاب افزود شاید نافع باشد.



با آنکه کوشش بسیار در فراهم آوردن مطالب این کتاب نمود و رنج فراوان در جمع آن تحمل کرد، با این حال تنظیم و ترتیب آن طبق دلخواه صورت نگرفت و مسلماً از عیب و نارسائی و اشتباه خالی نیست لیکن با تمام نواقصی که در آنست امید می دارد که برای کسانی که بعد از این در صدد تحقیق و تتبع در

احوال و آثار این نابغه عظیم‌الشان شرق برآیند راهنمای خوبی بوده و مفید باشد.

درخاتمه از مکالم اخلاق ارباب فضل و دانش واصحاب هنر و پیش متوقع است که چون این کتاب بشرف مطالعه آنان مشرف شود اگر در عبارات آن پریشانی و تشویشی بینند، و یا به طغیان خامه و هفوات خاطری برخوردند، و یا در ترجمه و نقل عبارتی از تازی به پارسی نادرستی مشاهده کنند، و یا تکراری موردی از نظر بگذرانند، و یا اضافه و نقصانی در مطالب آن بنگرند، و یا مطلبی را نه در موضع و جای خود ملاحظه کنند، و بالاخره هر خطا و لغزشی که بنظر تیزبین دریابند نگارنده خطای را تنبیه نموده، و ارشاد فرمایند و موارد زلت و لغزش را اصلاح فرموده و این بنده بیاگاهانند تا از ارشاد و راهنمایی بی دریغ آنان بهره‌مند گردد، و بر خطا باقی نماند. چه نگارنده به عجز و قصور خود معترف و به اثر خام و ناچیز خویش واقف است و چنانچه خوانندگان محترم در مطالب این کتاب بعین‌الرضا ننگرند و به عیب‌جوئی پردازند او را نتیجه و حاصلی از رنج بردن و زحمت کشیدن در جمع‌آوری این کتاب جز تشویر و خجلت نخواهد بود.

در پایان این مقدمه از لطف و مساعدت گرانبهای دانشمندان و افاضلی که این بنده را در جمع و فراهم کردن این کتاب کمک کرده، و به امانت دادن نسخه‌های نفیس خود بر این حقیر منت نهاده‌اند صمیمانه سپاس گزارم.

طهران - اول آبان‌ماه ۱۳۵۴ شمسی

محمد تقی مدرّس رضوی

I
کتاب تحریر اصول



لاوقليدس

من تالیف خواجه نصیر الدین
الطوسی

EVCLIDIS
ELEMENTORVM
GEOMETRICORVM
Libri Tredecim.

EX TRADITIONE DOCTISSIMI
NASIRIDINI TVSINI
Nunc primum Arabice impressi.



ROMAE
Adler In Typographia Medicea.

M.D.XCIV.

Cum licentia Superiorum.

Adler.



وبه نشق ونستعين

في بعض فان العلوم الرياضية التي هي واسطة عقد الحكمة النظرية تنقسم
 الى امر بعه اقسام الهندسة والارضا طبعي والمزني والمجسطي وهو غايتها
 وكان كتاب الاصول الذي يقال له الاستقصا لتحليل سائر العلوم
 الرياضية اليه في سالف الايام مرتبا على خمس عشرة مقالة قال بعد
 ملوك اليونان الي حله فاستعصى عليه فاخذ ينقسم اخبار الكتاب
 من كل وارد من اهل العلم عليه فاشار بعضهم الي رجل في بلد الصور
 له اقليدس انه مبرز في علم الهندسة والحساب فطلبه الملك وامره
 بتهديب الكتاب وترتيبه فهدبه ومرتبه على ثلث عشر مقالة واشتمر
 الكتاب باسمه وحذف المقالتين الاخيرتين لان مسائلهما كانت
 من المقدمات التي يتوقف عليها براهين نسب الجسومات المذكورة في
 المقالة الثالثة عشر وكيفية رسم الاشكال المذكورة فيها بعضها في
 بعد وكانت كلها تستبين منا ومن غيرها ومن المقالات المقدمة علينا
 وكان الكتاب موضوعا لان يوضع فيه الاصول دين الغروع اذ يبرر
 متناهي ولذلك عدت قضايا لم تتبين الا في هذا العلم من الاصول
 الموضوعه لما كانت ظاهرة البيان من مسائل الكتاب ثم تشا بعد زمان
 بعسقلان رجل يقال له انسقليدوس برز في العلوم الرياضية والحق
 المقالتين بالكتاب فهديهما فصار الكتاب بهما خمس عشرة مقالة
 ثم نقل الي العربية مرتبا على خمس عشرة مقالة واشتمر من النسخ المتعولة
 فاستبان بين علما هذه الصناعة احديهما في التي اصلها ثابت بن قرة
 السراي والاخر في التي نقلها واصلاحها يحتاج بن مطر ثم اخذ في
 تهديب الكتاب جماعة كثيرة من المشايخ من طلبا للايجاز والايضاح
 حذف بعضهم دواشي اشكال الكتاب وفتح بالشارح وبعضهم حذف بعض
 مسائله اعتقادا منه بانه من علوم من باقي الكتاب وبعضهم جمع اشكالا عدة
 في شكل واحد وبعضهم استخرج من القوة الي الفعل بعض ما احتله
 اقليدس

اقله من مما يتوقف عليه براهين اشكال الكتاب اعتمادا على اذعان من
يسأل عنه ومراجعة لطريقته في هذا الكتاب وبعضهم مع ذلك اشار
الى عدد الاشكال المتقدم مما يتوقف عليه براهين الاشكال المتأخرة
بالرقوم من حروف اربعة من حروف الفصحى في متن الكتاب وبعضهم
كتبها على الحواشي وفي اننا السطور فلما تداولته الايدي شغبت الحروف
التي كانت في المتن وتركت التي كانت على الحواشي وفي اننا السطور وكان
الكتاب من الكتب المحتاجة الى التفسير والايضاح ليسهل بذلك على
الطلبة الانتفاع به ثم اني لما تأملت فيما حكته قولي عزمي على ان ارتب
الكتاب على ثلث عشرة مقالة كالفصل اقله من واسلك فيه طريقة
جامعة بين المتن والشرح واستخرج جميع ما شوبه الى النعل مما يتوقف
عليه براهين اشكاله وافصل مقدماتها بعضها عن البعض على ترتيب
صناعي وانبه على اختلاف وقوع كل شكل له اختلاف وقوع وعلى
الاستبانة ان كانت وامر عنها مسایل المغاليتين الاخرتين بالاشارة اليها
واحيل على كل شكل يقع مقدمتها براهين بعض اشكال الكتاب
بكتابه لابلرقوم واذكر عدده فقط ان كانت المقدمة والنتيجة من مقالة
واحدة وعدد المقالة مع ذلك ان كانتا من مقالتين واكثر شكلا واحدا
مرارا كثيرة في مسألة واحدة اذا وقع الاحتياج اليه ليكون الكتاب
بذلك كائلا في نصابه وجامعا لمقاصد طلابه واسأل الله تعالى في جميع ذلك
النصحة عن الغواية في الرواية والصون عن طغيان العلم في الكتابه انه
على كل ذلك قدير وبالاجابة جدير وها انا شرعت فيما حكته

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولاه
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

لكل علم موضوع ومبادئ ومسائل وموضوع كل علم ما يبحث فيه عن
اثره الذاتية وهي المحولات التي يلحق التي لذاته او لجزوه او لما
يتساوى من المحولات الخارجة عنه والمبادئ اما حدود موضوعاته او قضايا
ومقدمات براهين مسائله اما مبنيه في ذلك العلم من غير ان يستلزم الدور
او في علم اخر ويقدم في اوائل الكتب مجردة عن البراهين وقد تقدم
منها لا على انها من براهين ذلك العلم ويسمى مصادرات واصولا موضوعه
واما مبنيه بها وتواو ويسمى علوما منعارفه والمسايل في قضايا يعرف
في علم على انيات محولاتها موضوعاتها او سلميات عنها وموضوع هذا العلم
الكم المتصل والمنفصل من حيث يعرض لجزئياتها بعضها الى بعض نسب
والشأن في اما الحدود في النقطة شيء ما ذو وضع لا ينقسم في الخارج
شيء بالوضع كون الشيء قابلا للاشارة اليه في الخط عظم له

در این جدول اغلاطی که در چاپ کتاب پیدا شده ذکر نگردیده و تنها وجه درست و صحیح آن آورده شده است

صفحه سطر	اصلاح شده	صفحه سطر	اصلاح شده
۵۸	۲۴ افزوده شود (الحوادث الجامعة ص ۳۵)	۱۰	بسته را نیست و دو
۶۴	۱۱ سنة كذا فابدل	۴	۲۴ انظر مجلة
۷۲	۱۱ حمادی را	۱۲	۸ شرح اشارات
۷۲	۲۳ شماره ۳۹۲۳	۲۳	۲۲ و دو اتداری
۸۰	۱۵ قبل لقائه	۲۴	۲۱ واو اموال
۸۰	۱۶ بخدمته	۲۹	۱۰ خیولنا
۸۶	۱۷ «قیل لهلاکو	۳۲	۲۰ مصدر، واللت القدوم
۸۸	۱۹ حجة الفرقه	۳۳	۱۳ من العذاب مدا
۹۶	۲۳ فضله باشد	۳۴	۱۲ وسألناه
۱۱۵	۱ وعلم انفعالی	۳۶	۱۴ ما خبرهم
۱۱۹	۱۳ من الحركة والسكون	۴۷	۸ سینک
۱۲۲	۵ که نظر اگر	۵۱	سطر آخر حاشیه (زاید است)
۱۳۷	۴ لهیته	۵۲	سطر آخر (منقول از شماره ۷ سال ۱۲۸۱ روزنامه علمیة ایران)
۱۳۹	۱۲ قاضی منهاج	۵۴	۳ Turguet
۱۵۰	۶ علی طبری	۵۴	۱۲ النصیری
۱۵۴	۱۲ النیسابوری	۵۸	۱۹ و بغداد سفر نمود
۱۵۴	۲۲ ص ۲۱		
۱۵۷	۸ و پسرش را یاد کرده		

صفحه سطر	اصلاح شده	صفحه سطر	اصلاح شده
۱۶۱	۲۱ و فرائد السمطين	۲۶۷	۲۱ و در فرائد السمطين
۱۶۲	۴ فوائد خویش	۲۷۵	۱۰ طبقات الشافعية الكبرى
۱۶۲	۵ معین الدین مصری	۲۷۶	۵ که علامه خفري
۱۶۷	۱۰ وجواب مسئله	۲۷۶	۲۰ عباس عز اوی
۱۶۸	۲ فی طبقات الاطباء	۲۷۸	۴-۵ و ذولسائین بوده و بدو زبان
۱۷۵	۱ بیان اثبات صانع		عربی و فارسی شعر می گفته و با
۱۷۸	۱۶ فی طبقات الاطباء		خواجه طوسی در مراغه ملاقات
۱۸۱	۱۴ در آخر سطر افزوده شود		کرده و به قصاید چندی اورا
	(بعضی مولد اورا در سال ۵۷۲ دانسته اند)	۲۸۴	۲ الطیف
۱۹۰	۲۱ بضم خاء معجمه	۲۹۱	۱۷ است، و این قول در
۱۹۲	۱۲ در آخر سطر اضافه شود	۲۹۱	۱۸-۱۹ از سعدی تاجامی
	(و این جوژی در مرآت الزمان و فاش	۳۰۲	۱۱ عماد الدین
	را بسال ۶۵۳ نوشته است)	۳۱۳	۱۷ و آنها را به دین
۱۹۲	۲۰ و این تغری بردی	۳۱۶	۲ و عبارات ناقص
۱۹۸	۸ محمد بن اسحاق	۳۲۲	۶ و به زیارتش
۱۹۹	۱۱ مستندات حکم الفصوص	۳۲۴	۶ ابن القوطی گوید ابو الخیر
۲۰۰	۸ افادات او	۳۲۷	۱۹ برباب الازج
۲۰۲	۱۷ قبله اهل عراق	۳۳۹	۲ یا تحریر اصول
۲۰۶	۱۶ در مجله «رسالة الاسلام»	۳۴۰	۱۷ و بسقلاوس
۲۱۱	۸ سعد الدین حمویه،	۳۴۴	۲۲ اکتفاء القنوع
۲۲۳	۱۸ موفق الدولة	۳۴۷	۱۱ محمد سیواسی
۱۳۱	۱۶ نصر الله الاخلاطی	۳۵۴	۲۲ نسخه شماره ۹۷۶
۲۳۶	۲۳ اربع مقالات واکر	۳۵۸	۲۱ Aristarchos
۲۳۷	۳ غریغوریوس	۳۵۸	۲۴ Hypsiclès
۲۵۰	۱۳ و او نزد تار	۲۶۳	۱۱ هو ابدأ خفی عنهم
۲۵۷	۱۵ ۱- به تذکرة الحفاظ	۳۶۳	۱۲ در کتابخانه مدرسه سپهسالار
۲۶۲	۴ به این کمونه	۳۶۳	۱۸-۱۸ الاسطوانه
۲۶۴	۱۸ هدیة العارفين	۳۶۶	۱۷ کتاب القطاع
		۳۷۴	۱۰-۱۱ و ما اختاره مولانا فی ذلك
		۳۸۳	۱۴ له مسائل حساسية
		۳۸۳	۱۶ فکتبت

صفحه سطر	اصلاح شده	صفحه سطر	اصلاح شده
۴۷۵	۵	۳۸۳	۲۱ fel'd
۴۷۶	۱۷	۳۹۶	۶ سازگار نیست مگر
۴۷۸	۵	۳۹۹	۵ قدمت الكتاب
۴۷۸	۲۰	۴۰۲	۵ فی خلق الارض
۴۸۱	۱۰	۴۰۵	۱۲ (۱۴۴) زائد است
۴۸۲	۴	۴۰۵	۱۵ است نسخه آن
۴۸۲	۱۴	۴۰۷	۳ «اقتن ریطا»
۴۸۲	۱۴	۴۰۷	۹ (همزه) غلط
۴۸۳	۱	۴۱۹	۱۰ بوده است که
۴۸۳	۲	۴۱۹	۱۳ بفارسی نوشته است
۴۸۳	۶	۴۲۹	۲ «متوفی ۹۹۷»
۴۸۳	۸	۴۳۳	۵ (ص ۱۴۲) زائد است
		۴۳۴	۱۱ که تاریخ تحریر آن ۹۵۲
			است. بعد عبارت زیر افزوده شود
			(و در آخر آن نوشته شده: نقل من
			نسخه کاتب بخط العلامة الطوسی)
		۴۳۷	۱۳ قواعد العقاید
		۴۴۹	۸ لاسیما المنطقیه
		۴۵۰	۱۰ خود گردانید
		۴۵۵	۱۳ برهان پوری به
		۴۶۰	۱۸ در کتابخانه دانشگاه
		۴۶۲	۲۳ ج ۴ ص ۵۵۰
		۴۶۷	۶ «مجموعه شماره ۶۱۱» زائد
			است و باید حذف شود
		۴۶۹	۱۹ من شارکنهم
		۴۷۳	۱۷ عرضت لی
		۴۷۳	۱۹ والریاسة الانسیة
		۴۷۴	۱۸-۱۹ [مطالبه کما شاء
		۴۷۴	۲۳ گرفته شد
اصلاح شده	صفحه سطر	اصلاح شده	صفحه سطر
والله تعالی یدیم ایامه	۵	۴۷۵	۵
والاستار ص ۳۳۵	۱۷	۴۷۶	۱۷
المقریین من جملة	۵	۴۷۸	۵
نعمه منه	۲۰	۴۷۸	۲۰
جعلتها وسیلة	۱۰	۴۸۱	۱۰
غیر ذاته	۴	۴۸۲	۴
وهی اماصوره	۱۴	۴۸۲	۱۴
اضافیه بینهما	۱۴	۴۸۲	۱۴
ان لم یقتضیها ^۱	۱	۴۸۳	۱
ان اقتضتہا ہی	۲	۴۸۳	۲
المکارم العمیمة	۶	۴۸۳	۶
تصریحا و قوله عز شانه	۸	۴۸۳	۸
واسئلواهل الذکر بعث			
والیه الرجعی	۷	۴۹۲	۷
فان سنح له علیه	۱۱	۴۹۳	۱۱
کیفیه من کیفیاته	۱۶	۴۹۴	۱۶
که موجب بر موضوع	۱۳	۴۹۹	۱۳
— بخلاف ره	۱۸	۴۹۹	۱۸
نامه اول اسئلة	۱۷	۵۱۵	۱۷
خصوصا عروض	۷	۵۱۹	۷
الرأی العالی	۶	۵۲۲	۶
وقف الداعی المخلص	۱۶	۵۲۴	۱۶
سارتن گوید	۱۹	۵۳۷	۱۹
العلامة السعید	۱	۵۳۹	۱
ما تقرر عندی	۲	۵۴۵	۲
محتمش قهستان	۱۲	۵۵۸	۱۲
بر آن بگذرد	۹	۵۵۹	۹
دروقت محاورت	۱۲	۵۵۹	۱۲

اصلاحات

بیست و نه

صفحه سطر	اصلاح شده	صفحه سطر	اصلاح شده
۵۶۰	۱ اقتناء	۶۸۱	۹ محمد بن عمر بدخشانی
۵۶۰	۱۵ و تعالی جلد	۶۸۱	۲۱-۲۲ علی حمدانی و محمد حمدانی
۵۷۱	۶ نسخه آن در	۶۸۳	۴ معن بن زائده
۵۷۳	۱۲ بحبوحه الجنان	۶۸۳	۱۱ اثیرالدین ابهری
۵۸۰	۱۴ عین القضاة	۶۸۵	۹ نصیرالدین زوزنی
۵۸۹	۸ سورة اخلاص والقلی	۶۹۴	۷ فلهذیه
۵۹۰	۱۳ درحاشیه شرح هدایه	۷۰۰	۱۲ اسرارالحکم
۵۹۶	۶ نسبت داده نشده	۷۰۳	۲۸ معرفه مساحه الاشکال
۵۹۷	۱۴ تمام سطر (۱۸۴- رساله ..)	۷۰۴	۲۹ ترجمه ظاهرات الفلک
	زاید است	۷۰۵	۱۲ التسهیل
۶۱۱	۱۱ بار دوم	۷۰۵	۲۲ تعلیق بر فرائض
۶۱۴	۲ - کافی عدد ۲ زائداست	۷۰۶	۴ شرح تجرید
۶۱۶	۹ نسبت داده شده است:	۷۰۹	۳ ومعلولات مترتبة
۶۵۸	۱۰ بلدان مصری	۷۱۰	۲۳ رساله در شرح قول پیغمبر (ع)
۶۶۰	۱۲ قوام الدین		(ان الله خلق آدم علی صورته)
۶۶۱	۲۱ احمد بن زین العابدین	۷۱۰	۲۴ الناس نیام ..
۶۶۱	۲۶ عثمان صوفی	۷۱۱	۱۵ زبدة الطیبة
۶۷۰	۸ (یا-سینگ)	۷۱۷	۱۰ فوائد بهائیه
۶۷۱	۱۰ شهاب الدین غوری	۷۱۸	۲۵ کیفیة الحکم
۶۷۴	۱۰ علم الدین قیصر	۷۱۹	۸ فلاسفة العرب
۶۷۶	۱۲ فاضل رومی - قاضی زاده رومی		

خواجہ نصیر الدین طوسی

محمد بن محمد بن الحسن الطوسی مکنی به ابو جعفر و ملقب به نصیر الدین و مشهور به محقق طوسی یا خواجہ طوسی که اورا به القاب استاد البشر و عقل حادی عشر و معلم ثالث نیز خوانده اند. تولدش مقارن طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاولی^۱ سال پانصد و نود و هفت هجری قمری مطابق با فوریه سال ۱۲۰۱ میلادی در مشهد طوس اتفاق افتاده است.

در اسم و لقب و کنیه و نام پدرش هیچ اختلافی نیست و به اتفاق مورخین اسمش محمد و نام پدرش نیز محمد و نام جدش حسن است و اگر در بعضی موارد اورا محمد بن حسن نوشته و نام پدرش را حسن گفته اند مسلماً اشتباه و بی شک و تردید نام پدرش که محمد بوده از قلم افتاده و تساهل نسبت به جد داده شده است. و خواجہ خود در بسیاری از مؤلفاتش نام خود و پدرش را چنان که ذکر شد (محمد ابن محمد) آورده است.^۲

۱- در کتاب مطلع الشمس تولد خواجہ روز سه شنبه ۱۵ جمادی الاولی نوشته

شده و آن مسلماً غلط است و در کتاب محبوب القلوب نیز ۱۵ جمادی است

۲- در تمام مآخذی که شرح حالی از خواجہ طوسی آمده و به نظر رسید از جدا اعلای

در مولد و منشاء وی نیز اختلافی نیست و عموم مورخین مولد و منشاء او را طوس نوشته‌اند. و خواجه در مؤلفاتش همه جا خود را طوسی خوانده، چنان که در مقدمه زیج ایلخانی گوید: «من بنده کمترین نصیر را که از طوسم» با این حال عده‌ای از مورخان از جمله حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده گوید که: اصل وی از ساوه بوده و اجداد او به طوس رفته متوطن گردیده‌اند و خواجه در آنجا متولد شده و به طوسی شهرت یافته است.^۱

پدر خواجه محمد بن الحسن از فقهاء امامیه و محدثین طوس بوده و خواجه در حجر تربیت چنین پدری دانشمند پرورش یافته است.

خواجه در همان آغاز کودکی قرآن مجید را آموخت و علوم ادب را

→ وی (جد پدرش) اسمی برده نشده و تنها به ذکر نام و نام پدر و جدش (محمد بن محمد بن الحسن) اکتفا شده است ولیکن صدرالدین ابراهیم حموی جوینی که در چند موضع کتاب فرائد السمطین از خواجه یاد کرده در یک موضع او را (محمد بن محمد بن الحسن ابن ابی بکر) خوانده و جدا اعلای او را به نام ابی بکر ذکر نموده است (فرائد السمطین نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه) و محل دیگر در نسخه‌ای از نسخ تحریر مجسطی مضبوط در کتابخانه ملی برلین است که از جد اعلای وی اسم برده شده و در فهرست نسخ خطی در توصیف آن از مقدمه نسخه نام و نسب محرر چنین ذکر شده (محمد بن محمد بن الحسن بن ابی بکر الطوسی) و جد پدرش به نام ابی بکر یاد گردیده ولیکن در نسخ دیگری از این کتاب که بیش از ده نسخه آن بنظر رسید نام ابی بکر نیست (ر.ک به فهرست نسخ خطی برلین ج ۵ ص ۱۴۳ شماره ۵۶۵۵)

۱- آنچه فاضل معاصر دکتر یحیی الخشاب در مقدمه کتاب آداب المتعلمین طوسی گوید «طوسی در جهرود قم متولد شد» ناشی از اشتباه است و مورخین و کسانی که شرح حال طوسی را نوشته‌اند همه تولد او را در طوس دانسته و گفته‌اند اصل وی از جهرود بوده.

(انظر مجلد معهد المخطوطات العربية المجلد الثالث الجزء الثاني ص ۲۶۷)

باقسامها از نحو و صرف و اشتقاق و مبانی علل و لغت را فرا گرفت و احادیث نبوی و اخبار و آثار بزرگان دین را بیاموخت و در نزد پدر بزرگوار خویش به تحصیل علم فقه و اصول، و اخذ حدیث پرداخت. و به گفته بعضی نزد خال خود مقدمات منطق و حکمت را یاد گرفته بر حقایق علوم طبیعی و الهی واقف گشت.

در خلال این احوال علوم ریاضیه را از حساب و هندسه و جبر و موسیقی با دقت تمام تحصیل کرد و سپس در ابتدای جوانی برای تکمیل معلومات خویش از مسقط الرأس خود مشهد طوس به نیشابور رفت.

شهر نیشابور که یکی از چهار شهر بزرگ خراسان و سالها پایتخت طاهریان و دیگر پادشاهان بود، مدت چند قرن یکی از مراکز مهم علمی ممالک اسلامی محسوب می شد و با آنکه در حمله طایفه غز خرابی بسیار بدان راه یافته و بیشتر از مدارس و مساجد آن در آن واقعه ویران و کتابخانه های مهم آن به یغما رفته قسمتی هم طعمه حریق گردیده و بسیاری از دانشمندان متوطن آنجا در آن فتنه کشته و یا جلاء وطن اختیار کرده بودند، مع هذا تا حمله مغول اهمیت علمی خویش را از دست نداده و در این تاریخ باز مجمع علماء و فقهاء و روات حدیث و حکما و اطبا بود.

خواجه در این شهر مدتی بماند، و از محضر بسیاری از دانشمندان استفاده نمود و از رشحات فضائل هر يك اغتراف کرد تا در اقسام علوم انگشت نما گشت و سر آمد اقران خود گردید.

اساتید خواجه

خواجه در خدمت عده بسیاری از فقها و حکمای زمان خود تلمذ کرده است. از جمله استادان وی یکی فریدالدین داماد نیشابور است که از حکمای آن عصر و

از شاگردان صدرالدین علی بن ناصر سرخسی^۱ است و صدرالدین از شاگردان افضل الدین غیلانی، و او شاگرد ابوالعباس لوکری صاحب کتاب بیان الحق است که درباره وی گفته اند «انتشار علوم حکمت در خراسان از او شد» و ابوالعباس از شاگردان بهمینار، و بهمینار شاگرد حجة الحق ابوعلی سیناست.

خواجه اشارات شیخ را در محضر فریدالدین داماد خوانده و علوم حکمیه را در نزد همو تکمیل کرده است. بنابراین خواجه به پنج واسطه شاگرد ابن سیناست.

دیگر از اساتید وی قطب الدین مصریست که او نیز از بزرگترین شاگردان امام فخر رازیست و قطب الدین در نیشابور توطن داشته و خواجه ظاهراً قانون بوعلی را نزد وی آموخته است.

دیگر از اساتید وی کمال الدین بن یونس موصلی است که در اکثر علوم مخصوصاً ریاضی سرآمد اقران خویش بوده است.

دیگر از اساتید او معین الدین سالم بن بدران مصری است. وی از بزرگان علماء امامیه بوده، و از اجازه ای که به خواجه داده معلوم می گردد که خواجه قسمتی از کتاب غنیة النزوع ابن زهره را که در فقه است نزد وی تحصیل کرده و در سال ۶۱۹ از وی مجاز گردیده است و این اجازه در پشت همان کتاب غنیه که خواجه خوانده است هنوز باقی است و صورت این اجازه در کتاب اجازات بحار الانوار مجلسی و سایر کتب دیگر نیز مسطور است.

دیگر از اساتید وی شیخ ابوالسعادات اصفهانیست که خواجه طوسی در مدرس وی حاضر می شده و بسا سید علی بن طاوس حسینی و شیخ میثم بحرانی در

۱- صدرالدین علی بن ناصر سرخسی نیشابوری معاصر امام فخر رازیست. نامه ای

از فخر الدین رازی باین صدرالدین در صفحه ۷۳ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ نسبت داده شده است.

محضروی شريك درس بوده اند.

بعضی هم نوشته اند که خواجه در نزد این میثم فقه تحصیل می کرده و این میثم در خدمت خواجه حکمت می آموخته است .
 و از مشایخ روایت خواجه شیخ برهان الدین محمد بن محمد بن علی قزوینی را شمرده اند که اوساکن شهرری، و مردی ثقه و فاضل بوده و از شیخ منتجب الدین قمی صاحب فهرست اجازه روایت داشته است .
 و در کتاب درة الاخبار، «سراج الدین قمری» نیز از اساتید خواجه شمرده شده که دیگران ذکرى از او نکرده اند و صحت او معلوم نیست .

رفتن خواجه به قلاع اسماعیلیه

در همان ایام که خواجه در نیشابور به تکمیل تحصیلات خویش مشغول بود خاك خراسان مورد هجوم لشکریان چنگیزی و طایفه مغول واقع گردید و پس از فرار سلطان محمد خوارزمشاه از برابر مغولان پایداری خراسانیان در برابر آن سیل مهیب چندان دوامی نیافته به زودی به پایان رسید و شهرهای بزرگ یکی پس از دیگری به تصرف لشکر تتر در آمده باخاك یکسان گردید ؛ و مساجد و معابد آن ویران گشت و از عمارات آن چیزی بر جای نمانده به صورت تل خاکی درآمد .
 مردمی که در آن آبادی ها زندگی می کردند همگی از بزرگ و کوچك عرضه تیغ بی دریغ آن جماعت گردیده بکلی نیست و نابود شدند . بدین سبب رعب و ترس بر دوردور نزدیک استیلا یافت و مردم چون خود را در معرض خطر می دیدند در جستجوی مأمن و پناهگاهی برآمدند . کسانی که توانستند با زن و فرزند و خویش و تبار رخت از آن ورطه بیرون کشیده به شهرهای دور رفتند تا از تعرض لشکر مغول مصون مانند . و جماعتی که تمکن رفتن به جای دیگر را نداشتند

بعضی به قلعه‌های مستحکم پناهنده شده، و برخی دیگر در بیابانها بسر برده مقرر شد بلا بودند تا کی مرگ آنها را دریابد و از این اضطراب و تشویش خلاص شوند. با چنین اضطراب و تشویشی که در مردم پدید شده بود دیگر کسی را قدرت مقاومت در مقابل آن جماعت نمانده و جز قلاع اسماعیلیه که در برابر تدار سخت ایستادگی کرده و فدائیان آنها در مقابل دشمن دلیری و رشادت بی‌مانندی از خود بروزمی دادند و چندین سال به واسطه استحکام قلاع تسلیم مغول نشدند، بقیه قلاع و شهرهای خراسان همگی به تصرف آن جماعت درآمد.

خواجه در این انقلابات که بواسطه هجوم مغول سراسر خراسان و عراق را فرا گرفته بود حیرت زده و سرگردان به اطراف بلاد می‌گشت و مأمنی می‌جست. در آن وقت از جانب علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیه، رئیس ناصرالدین عبد الرحیم بن ابی منصور محتشم قهستان در قلاع اسماعیلیه که در خراسان بود فرمانفرمائی داشت، و این ناصرالدین از افاضل زمان و اسخیا دوران به شمار می‌رفت و به فضلا و علماء توجهی خاص داشت. نام خواجه و آوازه فضل و دانش و تبحر او را در علوم شنیده طالب ملاقات وی گردید و او را به قهستان دعوت کرد. خواجه هم که از فتنه و آشوب خراسان در بیم بود و قلاع آنها را ایمن ترین نقاط می‌دید دعوت او را پذیرفته، به قهستان رفت. ناصرالدین محتشم مقدم او را غنیمت شمرده بر احترام و اکرام او بیفزود و در رعایت خاطر او بی‌نهایت بکوشید و از محضر او پیوسته استفادت می‌کرد.

در همین اوقاتست که خواجه بنا به خواهش ناصرالدین محتشم کتاب الطهارة ابوعلی مسکویه رازی^۱ را مختصر و به فارسی ترجمه کرده بر آن نیز

۱- ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب الخازن مشهور به مسکویه اصلا ایرانی و مذهب زردشت داشته و بعد مسلمان شده است. وی از حکما و فلاسفه و دارای تألیفات و تصنیفات مهمی است که از جمله آنها کتاب فوز الکبیر و فوز الاصغر و تاریخ تجارب الامم و غیره است؛ و در صفر سال ۴۲۱ در گذشته است.

مطالبی افزود و آنرا اخلاق ناصری به اسم ناصرالدین نامید. تاریخ تألیف این کتاب در حدود سال ۶۳۰ تا ۶۳۲ بوده است.^۱

ولی از زایجه طالعی که خواجه برای کیخسرو پسر علاء الدین محمد و برادر رکن الدین خورشاه اسماعیلی درلمسر کشیده و تاریخ آن نهم رجب ۶۳۲ می باشد^۲ گمان می رود که خواجه در همین اوقات به خدمت علاء الدین پیوسته است.

تاریخی که خواجه نزد ناصرالدین محتشم به قلاع قهستان رفته به درستی معلوم نیست؛ ولیکن مسلم است که پس از هجوم مغول به خراسان، و بعد از سال ۶۱۹ می باشد که از استاد خود سالم بن بدران مجاز گردیده است و اگر به دعوت ناصرالدین بدانجا رفته باید پس از تاریخ ۶۲۴ که ابتدای فرمانفرمائی ناصرالدین در قهستان است، باشد.

در هر حال خواجه مدت بالنسبه زیادی در نزد ناصرالدین بماند و به عزت و حرمت می زیست، و اوقات را به مطالعه کتب و تألیف و تصنیف می گذرانید و کتاب اخلاق ناصری و رساله معینیه در علم هیئت و شرح آنرا به پارسی به نام معین الدین پسر ناصرالدین محتشم، و ترجمه اخلاق محتشمی و اساس الاقتباس، و چند کتاب دیگر را در همین اوقات تألیف کرد.

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین علت رفتن خواجه را به قهستان چنین ذکر کرده که « در اوائل حال خسواجه را داعیه ترویج مذهب اهل البیت بود و چون دید که مؤیدالدین علقمی وزیر مستعصم از اکابر افاضل شیعه است به خیال افتاد که به بغداد رود، وبا وزیر کافی خلیفه را

۱- این تاریخ از خود کتاب اخلاق ناصری استفاده شد که خواجه در فصلی که در رعایت حقوق پدر و مادر در سال ۶۶۳ بدان افزوده، فرماید که: (این فصل پس از تألیف کتاب به مدت سی سال بدان ملحق گردانیده شد.)

۲- فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس شماره ۷۸۲ نمره ۲

هدایت کرده به مذهب امامیه داخل نماید. به این منظور مکتوبی به ابن علقمی نوشته با قصیده‌ای که در مدح خلیفه انشا کرده بود به بغداد فرستاد. ابن علقمی که آوازه فضل و کمال خواجه را شنیده بود و از کاردانی و رشد او مطلع شده بود، نزدیکی او را به خلیفه به صلاح خویش ندید و جوابی به نامه خواجه نداد. چون نسیم نو میدی به مشام خواجه رسید دید توقف در بلاد خراسان به واسطه تعصب و فتنه سنیان دشوار است و از طرفی بلاد خراسان عموماً مورد تاخت و تاز کفار مغول واقع شده، متفکر در گوشه و کنار روزگاری گذرانید تا اینکه رئیس ناصرالدین محتشم او را به نزد خود خواند، و چون قلاع اسماعیلیه را از سایر بلاد ایران امن ترمی دید دعوت او را پذیرفت و به قهستان رفت.

داستان نامه نوشتن خواجه به ابن علقمی را اگرچه مورخان دیگر نیز بدان اشاره کرده‌اند لیکن مربوط به رفتن خواجه به قهستان نزد ناصرالدین محتشم نمی‌دانند، چه در آن وقت که وی دعوت محتشم را اجابت کرد نه مستعصم به خلافت رسیده بود و نه هم ابن علقمی مقام وزارت یافته بود. و چنان که گفته شد خواجه مدتی قبل از تألیف اخلاق ناصری که تاریخ آن بین سال‌های ۶۳۰ و ۶۳۳ است مسلماً در قهستان بوده در صورتی که ابن علقمی در سال ۶۴۲ به وزارت رسیده است.

خواجه پس از اینکه مدت درازی در نزد ناصرالدین بزیست علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلیه دانست که خواجه چندیست در نزد محتشم قهستان اقامت دارد و او از فروغ کمالات خواجه اقتباس می‌کند، و از محضروی مستفید می‌گردد. از ناصرالدین محتشم او را بخواست، و خواجه خواهی نخواهی به همراه ناصرالدین به قلعه میمون دز به خدمت علاءالدین رفت؛ و پادشاه اسماعیلی در اعزاز و احترام او افزود و نزد خود مقرر و محترم بداشت.

حکایت رفتن خواجه به الموت و میمون دز را، مورخان هر يك به نوعی

ذکر کرده‌اند. در کتاب درة الاخبار آمده است که «از درگاه الموت به عده‌ای از فدائیان امر شد که خواه‌ها را به الموت بیاورند و آن جماعت با خواه‌ها در اطراف بساتین نیشابور رو برو شده و او را تکلیف به رفتن الموت کردند. و چون خواه‌ها از رفتن خود داری می‌کرد به قتل و آزار تهدیدش کردند. خواه‌ها از بیم جان به همراهی آن جماعت به الموت رفت و سالها در آنجا پای بند تقدیر ماند .

و در کتاب مسامرة الاخبار ذکر شده که « خواه‌ها از اصفهان به قلاع ملاحده افتاد» .

وصاحب وصاف الحضرة و جمعی دیگر از مورخان نوشته‌اند که «خواه‌ها در اوان توقف در قهستان در زمان خلافت مستعصم و وزارت ابن علقمی قصیده غرائی در مدح خلیفه گفته، با مکتوبی به وزیر مؤید الدین محمد ابن علقمی بدار- السلام بغداد فرستاد. ابن علقمی چون از مراتب دانش و مقام خواه‌ها مطلع بود نزدیکی او را با خلیفه زوال اقبال خود تصور کرد، از این جهت بر پشت همان قصیده نامه‌ای به محتشم ناصر الدین نگاشت، و اشعار داشت که مولانا نصیر الدین قصد بغداد دارد بدین جهت با خلیفه آغاز مکاتبه کرده، زینهار از او نباید غفلت نمود، و این کار بزرگ را نباید خرد شمرد. ناصر الدین پس از آگاه شدن از قضیه خواه‌ها راجس کرد و در وقتی که خود از قهستان به میمون دزمی رفت او را به اکراه با خود برد و خواه‌ها ناچار در آنجا بماند.»

با آنکه گفته صاحب وصاف الحضرة نیز بی‌اشکال نیست ولی بحقیقت نزدیکتر است و با مسامحه در کلمه «اوان» می‌توان اشکال تاریخی آنرا رفع کرد. ولیکن با ملاحظه رفتاری که خواه‌ها نسبت به ابن علقمی در موقع فتح بغداد کرده و محبت‌های بسیاری که به وی نموده نسبت این عمل از ابن علقمی به خواه‌ها بعید به نظر می‌رسد. با این حال می‌توان گفت این علل و این داستانها که مورخان ذکر کرده‌اند همه ساخته و پرداخته خود آنهاست و شاید در ابتدا خواه‌ها با

میل و اراده خویش، و بنا به دعوت ناصرالدین و علاءالدین محمد به قهستان و الموت رفته باشد. چون اوضاع شهرهای ایران در هم و پریشان بوده و فاتحین مغول نسبت به مردم به خشونت رفتار می کرده و علماء اهل تسنن نیز گرفتار تعصبات دینی بوده، و مردم امامی مذهب را اذیت و آزار می نمودند، و از طرفی به تصور آنکه برایش وسائل راحت و آسایش خاطر در قهستان و الموت فراهم تر است و می تواند با خاطر آسوده به کار تألیف و تصنیف و مطالعه کتب بپردازد آنجا را برای اقامت خویش مناسب تر از جای دیگر دیده، و به اختیار در آن قلاع توقف کرده است. ولیکن از این عبارات که در آخر بعضی از نسخ شرح انتشارات است که گوید :

«رقت اکثرها فی حال صعب لایمکن اصعب منها حال، و رسمت اغلبها فی مدة کدورة بال لایوجد اکدر منه بال، فی ازمنة یکون کل جزء منها ظرفاً لغصة و عذاب الیم و ندامة و حسرة عظیم، و امکنه توقد کل آن زبانية نار جحیم، و یصیب من فوقها حمیم، ما مضی وقت لیس عینی فیه مقطراً و لابلالی مکدراً و لم یجیء حین لم یزد المی و لم یضاعف همی و غمی، نعم ما قال الشاعر بالفارسیه :

به گرداگرد خود چندان که بینم بلا انگشتی و من نگینم
و مالی فی امتداد حیاتی زمان لیس مملواً بالحوادث المستلزمة
للندامة الدائمة و الحسرة الابدیة، کان استمرار عیشی امر جیوشه غموم، و
عساکره هموم، اللهم نجنی من تراحم افواج البلاء، و تراکم امواج العناء،
بحق رسولک المعجبتی، و وصیه المرتضی صلی الله علیهما و آلهما، و فرج
عنی ما انا فیه بلا اله الا انت، و انت ارحم الراحمین^۱ .

۱- شرح اشارات خواجه طوسی چاپ طهران و طبع قاهره ص ۱۴۵. و بعضی نسخ

معلوم می‌گردد که خواجه در قلاع اسماعیلیه در رنج و زحمت بوده و به اختیار در آنجا اقامت نکرده، بل از روی اکراه واضطرار، و در واقع در زندان و حبس بوده، و این است که از خداوند می‌خواهد او را هر چه زودتر از آن حال نجات دهد و از حبس اسماعیلیه آزاد گرداند.

استیصال ملاحده

وقتی منکوقاآن به جانشینی چنگیزخان در قراقرم بر تخت سلطنت نشست از امرای مغول مأمور ایران از ملاحده و خلیفه عباسی و رفتار آنها با مغول مکرر شکایت می‌رسید؛ و در همان هنگام نیز قاضی القضاة شمس الدین قزوینی که از دشمنان سرسخت ملاحده بود و پیوسته از بیم فداثیان آنها با سلاح حرکت می‌کرد به قراقرم وارد شد و به حضور قاآن باریافت و به عرض قاآن رسانید که از ترس ملاحده همواره زره در زیر جامه پوشیده‌ام و آنرا به قاآن بنمود، و از استیلا و غلبه و تعرض آنان به عرض و ناموس و تاراج اموال مسلمانان شرحی معروض داشت. سخنان قاضی القضاة در قاآن تأثیر بسیار کرده تصمیم گرفت که آن جماعت را قلع و قمع نماید و مسلمانان را از تعرض آنان آسوده سازد. به این منظور هلاکو را از میان برادران و شاهزادگان مغول برگزیده، با لشکر بسیار به جانب ایران فرستاد.

هلاکو در غرة ذیحجه سال ۶۵۳ (۱۲۵۶ م) از جیحون گذشت و به استیصال اسماعیلیه همت گماشت. ابتدا ملک شمس الدین کرت حاکم هرات را به قلعه سرسخت نزد ناصرالدین محتشم به رسالت فرستاد و او را به اطاعت دعوت کرد. ناصرالدین که در این زمان پیر و ناتوان شده بود، امر هلاکو را پذیرفت و به همراهی ملک با هدایای بسیار در هفدهم جمادی الاولی ۶۵۴ به خدمت رسید. هلاکو از او پرسید چرا مردم قلعه را فرو نیاوردی؟ پاسخ داد

پادشاه ایشان خورشاه است فرمان او را اطاعت کنند نه من. هلاکو او را بنواخت و حکومت شهرتون را بدو تفویض کرد. و پس از تصرف قلاع قهستان و اطاعت ناصرالدین به قصد خورشاه پادشاه اسماعیلیه متوجه بسطام شد. و رکن الدین شحنة هرات را به رسالت نزد خورشاه فرستاده پیغام داد که از قلعه فرود آید و تسلیم شود و در غیر این صورت مہیای جنگ باشد.

خواجه نصیرالدین طوسی و جمعی دیگر از بزرگان که بغیر اختیار در قلاع ملاحظه افتاده و تا این وقت در آنجا به سر می بردند از روی مصلحت اندیشی خورشاه را بر اطاعت ترغیب کردند، و او را بر آن داشتند که با فرستاده هلاکو به خوشی رفتار کرده، از سرغرور و خودخواهی فرود آید.

خورشاه برونق اشاره آن جماعت برادر کوچک خود شهنشاه را با خواجه نصیرالدین زوزنی و جمعی از بزرگان دولت به خدمت هلاکو فرستاده، اظهار اطاعت و انقیاد کرد، و پس از آن برادر دیگر خود شیرانشاه را با خواجه اصیل الدین زوزنی و سیصد مرد سپاهی روانه کرد و آنها پس از رسیدن به خدمت هلاکو در پنجم شوال بادستخط استمالت باز گشتند.

چندی به همین منوال بن خورشاه و هلاکو رسولان در رفت و آمد بودند و خورشاه از رفتن نزد هلاکو خودداری می کرد تا روز جمعه ۲۸ شوال برادر دیگر خود ایرانشاه را در صحبت خواجه نصیرالدین طوسی و جمعی از وزراء و اعیان دولت و سران سپاه به خدمت هلاکو روان داشت، و ایشان با تحف و هدایای لایقه به حضور هلاکو رسیدند. هلاکو فرمان داد آن جماعت را پراکنده فرود آورده و از هر یک بازپرسی نموده، پس از استمالت و ملاطفت به هر یک، آنها را بازگردانید و به خورشاه پیغام داد که جز به خدمت رسیدن و تسلیم شدن وی راضی نخواهد شد. بنابراین خورشاه روز یکشنبه اول ذیقعده سال ۶۵۴ به مشورت اعیان دولت به همراه خواجه جهان نصیرالدین طوسی و اصیل الدین

و وزیر مؤیدالدین و فرزندان و رئیس الدوله و موفق الدوله از قلعه به‌زیر آمد و خانه دویست ساله را ترك گفت^۱. خواجه در این قضیه گوید:

سال عرب چوششصد و پنجاه و چار شد

يك شنبه روز اول ذی قعدة بامداد

خورشاه پادشاه سماعیلیان ز تخت

برخاست و پیش تخت هلاکو بایستاد

و دولت اسماعیلیه در ایران پس از یکصد و هفتاد و هفت سال (۴۷۷ - ۶۵۴) سپری گشت.

در کتاب مسامرة الاخبار است که فتح قلاع اسماعیلیه به دلالت خواجه نصیرالدین طوسی که وزیر مطلق صاحب دعوت ملاحده بود و مکانت او پیش ملاحده به مثابتی بود که او را خواجه کاینات گفتندی میسر گشت.

پس از تسلیم خورشاه و کسانش، هلاکو در هفت فرسنگی قزوین به اردوی بزرگ پیوست، و تمامی شاهزادگان و امرای مغول را بنواخت، و چون مراتب فضل و کمال خواجه را شنیده و هم دانسته بود که خورشاه به صلاحدید او از ستیز و آویزدست کشیده و تسلیم شده است، و همچنین رئیس الدوله و موفق الدوله که از اطبای معتبر و از اهل همدان بودند راست دلی و درستی ایشان محقق و روشن گشته بود، همه را با حواشی و خدم بنواخت و ملازم رکاب خویش گردانید^۲.

و به فرمان پادشاه، خورشاه و کسانش پس از اندك مدتی نیست و نابود

۱ - جامع التواریخ رشیدی و تاریخ الفی نسخهای خطی کتابخانه آستان قدس

رضوی و کتاب روضة الصفا.

۲ - جهانگشای جوینی و جامع التواریخ رشیدی و تاریخ الفی نسخه خطی.

وبه دیار عدم فرستاده شدند، و از این روی هلاکو بکلی خاطر از جهت اسماعیلیه آسوده ساخت.

خواجه طوسی و نقش او در فتح بغداد

در پیش اشاره شد که امرای مغول مقیم ایران پیوسته از اسماعیلیه و خلیفه به قآن شکایت می کردند، و قآن برادر خود هلاکورا به ایران فرستاد تا اسماعیلیه را براندازد و خلیفه را تنبیه نماید. هلاکوپس از آنکه از کار اسماعیلیه فارغ شد به فکر فتح بغداد و تنبیه خلیفه برآمد، و با خواجه طوسی در آن باب مشورت کرد و گفت در این مهم ملاحظه اوضاع نجومی را نموده، نتیجه را معلوم دارد.

خواجه به امر هلاکو در آن قضیه تأمل بسیار کرد و معروض داشت که از اوضاع عالم و تأثیرات ستارگان چنین معلوم می شود که بسزودی خلیفه مستعصم گرفتار گردد و عراق عرب بی زحمت و مشقت به تصرف پادشاه در آید. و در این باب چنان مبالغه کرد که هلاکو برگفته خواجه اعتماد نمود و با اطمینان خاطر متوجه بغداد شد^۱.

هلاکو به نجوم و احکام آن بسیار معتقد بود و در هرامری با منجمین مشورت می کرد، و از همین روی در بسیاری از امور نظر خواجه را می خواست و بروفق آن عمل می نمود.

در اردوی هلاکو منجم دیگری بود به نام حسام الدین که پیوسته همراه اردو بود تا اختیار رکوب و نزول را معین کند. هلاکو او را احضار کرد و در باب فتح بغداد با وی نیز مشورت نمود، و تأکید کرد که آنچه به نظر او می رسد بی ملاحظه باز نماید.

حسام‌الدین به واسطهٔ تقرب و مکانتی که داشت بی‌ترس و بیمی گفت این سفر مبارک نیست، چه قصد خاندان خلافت کردن و لشکر به بغداد کشیدن مبارک نباشد. و تا به حال هر پادشاهی که قصد بغداد کرد و با آل عباس در آویخت از عمر بهره‌ای نیافت، و به زودی مخدول و منکوب شد. و اگر پادشاه به سخن من توجه نفرماید و به بغداد رود شش فساد ظاهر شود: اول همهٔ اسبان بمیرند و لشکریان بیمار شوند. دوم آفتاب بر نیاید. سوم باران نبارد. چهارم باد صرصر بر خیزد و جهان خراب شود. پنجم گیاه از زمین نروید. ششم پادشاهی بزرگ در آن سال وفات کند.

هلاکو بر آن سخنان حجت خواست و حسام‌الدین التزام سپرد، ولیکن بخشیان و امرا به اتفاق گفتند رفتن به بغداد عین صوابست و پادشاه نباید از این عزم برگردد. به این جهت هلاکو خواجه را باردیگر بخواند و آنچه حسام‌الدین گفته بود باخواجه باز گفت و دوباره رأی او را خواست. خواجه متوهم گشت و تصور کرد که این سؤال را از راه امتحان می‌کند. جواب داد از این احوال که او گفته است هیچیک واقع نخواهد شد. هلاکو باز پرسید پس چه خواهد شد؟ جواب داد: هلاکو به جای خلیفه پادشاه خواهد شد. هلاکو پس از گفتگوی باخواجه طوسی حسام‌الدین منجم را باردیگر بخواند تا در حضور او باخواجه در آن باب بحث کند. خواجه فرمود به اتفاق جمیع مسلمانان، بسیاری از صحابه رسول (ص) شهید شدند و هیچ فساد ظاهر نگشت، و اگر گفته شود این خاصیت عباسیانست می‌بینیم که طاهر ذوالیمینین به حکم مأمون محمد امین را بکشت، و باز متوکل را پسرش به اتفاق امرا به قتل رسانید، و منتصر و مقتدر را امرا و غلامان بکشتند، و چند نفر دیگر از آنان به دست مردم نابود شدند، و هیچ فساد در عالم ظاهر نشد. پادشاه مطمئن باشد که در فتح بغداد هم هیچ فساد ظاهر نگردد.

پس از این بیان خواجه، هلاکو عزم فتح بغداد را جزم کرد و متوجه عراق گردید.^۱

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین خواجه را محسرك اصلی در فتح بغداد می‌داند و می‌گوید: «چون تعصب مستعصم را خواجه در مذهب تسنن می‌دانست و آزار شیعیان را شنیده بود، هلاکو را به فتح بغداد برانگیخت.»

اوضاع آن روز بغداد

مستعصم خلیفه مردی بی‌اراده و ضعیف‌الرأی و مال دوست بود. نه درستی و خشونت در او بود که اطرافیان از مهابتش ترسان باشند و نه در بخشش زر و سیم گشاده دست بود تا لشکریان به امید گرفتن درم و دینار جان در رهش فدا کنند. در زمان او او باش و اراذل بغداد بر مردم مسلط شده و مال و عرضشان پیوسته مورد تعرض آن جماعت بود. وزیر خلیفه ابن علقمی که مردی زیرک و باتدبیر بود به واسطه سستی و دودلی خلیفه از عهده جلوه‌گیری غارتگران بر نمی‌آمد.

در اواخر تابستان سال ۶۵۴ سیلی عظیم در بغداد جاری شد که قسمت مهمی از شهر مخصوصاً طبقه تحتانی آنرا آب فرا گرفت، و تا مدت پنجاه روز آن سیل هر روز زیادتر می‌شد، تا وقتی که روی به پستی نهاده منقطع گردید. این سیل به قدری سخت و مهیب بود که تا چند قرن بعد مردم بغداد از سیل مستعصمی گفتگو می‌کردند.

در میان آن حادثه رنود و او باش فرصتی یافته دست به غارت زده هر روز عده‌ای را کشته و چند خانه را می‌چاپیدند.

شخصی از امراء دربار بنام مجاهدالدین دواتدار صغیر از موقع استفاده کرده او باش را به خود دعوت نمود، و با جمع شدن آن گروه به گرد او شوکت و قوتی به دست آورد. و چون خلیفه را بی رأی و تدبیر و ساده دل دید با عده‌ای از ارکان دولت مشورت کرد که خلیفه را خلع کرده یکی دیگر از آل عباس را به جای او به خلافت بردارد. وزیر که مردی شیعی مذهب و با دواتدار که سنی متعصبی بود بنا بر اختلاف مذهب دشمن بود. این خبر را در پنهانی به خلیفه بگفت و او را از توطئه ایشان بر حذر داشت، و گفت تدارك کار ایشان واجب است.

مستعصم دواتدار را بخواند و سخنان وزیر باوی بگفت، و اظهار داشت که چون اعتماد بسیار به تو دارم گفته وزیر را درباره تو باور نداشته آنچه گفته بود با تو باز گفتم، باید دل دگرگون نکنی و از جاده طاعت پای بیرون نتهی.

دواتدار ساده دلی و مهربانی خلیفه را احساس کرده در جواب گفت: اگر بنده را گناهی است اینک این سرواین شمشیر و از خلیفه درخواست عفو کرد و اظهار داشت که خلیفه باید بداند که وزیر او با خواهی نصیر طوسی که از نزدیکان هلاکو و وزیر اوست به واسطه اتحاد مذهب رابطه اش سخت محکم است، و به این جهت خواهان زوال دولت آل عباس و مخالف خلیفه است. سعایتی که از من کرده برای دفع تهمت از خویش است، و میان او و هلاکو جاسوسان پیوسته در رفت و آمدند. پس از این اظهارات خلیفه او را نوازش کرده مرخص نمود.

دواتدار پس از خارج شدن از پیش خلیفه به کار خود مشغول گشت و اراذل و او باش بسیار به گرد خود جمع کرد تا مقصود خویش که عزل خلیفه بود انجام دهد. خلیفه از این اعمال او بیشتر در بیم و هراس شد. و جمعی از

لشکریان را برای حفاظت خود در اطراف قصر جمع کرد و این اسباب بیشتر موجب فتنه و آشوب بغداد گردید . و اهالی بغداد که از عباسیان ملول و متنفر شده بودند این اوضاع را علامت زوال دولت ایشان دانستند .

خلیفه که از اوضاع متوهم شده بود فخرالدین دامغانی صاحب‌دیوان را مأمور کرد تا فتنه را بشناسد . و با راهنمایی او نامه‌ای به خط خویش نوشت که آنچه درباره دواتدار گفته‌اند دروغ و بهتانست ، و ما را به او اعتماد کامل است ، و پیوسته در امان ماست . و نامه را به دست یکی از خواص خویش به نزد دواتدار فرستاد . دواتدار برای مرتبه دیگر به نزد خلیفه آمد ، و پس از استمالت و دلجوئی باتشریف و اعزاز تمام بازگشت . و در شهر ندا کردند که سخنانی که درباره دواتدار گفته بودند همه کذب محض و خالی از حقیقت است . و به این نیز اکتفا نکرده در خطبه هم نام دواتدار را پس از اسم خلیفه یاد کردند . این فتنه ظاهراً بدین طریق فرونشست و آشوب برطرف شد^۱ . با این حال دشمنی باطنی بین وزیر و دواتدار روز به روز شدت پیدا می کرد و بروخامت اوضاع می افزود .

واقعه دیگری که در همین اوقات روی داد و سبب وحشت و دل‌تنگی ابن علقمی گردید آن بود که پسر خلیفه ابوبکر که با دواتدار یار و همراه بود به واسطه تعصب دینی موجب اذیت و آزار شیعیان بغداد گردید . و جمعی از لشکریان را فرستاد تا محله کرخ که جای شیعیان بود غارت کردند ، و عده‌ای از بنی هاشم را که در آن محله سکنی داشتند کشتند . ابن علقمی که از این قضیه آگاه شد بر آشفت و عنان اختیار از دست بداد ، و با خود عهد کرد که اگر سردسراین کارنهم دست از انتقام نکشم^۲ و روز و شب در آن کار اندیشه می کرد ، و در صدد بود که از پسر خلیفه انتقام بگیرد . در این هنگام خبر توجه پادشاه

مغول به جانب بغداد منتشر گشت . و هلاکود در دهم رمضان سال ۶۵۵ از همدان به جانب بغداد حرکت نمود، و پیش از ورود خود قاصدی به نزد خلیفه فرستاد و او را تهدید و وعید بسیار کرد .

خلیفه جواب فرستادگان هلاکورا به درستی و تندی داد. و شمس الدین ابن الجوزی که مردی سخندان و عاقل بود و بدرالدین در یکی نخب جوانی را با بعضی تحف و هدایا همراه رسولان به نزد هلاکو فرستاد بدین اندیشه که هلاکورا از قصد بغداد منصرف سازند. رسولان هلاکو چون از شهر بیرون شدند به تحریک دواتدار جمعی از مردم عوام و او باش بغداد به صحرا رفتند و سفاهت آغاز کرده به فرستادگان هلاکو دشنام دادند . و آب دهان به صورت آنها انداختند که شاید سخنی گویند و آنرا دست آویز کرده آسیبی بدانها رسانند . وزیر تا از این ماجرا آگاه شد بی درنگ صد غلام بفرستاد تا او باش و ارادل را از اطراف آنان دور کرده رسولان را از دست آن جماعت خلاص نمودند. و آنها به سلامت روانه اردو شدند .

رسولان که به نزد هلاکو رسیدند آنچه برایشان رفته بود باز گفتند و این بیشتر سبب خشم و غضب هلاکو گردید . و به ابن جوزی و بدرالدین گفت خواست خدای با آن قوم دیگر است . و به خلیفه پیغام فرستاد که مستعد جنگ و کارزار باش که به همین زودی خواهیم آمد . و رسولان خلیفه را به بغداد بازگردانید .

بعضی از مورخان نوشته اند ابن علقمی وزیر خلیفه که از حرکات و رفتار دواتدار و دشمنیهای وی و سستی خلیفه و اذیت و آزار شیعیان به تحریک و اشاره پسر خلیفه سخت در رنج بود، پیوسته می اندیشید به هر وسیله ای که ممکن است انتقام خود را از این دو دشمن قوی پنجه بگیرد. خبر توجه هلاکو را به سمت بغداد فوزی عظیم شمرده، در پنهانی رسولی به نزد ایلخان فرستاد و به

خواجه طوسی نامه‌ای نوشت و او را به فتح بغداد ترغیب کرد^۱.

بعضی دیگر از مورخان اضافه کرده‌اند که هلاکوبتدا در رفتن بغداد و جنگ با خلیفه مردد و دودل بود. وقتی که فرستاده وزیر به نزد او رسید و پیغام وزیر را رسانید که اگر پادشاه متوجه این جانب گردد بدون رنج و زحمت فراوان بغداد را به تصرف ملازمان پادشاه خواهد داد، هلاکو را در باب تسخیر بغداد مصمم ساخت، و نامه ابن علقمی و سعی خواجه او را بفتح بغداد جازم کرد^۲.

خلیفه پس از بازگشت رسولان و شنیدن پیغام هلاکو وزیر را احضار کرد و با وی مشورت نمود. و رأی او را در دفع دشمن قوی بخواست. وزیر گفت عدد لشکر مغول بسیار است، و خلیفه را تاب جنگ و مقاومت با ایشان نیست. بهتر آنست که با هلاکو به ملایمت و نرمی رفتار کنی و آنچه نقد و جنس در خزانه‌ها فراهم کرده‌ای همه را فدای خود و مسلمانان نمایی، و رسولی چرب زبان به نزد هلاکو ارسال کرده عذر گذشته بخواهی، و تحفه‌های لایق برای شاهزادگان مغول و امرا بفرستی تا به این وسیله از جنگ و ستیز و آویز و ریختن خون مردم جلوگیری کرده باشی.

خلیفه رأی وزیر را پسندید، و خواست که همان گونه که وزیر اشارت کرده بود عمل نماید، لیکن دواتدار صغیر به اتفاق امرا و رنود بغداد که با وزیر دشمنی داشتند به نزد خلیفه رفته و رأی وزیر را سخیف دانسته و گفتند وزیر با این سخنان ترا ترسانیده است، و مقصودش این است که خزاین ترا از زر و سیم خالی کرده، مغول را بر تو مسلط نماید، و خلیفه را از فرستادن رسول و بکار بستن رأی وزیر با تدبیر بازداشتند. و از خلیفه خواستند تا برای مبارزه و جنگ با مغول به جمع لشکر پردازند. و رنود و او باش تابع دواتدار در شهر میان مردم شایع

کردند که وزیر با خان مغول همراهست ، و پیروزی او و شکست خلیفه را می‌خواهد^۱ .

وضع دربار خلیفه بغداد چنانکه اندکی از آن بازگفته شد بسیارمشوش و پریشان بود و امرا و اعیان همه متشتت رأی و شخص خلیفه بی‌اراده، و وزیر که به تدبیر و کاردانی معروف بود، در این موقع بی اختیار، و دشمن زبردست در برابر . و این جمله خود بهترین شاهد ادبار و سبب زوال خلافت از خاندان آل عباس بود .

هلاکو که به‌خوبی از اوضاع دربار خلافت اطلاع داشت در اوائل محرم سال ۶۵۶ به عزم بغداد از راه کرمانشاهان و حلوان با لشکر خونخوار خود رسید، و سیف‌الدین بیتکچی وزیر، و مولانا خواجه نصیرالدین طوسی و عطاملک جوینی و ملوک و سلاطین اطراف همگی در خدمت او بودند . پس هلاکو فرمان داد اطراف بغداد را بگرفتند، و در روز سه‌شنبه ۲۲ محرم سال ۶۵۶ با لشکر خلیفه به جنگ پرداختند .

ابن علقمی در این وقت چند مرتبه از جانب خلیفه به نزد هلاکو آمد و خواست که با تحف و هدایا و دادن خزاین و نفایس هلاکو را راضی به صلح نماید ، لیکن خان مغول جز به تسلیم بغداد و آمدن خلیفه راضی نشد .

چند روز از صبح تا شام نائره جنگ مشتعل بود ، تا در روز ۲۹ محرم پسر میانین خلیفه ابو الفضل عبدالرحمن از شهر بیرون آمد و روز دیگر که سلخ محرم بود پسر بزرگتر و وزیر و جمعی از مقربان خلیفه به نزد هلاکو بشفاعت آمدند، و از گفتگوی خود نتیجه نگرفته به شهر باز گشتند . پس از آن هلاکو خواجه نصیر الدین طوسی و آیت‌مورنامی را به رسالت پیش خلیفه فرستاد که شاید خلیفه خود بیرون آید، ولیکن خلیفه بیرون نیامد. و سلیمان شاه و دواندار صغیر را فرستاد

و جمعی از اعیان شهر نیز از شهر خارج شده امان خواستند . در این اثنا از طرف شهرتیری به چشم یکی از امراء بزرگ مغول رسید که باعث ازدیاد غضب هلاکو گردید ، و امر مؤکد صادر کرد که در گرفتن شهر شتاب کنند . و خواجه طوسی را مأمور کرد تا به دروازه حله رود ، و کسانی که از مردم شهر طالب بیرون شدن از شهر می باشند بدانها امان دهد . و روز جمعه دوم صفر فرمان داد تا سلیمان شاه و دو اتدار صغیر را کشتند ، و لشکر مغول از هر طرف به شهر بغداد حمله کرده ، کار را بر مردم شهر تنگ کردند . آخر الامر خلیفه ناچار گردید که تسلیم شود و از شهر بیرون آید . پس روز یکشنبه چهارم صفر سال ۶۵۶ خلیفه با سه پسر خود ابوالعباس احمد و ابوالفضل عبدالرحمن و ابوالمنقب مبارک با سه هزار کس از سادات و قضاة و اکابر و اعیان شهر بیرون آمدند ، و شهر بغداد به تصرف مغولان درآمد . و به حکم هلاکو مغولان ابتدا تمامی مردم لشکری بغداد را عرضه شمشیر نمودند ، و بعد به قتل عام و غارت اموال مردم پرداختند و تا چند روز آنچه توانستند کشتند و خراب کردند و غارت نمودند . پس از کشتار بی حساب و خرابی بسیار هلاکو امر کرد که لشکریان از تعرض مردم دست بدارند ، و به جان کسی دیگر گزند نرسانند .

صاحب الحوادث الجامعه گوید که : « خلیفه با وزیر و جمعی از اصحاب روز دوشنبه هیجدهم محرم سال ۶۵۶ از بغداد برای رسیدن به خدمت هلاکو بیرون شد ، و همین که به ظاهر شهر رسید ، به امر هلاکو خلیفه را از همراهان جدا کردند ، و برای او خیمه ای جداگانه زده در آنجا او را جای دادند . و در روز یکشنبه چهارم صفر خلیفه را با جمعی از امرای مغول و خواجه نصیرالدین طوسی به شهر بغداد فرستاد . او اموال و جواهر و زیور و جامه های زرکش و ظروف زر و سیم و اشیاء نفیسه آنچه داشت به آنها تسلیم نمود ، و در آخر همان

روز به ظاهر سور باز گشت ، و به حکم هلاکو در روز چهاردهم صفر به قتل رسید ، ولیکن خونش ریخته نشد . بلکه در بساطی پیچیده و مالیده شد تاجان بداد و نعشش به خاک سپرده شد و نشان قبرش هم محو گردید^۱ .

گویند وقتی خلیفه بر هلاکو وارد شد ، و در برابرش بایستاد ، هلاکو به وسیله مترجم به خلیفه گفت این چه عقل و تدبیر است که داری ، نه راه دوستی و یکرنگی با ما گرفتی چنانکه دیگر پادشاهان عاقل آن طریق پیمودند ؛ و نه به جمع لشکر و تهیه آلات حرب پرداختی تا از خود دفاع توانی کرد . زر و سیم برای مساعدت دوستان و دفع دشمنانست ، تو با همه خزاین و دفاین که داشتی هیچ کار نکردی . خلیفه این سخنان بشنید و سربزه زیر انداخته جوابی نگفت . و در چهاردهم صفر چنانکه گفته شد خلیفه با پسر بزرگتر و پنج خادم که ملازمش بودند در دیه وقف کشته شد^۲ .

بعضی از مورخان نوشته اند: وقتی خلیفه به خیمه هلاکو در آمد ، خواجه نصیرالدین طوسی نیز حضور داشت و به هلاکو گفت که امر کن کسان خلیفه را در چادری دیگر برند . و خلیفه و پسرهایش را فرمان ده تا بکشند . هلاکو به اشاره خواجه امر کرد پسرهای خلیفه را به دار آویخته و خود خلیفه را نیز به اصرار خواجه کشتند .

در باب قتل مستعصم روایات مورخان مختلف است و هر يك این قضیه را به طریقی روایت کرده اند . بعضی نوشته اند که خلیفه را از طعام بازداشتند تا از گرسنگی جان سپرد . و بعضی دیگر گفته اند که او را در پلاسی پیچیده ، آن قدر مالیدند تا در گذشت . و بعضی دیگر هم کشته شدن او را بدون ذکر چگونگی آن آورده اند .

مورخان نوشته اند در این مورد هم حسام الدین منجم به هلاکو عرضه

داشت که خلیفه چون از کسان پیغمبر است کشتن او مصلحت نیست؛ اگر کشته شود زمین بلرزد و شکافته گردد، و آسمان به زمین افتد.

خواجه طوسی سخنان او را رد کرد، و گفت همه اینها باطل است، و چون هلاکو به واسطه این سخنان در کشتن خلیفه دو دل و مردد بود، خواجه گفت فرمان ده تا خلیفه را در بساطی پیچند و با دست و بازو او را بمالند، اگر در این میان اثری از گفته منجم ظاهر شد، البته از مالش او دست برداشته و از کشتن او خودداری کنند؛ و اگر اثری پدید نگشت آن قدر او را بمالند تا جان سپرد و خونش ریخته نگردد.

هلاکو سخن خواجه را پسندید، و فرمان داد تا خلیفه را به همان دستور بکشند.^۱

پس از کشته شدن خلیفه روز شانزدهم صفر پسر دوم خلیفه ابوالفضل عبدالرحمن را همان شربت که پدر و برادر نوشیده بودند نوشانیدند، و به این ترتیب دولت پانصد ساله عباسیان برافتاد و دستگاه خلافت عربی برچیده شد. از نزدیکان و منسوبان خلیفه در این واقعه جز پسر کوچک خلیفه ابوالمناقب مبارک کسی جان بدر نبرد، و او به شفاعت الجای خاتون زوجه هلاکو از آن مهلکه خلاصی یافت و بخشیده شد. خاتون او را به خواجه سپرد، و خواجه او را به مراغه برد، و در آنجا او با زنی مغول تزویج کرد و دو پسر از وی باقی ماند. به قول بعضی از مورخان در این واقعه بالغ بر هشتصد هزار نفر کشته شدند.

* * *

بعضی از مورخان کشته شدن خلیفه را به سعی خواجه طوسی دانسته و او را سبب برافتادن خاندان آل عباس پنداشته‌اند، و بعضی دیگر او را از این

اتهام بری دانسته و گفته‌اند : آنچه در این قضایا به او نسبت داده شده بیشتر از طرف مخالفان و دشمنان ویست، و او را در این امر دخلی نبوده است. حقیقت امر آنست که اگر چه نمی‌توان او را سبب اصلی در انقراض عباسیان دانست، ولی در این امر وجود او بی تأثیر نبوده است، و حکایاتی که در بعضی از کتب تاریخ بدون نسبت داده شده این مدعا را تأیید می‌کند.

با این حال شکی نیست که در واقعه بغداد وجود خواجه در جلوگیری از کشتن و غارت کردن مردم بسیار مؤثر بوده، و جماعت کثیری از علما و اهل فضل و هنر را حمایت کرده، و جان آنها را از شمشیر آن گروه خونخوار حفظ نموده و از مرگ رها نموده‌است.

در کتب تاریخ ذکر شده که عزالدین عبدالحمید بن ابی‌الحدید شارح کتاب نهج البلاغه و برادرش موفق‌الدین از فضلا و دانشمندان بغداد در آن واقعه به دست لشکر مغول گرفتار شدند و آن دو را از بغداد بیرون بردند تا بکشند. ابن‌علقی وزیر از این قضیه آگاه شد و بسیار پیریشان گردید، فوراً به نزد خواجه طوسی رفت، و دامن او بگیرفت و گفت: دو نفر از فضیلتی بغداد که بر این بنده حقی عظیم دارند، به دست مغولان افتاده قصد کشتن آنها را دارند، تمنا دارم که خواجه همین ساعت به نزد پادشاه شتابد و بنده در خدمت باشد، و در باب این دو بزرگ شفاعت نماید. وزیر به موکلان مغول هزار دینار داد و مهلتی خواست تا در کشتن آن دو شتاب نمایند، و خود با خواجه به خدمت هلاکو رفت. پادشاه که چشمش به خواجه و وزیر افتاد، دانست که برای کاری بس مهم آمده‌اند. وزیر چنانکه مغولان را رسم است زانو زد و گفت: دو نفر را از شهر بیرون آورده‌اند، و فرمان شده است که آن دو را به قتل رسانند. التماس بنده آنست که فرمان شود، که مرا به جای ایشان بکشند و آنها را آزاد نمایند.

خواجه نیز شرحی در این معنی به عرض رسانید ، و استدعای خلاصی آن‌دو را کرد. هلاکو خطاب به وزیر کرد و گفت اگر می‌خواستم ترا بکشم تا این زمان کشته بودم، و فوراً دستور داد که آن دو بزرگ را به شفاعت خواجه و وزیر آزاد کردند .

هلاکوپس از کشته شدن خلیفه، وزیر مؤیدالدین ابن علقمی را به وزارت و فخرالدین دامغانی را به صاحب‌دیوانی بغداد معین کرد و به شهر فرستاد ، و خود با اردو از اطراف بغداد حرکت کرده متوجه تخته‌گاه خویش گردید^۱ .
بعد از فتح بغداد هلاکو فرمان کرد تا خواجه طوسی فتح‌نامه زیر را که مشعر بر فتح مدینه‌السلام و قهر و قمع خلیفه عباسی و اظهار سطوت و مزید اقتدار و تخویف عمال و حکام اقطار بود به عربی انشا کرد و آنرا به وسیلهٔ رسولی به شامات فرستاد^۲ . بدین صورت :

قل اللهم^۳ فاطر السموات^۴ والارض (يعلم الملك الناصر اننا نزلنا بغداد في سنة ست وخمسين وستمائة فاستأسرنا مالکها وسألنا وسائل فيها، وندم واستوجب منالعدم. وضمن بالمال قال به الامر الى ما آل. و استبدل نفائس نفيسة نفوسا بذية خسيصة ، وكان ذلك ظاهرا ، فوجدوا ما عملوا حاضراً وقد قال القائل

۱ - جامع التواريخ رشیدی ۲ - این چندنامه چون از اسناد تاریخی بود و بیشتر مورخان آنرا از آثار خواجه دانسته و باموضوع کتاب مناسبت داشت برای مزید قانده بتمامی در اینجا ایراد شد ۳ - نسخهٔ ف: قل اللهم - ص: اللهم ۴ - دو نامه زیر در کتاب و صاف الحضرة چاپ بمبئی صفحه ۴۳-۴۴ درج است و متن با نسخهٔ خطی دیگری که در ذیل کتاب فصوص الحکم خطی شماره ۹۱۴ متعلق به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی درج است مقابله شده و اختلافات نسخ به علامت (ص) نشان نسخهٔ و صاف چاپی و (ف) نشان نسخهٔ خطی نموده شد .

اذا تم امر دنا نقصه

ونحن في الاستزادة .

«اما بعد^١ . يعلم الملك الناصر وسيف الدين ابن يغمور وعلاء الدين القشيمري وسائر امراء الشام والاجناد^٢ » انا جند الله خلقنا من سخطه . وسلطانا على من حل عليه غضبه ، (فلکم بمن مضى معتبر ، ومن قتلناه مزدجر ، فاتعظوا بغيركم ، وسلموا الينا امرکم ، قبل ان ينكشف الغطاء ، ويحل عليكم منا الخطاء فنحن لانرحم من بكا و) لانرق « لمن شكا ، قد نزع الله من قلوبنا الرحمة^٣ » فالويل ثم الويل لمن لم يكن من حزبنا . وقد خربنا^٤ البلاد وايتمنا الاولاد . واطهرنا في الارض الفساد (فعليكم بالهرب ، وعلينا بالطلب ، فاي ارض تحويكم ، وای بلاد تاويكم ، فمالکم من سيوفنا خلاص ، ولامن سهامنا مناص) . خيولنا سوابق (وسيوفنا قواطع) . ورماحنا خوارق . و لتوتنا سواحق . قلوبنا كالجبال و عددنا كالرمال . من رام سلمنا سلم^٥ ، و من رام حربنا ندم ، ملكنا لا يرام و جارنا لا يضام فان انتم قبلتم شرطنا ، و اطعتم امرنا ، كان لكم مالنا ، وعليكم ما علينا ، و ان انتم خالفتم و اييتم ، و على بغيكم^٦ تماديتم ، فلا تلوموا الانفسكم . (و ذلك بما كسبت ايديكم ، فقد اعذر من انذر ، و انصف من حذر) . فالحصون بين ايدينا لا تمنع ، والعساكر لقتالنا لا ترد ، ولا تدفع ، و دعاؤكم علينا لا يستجاب ولا يسمع . لانكم اكلتم الحرام ، و خنتم الايمان .

- ١ - آنچه در میان علامت « » است نشان آنست که از نسخه خطی اقتاده و آنچه در میان علامت () پرانتر گذاشته شده نشان آنست که از نسخه چاپی ساقط است .
 ٢ - در نسخه خطی بعد از قل اللهم فاطر السموات والارض افزوده شده « يعلم به جمال الدين بکتمر وعلاء الدين (التيمري) وسائر امراء الشام والاجناد ٣ - ف : بشاك و لانرحم عبرة باک قد نزع الله الرحمة من قلوبنا ٤ - ف : قد خربنا _ و هانحن قد خربنا ٥ - ص : و سهامنا ٦ - ص : فمن دام اماننا سلم ٧ - ف : و على غيكم

واظهرتم البدع، واضعتم^١ الجمع واستجبتم^٢ الفسوق. والعصيان. وفشايكم^٣
الحسد والطغيان، فاستبشروا بالذلة^٤ والهوان، فاليوم تجزون عذاب الهون
بما كنتم تستكبرون في الارض بغير الحق وبما كنتم تفسقون، وسيعلم الذين
ظلموا اى منقلب ينقلبون، وقد ثبت عندكم اننا الكفرة^٥ وحق^٦ عندنا انكم
الفجرة^٧، فسلطنا عليكم من بيده امور مدبرة^٨. و احكام مقدرة^٩، فعزى كم
لدينا ذليل، و كثير كم عندنا^{١٠} قليل، الويل^{١١} والخوف لمن هويين ايدينا
طويل (والامن والعقول من هو لنا^{١٢} سبيل)، فحن مالمكوا الارض^{١٣} شرقا
وغربا، واصحاب الاموال سلبا ونهبا، واخذنا^{١٤} كل سفينة غصبا، فميزوا
بعقولكم طرق الصواب، واسرعوا علينا برد الجواب، من قبل ان يستعير
الحرب نارها، وترمى اليكم شرارها^{١٥}، (وتحط اوزارها فتدهون منابا عظم
داهية، وما ادراك ماهية نار حامية) ولم تبق لكم^{١٦} باقية، و تضحى الارض^{١٨}
منكم خالية^{١٨}. (ولا تجدون منا كهفا ولا حرضا) وينادى عليكم منادى الفنا.
فهل تحس^{١٩} منهم من احد او تسمع لهم ركزا، وقد انصفناكم اذ ارسلناكم^{٢٠}
(فردوا جواب الكتاب قبل حلول العذاب وانتم لاتشعرون. فكونوا
على امركم بالمرصاد، وعلى حاديتكم^{٢١} من اقتصاد. فاذا قرأتم كتابنا هذا

-
- ١ - ف : وضعتم ٢ - ص : استجبتم ٣ - ف : وفشايتم
٤ - ف : بالذلة ٥ - اننا كفرة ٦ - ص : وثبت ٧ - ف : فجرة
٨ - ف : وقد سلطنا الله من بيده امور مقدرة ٩ - ف : مدبرة ١٠ - ف :
لدينا ١١ - ف : والامن ١٢ - ف : الينا ١٣ - ف : فاناملوك الارض
١٤ - ف : وآخذون ١٥ - ص : ان يضرم الكفر نارها وترون شرارها
١٦ - ن : ولا يبقى منكم ١٧ - ف : وتصبح الارض ١٨ - ص : ولم تبق
لكم جاها ولا عزاء ١٩ - ص : هل تحس ٢٠ - ص : قد انصفناكم اذ
ارسلناكم ٢١ - ف : وعلى حاديتكم

فاقرأوا اول النحل^۱ . و آخر صاد^۲ . و (نحن قد) نثرنا جواهر الکلام والجواب
کما يكون والسلام على اهل السلام .

امرای شام جواب نامه هلاکو را چنین دادند^۳

قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء^۴ وفقنا والحمد لله
(رب العالمين) والصلوة (والسلام) على سيده (المرسلين وخاتم النبيين)
محمد النبي الامي (وآله اجمعين) ، على كتاب ورد مخبرا عن الحضرة
الايخانیه^۵ ، والسدة السلطانية ، بصرها الله رشداه^۶ ، و صير^۷ الصحيح مقبولا
عندها ، و بان انكم^۸ مخلقون من سخط الله^۹ ، مسلطون على من حل عليه من
غضبه ، لا يرقون لشاك ، ولا يرحمون عبرة باك ، فدنزع الله الرحمة من قلوبكم^{۱۰} ،
وذلك من اكبر عيوبكم^{۱۱} . فهذه صفات الشياطين ، لصفات السلاطين . كفى
بهذه الشهادة لكم واعظا . وبما وصفتم به انفسكم ناهيا و رادعا^{۱۲} . قل يا ايها
الكافرون لا اعبد ما تعبدون . في كل^{۱۳} كتاب لعنتم ، وبكل قبيح وصفتم ، و
على لسان كل رسول ذكرتم . و عندنا خبر كرم من حيث خلقتم . وانتم
الكفرة كما زعمتم ، الالعة الله على الكافرين^{۱۴} . و قلمنا اننا اظهرنا الفساد

- ۱ - اشاره بآیه اول و دوم ازسوره شانزدهم (نحل) است «اتى امرالله فلا تستعجلوه
سبحانه وتعالى عما يشركون ينزل الملائكة بالروح من امره على من يشاء من عباده ان انذروا
انه لا اله الا انا فاتقون»
۲ - اشاره بآیه ۸۸ ازسوره سى و ششم (ص) است «ولتعلمن
نبأه بعد حين»
۳ - اين نامه كه جواب امراى شام در جواب نامه هلاكو است
در تاريخ و صاف و در دنباله نسخه فصوص الحكم شماره ۹۱۴ كتابخانه آستان قدس
رضوى درج است .
۴ - ف : على كل شئى قدير ۵ - ف : على سيدنا
۶ - ف : الخاقانية ۷ - ف - نصرالله اسدها ۸ - ف : وجعل
۹ - ص : وبانهم ۱۰ - ف : من سخطه ۱۱ - ص : من قلوبهم
۱۲ - ص : عيوبهم ۱۳ - ف : ناهيا و آمرا ۱۴ - ف : ففى كل
۱۵ - ص : على الظالمين .

واضعنا الجمع ، ونكثنا الايمان ، واستجبنا الفسوق والعصيان . لاغروا ان صار فرعون (مذكرا وهو للشريعة منكر) . امرنا بالاصول لانبالسى^١ بالفروع . فنحن^٢ المؤمنون حقا . لايدا خلنا^٣ ، ولايحاصرنا ريب^٤ . القرآن علينا نزل والرب رحيم^٥ بنا لم يزل . حققنا^٦ تنزيله ، وعرفنا تأويله . انما^٧ النار لكم خلقت ، ولجلودكم اضرمت . اذا السماء انفطرت ، واذا الكواكب انتشرت ، واذا البحار فجرت ، واذا القبور بعثرت ، علمت نفس ما قدمت ، واخرت . والعجب^٨ العجب تهديد الليوث باللثوث^٩ . والسباع بالضباع والكماة بالقراع^{١٠} . خيولنا برقية واسيافنا يمانية ، ولتوتنا مصرية^{١١} واكتافنا^{١٢} شديدة المضارب ، ووصفها في المشارق والمغارب . فرساننا ليوث اذا ركبت . وافراسنا لواحق اذا طلبت . وسيوفنا قواطع اذا ضربت . ولتوتنا سواحق اذا نزلت . جلودنا دروعنا ، وجواشننا صدورنا ، لا يصدع قلوبنا بتشديد ، وجمعنا لا يراع بتهديد ، بقوة العزيز الحميد . لايهولنا تخويف ولا يزعجنا ترجيف . ان عصيناكم فتلك طاعة ، وان قتلناكم فنعم البضاعة ، وان قتلنا فيننا وبين الجنة ساعة . قلتم قلوبنا كالجبال وعدونا كالرمال ، فالقصاب^{١٣} لايهوله كثرة الغنم ، وكثير الحطب يكفيه قليل الضرم . ايكون^{١٤} من الموت فرارنا ، وعلى الذل قرارنا ، الاساء ما تحكمون^{١٥} . الفرار من الدنيا^{١٦} لا المنايا .

- ١ - ف : من تمسك بالاصول لا يبالى ٢ - ف : ونحن ٣ - ف : لا يداخلها ٤ - ف : ولا يصدنا غيب ٥ - ف : وهو رحيم ٦ - ص : تحققنا ٧ - ف : وانما ٨ - ف : ومن العجب ٩ - ف : تهديد التوت بالرتوت ؟ (اللت مصدر والقدوم والفاس وهي فارسية جمعه لتوف : محيط المحيط) ١٠ - ف : بالقراع ١١ - ف : وسهامنا يمانية ولتوتنا مصرية ١٢ - ف : واكتافها ١٣ - ف : فالقضاء ؟ ١٤ - ف : افيكون ١٥ - ف : ما يحكمون ١٦ - ف : من الدنيا

فهجوم المنية لدينا^١ غاية الامنية ، ان عشنا سعيدا وان متنا شهيدا . الا ان حزب الله هم الغالبون .

ابعد امير المؤمنين وخليفة رسول رب العالمين تطلبون منا الطاعة^٢،
لاسمعا لكم ولاطاعة . (ان الشوق الى اللحاق به لكاف عن مطمع يضرنا و
تخيل يغرنا) . تطلبون انانسلم لكم امرنا . (من) قبل ان ينكشف الغطاء .
ويدخل علينا منكم الخطاء . هذا كلام في نظمه تركيك، وفي سلكه تشكيك .
ولو كشف الغطاء ، ونزل القضاء ، لبان من اخطأ ، ا كفر بعد الايمان ، ونقض
(بعد بنيان ، وتكذيب) بعد تبيان (و طاعة او ثان ، واتخاذ رب ثان . لقد
جئتم شيئا ادا . تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا) .
قولوا لكتابكم الذي وصف مقالته وصنف^٣ رسالته ، ما قصرت بما
اقصرت^٤ او جزت^٥ وبالغت ، والله ما كان عندنا كتابك الا كصيرير باب ،
او طنين ذباب ، (لانك استخففت النعمة ، واستوجبت النعمة سنكتب ما قالوا ، و
نمدلهم من العذاب ، و مدا ، و نلعب بالمكاتبة والتهديدات الكاذبة ، ما كان
الغرض الا) اظهار^٦ بلاغتك ، واعلان فصاحتك ، وما انت الا كما قال القائل^٧ :
حفظت شيئا وغابت عنك اشياء

كتبت سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون . لك هذا الخطاب ،
وسياتيك (الجواب : اتى امر الله فلا تستعجلوه) . الملك الناصر ويغمر^٨ و
علاء الدين القشيمرى^٩ و سائر امراء الشام (والاجناد لا يحادون الزناد ، و
ينتظرون صهيل الجياد والتصاق البداد ، بل تذكروا السعى الى الجهاد) الايصال^{١٠}

١ - ف : عندنا ٢ - ص : مناطاعة ٣ - ف : وفحم ٤ - ف :

بما قصرت - ن : اقصرت ٥ - ف : واوجزت ٦ - قد عرفنا اظهار

٧ - ص : الشاعر ٨ - ف : بكتمور ٩ - ف : القيمرى ١٠ - ف :

ينتظرون الايصال - ن ، والاتصال

الى الجهنم وبئس المهاد، وضرب اللثم بالصماصم الحداد. وكلهم بالحرب
سواعد اذا كان لكم سماحة^۱ ولديكم هذه الفصاحة، وقلوبكم كالجبال وعددكم
كالرمال. فما الحاجة الى قراءة آيات وتصنيف^۲ حكايات، وتلفيق مكاذبات^۳،
وهانحن مؤخر الصفر، موعدا السحر^۴. (ويعجل الله لمن يشاء الظفر، ونحن
مانثرنا جواهر الكلام) وما قعدنا مكان الملام^۵ بل قلنا ما حضر (ونعتذر من عی
وحصر) والسلام.

در سال ۶۵۷ هلاکو با زنامه زير را مضحوب رسولی به ملك ناصر صاحب
حلب فرستاد^۶:

يعلم الملك الناصر اننا نزلنا بغداد في سنة ست و خمسين و ستمائه
وفتحنا بسيف الله تعالى ، واحضرنا مالکها و سأله مستلین، فلم يجب
لسؤالنا، فلذلك استوجب منا العذاب ، كما قال في قرآنکم: ان الله لا يغير ما
يقوم حتى يغيروا ما بانفسهم. وصان المال، قال الدهر به الى ما آل، و استبدل
النفوس النفيسة بنقوش معدنية خسيصة ، و كان ذلك ظاهر قوله تعالى :
وجدوا ما عملوا حاضرا . لاننا قد بلغنا بقوة الله الارادة، و نحن بمعونة الله
تعالى في الزيادة . ولا شك ان نحن جند الله في ارضه خلقنا و سلطنا على من
حل عليه غضبه . فليكن لكم في ما معنى معتبر، وبما ذكرناه و قلناه مزدجر.
فالحصون بين ايدينا لا تمنع، والعساكر للقائنا لا تضر و لا تنفع . و دعاؤكم
علينا لا يستجاب ولا يسمع، فاعتظوا بغيركم، و سلموا الينا اموركم قبل ان
ينكشف الغطاء ، و يحل عليكم الخطاء . فنحن لانرحم من شكنا ولا نرق لمن

۱ - ص : از كان لكم يقولون لكم ۲ - ف : تلفيق ۳ - ن : مقام الملك
ف: و تصنيف مكاتبات ۴ - ف : الرستق ۵ - ص : و ماتعدنا مكان الملام -
ف : و لاقعدنا مكان الملام ۶ - نامه زير كه در بعضی از كتب تاريخ ذكر
و بخواجه نسبت داده شده ظاهراً نسخه بدلی از نامه اول باشد .

بكا . قد اخربنا البلاد ، وافينا العباد ، وایتمنا الاولاد . وتركنا فی الارض الفساد . فعلیكم بالهرب وعلینا بالطلب ، فمالككم من سیوفنا خلاص ، ولامن سهامنا مناص . فخیولنا سوابق ، وسهامنا خوارق ، وسیوفنا صواعق . وعقولنا كالجبال ، وعددنا كالرمال ، فمن طلب منا الامان سلم ، ومن طلب الحرب ندم . فان انتم خالفتم امرنا ، وقبلتم شرطنا ، كان لكم مالنا ، وعلیکم ماعلینا . وان انتم خالفتم امرنا ، وفی غیکم تمادیتم ، فلا تلومونا ، ولوموا انفسکم . فالله علیکم یاظالمین ، فهیثوا للبلايا جلبابا ، وللرزایا اترابا ، فقد اعذر من انذر ، وانصف من حذر ، لانکم اکلتم الحرام ، وخنتم بالایمان ، وظهرتم البدع واستحسنتم الفسق بالصبیان ، فابشروا بالذل والهوان . فالیوم تجدون ماکنتم تعملون ، وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون . قد ثبت عندکم اننا کفرة ، وثبت عندنا انکم فجرة ، وسلطنا علیکم من یدیه الامور مقدرة ، والاحکام مدبره . فعزیزکم عندنا ذلیل ، وغنیکم لدنیا فقیر . ونحن مالکوا الارض شرقا وغربا واصحاب الاموال نهبا وسلبا ، واخذنا کل سفینه غصبا ، فمیزوا بعقولکم طرق الصواب قبل ان تضرم الکفرة نارها ، وترمی بشرارها ، فلا تبقى منکم باقیة ، وتبقى الارض منکم خالیة . فقد ایقظناکم ، حین راسلناکم فسارعوا الینا بردالجواب بته ، قبل ان تاتیکم العذاب بغتة وانتم تعلمون .

در نوزدهم ربیع الاول هلاکو فرستادگان صاحب حلب را از بغداد باز گردانید و نامه ذیل را که نیز به انشاء خواجه طوسی است به صاحب حلب نوشت :

اما بعد فقد نزلنا بغداد سنة ست و خمسين و ستمائة فساء صباح المنذرین . فدعونا مالکها وای ، فحق علیه القول ، فاخذناه اخذا ویلا ، وقد دعوناک الی طاعتنا فان اتیت فروح وریحان وجنة نعیم ، و ان ایبت

فخزى وخسران، فلاسلطن عليك فلا تكن كالباحث عن حقه بظلقه، والجاد عمارن
انفه بكفه . فتكون من الاخسرين اعمالا الذين ضل سعيهم فى الحياة الدنيا
وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا. وما ذلك على الله بعزيز، والسلام على
من اتبع الهدى^۱.

ابن الفوطى در احوال قاهر چنگيز خان نوشته است^۲ :

و ذكر مولانا وسيدنا نصير الحق والدين ابو جعفر محمد بن محمد
ابن الحسن طوسى فى رسالته التى انفذها الى مدينة السلام سنة احدى وستين و
ستمائة على يد الصدر صفى الدين عبدالمؤمن بن ابى المفاخر يقول فى فصل
منها :

«وقد وقفتم على قوله تعالى وتلك الايام نداولها بين الناس، وعرفتم
ان الدولة القاهرة الايلخانية ملكت البلاد وغلبت العباد وقهرت الدول واخذت
السبل، واستولت على الممالك والمسالك، وانه اخذ من مطلع الشمس الى
قريب من مغربها فى اقل من خمسين سنة . وهامهم يقصدون بقية العمارة و
يوشك انهم يتممون ما اخبرهم بذلك ، ولم يسمع فى التواريخ ولم ينقل
عن القدماء اتفاق دولة مثل هذه الدولة ، ولا وقوع صولة مثل هذه الصولة»
وسبكى در طبقات الشافعية الكبرى صورت نامه ديگرى را از هلاكو به مملك
ناصر ذكر کرده كه اگر چه منشى آنرا نام نبرده وليكن چون به روش نامه هاى
خواجه است تصور مى رود كه از انشاء خواجه باشد^۳.

در چهارم شعبان سلطان عز الدين صاحب روم در حدود تبريز بر هلاكو
وارد شد و چون در مقابل لشكر مغول ايستادگى نموده و جنگ كرده بود
هلاكو نسبت به او بى التفات بود در اين وقت گناه او را عفو كرد و از سر قتل

۲ - مجمع الآداب ج ۴ ص ۵۵۶

۱ - جامع التواريخ رشيدى

۳ - طبقات الشافعية الكبرى ص ۱۱۶

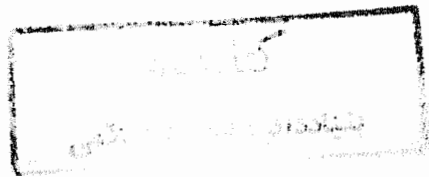
او در گذشت .

خواجه نصیر الدین طوسی که در آن موقع حضور داشت به عرض رسانید: که سلطان جلال الدین خوارزمشاه پس از آنکه از لشکر مغول منهزم گشت به تبریز در آمد لشکریانش بر مردم تعدی می کردند و مال رعیت به زور می گرفتند. آن حال به سلطان گفتند تا لشکریان را از آن عمل بازدارد. در جواب گفت ما این زمان جهان گیریم نه جهان دار و در جهانگیری رعایت حال رعیت شرط نیست . چون جهاندار شویم فریاد خواه را داد بدهیم. هلاکوخان گفت ما بحمدالله هم جهانگیریم و هم جهاندار با سرکش و دشمن جهانگیریم و با مطیع و دوست جهاندار، نه چون جلال الدین به ضعف و عجز مبتلا و گرفتار .

مسافرت خواجه به حله

پس از فتح بغداد و برچیده شدن بساط خلافت عربی خواجه طوسی مسافرتی به حله اسدییه مزیدیه کرد. حله در آن وقت مجمع علماء شیعه و مرکز فقهاء امامیه بود. پس از ورود به حله به مجلس درس محقق اول برای دیدن او درآمد . محقق حلی جهت احترام خواجه ابتدا درس را تعطیل نمود، ولی با خواهش خواجه به گفتن درس مشغول گردید. و از کتاب شرایع الاسلام که تألیف خودش بود به بیان این مسئله پرداخت که برای نماز گزار اهل عراق مستحب است از قبله به جانب یسار میل کند.

خواجه در این وقت برگفته وی ایراد کرد که این استحباب را وجهی نیست ، چه اگر تیا سراز قبله به غیر قبله باشد جایز نیست و حرامست؛ و اگر از غیر قبله به سوی قبله باشد واجبست ، پس وجه استحباب چیست .



محقق در جواب فرمود که تیا سر از قبله به سوی قبله است . خواجه به همین جواب ظاهراً قانع گردید و آنرا پسندید. لیکن پس از بازگشت خواجه، محقق حلی رساله‌ای در حل آن ایراد که متضمن جوابهای متعددیست نوشته به خدمت خواجه فرستاد .

و از این امر معلوم می‌شود که محقق جوابی که در محضر خواجه داده خود نپسندیده و آنرا کافی نمی‌دانسته به این جهت این رساله را تألیف کرده است. رساله مذکور پس از بسمله بدین عبارت شروع می‌شود :

« جری فی اثناء فوائد المولی افضل علماء الاسلام و اکمل فضلاء الانام نصیر الدین محمد بن محمد بن محمد بن الحسن الطوسی اید الله بهمه العالیة قواعد الدین و وتد ارکانه، و مهد بمباحثه السامیة عقاید الایمان و شید بنیانه، اشکالا علی التیاسر و حکایتہ الامر بالتیاسر لاهل العراق لایتحقق معناه لان التیاسر امراض فی لایتحقق الا بالاضافة الی صاحب یسار متوجه الی جهة»^۱ و در مقدمه این رساله حکایت حضور خواجه به مجلس درس محقق و اشکال خواجه و جوابی را که محقق به مقتضای حال و مقام داده و علت تألیف رساله به تفصیل ذکر شده است.

خواجه پس از مطالعه رساله بر تبحر محقق اذعان کرده و بسیار تحسین نمود.^۲

علامه حلی در اجازه بنی زهره نوشته است که در وقتی که شیخ اعظم خواجه نصیر طوسی بر حسب فرمان هولاکو به عراق آمد و از آنجا به حله رفت

۱ - این رساله بنام (استحباب التیاسر لاهل العراق) از محقق ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید الحلی متوفی ۶۷۶ است ۲ - رساله « استحباب التیاسر لاهل العراق » جزو مجموعه شماره ۲۷۹۸ کتابخانه آستان قدس رضوی .

فقه‌های آنجا همگی به خدمتش رسیدند. و محقق يك يك آنها را معرفی کرد .
 خواجه مراتب علمی علماء و مجتهدینی که در آن مجلس حاضر بودند از محقق
 پرسید. محقق فرمود هر يك در علمی ممتازند. باز خواجه سؤال کرد که اعلم این
 جماعت باصولین (اصول کلام و اصول فقه) کیست . محقق اشاره به پدر من
 شیخ سدیدالدین یوسف و مفیدالدین محمد بن جهم کرد ، و گفت این دو نفر در
 کلام و اصول فقه اعلم از دیگران باشند .

یحیی بن سعید صاحب جامع (متوفی ۶۹۰)^۱ و پسر عم محقق از سخن
 استاد دلتنگ و آزرده خاطر شد. پس از انقضای مجلس به پسر عم خود نامه‌ای
 نوشت و از اوشکایت کرد، و گله نمود که با این سخن خود در آن مجلس مرتبه
 مرا نازل کردی ، و قدر مرا در میان جماعت پست نمودی و شیخ سدید و محمد
 ابن جهم را بر من ترجیح نهادی . و در آن نامه اشعاری آورده بود که از جمله
 این دو بیت بود :

لا تهن من عظیم قدر و ان کذ ت مشا را الیه بالتعظیم
 فاللیب الکریم ینقص قدرا بالتعدی علی اللیب الکریم^۲

محقق نامه‌ او را چنین جواب نوشت که اگر نام ترا می‌بردم، و خواجه از
 این دو علم سؤال می‌کرد و تو درمی‌ماندی و از جواب دادن عاجز می‌شدی هم
 تو و هم من خجل شده و شرمساری می‌بردیم^۳.

۱- وقایع السنین نسخه خطی صفحه ۳۷۴ ۲- این اشعار از شهاب‌الدین
 ابوالفوارس سعید بن محمد الوزان معروف به « حیص یص » شاعر مشهور است که در
 تاریخ ششم شعبان سال ۵۷۴ در گذشته و اینجا بر سیل تمثیل آورده شده است. (روضات الجنات
 ص ۳۰۸) ۳- قصص العلماء ص ۲۸۳ و مطلع الشمس ج ۱ ص ۲۲۴ و لؤلؤتی-
 البحرین .

رصد مراغه

پس از آنکه خواجه در خدمت هلاکو به مراغه رفت به امر پادشاه وقت مأمور بستن رصد گردید. و فرمان شد درجائی که شایسته این کار است و برای رصد ستارگان به کار آید، عمارتی لایق بنا کنند. و خواجه برای محل رصد پشته بلندی را در شمال شهر مراغه اختیار کرد و در آنجا بنیاد رصدی عالی نهاد. بعضی از مورخین بستن رصد مراغه را از ابتکارات و افکار خود خواجه دانند و گویند اوسالیان دراز در این اندیشه بود که به هر وقت اقتضا کند و وسائل فراهم گردد به عمل رصد پردازد. و پس از فتح بغداد چون اسباب آنرا ممکن الحصول دید در رصد برآمد که اندیشه خود را عملی سازد، و آن فکر را به عرض هلاکو رسانید، و از پادشاه مبلغی گزاف که کفاف مخارج رصد را بکند خواست. هلاکو که دید باید مبلغ بسیاری در این راه صرف کند به خواجه گفت فائده این کار چیست و چه نتیجه ای از آن حاصل می گردد. آیا امری که مقدر شده باشد بایستن رصد و دانستن حرکات کواکب می توان دفع کرد. خواجه معروض داشت اگر اجازت باشد جواب را به مثلی ادا کنم. و از پادشاه استدعا کرد که امر فرماید تا کسی بر بلندی که نزدیک اردو است بر آید، و از آنجا طشت مسی

بزرگی را بدون اطلاع مردم اردو به زیر اندازد . هلاکو چنانکه خواهی خواسته بود کسی را مأمور آن عمل کرد . از افتادن طشت آوازی سخت هائل بلند شد، و مردم اردو به هم برآمده وحشت بر همه مستولی گشت . و جمعی از ترس آن صدای هولناک بیهوش شدند . اما خواهی و هلاکو که از سبب آن آواز مطلع بودند نهراسیدند . پس خواهی عرض کرد که علم نجوم را اگر هیچ فائده‌ای نباشد این فائده هست تا اگر کسی از اوضاع و احوال فلکی آگاه باشد، در وقت ظهور بعضی از حوادث او را ترس و وحشتی چنانکه مردم غافل و نادان را پدید می‌گردد، نباشد . هلاکو پس از آن اجازت داد تا خواهی به بستن رصد پردازد و امر نمود تا عمارت آنرا شروع کنند.^۱

صاحب وصاف الحضرة هم همین نظر را تأیید کرده می‌گوید:

«چون هلاکو کار بغداد و اعمال و موصل و دیار بکر را به حکم قاطع تیغ به فیصل رسانید و آن نواحی مستصفی شد مولانا سلطان الحکماء المحققین نصیر الملة والدين الطوسی در بندگی تخت سلطنت عرضه داشت که اگر رأی غیب دان ایلخان مستصوب باشد از برای تجدید احکام نجومی و تحقیق ارزاد متوالیات رصدی سازد و زیجی استنباط کند . این سخن موافق مزاج و مزید حسن اعتناء ایلخانی گشت . و تولیت اوقاف تمام ممالك بسیطه را در نظر او فرمود . و فرمان داد تا چندان مال که جهت مخارج بنا و تهیه اسباب کافی باشد از خزانه بپردازند.»^۲

بعضی دیگر از مورخان این فکر را از منکوقاآن پادشاه مغول دانند که بعداً به دست هلاکو اجرا شد .

از جمله خواهی رشیدالدین فضل الله وزیر مؤلف جامع التواریخ گوید

۱- فوات الوفيات ابن شاکر چاپ مصر ج ۲ ص ۱۸۶ ۲- وصاف الحضرة

منکوقاآن از پادشان مغول که به کمال عقل و کیاست و ذکاء ذهن و فراست امتیازی تمام و بر جمله مغول سلطنت داشت از علم هندسه قدری بهره‌مند بود، و بعضی اشکال هندسی را حل می‌نمود، و به همین جهت شیفته علوم حقیقه شده به فکر افتاد که در امپراطوری خویش رصدی ایجاد کند. و ابتدا برای این کار یکی از علماء و حکمای زمان را که جمال‌الدین محمد بن طاهر بن محمد الزییدی بخاری^۱ نام داشت بخواست و به او تکلیف بستن رصد کرد. آن دانشمند با آن همه فضائل خود را مرد آن عمل ندید و از انجام کار اظهار عجز کرد. منکوقاآن که صیت و آوازه تبحر خواجه را در علوم ریاضی شنیده، و می‌دانست که وی در قلاع اسماعیلیه است، وقتی که هلاکو را به ایران فرستاد هنگام وداع فرمود که پس از تصرف قلاع ملاحده خواجه نصیر طوسی را که بطلمیوس دهر و اقلیدس عصر است، و دیربست در دست ملاحده اسیر است به نزد ما بفرست تا به بستن رصدی که منظور است قیام نماید.

زمانی که خور شاه پادشاه اسماعیلی تسلیم شد و خواجه به خدمت هلاکو رسید منکوقاآن با سونگک^۲ حاکم چین جنوبی به جنگ مشغول بود، و از پایتخت خود خیلی دور. هلاکو ترسید که خواجه نتواند مطابق میل منکوقاآن رصد سازد، به این جهت از فرستادن او به قراقرم (خان‌بالغ) خود داری کرد^۳. و باز رشیدالدین در تاریخ خود گوید که:

« چون هلاکو بر حسن سیرت و صدق سریرت خواجه واقف گشت می‌خواست که وی ملازم و همراه خود او باشد، و بستن رصد به نام شخص

۱- در مطلع الشمس نام این دانشمند جلال‌الدین محمد بن طاهر را و ندی و در

حبیب السیر جمال‌الدین محمد بن طاهر بن محمد زیدی آمده است.

خودش تمام شود. به این خیال از فرستادن خواجه به نزد برادر خود داری کرد،
و او را مأمور بسنن رصدمراغه نمود. و پس از گذشت هفت سال از پادشاهی
هلاکو رصد ایلخانی بنا نهاده شد.^۱

هلاکو فرمان داده بود که هر چند مال برای تهیه اسباب و آلات رصد-
خانه در کار باشد از خزانه و اعمال ممالک او بدهند. بعلاوه اوقاف کل ممالک
محروسه را به اختیار خواجه نهاده بود، تا اعشار آنرا گرفته در وجه مخارج
رصد صرف کند. و بر حسب درخواست خواجه جمعی از علمای ریاضی و
ماهران در فن نجوم را از اطراف بلاد نیز بخواست تا خواجه را دستیار باشند.
از جمله مؤید الدین عرضی را که در علم هندسه و آلات رصد متبحر بود از
دمشق، و نجم الدین دیران کاتبی را که در حکمت و کلام و منطق فاضل بود از
قزوین، و فخر الدین اخلاطی^۲ مهندس و متبحر در علوم ریاضی را از قفلیس، و
فخر الدین مراغه‌ای را که طبیب و در علوم ریاضی استاد بود از موصل، و
نجم الدین کاتب بغدادی که در اجزاء علوم ریاضی و هندسه و علم رصد مهارت
داشت و کاتب صور نیز بود از بغداد بخواست^۳، و با محیی الدین مغربی که
مهندس و در علوم ریاضی و اعمال رصد دانا، و قطب الدین شیرازی و جمعی
دیگر از حکما و دانشمندان مانند شمس الدین شروانی و شیخ کمال الدین ایجی
و حسام الدین شامی و نجم الدین شامی و نجم الدین اسطرابلی و سیدرکن الدین
استرآبادی و ابن الفوطی و صدر الدین علی و اصیل الدین حسن پسران خواجه
و جمعی دیگر عده آنان تکمیل و با مشورت یکدیگر در طرف شمال غربی شهر

۱- جامع التواریخ رشیدی و فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس ذیل

زیج ایلخانی.

۲- در روزنامه علمیه محیی الدین اخلاطی.

۳- جلد دوم تاریخ الفی و جامع التواریخ و مجالس المؤمنین.

مراغه در بالای تپه بلندی محلی که به زبان آذربایجانی رصد داغی (کوه رصد) مشهور است در قسمت مسطح تپه که ۱۳۷ متر در ۳۴۷ متر می باشد^۱ انتخاب کرده و بنای رصد خانه را به معماری فخرالدین احمد بن عثمان امین مراغی در کمال آراستگی در آنجا بنیاد نهادند «و تمائیل ممثلات افلاك و تداویر و حوامل و دوائر متوهمه و منازل ماه و مراتب بروج دوازده گانه چنان ساخته شد که هر روز از برآمدن آفتاب تا فرو شدن آن پرتو خورشید از سوراخ بالا بر سطح زمین عمارت می افتاد، و درجه ها و دقیقه های حرکت وسط آفتاب و چگونگی ارتفاع در فصل های چهار گانه و مقادیر ساعات از آنجا به خوبی معلوم می گردید. و شکل زمین و ربع مسکون و تقسیم آن بر اقالیم هفت گانه، و طول و عرض بلد و جزیره ها و دریاها چنان روشن شدی که پنداشتی کتاب مسالك و ممالك از نسخه حواشی آن فراهم کرده اند و بدین ترتیب با حذاقت بسیار و مهارت فراوان چنانکه در فن نجوم و در علم هیأت و مجسطی مقرر است ارساد کواکب بجای آوردند».

و در روز سه شنبه چهارم^۲ جمادی الاولی سال ۶۵۷ هجری (۱۲۵۹ م) شروع به بنای رصد نمودند. و در سال ۶۶۰ آلت های رصدی به اتمام رسید. و هر يك از فضلا و دانشمندان به کار خویش پرداختند. و ثبت کردن معلومات رصدی که آنرا زیج خوانند در سال ۶۷۲ هجری انجام یافت. و زیجی که اکنون به زیج ایلخانی مشهور است از آن رصد استنباط شده که از روی آن حوادث ایام آینده معلوم توان داشت. و به واسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج خانی، و زیج های گذشته در طالع سال اختلاف فاحش پدید

۱- مینورسکی دائرة المعارف الاسلامی جلد سوم ص ۲۶۱ - ۲۶۶ سال ۱۹۳۰

در لغت مراغه.

۲- وصاف الحضرة چاپ بمبئی ص ۵۱

۳- در قصص العلما به جای سه شنبه چهارم، سه شنبه هیجدهم ذکر شده است.

گشت .

خواجه در مقدمه زیج ایلخانی پس از ذکر قسمتی از مشاهدات خود راجع به جانشینان چنگیز خان می گوید :

« منکوقاآن (۱۲۴۸ - ۱۲۵۷م) از جمله نیت های نیکو که فرمود برادر خویش را هلاکو از آب جیحون به این جانب فرستاد، و از هندوستان تا بدانجا که آفتاب فرو شود به او سپرد . و چون او به مبارکی بدین طرف رسید اول ملحدان را قهر کرد ، و ولایتها و قلعه های ایشان بستند . فدائیان ایشان رانیست کرد و بعد از آن بغداد بگرفت ، و خلیفه را برداشت . و بعد از آن به شام شد و به حد دمشق و مصر رفت و کسانی را که یاغی بودند نیست کرد . و کسانی را که ایل شدند سیورغامیشی فرمود ، و هنرمندان را در همه انواع بنواخت و بفرمود تا هنرهای خویش ظاهر کردند و رسمهای نیکو بنهاد . و در آن وقت که ولایتهای ملحدان بگرفت ، من بنده کمترین نصیر را که از طوسم و به ولایت ملحدان افتاده بودم، از آنجا بیرون آورد و رصد ستارگان فرمود^۱ »

گویند که رصد را کمتر از سی سال نمی توان به اتمام رسانید ، و همین هم در خیال خواجه بوده لیکن هلاکو مانند سایر شاهزادگان مغول عجول بود و می خواست که امر رصد به زودی خاتمه یابد، از این جهت به خواجه و همکارانش فرمان کرد که کار خود را زود انجام دهند . خواجه در این باب در مقدمه زیج گوید :

« رصد به کمتر از سی سال که دور این هفت ستاره تمام شود نتوان ساخت و اگر بیشتر از سی سال به آن کار مشغول باشد بهتر و درست تر باشد . و پادشاه ما که بنیاد رصد آغاز فرمود نهادن، فرمود که جهد کنید تا زودتر تمام کنید . و فرمود که مگر به دوازده سال ساخته شود . ما بندگان گفتیم جهد کنیم اگر روزگار

۱- زیج ایلخانی نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی.

وفا کند. »

چون این مدت (یعنی دوازده سال) رصد جمیع کواکب و حساب دوره آنها و تهیه جداول تازه امکان نداشت، خواجه به کمک جداول زیجهای سابق و رصدخانه جدید به ترتیب زیج پرداخت، و در این باره باز در آن کتاب فرماید : « رصدی که پیش از ما ساخته اند که اعتماد ما بیشتر بر آنست رصد ابرخس بوده است که از آن تاریخ تا آغاز رصد ما یک هزار و چهارصد و اند سال بوده است. و دیگر رصد بطلمیوس است که هشتصد و پنج سال بعد از ابرخس است و بعد از ایشان در روزگار مسلمانی رصد مأمون خلیفه بوده است به بغداد که از آن وقت تا آغاز رصد ما چهار صد و سی و اند سال بوده است. و رصد بتانی بوده است به حدود شام. و در مصر رصد حاکمی. و رصد ابن اعلم است که نزدیکتر است. و از تاریخ دو رصد تا تاریخ رصد ما دویست و پنجاه سال باشد. و بر جمله در همه رصدهای گذشته نظر کردیم و آنچه یافتیم با آنچه از رصد ما معلوم شد مقابل کردیم. پس آنرا نوشتیم. و این زیج بنا بر آنچه معلوم شده است بساختیم.

و اگر خدای تعالی عمر دهد، و دولت پادشاه جهان یاور باشد، آنچه بعد از این معلوم شود هم بسازیم، و به بندگی عرض داریم. اما اگر روزگار وفا نکند آنچه در این تاریخ نوشته ایم بعد از ما به عمرهای دراز اهل این علم را فائده دهد و نام بزرگوار پادشاهان ما در جهان بماند، چنانکه نامه های پیشینگان که در جنب این پادشاهان بس خرد و مختصر بوده است بمانده است.^۱ »

خواجه در مقدمه زیج ایلخانی، در جایی که دستیاران خود را نام برده چهار نفر از آنان را که فخرالدین مراغی و فخرالدین اخلاطی و نجم الدین دبیران و

مؤیدالدین العرضی است بیش اسم نبرده است و از قطب الدین شیرازی و محیی الدین مغربی و نجم الدین کاتب بغدادی یاد نکرده است ، در صورتی که مورخان این سه نفر را هم در بستن رصد شریک عمده و هم کار خواجه دانسته اند . علاوه بر اشخاصی که نام آنها در بالا برده شد خواجه یک نفر شریک زبر دست دیگری نیز از اهالی چین داشته که هلاکو او را از قراقرم (خانبالغ) با خود به ایران آورده بود ، و اسمش چنانکه از تاریخ بناکتی معلوم می گردد تومجی یا تونجی و شبیه به این صورت Tou - Mi - tzeu شاید باشد . و این شخص در چین مشهور به (شینگ - یا - سینگ) است ، و همانست که رشیدالدین او را عارف ترجمه کرده است (وهم اوست که به معرفت علم ماوراء الطبیعه رسیده است) و خواجه مقدمات تقویم Gomput زیج ایلخانی را که در ابتداء زیج است از او گرفته است .

سارتن در تاریخ علوم نوشته است که هلاکو از چین چندین منجم و عالم چینی با خود آورده بود که در بین آنها فاو - مون - جی Fao - mun - ji بود و نصیر الدین از آنها علم نجوم تقاویم چینی را کسب کرد^۱ . و اسامی دوازده گانه گردش سالهای چینی که بسیار صحیح و متقن در مقدمه آورده عبارتست :

تلفظ	عدد	نام آن بقتائی	تلفظ	عدد	نام بقتائی	تلفظ
Wow	۱	ژه	Tzi	۲	ز	وو
wei	۳	چیو (و امروزه	Shsiou(tchhou	۴	ح	وی
Shen	۵	یم (امروزه	Yem(yun	۶	ط	شن
You	۷	ماوو	Maow	۸	ی	یو

۱- این مطالب را کنستانتین موراها دوهسن Constantine MouradJa

D.ohsson در تاریخ مغولها ذکر کرده است.

ه	چن	Tchhen	یا	سیو(امروزه	Siou(su)
و	صو	Sou	یب	حائی	'Haj

و نیز در زیج مزبور جدولی از اسامی گردش دوازده گانه ترکی است که عبارتست از:

سیجقان ئیل ، اودئیل ، بارس ئیل ، توشقان ئیل ، لوی ئیل ، ایلان ئیل ، یونت ئیل ، قوی ئیل ، پیچی ئیل ، تخاقوئیل ، ایت ئیل ، و تنگوزی ئیل که به فارسی نام آنها به ترتیب: موش، بقر، پلنگ، خرگوش، نهنگ، مار، اسب، گوسفند، میمون ، مرغ، سگ و خوک است.

علاوه بر تأسیس و بنای رصد در آن محل، خواجه کتابخانه بسیار بزرگی بنا نهاد. و بنا به فرمان هلاکونفایس کتب فراوانی که از بغداد و دمشق و موصل و خراسان غارت شده بود و برای خواجه و شرکایش لازم بود، به آن کتابخانه نقل داده شد. و خود خواجه نیز مأمورینی به بلاد اطراف می فرستاد که کتب علمی را در هر کجا بیابند خریده و برای او بفرستند. و در مسافرتها هم خودش به هر جا کتابی یا اسطرلابی یا آلت نجومی دیگری سراغ می کرد آنرا خریداری کرده به مراغه می فرستاد.

محمد بن شاکر در کتاب فوات السوفیات نقل کرده است که عده کتابهای این کتابخانه به چهار صد هزار جلد می رسید.

و هم او در آن کتاب گوید که «شمس الدین از حسن بن احمد رفیق خود حکایت می کرد که وقتی من به مراغه مسافرت کردم، و برای تفرج و دیدن رصد بدانجا رفتم. صدرالدین علی پسر خواجه نصیر الدین طوسی که جوان، و در علم نجوم و شعر تبحر و مهارتی بسزا داشت، متولی رصد بود.

و در محل رصد با شمس الدین پسر مؤید الدین العرضی و شمس الدین شروانی و شیخ کمال الدین الایکی و حسام الدین شامی ملاقات کردم. و نیز در آنجا آلات رصد بسیاری دیدم که از آنجمله حلقه‌های چندی بود که پنج دایره از مس ساخته و پرداخته شده بود. یکی دایره نصف النهار که بر زمین مرکوز و مدفون بود، و دیگر دایره معدل النهار و دیگر دایره منطقه البروج، و دایره عرض، و دایره میل. و همچنین دایره دیگری که آنرا دایره شمسیه (ظ: دایره سمتیه) می‌گفتند. و به وسیله اوسمت کواکب را تعیین کنند.

شمس الدین عرضی به من گفت که خواجه نصیر الدین برای بنای این عمارت بقدری از هلاکو مال گرفته است که حساب آنرا جز خدای تعالی کسی نداند. و این مال به غیر رواتب و وظایف و جامگی است که هر یک از حکما و مستخدمین آنجا دریافت کرده‌ومی‌کنند.

بارتولد دانشمند شوروی در کتاب جغرافیای تاریخی خود از شهر مراغه و رصدخانه آنجا یاد کرده و گوید:

«رصدخانه مزبور دارای بزرگترین کتابخانه و لوازم گرانبها بوده و در آن دانشمندان بزرگ ایران و سایر ممالک مشرق زمین از جمله چین کار می‌کردند.» هلاکو تمامی اوقاف ممالک خویش را به اختیار خواجه گذارده بود. و او از جانب خویش در هر شهری نائبی معین کرده تا عوائد اوقاف را جمع آوری و عشر آنرا دریافت و به خدمت خواجه ارسال دارند. و او کلیه آن وجوه را در جامگی و اقطاع و وظایف کسانی که در رصد خدمت می‌کردند و نیز بر آلات و اسبابی که در اعمال رصد محتاج بودند صرف می‌کرد.

هلاکو با آنکه به انجام رصد بسیار علاقه داشت هنوز عمارت آن به اتمام نرسیده بود در گذشت، و پس از جلوس ابقا خواجه تا پایان عمر در مراغه بدان

کار مشغول بود ، و رصد را تمام ناکرده وفات کرد .

مشهور است که چون خواجه را بعضی اغلاط در تصنیف زیج ایلخانی واقع شده بود در آخر عمر وصیت کرد که خواجه اصیل الدین پسرش به اتفاق قطب الدین شیرازی که در رصد با خواجه تشریک مساعی می کرد ، جداول زیج را تغییر داده و اصلاح نمایند . ولی چون خواجه در مقدمه زیج نامی از قطب الدین نبرده و او از این جهت از خواجه تکدر خاطری داشت بفرموده خواجه عمل نکرد ، و به اصلاح جدولها نپرداخت . و از این جهت زیج ناتمام ماند . و چون به انجام نرسید متروک گشت ، و فقط در تعدیلات و خسوف و کسوف مورد اعتماد است .

بعد از مرگ ابقا بنای عظیم رصد که در حدود دویست هزار دینار خرج آن شده بود به تدریج رو به خرابی نهاد و از میان رفت ، و امروز فقط آثاری از خرابه های آن باقی است .

حسن بن علی منجم شیرازی که کتاب خود را در ۱۲۵۶ تألیف کرده وضع و عمارت رصد را که خود دیده است بدین گونه وصف می کند :

در معرفت عمارت رصد مراغه به طریق اجمال

«صورت عمارت او مدور، دور او دوطبقه، و عمارت مربع مستطیل که در میان دور است و از دور عمارت بلندتر. طول او یعنی ارتفاع او بقدر نصف قطر دایره ربع است پنج گز شرع ؟ بلندتر ، چه از آخر دریچه که از آنجا شعاع آفتاب در وقت نصف النهار بر ربع می تابد تا زمین نصف قطر ربع است و دریچه طولانی دو گز و سه گز دیگر بر بالای دریچه ای که سقف عمارت باشد، طول دوطبقه مدور چهارده گز، طبقه اول هفت گز، طبقه دوم هفت گز ، شش سوراخ بر سقف مربع مستطیل است، یعنی بالای این عمارت . و چون از

درگاه به اندرون روند عرض آن چهار گز ونیم است . و از هر دو طرف ربع در اوسط دهلیزی هست که يك کس بگردد تا آخر عمارت، و ازدو طرف مربع نردبان ساخته اند تا راصد به بالای ربع تواند رفت . و ببیند که شعاع آفتاب بر کدام اجزاء تابنده است که آن ارتفاع آفتاب باشد ، و از آخر دریچه ای که آفتاب در نصف النهار از آنجا بر اجزاء ربع می تابد بیست و سه گز ونیم است . دور ظاهر صد و هشتاد و شش ذراع . [این است] آنچه در کتب این فن دیده و در رصد مراغه دید .»

مرحوم شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا در روزنامه علمیة ایران درباره رصد مراغه می نویسد: « علامت رصد خانه به قدر اینکه صاحب علم استنباط کند هنوز باقی است ، در تلی که در غربی مراغه واقع است . و پیش اهل آن بلد معروف به رصد داغیست . چنانکه در سال ۱۲۷۶ که موبک همایون وارد بلده مراغه شدند این چاکر درگاه معتمدالدوله فرهاد میرزا و جناب استادی علیمحمد اصفهانی و میرزا احمد حکیمباشی اصفهانی به سیاحت آن تل رفته مستخرجه را به دقت رسیدگی نموده و مقیاس گرفته و نقشه آن بانهایت اهتمام برداشته شد . (صورت در صفحه دیگر است)

آلات رصدی رصدخانه مراغه

رصد مراغه با بهترین وسائل آن روزی مجهز بوده که بعضی از آنها احتمالا از بغداد و الموت آورده شده بود .

مؤید الدین عرضی در کتابی که در شرح آلات رصد مراغه نوشته این وسائل را وصف کرده و در مقدمه چنین گوید :

«... متقدمین آنچه آلات رصدی ساخته بودند یا محکم نبود و یا ظرافت



تفصیل رصد مراغه شماره ۱۶۳ از کتب مرحوم بهار

نداشت و یا به علت سوء هیئت ساختن آن مشکل بود و نمی شد آنچه را که واضح تصور کرده از قوه به فعل آورد ، لهذا از اغلب آنها صرف نظر شده بود ، و ما از آلات قدیمه آنچه را کامل تر و بهتر و نیکوتر بود انتخاب کردیم ، و بعضی دیگر هم که ناقص بود تکمیل نمودیم ، و بر آنها آلات و ابزاری را که خود اختراع کرده افزودیم .

به طوری که از کتاب مزبور مستفاد می شود ادوات مشروحه زیر را هیئت علمیه رصد خانه اختراع و یا تکمیل نموده اند :

۱- ربع که پیشینیان لبه می گفتند . این آلت از ربع دایره و عضاده ای تشکیل یافته ، و با آن میل کلی و ابعاد کواکب و عرض بلد را رصد می نمودند ، و بر سطح دیوار شمالی و جنوبی نصب شده بود .

۲- ذات الحلق این آلت از پنج حلقه ساخته شده بود به این ترتیب :

الف - دایره نصف النهار که به زمین نصب شده بود ب - دایره معدل النهار ج - دایره منطقه البروج د - دایره عرض ه - دایره میل و این آلت از ذات الحلق ششگانه بطلمیوس و نه حلقه ثاون اسکندرانی جامع تر بوده است .

۳- ذات الجیب والسمت که برای تعیین ارتفاع در کلیه جهات مختلف افق به کار برده می شد .

۴ - ذات الجیوب والسهم که آنها را برای جهات یابی ساخته و به کار می رفت .

۵- ذات الربعین که به جای ذات الحلق استعمال می شد

۶- ذات الاسطوانتین .

۷- دایره شمسیه (ظ . سمتیه) که با آن سمت کواکب معلوم می گردید . علاوه بر این آلات که از رساله مؤید الدین عرضی نقل شد وسائل دیگری

از قبیل تدویرات، حوامل دوائر موهومه ، وصور بروج دوازده گانه در رصد مراغه نشان داده می‌شد .

به طوری که بعضی نوشته اند مخترع آلت تورگت^۱ Tuaguet خود خواجه طوسی بوده است ، و آن آلتی مرکب از دو دائرة مدرج بوده که در صفحات متعامد قرار داشته است .

این اختراع را به فرانکو که از مردم لیژ Liege است و نیز به جابر بن افلاح هم نسبت داده‌اند^۲.

قصیده زیر را قاضی نظام الدین اصفهانی در مدح خواجه و وصف رصد مراغه گفته است^۳.

صَفَا شَرِبُ عَيْشِي فِي صَوَافِي مَرَاغَةٍ
فَظَلَّتْ كَمَا شَاءَ الْمُنَى أَتَفَرَّجُ
بِهَا الرِّصْدَ الْعَالِي لِنَصِيرٍ مُقْصِدِي
إِلَى الْفَلَكَ الْأَعْلَى بِهِ أَتَدْرَجُ
فَلَيْلِهِ بِأَنْبِيهِ وَطُرُقُ آبَايَا
إِلَى كَشْفِ أَسْرَارِ الْغَوَامِضِ قُنْهَجِ
أَرَى عَصَبَ التَّنْجِيمِ أَحْسَنَ هَيْئَةٍ
بِهِ يَسْتَوِي مَا فِي التَّقَاوِصِ عَوَّجُوا
دَقَائِقُ عِلْمٍ لِأَيِّجِدَنَّ كَوَاكِبًا
حَوَى دَرَجَاتِهِ إِلَى الْغَيْبِ يُدْرَجُ

1-Toguetum

۲- تاریخ علوم سارتن

۳- یادنامه : جنت سلیم

تَسَامِي الْهَيْضَابُ الشَّم قَتْلِعُ جَيْدِهَا
 عَسَاهَا بِمَا يَبْنِي عَلَيْهَا قَتَوَجُ
 فَنَالَتْ لِعَمْرِي الْحِظَّ أَرْضُ مَرَاغَةِ
 فَمِنْ كُلِّ أَقْلِيمٍ عَلَيْهَا دَعْرَجُ
 فَإِنْ عَيَّرُوا بِابْنِ الْمَرَاغَةِ شَاعِرًا
 فَمَلَحْ عَلَى مَعْنَى الْهَيْجَاءِ يُخْرِجُ
 بِنَاءَ لِعَمْرِي مِثْلُ بَانِيهِ مُعْجَزُ
 تَقَرُّبِهِ الْإِلْحَاطُ وَالنَّفْسُ تَبْهَجُ
 سَيَبْلُغُ أَسْبَابَ السَّمَاءِ بَصْرَحِهِ
 يُنَاغِي كِعَابَ الزَّهْرِ مِنْهَا قَبْرَجُ
 أَقُولُ وَقَدْ شَادَ الْبِنَاءُ بِذِكْرِهِ
 وَشَيْدَ قَصْرًا لَمْ يَشْدِهِ مُتَوَجُ
 عَلَى الزَّهْرِ ارْصَادُ طَلَايِعُ فِكْرِهِ
 إِلَى الرِّصْدِ الْمَعْهُودِ مِنْ آيِنِ يُحَوِّجُ
 تَرَصَّدْتُ لِقِيَاهُ هُنَاكَ وَقُرْبِهِ
 فَكَانَ مَنْى مِنْ دُونِهَا الْبَابُ مُرَقَّجُ
 وَرَمْتُ سَعُودَ الْجَدِّ فِي جَنْبَاقِهِ
 فَسَاعَدَنِي سَعْدُ بَوْدِي مَلْهَجُ
 وَجَدْتُ اسْمَهُ فَلَا عَلَى مُبَارَكَا
 مُقَدَّمَةٍ مِنْهَا الْمِيَامِنْ قُنْتُجُ
 إِلَى السُّدَّةِ الْعَلِيَّا شَمَّرَ نَاهِضَا
 لِتَقْبِيلِهِ مِنْهُ الْبِنَانُ يَهَيَّجُ

فَكَلَفْتُهُ عَرْضَ الدُّعَاءِ وَخِدْمَتِي
وَحَمَلْتُهُ مَا فِي الصَّحَافِ يَدْرَجُ
وَرَمْتُ عَلَى حَالِ الْوُقُوفِ وَوُقُوفَهُ
فَهَمِّيَ إِنْ أَتَيْتَنِي إِلَيْهِ يَفْرَجُ
وَأَصْدَرْتُ عَنْ قَبْرِ رِزْمَا أَنَا كَاتِبُ
وَصَحْبِي زَمَّوْا الْعَيْسَ وَالْخَيْلَ أَسْرَجُوا
لِقَصْدِ جَنَابِ الصَّاحِبِ الْأَعْظَمِ أَرَقَمْتُ
طَلَايِحَ أَسْفَارٍ لِمَا نَابَ قُزَعَجُ
تَكَفَّلْتُ دَفْعَ الْجَوْرِ عَنْهُمْ وَإِنَّهُ
مَوَاعِيدُ صِدْقٍ صَبَحَهَا يَتَبَلَّجُ
وَلَوْلَا عَوَادِي الْخَطْبِ جِئْتُ مُلَبِّبًا
دَوَاعِي أَشْوَاقٍ لَنَظَاهَا تَأَجَّجُ

اواخر عمر خواجه و مرگ او

پس از مرگ هلاکو اباقاخان پسر بزرگتر و ولیعهد وی به اتفاق امرا و شاهزادگان مغول به جای پدر به تخت پادشاهی نشست .
گویند اباقاخان ابتدا از قبول سلطنت خود داری می کرد و پس از اصرار و ابرام برادران و امرای مغول و سعی خواجة طوسی و نصایح او مقام سلطنت را قبول کرد و بر تخت پادشاهی نشست و همان لحظه خواجة فصلی از نصایح سودمند نوشته به عرض رسانید و به فرمان اباقاخان آن نوشته را خواجة به آواز بلند در آن مجلس خواند . و ابتدای آن رساله که در اندرز سلطان نوشته بود این است :

« امسال از حکم نجوم سالی پریشانست و کارهای بیمناک در پیش و

یاغیان از جوانب منتظر و مترصد هستند و باشند ، و نه چون دیگر سالها وقت آسایش نیست . الخ ^۱ »

اباقاخان پس از جلوس بر تخت خانی و فراغت از انجام بعضی از مهمات ملکی به تربیت و نواخت خواجه طوسی که پیشوای حکما و دانشمندان مملکت بود ، پرداخت . و همچنین به عده بسیاری از فضلا و علمای معتبر که بیشتر آنان از شاگردان خواجه بودند توجه مخصوص فرمود . و همه را مورد انعام خویش قرار داد ، و برای هر يك از آنان وظیفه و شهریه کافی مقرر کرد ، و با نظر خواجه هر يك را به مرتبه و مقامی که سزاوار بودند سرافراز گردانید . و خواجه با همراهان خود در مراغه به کار رصد همچنان مشغول گشت ^۲ .

خواجه در سال ۶۶۵ هجری به خراسان و قهستان کسود و در این سفر علامه قطب الدین شیرازی هم در خدمت وی بود . این سفر ظاهراً بیشتر از يك سال به طول انجامید . و بطوریکه ابن القوطی نوشته است خواجه در سال ۶۶۷ هجری به مراغه باز گشت ^۳ .

مستشرق شهر فقید ادوارد برون در تاریخ ادبیات ایران گوید :
اباقاخان در ساعتی سعد که خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف و منجم معروف اختیار کرده بود تاج بر سر نهاد . و در این تاریخ عمر این دانشمند رو به آخر گذارده و از او سخنی نمی شنویم ، جز آنکه پنج سال بعد از این تاریخ یعنی در سال ۶۶۹ ه / ۱۲۷۰ م تفصیل . معالجه ابا قاخان

۱- رساله نصاب خواجه در بیشتر از کتب تاریخ مانند تاریخ الفی و روضه-

الصفا مسطور است . برای مطالعه بقیه رساله بدان کتب رجوع شود .

۲- جامع التواریخ نسخه خطی و جلد دوم الفی نسخه خطی کتابخانه آستان

قدس رضوی .

۳- مجمع الآداب ابن القوطی و ذیل تاریخ بغداد .

را از او نقل کرده اند^۱ .»

رشید الدین فضل الله وزیر در کتاب جامع التواریخ چگونگی این معالجه را چنین گفته است : « در بیست و سیم ماه صفر ۶۶۹ در حدود ... شکاری کرد. اتفاق دست مبارکش از شاخ گاو کوهی آزرده گشت و شریانی گشاده گشت و خون بند نمی گرفت. قورجان نام به اجازت امر اکمان برداشت و چاشنی داده زه را برزخمگاه زد تا متورم شد و خون بسته گشت. ابا قاجان او را بنواخت و تکبجال که در آن دو سه روز سلاح او بسته بود و خدمتهای پسندیده کرده سیورغامیشی فرمود و بزرگ و معتبر گردانید . چون موضع زخم آماس کرده بود و مانند کیسه ای شده ، بدان سبب در زحمت می بود . و اطباء بزرگ که حاضر بودند بار شکافتن نداشتند و بی طاقت می شد. خواجه جهان نصیر الدین طوسی از جمله امرامتعهد شد که او را از شکافتن آن هیچ آسیب نرسد. و ابوالعزجراح را فرمود تا آنرا بشکافت و پاک کرد فی الحال درد ساکن گشت و به مدت هفته ای از آن زحمت خلاصی یافت و خلایق شادمان شدند^۲. خواجه در بعضی از مصنفات خویش اشاره به کارهای طبی و معالجات خویش نموده که یکی حکایتی است که از جامع التواریخ نقل شد و دیگر در تنسوخ نامه در خواص طالیقون گوید :

وقتی شخصی از معارف تجار که حقوق مودت ثابت داشت مناقشی از آن بدین ضعیف داد و بدان موی افزونی از چشم هر که برکندم شفا یافت^۳. در سال ۶۶۲ برای جمع آوری کتاب دو بار به عراق و بغداد سفر نمود .

۱- ترجمه تاریخ ادبیات ادوارد برون به نام (از سعدی تاجامی) ترجمه دانشمند

معظم جناب آقای حکمت استاد دانشگاه طهران .

۲- جامع التواریخ رشیدی نسخه خطی

۳ - تنسوخ نامه چاپ بنیاد فرهنگ ص ۲۳۰

خواجه چند سفر دیگر هم به بغداد نموده که نوبت آخر آن به سال ۶۷۲ در خدمت ابا قاخان وعده بسیاری از یاران و شاگردانش بود . ابا قاخان در بغداد چندان توقفی نکرده و بزودی از آنجا حرکت نمود . ولی خواجه برای رسیدگی به حساب اوقاف در بغداد بماند و یک ماه بیش از توقفش نگذشته بود که بیمار شد^۱ . محمد بن رافع در ذیل تاریخ بغداد می گوید : « که ابا قاخان در وقت بیماری خواجه در بغداد بود ، و با قطب الدین شیرازی خواجه را در حال احتضار دیدن کرد^۲ . و چنانکه مورخان نوشته اند خواجه در اثر آن بیماری درگذشت . و آخر روز دوشنبه هیجدهم ذیحجه سال ۶۷۲ هجری برابر سال ۶۴۳ یزدجردی و مطابق ژون سال ۱۲۷۴ میلادی در بغداد وداع عمر کرد^۳ . و دست تعرض روزگار رقم وجود آن جهان فضل و افضال را از لوح ایام محو نمود . و فضلا و علما و طلبه علم که از فوائد تربیت وی بهره مند بودند پریشان خاطر شدند و جمع ایشان به پراکندگی روی نهاد .

صاحب دیوان شمس الدین جوینی وزیر و بزرگان و اعیان و دانشمندان بغداد جنازه او را مشایعت کرده با ازدحامی عام به مشهد کاظمین آورده در پائین پای آن دو بزرگوار قبری حفر نموده ، سردابی ظاهر شد ، و نعشش را در آن سرداب دفن کردند .

در جامع التواریخ رشیدی است که : « خواجه نصیر طوسی وصیت فرمود که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی کاظم علیه السلام دفن کنند و در پایان مرقد عطر نشان جهت او آغاز قبر کنند نمودند ، ناگاه سردابه ای

۱- الحوادث الجامعة چاپ بغداد ص ۳۸۰

۲- ذیل تاریخ علماء بغداد تألیف محمد بن رافع سلامی چاپ عراق ص ۲۱۹

۳- فوات الوفيات ابن شاکر ص ۱۵۰ والحوادث الجامعة ابن القوطی وتاریخ

گزیده و مجالس المؤمنین و محبوب القلوب اشکوری و لؤلؤتی البحرین

کاشی کاری پیدا شد و بعد از تجسس و جستجو معلوم شد که آن گور را ناصر بالله خلیفه عباسی برای خود ساخته بود ، و پسرش به خلاف امر پدر او را در رصافه دفن کرده و آنجا خالی مانده بود . از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ تمام شدن سردابه را در روی سنگی کنده یافتند که روز یازدهم جمادی الاولی سال ۵۹۷ همان روز تولد خواجه بود^۱ .

در کتاب الحوادث الجامعة هم اشاره به این مطلب شده و چنین آمده است :

«نعش خواجه در مشهد موسی بن جعفر علیهما السلام دفن شد . و قبرش در سرداب قدیم البنائی بود که تا آن وقت کسی دفن نشده بود . گویند که الناصر لدین الله خلیفه آن سرداب را برای خویش ساخت و در آنجا مدفون نشد»^۲ .

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین و میرزا حسن زنوزی در کتاب ریاض الجنة آورده اند که : « خواجه وقتی بیماری را سخت یافت ، و دانست که آن بیماری را علاجی نیست با بعضی از نزدیکان و یاران در باب تجهیز و غسل و دفن خود مشورت می کرد . یکی از آنان گفت مناسب آنست که خواجه را به نجف اشرف دفن کنند . خواجه سخن او را شنید و از روی کمال اخلاص فرمود مرا شرم آید که در جوار امام موسی کاظم بمیرم ، و از آستان او به جای دیگر هر چند اشرف باشد برده شوم . لهذا پس از فوت بنا بر وصیتش در عتبة کاظمین مدفون شد . و در جلو آن که جای مزار خواجه است این آیه را « و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید » نقش کردند^۳ .

۱- جامع التواریخ رشیدی ج ۲ چاپ بلو شص ۵۵۸

۲- الحوادث الجامعة ص ۳۸۰

۳- ریاض الجنة نسخه خطی کتابخانه ملی ملک

و فعلا کتیبہ ای بر سر مزار خواجه بدین عبارت است :

الان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون

هذا مرقد سلطان الحکماء المحققین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی .

قد عمر فی عهد سلطنة السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطنته ... حضرت شاهزاده امجد اشرف معتمد الدوله

فرهاد میرزا ادام الله شو کته . کتبه فی تاریخ ۱۳۰۴

تاریخ فوت خواجه را بعضی « نورالله مرقدہ » یافته اند و حمدالله

مستوفی در تساریخ گزیده این قطعه را در تاریخ فوت وی آورده است :

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل

یگانه ای که چنو مادر زمانه نژاد

به سال ششصد و هفتاد و دو به ذی الحجه

به روز هیجدهم در گذشت در بغداد^۱

و نیز دیگری در تاریخ وفات او گفته است :

هیجدهم از ماه ذوالحجه دوشنبه وقت شام

سال هجرت ششصد و هفتاد و دو ناقص نه تام

خواجہ عالم نصیر دین طوسی از قضا

نقل کرد از خطہ بغداد تا دارالسلام^۲

۱- در تاریخ شیخ اویس تألیف ابو بکر قطبی اهری چاپ لاهه ص ۱۳۵ این

قطعه به نورالدین رصدی نسبت داده شده است و مصرع اول آن در آن کتاب چنین است :

« نصیر ملت و دولت محمد طوسی »

۲- تاریخ مسامرة الاخبار چاپ ترکیه ص ۱۲۰ و در تاریخ حافظ ابرو نسخه

خطی کتابخانه ملک که این قطعه یاد شده به جای هیجدهم (هفدهم) آمده است .

وسعدالدین نطنزی در تاریخ مرگ وی فرماید :

نصیر دولت و دین پادشاه کشور فضل
 که آسمان هنر بود و آفتاب زمین
 به سال ششصد و هفتاد و دو ز هجرت آن
 که بود خاک جنابش مآب روح امین
 چو هیجده روز ز ذوالحجه شد، ز دار فنا
 ملول گشت سرا پرده زد به خلد برین^۱
 دیگری در مرثیه و تاریخ وفات او گوید :

حجة الحق علی الخلق نصیر طوسی
 آنکه بنیاد حکم را همه او بود سبب
 آخر روز دو شنبه به مقام بغداد
 هفدهم از مه ذیحجه به تاریخ عرب
 سال بر ششصد و هفتاد و دو بدکز دنیا
 نقل فرمود به عقبی نه به اکراه و تعب
 خاک بر ذات شریفش همه وقتی خوش باد
 که به احیاء علوم و حکم او بود ندب^۲
 در تاریخ وفات خواجه اختلاف قابل توجهی نیست و عموم مورخان معاصر
 و غیر معاصر وی مرگ او را در آخر وقت روز دوشنبه هیجدهم سال ۶۷۲

۱- تاریخ شیخ اویس، تألیف ابوبکر قطبی چاپ لاهه ص ۱۳۵ و در این کتاب
 سال وفات خواجه «در سنة اثنی و سبعین و سبعمائه» چاپ شده که مسلماً سبعمائه غلط
 و صحیح «ستمائه» است. و تاریخ وفات محقق طوسی به تاریخ یزدجردی سال ۶۴۳ معین
 شده که تفاوت بین دو تاریخ هجری و یزدجردی در این وقت ۲۹ سال می باشد.
 ۲- ج ۲ کتاب جغرافیا و تاریخ حافظ ابرو نسخه خطی کتابخانه ملک.

دانسته اند . ولیکن در تاریخ بنا کتی و جامع التواریخ رشیدی و تاریخ حافظ ابرو به جای روز « هیجدهم » هفدهم ذکر شده که چون بر خلاف گفته سایر مورخان است تصور می رود که کلمه « هفدهم » غلط باشد .

اشکالی که در این تاریخ می باشد این است که در کتاب تاریخ رشیدی و همچنین تاریخ حمد الله مستوفی و غیره مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز نوشته شده و حال آنکه اگر تاریخ تولد وی را یازدهم جماد الاولی ۵۹۷ و روز وفاتش را روز هیجدهم ذیحجه بدانیم مدت عمرش بالغ بر ۷۵ سال و هفت ماه و هشت روز و چند ساعت می شود . بنا بر این یا باید کلمه « هیجدهم » غلط و هفدهم درست باشد تا با مدت عمری که برایش نوشته اند سازگار آید . و یا باید مدت عمرش ۷۵ سال و هفت ماه و هشت روز باشد تا با هیجدهم موافق گردد . و چون اغلب مورخان روز فوت را هیجدهم نوشته اند تصور می رود که ابتدا در محاسبه عمر خواجه مورخی که محاسبه کرده يك روز اشتباه نموده و هشت روز به حساب آورده و دیگران بدون توجه به این اشتباه عیناً آنرا نقل کرده اند^۱ .

ابن العبری هم در تاریخ مختصر الدول بر خلاف کلیه مورخان سال

۱- دوست فاضلم آقای مرتضی مدرسی چهاردهی در جمله یادداشتی که راجع به حالات خواجه تهیه کرده و آنها را لطفاً برای مطالعه نگارنده ارسال داشته نوشته اند که جمعی از مورخان عمر خواجه را ۷۵ سال و هفت ماه و هفت روز ذکر کرده و این مدت در محاسبه با ولادت وی که صبح یازدهم جمادی الاولی ۵۹۷ و وفات در غروب هفدهم سازش دارد نه با روز هیجدهم و بنا بر این احتمال داده اند که این اختلاف روز هفدهم و هیجدهم از آنجا شاید پیدا شده است که چون خواجه هنگام غروب آفتاب وفات کرده ناگزیر تجهیز او روز هیجدهم بوده و در همین روز به خاک سپرده شده و آوازه فوت وی به گوش مردم در روز هیجدهم رسیده و از این جهت این روز را برای تاریخ فوت او ضبط کرده اند .

وفات خواجه را در سال ۶۷۵ یعنی سه سال بعد از دیگران ضبط کرده^۱ و این تاریخ برای فوت خواجه بدون هیچ شك و تردیدی خطاست و قابل توجه نمی باشد .

و همچنین سنه اثنی و سبعین و سبعمائه (کذا) که در تاریخ شیخ اويس آمده مسلماً غلط است و شاید کلمه ستمائه در هنگام چاپ سبعمائه شده است . این مطلب ناگفته نماند که در صفحه ۳۴۱ الحوادث الجامعه مصحح را اشتباهی رخ داده و کلمه انتهى را «انتحر» خوانده و از این کلمه برایش این تصور حاصل شده که خواجه در این تاریخ انتحار کرده است. صاحب اعیان الشيعه که به اشتباه وی واقف شده در احوال خواجه بدین اشتباه اشاره کرده گوید :

« ومن طرف ما وقع لمصحح طبع كتاب « الحوادث الجامعه » ان المؤلف ذكر امرا من الخواجه نصير الدين ثم قال : انتهى سنة كذا ما بدل المصحح كلمة انتهى بكلمة انتحر ثم لما وصل الى تاريخ وفاته وجده غير مطابق لتاريخ الاول فعلق عليه حاشية^۲ »

ترکیب بند مجدد همگر در ثناء خواجه طوسی

چه افتری، چه محالست ، این دروغ که گفت
که شد فرشته عرشی و فرش خاکی جفت
هزار گنج معانی شد آشکار ، گر او
ز روی صورت ، در کنج خاك رخ بنهفت
ز منبع حکم الماس نطق در بارش
ز بس که از ره تدقیق در معنی سفت

۱- تاریخ مختصر الدول ابن العبری ص ۵۰۰

۲- اعیان الشيعه ص ۳۱۹ ۳- اصل : خفت

زمسند شرف الفاظ گوهـر افشانش
 زبس که از سر تحقیق سر حکمت گفت^۱
 ملول گشت و غمی^۲ ورخ از جهان بر تافت
 برفت و خلوت کروبیان گزید و بخفت
 خدای داند کز بوستان حکمت و فضل
 چنو نهال نرست و چنو گلی نشکفت
 ز تیغ ملت اسلام زنگِ شرک ببرد
 ز روی عالم خاکی غبار جهل برفت
 ز حوض کوثر در خلد حور ساقی اوست
 جهان فانی مملو ز ذکر باقی اوست
 چه حکم بود که تقدیر لایزالی کرد
 که با بهین بشر دهر ، بدسگالی کرد
 فتاد اختر افضال در هبوط و بال
 مه تمام سپهر هدی هلالی کرد
 زمانه آتش غم در دل معانی زد
 سپهر خاک فنا بر سر معالی کرد
 ز سهم واقعه نه روز آنچنان نالید
 که راد سروش از فرط ناله نالی کرد^۳
 ستون سروش از رنج چون نهالی شد
 چنانکه میل زمسند سوی نهالی کرد

۱- اصل: سر حکمت سفت ۲- اصل: ملول گشت غمی و

۳- اصل- که زاد سروش از فرط نالی کرد

لقای حق چو به چشم خرد معاینه دید
 سرای خاك ز مهمان پاك خالی کرد
 سرش زدست اجل گرچه زیر پای آمد
 خدای مرتبتش چون سپهر عالی کرد
 بهروز به شده حی^۱ طی ز ماه حجه تمام
 به سال هجره خی و عین و بی بدارسلام
 دریغ قصر مشید هدی که ویران شد
 دریغ تخت سلیمان که بی سلیمان شد
 دریغ و درد که خورشید نور گستر فضل
 به زیر سایه این خاك تیره پنهان شد
 وجود پاکش جان جهان فانی بود
 کجا بماند باقی جهان چوبی جان شد
 زلال خضر فروشد به خاك و روشن گشت
 که خاك تیره بغداد ، آب حیوان شد
 تن شریفش اگر در حوضیض ایوان خفت
 همای روح عزیزش^۲ براوج کیوان شد
 از این سرای که زندان جان اهل دلست
 دلش گرفت و مقیم سرای رضوان شد
 بدید کز رصد فرش خاك هیچ ندید
 به نور جان به سر سر عرش رحمان شد
 به اعتقاد ، سپهر برین مریدش بود
 به استفادت ، برجیس مستفیدش بود

کجا شد آنکه بدو بد قوام حکمت و شرع
 که شد گسسته به مرگش نظام حکمت و شرع
 کجا شد آنکه به کلک و بنان گوهر بار
 نگاه داشت عنان و زمام حکمت و شرع
 کجا دهند ازین پس نشان فطنت و فضل
 کجا برند دگر بار ، نام حکمت و شرع
 تمام بود درو اعتقاد و دین درست
 شکسته شد پس ازو احترام حکمت و شرع
 سپهر بود درین دور ، یار ملت و دین
 زمانه بود در آن عهد رام حکمت و شرع
 ز شرع و حکمت بس کن که شد به کام جهان
 خوش آن زمان که جهان بد به کام حکمت و شرع
 ز بحر لطف و معانی دو صد هزاران در
 یتیم ما ند به فوت امام حکمت و شرع
 فلک به مرقد پاکش به خاکبوسی شد
 کبود جامه به سوك نصیر طوسی شد^۱

۱- دیوان مجد همگر نسخه مورخ ۱۶ رجب ۱۰۰۷ متعلق به کتابخانه مرحوم
 عبدالحسین بیات که دوست دانشمند جناب آقای گلچین معانی آنرا استساخ نموده و
 برای درج در این کتاب فرستاده اند .

اولاد و بازماندگان خواجه

از خواجه طوسی سه پسر باقی ماند به نام صدرالدین علی و اصیل الدین حسن و فخرالدین احمد . صدرالدین علی که اکبر اولاد خواجه است مردی دانشمند و در زمان حیات پدر متولی امور رصد مراغه بود. و در علم نجوم دست داشت، و پس از مرگ خواجه بیشتر کارها و مناصب پدر را به دست آورد. و متصدی آن اشغال گردید^۱ و تا مدتی بعد از خواجه ریاست رصد خانه مراغه را داشت. در کتاب الحوادث الجامعة آمده است : که در سال ۶۸۷ دست صدرالدین و برادران اولاد خواجه نصیرالدین طوسی از موقوفات عراق کوتاه گشت. و امر موقوفات آن سامان بحکم بغداد واگذار شد. ولیکن پس از یک سال دیگر یعنی در سال ۶۸۸ بار دیگر امر موقوفات به اولاد خواجه تفویض گردید^۲. صدرالدین علی دختر عمادالدین ابوالفداء قهستانی (متوفی ۶۶۶) پادشاه قهستان را که به «قهستانی» معروف بود به ازدواج در آورد.

تاریخ وفات صدرالدین علی به دست نیامد ولیکن معلوم است که او زود تر از برادران خود در گذشته است .

صدرالدین علی را طبع خوشی بوده و به فارسی شعر می گفته و دوبیت زیر اثر طبع اوست که در تاریخ فوت خواجه علاءالدین عطاءملك جوینی سروده است:

آصف عهد علاء حق و دین زبده کون

کرد بدروود جهان را چو سرآمدش زمان

در شب شنبه چهارم ز مه ذیحجه

سال بر ششصد و هشتاد و یکی در اران^۳

* * *

۱- فوات الوفيات ابن شاکر ج ۲ ص ۱۵۰

۲- الحوادث الجامعة ص ۴۵۹

۳- ترجمه تاریخ ادبیات برون ترجمه دانشمند معظم جناب آقای حکمت

اصیل الدین ابو محمد حسن پسر دومی خواجه است و هنگام توقف خواجه در الموت و میمون دز در خدمت پدر بود . و پس از تسلیم خورشاه با پدر و موفق الدولة و رئیس الدولة و چند نفر از بزرگان از قلعه به زیر آمد و به اردوی هلاکو پیوست ^۱ .

وی مانند پدرش در سیاست و اداره امور حکومت دخیل و در زمان حیات پدر و بعد از مرگ او متصدی اشغال مهمه بود .

اصیل الدین مردی ادیب و دانشمند و مهندس و حکیم و حاوی فنون محامد و جامع آداب و محاسن بود . در کار رصد مراغه در خدمت خواجه با حکماء دیگر شرکت داشت . و بعد از مرگ پدر باز مدتی در رصد مشغول بود . و بعد از درگذشت برادرش صدر الدین مشاغل او را نیز به دست آورد . و در خدمت جهانداران مغول شرف قربت و اختصاص یافت . و با غازان خان به شام رفت و تا مدتی که سلطان در آنجا بود تصدی اوقاف آن سامان را به عهده داشت . و در آن مأموریت مقداری وجوه اوقاف را گرفته به مصرف رسانید . بعد از باز گشتن غازان خان او نیز به بغداد باز گشت ^۲ . و در وزارت خواجه رشید الدین به واسطه تربیت وی ، پایه قبول و رتبت شرف اعتماد و حسن اعتقادش حاصل شد . و مدتها در خدمت وزیر مستشار مؤتمن و صاحب سر بود . در ایام پادشاهی الجایتو وقتی سلطان از رصد مراغه دیدن کرد اصیل الدین را منصب منجم باشی درباری بخشود ^۳ . و اداره رصد خانه را به او تفویض نمود .

پایان زندگی او را مورخان مختلف نوشته اند : در درة الاخبار ذکر شده که در نیکو نامی جهان را وداع گفت .

۱- جامع التواریخ رشیدی نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

۲- فوات الوفيات ابن شاکر متوفی رمضان ۷۶۴ ص ۱۵۱ والدر الکامنه

از ابن حجر العسقلانی ج ۳ ص ۴۵۲

۳- از سعدی تا جامی ترجمه جناب آقای حکمت ص ۵۱

وابن شاکر در کتاب فوات الوفيات گوید « که اصیل الدین نیابت بغداد و عراق بدو محول شد ، در این عمل رفتار خوشی بامردم نکرد ، به این سبب از عمل معزول و اموالش مصادره گردید و اهانت بسیاری به او شد و در آن حال با ذلت و خواری در گذشت » و بعضی هم نوشته اند که کشته شد . در تاریخ وفات یا قتل وی هم اختلاف است . در تاریخ الجایتو تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی است که : «اصیل الدین در تاریخ (۷۱۱-۷۱۰) هجری به سعی سعدالدین وزیر الجایتو و همقطار رشیدالدین کشته شد. و خود سعدالدین وزیر هم پس از مراجعت از بغداد روز سه شنبه دهم شوال سال ۷۱۱ به قتل رسید^۱». در تاریخ مجمل فصیحی خوafi ذکر شده که خواجه اصیل الدین بن خواجه نصیر الدین در سال ۷۱۴ در گذشت^۲ و در جوار متبرک امام موسی کاظم و جواد در بغداد مدفون گردید .

در کتاب تاریخ العراق به نقل از عقودالجمان تاریخ مرگ او در سال

۱- نقل از حاشیه ذیل زبدة التواریخ حافظ ابرو به تصحیح دانشمند ارجمند

جناب آقای دکتر بیانی استاد دانشگاه منقول از تاریخ مغول تألیف ادکار بلوشه.

۲- در یاد داشتی که از تاریخ مجمل فصیحی از روی نسخه عکسی متعلق به مرحوم شادروان علامه قزوینی نگارنده داشت تاریخ وفات اصیل الدین را به سال ۷۵۴ ضبط کرده بود ولیکن در کتاب (از سعدی تا جامی) که نقل از همان مجمل فصیحی شده سال (۷۱۴) است و این تاریخ نزدیکتر به صحت می نمود آنرا اختیار کرد چه اگر تاریخ وفات وی سال ۷۵۴ باشد باید عمر اصیل الدین بیشتر از یکصد و ده سال و خارج از معتاد باشد (به مجمل رجوع شود). در تاریخ مجمل فصیحی خوafi وفات اصیل الدین در دو جابضط شده یکی در صفحه ۲۳ به سال ۷۱۴ و دیگری در صفحه ۸۰ ج ۳ به سال ۷۵۴ که گویو وفات خواجه اصیل الدین ببغداد و در جنب قبر پدرش به حریم موسی الکاظم مدفون شد.

۷۱۵ ذکر شده است . و مسیو بلوشه در فهرست کتب فارسی کتابخانه ملی پاریس همین سال را برای فوت وی اختیار کرده است . ولیکن از گفته ابن الفوطی در کتاب مجمع الآداب بر می آید که اصیل الدین تا پایان وزارت رشیدالدین در قید حیات بوده و در سال ۷۱۹ زمان وزارت تاج الدین علیشاه امور موقوفات از وی منتزع و علیشاه فخرالدین احمد بن حسن بن محمد آملی تبریزی را برای رسیدگی به حساب نواب خواجه اصیل الدین به بغداد فرستاده . بنا بر این وی تا این تاریخ مسلماً زنده بوده و شاید پس از این تاریخ است که اموالش مصادره و از عمل معزول شده و به خواری بدرود زندگی کرده است .

خواجه اصیل الدین که خود عالمی فاضل و حکیمی دانشمند بود فضلا و شعرا را احترام بسیار می کرد . و در ایامی که متصدی اعمال سلطانی بود عده بسیاری از شعرا و فضلا را در اطراف خود جمع کرد و هر يك را مورد احسان و انعام خویش قرار داد . از این جهت جمعی از شعرا او را ستوده و مدح کرده اند که بعضی از آن مدایح در خلال او راق تاریخ دیده می شود .

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب نام بسیاری از بزرگان و دانشمندان را که در محضر خواجه اصیل الدین دیده یاد کرده است . از جمله در شرح حال عمادالدین ابوالفتح عبدالرحمن بن عبدالدائم بلدجی فقیه موصلی گوید : « در سال ۷۰۶ او را در اردو در محضر خواجه اصیل الدین طوسی دیدم و او را در مدح خواجه مذکور قصایدیست^۱ و نیز در شرح حال علم الدین سلیمان بن زکریاء مولتانی حنفی فقیه مورخ می گوید او را در ۷۰۸ و ۷۰۹ در خدمت مولانا اصیل الدین حسن در بغداد دیدم^۲ ، و باز همو در همان کتاب در شرح حال عقیف الدین ابو محمد ربیع بن محمد قاضی حنفی گوید که : « وی مردیست ادیب و

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۲ ص ۷۵۸

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ قسم اول ص ۵۸۲

فاضل و در علم کلام و حکمت استاد. در سال ۶۸۸ که او را از مدرسه مغیشة اخراج کرده بودند به خدمت اصیل الدین آمد و قصیده‌ای که در مدح او گفته بود برخواند. این چند بیت از آن قصیده است :

انسا مدحناء لا من اجل حاجتنا

لكن لفضلك ان الفضل ممدوح

و باب حاجاتنا ان سده قدر

فعدنا لك باب العز مفتوح

ولی اذا نلتها اولم انل امل

على فنائك ملقى الرحل مطروح^۱

و علامه قطب الدین شیرازی کتاب « فعلت فلاتلم^۲ » در رد محمد بن علی بن الحسین منجم حمادی را به نام اصیل الدین کرده و به او اهدا نموده است و در مقدمه چنین گوید: « و خدمت به خزانه کتب مولانا و سیدنا قدوة العلماء سلطان الحكماء رئیس الاصحاب ظهیر الاحباب اصیل الملة و الدین نصر الاسلام و المسلمین حسن بن محمد بن الحسن (؟) الطوسی ادام الله علاؤه ؟ و زاد فی مدارج الکمال ارتقاؤه ؟ فانه اهله بل لا اهل له غیره اذهو الحكم العدل و الحکیم الفیصل فلا سلب الله اهل العلم ظله و لا اعد مهم انعامه و فضله من قال امین بقی الله مهجته^۳ »

از خواجه اصیل الدین پسری به نام ضیاء الدین یوسف باقی ماند که اوحد الدین مراغه‌ای (متوفی ۷۳۸) او را مدح کرده و مثنوی دهنامه را در تاریخ ۷۰۶ به نام او ساخته است و آن مثنوی قریب هزار بیت است و بدین ابیات شروع می‌شود :

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۱ ص ۲۷۸

۲- نسخه مجلس شورای ملی شماره

به نام آنکه ما را نام بخشید زبان را در فصاحت کام بخشید
 به سال ذال و او از سال هجرت به پایان بردم این در حال هجرت
 که روزی قره العین وزارت چراغ دوده علم و طهارت
 گرامی توده در بای شاهی گزین نو باوه باغ الهی
 وجیه الدین دولتشاه یوسف که دارد زینت پنجاه یوسف
 نصیرالدین طوسی را نبیره که عقل از فطرت او گشت خیره^۱
 و نیز اصیل الدین را دختری بوده که غیاث الدین ابوالفتح کیخسرو بن
 ابی المجد محمد بن احمد برهانی قزوینی او را به زنی گرفته است.^۲
 نسخه‌ای از زیج ایلخانی تألیف خواجه به خط اصیل الدین حسن در
 کتابخانه ملی پاریس موجود است.^۳

* * *

ابوالقاسم فخرالدین احمد کوچکترین اولاد خواجه اصلش از طوس
 و مولدش مراغه است. وی فاضلی حکیم و منجمی بی نظیر و متولی موقوفات
 بود. نزد رشیدالدین رازی کسب کمال کرد و از نجم الدین احمد بن علی
 معروف به ابن البواب تعلیم خط آموخت و علوم ریاضی را به دقت تمام فرا
 گرفت.

فخرالدین مردی نیک سیرت و خوش سیما و سخی و شیرین گفتار و نیکو
 اخلاق بود.

فخرالدین احمد بن مهنا الحسینی در کتاب وزراء الزوراء در باره وی
 نوشته است: «فخرالدین در زمان وزارت پدر مرتبه و حرمت و قدرت زاید-

۱- دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم تربیت ص ۵۵

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۱۲۰۵

۳- جلد سوم جهانگشای جوینی ص ۴۱۸

الوصفی یافت او مردی بسیار فطن و داهی بود.»

ابن القوطی در تلخیص مجمع الآداب گوید «که فخرالدین در شعبان سال ۶۸۱ به خدمت ارغون آقا ابن اباخان پیوست . و ارغون آقا پس آنکه به سلطنت رسید او را طبق فرامین گذشته متولی موقوفات کرد . و او در نیمه شعبان ۶۸۳ در مصاحبت امیر اروق به بغداد وارد شد . در آن تاریخ بغداد را قحطی سخت تهدید می کرد . و مردم در غلاوتنگی به سر می بردند و ائمه بغداد از رسیدن وظیفه‌ای که از اموال موقوفه داشتند بکلی مأیوس بودند . فخرالدین به نیکوترین وجهی وظیفه و ادرار هر يك از ائمه را از مال موقوفات رسانید^۱ .»

و در کتاب «الحوادث الجامعة» در حوادث ۶۸۳ آمده است که: «در این سال فخرالدین به بغداد درآمد و در این وقت امور تمامت موقوفات بدو بازگشته بود^۲ .»

و در همان کتاب در حوادث سال ۶۸۷ ذکر شده که: «مبارکشاه بن شیخ نظام الدین محمود شیخ المشایخ دختر فخرالدین احمد بن خواجه نصیرالدین طوسی را به مهر ده هزار دینار تزویج کرد، و قاضی القضاة عزالدین زنجانی برای اجرای مراسم عقد در آن مجلس حاضر شد^۳ .»

در تاریخ وفات فخرالدین احمد مانند برادرش اختلافست ، محمد بن شاکر در کتاب فوات الوفيات وابن حجر عسقلانی در الدرر الکامنه نوشته‌اند که: «فخرالدین احمد را غازان خان بکشت، بسبب آنکه او را بر اوقاف گماشته

۱- مجمع الآداب چاپ بغداد ج ۴ ، ص ۱۰۲

۲- الحوادث الجامعة ص ۴۲۳

۳- الحوادث الجامعة ص ۴۵۶

بود و او در آن عمل آنچه از وجوه اوقاف به دست آورد بخورد^۱»، بنابراین سال وفات وی باید در زمان غازان خان یعنی بین سالهای (۶۹۲-۷۰۳) باشد. مؤید این گفته قول ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب است که در شرح حال فخرالدین گوید: «او در سیواس از بلاد روم در روز یکشنبه ۲۱ ذیحجه سال (۷۰۰) به قتل رسید. و نعش او به مراغه نقل و نزدیک گور برادرش دفن گردید^۲». ولیکن بعضی دیگر واقعه او را در سال ۷۲۹ نوشته اند و ابن الفوطی هم در چند جای دیگر از همان کتاب ضمن شرح حال اشخاص استطراداً گفته که خواجه فخرالدین احمد در رمضان سال ۷۱۹ وارد بغداد شد.

یک مرتبه در شرح حال فخرالدین احمد شریف حسینی تبریزی نوشته «وی در خدمت فخرالدین احمد بن نصیرالدین طوسی در شهر رمضان سال ۷۱۹ به بغداد رفت».

و دیگر در ترجمه حال مجدالدین ابوبکر جمال الدین تبریزی گوید: «از جمله کسانی است که در خدمت صاحب فخرالدین احمد در ماه رمضان سال ۷۱۹ برای رسیدگی به امور موقوفات عراق به بغداد آمد».

پس وی تا این تاریخ در قید حیات بوده. و با آنکه این تاریخ را ابن الفوطی چند مرتبه در چند جای از کتاب خود تکرار کرده چون این قول با تصریح خود او در ترجمه حال فخرالدین احمد که گفته در سال ۷۰۰ به قتل رسید مخالف است ظاهراً اشتباه و قول اول نزدیک به صحت است.

۱- فوات الوفيات ابن شاکر چاپ مصر ج ۲ ص ۱۵۱ والدر الکامنه ابن حجر

المستقلانی ج ۳ ص ۴۵۲

۲- تلخیص مجمع الاداب ج ۴ ص ۱۰۳

احفاد خواجه از آن زمان در آذربایجان توطن اختیار کرده در آنجا باقی مانده‌اند. و در کتب تاریخ گاه‌گاه نامی از آنها برده شده است که از جمله یکی ضیاء الدین یوسف پسر خواجه اصیل الدین حسن است که در پیش ذکر از او شد.

و از احفاد خواجه جماعتی هم در دولت صفویه به درجات عالیه رسیده و مرجع امور مهمه شده‌اند که از جمله میرزا کافی است که اجدادش در آذربایجان قاضی و از اهل شرع بوده. خود او نیز با فضل و کمال وافر که داشته خط شکسته و تعلیق را خوش می‌نوشته. شاه طهماسب او را بعد از عزل مهدی بك منشی ساخت. او در سال ۹۶۹ در قزوین وفات یافت و در مشهد مقدس مدفون گردید.^۱

و دیگر حاتم بك ملقب به اعتماد الدوله وزیر شاه عباس اول است که چون در اردوباد آذربایجان سکنی داشته به اردوبادی مشهور گشته است. وی در شهر ربیع الاول ۱۰۱۹ در پای قلعه دمدم رضائیه به مرض فجاءه در گذشته است.^۱ در وقتی که حاتم بك برای دیدار اقوام و عشیره و صله رحم به اردوباد می‌رفته اسکندربك منشی صاحب تاریخ عالم آرای عباسی با وی بوده و تاریخ مسافرت او را به اختصار ذکر کرده است.^۲

و دیگر از احفاد وی میرزا عبدالحسین منشی الممالك است که از بنی اعمام حاتم بك و از اعظم اردوباد بود. و پسرش میرزا زین العابدین که بعد از پدر منصب انشاء ممالك یافته و شاعری سخنور بوده است. در تذکره نصر آبادی نامش یاد شده و گوید: منشی تخلص داشته و این شعر را هم به او نسبت داده است:

۱ - مطلع الشمس ج ۱ ص ۲۳۰

۲ - تاریخ عالم آرای عباسی

کس ندیدیم به همواری خود زیر فلک

گوئی این سنگ همین بر سرمای گردد
و دیگر از بنی اعمام حاتم بیک میرزا ابوالقاسم بیک است که پسرش
میرزا جعفر در فن انشاء به مرتبهٔ اعلیٰ ترقی کرده و به حسن خط موصوف بوده
و گاهی نیز از طبع لطیفش شعری تراوش نموده است و این بیت از اوست :
چراغ صاف دلان را خدا بر افروزد

چراغ کس نشود روشن از چراغ کسی
و میرزا جعفر مدتی وزیر قزوین بوده و بعد وزیر ایروان شده و در آنجا
وفات یافته است. نامش در تذکرهٔ نصرآبادی مذکور است^۱.
عدهٔ دیگری در تواریخ نیز نام آنان برده شده که برای اختصار فعلا از
ذکر نام آنها خود داری می شود. و اکنون در آذربایجان و خراسان و بعضی
نقاط دیگر ایران جماعتی هستند که خود را به خواجه طوسی منسوب می دارند.

۱ - تذکرهٔ نصرآبادی ص ۷۲-۷۳ و مطلع الشمس ج ۲ ص ۴۴۷. دانشمندان
آذربایجان تألیف تربیت ص ۹۴ و گلستان هنر و سفینهٔ خوشکو

اخلاق خواجه

خواجه گذشته از اینکه مردی حکیم و دانشمند بوده به صفات حمیده و اخلاق پسندیده نیز آراسته بوده و معاصرین وی همه او را به کرامت اخلاق ستوده‌اند.

علامه حلی در باره اخلاقش درضمن اجازه بنی زهره چنین گوید:

«وكان اشرف من شاهدناه في الاخلاق نورالله ضريحه»

ابن القوطی که او نیز از شاگردان خواجه بوده و سالها در خدمت او بسر

می‌برده درباره اخلاق او در «الحوادث الجامعة» گوید :

«خواجه مردی فاضل و کریم الاخلاق و نیکوسیرت و فروتن بود . و

هیچگاه از درخواست کسی دلتنگ نمی شد ، و حاجتمندی را رد نمی کرد ، و

برخورد او با همه به خوشروئی بود» .

ابن شاکر در فوات الوفيات اخلاق او را چنین وصف کرده است :

«خواجه بسیار نیکو صورت و خوش رو و کریم و سخی و بردبار و خوش

معاشرت و زیرک و بافراست بود و یکی از دهاته روزگار بشمار می‌رفت» .

و بعد حکایت غضب کردن هلاکو بر عظاملك جوینی و امر به حبس

و قید کردن او و تدبیر خواجه در رهانیدن او را از سیاست دلیل بر دها وزیر کی

وی آورده است.

(شرح این قصه در باب حکایات نوشته شده است)

و در باره حلم و بردباری خواجه ابن شاکر حکایت زیر آورده است که:
«وقتی شخصی به خدمت خواجه آمد و نوشته‌ای از دیگری تقدیم وی کرد که در آن نوشته به خواجه بسیار ناسزا گفته و دشنام داده شده و او را کلب بن کلب خوانده بود. خواجه در برابر ناسزاهای وی بازبان ملاطفت آمیزی او را جواب گفت و فرمود: اینکه او مرا سگ خوانده درست نیست؛ چه سگ از جمله چهار پایان و عوعو کننده و پوستش پوشیده از پشم و باناخن دراز باشد و این صفات درمن نیست. و برخلاف قامت من راست و تنم بی موی و ناخنم پهن و ناطق و خندانم و فصول و خواصی که مراست غیر از فصول و خواص سگ باشد. و آنچه در منست مناقض است با آنچه صاحب نامه در باره من گفته است.»

و جواب او را به این عبارات نقض ورد کرد. و پاسخ او را بازبان نرم و لین داد. بی آنکه کلمه درشتی بر زبان راند، یا فرستاده او را بر نجانند. و این کاشف از حسن سرشت و حلم و افر و عقل و کفایت اوست.

خواجه به واسطه تقرب و مکانتی که در نزد هلاکو داشت منافع مسلمانان مخصوصاً شیعیان و سادات و حکما و علما را در مقابل سپاهیان خونخوار مغول حفظ می کرد، رعایت کامل از آنان می نمود، و در حق همه نیکی می کرد. و تا می توانست سعی می نمود تا آنان را به شغل سابق برگمارد. و اوقاف را از دست اندازی امراء مغول نگاه دارد، تا متولیان آن بتوانند وجوه اوقاف را بر مصارف مقرر و واقف صرف کنند. و با این مکانت و جاهی که او را حاصل شده بود معیناً شخصی متواضع و گشاده رو و نیکو معاشرت بود^۱.

مؤیدالدین عرضی که یکی از حکماء همکار خواجه در رصد مراغه است در مقدمه رساله‌ای که در کیفیت ارساد و شرح آلات و ادوات رصد مراغه نوشته اخلاق خواجه را بدین عبارات بیان و توصیف کرده است:

«... مولى المعظم والامام الاعظم العالم الفاضل المحقق الكامل ، قدوة - العلماء ، سيد الحكماء ، افضل علماء الاسلاميين بل والمتقدمين ، وهو من جمع الله سبحانه فيه ما تفرق فى كافة اهل زماننا من الفضائل والمناقب - الحميدة ، و حسن السيرة ، وغزارة الحلم ، و جزالة الرأى ، وجودة - البداهة والاحاطة بسائر العلوم ، فجمع العلماء اليه ، وضم شملهم بوافر عطائه ، وكان بهم ارف من الوالد على ولده ، فكنا فى ظله آمنين وبرؤيته فرحين كما قيل :

نمیل علی جوانبه کانا نمیل اذا نمیل علی ابینا
و نغضبه لنخبر حالته فنلقى منهما کرما ولینا
وهو المولى نصیر الملقب والدین محمد بن محمد الطوسی ادام الله ایامه -
ولقد كنت

واستکبر الاخبار قبل لقائه فلما التقینا صغرا الخبر الخبر
فله ایاما جمعتنا بخدمة وابهجتنا بفوائده ، وان كانت قد ابعدتنا
عن الاوطان والعشيرة والولدان . فان فى وجوده عوضا عن غیره ، ومن
وجده فمافاته شیء ، ومن فاته فقد عدم کل شیء ، فلا اخلانا الله منه .
وامتعنا بطول بقاءه^۱»

این بود شمه‌ای از آنچه درباره اخلاق خواجه گفته‌اند .

۱ - رساله شرح آلات و ادوات رصد مراغه نسخه خطی کتابخانه آستان قدس

وزارت خواجه

جمعی از مورخان نوشته‌اند که خواجه در دربار پادشاهان اسماعیلی سمت وزارت داشته . و همچنین عده دیگری او را وزیر هلاکو دانسته‌اند . ابن‌القیم حنبلی در کتاب اغاثه‌اللهقان او را وزیر ملاحده خوانده است . و امین احمد رازی هم در کتاب هفت اقلیم گفته که : «خواجه در قلعه الموت وزارت اسماعیلیه را روزی چند از روی زجر و عنف نموده» و در کتاب مسامرة الاخبار ذکر شده که «خواجه وزیر مطلق صاحب دعوت ملاحده بود و مکانت او پیش ملاحده به مثابتی بود که او را خواجه کاینات می‌گفتند».

سبکی در کتاب طبقات الشافعية الکبری و خوانساری در کتاب روضات الجنات و جمعی دیگر، او را وزیر هلاکو خوانده‌اند .

و ابن شاکر در کتاب فوات الوفيات آورده که «خواجه وزارت هلاکو را بدون اینکه در اموال دخالتی کند می‌نمود . و چنان بر هلاکو مسلط شده و عقل او را ربوده بود که هلاکو نه سوار می‌شد ، و نه مسافرت می‌کرد ، و نه به کاری دست می‌زد مگر وقتی را که خواجه معین کند».

شکی نیست که خواجه هنگام اقامت در قلاع اسماعیلیه مورد احترام و تکریم پادشاه و امراء اسماعیلی بود . و با اینکه ظاهراً در حبس و زیر نظر بسر می برده باز از هیچگونه توقیر و اکرامی در باره وی کوتاهی نمی شده است . وعلاءالدین محمد و پسرش خورشاه در معضلات امور مملکتی از آراء صائبه وی استفاده نموده و در کارهای مهم با او مشورت می کرده اند .

همچنین پس از غلبه هلاکو بر خورشاه و خلاصی خواجه از قلاع اسماعیلیه پادشاه مغول به او اعتماد نموده او را بر همه رجال دولت خویش مقدم داشته و در تمام امور باستصواب و نظر خواجه کار می کرده است . با همه این احوال از گفته ابن شاکر و بعضی دیگر از مورخان چنین معلوم می شود که خواجه هیچگاه در کارهای دولتی دخالت نمی نموده است . و مانند وزراء در عمل دخل و خرج مملکتی دستی نداشته و تصرفی نمی نموده . و به عزل و نصب حکام و ولات بهیچوجه خود را آلوده نمی کرده است و بیشتر اوقات خویش را به کار تألیف و تصنیف و مطالعه کتب و افاده طلاب علوم مصروف می داشته است و اگر احیاناً با او در امری مشورتی می شده ناگزیر مصلحت را اظهار می کرده است . پس دخالت او در امور کشور از مرحله مشورت و مصلحت اندیشی تجاوز نمی نموده است . بلی آنچه مسلم است آنست که هلاکو اوقاف جمیع مملکت پهناور خود را به خواجه واگذار کرده بود که عشر آنرا گرفته صرف مخارج رصد و وظیفه حکما و مهندسین و دانشمندی که به کار رصد مشغول بودند بنماید . و خواجه برای اداره اوقاف ولایات و اخذ اعشار آن در هرجائی از هرجانب خود نائبی گذارده بود که عزل و نصب آن نواب به رأی و نظر وی موکول بوده است و کسانی که او را وزیر هلاکو خوانده اند شاید تصرف او را در امور اوقاف عملی از اعمال وزارت و دخالت در امور دیوانی پنداشته و از این جهت او را وزیر خوانده اند .

مذهب خواجه

در اینکه خواجه طوسی علیه الرحمة مسلمانى معتقد و مردى شيعى مذهب و پيرو آئين جعفرى و از مروجين اين طريقه بوده جاى حرف و محل ترديد نيست، وليكن عده اى از علمائى اهل سنت و جماعت خصوصاً بعضى از حنبليهاى متعصب و چند نفر از مورخان آنان كه به خلافت اسلامى معتقد و مستعصم را خليفه پيغمبر دانند، پس از كشته شدن خليفه و انقراض خاندان عباسى سخت بر آشفته و متغير شده و چون كشته شدن خليفه را به راهنمائى و كوشش خواجه طوسى پنداشته به او نسبت كفرو الحاد و شرك داده و از نظر علاقه اى كه آنان را به مقام خلافت بوده از راه عناد و دشمنى از هيچگونه افترا و بهتان نسبت به آن بزرگوار خود دارى نكرده اند . در صورتى كه گفته مورخان در قضيه كشته شدن خليفه مختلف، و هريك از آنان به خيال خود چيزى گفته و حقيقت امر معلوم نيست. و بر فرض آنكه واقعاً خواجه را در آن كاردست بوده و به دلالت و كوشش او هلاك و خليفه را كشته باشد ، بايد اين نكته را متوجه بود كه چنانكه اين امر از نظر يك نفر سنى متعصب ذنب لا يغرر است از نظر يك نفر شيعى مذهب كه به مسئله خلافت معتقد نيست و خاندان آل عباس را غاصب حق آل محمد

می‌داند، نه اینکه گناه نیست بلکه موجب تقرب به یزدان و احراز اجر و ثواب است. و خواجه طوسی مردی شیعی مذهب بوده و مبادرت به این عمل را تکلیف شرعی و وظیفه مذهبی خود می‌دانسته است. پس از این روی به نظر شیعیان این امر چندان وقعی ندارد که موجب کفر گردد. و با این حال بعید نیست که اقدام او بر این عمل از ترس جان و بیم از غضب سلطان یا مصلحت و سیاست ملک و دیگر اغراض باشد. به هر حال عده‌ای از مخالفان نسبت‌های ناروایی بدو داده و یاوه‌هایی گفته‌اند که اگر چه از روی تعصب دینی و اعتقاد مذهبی است، ولی آنچه درباره او گفته‌اند تهمت صرف است که خواجه بزرگوار بکلی از آنها بری است.

اینک برای مزید اطلاع گفته بعضی از آنان در اینجا نقل می‌شود.
 شیخ تقی الدین ابوالعباس احمد بن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) در رساله‌ای که بر رد نصیریّه نوشته خواجه طوسی را از جمله نصیریّه شمرده و در موضعی از رساله خود چنین گوید:

«قومی که مسمی به نصیریّه‌اند و همچنین جماعت قرامطه و باطنیه اکفر از یهود و نصاری باشند» و بعد از ذکر پاره‌ای از مطالب این گروه باز گوید:

«این طایفه همیشه با دشمنان اسلام رفیق و همراهند، و ناگوارترین مصائب پیش ایشان پیروزی مسلمانان بر تار است. قوم تئار به بلاد اسلام وارد نشدند

۱ - نصیریّه گروهی از غلاة شیعه اصحاب محمد بن نصیر الفهری‌اند که می‌گفت علی بن محمد العسکری علیهما السلام خداست و او از جانب وی پیغمبر است. و این محمد بن نصیر الفهری محارم را حلال و نکاح مردان را حلال می‌شمرد. کشی از علماء شیعه گوید «نصیریّه جماعتی باشند که به نبوت محمد بن نصیر الفهری التیمیری معتقد بودند. ولی باید دانست که معروف در نزد عوام و اکثر خواص شیعه خصوصاً شعرا ایشان کسی را که به خدائی علی علیه السلام قائل باشد نصیریّه گویند (توضیح المقال)

و خلیفه را نکشتند مگر به مدد و معاونت این گروه ، چه مرجع و پیشوای آنها نصیرالدین طوسی بود که در الموت وزارت ملاحده را داشت . و او بود که هلاکو را بر کشتن خلیفه واداشت .

این جماعت به چند لقب معروفند که از جمله ملاحده ، قرامطه ، اسماعیلیه نصیری ، خرمیه ، محمره باشند . بزرگان دین در باره آنها گفته اند که ظاهر مذهب ایشان رفض ، و باطنشان کفر محض است . و حقیقت و باطن این گروه آنست که به هیچ پیغمبری ایمان ندارند و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد را نمی شناسند . الخ^۱ .

ابن القیم الجوزیه (متولد ۶۹۱ و متوفی ۱۳ رجب ۷۵۱) شاگرد ابن تیمیه در کتاب اغاثة اللفهان من مکاید الشیطان از راه عناد و دشمنی تعصب را به وقاحت کشانده و از هیچ تهمت و افترائی نسبت به آن بزرگ خود داری نکرده است . عین عبارت وی در کتاب مذکور این است :

«ولما انتهت النبوة الى نصير الشرك والكفر الملحدين ووزير الملاحدة النصير الطوسي وزير هلاكو شفا نفسه من اتباع الرسول واهل دينه^۲ فعرضهم على السيف حتى شفا^۳ من الملاحدة واشتفى هو ، فقتل الخليفة والقضاة والفقهاء والمحدثين ، واستبقى الفلاسفة وخواصه والمنجمين والطباء تعيين والسحرة . و نقل اوقاف المدارس والمساجد والربط اليهم وجعلهم خاصته واولياءه ونصر في كتبه قدم العالم وبطلان المعاد ، وانكار صفات الرب جل جلاله ، من علمه وقدرته وحياته وسمعه وبصره ، (وانه لا داخل العالم

۱ - ترجمه از رساله رد بر نصیریه تألیف شیخ الاسلام تقی الدین ابوالعباس

احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه . چاپ مصر ص ۸۹ .

۲ - شذرات الذهب : والاحاد

۳ - شذرات : دینهم

۴ - شذرات : شفی

ولأخارجه، وليس فوق العرش اله يعبد البتة)

واتخذ للملاحدة مدارس، ورام جعل اشارات امام الملحدين ابن سينا مكان القرآن فلم يقدر على ذلك. فقال هي قرآن الخواص وذلك قرآن العوام، ورام تغيير الصلوة وجعلها صلاتين فلم يتم له الامر، و تعلم السحرفي آخر الامر فكان ساحرا يعبد الاصنام. و صار ع محمد بن (عبد الكريم) الشهرستاني ابن سينا في كتاب المصارعة بطل فيه قوله بقديم العالم وانكار المعاد ونفى علم الرب تعالى وقدرته وخلق العالم، فقام له نصير الاحاد وقعد ونقصه بكتاب سماه (مصارعة المصارعة). ووقفنا على الكتابين نصر فيه ان الله تعالى لم يخلق السموات والارض في ستة ايام وانه لا يعلم شيئا وانه لا يفعل شيئا بقدرته واختياره ولا يبعث من في القبور^۱»

عبد الحى حنبلى مؤلف كتاب شذرات الذهب ذيل حوادث سال ۶۷۲ هـ وفات خواجه را ذكر نموده در شرح حالى كه براى وى نوشته به ذكر ترهاتى كه از ابن القيم نقل شد اكتفا كرده، و دشمنى و عناد خویش را نسبت به خواجه طوسى در نقل تهمت‌ها ظاهر كرده است.^۲

سبكى نیز از نظر آنكه كشته شدن خليفه را به سعى خواجه پنداشته در كتاب طبقات الشافعية الكبرى او را شيطان مبين خوانده و گفته است :

«قيل الهلاك ان هذا (يعنى الخليفه) ان اريق دمه تظلم الدنيا ويكون سبب خراب ديارك، فانه ابن عم رسول الله عليه السلام و خليفة الله فى ارضه. فقام الشيطان المبين الحكيم نصير الدين الطوسى، و قال يقتل ولا يراق دمه.

۱ - اغائة اللهفان من مصايد (شذرات : من مكاييد) الشيطان تأليف ابى عبد الله محمد بن ابى بكر الشهير بابن القيم الجوزية (متولد ۶۹۱ - متوفى ۱۲ رجب ۷۵۱) ج ۲ ص ۲۶۰ و شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۳۹

۲ - شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۳۹

وكان نصير الدين من اشد الناس على المسلمين . ف قيل ان الخليفة غم في بساط
وقيل رفسوه حتى مات^۱ »

صاحب کتاب مسامرة الاخبار که او نیز قتل خلیفه را به دلالت خواجه
طوسی دانسته درباره او نوشته است: «وکار خواجه نصیر که برقتال مسلمانان
معرض بود علی العکس رونق گرفت و بدان دلالت که کرد، از ثواب ارشادی
که در فتح الموت کرده بود برآمد . و آن ترغیب حبطه اعمال او شد . و قد
بدل الحسنه بالسيئة، والله غالب على امره ولكن اكثر الناس لا يعلمون^۲»

* * *

این بود نظر چند نفر از علمای متعصب و بعضی از مورخان مغرض اهل سنت
و جماعت درباره مذهب خواجه طوسی، و چون عقاید خواجه در بیشتر از تألیفات
کلامی و دینی وی مانند کتابهای تجرید العقاید و قواعد العقاید و فصول نصیریة
و رساله امامت و رساله اعتقادات و همچنین کتاب مصارع المصارع که ابن القيم
بدان استناد جسته همه موجود و بعضی مطبوع و در دسترس عموم است در اینجا
به دفاع از خواجه و ذکر افکار و عقاید وی نپرداخته و خوانندگان را بدان
کتابها دلالت می نماید تا خود به دروغ و بهتان ابن تیمیه و ابن القيم و صاحب
شذرات پی برند .

بغیر این عده که از متعصبین اهل سنتند و شیعی مذهبان را دشمن دارند
مورخان دیگر عموماً محقق طوسی را به دیانت و ایمان و تقوی و طرفداری
از حق و حقیقت و ترویج مذهب توصیف کرده ، و جمعی هم نوشته اند که : در
واقعه بغداد وجود او برای حفظ جان و مال مسلمانان نافع بود . و در آن موقع

۱- طبقات الشافعية الكبرى تألیف سبکی ج ۵ ص ۱۱۴ - ۱۱۵

۲- تاریخ مسامرة الاخبار تألیف کریم آقسرائی چاپ استامبول ص

توانست خدمات پرارزش و گرانبھائی به عموم مردم بغداد، خاصه شیعیان و علویان و فضلا و دانشمندان و حکما و صوفیه نماید، و عده بی شماری را از چنگ لشکر خونخوار تتر برهاند.

محمد بن شا کر که از مورخان سنی مذهب است در این خصوص گوید :
«و کان للمسلمین به نفع خصوصاً الشیعة والعلویین والحکماء و غیرهم و کان یرهم ویقضی اشغالهم و یحمی اوقافهم»

و نظیر همین عبارت را نیز صفدی در باره وی گفته است.^۱
با آنکه خواجه در ترویج آئین شیعه کوشش می کرد و به زبان و قلم در پیشرفت مذهب امامیه سعی می نمود، باز با کلیه فرق اسلامی به مهر و محبت رفتار می کرد، و بقدری که در قدرت داشت از پیش آمدها و سختیها که متوجه عموم مسلمین می شد جلوگیری می نمود، و پیوسته از تعصبات خشک مذهبی دوری می کرد. و همیشه پیرو حق و حقیقت بود، با این حال او را دشمن اسلام خواندن و کشتن هلاک و مردم را به سعی او پنداشتن چنانکه ابن تیمیه و ابن القیم گفته اند از انصاف دور است.

و اما علمای شیعه همگی او را به دیانت و ترویج مذهب و وثاقت در نقل حدیث توصیف کرده و با تجلیل بسیار از او نام برده و رئیس اسلام و مسلمینش خوانده اند، و هیچ کس از اسماعیلی بودن او یا تأیید آئین باطنیه کردن را در تألیفاتش سخنی نرسانده و همه او را امامی مذهب و از زعمای شیعه اثنی عشریه دانسته و به تعبیرات مختلف مانند حجة الفرقة الناجية و من انتهمت الیه ریاسة الامامیة و امثال آن او را ستوده اند. اینک گفته چند نفر از علماء امامیه در حق او :

۱ - فوات الوفيات ابن شا کر ج ۲ ص ۱۵۱

۲ - الوافی بالوفیات صفدی ج ۱ ص ۱۸۲

علامه حلی در بارهٔ استادش در اجازه‌ای که به بنی زهره^۱ داده چنین گفته است .

«وكان هذا الشيخ افضل اهل عصره في العلوم النقلية وله مصنفات كثيرة في العلوم الحكمية والشرعية على مذهب الامامية^۲»
 شیخ بهاء‌الدین عاملی که از بزرگان علمای امامیه است در مقدمهٔ شرحی که بر رسالهٔ فرائض نصیریّه نوشته در حق او چنین فرموده است :

«الرسالة الشهيرة بالفرائض النصيرية لسلطان اصحاب التدقيق بين البرية، اعظم حكماء الاسلام شأنًا، واعلاهم منزلًا ومكانًا، واقويهم منهاجا وطريقًا، واصوبهم رايًا وتحقيقًا، وارفعهم في معارج الاتقان قدرا، وانورهم في سماء العرفان بدرا. المخصوص من الله سبحانه بالفيض القدسي نصير الملة والحق والدين محمد بن محمد بن الطوسي^۳» انتهى.

ملا خضر بن محمد بن علی الرازی حبلرودی در ابتدای کتاب جامع الاصول فی شرح الفصول از خواجة طوسی چنین نام برده است :

«المولى الاعظم والامام المعظم افضل المحققين سيدنا مرجع العلماء المتأخرين نصير الملة والدين قالع الخوارج ومؤيد المؤمنين العارف بحق الائمة الاتقياء والبررة الاوصياء، المعتصم بحبل ولاية المولى محمد بن محمد بن

۱- علاء الحق والدين ابو الحسن بن علی بن ابراهيم بن محمد بن ابی علی الحسن بن ابی المحاسن زهره بن ابی المواهب علی. سید بزرگوار با جمال الدین حسن بن مطهر معروف بعلامه حلی معاصر بوده و در روایت اخبار و احادیث امامیه و سایر علوم دینیّه از او اجازه داشته است. شیخ بزرگوار علامه حلی در رسالهٔ اجازه‌ای که به او داده اولاد امجاد او را نیز اجازه داده به همین مناسبت این اجازهٔ او مشهور با اجازهٔ بنی زهرگشته است.

۲- اجازات بحار ج ۲۵ ص ۲۱

۳- شرح فرائض نصیریّه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی شمارهٔ ۱۲۳۱

الحسن الطوسی وزیر الوزراء رئیس المتکلمین والحکماء اعلى الله تعالى
جنانه ووسع له جتابة

علامه مجلسی علیه الرحمة در رساله وجیزه خود که در علم رجال
است پس از ذکر نام خواجه گفته: «ثقه معروف»^۱

میر مصطفی تفرشی در کتاب نقد الرجال اورا چنین ستوده است:
«نصیر الملة قدوة المحققين، سلطان الحكماء والمتكلمين، انتهت
رياسة الامامية في زمانه اليه، وامره وعلو قدره وعظم شأنه وسمو رتبته وتبحره
في العلوم العقلية والنقلية، ودقة نظره واصابة رايه وحده، واحراز قصبات
السبق في مضمار التحقيق والتدقيق اشهر من ان يذكر. وفوق ما يحوم حوله العبارة
وكفاك في ذلك حله ما ينحل للحكماء المتبحرين من لدن زمان آدم الى زمانه
رضي الله عنه وارضاه»^۲

فاضل ممقانی در کتاب رجال خود مسمی به تنقیح المقال^۳ عباراتی را که
از کتاب نقد الرجال نقل شد بعینه در شرح حال خواجه ایراد کرده است. و
همین فاضل در فهرستی که برای رجال خود ترتیب داده و آنرا به «نتایج التنقیح
فی تمیز السقیم من الصحیح» نامیده درباره خواجه گفته: «محمد بن محمد بن الحسن
نصیر الدین الشهیر بالخواجه شیخ الثقات والاجلاء»

* * *

این بود عقیده چند نفر از بزرگان طایفه امامیه که همه اورا به دین داری
و ترویج مذهب و ثقه بودن مدح کرده اند. و در علم درایه و رجال مقرر است که
از وصف به «ثقه بودن» مدح راوی و حسن حال او مستفاد می شود.

۱ - وجیزه مجلسی نسخه خطی

۲ - نقد الرجال چاپ طهران ص ۳۳۱

۳ - تنقیح المقال چاپ طهران ج ۲ ص ۱۷۹

و نیز خواهی در مواضع متعدد، در کتب کلامی خویش عقیده و مذهب خود را صریحاً بیان نموده، و درباره اسماعیلیه اظهار نظر کرده و آنها را کافر خوانده است. از جمله در رساله امامت که آنرا به درخواست مجدالدین علی بن نام آور نوشته این طایفه را از جمله طوائف اسلام خارج دانسته است. عبارت وی در رساله مذکور برای اثبات مذهب خویش که معتقد به دوازده امام است این است:

«ثم اختلفوا فی تعیین الامام فذهب الفرقة الاخيرة القائلة بوجوب النصب علی الله ان الائمة اثنا عشر نقیبا من اهل بیت النبی . وذهب الباقرن الی غیره کل فریق الی فرقة، و قد عرفت ان الحق لا یخرج من الجميع، فلما كان القائلون بعدم وجوب نصب الامام علی الله مبطلین ظهر صحة ما ذهب الیه الاثناعشریون»

و در همان رساله پس از ذکر مطلب فوق و پس از آنکه فرماید: از جمله معتقدات مخصوص به شیعه امامیه آنست که عصمت را در امام شرط کنند فرموده اگر معترضی گوید:

«ان الاسماعیلیه قائله ایضاً بان الامام منصوب من قبل الله وانه لا یخل بواجب ولا یرتکب قبیحاً فیجب کونهم علی الحق»
شرط عصمت در امام اختصاص به فرقه شیعه دوازده امامی ندارد و اسماعیلیه هم در شرط عصمت برای امام باشیعه امامیه شریکند بنا بر این مذهب اسماعیلی نیز باید برحق باشد.

در جواب این اعتراض فرماید:

«انهم خارجون عن الملة بادعائهم قدم الاجسام و غیرها من الخرافات. و لا ینفون اخلال الواجبات، و ارتکاب المقبحات عن الامام بانه لا یتختاره، بل یقولون کل ما فعله الامام طاعة، و ان کان کذباً او ظلماً او شرب خمر او زنی

مثلا ، فلظهور بطلان قولهم مانعدهم فی سایر الاقوال^۱»

این گروه از ملت اسلام بیرونند، چه مدعی قدم اجسام و قائل به خرافاتی باشند که مخالف دین مبین اسلام است . بعلاوه نفی اخلال و اجبات و ارتکاب زشتیها و بدیها از امام ننمایند که او چنین کاری نکرده، بلکه گویند هر چه را امام بجا آورد طاعت است هر چند دروغ یا ستم یا نوشیدن شراب یا نابکاری بازنی باشد مثلا ، پس چون بطلان قول این جماعت آشکار و روشن است ما قول آنها را در سایر اقوال نمی شماریم».

این است نظر خواجه در باب طایفه اسماعییه که صریحا آنها را کافر و از زمره مسلمانان خارج می داند، پس کسانی که او را باطنی یا اسماعیلی دانسته یا ادعا کرده اند که او آئین این گروه را در کتب خویش تأیید کرده گفته آنها خالی از دلیل و تهمتی صرف است که به آن بزرگ بسته اند . و در برابر تصریح خود او در تألیفاتی که استنادش به او مسلم است و جای هیچ گونه چون و چرا نیست، و اظهار نظر کردن و او را اسماعیلی خواندن و یا متمایل به این طایفه دانستن اجتهاد مقابل نص و بی ارزش است .

و کتبی هم که به روش باطنیه ساخته شده و در مقدمه آن نام نصیرالدین طوسی و محمد طوسی ذکر گردیده و بعضی هم از روی غفلت بدو نسبت داده اند بطور قطع و یقین از او نیست چنانکه در جای خود بدان اشاره خواهد شد . و ذکر نصیرالدین طوسی و محمد طوسی هم در مقدمه کتاب دلیل اقتساب آن به خواجه طوسی نیست چه نصیرالدین طوسی^۲ نام عده کثیری از دانشمندان

۱- رساله امامت تألیف خواجه نصیرالدین طوسی، نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی و نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار

۲- باید دانست که نصیرالدین طوسی لقب عده کثیری از بزرگان علما و دانشمندان

و فضلاء مخالف و موافق است و با فقد دلیل نمی توان آنها را از
خواجه طوسی دانست .

→

و فقهای طوس است که به بعضی نصیر طوسی هم گفته اند: و سه نفر از این جماعت از اجله
علمای شیعه و از اعیان فقهای امامیه اند:

الف: نصیر الدین علی بن حمزه بن الحسن الطوسی است که شرح حالش در امل
الامل و غیره آمده. شیخ حر در امل الامل گوید: «وی فاضلی است جلیل و او را مصنفات بیست»
در کشف الطنون چاپ استامبول ج ۲ ص ۳۳۱ حاج خلیفه کتابی به نام کتاب المسائل
فی الفقه ذکر کرده و گوید تالیف محمد بن علی بن حمزه طوسی مشهدی شیعی است
و ظاهراً مقصودش همین نصیر الدین است. و از این نصیر الدین طوسی شیخ علی بن یحیی
الخیاط با (الحناط) بسیار روایت می کند. و از علی بن یحیی الخیاط سید بن طاوس در
سال ۶۰۹ مجاز گشته است.

ب: شیخ نصیر الدین عبدالله بن حمزه بن عبدالله بن حمزه بن الحسن بن علی الطوسی
المشهدیست که قطب الدین محمد بن الحسین کیدری بیهقی نزد او تلمذ کرده و در ۵۹۶
از وی مجاز گشته، و صورت اجازه اش در آخر کتاب حدائق الحقائق شرح بر نهج البلاغه که
کبدای آنرا در شعبان ۵۷۶ تألیف کرده ملاحظه شد و وی همانست که ابن القوطی او را
خالوی پدر خواجه طوسی دانسته و گفته است از مشایخ خواجه طوسی بود.

ج: نصیر الدین طوسی محمد بن محمد بن الحسن الطوسی است و چون این سه
نفر در لقب نصیر الدین اشتراک دارند و هر سه از مردم طوس اند غالباً یکدیگر اشتباه
می شوند. و هرگاه نصیر الدین با کلمه خواجه ذکر شود مقصود محقق طوسی است.

(ریاض العلماء افندی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک و مستدرک الوسائل حاجی

نوری ج ۲ ص ۴۷۲ و مجمع الاداب ابن القوطی چاپ هند)

نظر خواجه نسبت به عرفاء و صوفیه

خواجه مردی حکیم و متکلم و فلکی و دوستدار دانش و فضیلت بوده و دانشمندان را در هر طبقه و هر صنف و هر ملت و مذهبی که بودند توقیر و تکریم می کرده و مخصوصاً نسبت به عرفا و صوفیه و اهل وجد و حال توجه مخصوص داشته، و همیشه به این جماعت با نظر احترام می نگریسته است. نامه‌هایی که به شیخ صدرالدین قونوی و عین الزمان جیلی و دیگران نوشته و تجلیلی که از آنها نموده خود دلیل این مدعا است. بعضی هم او را در جمله عرفا شمرده‌اند و از کتاب مقامات العارفين و اوصاف الاشراف او می‌توان فهمید که او نیز سالک راه طریقت بوده و در این طریق نیز گامهای بلندی برداشته و در سیر و سلوک او را مقامی بس عظیم بوده است.

در کتاب اوصاف الاشراف که در بیان سیرت اولیا و روش اهل حال بر قاعده سالکان طریقت و طالبان حقیقت تألیف کرده‌است، بیشتر از کلمات صوفیه و مقامات ایشان را بیان نموده و مطالب آنان را به نحو دلپذیری شرح داده‌است. چنانکه در باب اتحاد که صوفیه به آن قائل و پیوسته از آن گفتگو کنند، چون علمای ظاهر مقصود آنها را در نیافته آن جماعت را تکفیر کرده‌اند، خواجه در آن کتاب به وجه بسیار خوشی پرده از منظور آنها برداشته و مقصود ایشان را روشن ساخته و چنین گفته است:

«توحید یکی کردن و اتحاد یکی شدن آنجا گفت «ولا تجعل مع الله الها آخر» و اینجا گفت «لا تدع مع الله الها آخر» چه در توحید شایبه تکلفی هست که در اتحاد نیست. پس هرگاه که یگانگی مطلق در ضمیر او راسخ شود، تا بهیچ وجه بدون وی التفات ننماید به اتحاد رسیده باشد. اتحاد نه آنست که جماعتی

قاصر نظران توهم کنند که مراد از اتحاد یکی شدن بنده با خدای تعالی باشد . تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا ، بل آنست که همه او را ببند بی تکلف^۱ آنگه گوید:

«هرچه جزاوست از اوست پس همه یکی است، بل چنانکه چون به نور تجلی او تعالی بینا شود، و غیر او نبیند بیننده و دیده و بینش نباشد همه یکی شود. و دعای حسین بن منصور حلاج^۲ که گفته است:

بینی و بینک انی ینازعنی فارفع [فادفع] بفضلک انی من البین
مستجاب شد . و انیت او از میان برخاست تا توانست گفت :

انا من اهوی و من اهوی انا

و در این مقام معلوم شود ، که آن کس که گفته « انا الحق » و آنکس که گفت « سبحانی ما اعظم شانی » نه دعوی الوهیت کرده اند ، بل دعوی نفی انیت خسود و اثبات انیت غیر خود کرده اند . و هو المطلوب^۳»

خواجه در این مقاله از کتاب خویش از صوفیه جانبداری کرده و سخنان باریک حسین بن منصور حلاج و بعضی صوفیه دیگر را که مردم در نیافته اند و به کفرشان نسبت داده اند ، روشن ساخته و عذر نهاده است .

این است که صاحب روضات الجنات هم در شرح حال (حسین بن) منصور حلاج^۴ آورده که: «مردم درباره اود و فرقه اند و دوعقیده مختلف دارند. بعضی او را تعظیم و تکریم کنند ، و سخت بدو معتقدند. و برخی دیگر او را به کفر و زندقه نسبت دهند : و از او تبری جویند . گویند: ابو حامد غزالی در

۱ - شماره ۴۵۵ کتابخانه آستان قدس رضوی (منصور حلاج)

۲ - اوصاف الاشراف ص ۶۶ چاپ برلین

۳ - روضات الجنات ص ۲۲۷

مشکوة الانوار فصل طویلی در حال اود ذکر کرده و از بعضی هفوات و الفاظی که از او صادر گشته و سبب تکفیر او شده مانند «انا الحق» و «لیس فی جبتی الا الله» اعتذار جسته، و گفته است این الفاظ از فرط محبت و شدت وجد از او صادر گشته است، چنانکه دیگری گفته است :

انا من اهوی و من اهوی انا فاذا ابصرتنی ابصرتنا ؟

و صاحب روضات در دنباله این مطلب گفته است :

«از جمله معتزترین از هفوات باطله وی از علماء امامیه خواجه نصیر الدین طوسی است که گفته است «مراد حلاج از - انا الحق - رفع انیت است نه اثنینیت . چنانکه شاعر گفته : بینی و بینک . الخ»

با این حال خواجه را به قلندران و درویش نظر خوبی نبوده و اعتقادی به آنها نداشته بلکه آنها را عضو زائد و غیر مفید برای جامعه می دانسته است . چنانکه در کتاب الحوادث الجامعة داستانی مسطور است که حاکی از این معنی است و داستان این است که :

«وقتی در مقابل سلطان (یعنی هلاکو) گروهی از فقرای قلندریه پیدا شدند سلطان از خواجه پرسید اینها کیانند . خواجه در جواب گفت : مردمی بی فائده و عضو زائد جامعه، و فضله در جهان باشند. سلطان بی درنگ فرمان داد تا تمامی را نابود کردند .

از خواجه کسی پرسید که این گفته را معنی چه بود و مقصود از اینکه این جماعت زائد در جهان باشند و فایده ای در آنها نیست چیست؟ خواجه گفت مردم از چهار طبقه بیرون نیستند جمعی امیر و وزیر و کسان سلطان از لشکری و کشوری اند، و برخی دیگر بازرگان و تاجر، و گروهی پیشه ور و صنعتگر و دسته ای برزگر و دهقانند و هر کس که در این چهار طبقه نباشد سربار مردم، و در عالم فضله باشد»

اگر این داستان درست باشد می‌رساند که خواجه با کسانی که سر بار مردم و کل بر جامعه‌اند سخت مخالف بوده که از جمله آنها فقرای قلندریه بوده‌اند.

حکایات راجع به خواجه

حکایات چندی در کتب تاریخ و تراجم احوال علما به خواجه طوسی نسبت داده شده که اغلب آنها بی‌اصل و ساختگی است، با اینحال چون ذکر آنها در شرح حال وی خالی از فائده نیست بدین جهت بعضی از آن حکایات در اینجا ایراد شد.

مرحوم اعتضاد السلطنه در کتاب فلك السعادة حکایت زیر را نقل کرده است که «ابن حاجب نحوی (۵۷۰ - ۶۴۶) را با سلطان الحکماء خواجه نصیرالدین طوسی دشمنی دیرین بود، و در بغداد می‌زیست. پس از فتح بغداد از بیم خواجه متواری گشت، و در خانه‌ای پنهان شد. برای آنکه خواجه شاید از روی زایجه سؤال فلکی و یا قرعه رمالی به محل او راه یابد، از صاحب خانه طشتی بخواست، و در او مقداری خون ریخت. و در میان طشت خون هاونی از طلا نهاد، و خود بر زبر هاون جای گرفت. خواجه پس از آنکه از پنهان شدن ابن حاجب با خبر شد، خواست از روی قاعده استخراج خوابا به مکان او راه برد. و جای او را که مخفی شده است بدان وسیله بیاید. لیکن پس از دقت در زایجه، او را بر بالای کوهی از طلا دید که کوه در میان دریائی از خون قرار دارد. از این بابت سخت متحیر شد، و از پیدا کردن جای او بدان طریق مأیوس گردیده به حیل دیگری دست زد و او را یافت. و بعد از پیدا شدنش

از محلی که پنهان شده بود پرسید و او تفصیل را چنانکه بود بیان کرد . و هلاکو و حضار مجلس از تدبیر و حيله او و همچنین از نظر صائب خواجه سخت متعجب شدند^۱.

* * *

باید دانست که این حکایت با آنکه جمعی از بزرگان آنرا نقل کرده اند ، بکلی موضوع و مجعول است . چه وفات ابن حاجب مدتی پیش از فتح بغداد بوده و او هنگام فتح بغداد ، زنده نبوده ، که متواری شود ، و همچنین حيله ای برای پنهان ماندن دست زند و وفات وی مطابق ضبط ابن خلکان در کتاب تاریخ و فیات الاعیان روز پنجشنبه ۲۶ شهر شوال سال ۶۴۶ در اسکندریه بوده است^۲ . و فتح بغداد متجاوز از نه سال پس از وفات او صورت گرفته است .

و این حکایت مجعول را اول کسی که ظاهراً نقل کرده حسن بن علی بن محمد بن علی ابن الحسن الطبری صاحب «کامل بهائی» است که در کتاب دیگر خود موسوم به «تحفة الأبرار» آورده ، و بعد از او دیگران از جمله عصام الدین اسفراینی بمناسبتی در حواشی خود بر شرح جامی از کتاب تحفة الأبرار نقل کرده است^۳ .

و عجب است که طبری با آنکه خود همزمان و معاصر ابن حاجب و خواجه بوده و کتاب «کامل بهائی» را به نام خواجه بهاء الدین محمد فرزند خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان نوشته است ، با این حال از مرگ ابن- حاجب که در سال ۶۴۶ در اسکندریه اتفاق افتاده غافل بوده و چنین اشتباه و خطائی را در نقل این داستان مرتکب شده است .

۱ - فلك السعادة چاپ طهران ص ۱۵۷ و در کتاب قصص العلماء میرزا محمد تنکابنی ص ۲۷۹ این داستان با بسط تمام تری ذکر شده است .

۲ - و فیات الاعیان چاپ تهران ج ۱ ص ۳۴۰

۳ - به نقل خوانساری در روضات الجنات ص ۶۹ و عصام الدین در حواشی شرح جامی از تحفة الأبرار طبری .

نظیر این حکایت به چند نفر از بزرگان دیگر غیر از خواجه نیز نسبت داده شده است. از جمله مرحوم سید نعمت الله جزایری در کتاب زهرالریع^۱ داستانی مانند داستان فوق به ابو جعفر منجم نسبت داده و چنین روایت کرده است: «یکی از ملوک مجهول الاسم یکی از اکابر دولت خویش را که به تقصیری متهم شده و مخفی شده بود خواست به دست آورد. و از ابو جعفر منجم محل او را جو یا شد. آن مرد که از مهارت منجم بر استخراج خوابا آگاه بود، برای گمراه کردن او همین حيله را بکار برد. و ابو جعفر حکم کرد که مقصر در روی کوه طلائی که در میان دریای خونست جای دارد. سلطان چون راهی برای یافتن مقصر نیافت پس از مدتی از گناه او درگذشت، و او را عفو نمود، و آن مرد پس از رسیدن به خدمت سلطان حيلة خود را بیان کرد.»

و ابن خلکان در کتاب وفيات الاعیان^۲ نظیر این حکایت را به ابو معشر بلخی نسبت داده و در نامه دانشوران هم دردنبالة شرح حال ابو معشر آن حکایت بدین گونه ذکر شده است که «وی (یعنی ابو معشر) را نزد پادشاهی جاه و منزلتی عظیم بود، و پیوسته مغیبات و خوابا استخراج می کرد. و بعرض سلطان می رسانید. وقتی یکی از بزرگان درگاه به علت گناهی که از او سرزده بود مغضوب گردید. و او از بیم سیاست پادشاه در محلی پنهان شد. و چون می دانست که ابو معشر را در استخراج خوابا دستی است، و احکام غریبه از او بسیار دیده بود، اندیشید که او سلطان را به محلی که پنهان شده آگاه خواهد ساخت. از این روی به حيله ای توسل جست. و طشتی را پر خون کرد، و هاونی از طلا

۱- بنقل اعتضاد السلطنه در کتاب فلك السعادة ص ۱۵۸ از کتاب زهرالریع و

کتاب زهرالریع سید نعمه الله جزایری ص ۳۲۲ و ترجمه زهرالریع چاپ سال ۱۳۲۸ ص ۲۶۳ با اختلاف در عبارات.

۲- تاریخ ابن خلکان ج ۱ چاپ طهران س ۲۱.

برروی طشت نهاد . و خود برروی آن جای گرفت . پادشاه فرمان داد که او را گرفته به درگاه حاضر سازند . هرچند کسان پادشاه تجسس کردند ، از او اثری نیافتند ، و از پیدا کردن محل او عاجز شده اظهار ناتوانی کردند . پادشاه برای بدست آوردن گناهکار به ابومعشر متوسل گردید و از او خواست که جای اختفای او را نشان دهد . او به فرمان پادشاه به کار مشغول شد . و قواعدی که برای استخراج داشت بکار برد . چون در جواب نظر کرد ، سخت متحیر ماند . و عمل خویش را برای اطمینان تکرار نمود . و همان جواب اول را یافت . و برحیرت او افزوده گشت . پادشاه از سبب سکوت و تفکرش پرسید ، و گفت تا کنون هیچگاه ترا در امری چنین عاجز و مبهوت ندیده‌ام ، سبب چیست ؟ ابومعشر در پاسخ گفت : دریائی شگرف و کوهی عجیب در جوابم آمده که یقین می‌دانم در روی زمین چنان دریا و کوهی یافت نمی‌شود ، چه کوهی از زر بنظر می‌آید ، که دریائی از خون آنرا احاطه کرده است . و آن دریا را شهری از مس محیط گشته ، و آن شخص بر روی آن کوه جای گرفته ، و آنرا مأمن خویش قرار داده است . پادشاه چون از بدست آوردن مقصود بدین وسیله مأیوس گشت ، مقصر و همچنین کسی که او را پنهان کرده بود امان داد ، و او به حضور شاه بار یافت . پادشاه از محل پنهان شدنش پرسید . او تدبیر و حیلۀ ای را که به کار برده بود بازگفت . سلطان را از حیلۀ او شگفت آمد . و بر نظر صائب ابومعشر تحسین و آفرین کرد^۱ .

نظیر این داستان را خواجه طوسی خود در شرح کلمۀ شصت و یکم از ترجمۀ ثمرۀ بطلمیوس به دیگری منسوب داشته و در آنجا فرماید :

«در کلام دوم رفته است که همچنانکه حاسه ادراک صورتی کند مانند صورت محسوس ، کسی که حکم کند بر نجوم محکوم علیه اوصورتی باشد مشابه

صورتی که در عالم واقع موجود باشد. پس به این سبب در حکم مسئله‌ای باشد که (میان) مرده و خفته یامست و میان مجروح و فصد کرده و میان مالک مال و امینی که مال و دیعت باشد نزدیک او فرق نتوان کرد. پس در هر حکمی استثنا باید کرد، آنچه مشابه آن حکم باشد. چنانکه گفته‌اند که: ابراهیم مهدی در وقتی که از ترس مأمون پنهان شده بود در بغداد، یکی از منجمان در سر به نزدیک او تردد کردی. روزی مأمون منجمان را سؤال کرد از مکان ابراهیم؛ ایشان در طالع وقت نظر کردند، آن منجم گفته بود، تا طشتی بزرگ را آب درو ریخته بودند، و کرسی در میان آب نهاده، و ابراهیم را بر کرسی میان آب نشاند. منجمان گفتند او در کشتی نشسته و به جانب هندوستان رفته است^۱.

این حکایت را که خواه در شرح ثمره بدان اشاره کرده از شرح احمد بن یوسف مصری مهندس اخذ کرده است، و اصل حکایت چنین است: «حکایت از پدر خود شنیدم که من با ابراهیم بن مهدی بودم، چون او از مأمون متواری شد، و چنان بود که حسن بن ابراهیم منجم که شاگرد موصل بن ماهان بود، اندر سر به نزدیک ابراهیم آمدی. روزی طشت بزرگی دیدم بر آب نهاده و کرسی در میان طشت نهاده، و ابراهیم را فرموده تا بر آن کرسی نشسته بود، و بیشتر از روز بر آن کرسی بود که در میان آب نهاده بودند، و غرض او آن بود تا منجمان را در شك افکند، تا چون از دلیل وی بینند توهم کنند که ابراهیم اندر دریاست در کشتی نشسته. پس منجمان را همچنان صورت بست که او در دریای هند است».

پس بطلمیوس از بهر این گفت که چون حکمی خواهی کرد، هر چه مانند او باشد استثنا باید کرد، تا از غلط ایمن شده باشی^۲.

۱ - شرح ثمره بطلمیوس نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی کلمه ۶۱

۲ - نقل از حاشیه ترجمه ثمره نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی شماره

حکایت دیگر : محمد بن شاکر در کتاب فوات الوفيات و صفدی در کتاب الوافی بالوفیات حکایت دیگری از دها و زیر کی خواجه آورده اند که ترجمه آن این است :

«از دها و وزیر کی خواجه نصیر الدین طوسی حکایت کنند که وقتی هلاکو به علتی بر علاء الدین عطا ملک جوینی خشم گرفت ، و به گرفتاری او فرمان داد . برادرش خواجه شمس الدین محمد وزیر همین که از فرمان هلاکو مطلع شد ، چاره ای جز توسل به خواجه طوسی ندید . فوراً به خدمت خواجه شتافت و ماجرا بازگفت ، و از او در رفع بلیه کمک خواست . و خواهش کرد که وسیله ای برانگیزد ، و برادرش را از آن ورطه برهاند . خواجه طوسی به وزیر گفت : این هلاکوست و تو او را بهتر می شناسی ، و به اخلاقیاتش از دیگران آشنا تر هستی ؛ و می دانی که کاری را که اراده کند بازداشتنش از آن کار ممکن نیست . خصوصاً اگر رأیش آشکار شده ، و به دیگران رسیده باشد . فرمانش قضای مبرمست که انصراف از آن به هیچ روی صورت نیندند .

وزیر خواجه را گفت باید در این کار دست به دامن حیلتی زنی و تدبیری اندیشی که گره این کار جز به دست تو گشوده نگردد ، مگر علاء الدین از مرگ خلاص شود .

خواجه برای اجابت مسؤل وزیر عصائی و سبحة ای و اصطربلابی به دست گرفته ، و به دست یکی از کسانش بخور سوزی داده فرمود که در آتش بخور ریزد . و به این وضع خود در پیش و آن شخص در عقب متوجه بارگاه هلاکو شد . چون به نزدیک خیمه هلاکو رسید به صاحب خود در سوختن بخور تأکید کرد ، و خود اصطربلاب را بلند نموده و دم به دم در آن می نگریست .

خواص و حجاب پادشاه که بر درخیمه بودند ، چون آن حال از خواجه

مشاهده کردند سخت متعجب شده و به درون خیمه رفته و آنچه از خواجه دیده بودند به عرض هلاکو رسانیدند. و باز گشته گفتند موجب این عمل چیست؟ و چه اتفاقی افتاده است؟ خواجه از آنها پرسید که قآن کجاست؟ گفتند در خیمه است. باز پرسید که نیکو حال و سالم است؟ گفتند آری، سالم است، و او را مکروهی نیست. خواجه چون خبر سلامتی هلاکو را شنید روی برخاک نهاد، و سجده شکر به جای آورد. و باز همان سؤال را اعاده کرد و از سلامت هلاکو باز پرسیدن گرفت. و خود را مانند کسی می نمود که سخن آنان را باور نمی دارد. پس از تکرار آن سؤال و شنیدن همان جواب گفت تمنای آن دارم که تا او را به چشم خود زیارت کنم تا خاطرم بیارامد.

حجاب بارگاه به درون خیمه شدند، و حکایت رفته باز گفتند، و از هلاکو اجازه خواستند که خواجه به خیمه در آید و پادشاه را به چشم خود ببیند. هلاکو در آن حال سر به بالین استراحت نهاده و می خواست که ییاساید. واضح است که در آن هنگام کسی را اجازه ورود به خیمه نبود، لیکن چون هلاکو قصه پریشان حالی و اضطراب خواجه را بشنید، برای فهمیدن سبب آن حال و اطلاع بر حقیقت آن قضیه، خواجه را به درون خیمه طلبید. خواجه پس از ورود به خیمه همین که چشمش بر هلاکو افتاد باز سر به سجده نهاد، و مدتی سر از سجده برنداشت. پس از آنکه سر بلند کرد، هلاکو از او پرسید چه خبر است، و چه واقعه ای رخ داده که چنین پریشانی؟ خواجه عرض کرد که اوضاع کواکب دال بر آن بود که به قآن خدای نخواستہ مکروهی رسد. و در این ساعت به اولیة بزرگی متوجه شود. برای رفع و دفع آن مکروه برخاستم، و این اعمال را بجای آوردم، و بخور سوختم، و ادعیه و اورادی که می دانستم بخواندم، که خداوند تبارک و تعالی آن مکروه از او برطرف سازد، و بحمد الله حال که قآن را سلامت دیدم سجده کردم و

شکر نمودم . پس از آن گفت :

«قآن را لازم است به شکرانه عافیت و سلامت خود که بلای بزرگی از او گذشته است همه مقصرین را عفو نماید و از گناه آنها درگذرد . و نیز به اطراف ممالك فرمان نویسد که تمام کسانی که در بند و حبس اند رها کنند، شاید به این سبب خداوند عالم این بلیه را از قآن بگرداند . اگر در این وقت قآن را خود به چشم نمی دیدم، زندگانی او را باور نمی داشتم .

هلاکو به دستور خواجه همان ساعت فرمان کرد تا تمام مقصرین را رها کرده و به اطراف بلاد نیز منشور نوشتند که بندیان را رها کنند . و در جمله آنها یکی علاءالدین عطاالملک بود . و خواجه بی آنکه از او نام برد به این تدبیر و حيله از بند رهايش كرد» .

و این حکایت نهایت زیرکی و فطانت خواجه را می‌رساند که بدین وسیله مطلوب خویش را به دست آورد .

حکایت دیگر: «آورده اند که خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله وقتی در بغداد طالع مولود خلیفه را نوشته و عمر او را معین کرده و به عرض خلیفه رسانید . خلیفه آنرا به ابن حاجب صاحب کتاب کافیه و شافیه که باخواجه دشمنی دیرین داشت بنمود . و ابن حاجب به خلیفه گفت: که این خلاف قرآنست . و تعیین عمر اشخاص آیة شریفه «و ما تدری نفس بای ارض تموت» است . خلیفه

۱ - فوات الوفيات ابن شاکر ج ۲ ص ۱۸۷ و الوافی بالوفیات صلاح الدین

صفدی ج ۱ ص ۱۷۹ - ۱۸۰ - و مقلمة مرحوم علامه قزوینی بر جهانگشای جوینی

ج ۱ چاپ لیدن ص فکد

خواجه نصیر را طلب کرد و آنچه را که ابن حاجب گفته بود به او گفت . و آیه مبارکه را به او متذکر گردید . خواجه فرمود کسی را که این معنی به خاطر رسد که تعیین عمر اشخاص به وسیله منجمان نقیض کلام خدای است ، بوئی از منطق ندارد . چرا که نقیض آیه آنست که کسی مکان فوت کسی را تعیین کند . و معلوم است که مطابق آیه مبارکه جز خدا هیچ کسی نمی داند که آدمی در کدام جا خواهد مرد .

و منجمان گویند که عمر مولود این قدر خواهد شد ، «بعون الحی الذی لا یموت» و این شاید که از انبیا شنیده باشند که دلالت بر عمر کند . غرض آنست که از طالع ، تحقیق عمر مولود کردن بر تمامی حالات مقدم است .

دیگر حکایتی است که صاحب حبیب السیر در شرح حال خواجه و قطب الدین علامه شیرازی در تاریخ خویش یاد کرده و گفته است که : «روزی قطب الدین در خدمت خواجه طوسی به مجلس هلاکو در آمد . ایلخان چون در آن اوقات از خواجه رنجیده و بر خاطرش از وی کدورتی بود ، ابتدا بدان جناب التفاتی ننمود ، و پس از مدتی به خواجه روی کرد و خشونت و عتابی نمود ، و در اثناء آن بر زبانش رفت که اگر کار رصد ناتمام نمی ماند ترا می کشتم . قطب الدین پیش رفت و عرض کرد که کار رصد را من به انجام می رسانم ، و از من ساخته است . ولی هلاکوبه سخن او توجهی نکرد ، و نشنیده انگاشت . چون خواجه و قطب الدین از بارگاه هلاکو بیرون آمدند ، خواجه به قطب الدین فرمود که در نزد چنین مغول نا بکاری چه جای هزل و شوخی است . شاید او ندانستی که تو مزاح می کنی و مرا می کشت .

قطب‌الدین گفت قصد هزل نداشتیم و جز به جد این حرف را نگفتم. بعضی این حرف را از قطب‌الدین بر دشمنی و عداوت او با خواجه حمل کند^۱. باید دانست که این حکایت نیز مجعول است و حقیقتی ندارد چه قطب‌الدین شیرازی چنانکه ابن الفوطی در شرح حالش نوشته در سال ۶۵۸ به مراغه وارد، و در نزد خواجه طوسی و نجم‌الدین قزوینی و مؤیدالدین عرضی به کسب علوم مشغول گشت. و تا تاریخ فوت هلاکو که سال ۶۶۳ است او را آن مرتبه و مقام حاصل نشده بود که با خواجه و دیگران خود را برابر بداند و بتواند در مجلس هلاکو چنین جسارتی بکند. بلی پس از مرگ خواجه و بزرگان دیگر و برگشت او از روم مکان و منزلتی بس عظیم یافت، و بدان مقام رسید که رسید.

حکایت دیگر: صاحب کتاب عرفات العاشقین در ترجمه حال خواجه نوشته است: «مشهور است که موقعی که خواجه در حبس اسماعیلیه بود برای اطفال آنجا از کاغذ و نی بادبادک و فرفرک ساختن گرفت، و بدین سبب نی و کاغذ و سریش بسیار نزد او جمع شد، و از آنها به جهت خود دو بال ساخت، و در وقت فرصت بر خود بست و پرواز کرد و چهار فرسنگ پرید.

و از جمله حکایاتی که به خواجه نسبت داده شد داستانی است که مرحوم بهبهانی صاحب مقام الفضل در کتاب خود ذیل این سه بیت ایراد کرده است:

ز ترکان چهار و ز هندوی پنج

دو رومی ابا يك عراقی بسنج

سه روز و شبی، يك نهار و دو لیل

دو باز و سه زاغ و یکی چون سهیل

دو میخ و دو ماه و یکی همچو دود

زن نه نه شمردن بر افتد یهود

گویند که فخر الحکما و العلما خواجه نصیر طوسی رحمه الله با جمعی از مسلمین و یهود در کشتی به سفر دریا می رفتند. و مجموع ایشان سی نفر بود. اتفاقا در میان دریا کشتی به تلاطم افتاد، و مشرف بر غرق شد. پس همگی اتفاق نمودند بر آنکه قرعه زنند و به تدریج يك يك را به آب اندازند، که شاید کشتی سبک شود، و بقیه از غرق شدن نجات یابند. برای اجرای این امر خواجه را معین کردند. خواجه از آنها عهد و پیمان گرفت که مخالفت قرعه را نکنند و در چنین حالی تدبیری نمود. و ایشان را بترتیبی نشانید. مدور، که از نه نه شمردن و نهمین را به آب انداختن مجموع یهود هلاک شدند. و تمام مسلمانان سالم ماندند و نجات یافتند. و این از جمله کراماتست.

و طریق نشانیدن آنها چنین بود که از مسلمین چهار، و از یهود پنج، و از مسلمین دو و از یهود يك. و همچنین بترتیبی که در اشعار فوق مذکور است. و تقدیم مسلمین بر یهود نشانید. و عدد مسلمین با یهود مساوی بود. و بعضی به این شعر اشاره به این مقدمه نموده اند.

ولما فتنن بلحظ له اذلت فما خفت من شامت

و دیگری نیز گفته

والله یقضی بکل بسر و یحفظ الضیف حیث کانا

و مرادشان از حروف بی نقطه مسلمین و از حروف با نقطه یهود است.^۱ و دیگر حکایتی است که مرحوم شیخ مرتضی انصاری طاب ثراه در کتاب مکاسب در باب علم نجوم می نویسد که :

«مشهور است که خواجه طوسی در یکی از مسافرتهاى خود به آسیابى

رسید، از آسیابان درخواست کرد که شب را در آنجا بپاساید و صبح را حرکت کند. آسیابان با ماندن خواجه در آنجا موافقت کرد. خواجه می‌خواست که به بالای بام آسیا رود، و در آنجا استراحت کند. آسیابان به خواجه گفت: که امشب باران خواهد آمد، خوبست شب را در داخل آسیا بسر ببرد، و در این امر اصرار ورزید. خواجه هرچه آسمان را نگاه کرد چیزی که دلیل بر آمدن باران باشد ندید، و قبول نکرد. شب را به بالای بام خوابید. نصف شب ناگهان باران سخت باریدن گرفت، و خواجه مجبور شد که به درون آسیا رود. و در آنجا استراحت کند پس از آسیابان پرسید از کجا دانستی که امشب باران خواهد آمد. گفت هروقت که هوا تغییر می‌کند سگم در درون آسیا می‌خوابد و بیرون نمی‌رود!۱»

میرزا محمد تنکابنی که این حکایت را در کتاب قصص العلماء یاد کرده در آخر افزوده است که: «خواجه پس از شنیدن حرف آسیابان فرمود که افسوس عمر بسیاری فانی ساختیم و بقدر ادراک و فهم سگی تحصیل نکردیم»۲. و نیز صاحب قصص العلماء داستان دیگری در آن کتاب به خواجه نسبت داده و گوید که:

«خواجه طوسی وقتی به شیراز رفت. شیخ سعدی (رحمه الله) شنید که خواجه طوسی بدان شهر وارد شده. طالب دیدار وی گشت، و به خدمت او شتافت. خواجه در بالاخانه‌ای منزل داشت. شیخ چون از پله خانه خواست بالا رود به هر پله‌ای که بالا می‌رفت یا علی می‌گفت. چون به حضور خواجه رسید سلام کرد. خواجه از او پرسید که شیخ سعدی تو می‌باشی؟ گفت آری. خواجه از مذهب او پرسید. جواب گفت شیعه‌ام. خواجه فرمود که اگر شیعه

۱- کتاب مکاسب مرحوم شیخ مرتضی انصاری

۲- قصص العلماء تنکابنی چاپ ۱۳۱۳ هجری قمری ص ۲۸۹

هستی چرا خلفا را مدح گفتی . گفت از روی تقیه بود . خواجه گفت پس از کشته شدن خلیفه عباسی از که تقیه کردی که او را رثا گفتی و قصیده :

آسمان را حق بود گر خون بیارد بر زمین

در عزای ملک مستعصم امیرالمؤمنین

در مرثیه او سرودی. سعدی در جواب فرو ماند. خواجه امر کرد تا او را چوب بسیاری زدند که در زیر ریزه‌های چوب پنهان شد. پس او را به دوش به منزل بردند و او بدان علت پس از چند روزی در گذشت^۱.

برای بی اصل بودن این داستان فقط باید متذکر شد که شیخ سعدی سالها پس از مرگ خواجه طوسی زنده بود و معلوم نیست که خواجه طوسی به شیراز رفته و با شیخ اجل ملاقاتی کرده باشد.

و باز در همان کتاب داستان دیگری به خواجه نسبت داده بدین صورت که: «چون مادر هلاکو بمرد، بعضی از بزرگان اهل سنت و جماعت از راه دشمنی و بغض به عرض هلاکو رسانیدند که در شب اول که اموات را در قبرگذارند، نکیر و منکر به سراغ آنها آیند، و از اعتقاد آنها پرسش کنند؛ و هر کس که از عهده جواب بر نیاید او را معذب دارند. مادر شما چون نمی‌تواند جواب نکیر و منکر را بدهد، برای کمک به او خوبست امر فرمائید خواجه نصیرالدین طوسی را با وی در قبر دفن کنند تا جواب ملک عذاب را بدهد.

خواجه متوجه سعایت آنان شده به هلاکو عرض کرد که سؤال نکیر و منکر برای همه کس هست و برای شما سلاطین نیز باشد. بهتر آنست که مرا برای خود نگهداری و فلان عالم را در قبر به همراه مادرت بفرستی که جواب آن دو ملک را بگوید. پس هلاکو گفته خواجه را قبول کرد و امر داد

تا آن عالم سنی را با مادرش دفن کردند.»
و در این کتاب نظیر این حکایات راجع به خواجه بسیار است هر که
خواهد به آنجا رجوع کند .

آراء و نظریات فلسفی و کلامی خواجه

بطور کلی خواجه در حکمت پیرو حکماء مشاء و فلسفه اش در میان حکماء اسلامی تابع فلسفه ابوعلی سیناست ولیکن با این حال وی حکیمی متکلم و در تکلم متمایل به فلسفه است. و عبارت دیگر دارای روشی بین فلسفه و کلام است. و بطور خلاصه آنچه از آثارش مستفاد می شود: آنست که او در انواع علوم با فکری مستقل بحث نموده، و همه جا حق و حقیقت را پیروی کرده، و سخن حق را از هر کس و منسوب به هر طایفه بوده محترم شمرده است. و با آنکه به شیخ الرئیس بسیار معتقد و پیرو فلسفه او که فلسفه مشاء است بوده، باز در بعضی موارد آراء مشائیین را تزییف نموده و رای متکلمین را اختیار کرده است. و گاهی هم در برابر گفته شیخ مذهب ابوالبرکات بغدادی و شیخ اشراق و دیگران را برگزیده و برگفته شیخ ترجیح داده است.

باری بحث در آراء و عقاید فلسفی و اجتماعی وی بحث درازی است، و وارد شدن در این مبحث و غور در آن محتاج به وقت کافی و تتبع بسیار در کتابهای فلسفی وی و مطالعه کامل در رسائلی که در حکمت و کلام نگاشته است می باشد. و چون با نبودن زمان و فرصت کافی برای نگارنده، استقصاء در این

باب میسر نبود و از طرفی هم نخواست این شرح حال از این مبحث مهم خالی باشد، این است که فقط چند نظر او را از مسائل فلسفی که مورد توجه حکما و متکلمین قرار گرفته، و در کتب خویش در آن باره بحث کرده اند در اینجا ذکر کرد، و در این باب به همین مقدار اکتفا نمود، و از قلم فرسائی بسیار در این باب که میدان آن بسیار وسیع است خودداری کرد.

عقاید خواجه را باید بیشتر در کتب کلامی او مخصوصا در کتاب تجریدالعقاید وی به دست آورد؛ چه خود در اول آن فرماید:

«این کتاب را بر بهترین اسلوب ترتیب و تنظیم نمودم. و آنچه را به دلیل به من ثابت شده و معتقد خویش قرار داده بودم در این کتاب درج کردم.» اما در شرح اشارات با آنکه از کتب مهم فلسفی و یست چندان نمی توان به آراء وی پی برد، چه در ابتدای آن ملتزم شده که فقط شارح باشد نه جراح. بنابراین هیچ متوجه اعتراضاتی که برگفتار و آراء شیخ واردست نشده و فقط مقصود شیخ را در آن کتاب با بیانی رسا توضیح داده. و آنچه توانسته است در آن شرح به تقویت و استحکام مطالب اشارات کوشیده و آراء ابوعلی را با دلائل واضح ثابت کرده است. و در بیشتر مواضع اعتراضات و ایرادات امام فخر رازی را به عبارت خود او نقل و سپس به قدح و جرح آن پرداخته و جواب گفته است.

و در تمام این شرح آنچه اکنون به یاد است خواجه همه جا همین روش را از دست نداده و عقیده خود را ابراز نکرده، جز در دوسه مورد که از اظهار رأی نتوانسته است خودداری کند. و پس از ذکر اعتراضات امام و جواب آن نظر خویش را گفته و بر شیخ ایراد کرده است.

از جمله آن موارد یکی در مسئله علم واجب است که برخلاف مشائین، علم باری را حضوری داند.

و برای معلوم شدن عقیده او اینک چند مسئله از مسائلی را که نظری مخالف نظر شیخ است و یا مورد توجه حکماء متاخر واقع شده در اینجا ایراد می‌کنیم.

اول- در مسئله علم واجب در نمط هفتم از کتاب شرح اشارات در شرح قول شیخ که فرماید: «اشارة . ادراك الاول للاشياء من ذاته في ذاته . الخ» و در دنباله «وهم و تنبيه» بعد که در آن شیخ دفع بعضی از توهمات و اعتراضاتی که ممکن است بر رأی و عقیده‌اش بشود نموده خواجه طوسی عبارات شیخ را توضیح داده و بعد از آن بنقض کلامش پرداخته و گفته:

بنابر فرمایش شیخ که علم باری به اشیاء به حصول صور آنها در ذات واجب تعالی باشد اشکالات ذیل لازم آید که :

۱- ذات واحد بسیط فاعل و قابل آن صور باشد از يك جهت و این مستلزم ترکیب در ذات باری است.

۲- واجب متصف به صفات زائده غیر اضافیه و غیر سلبیه باشد و بطلان زیادتی صفات حقیقه بر ذات واجب ثابت است.

۳- ذات واجب محل از برای معلومات ممکنه متکثره باشد. تعالی عن ذلك علواً کبیراً .

۴- معلول اول واجب تعالی مابین ذات او نباشد . بلکه قائم بذات او باشد. و باری تعالی چیزی مابین ذات خویش نیافریده باشد. چه معلول اول بر این تقدیر صور علمیه خواهد بود نه عین خارجی و عدم مابینت معلول اول با ذات خلاف مقرر حکما و قدماء فلاسفه است.

و پس از نقض کلام شیخ و ذکر آنها فرماید :

«ولولانی اشترطت علی نفسی فی صدر هذه المقالات ان لا تعرض

لذكر ما اعتمدہ فیما اجدہ مخالفا لما اعتمدہ، لبینت وجه التفصی من هذه

المضایق و غیرها بیانا شافیا. لکن الشرط املک. و مع ذلك فلا جدمن نفسی
 رخصة ان لا اشیر فی هذا الموضع الی شیئی من ذلك اصلا، فاشرت الیه إشارة
 خفیفة یلوح الحق منها لمن هو میسر لذلك^۱»

اگر نه آن بود که در ابتدای کتاب با خویشتن شرط کرده بودم که در این
 کتاب هر جا که مذهب شیخ را مخالف عقیده خویش یا بم متعرض آن نشوم
 هر آینه راه خلاصی از این مضایق را بطوری که هیچ اعتراضی بر آن وارد نیاید
 به بیانی روشن می گفتم، لیکن وفای بشرط لازم تر است. با این حال در این مسئله
 نمی توانم خاموش باشم و اشاره ای بدان نکنم. پس به اشاره خفیفی مطلب را
 چنانکه حق از آن ظاهر شود برای طالب آن بیان می کنم.

پس از آن در علم واجب قول شیخ شهاب الدین سهروردی که به شیخ
 اشراق مشهور است اختیار کرده که او علم باری تعالی را علم حضوری داند.
 نه به ارتسام صور چنانکه شیخ الرئيس فرماید.

وقول به علم حضوری ظاهراً از شیخ اشراق آشکار شده و پس از او
 بیشتر از محققین از حکماء متکلم این مذهب را گرفته اند. و محقق طوسی هم
 همین مذهب را در مقابل گفته شیخ برگزیده و فرموده: «علم تو بصور حاصله
 در ذهن بنفس آن صور است نه بصوری دیگر والا تزاید صور بی نهایت لازم
 آید.

پس هر گاه علم تو به صورت هائی که علت مستقله نیست به حضور نفس
 آن صورتها نزد تو باشد نه به حصول صوری از صورتها در تو. پس چه گوئی
 در علم واجب الوجود به اشیاء که بذاته علت مستقلة اشیاست.»
 این بود خلاصه ای از فرمایش خواجه در شرح اشارات^۱.

اما طریقه مشائین چنانکه از کلام شیخ مستفاد می شود به وجه اختصار

این است که گویند: علم بر دو قسم است علم فعلی علم انفعالی. علم فعلی مقدم بر معلوم باشد، چنانکه صورتهائی که بنا یا مهندس مبتکر در نفس خویش تصویر کند، و مطابق آن صورت در خارج بسازد. و علم انفعالی مثل علم مردم دیگر است که چیزی را تعقل کنند که در خارج موجود است. چنانکه قلم که به حس بصر دیده می شود صورتی از آن در نفس پیدا می گردد.

پس صورتی که از قلم در ذهن ما پیدا شده و آنرا تعقل کرده ایم صورت علمی انفعالی است. بسبب آنکه قلم به این کیفیت در خارج موجود است. و علم فعلی علت است از برای وجود معلولی که در خارج پیدا شود. و علم انفعالی معلول از برای وجود خارجی است.

با این حال علم بنا و مهندس مثلاً علت ناقصه است برای وجود ساختمان و بناء، چه برای وجود آمدن آن تنها تصور و تعقل بنا و مهندس کافی نیست و مواد ساختمانی و آلات و ابزار و عمل همه دخیل و علت وجود بناست.

علم حق تعالی که پیش حکماء مشاء صور است و منبعث از ذات اقدسش می باشد متبوع و علت مستقله برای وجود اشیاء است. و علم او از اشیاء گرفته نشده یعنی علم او فعلی است. به این معنی که خدای تعالی اشیاء را به وجه خیر و مصلحت تام تعقل نمود و بر طبق تعقل خود عالم را در خارج موجود کرد. و صادر شدن عالم از واجب تعالی از روی اراده است که عبارت از تعلق علم ذاتی اوست، و موقوف به مرجح است. چه معلوم است که در اختیار وجود فعل مقارنت شعور و تعقل کافی نیست. بلکه برای مبدائیت تعقل و مرجح شدنش فعل را ناچار است از تعقل واجب مرعالم را بروجهی که اشتمال عالم بر اتم وجوه باشد. و آن مرجح وجود عالم بر عدمش باشد.

و علوم نفوس انفعالی است. و نفوس بغیر مستکمل اند و بر حق استکمال

و انفعال روانیست. پس صور علمیه حق از ذات حق بذاته انگیزته گردند. و به آن صور اشیاء به وجود می آیند. گویند «عَلِمَ فَاَوْجَدَ» نه آنکه «اَوْجَدَ فَعَلِمَ». بنابراین اگر علم باری حصولی باشد و از اشیاء گرفته شده باشد. و آن علوم لازمه دانش باشد لازمش آن است که ترکیب در ذات باری و اتصاف ذات وی به صفات زائده و غیره چنانکه خواجه علیه الرحمه فرموده لازم آید.

دوم از جمله مواردی که محقق طوسی برخلاف مشهور و گفته شیخ اظهار رأی کرده در عدد افلاك کلیه است که مذهب خویش را در شرح اشارات چنین بیان فرماید :

«اهل علم بعد از آنکه افلاك کلیه و جزئی را تقسیم کرده در عدد آن اختلاف نموده اند که به زوال آن اختلاف امیدی نیست.

قدما، از حکما را رأی آن است که افلاك کلیه هشت است بعضی بر بعضی دیگر محیط، به طریقی که مقعر هر فلک بالا مماس محدب فلک زیر، و مرکز تمام این افلاك مرکز زمین باشد. و فلکی که بر تمام این افلاك محیط است فلک ثوابت باشد. و از بودن این فلک چاره و گزیری نیست. اگر چه بودن کواکب ثابته بر افلاك، بسیار ممکن است و همین فلک ثوابت فلک بروج نیز باشد. و هفت فلک کلی دیگر برای هفت کوکب سیاره است که هر یک در ثخن یکی از آن فلکها قرار گرفته. و این افلاك بر روی یکدیگر بر ترتیب مخصوصی است که در علم هیئت مقرر است اگر چه در آنهم اختلاف باشد.

و متأخرین از حکما فلک دیگری بر افلاك کلیه هشت گانه افزوده و افلاك را نه دانسته اند و گفته اند: در این فلک هیچ کوکب نیست و محیط بر تمام افلاك است، و همه افلاك را به حرکت یومیه حرکت دهد^۱»

۱- شرح اشارات خواجه چاپ مصر ج ۲ ص ۳۱- و نمط ششم در غایات چاپ ایران ص ۱۶۳

ونظرخواجه درباب عدد افلاك كليہ در این کتاب صریح درهشت بودن افلاك نیست ولی در کتاب تجرید و بعضی از کتب دیگرش آن است که جایز است افلاك كليہ هشت باشد. و در دنباله این عبارت تجرید «وتحتہ فلك الثوابت ثم افلاك الكواكب السیارات السبعة»

علامه قوشچی شارح تجرید درباب عدد افلاك و رأی خواجه در این مسئله فرماید:

«وجوز المصنف ان يكون الافلاك ثمانية بان يستند الحرکة اليومية الى مجموعها لالی فلك خاص، وذلك بان يتصل بها نفس تحرکها. قال صاحب التحفة لما سمعت هذا من المصنف. الخ»

ترجمه فرمایش قوشچی در شرح تجرید این است که محقق طوسی مصنف کتاب تجرید فرموده است. «جایز است که افلاك كليہ هشت باشد، بنابر آنکه حرکت یومیه، مستند بفلک خاصی که فلك الافلاك است نباشد. بلکه مستند به مجموع افلاك باشد.»

بعد افزوده که علامه قطب الدین شیرازی صاحب کتاب تحفه در کتاب خویش آورده :

«وقتی که از خواجه سعید محقق طوسی شنیدم که فرمود جایز است افلاك كليہ هشت باشد. گفتم پس بدین ترتیب رواست که افلاك كليہ هفت باشد، بنابر آنکه ثوابت و دوائر بروج بر سطح محدب فلك زحل باشد. و نفسی به مجموع هفت فلك تعلق گیرد، و آنها را به حرکت اولیه یعنی حرکت یومیه حرکت دهد، و نفسی دیگر به فلك هفتم تعلق گیرد و او را به حرکت ثانیه یعنی حرکت ثوابت حرکت دهد. لیکن مشروط به اینکه فرض شود که دوائر بروج متحرک باشند به حرکت تند و سریع نه حرکت کند و بطی، تا انتقال ثوابت از برجی به برجی به آن حرکت صورت پذیرد. چنانکه در واقع است، پس افلاك

کلیه بیش از هفت نباشد. خواجه این مطلب را که از من شنید رای مرا نیکو شمرد و بر من ثنا گفت.^۱

* * *

سوم از موارد اختلاف وی با شیخ در حقیقت مکانست. خواجه در کتاب تجرید در این مسئله بامشائین و رئیس آنها شیخ ابوعلی سینا مخالفت کرده و مذهب افلاطون را اختیار نموده است.

توضیح آنکه حکما را در حقیقت و ماهیت مکان اختلافست. جمعی گفته‌اند مکان بعد مساوی با بعد متمکن است و این رای افلاطون است. و برخی دیگر گفته‌اند: مکان سطح باطن جسم حاویست که با سطح ظاهر جسم محوی مماس باشد. و این مذهب ارسطو و ابن سیناست. خواجه در کتاب تجرید فرماید «والمعقول من الاول (یعنی به‌المکان) البعد فان الامارات تساعد علیه»^۲

و قول اول را اختیار کرده که مذهب افلاطون و اختیار ابو البرکات بغدادی است، و مذهب متکلمین هم نزدیک به این قول است.

و دلیل خواجه این است که معقول از مکان بعد است، چه هرگاه کوزه‌ای تهی از آب فرض کنیم تصور ابعادی می‌کنیم که جرم کوزه به آن احاطه کند به طوری که اگر پر از آب شود آب تمام آن ابعاد را فراگیرد.

و امارات مشهوره در مکان که گویند بعد آنست که متمکن در آن قرار گیرد و مساوی او باشد، و چیزی به‌پری و تهی بودن وصف شود مساعد آنست

۱- شرح تجرید قوشچی چاپ طهران ص ۱۸۶ و شرح تذکره میرسید شریف نسخه خطی.

۲- کشف المراد شرح علامه حلی بر تجرید چاپ صیدا ص ۸۷

که مکان بعد است.

چهارم از مواضعی که نظرخواجه مخالف رأی شیخ است در حدوث و قدم عالم اجسام می باشد که بین حکما و متکلمین اختلاف است. و خواجه رای متکلمین را ترجیح داده است.

علامه حلی فرماید این مسئله از جمله مسائلی است که میان حکما و متکلمین معرکه آراء است. و انظار عقلا در این باب مضطرب، و مبنای قواعد اسلامی بر این مسئله است. و مسلمانان و یهود و نصاری و مجوس گویند که اجسام حادثند و لیکن جمهور حکما بر آنند که اجسام قدیمند. خواجه (ره) در کتاب تجرید برهانی بر حدوث عالم اجسام باین عبارت آورده است:

«والاجسام كلها حادثه لعدم انفكاكها من جزئيات متناهية حادثة فانها لا تخلو من الحركة والسكون و كل منهما حادث وهو ظاهر»
دلیل بر اینکه اجسام حادثند آنست که اجسام از حرکت و سکون خالی نیند، و این امریست ضروری و غیر محتاج بدلیل. چه هیچ جسمی تعقل نمی شود که از مکان در خارج جدا باشد. حال اگر در مکان ثابت باشد ساکن و اگر از آن مکان جدا شود متحرك خواهد بود.

و بیان حدوث این دو ظاهر است برای آنکه حرکت حصول جسم در حیز است بعد از آنکه در حیز نباشد. و سکون عبارت از حصول در حیز است بعد از آنکه در آن حیز باشد. پس ماهیت هر يك از این دو لازم دارد مسبوقیت به غیر را، و ازلی غیر مسبوق به غیر است پس ماهیت هیچ يك از این دو قدیم نیست.

«واما تناهی جزئیاتها فلان وجود ما لایتناهی محال للتطبیق کما مر»
 خواجه پس از آنکه حدود حرکت و سکون را به دلیل ثابت نکرد
 می گوید این دو متناهی اند.
 چون بیان حدوث این دو در دلالت بر مطلوب کافی نیست این است که
 تناهی آنرا بپرهان تطبیق ذکر می کند.
 و همین جا مورد اختلاف حکما و متکلمین است.
 متکلمین اتصاف جسم را بحركات لا یتناهی درست ندانند و گویند:
 جسم نمی تواند متصف بحركات غیر متناهی شود و حکما آنرا جایز شمارند.
 تفصیل ادله طرفین در شرح تجرید مذکور و طالبان توضیح و بسط بیشتر
 بدانجا رجوع فرمایند.

* * *

پنجم از آراء او در کتاب تجرید اظهار توقف درباره وجود عقل است چه
 برهان آنرا کافی ندانسته و فرموده است «واما العقل فلم یثبت دلیل علی انتفاء و
 ادله وجوده مدخوله»^۲

جمعی از متکلمین وجود جواهر مجرد را مانند عقل منکرند. و دلیلشان
 آنست که موجودی که نه جسم و نه جسمانی باشد وجود ندارد، و اگر وجود
 داشته باشد با باری تعالی در ذات شریک خواهد بود. و چون این سخنی سخیف
 و باطل است و مشارکت در صفات سلبی اقتضای اشتراک در ذوات نکند برای
 رد گفته متکلمین فرموده که دلیلی بر انتفاء و نبودن عقل نیست، و لیکن دلائلی
 هم که برای اثبات وجود آن آورده اند خالی از اشکال نباشد.

* * *

ششم در باب علم کسبی و نظری و رد بر ملاحده است در همین کتاب

فرماید :

«و کسب العلم يحصل بالنظر مع سلامة جزئیه ضرورة. و مع فساد
احدهما قد يحصل ضده و حصولی العلم عن الصحيح واجب و لاحاجة
الى المعلم»^۱

برای توضیح این مطلب ناچار از ذکر مقدمه ایست و آن مقدمه این است
که: علم بر دو قسم است ضروری و نظری.

ضروری آنست که نیازی بطلب آن نباشد. و نظری آنست که بطلب و
کسب محتاج باشد. و نظری و فکر عبارت از ترتیب اموریست در ذهن برای رسیدن
بمجهول، مشروط بر آنکه آن ترتیب صحیح و اجزاء آن سالم باشد.

و این امور اگر تصور باشند آنرا حدود و رسوم گویند. و از آنها علم
بمفرد و تصور حاصل شود. و اگر تصدیق باشند از آنها تصدیق حاصل گردد،
به شرط سالم بودن جزء مادی و جزء صوری آن.

علما را درباره نظر که آیا مفید علم است یا نه اختلافست. بعضی گویند
نظر مفید علم نیست. برای آنکه نظر اگر مفید علم باشد آن علم یا ضروری یا
نظری خواهد بود.

اگر ضروری باشد لازم آید که تمام عقلا در آن شریک باشند. و اگر
نظری باشد تسلسل لازم آید.

محققان از حکما بر آنند که نظر به ضرورت مفید علم است. برای آنکه
اگر بدانیم که عالم ممکن است، و هر ممکنی حادث است، برای ما به ضرورت
علم پیدا شود که عالم محدثست. و اگر ماده یا صورت آن فاسد باشد علم حاصل
نشود و گاهی ضد آن که جهل است حاصل گردد.

اختلاف دیگر آنست که معتزله گویند: نظر موجد و مولد علم و سبب

آنست، و اشاعره معتقداند که عادة الله بر این جاری شده که بعد از نظر ایجاد علم کند، ولیکن خود نظر موجب و سبب علم نیست. و هر يك از این دو طایفه را برای اثبات مذهب خویش و جواب طرف دلیلهای و جوابهایی است که ذکر آن در اینجا موجب درازی کلام است. و حق در این مسئله آنست که از نظر اگر صحیح باشد سبب حصول علم گردد. و ملاحظه گویند: نظر در حصول علم و معرفت بتنهائی کافی نیست، بلکه لابد است از طرف معلم کمک و یاری با عقل شود، چه علم به اظهر اشیاء و اقرب آنها بدون مرشدی متعذر است.

ولیکن عقلا برخلاف این گروهند. و گویند هر گاه مقدمات بر ترتیب مخصوص فراهم شود جزم به نتیجه حاصل گردد، چه آنکه معلمی باشد یا نباشد. و اگر شناختن چیزهایی که خیلی ظاهر است گاهی دشوار باشد آن دلیل بر امتناع علم نیست. پس نظر صحیح، کافی در معرفت و حصول علم می باشد. و به معلم چنانکه ملاحظه و اسماعیلیه معتقداند حاجتی نیست.

* * *

هفتم در حقیقت جسم میان حکما اختلاف است. ذی مقراطیس گوید که مادة المواد جسم جسمهای کوچک سختی است که از غایت ریزی و سختی قابل قسمت خارجی نیست. و اما در ذهن قابل قسمت می باشد. و شیخ اشراق را از حکمای اسلام در این مسئله رای آنست که مادة المواد آن جسم مطلق است نه جزء آن. و محقق طوسی هم در کتاب تجرید از وی تبعیت کرده و مذهب او را اختیار نموده است. و مشهور آنست که افلاطون را نیز همین مذهب بوده است.

ولیکن عقیده علماء مشاء و شیخ الرئيس ابو علی سینا آنست که جسم مرکب از هیولی و صور تست. و دلیل شیخ بر مذهب خویش آنست که در جسم که قابل اتصال و انفصالست باید ماده ثابت باشد که آن دو را قبول کند، چه جسم متصلی است قابل انفصال. و محال است که آنچه قابل انفصال است خود اتصال باشد. از برای آنکه هیچ چیز عدم خود را قبول نکند. پس اتصال را محلی است که پذیرای اتصال و انفصال هر دو باشد. و محلی که قبول اتصال و انفصال هر دو کند هیولی است و اتصال صور تست.

خواجه طوسی در کتاب تجرید برهان مشهور اثبات هیولی را درست ندانسته و آنرا قبح کرده و فرموده :

«ولا یقتضی ذلک (ای قبول الجسم الاتصال والانفصال) ثبوت ماده سوی الجسم لاستحالة وجود مالائتاهی^۱»

علامه حلی در تفسیر و توضیح این عبارت تجرید فرماید، که مقصود خواجه آنست که جسم بسیط را جزئی نیست. و قبول انقسام اقتضای ثبوت ماده ای جز جسم نکند. چه متصل را ماده ایست که هرگاه آنرا قسمت کنیم محال است که آن ماده بر وحدت خویش بماند، بلکه برای هر جزئی ماده ای جداگانه حاصل گردد. پس اگر ماده هر جزئی بعد از قسمت حادث شود تسلسل لازم آید، چه در نزد حکما مشاء هر حادثی را لابد است که ماده ای باشد. و اگر این ماده قبل از قسمت هم باشد لازم آید وجود مواد بی نهایتی در ماده جسم از روی امکان قبول انقسامات غیر متناهی در آن.

هشتم در توبه و وجوب اسقاط عقاب است. این مسئله و دومی مسئله بعد آن گرچه مربوط بمخالفت خواجه با حکماء

مشاء نیست ولیکن چون مورد بحث عده‌ای از متکلمین و بزرگان قوم واقع شده و رأی خواجه مخالف با رای آنهاست در اینجا مذکور شد .
خواجه در این مسئله با معتزله مخالفت کرده و مذهبی غیر مذهب آنان اختیار کرده است، و در وجوب اسقاط عقاب به توبه در کتاب تجرید اشکال کرده است.

شارح قوشچی در تفسیر و شرح این عبارت تجرید « و کذا المعلوم مع العلقه وجوب سقوط العقاب بها »

گوید در این نیز اشکال است و بعد افزوده بعضی از معتزله گویند برحق تعالی واجب است که وقتی گناهکار توبه کرد از او رفع عقاب کند. و عقاب را از عاصی ساقط کند. و دلیل برگفته ایشان این است که گناهکار کوشش و سعی خویش را در تلافی و تدارك آن کرده، پس باید که عقاب از او بیفتد. مانند کسی که در عذرخواهی نسبت به کسی که باو بدی کرده مبالغه و الحاح نماید بالضروره گناهش بیفتد .

براین دلیل ایراد کرده اند که هرگاه کسی به دیگری بدی کرده و هتك حرمت او نموده باشد هرچند بعذرخواهی پیش آید ، و مبالغه بسیاری هم بکند به حکم عقل پذیرفتن عذر چنین کسی واجب نیست. ولی او در بخشیدن گناه و درگذشتن از عذرخواه یا مجازاتش مختار است. و خواجه با گفته این دسته از معتزله همراه نیست و در آن اشکال کرده است.

* * *

نهم. مسئله دیگر که مورد اختلاف متکلمین است این است که سقوط عقاب پس از توبه به خود توبه است یا به کثرت ثواب. خواجه فرماید : « والعقاب

يسقط بها لا بكثرۃ ثوابها^۱

قومی گویند توبه بذاتها اسقاط عذاب کند ، نه به آن معنی که خود به ذاتها مؤثر در اسقاط عذاب باشد. بلکه بآن معنی که هرگاه توبه به شرطی که مؤثر در اسقاط عذابست باشد، عقاب ساقط می شود بی اعتبار امر زایدی. و جمعی دیگر معتقداند که عقاب موقعی ساقط گردد که تائب ثواب بسیاری کند. و بواسطه بسیاری ثواب دفع عقاب ازو شود. خواجه با گروه اول موافق است و فرماید که عقاب به خود توبه ساقط می گردد .

* * *

دهم در ایمانست^۲. عقیده خواجه آنست که ایمان تصدیق به قلب و زبان با هم است و یکی از آن دو به تنهایی کفایت نمی کند .
و فاسق را مؤمن داند، چه معتزله گویند که فاسق نه مؤمن است و نه کافر

۱- شرح تجرید علامه صفحه ۲۶۷ و ۲۶۸

۲- در معنی ایمان بین فرق اسلام اختلاف بسیار واقوال مختلفی است. جماعتی از امامیه و اشاعره ایمان را تصدیق به قلب دانند. چنانکه خواجه هم در کتاب الفصول همین رای را اختیار کرده است.
و جمعی دیگر ایمان را تصدیق بیگانگی ذات باری و تصدیق براستگویی پیغمبر در احکامی که آورده است دانند .

و برخی ایمان را عبارت از طاعات واجبه و مندوبه یعنی عمل صالح دانند ، چه گویند دین عمل به واجباتست. و اکثر از بزرگان سلف ایمان را اقرار بربان و تصدیق به جنان و عمل بارکان دانند (برای تفصیل بر معانی ایمان و آگاهی از نظر خواجه در این باب رجوع شود به کتاب حقایق الایمان تألیف شیخ زین الدین شهید ثانی ص ۲۵ و کشف الفوائد علامه حلی شرح بر قواعد العقاید چاپ طهران ص ۹۳)

و منزلة بين المنزلتين قائل اند.

و حسن بصری گوید : منافق است. وزیدیه اورا کافر نعمت گویند، و خوارج اورا کافر دانند. و مرجئه و امامیه و اصحاب حدیث و طائفة اشعری اورا مؤمن دانند^۱.

این بود پاره‌ای از آراء خواجه که به اختصار آورده شد. و همین قدر در این باب کافیهست و به‌زیاده از آن در اینجا نیازی نباشد.

معاصران خواجه

قرن هفتم از قرون درخشان ممالك اسلامی است و آغاز حمله چنگیز- خان و ابتدای دوره تسلط مغول یکی از بهترین دوره‌های فرهنگی ایران و سایر کشورهای اسلامی بشمار است.

دانشمندان و فضلا و حکماء و اطباء و منجمین و مهندسین و عرفا بزرگ و متصوفة عالی‌مقام و شعرای نامبردار این دوره به‌قدری بسیار است که نظیر آن در دوره‌های گذشته و قرون ماضیه کمتر دیده می‌شود. و خواجه طوسی معاصر با عده بی‌شماری از این حکما و دانشمندان و بزرگان بوده است. چون ذکر نام و شرح حال تمام معاصرینش در این دفتر نمی‌گنجید و خود کتاب جداگانه‌ای لازم داشت از این روی در اینجا بذکر نام عده قابلی از آنها که رابطه آنها بنحوی از انحاء با خواجه مسلم بود اکتفا رفت. و فقط نام کسانی را که جزو اساتید و مشایخ وی شناخته شده و یا به‌شرف همکاری با وی رسیده یا افتخار شاگردی او را داشته و یا از دوستان او بوده و یا با یکدیگر مکاتبه داشته و یا پرسشهای علمی از هم کرده‌اند، و یا خدمت او را دریافته و از محضرش

مستفید شده‌اند ذکر نمود.

۱- المستعصم بالله عباسی

ابو احمد عبدالله بن منصور بن محمد. تولدش چاشتگاه روز پنجشنبه یازدهم شوال سال ۶۰۹ در خلافت ۱ جد پدرش بود و در روز جمعه دهم جمادی الآخره^۲ سال ۶۴۰ روز وفات پدرش با او به خلافت بیعت شد. صورتی گندم‌گون و ابروانی پیوسته و ظاهری به حیا آراسته داشت، و مردی نیکونفس و نرم‌خو بود، و پیوسته روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه می‌داشت. با آنکه مردی متورع و متدین بود، اما از سوء تدبیر رای نداشت. و در امور ملک تدبیر نتوانست کرد. میل او بیشتر به عیش و سماع اغانی و نشست با ندیمان و اهل عشرت بود. و گاهگاه به کتابخانه خود می‌رفت اما نه چنانکه متضمن فائده علمی باشد و استفاده‌ای از آن کتابها بکند.

خواص او که از اراذل عوام بودند، بر او استیلاء تمام داشتند. و او در بذل مال به لشکریان امساک و تغافل می‌نمود.

از حوادث مهمی که در روزگار او بوقوع پیوست، یکی غرق بغداد و دیگر نهب و غارت محله کرخ جای شیعیان بغداد، و دیگر سوختن مدینه و روضه و حرم پیغمبر علیه السلام بود.

در سال ۶۵۵ هلاکو بالشکر بسیار متوجه بغداد گردید. و در هفدهم محرم سال ۶۵۶ بر بغداد مسلط گشت، و خلیفه در روز يكشنبه چهارم صفر از

۱- در تلخیص مجمع الآداب تولد مستعصم روز ششم شوال سال ۶۰۸ نوشته شده است.

۲- ابن شاکر در وفات الوفيات روز وفات پدر مستعصم و بیعت با او را بیستم جمادی الاولی ذکر کرده است.

بغداد بیرون آمد، و به امر هلاکو به شمشیر کشته شد.

محمد بن شاکر کتبی در کتاب فوات الوفيات گوید «در کیفیت قتل خلیفه اختلافست بعضی گویند: او را خفه کردند. و بعضی گویند او را در جوالی کرده، و به قدری به پای مالیدند تا بمرد».

بعضی دیگر نوشته اند: که پاره پاره اش نمودند. و برخی دیگر گفته اند که در پارچه ای او را پیچیده و در دجله اش افکندند و آب او را فرو برد. مدت عمرش قریب چهل و هفت سال و زمان خلافتش پانزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز بود^۲.

و دوشرش ابوالعباس احمد و ابوالفضائل عبدالرحمن از همان شربت که خلیفه چشیده بود نوشیدند. و پسر کوچکترش ابوالمنقب مبارک اسیر گردید. و بامرگ مستعصم خلافت از خاندان آل عباس بیرون شد. و دولت عباسیان بکلی منقرض گردید.

در تاریخ وفاتش خواجه طوسی فرموده:

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر

شد خلیفه پیش هولاکو روان دولت عباسیان آمد به سر

ابن القوطی پس از آنکه ترجمه حال مستعصم را می نویسد. آنگاه واقعه

خلیفه را از روی خط خواجه طوسی چنین نقل می کند که:

«هلاکو صبح روز دوشنبه هیجدهم محرم (کذا) بر بغداد استیلا یافت.

و پسر خلیفه عبدالرحمن روز سه شنبه نوزدهم محرم (کذا) از شهر بیرون آمد،

۱- ذہبی در کتاب العبر گوید: هلاکوی کافر امر کرد خلیفه و پسرش ابی بکر را

به پای مالیدند تا هلاک شدند، کشته شدن او در حدود آخر محرم روی داد (ج ۵ ص ۲۳۱)

۲- در فوات الوفيات مدت خلافتش پانزده سال و هشت ماه و چند روز ذکر شده

و خلیفه خود روز یکشنبه چهارم صفر از بغداد خارج گردید. و هلاکو در دارمثنه روز پنجشنبه هشتم صفر (کذا)^۱ آمد و خلیفه را حاضر کرد. و در ظاهر بغداد، مابین وقف شب پنجشنبه صفر او را کشت و عبدالرحمن پسر خلیفه را پس از قتل پدر کشتند. و در روز دیگر پسر بزرگتر او احمد را همان شربت نوشانید. و دولت عباسی سپری گشت، و مدت خلافت و سلطنت در خاندان آل عباس پانصد و بیست و سه سال و ده ماه و یک روز بود^۲.

۲- امیر سعید ابوالمناقب

مبارک یا مبارکشاه پسر کوچک المستعصم بالله، آخرین خاندان عباسی است که پس از واقعه بغداد بدست لشکریان تار اسیر شد. و هولاکو پس از کشتن پدر و دوبرادرش او را به زن خویش اولجای خاتون بخشید. و خاتون او را به مراغه بخدمت خواجه طوسی فرستاد. و خواجه او را با احترام نگهداری کرد. و به تربیتش پرداخت و او بازنی مغولی تزویج کرد. و دارای دو پسر شد. که یکی از آن دو امیر ابو نصر محمد بود.

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب می گوید: «در سال ۶۶۶ به مراغه

۱- باید دانست که کلمات دوشنبه و سه شنبه که در نقل گفته ابن فوطی ذکر شده درست نیست، چه در صورتی که چهارم صفر روز یکشنبه باشد چنانکه مورخان دیگر هم روز یکشنبه را اسم برده اند. پس هیجدهم و نوزدهم محرم برابر با جمعه و یاشنبه و یکشنبه خواهد بود نه دوشنبه و سه شنبه و نیز «پنجشنبه هشتم» هم خطا است چه با عبارت بعد که گوید در شب پنجم صفر او را کشت سازگار نیست.

۲- تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقب ص ۵۱۳-۵۱۴ چاپ هند و وفات الوفيات ج ۱ ص ۲۳۷ و کتاب تاریخ الفخری چاپ مصر ص ۲۹۴ و تجارب السلف چاپ ایران ص ۳۵۴-۳۵۸

از ابوالمناقب سماع حدیث کردم. ... و باز در جای دیگر از همان کتاب می گوید «در سال ۶۷۹ء تابوت امیر سعید ابوالمناقب به بغداد رسید» بنابراین باید وفات او در همین تاریخ باشد. و باز گوید «او در رجب سال ۶۷۹ء بدر سو میان دفن شد».

۳- هلاکوخان

فرزند تولی پسر چنگیزخان است که در حدود سال ۶۱۵ء به جهان هستی قدم نهاد^۱. شرح حال و گزارش واقعات زندگی وی در کتب تاریخ مفصلاً مسطور است. منکوقاآن برادر بزرگتر وی پس از آنکه بر تخت خانی نشست هلاکو را به ایران فرستاد. و او پس از عبور از جیحون ابتدا اسماعیلیه را قلع و قمع کرد و بعد به عراق رفت، و خلفای عباسی را برانداخت، و تبریز را دارالملک خویش ساخت و پس از هشت سال سلطنت در ایران درگذشت. گویند پیش از مرگش به عزم قشلاق زرینه رود که مغولان آن را چغاتو و قاتو (واقع در جنوب دریاچه ارومیه) نامند به مراغه رفت. و در اتمام رصد او امر مؤکد صادر کرد. و در وقتی که در قشلاق بسر می برد بیمار شد. و شب سه شنبه هفتم ربیع الآخر بستری گردید. و در شب یکشنبه نوزدهم همان ماه از سال ۶۶۳ء در سن چهل و هشت سالگی بمرد. و در قلعه تلا از اعمال مراغه مدفون شد. خواجه طوسی در مرگ او این قطعه را گفته است:

چون هلاکو ز مراغه به زمستانگه شد

کرد تقدیر ازل نوبت عمرش آخر

۱- تلخیص مجمع الادب چاپ هند ص ۱۳۳

۲- تاریخ گزیده ص ۵۹۰

سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه

که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر^۱

مشهور در تاریخ وفات هلاکو همین است که ذکر شد. و اختلافی در آن در کتب تاریخ دیده نشد. جز آنکه ذهبی در تاریخ «العبر» وفاتش را به سال ۶۶۴ ذکر کرده و گوید به بیماری صرع درگذشت، و افزوده که بعضی در ربیع الآخر سال قبل نوشته اند^۲.

در تاریخ ابن خلدون به سال ۶۶۴ ضبط شده که مسلماً خطا است^۳.

هلاکو با آنکه پادشاهی جسور و خونخوار و سنگدل بود، معهذاً سلطانی علم پرور و دانش دوست بود. حکما و دانشمندان را تشویق می کرد. و آنها را بر بحث و تعلیم علوم حکمت و نجوم و ریاضی ترغیب می نمود. و بارگاه خویش را به حضور دانشمندان می آراست. و برای هر يك وظیفه و مقرری معین و مرتب کرده بود، تا از جهت معیشت آسوده باشند. و به کار تحقیق و تعلیم طلاب پردازند.

هلاکو به علم کیمیا و رمل و احکام نجوم سخت شیفته بود. و برای آنکه کیمیاگران برای او طلا بسازند، جمعی از آنان را از اطراف ممالک جمع کرده، آنها را منظور نظر خویش ساخت. و فلك الدین ابونصر محمد بن ایدمر بن عبدالله المستعصمی را بر آنها گماشت که در ساخت کیمیا سعی نمایند^۴. آن جماعت هم به تصورات واهی آتشها فروختند و دواهای فراوان سوختند، و از گل حکمت دیگها ساختند. و خرج بی حساب کردند. و مدتها وقت صرف نمودند

۱- جامع التواریخ رشیدی نسخه خطی کتبخانه آستان قدس رضوی.

۲- العبر ذهبی ج ۵ ص ۲۷۸

۳- تاریخ ابن خلدون ج ۵ ص ۵۴۵

۴- تلخیص مجمع الآداب ابن القوطی.

ولی فائده‌ای حاصل ننموده. از آن همه اعمال نتیجه‌ای نگرفتند.»^۱
 خواجه طوسی را در مزاج هلاکو نفوذ بی‌نهایتی بوده و به‌طوری که
 مورخان نوشته‌اند بقدری خواجه مورد اعتماد هلاکو بود که نه سوار می‌شد
 و نه به جائی فرود می‌آمد و نه به عملی دست می‌زد مگر آنکه خواجه طوسی
 آن را تصویب کند.

ژرژسارتن در کتاب تاریخ علوم آورده است که: «نصیرالدین طوسی به
 واسطه معلومات طالع‌بینی خود در هلاکو نفوذ زیادی پیدا کرد و گفته شده که
 هلاکو جرأت نداشت هیچ کاری را بی‌مشورت منجم خود انجام دهد.»

محمد بن شاکر در تاریخ فوات الوفيات، وصلاح‌الدین صفدی در الوافی
 بالوفیات داستانی ذکر کرده‌اند، که حاکی از نفوذ بسیار و تقرب زاید الوصف
 خواجه در نزد هلاکو است. و هردومورخ از شمس‌الدین بن مؤیدالدین العرضی
 حکایت کرده‌اند که: «روزی خواجه بر هلاکو وارد شد، و کتاب مصوری در دست
 داشت که در آن طریقه ترکیب تریاق فاروق شرح داده شده بود. خواجه
 مقداری از آن کتاب را برای هلاکو خواند. و منافع تریاق را به تفصیل بیان
 کرد، و گفت: کمال منفعت آن وقتی حاصل می‌شود که اجزاء آن در هاونی از
 زر سرخ نرم و ساییده شود. هلاکو سه هزار دینار زر او را داد، تا هاونی از
 زر بسازد، و اجزای تریاق فاروق را در آن صلایه و نرم نماید.»^۲

و نیز نوشته‌اند: که خواجه از نفوذ خود در هلاکو استفاده کرده و او
 را به اسلام دعوت نمود و هلاکو به دین اسلام در آمد.

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین نوشته است که: «تقرب

۱- جامع‌التواریخ رشیدی

۲- فوات‌الوفیات ابن شاکر ج ۲ ص ۱۵۲ والوافی بالوفیات چاپ اسلامبول

خواجه طوسی نزد هلاکو به جائی رسید که در حرم محترم ایلخان محرم گردید. و بیگم را در تکلیف اسلام با خود متفق ساخت. و ایلخان و بیگم را پنهان از اعیان لشکر به شرف اسلام فائز گردانید، و چنانکه مشهور است ایلخان را خود ختنه کرد^۱.

و پس از ذکر بعض مطالب دیگر در همان کتاب آمده که: «خواجه بعد از تشیید اسلام ایلخان متکفل تدبیر امور او گردید»^۱.

و نیز در باب اسلام هلاکو حکایت دیگری در تاریخ عراق از تاریخ «دول الاعیان ابن ابی عذیبه» نقل شده که مؤید گفته قاضی نورالله شوشتریست و آن داستان این است که: «ظهیر کازرونی از نجم الدین احمد بن البواب نقاش (و کاتب) ساکن مراغه حکایت کرد که هلاکو خواست با دختر پادشاه کرج ازدواج کند. دختر مسلمان بود، و از قبول ازدواج با هلاکو امتناع کرد، و گفت ازدواج با او را که کافر است نپذیرم، مگر آنکه هلاکو مسلمان شود. هلاکو برای رسیدن به وصل دختر حاضر شد که اسلام آرد، و گفت برای مسلمان شدن چه باید بگویم مرا راهنمایی کنید. شهادتین بر او عرضه داشتند. و او به شهادتین اقرار کرد. و خواجه طوسی و فخر الدین منجم بدان گواهی دادند. و وقتی که فخر الدین خبر مسلمان شدن هلاکو را به دختر داد، او به تزویج با هلاکو راضی شد، و صیغه عقد به نام تمار خاتون دختر ملک داود بر مهر سی هزار دینار زر جاری گشت. و من که ابن بوابم قبالة عقد را بر روی پارچه سفیدی نوشتم»^۲.

رضا قلیخان هدایت در کتاب ریاض العارفین داستان دیگری که تقرب و همچنین بی پروائی خواجه را نسبت به هلاکو می رساند یاد کرده گوید:

۱- مجالس المؤمنین قاضی نورالله ص ۲۸۶

۲- تاریخ العراق ج ۱ ص ۲۵۰

«روزی خواجه به ایلخان مغول گفت که چنان به خاطر ت نرسد که تر از احترام بر من منتی است، چرا که تو در حشمت از سلطان سنجربیش نیستی. و او حکیم خیام را پهلوی خود به يك تخت می نشانید و حال آنکه من در علم و فضل از خیام زیاده ام»^۱

و دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء این داستان را بدین گونه نقل کرده است که:

«حکیم عمر خیام بسیار فاضل بود خصوصاً در علم نجوم و احکام سرآمد روزگار خود بوده است. سلاطین او را پهلوی خود بر تخت نشاندند و خواجه نصیر طوسی این صورت را به عرض رسانید که فضل من صد برابر عمر خیام است اما تعظیم علما در این روزگار به قانون نمانده است»^۲

اگرچه سخن خواجه در این داستان بسیار تند و درشت است و معلوم نیست خواجه را آن جرأت و جسارت بوده که در برابر هلاکو چنین گستاخانه سخن بگوید و داستان مسلماً ساختگی و بی اصل است لیکن از مجموع این داستانها که یاد شد نهایت تقرب و نفوذ معنوی او در هلاکو معلوم می گردد.

۴- ابا قاجان

پس از مرگ پدرش هلاکو ابا قاجان ابتدا از قبول سلطنت خسودداری کرد ولیکن پس از نصایح چندی که خواجه طوسی به او کرد و مطابق وقتی که معین نموده بود به تخت پادشاهی نشست، و در این وقت سی و يك سال از عمرش گذشته بود.

واقعات زمان پادشاهی او در کتب تاریخ به تفصیل ذکر شده بنابراین در

۱- ریاض العارفین چاپ سنگی ص ۲۳۴

۲- تذکرة دولتشاه چاپ اروپا ص ۱۳۸

اینجا از آن رویدادها یاد نمی‌شود. وی مدت هفده سال و سه‌ماه در کمال اقتدار سلطنت کرد. و در ذیحجه سال ۶۸۰ در همدان بواسطه افراط در شرب مدام بیمار شد، و پس از چند روز غشی بر او عارض گردید، و در همان حال که روز بیستم ذیحجه بود درگذشت.

در تاریخ فوتش یکی از شعرآگفته است:

اباقاخان که از انصاف و عدلش

جهان بد چون بهشت عدن خرم

ز هجرت ششصد و هشتاد و عشرین

ز ذوالحجه نه افزون بود و نه کم

که با دارالبقا شد وقت اسفار

از این دارالفنا والله اعلم

در زمان پادشاهی اباقاخان مملکت رو به آبادانی نهاد و رعایا در امن و امان بودند.

اباقاخان به عیسویان توجه خاصی داشت و نسبت به آنها مهربان بود. و نیز در تمام دوران سلطنتش دشمنی و عداوت شدیدی مانند زمان پدرش بین او و پادشاهان مصر بود به طوری که در سرتاسر مملکت که در تحت فرمان او بود هیچ تهمتی خطرناکتر از آن نبود که او را به داشتن رابطه نهانی با مصریان متهم نمایند. چنانکه در آخر عمرش عظاملك جوینی حاکم بغداد را به همین تهمت گرفتند ولی مرگ پادشاه سبب شد که او از آن ورطه رهید و جان به سلامت برد.

صاحب وصاف الحضرة می‌نویسد که: «عهد خانیت اباقاآن که تاریخ

۱- در صبح الاعشی تاریخ وفات اباقاخان سال ۶۸۱ ذکر شده و آن اشتباهست

(صبح الاعشی ج ۴ ص ۲۲۰)

روزنامه عدل و آرامش و عنوان رازنامه بذل ورامش بود چهارتن معاصر افتادند که در چهار فضیلت و معالی مشتهر بودند :

یکی مولانا الاعظم نصیرالدین محمد طوسی که در کمال حکمت و علوم ریاضی و اخلاق از ارسطالیس و بطلمیوس و افلاطون یونانی درگذشت. و دیگر وزیری چون صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینی. سوم عیسی نفسی در فن موسیقار چون صفی الدین عبدالمؤمن ارموی. چهارم خطاطی چون جمال الدین یاقوت^۱»

هـ علاءالدین محمد

ابو السعادات محمد بن جلال الدین حسن نو مسلمان ابن محمد پادشاه اسماعیلی نسبش به مصطفی لدین الله نزار ابن مستنصر بالله فاطمی می پیوندد. در سال ۱۸۶۰ در سن نه سالگی به جای پدر نشست و برخلاف جلال الدین حسن رسم الحاد پیش گرفت. و چون پنج سال از حکومت او گذشت به واسطه فصدی که بدون نظر اطباء کرد مبتلا به مالیخولیا گشت. بدین سبب از ارکان دولتش کسی جرأت نمی کرد راجع به امور مملکت و حال مردم با او سخنی گوید. از این رو پریشانی تمام در کارهای ملک راه یافت. عاقبت رکن الدین پسر بزرگ تروی با عده ای از سران دولت که از علاء الدین خائف بودند متفق شده و در صدد قتل پدر برآمد. و با نظر او حسن مازندرانی نیم شب سلخ شوال سال ۶۵۳ به ضرب تبر علاء الدین را گردن زد و او را کشت .

ابن الفوطی برخلاف سایر مورخین او را ستوده است و در تلخیص مجمع الآداب گوید :

«علاء الدین محمد مردی نیکو سیرت و دوستار خیر بود. و خواجه جهان

نصیرالدین ابوجعفر سالها در نزد اوبسر برده و او را به قصایدی مدح کرده است. در قصیده‌ای گوید:

مولی الانام علاءالدین من سجدت جباه اشرافهم لمارأوا شرفه
شخص تواضعت الدنيا لهتمه و انما الفوز فی العقبی لمن عرفه^۱

۶- رکن الدین

خورشاه بن علاءالدین بعد از قتل پدرش برمسند پادشاهی تکیه کرد و ایام حکومت او بیش از یک سال امتداد نیافت. در تاریخ سلخ شوال و یا اول ذی قعدة سال ۶۵۴ به سعی خواجة طوسی از قلعة میمون دژ پائین آمد و تسلیم هولاکو شد. و بعد از چندی به یکی از دختران مغول تعلق خاطری پیدا کرد. هلاکو فرمان داد، تا دختر را به وی تزویج کنند. پس از آن از هلاکو درخواست کرد که به قراقرم نزد منکوقاآن رود. و پس از کسب اجازه با عده‌ای محافظ بدان جانب رهسپار شد. چون به کنار جیحون رسید به فرمان منکوقاآن محافظانش او و جمیع کسانش را کشتند.

۷- ناصرالدین محتشم

عبدالرحیم بن ابی منصور. وی از طرف علاءالدین محمد بن حسن پادشاه اسماعیلی حاکم قلاع قهستان بود. و چون بسیار فاضل و دانشمند و علم‌پرور بود به ترویج علوم و آداب و تربیت علما و افاضل زمان توجه کاملی داشت. و علما و حکما را از اطراف و اکناف مملکت به نزد خویش می‌خواند. و آنها را

۱- برای شرح حال مفصل علاءالدین محمد و پسرش خورشاه رجوع شود به کتاب جامع التواریخ رشیدی و جهان‌نگشای جوینی و کتاب روضة الصفاء و تاریخ‌گزیده و تلخیص مجمع‌الآداب ابن القوطی ج ۴ ص ۱۰۸۱ و تجارب السلف ص ۲۸۹

به تألیف و ترجمه کتب علمی و امید داشت، که از جمله آنان محقق طوسی است، که سالها در نزد او به سربرد. و کتاب اخلاق ناصری و چند کتاب دیگر را به نام او و پسرش معین الدین تألیف و ترجمه کرد.

ناصرالدین تا سال ۶۵۳ از طرف پادشاه اسماعیلی حکومت قلاع قهستان را داشت. و در این تاریخ که هلاکو به ایران آمد، ملک شمس الدین کرت حاکم هرات را به نزد محتشم فرستاد. و او که در این وقت پیری ناتوان بود به همراه ملک به خدمت هلاکو شتافت. و اظهار اطاعت کرد. و انواع هدایا و تحف تقدیم نمود. و هلاکو او را نوازش نمود و حکومت تون و قلاع قهستان را مجدداً به وی تفویض کرد. و در آنجا پس از اندک مدتی در ماه صفر ۶۵۵ وفات کرد. وی را تألیفی است در اخلاق مشتمل بر چهل باب که از آیات قرآن و احادیث نبوی و خطب نهج البلاغه و اخبار مأثوره از امام اول تا جعفر صادق علیه السلام و گفتار دعاة اسماعیلیه و حکما جمع کرده است. و از مقدمه آن معلوم می شود که ناصرالدین به واسطه اشتغال به امور دیوانی و گرفتاری به کارهای مملکتی فرصت اتمام آنرا نمی یافته از خواجه طوسی تکمیل و ترجمه آن را درخواست کرده. و خواجه با ذکر مقدمه مختصری آنرا تمام و مطالب آن را به فارسی ترجمه نموده است.^۱

۸- معین الدین

ابو الشمس بن ناصرالدین عبدالرحیم. ابن الفوطی در کتاب تلخیص مجمع الآداب گوید:

۱- نسخه این کتاب در کتابخانه دانشمند ارجمند آقای دکتر مهدوی استاد دانشگاه موجود و مدتی در دست نگارنده به امانت بود و استفاده کامل از آن نمود. و بعد به همت و کوشش جناب آقای دانش پژوه در جزو انتشارات دانشگاه به زیور طبع آراسته گردید.

«وی همان کسی است که مولانا نصیرالدین طوسی کتاب اخلاق ناصری را برای پدرش و رساله معینیه را برای خودش تألیف کرده است.»
و معین الدین ابوالشمس دیگری را باز از همین خاندان در این کتاب یاد کرده و گوید:

«معین الدین ابوالشمس بن المذهب ابی محمد بن ناصر الدین عبدالرحیم محتشم قهستانی نویسنده و شاعر بود و به فارسی شعری گفت.»
از گفته ابن الفوطی پیداست که این معین الدین نوۀ ناصر الدین محتشم است.^۱

۹ - محتشم شهاب

ابوالفتح منصور. از امرای نامدار اسماعیلیه ملقب به شهاب الدین دانشمند و حکیم و فرزانه و چندین سال فرمانده قلاع اسماعیلیه بوده است.
قاضی سنه‌اج سراج در کتاب طبقات ناصری یادی از او کرده و گوید:
«در سال ۶۲۱ بعد از آنکه خراسان از لشکر مغول خالی شده بود از اسفزار به طرف قاین رفتم. و از آنجا به قلعه مریخت.^۲ و محتشم شهاب را که فرمانده آن حدود بود ملاقات کردم، وی مردی دانا و حکیم و فیلسوف بود. و در تمامت بلاد خراسان فیلسوفی و حکیمی مانند او نبود. غربا را تربیت می‌کرد، و مسلمانان خراسان را که به خدمتش می‌رسیدند اعزاز می‌نمود. و به قدری نسبت به مسلمانان و علما و غربا محبت می‌کرد و انعام و بخشش می‌نمود که بالاخره جماعت ملاحده به الموت نوشتند که محتشم شهاب تمامت مال دعوت‌خانه به مسلمانان می‌دهد. و بدین جهت او را از الموت خواستند،

۱- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۶۶۷

۲- طبقات ناصری: مریخت؛ حبیب السیر: سرسخت

و محتشم شمس الدین اختیار را به جای وی به فرماندهی قهستان فرستادند.^۱ و نیز در همان کتاب گوید: «کرت اول که به قهستان سفر بود محتشم شهاب حکیم مسلمان دوست را دیده شده به نزدیک او زاهدی را دیدم نیشابوری»^۲ در رساله سیر و سلوک که بعضی آن را به خواجه طوسی نسبت داده اند از این شهاب الدین نامی برده شده است. و نیز از این عبارت که در اول شرح اشارات خواجه است:

«وهو المجلس الرفیع ریب الدولة وشهاب الملة قدوة الحكماء والاطباء سید الاکابر والفضلاء» ظاهراً مراد همین شهاب الدین است که خواجه به در خواست وی کتاب اشارات شیخ را شرح کرده است.

وی در تاریخ ربیع الآخر سال ۶۴۳ در جلوس کیوک خان به تخت خانی، به همراهی محتشم شمس الدین اختیار از جانب علاء الدین محمد با هدایا به خدمت خان رسیده و تا این تاریخ در قید حیات بوده است.^۳

۱۰- ابن علقمی

ابوطالب محمد بن احمد بن علی^۴ مؤید الدین وزیر. از مشاهیر وزرا، دانشمندان و مردان با فضل و کفایت است. اصلاً از مردم بنی اسد از توابع نیل بوده. چون یکی از اجدادش نهر علقمی مشهور را حفر نموده، از این جهت به ابن علقمی معروف گردیده است.

او از ابوالبقاء عکبری (متوفی ۶۱۶) علوم عربیت را آموخت و بعد به

۱- طبقات ناصری چاپ هند ص ۴۱۹

۲- شرح اشارات چاپ طهران: رئیس-ونسخه خطی: ریب

۳- جامع التواریخ رشیدی چاپ اروپا ص ۲۴۲-۲۴۵

۴- العبر، محمد بن محمد بن علی بن ابی طالب بغدادی

اخذ حدیث مشغول گشت. و به خدمت عمیدالروساء ایوب به حله رفت. و مدتی در خدمت او بسربرد. و از آنجا به بغداد بازگشت. و نزد خالش عضدالدین القمی اقامت گزید. در این وقت عضدالدین ریاست دارالانشاء خلیفه را داشت. و این منصب پس از چندی به شمس الدین ناقد، و پس از مدتی از او به ابن علقمی مفوض گردید. پس از آنکه مستنصر بالله درگذشت، و مستعصم به خلافت رسید ابن ناقد که وزارت داشت در سال ۶۴۲ بمرد، و وزارت خلیفه به ابن علقمی تفویض گردید. و از سال ۶۴۲ تا سال ۶۵۶ مدت چهارده سال وزارت کرد. و در این مدت خلیفه به صید و لهو مشغول و از کار خلافت و امور ولایت بی خبر بود. و وزیر همیشه او را از این غفلت تحذیر می کرد. و او به کار خویش همچنان مشغول بود و متنبه نمی شد. تا وقتی که هلاکوخان به بغداد لشکر کشید، و بساط خلافت عباسیان را برچید. و مستعصم خلیفه را کشت.

و ابن علقمی را حکومت بغداد داد. و او پس از چندماه حکومت بیمار شد، و در آن بیماری وفات یافت. و این در روز پنجشنبه دوم جمادی الاولی سال ۶۵۶ در بغداد بود^۱.

پس از او پسرش شرف الدین ابوالقاسم علی به جای پدر به حکومت بغداد معین گردید^۲.

بیشتر از مورخان مرگ ابن علقمی را چنانکه یاد شد به اجل طبیعی و در اثر بیماری دانسته اند، ولیکن برخی دیگر مانند ابن خلدون در تاریخ العبر^۳ و

۱- الآداب السلطانية ص ۲۹۹

۲- جامع التواریخ رشیدی

۳- ابن خلدون گوید: «فبقى على ذلك مدة ثم اضطرب و قتله هلاكو» تاریخ العبر

قاضی منهاج سراج در تاریخ طبقات ناصری نوشته اند که کشته شد^۱.
و نیز مورخان را درباره ابن علقمی دو عقیده مختلف است. بعضی نوشته اند که چون ابن علقمی شیعی بود، و مذهب تشیع را در بغداد ظاهر ساخت، به این جهت بین او و دواتدار صغیر که در مذهب تسنن غالی بود، وحشتی ظاهر شد. و به دشمنی کشید. و پسر خلیفه هم از دواتدار جانبداری کرد. و دشمنی این دو نفر سبب خرابی بغداد گردید. و چون خلیفه هم جانب وزیر را فرومی گذاشت و دواتدار را تقویت می نمود، ابن علقمی پنهانی کس به نزد هلاکو فرستاد، و او را برگرفتن بغداد ترغیب کرد، و با هلاکو موافقه نهاد. و با مخدوم خویش خیانت کرد.

و بعضی دیگر گفته اند: ابن علقمی از تمامی تهمت‌هایی که بدو زده اند ببری است. و موافقه او را با هلاکو دروغ پنداشته اند.

۱- قاضی منهاج سراج گوید: «چون وزیر ملعون به بغداد باز آمد و بعضی از آن خلق جمع کرد و در بغداد ساکن گردانید بعضی از بندگان خلیفه که به وادی رفته بودند و زنده مانده بقدر ده هزار سوار جمع شدند و ناگاه از دجله عبور کردند، و بر بغداد زدند، و وزیر ملعون و شحنة کفار را بگرفتند و هر دورا قطعه قطعه کردند. و هر که از اتباع آن ملاعین به دست آمد و ترسایان بغداد جمله را بگرفتند و به دوزخ فرستادند و آن قدر انتقام از آن ملاعین که دست داد به جای آوردند و بر سیل عجلت بازگشتند. چون خبر به لشکرگاه مغل رسید سوار نامزد شد و بقیة اسلام (کذا) که بازگشته بودند به تعجیل، از آن مسلمانان غازی کسی به دست نیامد.

بعضی روایت می کنند که هلاکو چون از کار بغداد وقتل مسلمانان فارغ شد وزیر را فرمود که دولت تو از که بود؟ گفت از دارالخلافة. هلاکو گفت چون حق نعمت منعمان خود محافظت نکردی خلعت مرا هم نشائی. فرمان داد تا او را به دوزخ رسانیدند
والله اعلم»

ابن طقطقی در کتاب الآداب السلطانیة (الفخری) گوید: «اطرافیان خلیفه براو حسد می بردند و او را دشمن می داشتند. ولی خلیفه بدو معتقد بود، و او را دوست می داشت با اینحال به واسطه سعایت بسیاری که نسبت به او نمودند خلیفه دست او را از بیشتر کارها کوتاه کرده بود. و اینکه گویند وی نسبت به مخدوم خود خیانت کرد، و با هلاکو موضعه کرد درست نیست. بهترین دلیل آن این است که هلاکو پس از تصرف بغداد و قتل خلیفه، بغداد را به او سپرد، و احسان بدو کرد. و اگر نسبت به خلیفه خیانتی می نمود، هلاکو بدو اعتماد نمی کرد.»

وباز همین مورخ می گوید: کمال الدین احمد بن ضحاک خواهرزاده وزیر مؤیدالدین العلقمی برایم چنین نقل کرد که:

«وقتی که هلاکو در اطراف بغداد نزول کرد کس فرستاد و از خلیفه وزیر را طلب نمود. خلیفه وزیر را بخواست و او به خدمت خلیفه رسید و من هم آن وقت در آن مجلس بودم. خلیفه گفت هلاکو کس به طلب تو فرستاده است، و به ابن علقمی امر کرد که نزد هلاکو برود. وزیر اظهار نمود که اگر من به نزد سلطان روم تمام کارها مختل خواهد شد.

خلیفه باز او را به رفتن نزد هلاکو اصرار کرد، وزیر گفت اطاعت می شود، و از نزد خلیفه به منزل خود رفت. و خود را برای رفتن به نزد هلاکو آماده ساخت. و پس از آن به نزد هلاکو رفت. وقتی که به خدمت سلطان رسید، و هلاکو سخنان او را بشنید او را احترام و توقیر بسیار کرد. و سبب عمده پیشرفت کار ابن علقمی در خدمت هلاکو خواجه نصیرالدین طوسی رحمة الله علیه بود.

ابن علقمی مردی فاضل و کامل و عاقل و کریم و با وقار و با تحمل و

آگاه به قوانین ریاست، وادوات سیاست بود. و اهل ادب و دانش را دوست می‌داشت و آنها را تکریم و احترام می‌کرد. و به مطالعه کتب میل و شغفی بسیار داشت. و چون از مهمات و کارهای ملکی فارغ می‌گشت، به مطالعه مشغول می‌شد. و کتب بسیاری جمع کرد، و کتابخانه شخصی او در بغداد از مهمترین کتابخانه‌های آن زمان محسوب می‌شد.

شرف‌الدین پسر ابن علقمی می‌گفت که کتابخانه پدرم دارای ده‌هزار مجلد از نفایس کتب بود.

عده‌ای از علماء به نام او کتابهای گرانبھائی نوشته‌اند از جمله رضی‌الدین حسن بن محمد الصاغانی (متوفی ۶۵۰) کتاب «العباب الزاخر و اللباب الفاخر» را در لغت تألیف کرده است. و عزالدین عبدالحمید بن ابی‌الحدید کتاب شرح نهج‌البلاغه را در بیست جلد به نام او ساخته است.^۱

علامه مجلسی در کتاب اجازات بحار گوید:

«در سال ۶۵۶ وزیر سعید عالم ابن علقمی وفات یافت و او مردی امامی مذهب و نیکو اعتقاد، و بلند همت، و کثیر الخیرات، و دوستدار علما و زهاد بود. و ابن ابی‌الحدید شرح نهج‌البلاغه را در بیست جلد و قصاید سبع علویات را برای او تصنیف کرد.»

در تاریخ تجارب السلف مسطور است که: «عزالدین چون کتاب شرح نهج‌البلاغه را به نام ابن علقمی تمام کرد، و به عرض رسانید آنرا به غایت پسندید. و از مجلس برخاست و در خزانه رفت. و هزار دینار و ده تخت جامه که لایق مردان و زنان باشد، و کنیزکی ترك خوب‌رو، و خادمی حبشی و فرش و زیلو و اوانی نقره کوب حاضر کرد، و بفرمود تا بر درسرای استری زینی با آلات

نیکو حاضر کردند. و غلام دیگر حبشی جامه‌های نو پوشیده جهت رکابداری بداشتند. و چون همه حاضر گردید. ابن ابی‌الحدید را بخواند و خلعت پوشانید و نقد و غلام و کنیزك را تسلیم وی کرد.

عزالدین چون این احسان و مکرمت بدید ران وزیر را بیوسید. و عرض کرد مرا توقع این همه لطف و عطای بسیار نبود، و بخشش وزیر اضعاف مضاعف گشت.

وزیر گفت این سخنان بگذار که منتهی برگردن من نهاده‌ای که به شکرانه آن قیام نتوانم کرد. به خدا تا زنده باشم حق ترا رعایت کنم. و عزالدین سپاس گزار و شادمان به خانه بازگشت.^۱

درواقعه بغداد چنانکه ذکر شد عزالدین و برادرش موفق‌الدین رامغولان از بغداد بیرون بردند تا بکشند. و به سعی و شفاعت وزیر و خواجه نصیر رها شدند و بدین وسیله حق آنها را بار دیگر رعایت کرد. و با ابن ابی‌الحدید گفت: برای رهایی و نجات تو حاضر بودم که جان خود را فدا کنم تا پاداشت لطفی باشد که تو با من کردی و نام و نسب مرا به سبب شرح نهج البلاغه مخلص گردانیدی.

۱۱- سیف‌الدین بیتکجی

بهادر بن عبدالله خوارزمی. از وزراء نامی است. او سالها منصب وزارت هلاکو را داشت و حل و عقد کلیه امور مملکت به رأی و نظر وی باز بسته بود. تا اینکه در اوائل محرم سال ۶۶۱ هجری موقعی که هلاکو به جنگ بر که خان بن توشی بن چنگیز خان پادشاه دشت قبیچاق می‌رفت به سعایت بعضی از دشمنان هلاکو او را کشت و وزارت را به شمس‌الدین محمد جوینی تفویض کرد.^۲

۱- تجارب السلف ص ۳۵۸

۲- مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی به قلم مرحوم علامه قزوینی

ابن الفوطی در مجمع الآداب در شرح حال مجدالدین ابوالمظفر عبدالمجید
ملک تبریز گوید:

«وی اختصاصی و قریبی به سلطان اعظم هلاکو پیدا کرده بود. ولیکن
در آن وقت که هلاکو با برکه بن با تو (کذا) در جنگ بود به اتهام آنکه وی
با برکه مکاتبه دارد در ماه رجب سال ۶۶۰ در نواحی تفلیس او و سیف الدین
بیتکجی و عزیزالدین رئیس گرجستان گرفتار و به امر هلاکو شهید شدند.»^۱

۱۲- شمس الدین محمد جوینی وزیر

نسب خاندان جوینی به پانزده واسطه به «فضل بن ربیع» حاجب و
وزیر مأمون میرسد. جدش شمس الدین محمد صاحب دیوانست که از ملازمان
سلطان محمد خوارزمشاه و مستوفی دیوان وی و پسرش سلطان جلال الدین
منکبرنی بوده است. پسر شمس الدین بهاء الدین محمد است که تا ورود هلاکو
به ایران در خدمت حکام و شحنگان مغول به سر می برده، و مقامی عالی
داشته است.

شمس الدین محمد وزیر در ابتدای عمر علوم ادبیه را آموخت و مقامات
حریری را در نزد عماد الدین ابو محمد عمر بن محمد قزوینی قاضی نخجوان
بخواند.^۲ و از موفق الدین ابوالعباس احمد بن یوسف شیبانی مقری و مفسر
(۵۹۱ - ج ۲ - ۶۸۰) سماع حدیث کرد.^۳ و پس از تکمیل فنون ادب مانند
پدر و جدش به خدمات دولتی وارد گردید. و در اواخر عهد هلاکو پس از کشته

۱- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۱۷۴

۲- مجمع الآداب ابن الفوطی ج ۳ ص ۸۰۳

۳- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند

شدن امیر سیف‌الدین بیتکجی وزیر به مقام وزارت رسید. و در بقیه عمر هلاکو و مدت پادشاهی دو پسرش اباقاخان و تکودار معروف به سلطان احمد یعنی نزدیک بیست و دو سال (۶۶۱-۶۸۳) وزیر اعظم بود. و در آخر به واسطه سعایت فخرالدین قزوینی که وی را متهم به مسموم کردن اباقاخان نموده بود پس از عمری سعادت و عزت در چهارم شعبان سال ۶۸۳ در نزدیکی اهر به امرارغون ابن اباقاخان کشته شد. و همه اولادش جزیک پسر زکریا نام که سالم ماند بقیه جام شهادت نوشیدند و در چرنداب تبریز مدفون شد^۱.

مولانا نورالدین رصدی در تاریخ قتل شمس‌الدین جوینی قطعه زیر را گفته است:

نظام عرصه آفاق صاحب دیوان

محمد بن محمد در یگانه دهر

به سال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چار

به وقت عصر دو شنبه به رودخانه اهر

به دست ظلم نه از روی اختیار به جبر^۲

ز جام تیغ لبالب چشید شربت زهر^۳

شمس‌الدین از وزرای نامی ایران و از دانشمندان و شعرا و نویسندگان

با نام است، وی در شیوه نظم و نثر هر دو مقتدر بود، به فارسی و عربی هر دو شعر می‌گفت.

در تاریخ و صاف آمده که صفی‌الدین عبدالرحمن و بعضی افاضل دیگر

در محضر عطا ملک برادرش گفتند که شعر غراء صاحب شمس‌الدین در لطافت

۱- جامع التواریخ رشیدی و تاریخ الفی و تاریخ و صاف وجهانگشای جوینی

۲- به دست تسلیم از روی اختیار نه جبر

۳- جامع التواریخ رشیدی

آبروی آب حیوان ریخته است» اما عجمه عجمیت دارد. این سخن به گوش صاحب شمس الدین رسید در قطعه‌ای از منشآت خود این بیت را در سرزنش صفی‌الدین ایراد کرد:

عجمت شعری و ضیفته (ص: زیفته) یا جاهلا بالشعر و الشاعر^۱
شمس الدین را شعر عربی و فارسی بسیار بوده و جویی تخلص می کرده
است. یک قصیده از قصاید عربیش در تاریخ و صاف ذکر شده. و چندین غزل
و قطعه و رباعی هم از اشعار فارسیش را محمد بن بدر جاجرمی در کتاب
مونس الاحرار خویش آورده است. و در اینجا یک غزل و دو رباعی از وی
نوشته می شود:

غزل

یا ترا من وفا بیاموزم	یا ز تو من جفا بیاموزم
تو زمن شرم و من ز تو شوخی	یا بیاموز یا بیاموزم
توجه دانی که چیست دل‌داری	باش تا من ترا بیاموزم
با تو چندان وفا کنم جانا	کین جهان را وفا بیاموزم
نرد شوخی ز عالمی ببرم	گر ز تو یک دغا بیاموزم
به کدامین دعای خواهم یافت	تا روم آن دعا بیاموزم
پرده بردار تا خلایق را	سوره و الضحی بیاموزم

رباعی زیر را در مرثیه پسرش خواجه بهاء الدین گفته:

آوخ که مرا کام به ناکام برفت

و اسایش جان و دل آرام برفت

پشتم چو هلال گشت در شام بلا

تا بدر دل افروز من از بام برفت

و این رباعی هم ازوست:

گر طالب رویت به‌ریا آمده‌ام از پشت پدر به ناسزا آمده‌ام
گر چین سر زلف ترا بنده نیم چون مشک ز مادر به خطا آمده‌ام^۱
خواجه نصیرالدین طوسی را با شمس‌الدین جوینی وزیر روابط دوستی
صمیمانه بوده و خواجه رساله معروف اوصاف الاشراف را به نام وی نگاشته
است.

عده بسیاری از شعرا او را مدح گفته‌اند که از جمله شیخ اجل سعدی
شیرازی است که قصاید چندی در مدح وی سروده است.

و نیز بعد از قتلش عده کثیری از ادبا و شعرا به فارسی و عربی او را
مرثیه گفته‌اند؛ از جمله رباعی زیر که به شیخ سعدی منسوبست:
در ماتم شمس از شفق خون بچکد

مه روی بکند و زهره گیسو بیرید

شب جامه سیاه کرد در ماتم و صبح

بر زد نفسی سرد و گریبان بدرید

دولتشاه سمرقندی این دوبیت را به مجدهمگر نسبت داده و گوید: «این
رباعی را در مرثیه صاحب دیوان گفته و شیخ بزرگوار سعدی چون این رباعی
بشنود گریان شد و برروح خواجه دعای خیر گفت، و خواجه مجد را تحسین
نمود.»^۲

۱۳- خواجه بهاءالدین محمد

پسر شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان در عهد سلطنت اباقا خان

۱- مونس‌الاحرار نسخه عکسی کتابخانه دانشکده ادبیات ص ۵۱۱

۲- تذکره دولتشاه، چاپ اروپا ص ۱۰۶

حکومت اصفهان و عراق عجم با او بوده و او در نهایت شدت و تند خوئی با مردم رفتار می کرده و به قساوت و خونخواری معروف است. و جمع بسیاری به فرمانش نیست و نابود شدند. با این حال وی یکی از فضایل نامدار و دانشمندان بزرگ است. عده بسیاری از علما به نام او کتابها نوشته و او را ستوده اند. خواجه طوسی ترجمه کتاب ثمره بطلمیوس را به طوری که در دیباچه آن یاد شده به نام او ساخته است. و حسن بن علی طبرسی کتاب کامل بهائی را در امامت به اسم او تصنیف نموده. و محقق نیز کتاب معتبر در شرح مختصر را برای او تألیف کرده است. و ابن الخوام بغدادی، فوائد بهائیه را در حساب به نام او نوشته است.

بهاءالدین در اوائل عمر یعنی پیش از آنکه سنین عمرش به سی سال برسد در ماه شعبان سال ۶۷۸ به مرض سکنه به شهر اصفهان در گذشت. و ادبا و شعرا او را به السنه مختلف مرثیه گفتند. از جمله پدرش شمس الدین محمد وزیر در مرگ او این رباعی را گفته است:

فرزند محمد ای فلك هندویت	بازار زمانه را بهایك مویت
تو پشت پدر بدی از آن پشت پدر	خم گشت چو ابروی بتان بی رویت

۱۴- عظاملك جوینی^۱

علاءالدین عظاملك جوینی برادر صاحب دیوان شمس الدین محمد وزیر در سال ۶۲۳ هجری متولد و در سن هفده سالگی یا هیجده سالگی داخل در خدمت ارغون آقا حاکم کل بلاد ایران و گرجستان شد. و چندین مرتبه با ارغون آقا به اردو یعنی دربار پادشاهان مغول رفت.

۱ - برای شرح حال مفصل علاء الدین عطا ملك رجوع شود به مقدمه مرحوم

علامه قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی.

و پس از ورود هلاکو خان به ایران از خواص دبیران او گردید . و در واقعه قلع و قمع اسماعیلیه و فتح بغداد در ملازمت هلاکو بود . و يك سال پس از فتح بغداد یعنی سال ۶۵۷ از طرف هلاکو حکومت بغداد یافت . و تا جلوس ابقا سوم رمضان سال ۶۶۳ در حکومت بغداد برقرار بود . پس از آن تاریخ حکومت بغداد به سونجاق آغا که یکی از امرای بزرگ مغول بود مفوض شد . و عطا ملک به نیابت امیر سونجاق منصوب گردید . و مدت هفده سال مستقلاً حکومت بغداد و کلیه عراق عرب را داشت . در این مدت جمیع هم خود را صرف آبادی بلاد و آسایش عباد نمود . و طولی نکشید که بغداد و عراق عرب که به واسطه حمله مغول ویران شده بود به سرعت روی به آبادی گذارد ، و عمران اولیه را تجدید نمود . روی هم رفته مدت حکمرانی وی در بغداد بالغ بر بیست و چهار سال بود . و در آخر عمر یعنی سال ۶۸۰ به واسطه سعایت مجد الملک یزدی مدتی محبوس گردید . و پس از دادن همه اموال و ذخائر در روز پنجشنبه چهارم رمضان ۶۸۰ مورد عفو پادشاه واقع گشته از بند و حبس رهایی یافت . و هنوز مدتی از رهایی او نگذشته بود که به اتهام رابطه داشتن با سلاطین مصر دوباره مقید شد و از بغداد او را به اردو آوردند . ولی وقتی عطا ملک با ایلچیان به نزدیک اردو رسیدند ، خبر وفات ابقا خان و جلوس سلطان احمد بدیشان رسید . و در بیستم ذیحجه این سال مستخلص شد . و دوباره از طرف تکودار موسوم به سلطان احمد حکومت بغداد یافت . و هنوز مدتی از این واقعه نگذشته بود که او را اجل در رسید ، و در چهارم ذیحجه ۶۸۱ در آن درگذشت . نعش او را به تبریز آوردند و در مقبره چرنداب دفن نمودند .^۱

عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب وفات عطا ملک را ضمن حوادث سال ۶۸۳ آورده و گوید که : «عطا ملک در این سال احضار شد ، و از

بیم مخفی گردید، و در همان حال اختفا وفات یافت.^۱
 ابن الفوطی گوید: در ارآن بعد از نکبت مجدالملک یزدی و غلبه بر او و کشته شدنش در ذیحجه سال ۶۸۱ یا ۶۸۲ درگذشت.
 و همو گوید عظاملک مرا به دارالسلام برگردانید و کتاب تاریخ و حوادث را به من تفویض کرد و به من اجازه جمیع مصنفات خویش را داد و در سال ۶۷۷ در قلعه تبریز از اشعار خویش برایم املا کرد. او را رسائل و اشعار و امثال و حکمی است که این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد.^۲

در تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات وی در این قطعه آمده است:
 علاء دولت و دین آن وزیری که حاکم بود اندر ملک بغداد
 چو مخفی گشت زیر پرده خاک خفا از سال تاریخش خبر داد
 و این واقعه در شب چهارم ذیحجه سنه احدی و ثمانین و ستمائة بود.^۳
 عظاملک از دانشمندان و نویسندگان بزرگ بود. از جمله مؤلفاتش تاریخ جهانگشای جوینی در سه جلد و رساله تسلیه الاخوان، و رساله دیگر در شرح حال خویش است. از کارهای خیر وی در مدت حکومت بغداد کشیدن نهری از فرات به نجف اشرف و بنای رباطی در مشهد علی علیه السلام، و ساختمان بیمارستانی در خوزستانست.

۱۵- ملک عزالدین

ابوالمظفر عبدالعزیز بن جعفر بن الحسین نیشابوری از بزرگان و دانشمندان و اسخیای روزگار است.

۱- شذات الذهب ج ۵ ص ۳۸۲

۲- مجمع الآداب ابن الفوطی ج ۴ ص ۱۰۳۴

۳- تاریخ حبیب السیر چاپ سنگی ص ۴۰۲

خواجۀ طوسی در کتاب اخلاق ناصری^۱ او را به احترام تمام یاد کرده و در فصل حقوق والدین گفته است:

«درشهور سنۀ ثلاث و ستین و ستمائه بعد از تحریر این کتاب به مدت سی سال از حضرت پادشاه پادشاهان خلدالله ملکه ابد، یکی از بزرگان جهان که در اکثر فنون فضائل بر سر آمده اهل عالم است. و آن مخدوم معظم ملک الامراء فی العالم جلال الدولة والدین مفخر جهان عبدالعزیز النیشابوری اعز الله انصاره و ادام اقباله و ضاعف جلاله است به این دیار رسید و این کتاب را به مطالعه همایون خویش مشرف گردانید فرمود که در اثناء ذکر فضائل که در این کتاب موجود است ذکر فضیلتی بس بزرگ مفقود است و آن رعایت حقوق پدر و مادر است که تالی عبادت خالق است چنانکه فرموده است عزمن قائل: «وقضى ربك ان لاتعبدوا الا اياه و بالوالدین احسانا» بایستی که در حق بر این فضیلت و زجر از ردیلتی که مقابل آنست یعنی حقوق هم اشارتی رفته بودی. محرر این کتاب هر چند به چند موضع ذکر این معنی به طریق تلویح و تعریض ایراد کرده است، اما چون این نقد به جای خود بود سطری چند در این معنی به ذیل فصل چهارم از مقالات دوم که در سیاست و تدبیر اولادست الحاق کرد.»

صاحب کتاب الحوادث در ذیل حوادث سال ۶۷۲ آورده است که:

«در نیمۀ ذیقعدۀ این سال ملک عزالدین عبدالعزیز بن جعفر نیشابوری که مردی نیک سیرت و کریم طبع بود و مدتی شغل شحنگی واسط و بصره داشت در گذشت و در مشهد علی علیه السلام مدفون گردید. و بهاءالدین علی بن عیسی اربلی منشی در رثای وی و خواجۀ طوسی گفته است:

ولما قضی عبدالعزیز بن جعفر واردفه رزء النصیر محمد
جزعت لفقدان الاخلاء و ابنرت شؤونی کمر فض الجمان المسدد
وجاشت الی النفس حزنا و لوعة فقلت تعزونی و اصبری فکان قد
و ابن القوطی در تلخیص مجمع الآداب از او یاد کرده و در حق او گوید:
« از اولاد اشتر نخعی بود و در سال ۶۲۶ متولد شده. از نیشابور به
عراق آمد و به خدمت علاءالدین عظاملک و شمس الدین وزیر پیوست و از
طرف صاحب دیوان شحنگی واسطیافت، و بصره و نواحی آن بدو تفویض شد.
وقتی به مراغه وارد شد، و پس از چندی به بغداد بازگشت. او را به علوین
میل و افری بود. به مراغه آمد و من او را ملاقات کردم و در ذیقعدۃ سال ۶۷۲
در گذشت. »^۲

ابن الطقطقی در مقدمه تاریخ الفخری یاد او کرده^۳ و گفته:
«وکان عزالدین عبدالعزیز بن جعفر النیشابوری رضی الله عنه لمجالسة اهل
الفضل و لكثرة معاشرتهم له، صار يتنبه على معان حسنة و يحلّ الالغاز المشکلة
اسرع منهم، و لم یکن له حظ من علم و ماکان یظهر للناس الا انه رجل
فاضل، و خفی ذلك حتی على الصاحب علاءالدین. »

اساقید خواجه

۱۶- وجیه الدین

محمد بن الحسن الطوسی پدر خواجه طوسی . بعضی از معاصرین او را
به لقب فخرالدین یاد کرده اند لیکن در تمام مآخذی که به نظر رسید لقب

۱- الحوادث الجامعة ص ۳۷۸

۲- مجمع الآداب ابن القوطی ج ۱ ص ۲۰۸

۳- الفخری فی آداب السلطانیة سال ۱۹۴۳ چاپ مصر ص ۲۹

فخرالدین برای او درجایی دیده نشد.

ابن القوطی در مجمع الآداب لقب او را وجیه الدین ذکر کرده است.^۱ و چنانکه بیشتر از مورخان نوشته‌اند و در پیش بدان اشاره شد، و همچنین از رسالهٔ چهل حدیث شهید ثانی علیه‌الرحمة استفاد می‌شود، خواه در شرعیات شاگرد والد بزرگوار خود بوده و او شاگرد سید فضل‌الله راوندی، و راوندی شاگرد سید مرتضی علم‌الهدی بوده است.

و این راوندی ضیاءالدین ابوالرضاء فضل‌الله بن علی بن عبد‌الله الحسنی است که بسط زکی نسبش می‌رسد. و از مشایخ ابن شهر آشوب مازندرانی (متوفی ۵۸۸) است. و چون در تاریخ ربیع الاول ۵۲۶ شیخ فقیه علی بن عبد‌الصمد تمیمی از نیشابور برای راوندی اجازه نوشته و فرستاده است^۲، بنا بر این تصور نمی‌رود که راوندی، زمان سید مرتضی علم‌الهدی (متولد رجب ۳۵۵ و متوفای ۴۳۶) را دریافته باشد. پس باید روایت او از سید مرتضی به واسطه باشد. چنانکه سید غیاث‌الدین عبدالکریم بن احمد که از شاگردان خواهه است در یکی از اجازات خود گوید که: «تمام کتب سید مرتضی را از وزیر علامه نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن طوسی و او از پدرش، و او از فضل‌الله راوندی حسینی، و او از مکی بن احمد روایت می‌کند.»^۳

با این حال بیشتر علماء رجال واسطهٔ بین راوندی و سید مرتضی را انداخته و نوشته‌اند که راوندی از شاگردان سید مرتضی علم‌الهدی است. چنانکه میرزا عبد‌الله افندی در کتاب ریاض العلماء گفته که: «از مشایخ سید

۱- ابن القوطی در مجمع الآداب چاپ هند ص ۱۷۷-۱۷۸ در شرح حال کمال

الدین ابو محمد رضا بن فخرالدین محمد افطسی آبی

۲- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۹۰ و ۴۹۵

۳- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۳۷۳

فضل الله را وندی سید مرتضی و سید رضی اند.»

جماعتی هم سید فضل الله را از شاگردان شرف السادات ابو تراب مرتضی ابن سید الداعی مؤلف کتاب تبصرة العوام دانسته اند و سلسله روایت او را به او منتهی کنند.

از شاگردان محمد بن الحسن طوسی پدر خواجه، سعید بن هبة الله بن الحسن را وندی است. صاحب روضات الجنات در شرح حال او گوید:

«از کتاب قصص الانبیاء و دیگر تألیفاتش معلوم می شود که وی در نزد بیش از بیست شیخ و استاد از خاصه و عامه تلمذ کرده که از جمله آنها ابو علی طبرسی صاحب مجمع البیان و محمد بن الحسن پدر خواجه نصیر الدین طوسی است.»^۱

۱۷- شیخ برهان الدین

محمد بن محمد بن علی الحمدانی القزوینی بعضی او را همدانی^۲ باهاء هوز نوشته و تصور کرده اند که منسوب به قبیله همدان است، و این خطاست و صحیح حمدانی با حاء خطی است.

وی محدثی فاضل و عالمی جلیل بوده، که بسیاری از اساطین علم و مشایخ بزرگ سماع حدیث از او کرده، و در روایت احادیث بدو اعتماد نموده اند. و از جمله آنها یکی خواجه طوسی است که از محضر او استفاده کرده و از او مجازگشته است.

برهان الدین در ری ساکن بوده و از شیخ متجب الدین ابو الحسن علی ابن عبدالله بن الحسن رازی صاحب کتاب فهرست اخذ حدیث کرده. و نیز از

۱- روضات الجنات ص ۳۸۹

۲- لؤلؤئی البحرين و فرائد السمطين

سید کبیر عمادالدین حسینی مجاز بوده و از او روایت حدیث نموده است. شیخ منتجب الدین، استاد و شیخ وی از فضلا و بزرگان شیعه امامیه و مؤلف کتاب «اسماء مشایخ الشیعة و مصنفیهم» می باشد که به نام فهرست مشهور شده است.

رافعی در کتاب التدوین ترجمه حالی از او آورده و گوید:

«شیخ منتجب الدین در سال ۵۰۴ متولد شد و بعد از سال ۵۸۵ وفات کرد.»^۱ و شیخ منتجب الدین در کتاب فهرست که آنرا بین سنوات (۵۷۳-۵۹۲) تألیف نموده^۲ از جمله شاگردان خود نام برهان الدین و پدرش را یاد کرده و در آنجا گوید:

«برهان الدین ابوالحارث محمد بن ابی الخیر علی بن ابی سلیمان ظفر الحمدانی عالم و صالح و مفسر و واعظ است و چند تألیف دارد که از جمله مفتاح التفاسیر و دلائل القرآن و شرح الشهابست.»

و بعد گوید «پسرش محمد بن محمد بن علی حمدانی فقیه فاضلی است.»^۳ دیگر از مشایخ برهان الدین شیخ جلیل سدید الدین محمود حمصی است که از او نیز روایت حدیث کرده است.^۴ و سید رضی الدین ابن طاوس و برادرش سید جمال الدین ابن طاوس از سید صفی الدین و او از برهان الدین روایت دارند. و به يك واسطه از شاگردان وی اند.

تاریخ وفات برهان الدین به دست نیامد ولی از اینکه از مشایخ روایت خواجه بوده مسلماً تا عشرة دوم از قرن هفتم زنده بوده است.

۱- التدوین نسخه عکسی کتابخانه دانشکده ادبیات

۲- مقدمه معالم العلماء چاپ طهران

۳- فهرست منتجب الدین نسخه خطی متعلق به نگارنده

۴- مستدرک الوسائل حاجی نوری ج ۳ ص ۴۷۲

نسخه‌ای از کتاب فهرست منتخب‌الدین به خط والد نگارنده (مرحوم سید محمد باقر رضوی مدرس آستان قدس اعلی‌الله مقامه) موجود است که در آخر آن مرقوم داشته‌اند که:

«این نسخه از روی نسخه‌ای که به خط مرحوم شهید اول محمد بن مکی که به تاریخ سه‌شنبه ۲۵ ربیع‌الآخر سال ۷۷۶ در حله نوشته بود استنساخ شد. و مرحوم شهید در آخر نسخه خود نوشته است که این نسخه از روی نسخه‌ای که به خط فاضل محمد بن محمد بن علی حمدانی قزوینی مورخ به تاریخ رجب سال ۱۳۰۶ بود نوشته شده» بنابراین وی تا این تاریخ مسلماً در قید حیات بوده و مرگ او پس از این تاریخ می‌باشد.

۱۸- نصیرالدین ابوطالب

عبدالله بن حمزة بن عبدالله بن حمزة بن الحسن الطوسی از اعیان علماء امامیه و از بزرگان این طایفه است.

نصیرالدین از عقیف‌الدین محمد بن حسن شوهانی و او از شیخ فقیه علی بن محمد قمی، و او از شیخ مفید عبد الجبار بن عبدالله مقری و او از شیخ الطایفه روایت می‌کند. بنابراین سلسله روایت وی به سه واسطه به شیخ طوسی می‌رسد.

محمد بن حسین بن حسن معروف به قطب‌الدین کیدری بیهقی که از جمله شاگردان و یست در کتاب «کفایة البرایا فی معرفة الانبیاء و الاوصیاء» چنین گفته که: «سید و مولای من علامه قطب‌المله والدین و نصیر الاسلام و المسلمین مفخر العلماء، عمدة الخلق عبدالله بن حمزة طوسی مرا روایت کرد، و

من در سال ۵۷۳ در سبزوار بیهق نزد او تلمذ کرده و قرائت حدیث می نمودم.^۱ و کیدری شرحی بر نهج البلاغة به نام حدائق الحقایق فی تفسیر کلام افصح الخلائق ساخته که در او آخر شهر شعبان سال ۵۷۶ آنرا به اتمام رسانیده و آن را به استاد خویش نصیرالدین عبدالله عرضه داشته و او اجازه غرائی به تاریخ ۵۹۶ به کیدری داده است.

شیخ منتجب الدین در کتاب فهرست او را چنین توصیف کند: «الشیخ الامام نصیر الدین ابوطالب عبدالله بن حمزة بن عبدالله الطوسی الشارحی المشهدی فقیه ثقة وجه».^۲

حاجی نوری در کتاب مستدرک الوسائل درباره او گوید:

«نصیرالدین عبدالله صاحب کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب».

و میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء در حق او فرموده:

«و از مؤلفات نصیرالدین عبدالله الوافی بکلام المثبت والمنفی است»

و آن کتابی است مختصر و باز در همان کتاب در شرح حال شیخ امین الدین ابوعلی طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان گوید:

«نسخه ای از این کتاب را به خط شیخ قطب الدین کیدری^۳ دیدم که آنرا

نزد نصیرالدین طوسی خوانده بود».^۴

ابن القوطی در کتاب تلخیص مجمع الآداب در شرح حال سید کمال الدین

۱- مستدرک الوسائل ج ۳ صفحات ۳۹۵ و ۴۷۲ و ۴۷۳

۲- فهرست منتجب الدین نسخه خطی نگارنده

۳- در مجمع الآداب ج ۴ ص ۶۹۱ نام کیدری بدین صورت آمده: قطب الدین ابوالحسن محمد بن الحسن بن الحسن الکیدری الیهقی الادیب؛ و از آنچه در پشت کتاب فائق زمخشری از خط او نقل شده که او نوشته معلوم می شود که او تا سال ۶۱۰ زنده بوده است.

۴- ریاض العلماء نسخه خطی کتابخانه ملی ملک

افطسی آبی گفته است که :

«مولینا ابوجعفر نصیرالدین طوسی از نصیرالدین عبدالله بن حمزه که خالوی پدرش محمد بن حسن بود سماع حدیث کرده است.»^۱

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار آمده است که [در سال ۵۹۷] چون سلطان غور غیاث الدین و شهاب الدین به خراسان آمدند و نیشابور را مستخلص کرده و به زیارت رضا شده و خیرات فرموده، فخرالدین رازی خطیب که مجتهد عهد و استاد العالم بود با دیگر علماء غور و غزنین به روضه رضا علیه السلام حاضر آمدند و عهد نامه خواستند و مطالعه می کردند. علماء اهل سنت و جماعت او را پرسیدند معنی جعفر و جامع چیست؟ گفت: من واقف برین سر نیستیم؛ هم در این مشهد امامی است عدیم النظر نصیرالدین حمزه بن محمد از طائفة شیعه او را بیاید پرسید. آن امام را بخواندند و پرسیده و دانسته. و این نصیرالدین حمزه را فضل به درجتی بود که فخر رازی با جلالت قدر و فضل خویش معترف بود و مقر بود پیشی و بیشی او را و مستفید از او.^۲

نگارنده گوید مسلماً مقصود همین نصیرالدین است که نامش به جای عبدالله بن حمزه، حمزه بن محمد به غلط ذکر شده است.

۱۹- نورالدین

علی بن ابی منصور محمد الشیعی؛ شرح حال وی درجایی به نظر نرسید. نامش در اجازه ای که خواجه طوسی به کمال الدین افطسی آبی داده و ابن فوطی بخشی از آن را در تلخیص مجمع الآداب آورده یاد شده. خواجه طوسی او را دائی و خال خود خوانده است.

۱- مجمع الآداب ابن الفوطی چاپ هند.

۲- تاریخ طبرستان ص ۲۰۱

و نیز صدرالدین ابراهیم بن شیخ سعدالدین حمویه جوینی (متولد ۶۴۴ و متوفی ۷۲۲) در کتاب فرائد السمطین که در سال ۷۱۶ از تألیف آن فارغ شده سه حدیث در این کتاب از خواجه روایت کرده که دو حدیث را خواجه از همین نورالدین علی بن محمد که او را دائی خویش خوانده روایت کرده است.

نام و نام پدر و لقب وی در هر دو مأخذ یکی است و ابن القوطی و ابن حمویه هر دو او را (نورالدین علی بن محمد) نوشته‌اند و اختلافی که در گفته آن دوست یکی در کلمه (الشیعی) است که در فرائد در یک جا به صورت (الشعبی) بدون نقطه و در جای دیگر به صورت (السعدی) نوشته شده و در تلخیص مجمع الآداب ابن فوطی (چاپ‌هند) صریحاً و واضحاً الشیعی است. و دیگر در ابو منصور کنیه پدر نورالدین است که فقط در فرائد در یک موضع ذکر شده و در ابن فوطی بادی از کنیه پدر او نشده است.

از مواردی که از او یاد شده پیدا است که وی در عداد علما و محدثین بوده و از برهان‌الدین ابوالمظفر ناصر بن ابی المکارم مطرزی خوارزمی مجاز گشته و خواجه طوسی در نزد او تلمذ کرده و از او اجازه روایت داشته است. و آنچه بعضی در باره خواجه می‌گفته‌اند که «نشأ بمشهد طوس و اشتغل بها بالتحصیل علی خاله» مقصود از خال خواجه همین نورالدین علی بن ابی منصور محمد الشیعی یا (الشعبی) است.

۲۰- شیخ معین‌الدین مصری

ابوالحسن سالم بن بدران بن علی المازنی. بعضی لقب او را معزالدین به جای معین‌الدین ذکر کرده‌اند که مسلماً تصحیف و خطاست.

۱- تلخیص مجمع الآداب ابن فوطی چاپ هند و فوائد السمطین نسخه خطی

شیخ حر عاملی در کتاب امل الامل در ترجمه حالش چنین گفته است :
 « كان عالماً فاضلاً نقلوا له اقوالاً في كتب الاستدلال كمانص عليه تلميذه
 المحقق الطوسي في رسالة الفرائض. »^۱

قاضی نورالله شوشتری در بعض فرائد خویش آورده است که «خواجه
 طوسی با معین الدین بن مصری در يك طبقه اند چون خواجه از محضر وی
 استفاده کرده است.»

ابن القوطی در تلخیص مجمع الآداب گوید:

«معین الدین ابوالحسن سالم بن بدران بن علی المازنی فقیه و ادیب
 شیعی. او را بر مذهب شیعه تصانیف چند است که از آن جمله است «رسالة فی
 ان غسل الجنابة واجب لغيره» و «رسالة فی حکم العصیر» و «کتاب فی احکام
 النیات».^۲

و محمد بن شاکر در فوات الوفيات و صلاح الدین صفدی در الوافی
 بالوفیات او را به شیعی معتزلی تعریف کرده اند.^۳ ظاهراً وی فقه را از ابن
 ادریس حلی^۴ صاحب کتاب سرائر آموخته و از شاگردان او بوده است.
 چنانکه حاجی نوری در کتاب مستدرک الوسائل بدان اشاره فرموده است.

سالم بن بدران از سید جلیل سید عزالدین ابی المکارم حمزة بن علی بن
 زهره حسینی حلی صاحب غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع روایت
 حدیث می کند چنانکه از اجازه ای که به خواجه طوسی داده است معلوم می-

۱- امل الامل شیخ حر

۲- مجمع الآداب چاپ هند ص ۶۶۲

۳- الوافی بالوفیات ج ۱ ص ۱۸۱ و فوات الوفيات

۴- ابو عبدالله محمد بن ادریس الامامی العجلی از علما و فقهاء بزرگ امامیه
 است. درسال ۵۵۸ به حد بلوغ رسیده و درسال ۵۷۸ یا ۵۹۸ درگذشته است.

شود . و خواجه طوسی از شاگردان معین الدین است، و مدتی از محضر وی مستفید شده و هم از او مجاز گشته است .

اصل اجازه ای که معین الدین به خواجه داده در ظهر کتاب غنیة النزوع ابن زهره که خواجه آنرا در نزد استاد خوانده باقی است و تاریخ مقابلة کتاب سال ۶۲۴ می باشد و اکنون کتاب مزبور موجود و در کتابخانه مجلس شورای ملی ضبط است .

و صورت اجازه ای که در کتاب اجازات بحار الانوار مجلسی و لؤلؤتی البحرین صاحب حدایق و دیگر کتب ثبت است منقول از همین کتاب می باشد .
و صورت اجازه معین الدین به خواجه این است :

الکتاب الثالث فی الکرامات

من علی جمیع المرد العالمین فی حقه البروق الی علی
والصومع من اوله الی آخره وقرأه تفریقاً وکتاباً
عواضه عالم یسوی حوائجهم وکلامه لکرم الناس هذا کتاب
وهو المحدث فی اصول الفقه البکر البکر العالم الفصل الاول فی الدار
المقدس المحقق نصیر المله والذین بحیه الاسلام والاسد الامه
والانصار معهم العلماء والاکابر سیدنا وفضلنا سیدنا محمد بن
ابن الحسین الطوسی رآه فی علائیه واحسن الذلایه عن حرمه
وادیته فی دار جمعه عنی عن السید الاعظم العالم الا حد
الظاهر فی الدار عن الذین فی الدار جمعه عن علی زهره
الحسنی قدس سره وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه
نصیر وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه
والملازمین وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه
حاضرهم وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه
وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه وجمعه

« قراء على جميع الجزء الثالث من كتاب غنية النزوع الى علم الاصول و الفروع من اوله الى آخره قراءة تفهم و تبين^۱ و تأمل مستحث عن غوامضه عالم بفنون جوامعه و اكثر الجزء الثاني من هذا الكتاب وهو الكلام فى اصول الفقه الامام الاجل العالم الافضل الاكمل البارع^۲ المتقن المحقق نصير الملة والدين وجيه الاسلام والمسلمين سند الائمة والافاضل، مفخر العلماء والاكابر نسيب و افضل خراسان^۳ محمد بن محمد بن الحسن الطوسى زاد الله فى علائه و احسن الدفاع عن حوالبه . و اذنت له فى رواية جميعه عنى و عن السيد الاجل^۴ العالم الاوحد الطاهر الزاهد البارع عز الدين ابى المكارم حمزة بن على بن زهرة الحسينى قدس الله روحه و نور ضريحه ، جميع تصانيفه و جميع تصانيفى و مسموعاتى و قراآتى و اجازاتى عن مشايخى ما اذكر اساتيده و ما لم اذكر اذا ثبت ذلك عنده و ما لعلنى ان اصنفه . و هذا خط اضعف خلق الله و افقرهم الى عفوه سالم بن بدران بن على المازنى المصرى . كتبه ثامن عشر شهر جمادى الاخرة سنة تسع عشر و ستمائة حامداً لله مصلياً على خير خلقه و آله الطاهرين^۵»

در هامش صفحه آخر كتاب به خط خواجه طوسى اين عبارت ديده مى شود « و قع الفراغ من مقابلة القسم الثالث بنسخة صحيحة و الحمد لله تبارك و تعالى فى جمادى الاولى اربع عشرين و ستمائة هجرية كتب محمد بن محمد بن الحسن الطوسى بخطه».

۱- تفهيم و تبين

۲- الاورع

۳- در لؤلؤتى البحرين : و افضل اهل خراسان.

۴- الاجل الانهر

۵- اجازات بحار الانوار چاپ طهران ص ۱۶ و لؤلؤتى البحرين



گراود صفحه آخر کتاب غنیة الزروع که خط خواجه در پائین صفحه طرف راست مشاهده می شود

و از این اجازه پیداست که معین الدین را (چنانکه ابن الفوطی گفته) تألیفات بسیاری بوده که به‌خواجه اجازه روایت آنها را داده است. و خواجه در کتاب الفرائض خویش در فصل نصیب ذی قرابتین و ذی قرابات از کتاب تحریر استاد خود نقلی کرده و گوید:

« ولنوردالمثال الذی ذکره شیخنا الامام السعید معین الدین سالم بن بدران المصری فی کتابه الموسوم بالتحریر »^۱

خوانساری در کتاب روضات الجنات گفته: «در بعض اجازات اصحاب ذکر شده که معین الدین را کتابی است موسوم به « الانوار المضيئة الكاشفة لاسداف الرسالة الشمسية »

و نیز او را کتابی است به نام « اعتکاف - یا - مسئله فی الاعتکاف » ، و مسئله « اعتراض بر دلیل نبوت » نیز بدو منسوبست .

۲۱- قطب الدین مصری

ابراهیم بن علی بن محمد السلمی . وی اصلاً از مردم مغربست ولی چون مدتی در مصر زیسته به مصری شهرت یافته است. قطب الدین پس از مدتی توقف در مصر برای تکمیل تحصیلات خویش به خراسان سفر کرد و در خوارزم و هراة از محضر امام فخرالدین رازی مدتی استفاده نمود و کتاب قانون شیخ را در نزد استاد خواند^۲ تا از بزرگترین شاگردان وی گشت. وی در آخر عمر در نیشابور توطن اختیار کرد و به تدریس طلاب و تألیف کتب پرداخت. و از

۱- الفرائض خواجة طوسی نسخة خطی کتابخانه مجلس شورای ملی.

۲- در مقدمه شرح قانون تصریح به شاگردی خود و استفاده از امام نموده و گوید: از جمله کتبی که نزد امام فخرالدین خواندم قانون شیخ بود.

جمله تألیفاتش شرحی است بر کلیات قانون ابوعلی سینا^۱.
 ابن ابی اصیبعه در کتاب عیون الانباء فی تاریخ الاطباء ترجمه‌حالی از
 قطب‌الدین آورده و درباره شرح قانون تألیف وی گوید :
 «من به مطالعه این شرح موفق شدم، و آنرا به دقت خواندم. در این تألیف
 قطب‌الدین مصری مسیحی و ابن‌الخطیب امام رازی را بر شیخ ابوعلی سینا
 ترجیح و تفضیل داده است.
 در موضعی که مسیحی را بر ابوعلی ترجیح داده می‌گوید: «والمسیحی
 اعلم بصناعة الطب من الشيخ ابي علي. فان مشايخنا كانوا يرجحونه على جمع
 عظيم ممن هو افضل من ابي علي في هذا الفن»
 و باز در جای دیگر از همان شرح گوید: «وعبارة المسيحي اوضح واين
 مما قاله الشيخ، و غرضه في كتبه تقييد العبارة من غير فائدة»
 و درجائی که امام فخر رازی را بر شیخ‌الرئیس ترجیح نهاده گوید:
 «فهذا مما تنخل من كلام الامامين العظيمين الامام المتقدم، و الامام المتأخر عنه
 زمانا، الراجح عليه علما و عملا و اعتقادا و مذهبا»^۲
 قطب‌الدین مذهب شافعی داشته ، و به همین مناسبت سبکی نامش را در
 طبقات الشافعية الكبرى آورده است^۳.

ابن ابی اصیبعه در تاریخ وفاتش گوید: وقتی مغول نیشابور را گرفته و مردم
 آنجا را از دم تیغ گذرانیده و قتل عام کردند، حکیم مصری هم در جمله مردم
 آن شهر کشته شد. و سبکی گوید: در سال ۶۱۸ به دست تار به قتل رسید .

۱- نسخه‌ای از این شرح کلیات در کتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۳۵۳۶
 موجود است که آغازش چنین است: (الحمد لله المبدع الحكيم الفاطر العظيم)

۲- عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۴ ص ۳۰

۳- طبقات الشافعية الكبرى ج ۵ ص ۴۸ و شذرات الذهب ج ۵ ص ۲۲۳

خواجۀ طوسی در نیشابور مدتی در خدمت وی تلمذ کرده ، علم طب و حکمت را در محضرش آموخته است. و از شاگردان مشهور وی خواجۀ طوسی و قطب الدین احمد زکی بن حسن الثیقانی (متوفی ۶۷۶) و شمس الدین احمد خوئی را شمرده اند .

ابن القوطی دو بیت زیر را از خط مولانا نصیرالدین ابی جعفر محمد ابن محمد بن الحسن الطوسی نقل کرده است که به قطب الدین نسبت داده بود:

ذل السؤال شجا فی الحلق معترض

من دونه شرق من خلفه جرض

ماماء کفک ان جادت و ان بخلت

من ماء وجهی ان افنیته عوض^۱

۴۲ - شیخ ابوالسعادات

اسعد بن عبدالقاهر (یا - عبدالقادر) بن اسعد الاصفهانی. فاضلی محقق و صاحب تألیفات چندیست که از جمله «رشح الولا^۲» فی شرح دعاء صنمی قریش و کتاب «توجیه السؤالات فی حل الاشکالات» و کتاب «جامع الدلائل و مجمع الافاضل» و «اکسیر السعادتین» است .

او استاد خواجۀ طوسی و شیخ میثم بحرانی و سید رضی السدین بن طاوس است. و شخص اخیر از استاد خود روایت و نقل بسیار کرده است. و در کتاب فلاح السائل گوید:

«در ماه صفر سال ۶۳۵ در جانب شرقی بغداد در منزلی که خلیفه المستنصر

۱- تلخیص مجمع الاداب ج ۴ ص ۶۱۱

۲- روضات : رشح الولا

عباسی به شیخ اهدا کرده بود از استاد مجاز شده»^۱

۴۳- فریدالدین داماد

از جمله حکما و بزرگان اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم است .
شرح حالش جز در کتاب مجمع الآداب در جای دیگر دیده نشد.
ابن الفوطی در این کتاب دو جا از فریدالدین داماد نام برده است . در
يك جا می گوید:

«فریدالدین ابو محمد حسن بن محمد بن حیدر فریومدی حکیم اصولی
معروف به داماد. وی حکیمی بزرگ، و عارف به اصول و منطق و طب بود.
وانقطاع از مردم و خلوت و خمول را اختیار کرده و از کسی چیزی قبول نمی
نمود . و پیوسته به مطالعه کتب و تحقیق در علوم مشغول بود . شمس الدین
عبد الحمید خسرو شاهی و مولانا نصیرالدین طوسی از شاگردان ویند.»
در جای دیگر گوید:

«فریدالدین محمد بن حیدر معروف به داماد از مردم نیشابور حکیمی
فاضل بود. مولانا نصیرالدین طوسی او را از جمله مشیخه خویش می شمرد ،
و می فرمود که فریدالدین جمیع تصانیف امام فخر رازی را از خود او روایت
می کرد.»^۲

در این دو ترجمه حال که از ابن الفوطی نقل شد اختلاف بسیاری نیست
و ظاهراً ذکر نام و نسب وی در دوم ناقص است و کنیه و نامش که «ابو محمد
و حسن» است از قلم افتاده است.
و فریومد نام قصبه ای از توابع نیشابور است. و چون فریدالدین در

۱- امل الآمل و روضات الجنات ص ۲۸ و مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۷۳

۲- تلخیص مجمع الآداب ابن الفوطی چاپ بغداد ج ۴ ص ۴۵۸ و ص ۴۶۶

شهر نیشابور مدتی مانده است به نیشابوری شهرت یافته است.

چنانکه در شرح اساتیدخواجه در پیش گذشت اغلب مورخان فریدالدین را شاگرد صدرالدین علی سرخسی و صدرالدین را شاگرد افضل الدین جیلانی و او را شاگرد ابوالعباس لوکری و لوکری را شاگرد بهمنیار، و بهمنیار را شاگرد ابوعلی سینا نوشته اند یعنی فریدالدین را به چهار واسطه از شاگردان شیخ الرئيس دانسته اند.

و از شرح حال او که از ابن الفوطی نقل شد پیداست که وی از شاگردان امام فخر رازی نیز بوده بنابراین خواجه به يك واسطه شاگرد امام هم بوده است. فریدالدین را مسلماً تألیفاتی بوده که از میان رفته و نابود شده است. فقط دورسالة مختصر در اثبات واجب الوجود به عربی و فارسی در دو مجموعه از وی دیده شد که به واسطه اختصار و ایجاز و هم شاید این دو تنها تألیفی باشد که از او به جامانده برای آنکه این دواثر باقی ماند و خوانندگان از آن مستفید گردند تمام آن دو در اینجا ایراد شد.

رسالة في اثبات واجب الوجود لفريد الدين داماد

لا شك في وجود موجود، فان كان واجبا فذاك، وان كان ممكنا، والممكن لا يستقل بوجود نفسه اصلا، نظراً الى كونه ممكناً. و الممكن لا يوجد غيره استقلالا، اذ ما لم يوجد الشئ لا يوجد شيئاً. فالذى من شأنه ايجاد الاشياء هو الذى وجوده ذاتي، او بواسطته فلا بد من واجب.

فائدة: طبيعة الوجود هو واجب الوجود لوجوده :

الاول. الوجود المطلق موجود وبسيط وغير مجعول. وكلما كان كذلك فهو واجب لذاته. اما كونه موجودا فلانه لو كان معدوما لزم اتصاف الشئ بانتفائه. والقابل يبقى مع المقبول. و الشئ لا يبقى مع نفيه. اما كونه بسيطا فلان اجزائه ان كانت موجودة لزم تقدمه على نفسه. وان كان معدوما لزم عدمه. فذهب وجوده .

اما انه غير مجعول فلما ثبت من ان البسيط غير مجعول . واما ان كان ماثبت له هذه الاحكام فهو واجب لذاته فظاهر.

الثاني : انه لو لم يكن واجبا لكان ممكنا او ممتنعا، لانحصار كل مفهوم في هذه الثلاثة. والاول محال، اذ الممكن ما يقبل ذاته الوجود والعدم. والشئ

لا يقبل نفسه و لا نقيضه .

والثاني: محال لان الممتنع معدوم. والوجود موجود. لما تقدم. وايضا فامتناعه يفضى الى انتفاء الموجودات الخاصة . فلا يكون شيء فى الخارج موصوفا بالوجود هذا محال .

الثالث الوجود موجود، ووجوده نفسه. وكل ما كان كذلك فهو واجب لذاته . اما كونه موجودا فلما تقدم. و اما ان وجوده نفسه ، فلانه لو لا ذلك اما جزءه او خارجا عنه . والاول يفضى الى تركيب الوجود، و قد سبق بطلانه . والثانى يستلزم التسلسل . والباقي ظاهر .

الرابع الوجود موجود، فلو لم يكن واجبا لكان ممكنا، فعليه لامحالة موجود. فهو اما نفسه او جزء من جزئياته . وكل منهما يستلزم تقدم الشيء على نفسه. الخامس الوجود هو شيء له الوجود، و ما له الوجود اعم من ان يكون الوجود عينه او غيره. فان الشيء ثابت لامحالة ، ضرورة سلب الشيء عن نفسه محال. فالوجود ثابت لنفسه لا بواسطة امر، فهو واجب الوجود لذاته. فائدة: الحركة لا وجود له^١ لانها الوجدت وهى ممكنة لامحالة، فلها علة موجبة. فتلك العلة اما آنية الوجود، او زمانية، فان كان الاول، وجب ان يكون الحركة آنية الوجود، لكن ذلك محال اذ هى الخروج من القوة الى الفعل على التدرج ..

وان كان الثانى، وكل ماهو وجوده زمانى فهو ممكن فله علة. وهى اما آنية او زمانية. ويلزم اما المحال المذكور او التسلسل فى العلة الموجبة، وذلك محال. لا يقال التسلسل فى العلل الموجبة لم يقم برهان على استحالة . فان المعدات المترتبة غير متناهية . و باعتبار انضمام معد لاحق الى ما سبق من العلل و

الاستعدادات يتحصل علة موجبة اخرى . فعدم تناهى المعدات يستلزم عدم تناهى العلة الموجبة. لكن الاول حق على ما تبين في موضعه. فالثاني كذلك، لانا نقول المعدات عندكم هي الحركات والاضاع. وفيما نحن فيه لا يتصور اعدادهما ، لسبق المعد على المستعدله . فيلزم سبق الحركة الحافظه لمطلقها، وكل فرد بعد الآخر.

واما المطلق فلاول لوجوده حتى يتوقف على معد، فلا يلزم سبق الحركة على نفسها. ويمكن ان يجاب عن اصل الشبهة به ان الحركة يطلق على معينين: الاول التوسط بين المبداء والمنتهى. والثاني الامتداد المؤلف من المتوسطات الواقعة من اول المسافة الى آخرها. فان اردتم الاول اخترنا ان علته آنية . قوله فيكون الحركة آنية قلنا هي بهذه المعنى آنية الوجود، و ضرباتها (كذا) اعنى المتوسطات الواقعة في الحدود المتوهمة للمسافة خارجة من القوة الى الفعل على التدريج. وان اردتم الثانى مسلم. لانه لا وجود لها خارج الذهن، ولا يلزم من ذلك انتفاء الحركة مطلقا بالمعنى الاول .

برهان دیگر از فریدالدین داماد در بیان ثبوت صانع

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين فى التتميم
اگر موجودى هست واجب الوجودى هست ، ليکن موجودى هست
پس واجب الوجودى هست.
بيان ملازمه اگر موجودى هست آن موجود يا واجب است يا ممکن و
بر تقدير اول ملازمه ثابت شد.
واما بر تقدير دوم گوئيم هرچه ممکن باشد به افراد موجود نشود، و تا
موجود نبود موجد غير نتواند بود. پس اگر همه موجودات ممکن باشند هيچ
به افراد نه موجود بود و نه موجد غير، پس بر آن تقدير هيچ موجود نبود و
لازم آيد که اگر موجودى هست هيچ موجود نبود، و اين خلف باشد. پس
نشايد که همه موجودات ممکن باشند، پس موجودى غير ممکن باشد و آن واجب
بود. پس ملازمه ثابت شد و استثنا ظاهر است. پس نتيجه ثابت باشد. والله اعلم
«نقلت مما نقل من خط المولى العلامة قطب الحق والدين شيرازى روح الله
روحه، والناقل اضعف العباد الى عفوره...»^۱

و نیز منسوب به فريدالدين داماد است : لولم يكن في الوجود ما هو واجب بذاته لم يكن موجود اصلا و التالي ظاهر البطلان .

بيان الملازمة ان وجود الممكن يحتاج الى مرجح، فان منشاء الاحتياج على المذهب المتصور الامكان، و كل ممكن قديما كان او حادثا له مرجح، ضرورة ان نسبة طرفي الوجود والعدم الى الممكن واحد، ولا رجحان لشيء منهما. ولا يصح ان يترجح احدهما، فلو وجد ممكن وترجح وجوده كان لمرجح غيره موجود له، فلا محالة يكون موجودا ضرورة ان الشيء مالم يوجد لم يوجد. وعلى تقدير عدم الواجب كان ذلك المرجح ايضا ممكنا محتاجا الى مرجح آخر ممكن، فيكون للطرف حكم الوسط في الاحتياج الى المرجح و عدم الاستقلال في الوجود والايجاد، ومادام كل من اين يحصل ممكن حتى يحصل منه ممكن آخر مرجح، فلا وجود و لا ايجاد لبالذات و لبالغير.

و اذا ثبت الملازمة و تقرر بطلان اللازم، ثبت و تحقق المطلوب، وهو تحقق خلاف المقدر، ففي الوجود ما يجب وجوده بذاته من غير سبب و علة و ذلك ما اردناه. و اورد على ذلك بانه يحتمل ان يحصل ممكن بممكن آخر وذلك الاخر بآخر و هكذا الى غير النهاية. هذا الايراد غير وارد، لان هذا الاحتمال انما يجوزه العقل اذا اعتبر استناد بعض الممكنات الى بعضها مفصلا بان يلاحظ ان هذا من ذاك و ذاك من ذلك و هلم جرا .

فان العقل بهذا الطريق لا يحيط بجميعها، لعدم تتهيها ولا يظهر الخلف عتده. اما اذا لاحظ جميعها اجمالا و تذكر ان شيئا منها لا يحصل بالفعل مالم يحصل احد آخر بالفعل، فلا يشك في انه مادام للطرف حكم الوسط لا يحصل شيء منها بالفعل حتى يحصل به آخر فلا يحصل شيء من الممكنات اصلا

۲۴- کمال الدین بن یونس موصلی

ابوالفتح موسی بن ابی الفضل یونس بن محمد بن منعه بن مالک شافعی جامع جمیع علوم و فنون و یگانه روزگار بود . روز پنجشنبه پنجم صفر سال ۵۵۱ در موصل متولد گردید ، و پس از آنکه در علوم ادبیه سرآمد اقران شد فقه را در نزد پدر بزرگوار خویش آموخت. در سال ۵۷۱ به بغداد سفر کرد؛ و در مدرسه نظامیه نزد سدید سلماسی معید آنجا به تحصیل پرداخت . و علم خلاف و اصول و آداب بحث را در خدمت کمال الدین ابی البرکات عبدالرحمن ابن محمد الانباری استفاده کرد . و حل اقلیدس و مجسطی و علوم ریاضی را از شیخ شرف الدین مظفر بن محمد بن مظفر طوسی قاری یعنی صاحب اسطرلاب خطی مشهور به عصا فراگرفت. و پس از تکمیل تحصیلات خویش به موصل بازگشت و در مدرسه امیرزین الدین که بعدها به مدرسه کمالیه مشهور شد اقامت گزید و به تدریس طلاب مشغول گشت.

کمال الدین در بسیاری از علوم و فنون ماهر بود مخصوصاً در علوم ریاضی از اقلیدس و هیأت و مخروطات و متوسطات و مجسطی و حساب و جبر و مقابله و موسیقی متفرد بود ، و از اقران کسی به پایه و مرتبه او نمی رسید.

ابن خلکان در تاریخ و فیات الاعیان گوید :

«من او را در موصل در ماه رمضان سال ۶۲۶ ملاقات کردم و چون با پدرش آشنائی داشتم چندین بار فیض صحبتش را دریافتم ولیکن چون اقامتم در موصل اندک بود و می خواستم به زودی به شام برگردم از محضر درسش استفاده نکردم»

و باز در همان کتاب در تعریف او گوید :

«جامع معقول و منقول بود و با آنکه استاد فقه شافعی بود فقه حنفی را نیز برای عده‌ای از طلاب حنفی تدریس می‌کرد، و مشکلات جامع کبیر را برای آنان حل می‌نمود. او به دقایق فنون حکمت الهی و طبیعی و ریاضی و منطق و طب عارف و در علوم عربیت و تفسیر و حدیث و تاریخ و ایام عرب و اشعار تازی به خوبی مطلع و در هر علمی چون شخص يك فن از رموز آن با خبر بود. اهل ذمه نزد او تورات و انجیل می‌خواندند، و او این دو کتاب را برای آن جماعت شرح و تفسیر می‌کرد.

اثیرالدین ابهری با آن همه جلالت قدر و تفنن در علوم هنگامی که مردم از کتب او استفاده می‌کردند خود در خدمت کمال‌الدین مجسطی می‌آموزخت. و علم‌الدین قیصر بن ابی القاسم بن عبدالغنی بن مسافر مغربی که از بزرگان حکماء و علماء ریاضی است گوید :

«من موسیقی را در خدمت کمال‌الدین فرا گرفتم.»^۱

قزوینی در کتاب آثار البلاد گوید : کمال‌الدین بن یونس جامع جمیع علوم معقول و منقول و در زمان خویش بی نظیر بود در هر علم و فنی که با او گفتگو می‌شد او مانند صاحب فن به بحث می‌پرداخت و مخصوصاً در فنون ریاضی بی مانند بود.

تاریخ وفاتش را قزوینی به سال ۶۸۲ ذکر کرده^۲ ولیکن این تاریخ مسلماً خطا است؛ و صحیح تاریخی است که ابن ابی اصیبه در کتاب عیون الانباء فی تاریخ الاطباء و ابن خلکان در کتاب وفيات الاعیان آورده و گفته‌اند :

«کمال‌الدین بن یونس در چهاردهم شهر شعبان به سال ۶۳۹ در موصل

۱- تاریخ ابن خلکان چاپ طهران، ج ۲ ص ۲۵۶ و طبقات الشافعية الکبری ج ۵ ص ۱۵۸ والحوادث الجامعة چاپ بغداد ص ۱۴۹ و شذرات الذهب ج ۵ ص ۲۰۶
۲- آثار البلاد قزوینی چاپ اروپا ص ۳۱۰ و تاریخ وفات وی از چاپ مصر افتاده و ذکر نشده - آثار البلاد چاپ مصر ص ۴۶۳

درگذشت «۱»

ابن القوطی هم در تلخیص مجمع الآداب یادی از او کرده و کنیه اش را ابوالمعالی و تاریخ تولدش را جمادی الاولی سال ۵۵۱ و وفاتش را در نیمه شعبان سال ۶۳۹ در موصل دانسته است.^۲

از جمله تألیفاتش کتاب «کشف المشکلات وایضاح المعضلات فی تفسیر القرآن» و «شرح کتاب التنبیه فی الفقه» و «کتاب اسرار السلطانیة فی النجوم» است.

بروکلین از جمله تألیفات وی یکی رساله «برهان بر مقدمه تسبیح دائره و کیفیت پیدا کردن آن که ارشمیدس در کتاب خود نیاورده» و دیگر «شرح اعمال هندسه» را ذکر کرده است.^۳

صلاح الدین صفدی در کتاب الوافی بالوفیات و محمد بن شاکر در فوات الوفيات هر دو از شمس الدین بن المؤید العرضی نقل کرده اند که خواجه طوسی از کمال الدین بن یونس موصلی کسب دانش کرده^۴ و ظاهراً خواجه در بغداد یا موصل مدتی از محضر وی استفاده نموده است.

۲۵- علم الدین

قیصر بن ابی القاسم بن عبدالغنی بن مسافر بن حسان بن عبدالرحمن اسفونی منعت به «علم» و مکنی به ابوالمعالی و معروف به تعاسیف.

۱- عیون الانباء فی طبقات الاطباء ص ۲۵۹

۲- تلخیص مجمع الاداب ابن القوطی چاپ هند ص ۲۹۳

۳- ذیل تاریخ آداب العربیه . از بروکلین ج ۱ ص ۸۴۹

۴- الوافی بالوفیات ج ۱ ص ۱۸۲ و فوات الوفيات چاپ مصر ج ۲ ص ۱۴۱

وی به دقایق علوم ریاضی مطلع و بقراءات مختلف آشنا ، و فقیهی بی نظیر و محدثی خیر و به رموز مذهب ابوحنیفه آگاه و دانشمندی ارجمند بود . علوم ریاضی را در مصر و شام آموخت . و در تمام شعب و فنون آن ماهر گردید . و در مصر از ابی الفضل محمد بن یوسف غزنوی ، و ابوطاهر محمد بن محمد بن مبارک انباری ، و در حلب از ابوهاشم عبدالمطلب هاشمی سماع حدیث کرد . پس از آن خود برمسند افادت نشست . و جماعتی در مصر و شام از وی اخذ حدیث کرده ، از او روایت کرده اند .

ابن خلکان گوید که « علم الدین مرا حکایت کرد که پس از آنکه علوم ریاضی را به خوبی آموختم ، طالب دیدار کمال الدین بن یونس که در آن وقت در علوم ریاضی استادی بی مانند بود شدم ، و به نیت آنکه از محضر وی مستفید گردم به موصل رفتم ، و به مجلس درس او در آمدم .

قصدم را دانست ، و پرسید می خواهی چه فنی از فنون ریاضی را بیاموزی ؟ گفتم طالب علم موسیقی هستم ، و می خواهم از آن علم بهره ببرم . گفت مصلحت تراست . و در مدت یک سال بیش از چهل کتاب در خدمتش خواندم . و در آن وقت در تمام این فنون ماهر و استاد بودم . و غرضم آن بود که در جمله شاگردان کمال الدین بشمار آیم ، و انتساب به او حاصل کنم . »^۱ انتهی

علم الدین پس از آنکه یک سال در موصل بماند و از استاد مستفیض گشت ، به حماة رفت . و در آنجا مقیم شد . و سلطان آنجا ملک مظفر بدو توجه کرد . و احسان بسیار به او نمود و تدریس مدرسه نوریه را به وی واگذار کرد .

۱- عیون الانباء ابن ابی اصیبه ج ۲ ص ۲ ج ۷۰ و تاریخ و فیات الاعیان ابن خلکان

در شرح حال کمال الدین بن یونس موصلی چاپ ایران ج ۲ ص ۲۵۷

علم‌الدین در آنجا در سال ۶۴۲ کمره بزرگی از چوب که کواکب مرصوده بر آن نقش بود برای سلطان بساخت.^۱ و نیز آسیائی که دارای برجهایی بود و در آن برجها حیل هندسی به کار برده بود برای سلطان بنا کرد.

وقتی صاحب صقلیه در مسائل حکمت و ریاضی پرسشهایی از ملک کامل کرده و او از دانشمندان مصر و شام جواب آنها را خواسته بود. علم‌الدین نیز در جواب آن مسائل با حکماء دیگر کمک کرد، چه وی در آن زمان مشارالیه بالبنان بود، و از علماء و دانشمندان حکمت و ریاضی محسوب می‌شد.

علم‌الدین مدتی در قاهره مأمور دواوین دولتی و نظر و تفتیش در آنها گردید. و شریف گوید: «سیرت پسندیده‌ای نداشت»^۲.

مولدش در سال ۵۶۴ به اسفون، و وفاتش روز یکشنبه ۱۳ رجب سال ۶۴۹ در دمشق بود.

نامش را ابن واصل در اخبار بنی ایوب و صاحب حماة در تاریخ اخبار البشر ذکر کرده‌اند.^۳

ابن ابی اصیبه در عیون الانباء و ابن خلکان در وفیات الاعیان در شرح حال کمال‌الدین بن یونس موصلی از او یاد کرده، و او را از جمله شاگردان بزرگ

۱- فرزند ارجمند دکتر محسن مدرس رضوی از (ادمونتون) کانادا نوشته است:

یکی از قدیمترین کرات سماوی ساخته قیصر بن ابوالقاسم هم اکنون موجود و در موزه ملی ناپل محفوظ است و مشخصات این کره را در کتابی پیدا کردم.

۲- الطالع السعيد الجامع لاسماء الفضلاء والرواة باعلی الصعید تألیف ادوی

متوفی ۷۴۸، چاپ مصر، ص ۲۵۹

۳- تاریخ ابی الفدا در حوادث سال ۶۴۲ ج ۲ ص ۱۸۱ و ج ۲ ص ۱۹۵

کمال‌الدین شمرده‌اند .

ابن‌القوطی در تلخیص مجمع‌الآداب شرح حال او را از کتاب عقود الجمان فی شعراء الزمان تألیف کمال‌الدین مبارک‌بن ابی‌بکر حمدان ابن شعار چنین نقل کرده است که :

« علم‌الدین مصری را در علوم حکمت و هندسه دستی قوی بود . »

و هم او گوید که « من او را در حلب دیدم ولیکن ندانستم که او را در نظم کلام اقتداری هست یا نه » و سپس گوید :

« کمال‌الدین ابوالقاسم عمر بن احمد برایم از علم‌الدین چنین نقل کرد که : وقتی از بلاد اسماعیلیه حکیم نصیر‌الدین طوسی نامه‌ای که در آن چند سؤال فلسفی کرده بود برایم فرستاد . و در سرنامه شعری چند درج کرده که مطلعش این بیت بود :

سلام علی‌علامة المتبحر علی علم‌الدین الحنیفی قیصر

من به سؤالات و نامه‌وی جواب گفتم ، و مانند او در اول نامه خود چند بیت نگاشتم که بیت اولش این بود :

سلام علی‌المهدی السلام تحیه

تضوع من الفاظها عرف عنبر

فوت علم‌الدین را ابن شعار در ماه جمادی‌الاولی سال ۶۴۹ در دمشق ذکر کرده است^۱.

دو نامه از وی در ردّ مصادرات اقلیدس و جواب خواجه باقی است که در دنبال رساله‌ی خواجه طوسی در « ردّ مصادرات اقلیدس » ذکر شده، و نسخه آن در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی و مدرسه سپهسالار موجود است که

قسمتی از آن نامها درضمن آثار خواجه بیاید .

۴۶ - اثیرالدین ابهری

مفضل بن عمر از مشاهیر حکمای اسلام و از شاگردان بزرگ امام فخر رازی است. وی پس از بروز فتنه تبار به شام رفت. و چندی در خدمت محی الدین محمد بن محمد بن سعید بن ندی (متوفی ۶۵۱) در دمشق بسر برد^۱. و بعد به بلاد روم شد، و در آنجا مقیم گشت .

ابن شاگرد را حوال اسماعیل عماد الدین ابوالفدا صاحب حماة می نویسد: او دوستار اهل علم بود، و آنان را به خویش نزدیک می کرد. و اثیرالدین ابهری به خدمت او پیوست. و نزد او اقامت گزید ، و ابوالفدا برایش نقدینه ای که کفاف مخارج او را نماید مرتب کرد^۲.

اثیرالدین را بااجله حکما و علما کمتر اتفاق صحبت افتاده و اکثر اوقات را به تدریس علوم و تعلیم طلاب و تألیف کتب پرداخته است . در حکمت الهی و طبیعی و منطق و زیج تألیفات مهم و گرانبائی از خود باقی گذاشته. کتاب هدایه وی که در حکمت طبیعی و الهی ساخته در تمام ممالک اسلامی مشهور ، و مدتی کتاب درسی طلاب علوم حکمت بود . و عده ای از علما به شرح و تفسیر آن پرداخته اند که مهمتر آن شروح شرح میدی و شرح ملاصدرای شیرازی است.

دیگر از تألیفات وی تنزیل الافکار در منطق است که خواجه طوسی شرحی بر آن نگاشته و آنرا «تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار» نام نهاده است.

۱ - الوافی بالوفیات ج ۱ چاپ اسلامبول ص ۱۷۲ و مجله علمی دمشق .

۲ - فوات الوفيات ج ۲ ص ۲۹

و دیگر کتاب ایساغوجی است که مختصری در منطق است (ایساغوجی را که به معنی کلیات خمس، و نام يك باب از ابواب نه گانه منطق است بر تمام کتاب از باب اطلاق جزء بر کل مجازاً نام نهاده است).

اورا در برابر اشارات شیخ کتابی به نام اشاراتست. و در مقابل تحصیل بهمنیار کتابی به نام محصول می باشد. و از آن باز استخراجی کرده آنرا محصولی نام نهاده است.

و تصانیف دیگر به نام «زبدة الاسرار» و «بیان» و «کشف الحقایق»^۱ در منطق از تألیفات او شمرده اند.

و نیز دو رساله یکی به نام «الرسالة الزاهرة فی ابطال بعض مقدمات الجدلية» و دیگر «رسالة مشتمل بر هیجده مسئله از مسائل حکمت که بین حکماء و متکلمین مورد اختلاف و نزاع است»^۲ در جزو تألیفات وی ذکر کرده اند.

اورا با خواجه طوسی رابطه دوستی بوده و نامه هائی بایکدیگر رد و بدل کرده اند. و وقتی اثیر الدین رساله فارسی ساخته و ضمن نامه ای به خدمت خواجه فرستاده و از خواجه درخواست جواب کرده است. خواجه با احترام تام نامه او را جواب گفته، و در برابر رساله او رساله ای نگاشته، و نزد او فرستاده است. این دو رساله در بعضی از مجموعه ها دیده شد.

زکریا بن محمد بن محمود قزوینی اثیر الدین را از اساتید خود شمرده و در آثار

۱ - سلم السموات نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۶۷۰ و

کشف الظنون ج ۲ ص ۳۱۸ و هدیه العارفین ۴۶۹/۲

۲ - فهرست کتب کتابخانه مجلس شورای ملی. شماره ۱۸۳۰ ج ۵

البلاد از او یاد کرده است.^۱

وفات او را جمعی در حیات هلاکو یعنی در حدود سال ۶۶۰ تا ۶۶۳ نوشته‌اند. وحاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون در ذیل کتاب کشف الحقایق وفاتش را در سال ۶۶۳ و دنباله کتاب المغنی فی الجدل سال ۷۰۰ هجری ضبط کرده است.^۲

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده رباعی ذیل را به اثیرالدین ابهری نسبت داده است :

مسکین دل من چو محرم راز نیافت

و اندر قصص جهان هم آواز نیافت

اندر سر زلف ماه رویی گم شد

تاریک شبی بود و کسش باز نیافت^۳

در تذکره عرفات آمده است که اثیرالدین ابهری از افاضل و اکابر است

و صاحب دیوانی است که سه هزار بیت دارد. از جمله این رباعی به وی منسوبست.^۴

تا کسی مدد نفس بد آموز کنم

خلقی ز وجود خود غم اندوز کنم

من بعد بر آنم که به قرصی چو فلک

روزی به شب آرام و شبی روز کنم

۱ - آثار البلاد چاپ بیروت ص ۴۶۳ و ۵۳۶

۲ - کشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۸۹ و ۱۷۴۹ چاپ اسلامبول.

۳ - تاریخ گزیده چاپ طهران ص ۶۸۵ وسلم السموات نسخه خطی.

۴ - تذکره عرفات از تقی الدین محمد بن سعد الدین محمد حسینی اوحدی بلیانی اصفهانی نسخه خطی کتابخانه ملی ملک .

و در تذکره ریاض الشعرا هم همین رباعی به نام وی ثبت شده است.^۱

۲۷ - شمس الدین کیشی

محمد بن احمد بن عبداللطیف کیشی، از حکماء بزرگ ایران و از معاصران محقق طوسی است. وی در اغلب علوم تبحری کامل داشته، و در اصول و فروع و در معقول و منقول صاحب تألیف و تصنیف بوده است. قطب الدین شیرازی از محضروى استفاده کرده، و در تألیفات خود از او به احترام یاد نموده و او را در جمله اساتید خویش شمرده است.^۲ مخصوصاً در شرح کلیات قانون خود مکرر از استاد خود «کیشی» یاد کرده و به گفته او استناد جسته است.

و علامه حلی در اجازه معروف بنی زهره او را در جمله اساتید خود ذکر کرده، و در حق او گوید: «این شیخ افضل علماء شافعیه بود. و در بحث منصف ترین مردم به شمار می رفت. من از محضر وی استفاده می کردم، و بعضی اوقات اعتراض و ایرادی براو می نمودم. تفکری می کرد گاه ایراد مرا جواب می گفت، و گاه اظهار می داشت، باشد در این مسئله اندیشم، جواب آنرا روز دیگر از من بخواه. من پس از دوسه روزی جواب آنرا می خواستم، و او جواب مسئله را باز می داد و گاه هم به عجز خویش از جواب اعتراف می کرد.^۳

شمس الدین پس از ادای حج و زیارت بیت الله به بغداد رفت و مدتی ملازمت شیخ جبرئیل را اختیار کرد، و به امر او به خلوت و ریاضت مشغول شد، و در جمله اهل حال و صاحبان معرفت درآمد.

۱ - تذکره ریاض الشعرا علی قلی واله داغستانی، نسخه خطی کتا بخانه ملی ملک

۲ - مقدمه درة التاج چاپ تهران

۳ - لؤلؤتی البحرین

مولانا شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی (متوفی ۷۳۶) صحبت شمس الدین را دریافته و در نامه‌ای که به علاء الدین سمنانی نوشته‌گوید: «پس از آن به صحبت مولانا شمس الدین کیشی رسیدم، چون از مولانا نورالدین شنیده بودم که در این عصر مثل او در طریق معرفت کسی نیست.»^۱ وی در سال ۶۶۵ به تدریس مدرسه نظامیه بغداد معین شد.^۲ و مدتی در بغداد به کار تدریس پرداخت. و پس از آن به اصفهان رفت و به خدمت بهاء الدین محمد بن شمس الدین محمد جوینی پیوست.

مجدالدین همگر شاعر شیرازی که او نیز مدتها در اصفهان در خدمت بهاء الدین محمد جوینی میزیست و برای بزرگان استنساخ کتاب می نمود، کتاب کلیله و دمنه‌ای برای شمس الدین کیشی نوشته و قطعه‌ای برای اتمام آن گفته که تاریخ تحریر آن ششصد و هفتاد و سه است. و قطعه این است:^۳

بحکم و خواهش شمس الانام والملة

که دارد امرش بر سائق قدر پیشی

امام مفتی دوران محمد ادریس

خدایگان شریعت محمد کیشی

نوشت چاکر و داعیش مجد پاریسی آن

که چون سعادت کرده است بر درش خویشی

کتاب حکمت و پند کلیله را بخطی

که در ثمن برد از لؤلؤ و سمن پیشی

۱ - نفحات الانس جامی چاپ هند ص ۳۱۷

۲ - الحوادث الجامعة ص ۳۵۸ و ۴۸۹ و شد الازار ص ۴۹۳

۳ - از سعدی تا جامی ص ۱۴۵

به سال ششصد و هفتاد و سه به خطه جسی
 که شد تهی ز بد اندیشی و جفا کیشی
 به عهد صاحب دیوان بهاء دولت و دین
 که شیر در گله بخت او کند میشی
 ز نوک کلکش چشم مخالف آن بیناد
 که این نماید ریشی و آن کند نیشی
 و از این قطعه مجد همگر استفاده می شود که کیشی تا این تاریخ در
 اصفهان بوده است.

در الحوادث الجامعه است که کیشی به سال ۶۹۴ وفات یافت^۱ و در
 شدالازار است که در خانه خود در محله دزک مدفون شد^۲ و در فارسنامه فسائی
 است که کیشی در ۶۶۰(?) در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و در خانه خود
 مدفون گردید^۳. و در الوافی بالوفیات تولد کیشی در سال ۶۱۵ در کیش و
 وفاتش در سال ۶۹۵ ذکر شده است^۴.

از مصنفات او یکی کتاب هادی در نحو است که با عبارت مختصر و
 معنی بسیار تألیف کرده است. و رساله ای در شرح قول پیغمبر علیه السلام که
 فرموده «ان الله تعالى خلق آدم علی صورته» ساخته است^۵. و حاجی خلیفه

۱ - الحوادث الجامعه ص ۴۸۹

۲ - شدالازار ص ۱۱۳

۳ - فارسنامه ص ۳۱۷

۴ - الوافی بالوفیات ج ۲۰ ص ۱۴۱

۵ - این رساله در جنگی که به فاضل محترم آقای سلطان القرائی متعلق است

رسالة دیگری در شرح کلام علی علیه السلام «الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا» به نام او در کشف الظنون ذکر کرده، گوید: «بر طریقه اهل تحقیق آنرا شرح کرده است.^۱»

و رسالة دیگری وی موسوم به «روضة الناظر»^۲ شرح بر رسالة تحقیق «نفس الامر» خواجه طوسی است.^۳

شمس الدین به دوزبان عربی و فارسی شعر می گفته، و قصاید و غزلیاتی از او باقی است که حاکی از ذوق سرشار و غزارت فضل و وفور علم و حکمت اومی باشد. در غزلیات گاهی شمس و گاهی شمس کیشی تخلص کرده است. در کتاب مونس الاحرار دو غزل به نام او ذکر شده که یکی از آن دو غزل این است:

گلش تا خط زنگاری برآورد
عقیقش سر به خونخواری برآورد
چو کافورش ز عنبر حله پوشید
دمار از مشک تاتاری برآورد
چو عکس سبزه دید آن نرگس مست
فغان از جان هشیاری برآورد
مرا آن چشم جادو آشکارا
بکشت و سر به بیماری برآورد

۱ - کشف الظنون ج ۱ ص ۵۶۷ و ج ۲ ص ۵۷

۲ - المناظرة

۳ - نسخه ای از روضة الناظر در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است که

در قرن دهم نوشته شده است

رخش جانم ببرد و طرفه این است
 که گوید خط بیزاری بر آورد
 مرا گفتا که جانت بر لب آمد
 خطش جانی است پنداری بر آورد
 نصیب شمس کیشی خار غم شد
 گلش تا خط زنگاری بر آورد
 و نیز این رباعی از جمله اشعار ویست :

هر نقش که بر تخته هستی پیدا است
 آن صورت آن کس است کان نقش آراست
 دریای کهن چو برزند موجی نو
 موجش خوانند و در حقیقت دریاست
 او را با خواجه طوسی مکاتباتی بوده ، و نامه‌هایی بین آن دو رد و بدل
 شده ، که بعضی از آن مکاتیب باقی است ، و صورت نامه و سؤال وی و جواب
 خواجه ضمن آثار خواجه بیاید^۲ .

۲۸ - شمس الدین خسروشاهی

ابو محمد عبد الحمید بن عیسی خسروشاهی^۳ (منسوب به خسروشاه که

۱ - مونس الاحرار چاپ طهران ج ۱ ص ۱۷۳

۲ - برای شرح حال مفصل وی رجوع شود به حواشی مرحوم علامه قزوینی

برشدالآزار، ص ۴۹۴

۳ - سبکی در طبقات الشافعیة الکبری (چاپ مصر ج ۵ ص ۶۰) به جای
 خسروشاهی « خورشاهی » ضبط کرده و گوید خورشاه (بضم خا ه معجمه وفتح راء بعد
 از آن واو ساکنه و بعد از آن شین معجمه از قرائ تبریز است) . (با این ضبط خروشاه
 می‌شود) . و این اشتباهست و صحیح همانست که در متن نوشته شده .

نام قصبه‌ایست در شش فرسنگی تبریز^۱ وی در فنون حکمیه و اصول طیبیه و علوم شرعیه استاد، و پیوسته به مطالعه کتب و تدریس طلاب و محصلین مشغول بوده است .

او در سال ۵۸۰ متولد شد . پس از تحصیل مقدمات ادبیه علم کلام و فنون حکمت را در خدمت امام فخرالدین رازی آموخت . و از مؤید طوسی سماع حدیث کرد تا در اصول و عقلیات بر اقران خویش تقدم یافت . و پس از مرگ امام رازی سفری به قهستان کرد و مدتی نزد محتشم شهاب رئیس و حاکم اسماعیلیه که از دانشمندان و حکماء این طایفه بود بسر برد . و او شمس الدین را گرامی می‌داشت و از محضرش استفاده می‌کرد . پس از آن از ایران به شام رفت، و چندی در آنجا رحل اقامت افکند و به تدریس علوم مشغول شد و بعد در کرک به خدمت ملک ناصر صلاح الدین داود بن الملك المعظم پیوست و منزلتی عظیم یافت و احسان بسیار از او دید^۲.

ابن ابی اصیبعه در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء گوید: «در دمشق او را دیدم مردی باهوش و عالم و خوش بیان و نیکو محضرش یافتم و در خدمت او بودم که یکی از فقیهان بغداد نامه‌ای به او داد، وقتی نامه را دید بوسید و بر سر نهاد . پرسیدم این نامه از کیست جواب داد خط استادم فخر رازیست^۳»

۱ - العبر ج ۵ ص ۲۱۱ و یا قوت ج ۲ ص ۱۴۴۳

درالحوادث الجامعة ص ۳۱۱ ذیل حوادث سال ۶۵۳ مسطور است که «توفی بعده عبدالحمید بن الحسن بن شاهی بدمشق» که مسلماً مقصود خسروشاهی است که باسقاط نام پدر (عیسی) باشتباه، خسروشاهی «حسن بن شاهی» خوانده شده است .

۲ - طبقات ناصری تألیف منهاج سراج چاپ هند ص ۴۱۵

۳ - عیون الانباء فی طبقات الاطباء ص ۹۰ - ۹۱ و ص ۲۱۶

ابن العبری در تاریخ مختصر الدول از نجیب راهب محاسب مصری نقل می کند که : ملك ناصر صاحب كرك برای استفاده از محضر شمس الدین خسروشاهی به خدمتش می رفت و كتاب عیون الحکمة ابوعلی سینا را نزد او می خواند . و وقتی که به ابتدای محله ای که خسرو شاهی در آنجا منزل داشت می رسید ، از اسب پیاده می شد . وحشم و غلامان خویش را در همان مکان به جا می گذاشت . و خود تنها کتاب را زیر بغل گرفته و مندیلی بر سر نهاده به درخانه حکیم می رفت ، و در را می کوفت . در که گشوده می شد به درون خانه می شد ، و درس را قرائت کرده ایراد و اشکالی اگر باقی می ماند سؤال نموده و برمی خاست ، و شیخ برای او قیام نمی کرد.^۱

در آخر عمر خسروشاهی به دمشق بازگشت . و در آنجا توطن اختیار کرد . تا در دوازدهم شوال^۲ سال ۶۵۲ بدرود حیات گفت و در جبل قاسیون مدفون گشت .

شمس الدین از فقهاء شافعیه بوده و سبکی نامش را در طبقات الشافعیه ذکر کرده است . از شاگردان مبرز وی سدیدالدین ابو منصور است که از افاضل اطباء محسوب و در كرك حکمت و طب را از خسروشاهی فرا گرفته است.^۳

از آثار او مختصر مذهب در فقه تألیف شیخ ابواسحاق شیرازی شافعی (متوفی ۴۷۶) و دیگر مختصر منطق شفای ابوعلی سیناست . و تألیف دیگری

۱- تاریخ مختصر الدول ابن العبری ص ۴۵۵ و مرآة الزمان ابن جوزی و سبکی و مقریزی و ابن تغزی بردی.

۲- العبر ۲۵ شوال (ج ۵ ص ۲۱۲)

۳- كشف الظنون ج ۱ ص ۶۴ و ج ۲ ص ۵۷۶ و عیون الانباء ص ۲۱۶

هم به نام «تتمه آیات البینات» است که «آیات بینات» استاد خود امام رازی را تمام کرده است.^۱

به طوری که ابن الفوطی می نویسد شمس الدین و محقق طوسی هر دو از تلامذه فریدالدین داماد بوده و این دو بزرگ از محضر این استاد استفاده کرده اند، و بعدها هم بین این دو رابطه مکاتبه بوده، و وقتی هم خواجه از شمس الدین خسروشاهی ضمن نامه ای مسائلی از حکمت پرسیده است که صورت آن اسئله درضمن آثار خواجه بیاید.

۲۹ - کمال الدین بحرانی

ابو جعفر احمد بن علی بن سعید بن سعادة بحرانی . عالمی نبیل و متکلمی جلیل همزمان با خواجه طوسی بوده و پیش از خواجه در گذشته است. شیخ جمال الدین ابوالحسن علی بن سلیمان بحرانی فاضل مشهور از شاگردان او بوده است .

کمال الدین را رساله ایست در مسئله علم و آنچه مناسب آن از صفات باری تعالی است، و آن مشتمل بر بیست و چهار مسئله و مشهور به «رسالة العلم» است. بعد از وفات وی شاگردش جمال الدین علی رساله مذکور را به خدمت خواجه فرستاد، و درخواست شرح آنرا نمود، و خواجه آنرا شرح بسیار نافی کرد و به نزد جمال الدین باز فرستاد.^۲

و این جمال الدین علی بحرانی را تألیفی به نام اشارات در حکمت و

۱ - شذرات الذهب ج ۵ ص ۲۵۵

۲ - الکنی والالقب حاج شیخ عباس قمی ج ۳ ص ۱۰۵

کلام است که شاگردش شیخ میثم بران شرحی نوشته است.^۱

۳۰ - نجم الدین اللبودی

ابوزکریا یحیی بن شمس الدین محمد بن عبدان بن عبد الواحد . وی از جمله فصحا و اذکیاء و در طلب علم کوشا بود . در حلب به سال ۶۰۷ متولد گردید . و در کودکی با پدر به دمشق رفت . و در آنجا به تحصیل علم طب مشغول شد . و پس از مهارت در آن علم به کسب علوم و فنون دیگر پرداخت ، تا اواخر زمان و فرید دوران گشت . و به خدمت ملک منصور ابراهیم بن الملك المجاهد بن اسد الدین شیرکوه بن شادی صاحب حمص پیوست . و مدتی در نزد او به طبابت مشغول بود . تا آنکه او را به وزارت خود برکشید . پس از فوت ملک در سال ۶۴۳ حکیم نجم الدین به مصر رفت . و خدمت نجم الدین ایوب بن الملك الكامل را اختیار نمود . و ملک او را به احترام و اکرام تمام پذیرفت . و ناظر دیوان اسکندریه اش کرد . و هر ماهه سه هزار درهم مقرری برایش برقرار نمود . با اینحال پس از مدتی باز از مصر به شام برگشت و ناظر دیوان اعمال شام شد ، و تا سال ۶۶۶ در قید حیات بود .

او را تألیفات بسیاریست که از آنجمله مختصر کلیات قانون ابن سینا . و مختصر کتاب الاشارات و التنبیها ، و مختصر کتاب عیون الحکمة ابن سینا ، و مختصر کتاب الملخص ابن خطیب ری ، و مختصر کتاب اوقلیدس ، و کتاب الزاهی فی اختصار زیج الشاهی است .

بعضی زیج شاهی را از مؤلفات خواجه شمرده گویند آنرا به اسم رکن الدین خورشاه پادشاه اسماعیلی ساخته و نجم الدین آنرا اختصار و زیج

زاهیش نامیده است.^۱ و او را شعر بسیار است.

۳۱- نجم الدین نخجوانی

احمد بن ابی بکر بن محمد النخجوانی از فلاسفه و دانشمندان عصر
خواجه است.

ابن العبری در تاریخ مختصر الدول در ترجمه حال وی گوید: «وی در فضائل دست قوی داشت. و در علوم اوائل و فلسفه استاد بود. او در بلاد خویش فلسفه آموخت. و در آفاق و اطراف ممالك سیر کرد. و به بلاد روم درآمد. و مناصب بزرگی به دست آورد. پس از چندی از کار ولایت و امور آن دلتنگ شد و به شام رفت. و در حلب توطن اختیار کرد. و از خلق دوری جست و عزلت گزید. و به نزد کسی نمی رفت. ولی طالبان علم و معرفت، برای استفاده به خدمتش می رفتند. و از محضرش کسب فیض می نمودند. تا اجلس در رسید.

وی به مذهب تناسخ بسیار مایل بود و بر منطق اشارات شیخ مؤاخذاتی داشت و شرحی بر آن کتاب نگاشت، که به قول صاحب الذریعة «زبدۃ النقص و لباب الکشف» نام داشت.

و افضل الدین خونجی در کتاب الکشف مؤاخذات او را رد و تزییف کرده است.^۲

۳۲- شیخ محی الدین

ابو حامد محمد بن علی بن محمد معروف به ابن عربی از بزرگان عرفا و

۱- عیون الانباء فی طبقات الاطباء ج ۲ ص ۷۳ و ص ۱۸۹

۲- مختصر الدول ص ۴۷۶

پیشوای قائلان به وحدت وجود است. و او را سلطان العارفین لقب داده‌اند. کتابها و کلمات وی بهترین شاهد بر مقامات عالیّه اوست^۱.
 جمعی کثیر از بزرگان علما، و ائمه اسلام در وی طعن زده‌اند و او را به کفر و زندقه نسبت داده‌اند. و بسیاری از صوفیه و بعضی از حکمای اسلامی و مشاهیر متأخرین وی را بزرگ داشته، و در مدحش مبالغه کرده‌اند.
 در تاریخ باغی در شأن وی مسطور است که «فخموه تفخیماکریم و مدحوا کلامه مدحا عظیما، و وصفوه بعلو المقامات، و اخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات».

محمی الدین در ابتدا منشی بعضی از ملوک عرب بود، و به یکبار از شغل خویش اعراض نموده زهد ورزید. و به عبادت پروردگار مشغول گشت، تا بدانجا رسید که رسید.

او به مصر و شام و حجاز و روم رفت، و در همه جا به تصنیف و تألیف و عبادت و ریاضت اشتغال داشت و آثار گرانها و مفید از خویش بجا گذاشت. قزوینی در آثار البلاد گوید: «محمی الدین از اشبیلیه بود من او را در سال ۶۳۰ در دمشق دیدیم. شیخی فاضل و ادیب و حکیم و عارف و زاهد بود^۲.»
 تولدش در مرسیه از بلاد اندلس به شب دوشنبه هفدهم رمضان سال ۵۶۰ و وفاتش شب جمعه بیست و دوم ماه ربیع الآخر^۳ سال ۶۳۸ در دمشق بود. و

۱- طبقات الکبری السمة بلوا فی الانوار فی طبقات الاخیار للشعرانی ج ۱

۲- آثار البلاد قزوینی چاپ مصر ص ۴۹۷

۳- در فوات الوفيات: بیست و هشتم ماه ربیع الآخر (ج ۲ ص ۲۷۹) و

در تاریخ ابن نجار: جمادی الاخرة سال ۶۳۸ است

در ظاهر شهر دمشق در بن کوه قاسیون^۱ که اکنون به صالحیه مشهور است دفن گردید^۲.

ابن الفوطی در مجمع الآداب از ذیل تاریخ بغداد تألیف ابن نجار نقل کرده که «محمی الدین در شب دوشنبه بیست و هفتم رمضان سال ۵۶۰ در مرسیه متولد گشته و بعد به اشبیلیه رفته، و در سال ۵۹۸ به بلاد شرق در آمده پس از طواف بلاد شام و روم و مصاحبت با جماعتی از صوفیه حج بیت الله گزارد، و مدتی در مکه مجاورت اختیار کرد، و تألیفات سودمندی از خود بجای گذاشت. یکی از اهل بغداد در باره وی تذکره ای ساخته و در آنجا آورده است که عدد مصنفات و مؤلفات محمی الدین از پانصد کتاب و رساله زیادتر است. خود محمی الدین در بعضی از رسائلش که از مصنفات خود ذکر کرده دو بیست و پنجاه کتاب و رساله از مؤلفات خویش را بر شمرده و نام برده است. رساله غوثیه از مؤلفاتش مشتمل بر دعوتهای عجیب و سخنان غریب در غایت ایجاز و اختصار است^۳ و «فتوحات مکیه» یکی دیگر از تألیفاتش در نهایت بسط و تفصیل است. و دیگر از آثارش «مراتب التقوی» و «فصوص الحکم» و «ترجمان الاشواق» و غیره است.

او را کلمات ملیح و شعر نیکو و فصیح است.

و هم ابن النجار گفته «اورا در دمشق دیدم و از محضرش استفاده نمودم، و مطالب چندی از او اخذ کرده و نوشتم. و وقتی که به بغداد آمد، دوباره اورا ملاقات کردم. و این دو بیت که در باره خویش گفته بود برایم خواند:

۱- سفح قاسیون

۲- فوت الوفيات ابن شاکر ج ۲ ص ۴۷۸

۳- سلم السموات نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۷۵۶ و

نفحات الانس جامی چاپ هند ص ۲۴۱

یا حائرا ما بین علم و شهوة
 لیتصلا ما بین ضدین من وصل
 ومن لم یکن یستنشق الريح لم یکن
 یرى الفضل للمسک الفقیق من الزیل^۱
 بعضی نوشته اند که خواجه را با محی الدین ابن عربی دوستی بوده
 و نامه هائی بین آنها رد و بدل شده است .

۳۳- ابوالمعالی صدرالدین

محمد اسحاق قونوی. زبده و قدوة مشایخ و مقتدای علمای روزگار
 و در فنون علم حدیث و رموز کنوز حقایق اعجوبة زمان. و از شاگردان و
 مصاحبان شیخ محی الدین ابن عربی بوده . در احکام دیوانی به او خلیفة العرب
 و العجم خطاب می شده است.

مولدش در سال ششصد و پنجم، و وفاتش در سال ۶۷۲ بوده، و در
 حدود شصت و هشت سال زندگی کرده است.^۲

در نفحات الانس جامی است که «پس از ولادت صدرالدین و وفات
 پدرش مادرش به عقد نکاح شیخ محی الدین عربی در آمده . و او در خدمت و
 صحبت شیخ تربیت یافته و نقاد کلام شیخ است . و مقصود شیخ در مسئله
 وحدت وجود بر وجهی که مطابق عقل و شرع باشد، جز به تتبع تحقیقات وی
 فهم آن کما ینبغي میسر نمی شود (انتهی)^۳.

۱- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۴۱۱

۲- تاریخ مسامرة الاخبار ص ۱۱۹

۳- نفحات الانس جامی چاپ هند ص ۳۹۳

و صاحب طبقات الکبری گوید:

«صدرالدین قبل از مرگ وصیت کرد که تابوت او را به دمشق برند. و نزدیک تربت شیخ محی الدین عربی شیخ و استادش به خاک سپارند. ولی این وصیت او عملی نشد، و در قونیه مدفون گردید.»
و در همان کتابست که «صدرالدین برانکار نسبت به استاد و شیخ خویش تا دم مرگ باقی بود».

وی را تألیفات بسیار است از جمله «تبصرة المبتدی و تذکرة المنتهى» در مطالب عالیة عرفان. و «رسالة تصوف به فارسی» (نسخة این دو رساله در نزد فاضل ارجمند آقای سلطان القرائی ملاحظه شد)

و در کشف الظنون بسیاری از آثار او یاد شده که اهم آنها «فکوک فی مسندات حکم الفصوص» که مشکلات کتاب فصوص استاد خود را حل کرده است. و دیگر شرح الاربعین المسمی به «کشف استار جواهر الحکم المستخرجة الموزونة من جوامع الکلم» و «شرح اسماء الله الحسنی» که به زبان اهل ذوق آن را شرح کرده است. و «تفسیر فاتحة الكتاب» که به روش و اصطلاح اهل عرفان تفسیر نموده و آنرا «اعجاز البیان فی کشف بعض اسرار ام القرآن» نام نهاده است. و «جامع الاصول فی الحديث» و «نفحات الهیه» و چندین رساله دیگر^۲.
صدرالدین را با محقق طوسی مکاتبات چندیست که بعضی از آنها در ضمن آثار خواجه ذکر شود. و نیز چند رساله است که به نزد خواجه فرستاده و خواجه مسائل آنرا توضیح و تفسیر نموده جواب گفته است. که از آن جمله «رسالة

۱- طبقات الکبری للشعرانی چاپ مصر ج ۱ ص ۲۰۳

۲- کشف الظنون چاپ مصر ج ۲ صفحات ۲۰۳ و ۱۶۳ و ۵۱۹ و ج ۱ ص ۱۲۰

مفاوضات» و «رسالة مؤاخذات» است.

۳۴- شیخ کمال الدین

میشم بن علی بن میثم بحرانی از حکما و متکلمین و صاحب تصانیف نافع است.

قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین درباره او گوید: «در جمیع علوم ماهر و عارف بود. محقق طوسی او را حکیم خوانده و گوهر مدح او به بنان بیان سفته. و میرصدرالدین محمد شیرازی در حاشیه شرح تجرید خصوصاً در مبحث جواهر و اعراض از زواهر افادت او که در معراج سماوی و غیر آن از مصنفات او مذکور است استفاده نموده است.»

ابن میثم از محضر امام المتکلمین و المتصوفین شیخ جمال الدین علی بن سلیمان بحرانی مستفید گشته و محقق بحرانی شیخ سلیمان را رساله ایست در شرح حال ابن میثم که آنرا «سلافة البهية» نامیده و در آن کتاب آورده است که «به خط بعض افاضل دیدم که نوشته بود: خواجه طوسی نزد کمال الدین ابن میثم فقه آموخته. و ابن میثم نزد خواجه حکمت خوانده است.»

شیخ طریحی هم در کتاب مجمع البحرین در ماده «مثم» گوید: «ابن میثم شیخ خواجه نصیر الدین در فقه است» و همو در این کتاب گوید: «شیخ او ابو السعادات است. و سید عبد الکریم بن احمد بن طاوس و دیگران از او روایت کرده اند.»

و صاحب لؤلؤ تی البحرین شاگردی خواجه را در فقه از ابن میثم مستبعد دانسته^۱ و گوید خواجه به تصریح علامه حلی و دیگران افضل اهل عصر خود

بود در علوم عقلی و نقلی، چگونه می شود شاگردی ابن میثم را در فقه کرده باشد؟»

تألیفات وی عبارت است از «تجريد البلاغة» در معانی و بیان. و این کتاب را «اصول البلاغة» هم نامیده اند. و آنرا به نام ابوالمظفر منصور بن علاء الدین عطاملك جوینی تألیف کرده است. فاضل مقداد را بر آن شرحی است موسوم به «تجوید البراعة فی شرح تجريد البلاغة».

دیگر از تألیفات وی شروح سه گانه بر نهج البلاغة است. که شرح کبیر را به نام عطاملك جوینی ساخته و در نیمه ماه رمضان سال ۶۷۷ از آن فراغت یافته است. و این شرح بطبع رسیده است «و شرح متوسط و شرح صغیر». و دیگر شرح صد کلمه از کلمات امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

و دیگر کتابی در امامت ائمه دوازده گانه به نام «استقصاء النظر» و «رساله ای در کلام». و دیگر از تألیفات مهم وی شرحی است بر اشارات شیخ جمال الدین علی بن سلیمان استادش که در معرفت اسرار وجود و معرفت نبوت و ولایت ساخته است.

(نسخه این شرح اشارات ضمن مجموعه ای به شماره ۵۱۱ در جمله کتب اهدائی شادروان سید محمد صادق طباطبائی در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است).

شیخ طریحی رساله دیگری بنام «القواعد فی اصول الدین» از تألیفات او شمرده است. و برو کلمن نسخه آنرا در موزه بریطانی بنام «القواعد فی الکلام» نشان داده است. نسخه دیگری هم از آن در کتابخانه دانشگاه طهران از کتب اهدائی جناب استاد مشکوة موجود است.^۱

در آخر این کتاب مؤلف گوید «در سال ۶۷۶ از تألیف آن فراغت یافتیم.»

و نیز شیخ طریحی دو رساله دیگر یکی رساله «در آداب بحث» و دیگر کتاب «الاستغاثه فی بدع الثلاثه^۱» را بر مؤلفات وی افزوده است. وفات ابن میثم در سال ۶۷۹ بوده است.

۳۵- محقق اول

جعفر بن حسن بن یحیی بن حسن بن سعید هذلی حلی ملقب به «نجم الدین» و مکنی به «ابو القاسم» و معروف به «محقق»، سال تولد او را بعضی در سال ۶۰۲ و بعضی در ۶۲۴ نوشته اند. و قول اول با تاریخ وفاتش مناسب تر است.^۲ او از جمله فقها و بزرگان علمای شیعه امامیه است که در سرعت فهم و استحضار خاطر بی نظیر و یگانه روزگار بود. او را تصانیف نافع بسیاری است که از جمله کتاب «شرایع الاسلام» و کتاب «مختصر نافع» در فقه، و کتاب «معتبر در شرح مختصر» که به اتمام نرسیده و کتاب «نکت النهایه» و کتب دیگر است.

خواجه طوسی پس از واقعه بغداد، برای دیدار علمای حله مسافرتی به آنجا کرد. و در مجلس درس محقق وارد شد. و از محقق وجه استحباب تیسار قبله عرا را پرسید. و جواب بوجه صواب شنید، و آنرا پسندید. و بعداً محقق در این مسئله رساله محققانهای تألیف کرد و به خدمت خواجه فرستاد. و آن رساله را بعضی از فقهاء امامیه رضوان الله علیهم، در طی مؤلفات خویش

۱- مجمع البحرین ص ۴۶۷ در ماده «مثم»

۲- روضات الجنات

بتمامی ذکر کرده‌اند. مانند احمد بن فهد در کتاب مهذب البارع شرح مختصر النافع. و شیخ ابراهیم قطیفی در حاشیه ارشاد. و قطب الدین اشکوری در کتاب محبوب القلوب. و سید محمد در کتاب مدارك الاحکام.

محقق در ابتدای این رساله حکایت حضور خواجه در مجلس درس و بحث خود را در مسئله قبله اهل عراق، و اشکال خواجه را بیان، و بعد به جواب آن پرداخته است.

در تاریخ وفات محقق نیز اختلاف بسیار است. ابن داود حلی که از شاگردان اوست در کتاب رجال خود، و همچنین حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده و فاتش را در شهر ربیع الآخر سال ۶۷۶ ذکر کرده‌اند. مؤید این قول گفته بعضی از علماست که تاریخ وفات نجم الملة والدین محقق را به حساب جمل «زبدة المحققین» ذکر کرده‌اند.

و شیخ بهائی نیز در کتاب «توضیح المقال» تاریخ وفاتش را ۲۳۱ جمادی-الاولی ۶۷۶ دانسته است.^۱ و در کتاب شاهد صادق فوت او به سال ۶۷۹ آمده. و از بعض شاگردان مجلسی صاحب کتاب بحار الانوار روایت شده که محقق در سال ۷۲۶ در سن هشتاد و هشت سالگی در گذشته است.^۲ ولیکن تاریخ ۶۷۶ به صحت نزدیکتر است.

۳۶- فرید الدین عطار

ابو حامد یا ابو طالب محمد بن ابی بکر ابراهیم بن مصطفی بن شعبان ملقب

۱- روضات الجنات و مجالس المؤمنین ص ۲۳۷ و اولوئتی البحرین.

۲- امل الآمل ص ۳۶ و منتهی المقال ص ۷۵ و رجال کبیر میرزا محمد استرآبادی

نسخه خطی نگارنده.

به فریدالدین معروف به عطار. نام و نسب وی چنانکه مشهور بین مورخان است همین است و در اشعارش نیز اسمش همه جا «محمد» آمده است. لیکن ابن الفوطی برخلاف تمام مورخان نام و نسب او را در تلخیص مجمع الآداب چنین آورده است:

«فریدالدین سعید بن یوسف بن علی نیشابوری معروف به عطار» که بدون تردید اشتباه است. عطار از عرفا و شعرای بزرگ و در کردار و گفتار و معرفت و علم از محاسن روزگار است. و سخنان شورانگیز دارد. عطار ابتدا به فن طب مشغول بوده، و داروخانه معتبری که مطب وی نیز بوده داشته است، و از این جهت به عطار مشهور شده است.

مولدش شهر نیشابور بوده و در اوائل کودکی سیزده سال در مشهد رضا اقامت داشته و در طلب مشایخ سفر بسیار کرده است ری و کوفه و مصر و دمشق و مکه و هندوستان و ترکستان را سیاحت کرده، و باز در نیشابور رحل اقامت انداخته است.

عطار شاعریست که هیچگاه زبان به مدح و ثنای کسی نگشوده و در کتب او مدح کسی دیده نمی شود. تألیفات و تصنیفات او بسیار است. و از همه مهمتر «تذکره الاولیا» و «منطق الطیر» و «الهی نامه» و «دیوان قصاید و غزلیات» اوست.

ولادت او را بعضی در شعبان سال ۵۱۳ نوشته اند. و در تاریخ و فاش اختلاف بسیار است.

دولتشاه و قاضی نورالله وفاتش را به سال ۵۸۹ گفته، و در فهرست عربی بریتیش موزیم سال ۵۹۷. و باز دولتشاه و حاجی خلیفه و تقی کاشی و امین احمد رازی ۶۱۹ ذکر کرده.

و جامی در نفحات الانس و دولتشاه و حاجی خلیفه و امین احمد رازی و قاضی نورالله و محمد داراشکوه در سفینه النجاة و تقی کاشی و رضا قلیخان سال وفات او را ۱۷۶۰ و حاجی خلیفه در «اسرار نامه» به سال ۶۲۷ نوشته اند.^۱

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب گوید: «عطار را مغول در نیشابور شهید کردند. و مولانا نصیر الدین طوسی که او را در نیشابور ملاقات کرده بود می فرمود: فرید الدین پیری بود خوش بیان و به کلام مشایخ و عرفا و بزرگان اهل سلوک آشنائی تمام داشت و آنرا نیک می فهمید.^۲»

گویند سن وی در وقت شهادت یکصد و چهارده سال بوده و قبرش در نیشابور مطاف زائران است.

۳۷- بابا افضل کاشانی

افضل الدین محمد بن الحسن بن محمد کاشانی مشهور به «بابا افضل» و ملقب به امام یا صدر از عرفا و حکما و شعرای مشهور است که بیشتر عمر را در کاشان بسر برده و در همان سرزمین وفات کرده، و در قریه ای از قرای کاشان به نام «مرق» مدفون شده است.

دکتر محمود و محمد خضیری در مقاله ای که در مجله «رسالة الاسلام»^۳ در احوال و آثار افضل الدین انتشار داده می نویسد:

«هر من اته»^۴ او را در ردیف ابوسعید ابوالخیر و عمر خیام نیشابوری

۱- مقدمه مرحوم علامه قزوینی بر تذکرة الاولیا و نفحات الانس جامی ص ۳۹۲ و کشف الظنون ج اول.

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۴۶۱.

۳- مجله الاسلام شماره چهارم از سال اول ص ۳-۴.

شمرده که هر يك را ربا عیاتی است» و باز گوید: «در کتاب خطی كوچك بسیار مفیدی که نام مؤلفش معلوم نیست، و در کتابخانه اسکوریال اسپانیا به شماره ۳۵ به اسم «مختصر فی ذکر الحکماء الیونانیین و الملیین» ضبط است و تاریخ تألیفش از قرن هشتم مؤخر نمی باشد، در آنجا دوبار ذکر افضل الدین شده است. اول به اسم افضل الدین محمد المرقی الکاشانی که مؤلف کتاب پس از آنکه او را به زهد و تصوف و مداومت به ریاضت و عبادت ستوده گفته است که: «در حدود سال ۱۰۶۰ هجری در گذشته است.»

دوم در پشت همان ورق در ترجمه حال فخر المحققین نصیر الدین طوسی گفته: «نشأ بمشهد طوس و اشتغل بها بالتحصیل علمی خاله» (خواجه طوسی در مشهد طوس پرورش یافت و در همانجا نزد خالش به تحصیل مشغول شد). این نسبت که وی خال خواجه طوسی است در بعض از کتب متأخرین ذکر آن شده است چنانکه در کتاب ریاض الشعراء علی قلی داغستانی ملقب به واله که در تاریخ ۱۱۶۱ آنرا تألیف کرده «نصیر الدین طوسی را خواهرزاده افضل الدین کاشانی دانسته است.»

این بود ترجمه قسمتی از مقاله دکتر خضیری راجع به افضل الدین در «رسالة الاسلام».

باید دانسته شود که نسبت خواهرزادگی طوسی با افضل الدین که داغستانی در تذکره خود ذکر آن را کرده اگرچه در میان متأخرین شهرتی دارد، لیکن بکلی دور از حقیقت است. چه اولاً در عبارت نسخه خطی کتابخانه اسکوریال که در بالا نقل شد هیچ نام افضل الدین برده نشده، و در هیچ يك از کتب تاریخ معتبر هم ذکری از این نسبت دیده نمی شود. دکتر خضیری که

در جستجوی خال خواجه برآمده اتفاقاً به کتاب ریاض الشعرا برخورد و آنرا صحیح پنداشته و در مقاله خویش آورده است.

و ثانیاً در گذشته از تلخیص مجمع الآداب ابن الفوطی و فرائد السمطین صدرالدین جوینی نقل شد که خال خواجه طوسی که در نزد او تلمذ کرده نورالدین علی بن محمد شیعی است و قول این دو در این مورد حجت است.

و ثالثاً افضل الدین از مردم کاشان بوده و به طوریکه در احوال او نوشته اند بیشتر عمر خود را در همانجا بسر برده، و در همان سرزمین فوت کرده است، و خواجه طوسی از مردم طوس و در آنجا متولد شده، و نشو و نما یافته، و بسیار بعید بنظر می رسد کسی که تولدش در طوس است با کسی که همیشه در کاشان می زیسته قرابت نسبی داشته باشد. به علاوه چنانکه از عبارت همان نسخه اسکوریال استفاده می شود باید که افضل الدین مدتی در طوس مقیم باشد که خواجه در آنجا نزدش تحصیل کند. و چون او چنانکه نوشته اند در کاشان می زیسته بنابراین، این نسبت مسلماً نادرست است.

و از آنچه در بالا گفته شد خطا و غلط بودن آنچه را که صاحب تذکره عرفات گفته (مشهور است که خواجه نصیرالدین محمد طوسی از دولت خدمت افضل الدین و به فیض صحبت او از حضيض تنزلات به اوج ترقیات روحانی رسیده)^۲ نیز معلوم می گردد.

و اما آنچه دکتر مزبور در تاریخ وفات افضل الدین از نسخه مذکور نقل کرده ظاهراً اصح اقوال در وفات وی است، چه بعضی وفاتش را در ماه رجب سال

۱- مقدمه رباعیات بابا افضل از شادروان سمید نفیسی.

۲- تذکره عرفات نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

۶۶۶ نقل کرده و در کتاب شاهد صادق و تاریخ منتظم ناصری^۱ سال وفات وی
 ۶۶۷ ذکر شده، و تقی الدین کاشانی در کتاب تذکرة خلاصة الاشعار وفات او را
 به سال ۷۰۷ نوشته و این بیت را در تاریخ مرگ وی ثبت کرده است:
 تاریخ وفات خواجه افضل

از عشق بجوی و عقل اول^۲

و چنانکه ظاهر است خواجه ادراک محضر افضل الدین کاشانی را ننموده
 زیرا موقعی که خواجه شرح اشارات را تألیف می کرده یعنی مابین سنوات
 ۶۲۴ - ۶۴۴ افضل الدین در قید حیات نبوده است و از این است که خواجه
 در کتاب «شرح اشارات» در باب قیاس خلف که از وی قولی نقل کرده گوید:
 «ثم ان الشيخ افضل الدين محمد بن الحسن المرقى المعروف بالقاشي
 رحمه الله^۳ از وی به شخص در گذشته و به دعای «رحمه الله» یاد می کند، با توجه
 به اینکه در این اوقات که خواجه بکار تألیف و تصنیف شرح اشارت مشغول
 بوده کتب افضل الدین در اطراف بلاد منتشر بوده، و از اقوال و آراء او
 دانشمندان و علما استفاده می کردند. و چنین شخصی که در سال ۶۴۴ اقوالش
 چنین سایر باشد بسیار دور است که تا حدود سالهای ۶۶۶ و بعد از آن زنده باشد.

۱- کتاب شاهد صادق نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار شماره ۱۸۰ و تاریخ

منتظم ناصری ج ۲ ص ۶

۲- تذکرة خلاصة الاشعار نسخه خطی

۳- در نسخه چاپی شرح اشارات چاپ طهران ص ۸۶ و بسیاری از نسخ خطی
 آن همه جا به همین صورت که در متن نقل شد عبارت محمد بن الحسن المرقی القاشی با
 دعای «رحمه الله» است، ولی در بعضی از نسخ خطی «الحسن به جای حسن و در بعضی
 هم «رحمه الله» را ندارد و از بیست نسخه شرح اشارات خطی که بنظر رسید پانزده نسخه
 آن به همین صورتی است که ذکر شده بنابراین کلمه حسین مسلماً در آن نسخ غلط است
 و «رحمه الله» هم از بعضی از نسخ افتاده است که باید باشد.

پس باید نقل دکتر خضیری در وفات وی صحیح‌ترین اقوال باشد.
در تذکره هفت اقلیم است که «خواجه نسبت به افضل‌الدین اظهار
اخلاص می‌نموده و به فضل وی اعتماد بسیاری داشته، و این دو بیت را در
وصف او گفته است :

گر عرض دهد سپهر اعلا فضل فضلا و فضل افضل
از هر ملک به جای تسبیح آواز آید که افضل افضل^۱

و نیز بعضی از ارباب تذکره گفته‌اند که «در وقتی که هلاک‌آوازا استیصال
اسماعیلیه فارغ گشت، و بلاد ایران را لشکر مغول تاخت و تاز می‌کرد، خواجه
به احترام وجود افضل‌الدین تنار را از خرابی کاشان بازداشت» این نیز درست
نیست چه در زمان هلاکو لشکر مغول بر تمام ایران مسلط بوده و جز با اسماعیلیه
جنگی نکرده که خواجه مانع خرابی کاشان بشود.

افضل‌الدین در نشر و نظم فارسی و عربی بسیار توانا بوده مخصوصاً در
ساده‌نویسی کمتر کسی از حکما به پایه وی می‌رسد. مطالب باریک و نکات
دقیق حکمت و عرفان را عبارات شیرین و روشنی نگاشته است.

از وی تألیفات بسیار مهمی به پارسی و تازی باقی مانده است که عبارت
است از مدارج الکمال، و ره انجام، و انجام‌نامه، و عرض‌نامه، و ساز و پیرایه
شاهان، چهار عنوان، انتخاب کیمیای سعادت، رساله ینبوع الحیات با ترجمه
سیزده فصل ادريس، مجموعه نکات ارسطو در علم حکمت، کتاب نفس،
ترجمه کتاب نفس ارسطو، مطالب المهمه، منهاج المبين لاصابة اليقين در منطق،
و جاودان‌نامه.

این رساله اخیر در طهران به سال ۱۳۱۲ شمسی و نیز مرتبه دیگر

۱- تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار.

به تصحیح دانشمند معظم جناب آقای مجتبی مینوی به طبع رسیده است. و امید است که بقیه آثار وی به همت آن فاضل ارجمند نیز به چاپ برسد .

با با افضل به فارسی اشعار و رباعیات شیرین دارد و رباعیاتش به سعی و کوشش شادروان سعید نفیسی به سال ۱۳۱۱ شمسی با مقدمه سودمندی به چاپ رسیده است.

۳۸- افضل الدین خونجی

(خونجی بخاء معجمه مضمومه پس از آن و او و نون و جیم) ابو عبد الله محمد بن نام آور بن عبد الملك شافعی قاضی القضاة تولدش در جمادی الاولی سال ۵۹۰ بوده . و در بلاد ایران تحصیل علوم کرده . پس به مصر رفته است و در طلب علم کوشیده تا اینکه در علوم اوائل از اقران منفرد گردیده ، و ریاست عامه یافته است. و بالاخره در آخر عمر به مقام قاضی القضاة مصر و اعمال دیگر رسیده و در قاهره متصدی شغل قضا گردیده است.

وی مردی حکیم و منطقی بوده و مصنفات چندی ساخته و پرداخته است که از جمله آنها «موجز در منطق» و «جمل» و «کشف الاسرار عن غوامض الافکار فی المنطق» و کتاب «ادوار الحمیات» است.

ابن شبهه در تاریخ اسلام گوید: «او را در وقت تفکر در مسائل عقلیه غفلتی روی می داد، الخ» و فاتش روز چهارشنبه پنجم رمضان سال ۶۴۶ در قاهره اتفاق افتاده، و در کوه مقطم مدفون گردیده است. عزالدین اربلی از شاگردانش به قصیده ای او را رثا گفته که دو بیت اول قصیده این است:

قضی افضل الدنیا فلم یبق فاضل

ومات بموت الخونجی الفضائل

فيا ايها الحبر الذی جاء آخرًا
فحل لنا ما لم تحل الاوائل^۱

۳۹- عین الزمان جیلی

جمال الدین جیلی بسیار فاضل و دانشمند و از اصحاب شیخ نجم الدین بوده است. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که: «شیخ نجم الدین در مدت عمر دوازده کس را به مریدی قبول کرد. که هر یک از آنها از اولیا و مشایخ کبار بودند. چون شیخ مجد الدین بغدادی، و شیخ سعد الدین حموی، و شیخ نجم الدین دایه، و شیخ رضی الدین علی لالا، و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ جمال الدین گیلی و امثال آنها»^۲.

گویند: «عین الزمان در اول کار مجموعه ای از لطایف علوم عقلی و نقلی جمع کرده بود که در سفرانیس وی باشد. چون نزدیک خوارزم رسید، شبی شیخ را در خواب دید که فرمود ای گیلک پشته بینداز و بیا. چون بیدار شد اندیشه کرد که پشته چه باشد، من از دنیا خود هیچ ندارم، و اندیشه جمع آنرا هم ندارم. شب دوم و سوم باز همان خواب را دید. در شب سوم از شیخ پرسید که شیخ آن پشته چه باشد. گفت آن مجموعه ای که با خود همراه داری. چون بیدار شد، آنرا به جیحون انداخت. وقتی به خدمت شیخ رسید. شیخ فرمود اگر آن مجموعه را به آب نمی انداختی ترا هیچ فایده ای نمی بود. پس او را خرقه پوشانید، و او به خلوت و تصفیة باطن مشغول گشت. و پس

۱- عیون الانباء فی طبقات الاطباء ص ۱۲۰ و شذرات الذهب ج ۵ ص ۲۳۶ و

طبقات الشافعية الكبرى ج ۵ ص ۴۳.

۲- تاریخ گزیده چاپ طهران ص ۶۶۹

از تکمیل، شیخ او را عین الزمان لقب داد^۱».

در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که: «علاءالدین محمد پادشاه اسماعیلی بغایت معتقد و مرید شیخ جمال الدین گیلی بود. و هر سال پانصد دینار زر سرخ بدو فرستادی، و او آنرا به مأكول و مشروب خسویش صرف نمودی. اهل قزوین او را سرزنش کردند، که ادرار ملک فارس به مردم انعام می کنی، و از آن ملاحظه خود می خوری. شیخ گفت: نه ائمه دین خون و مال ایشان حلال می دارند، هر وقت که ایشان به ارادت خود دهند دوباره حلال باشد.

و علاءالدین محمد بر اهل قزوین به وجود شیخ جمال الدین گیل منت نهادی، و گفتی اگر نه وجود او بودی خاک قزوین به توبره اسبان به قلعه الموت آوردمی.

یک بار در حالت سکرو مستی کاغذی از آن شیخ به علاءالدین دادند برنجید، و آن شخص را صد چوب فرمود زدن، گفت ای شقی نادان، وقتی که مست باشم چگونه کاغذ شیخ به دست من دهی، بگذار تا از خمار بیرون آییم و هشیار و بیدار شوم، مکتوب او به من ده، تا این غایت مرید و معتقد بود شیخ را^۲».

شیخ جمال الدین در قزوین می زیست، و در همانجا به سال ۶۵۱ در گذشت. بعضی از فضلا این قطعه در تاریخ و فاش گفته اند:

۱- تذکرة العارفين تألیف علی اکبر بن میرزا بابای تبریزی، نسخه خطی کتاخانه

مجلس شورای ملی از کتب اهدائی مرحوم طباطبائی.

۲- جامع التواریخ رشیدالدین و تاریخ حافظ ابرو نسخه خطی کتاخانه ملی و

کتاخانه ملی ملک.

جمال ملت و دین قطب اولیاء خدا

که آستانه او بسود قبله آمال

بسال ششصد و پنجاه و یک بحضرت رفت

شب دوشنبه، روز چهارم شوال^۱

حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده گوید :

«شیخ جمال الدین گیلی منشآت نظم و نثر خوب دارد ، و این دو بیت از

اشعار عربی او است :

نظر الصباح الی صفاء جبینہ فتعلقت بمزاجه الصفراء

واللیل فکرفی سواد فروعه فتشبث بمزاجه السوداء^۲

خواجه طوسی را با شیخ روابط دوستی و مصادقت بوده و نامه‌ها به یکدیگر نوشته‌اند . و وقتی خواجه از وی بعضی مسائل حکمت و عرفان را پرسیده و او جواب داده که صورت سؤال و جواب هر دو در ضمن آثار خواجه بیاید .

۴۰- جمال الدین بحرانی

علی بن سلیمان بحرانی عالم ربانی و حکیم صمدانی جامع علوم معقول و منقول ، علامه حلی در اجازه خود گوید :

«علی بن سلیمان عارف به علوم عقلی و نقلی و قواعد حکما بود و مصنفات

نیکو دارد ، شیخ حسن صاحب معالم در اجازه خویش فرماید : «دو کتاب از او دیدم یکی «مفتاح الخیر» در شرح دیباچه رساله الطیر ابوعلی سینا و دیگر «شرح

۱- دبستان المذاهب ص ۲۹۴.

۲- تاریخ گزیده ص ۶۷۰.

قصیده ابن سینا در نفس» و از مطالعه آن دو فهمیدم مرتبه علمی وی بیش از آنست که علامه (ره) او را وصف کرده است^۱.

و نیز از مصنفاتش کتاب «اشارات در معرفت اسرار وجود، و معرفت نبوت و ولایت» است که شاگردش ابن میثم بحرانی آنرا شرح کرده است. و دیگر سلامان و ابسال است.

و همین علی بن سلیمان است که «رسالة العلم» تصنیف استادش شیخ کمال الدین ابوجعفر احمد بن علی بن سعید بن سعادة بحرانی را به خدمت استادالبشر خواجه طوسی فرستاد و از او درخواست کرد که آنرا شرح نماید. و خواجه بر حسب درخواست وی، آن رساله را شرح نموده برایش باز پس فرستاد، و در اول آن شرح ایباتی ذکر کرده که ابتدایش این بیت است:

اتانی کتاب فی البلاغة منته

السی غایة لیست تقارب بالوصف

و پس از ذکر چند بیت فرموده: «وردت رسالة شریفة ومقالة لطیفة». در این نامه خواجه طوسی جمال الدین را تجلیل بسیار فرموده که کمال بزرگی و جلالت قدر او را می رساند. تاریخ وفات جمال الدین به دست نیامد. و در کتاب لؤلؤتی البحرین ذکر شده که «قبر جمال الدین علی بن سلیمان در قریه مستره از قرای بحرین نزدیک قبر استادش ابن سعادة می باشد»^۲.

۱- لؤلؤتی البحرین ص ۱۷۶. حاجی نوری در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۶۲ مفتاح الخیر فی شرح رسالة الطیر را از جمال الدین حسین بن شیخ علی بن سلیمان بحرانی دانسته است.

۲- مستدرک الوسائل حاجی نوری ج ۳ ص ۴۶۲.

۴۱- شیخ نجیب الدین

ابو احمد یا ابوزکریا یحیی بن احمد بن یحیی بن الحسن بن سعید حلّی
 هذلی. فقیه‌ی ادیب و فاضلی دانشمند و صاحب تألیفات نافع است. نجیب الدین
 پسر عم محقق اول است و در سال ۶۰۱ متولد شده. مادرش دختر محمد بن
 ادريس صاحب کتاب «سرائر» از بزرگان فقهاء امامیه است. ابن داود در رجال
 خود آورده که علامه یحیی بن احمد مردی پرهیزگار و جامع فنون ادبیه و فقهیه
 و اصولیه، و زهد و اورع فضلا بود. در ذیحجه سال ۶۹۰ وفات یافت^۱.
 و سیوطی در کتاب بغیة الوعاة فی طبقات النحاة از ذهبی نقل کرده که «یحیی بن
 احمد هذلی شیعی ادیبی فاضل، و حافظ احادیث و عارف بلغت، و ادب و نحو
 و از بزرگان روافض است و از ابن انضمر روایت حدیث کند، تولدش در کوفه
 به سال ۶۰۱ و وفاتش لیلۀ عرفه سال ۶۸۹ بود»^۲.

تصنیفاتش «الجامع للشرایع» و «نزهة الناظر» در فقه و کتاب «الفحص
 والبيان عن اسرار القرآن» و کتاب «معالم الدین» و کتاب «كشف الالتباس عن
 مجالسة الارجاس» است.

بعض از فضلا او را چنین مدح گفته اند :

ليس في الناس فقيه مثل يحيى بن سعيد

صنف الجامع فقها، قد حوى كل شريد

۱- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۶۳-۴۶۲ و رياض العلماء افندی نسخه خطی

کتابخانه ملی ملک- الذریعة ج ۴ ص ۹۶.

۲- بغیة الوعاة چاپ مصر ص ۴۱۰.

۴۲- سدیدالدین حلی

ابویعقوب یا ابوالمظفر یوسف بن زین الدین علی بن مطهر حلی والد بزرگوار علامه حلی (ره) در علوم فقه و اصول و کلام استاد بود. و همو است که در مجلس درس محقق وقتی که خواجه طوسی از اعلم به اصولین از او پرسید، محقق به او و محمد بن علی بن جهم اشارت کرد.^۱

علامه در کتاب «کشف الیقین» در باب خبر دادن امیر المؤمنین علی علیه السلام به مغیبات فرماید: «از جمله خبر دادن علی است به عمارت بغداد و ملک بنی عباس، و احوال ایشان. و سندن ملک را از آنها» و این خبر را پدرم (ره) روایت کرده است.

و سبب سلامت ماندن اهل کوفه و حله و مشهدین شریفین نجف و کربلا از هجوم مغول آن بود که وقتی که خبر آمدن هلاکو به عراق به مردم حله رسید. و هنوز بغداد به تصرف آن جماعت در نیامده بود. بیشتر مردم به بطائح و بیابانها گریختند و جز عده اندکی باقی نماندند. و از آن جمله یکی پدرم و دیگر سید مجدالدین بن طاوس و فقیه ابن ابی العز بود. و رای همگی بر آن قرار گرفت که با هلاکو مکاتبه کنند. و اطاعت و ایلی خویش را اظهار نمایند. و از جانب خویش مرد عجمی را به نزد سلطان روان کردند. هلاکو فرمانی در جواب به همراهی دو نفر قاصد بدیشان فرستاد. و به وسیله آنها پیام داد که اگر واقعاً در مقام اطاعت هستید، چنانکه نامه های شما بدان مشعر است، به نزد ما آئید، تا در حضور گفتگو شود. مردم حله از آن جهت که عاقبت کار معلوم نبود و پیروزی هلاکو قطعی نه، بیم داشتند که به نزد هلاکو روند. پدرم به

پدرم گفت : آمدن من به نزد تو از آن جهت است که از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایتی داریم که به ما خبر داده است که در این پیکار شما پیروز خواهید شد . و در خطبه ای که به نام خطبۀ زوراء است فرموده که بنی عباس به دست مردمی که بدین صفاتند منقرض شوند ، و چون آن صفات را در شما دیدیم ، بدین امید قصد شما کردیم . پس هلاکو فرمانی به نام پدرم صادر کرد ، و اهل حله را بدان وسیله خوشدل نمود .^۱»

علی ابن طاوس ، در نزد علماء رجال چهار نفر به ابن طاوس مشهورند که نسب همگی به سید محمد می رسد. و این سید به واسطه حسن صورت وزشتی پا به طاوس ملقب شده است.

این چهار نفر یکی رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد طائوس صاحب ترجمه است . و دوم جمال الدین احمد برادرش و سوم پسر جمال الدین غیاث الدین عبدالکریم و

چهارم پسر غیاث الدین که او نیز به نام و لقب و کنیه عمویش ابوالقاسم رضی الدین علی مشهور بوده است.

تولد رضی الدین روز پنجشنبه پانزدهم محرم سال ۵۸۹ بود. او در کسب علوم چندان سعی و کوشش کرد تا آنکه علامه عصر و یتیمه دهر گردید. وی صاحب مقامات و کرامات و مصنفات بسیار است. او را به طیب گفتار و حسن کردار و لطف محاوره ستوده‌اند.

بعضی نوشته‌اند که رضی الدین اتقی و ازهد و اورع مردم روزگار خود بوده است. و با آنکه در فقاہت بحری زخار بود، از غایت زهد و ورع از سؤال و جواب در مسائل فقهی و فتوی دادن احتراز می‌جست. و جزیک کتاب در آن علم تألیف نکرد.

ابن طاوس را با وزیر مؤید الدین محمد بن علقمی دوستی متأكدی بود، بدان جهت از حلقه موطن اصلیش به بغداد رفت. و مدت پانزده سال در دار الخلافه بزیست، و بعد به حله رفت و پس از آن در مشهد شریف ساکن گشت.^۱ صاحب عمدة الطالب گوید که از طرف خلیفه المستنصر نقابت علویین به او عرضه شد و او به واسطه کثرت زهد و ورع نپذیرفت.^۲

وقتی هلاکو بر بغداد دست یافت. نقابت علویین را به ابن طاوس مفوض داشت. چون خواست که از قبول آن ابا نماید سلطان الحکماء خواهجۀ طوسی از قصد او آگاه شده او را از استعفا بازداشت. و گفت اگر از قبول آن امتناع کنی، و امر سلطان را نپذیری به نافرمانی منسوب شده خود را به دست خویشتن

۱- امل الآمل شیخ حر عاملی ولؤلؤ تی البحرین.

۲- عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب چاپ مصر

در مهلکه اندازی ، و در این حال از قتل تو ایمن نیستم ^۱.

به ناچار آن امر را متصدی شد. و به بغداد بازگشت ، و مدت سه سال و یازده ماه در امر نقابت می کوشید. با این حال پیوسته به طاعت و عبادت و اعراض از دنیا می زیست ، تا در سحرگاه روز دوشنبه پنجم ذی قعدة سال ۶۶۴ بدرود حیات گفت ^۲.

علامه حلی و علی بن عیسی اربلی و برادرزاده اش سید عبدالکریم بن طاوس از وی روایت دارند . مصنفات و مؤلفاتش بسیار است ، و فهرست آن در کتاب امل الآمل شیخ حر عاملی و لؤلؤتی البحرین صاحب حدائق و نامه دانشوران مسطور است .

از جمله مؤلفاتش «فرج المهموم فی احکام النجوم» است که حاوی فوائد تاریخی بسیار می باشد، و در سال ۶۵۰ مؤلف از تألیفش فارغ گشته ، و در سال ۱۳۶۸ در نجف اشرف به طبع رسیده است.

و دیگر کتاب «الاصطفاء فی تاریخ الملوك والخلفاء» و کتاب «مصباح الزائر وجناح المسافر» و کتاب «الملهوف علی قتلی الطفوف» و کتاب «الاقبال بصالح الاعمال» است.

خواجۀ طوسی بارضی الدین بن طاوس و ابن میثم بحرانی هر سه از محضر

۱- به نقل نامه دانشوران از کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ولیکن

پس از مراجعه به کتاب مزبور چاپ ۱۳۱۸ بمبئی و چاپ بیروت ص ۲۵۱ این مطلب در آنجا یافت نشد و معلوم نیست مؤلفین نامه دانشوران این مطلب را از کدام کتاب نقل کرده اند ممکن است از نسخه عمدة الطالب خطی نقل شده باشد.

۲- الحوادث الجامعة ص ۳۵۶ و نامه دانشوران ص ۹۸-۱۰۸ و منتهی المقال

چاپ طهران ص ۲۲۵ .

ابو السعادات اصفهانی استفاده کرده و شریک درس بوده اند.^۱

۴۴- جمال الدین ابن طاوس

ابو الفضایل احمد برادر رضی الدین است . وی فقیهی رفیع القدر و شاعری فحل و نکته سنجی سخن ور بود . بیانی بلیغ و منطقی فصیح داشت . پس از آنکه مبانی علوم عربیت و قوانین ادبیه را محکم کرد ، در استنباط احکام شرعیه و استخراج مسائل فقهیه سعی وافیه و جد کافی نمود ، تا به رموز آن واقف گشت . و به تصنیف و تألیف پرداخت^۲ ، و نزدیک به هشتاد مجلد کتاب از خود به یادگار گذاشت ، از جمله مؤلفاتش «بشری المحققین» در فقه شش مجلد و کتاب «الملاذ الفقهاء» در فقه . و کتاب «شواهد القرآن» و کتاب «الازهار» در شرح لامیه مهیار در دو جلد ، و کتاب «زهر الریاض» در مواعظ ، و کتاب «حل الاشکال فی معرفة الرجال» که از تألیف آن در سال ۶۴۴ فارغ شده است .

وفاتش در حدود سال ۶۷۳ هجری در حله بوده است .

حاجی نوری در کتاب مستدرک الوسائل وفات او را در سال ۶۷۷ نوشته

است.^۳

صاحب الحوادث الجامعة گوید: «در حله مرد و در نزد جدش امیر المؤمنین

علی بن ابیطالب دفن شد^۴ . و بعضی نوشته اند مرقد شریفش در حله و مزار مردم است^۵ .

۱- امل الامل ضمیمه منتهی المقال ص ۵۵ .

۲- نامه دانشوران ص ۱۰۸ .

۳- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۶۶ .

۴- الحوادث الجامعة ص ۳۸۲ .

۵- لؤلؤتی البحرین و رجال کبیر نسخه خطی متعلق به نگارنده و منتهی المقال

وی از مشایخ علامه و ابن داود صاحب رجال است^۱ و در کتب فقه و رجال هر جا ابن طاوس مطلق ذکر شود مقصود وی است.

۴۵- غیاث الدین ابن طاوس

ابوالمظفر عبدالکریم بن جمال الدین احمد ابن طاوس . ابن داود حلی در کتاب رجال خود در حق او گوید: «وی در عداد فقهاء و علمای انساب و فضلا و نحاة محسوب ، و در معرفت بحور و تقطیع اشعار از اساتید فن عروض به شمار می رفت . او را طبعی موزون و خاطری از سخن مشحون بود، و بر ابداع نظم و انشای نثر قدرتی بکمال داشت . و در عصر خود ریاست بزرگان قوم، و خداوندان شرف بدو منتهی گشت. و یگانه عهد خویش گردید. شیخ حر در کتاب امل الآمل فرماید: «کان السید المذکور شاعراً منشیاً ادیباً»^۲.

وی در شعبان ۶۴۸ متولد شد . و در مدرس افاضل و دانشمندان بغداد به تحصیل فضایل همت گماشت . و از محضر علامه حلی و رضی الدین ابن طاوس عمش و جمال الدین پدرش و محقق و خواجه طوسی استفاده کرد. و از زکریا بن محمد ابن محمود قزوینی صاحب کتاب آثار البلاد و عجایب المخلوقات در نقل مرویات و مصنفاتش اجازه روایت یافت .

چون چهل و پنج سال و دوماه از عمرش بگذشت در روز شنبه ۱۶ شوال سال ۶۹۳ در کاظمین وفات یافت .

۱- امل الآمل ص ۳۴ .

۲- امل الآمل ص ۴۸ و نامه دانشوران ص ۱۱۱ و منتهی المقال ص ۱۷۹ به

نقل از رجال ابن داود .

ابن الفوطی گوید: جنازه اش به مشهد امام علی (ع) حمل و در آنجا دفن شد.^۱
و نیز گوید: من برای کتابخانه او کتاب «الدر النظیم فی ذکر من تسمی بعبد الکریم»
را نوشتم .

از وی مصنفات بدیعی به یادگار مانده است که از جمله «فرحة الغری» در
اثبات آنکه نجف مدفن علی است . و دیگر کتاب «الشمّل المنظوم فی مصنفی-
العلوم» و آنرا در شرح حال دانشمندانی نوشته که هر یک در فنی و علمی دارای
تألیف و تصنیف بوده اند .

۴۶- مفیدالدین

محمد بن جهیم (یا جهیم) اسدی، شهید در بعض اسانید خویش او را
محمد بن علی بن محمد بن جهیم یاد کرده، چنانکه ابن الفوطی هم جهیم (به ضم
جیم) ضبط نموده است .

علامه حلی در حق وی گوید: «وی فقیه و عارف به اصولین بود» و شیخ
حر عاملی در کتاب امل الآمل او را بدین گونه توصیف کند: «کان عالماً صدوقاً
فقیهاً شاعراً و جیهاً ادیباً یروی عن مشایخ المحقق کفخار بن معد و غیره».

حاجی نوری در کتاب مستدرک الوسائل گوید: «شیخ جلیل مفیدالدین
محمد بن علی بن محمد بن جهیم اسدی از اکابر فقها است. و او همان کسی است
که شیخ اعظم خواجه نصیر الدین طوسی وقتی که در حله به محضر محقق اول
در آمد، و عده ای از فقها در آن مجلس حاضر بودند، از محقق پرسید اعلم این
جماعت به اصولین کیست . محقق در جواب اشاره به پدر علامه و ابن محمد بن
جهیم نمود و گفت این دونفر به علم کلام و اصول فقه از دیگران برتر اند.»

در مجمع الآداب ابن الفوطی است که «مفید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن ابی الغنایم معروف به ابن الجهم حلی از فضلاء زمان ما ، و فقیهی عالم عامل و ادیبی ارباب فاضل بود . او از غیاث الدین معمری سنبلسی و از مذهب الدین ابن رده روایت می کرد . و به شیخ مابهاء الدین ابو الحسن علی بن عیسی (اربلی) اجازه روایت داده است . من زمان او را درك كردم ، و لیکن او را ندیدم . و از او به واسطه پرسش روایت می کنم . پرسش در آخر اجازه ای که به من داده نوشته است .

کم حفظنا و قرأنا و سمعنا و روينا

و قطعنا الدهر بالعلم و ما منه اشتقنا

رحم الله اناسا بعدنا اثنوا علينا

و دعوا ان يغفر الله لنا ما قد جنينا

او در شوال سال ۶۸۰ در حله وفات یافت^۱.

۴۷- موفق الدوله

ابو الفرج علی بن ابی الشجاع همدانی . مردی طبیب و از خاندان معروف به دانش و حکمت و طب بود . او و برادرش رئیس الدوله از جمله کسانی بودند که مانند خواجه طوسی بی اختیار به قلاع اسماعیلیه افتاده و مدت ها در آنجا خواهی نخواهی اقامت داشتند . تا آنکه هلاکو قلاع اسماعیلیه را محاصره کرد و خورشاه تسلیم گردید و موفق الدین و برادرش خلاص ، و بعد از

۱- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۶۱ و مجمع الآداب ابن الفوطی چاپ هند ص

آن ملازم رکاب پادشاه مغول شدند.

موفق الدوله طبیبی کامل ، و ادیبی فاضل بود ، و دو پسر داشت یکی عمادالدوله ابوالخیر که نزد پدر و عمویش تحصیل علوم کرد، و پس از تکمیل تحصیلات در خدمات دولتی وارد ، و ملازم رکاب سلطان شد . و خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر، صاحب کتاب جامع التواریخ (مقتول در ۷۱۸) فرزند همین عمادالدوله است .

ابن الفوطی گوید: «عمادالدوله را در مراغه نزد برادرش امین الدوله ابی شجاع بن عالی دیدم و او از من در سال ۶۶۶ خواست که برایش کتاب زبدة الطبیه مجدوله را بنویسم و من آنرا نوشتم»^۱.

عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب در حوادث سال ۷۱۸ که مرگ رشیدالدین را ذکر کرده گوید: «جد رشیدالدین یعنی پدر عمادالدوله یهودی بود و شغل عطاری داشت»^۲.

و پسر دیگر امین الدوله ابوالشجاع، مردی حکیم و دانشمند ، و مانند برادر در کارهای دولتی مشغول خدمت بود ، و هر دو برادر در سال ۶۶۶ در مراغه اقامت داشتند . و ابن الفوطی هر دوی آنها را ملاقات کرده و در کتاب خود از هر یک یادی کرده است . و در شرح حال موفق الدوله از او بدین گونه نام برده: «حکیم دانشمند امین الدوله ابوشجاع در مراغه ابیات زیر را از پدرش موفق الدوله برایم خواند:

تمادی الداء و انقطع الدواء

و عیل الصبر و انعدم الرجاء

۱- تلخیص مجمع الاداب ج ۴ ص ۷۱۹ .

۲- شذرات الذهب ج ۶ ص ۴۴ .

بنفسى من نوى الاحباب داء
و مالى غير لقياهم دواء
بناء النوم منهدم بد معنى
و هل يبقى على الماء البناء^١

١- تلخيص مجمع الاداب ابن القوطى ص ٧٧٤ .

همکاران خواجه در رصد مراغه

۴۸- نجم‌الدین کاتبی قزوینی

علی بن عمر بن علی^۱ معروف بکاتبی و دبیران (دبیران به فتح دال مهمله و کسر باء موحد و سکون یاء و راء و الف و نون) متولد سال ۶۰۰ هجری از حکماء و علماء شافعیه و در منطق و ریاضی و رصد استاد بوده و در رصد مراغه با خواجه طوسی شرکت داشته است.^۲

علامه حلی در اجازه معروفه بنی زهره در باره کاتبی فرماید: «کان من فضلاء العصر ، واعلمهم بالمنطق وله تصانیف كثيرة ، قرأت علیه شرح الکشف الآما شد . وله خلق حسن ، ومناظرات جيدة . وکان من افضل علماء الشافعية عارفا بالحکمة^۳».

صاحب دیوان شمس‌الدین وزیر وقتی در جوین مدرسه‌ای ساخت ، و از

۱- در هدیه العارفين فی اسماء المؤلفين و آثار المصنفين بجای علی (محمد) آمده است و در همین کتاب او شیعی مذهب معرفی شده است.

۲- فوات الوفيات ابن شاکر ج ۲ ص ۶۶ .

۳- خلاصة الاقوال نسخة خطی متعلق به نگارنده .

نجم‌الدین کاتبی خواهش کرد، که در آن مدرسه تدریس کند. کاتبی درخواست او را قبول نمود و به‌جوین رفت و مدتی در آنجا بسربرد، و در آن مدرسه تدریس می‌کرد. در این سفر قطب‌الدین شیرازی نیز با استاد خود همراه، و سمت معینی دروس او را در آن مدرسه داشت.^۱

در بعضی از کتب تاریخ مسطور است که: خواجه وقتی که در ملازمت هلاکو به قزوین رسید، به‌خانه کاتبی نزول کرد. و هنگام حرکت از قزوین قطب‌الدین شیرازی را که از شاگردان کاتبی بود، با اجازه استادش به همراه خود برد. و برای رصد مراغه از کاتبی درخواست کرد که او را در آن کار یاری کند. و کاتبی مدتها در مراغه برای بستن رصد اقامت داشت.

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب نام عده‌ای از شاگردان کاتبی را که بعدها شهرت یافته‌اند برده است که از جمله آنها قوام‌الدین ابوعلی محمد بن علی یازری حکیم است: گوید: «در سال ۶۶۷ به مراغه آمد و در نزد کاتبی منطق آموخت»^۲. و دیگر فخرالدین محمد قزوینی حکیم مشهور به اثیری و دیگر قطب‌الدین شیرازیست.

کاتبی را تألیفات نفیس و مفیدی است که در میان فضلا شهرتی دارد. و جماعتی از حکما به شرح آنها پرداخته‌اند. از جمله «رساله شمسیه در منطق» است که آنرا به نام خواجه شمس‌الدین محمد وزیر تألیف کرده است. و دیگر کتاب حکمة العین در حکمت الهی است و کتاب العین در منطق؛ و این دو کتاب را به کتاب دیگری که در علم طبیعی و ریاضی تألیف کرده تکمیل و به کتاب العین ملحق ساخته است. و دیگر کتاب «جامع الدقائق» است.

۱- تاریخ علماء بغداد تألیف محمد بن رافع السلامی چاپ بغداد ص ۲۲۲.

۲- تلخیص مجمع الاداب ج ۴ ص ۸۳۳.

دیگر از تألیفاتش «کتاب المنصص» در شرح کتاب ملخص امام فخر رازی است که آنرا نیز به نام خواجه شمس الدین محمد جوینی ساخته و در روز دوشنبه ۲۸ شعبان سال ۶۷۱ هـ از تألیفش فارغ گشته است. (نسخه نفیسی از این کتاب که تاریخ تحریرش غره جمادی الآخره سال ۶۹۳ یعنی هجده سال پس از مرگ مؤلف نوشته شده است در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۲۰۱ و نسخه قدیمی دیگری از این کتاب که تاریخ تحریر آن نزدیک به همان تاریخ نسخه کتابخانه آستانه که در سال ۶۹۰ هـ و اند نوشته شده در جمله کتب اهدائی مرحوم طباطبائی در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است).
و دیگر «شرح بر کشف الاسرار عن غوامض الافکار» افضل الدین خونجی است.^۱

دیگر از تألیفات وی رساله «اثبات واجب» و رساله مشتمل بر هیجده مسئله از مسائل کلامی، و رساله «مغالطات» و غیره است.
تولد کاتبی در سال ۶۰۰ هـ و وفاتش در رمضان سال ۶۷۵ هـ سه سال پس از مرگ خواجه طوسی بوده است.^۲

۴۹- حکیم مؤیدالدین

ابن بریک^۳ بن مبارک عرضی دمشقی (عرضی منسوب به عرض بهضم عین و سکون را، قریه ایست در دمشق) از مهندسان و علما و فلاسفه و از جمله دستیاران

۱- کشف الظنون ج ۲ ص ۳۱۶.

۲- هدیة العارفين ج ۱ ص ۷۱۳.

۳- در مقدمه نسخه «آلات رصد مراغه» در بعضی نسخ آن «برمک» به جای

«بریک» آمده است.

خواجۀ طوسی در رصد مراغه است .

او در دمشق به سال ۶۵۰ برای ملک منصور صاحب حمص در حضور نجم‌الدین لبودی وزیر مشغول اعمال فلکی و ساختن آلات رصدی گردید . و در سالهای ۶۵۷ تا آخر عمر با حکیم طوسی در بلدۀ مراغه به ساختن رصد مشغول بود^۱ . و در هفدهم رجب سال ۶۶۴ به مرگ فجاء در گذشت^۲ .

ابن الفوطی گوید: مؤیدالدین در ایام اقامت در مراغه در مدرسه عزیه مسکن داشت^۳ .

خواجۀ طوسی رسالۀ نفس را به خواهش وی نوشته، و در مقدمۀ رساله او را با تجلیل و احترام زیاد نام برده است .

از شاگردان مشهور وی ابوالفرج بن القف (۶۳۰-۶۸۵) است که شرح حالش در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء ذکر شده است^۴ .

از تألیفات وی «شرح آلات رصدیه مراغه» است که در آن آلات رصد مراغه را بتفصیل بیان کرده است^۵ (نسخۀ آن در کتابخانه‌های مدرسه سپهسالار و مجلس شورای ملی و کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است) .

و دیگر از آثارش مقدمه‌ایست در اتمام برهان شکل چهارم از مقاله نهم

۱- برای شرح حال مؤیدالدین به کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء و کتاب روضات الجنات ج ۴ ص ۷۱ و مختصر الدول ابن عبری ص ۵۰۱ رجوع شود.

۲- جامع التواریخ رشیدی ج ۲ چاپ بلوشه ص ۵۵۸ .

۳- مدرسه عزیه منسوب به عزالدین بك ارسلان بن آبه مراغی از امراء سلطان محمد بن محمود بن محمد سلجوقی است که بانی مدرسه است . مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۳۸۸ .

۴- عیون الانباء ج ۲ ص ۲۷۲ در احوال ابوالفرج .

۵- در کیفیت ارساد شماره ۵۳۹۵ نسخه کتابخانه مجلس .

کتاب مجسطی که در اول آن چنین ذکر شده است :

« هذه مقدمة حررها الشيخ الامام افضل المهندسين مؤيد الملة والدين
العرضي ادام الله ايامه و بهایتم برهان الشكل الرابع من مقالة التاسعة من كتاب
المجسطی » .

این رساله در آخر نسخه مجسطی کتابخانه آستان قدس رضوی شماره
۵۴۵۲ دیده شد .

۵۰ - فخرالدین خلایطی

از دستیاران خواجه در رصد مراغه است .

ابن الفوطی شرح حال و نام و نسبش را بدین گونه آورده است :

فخرالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن عبدالجبار بن عمر الخلاطی حکیم
و طبیب، یکی از دانشمندانی است که در ایام پادشاهی هلاکو در سال ۶۵۷ در
مراغه برای بستن رصد جمع شدند . و رئیس ایشان مولانا نصیرالدین بود .
فخرالدین در علم طب مهارت داشت . او نزد شیخ مذهب الدین علی
ابن احمد بن هبل بغدادی کتاب «المختار» او را قرائت نمود، و جامع الاصول
را نزد مصنفش مجدالدین ابوالسعادات ابن اثیر سماع کرد . و از دارالخلافه
خواست که منشور قضاء قفلیس و اعمال آن برایش صادر گردد . وی صحبت
شیخ اوحدالدین ابوحامد کرمانی متوفی ۶۳۵ را دریافت ، و از دست وی خرقة
تصوف پوشید . و او به من اجازه داد .

مولدش در سال ۵۸۷ و وفاتش به مراغه در شوال سال ۶۸۰ بود^۱.

۵۲ - فخرالدین اخلاطی

ایوب بن عین الدولة بن نصرالله اخلاطی. بعضی او را به لقب نجم الدین و برخی به لقب محیی الدین نوشته اند و مشهور همان فخرالدین است.

وی از علمای قرن هفتم و از حکماء و مهندسین و منجمین و اطباء عصر و در خدمت سلطان ملک صالح بود. بعضی نوشته اند که او در آخر عمر بنا بر تقاضای خواجه به مراغه آمد و در رصد مراغه شرکت نمود. ولی ظاهر آنست که او را به جای فخرالدین خلطی سابق الذکر گرفته و از دستیاران خواجه دانسته اند و شرکت او در کار رصد مراغه معلوم نیست. از حاشیای بیش از این چیزی به دست نیامد. و از تألیفاتش آنچه موجود است کتاب «اصول احکام النجوم» و «السرالمکتوم فی اظهار ماکان مستخفياً من احکام النجوم» می باشد که نسخه ای از آن در کتابخانه خدیویه مصر مضبوط است^۱. و دیگر اصول الاحکام است که حاج خلیفه به نام نجم الدین ایوب ضبط کرده است^۲.

و در کتابخانه مجلس شورای ملی کتابی است به نام «تحفة الشاهیه فی احکام الفلکیه» در علم نجوم، که ظاهر آنست از فرزند فخرالدین باشد و در ابتدا آن چنین ذکر شده: «قال الحکیم الفاضل نجم الدین بن ایوب بن عین الدولة بن نصرالله لاخلطی الحاسب: انی تأملت کتباً کثیرة فی علم النجوم فوجدت اصول الاحکام»^۳.

۱- فهرست نسخ عربی کتابخانه خدیویه مصر جزء ۵ ص ۲۲۸.

۲- کشف الظنون چاپ اسلامبول ص ۱۰۹.

۳- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی جلد هفتم ص ۴۰۳ شماره ۲۵۰- و جلد پنجم ص ۳۷۸ شماره ۵۸۸ فهرست کتابخانه برلین که در آنجا نیز نجم الدین بن ایوب ذکر شده است و در همین فهرست دو کتاب اصول احکام النجوم و السرالمکتوم فی اظهار ماکان مستخفياً من احکام النجوم به فخرالدین نسبت داده شده است.

۵۳ - فخرالدین رصدی مراغی

ابواللیث محمد بن عبدالملک بن ابی الحارث ابن سحیم، حکیم و مهندس رصدی .

ابن الفوطی گوید :

«خواجه طوسی برای بستن رصد مراغه چهارتن از حکماء و مهندسان را در نظر گرفت . و از هلاکو استدعا کرد که به احضار آن جماعت فرمان صادر نماید . و بر طبق فرمان، آن جماعت که چهار رکن اصلی برای بستن رصد بودند در مراغه جمع شدند .

اول آنها فخرالدین مراغی و دوم فخرالدین اخلاطی . و سوم مؤیدالدین عرضی . و چهارم نجمالدین قزوینی بود که به ریاست نصیرالدین ابوجعفر طوسی مشغول به کار شدند .

فخرالدین مراغی به علوم رصد و اصول هندسه استاد و در سایر علوم دیگر نیز ماهر بود .

کتب بسیاری از علوم ریاضی به دست خویش استنساخ کرد . از معاشرت بایاران ملول ، و طالب تنهائی بود . و از صحبت با آنان دوری می نمود و جز به کارهای خویش و نوشتن کتاب به کار دیگری نمی پرداخت . و هرگاه از کار خسته و ملول می گردید به بستانی که داشت می رفت ، و به آراستن و پیراستن درختان و گلها پرداخته رفع خستگی می کرد .

و باز گوید : روزی به اتفاق نجمالدین بغدادی به خدمت وی رفتیم در آن وقت فخرالدین مشغول طرح ساختمان برج سه طبقه محکمی برای سلطان بود .

تولد فخرالدین مراغی در سال ۵۸۳ ه‍. و وفاتش در صفر سال ۶۶۷ ه‍. بوده است^۱.

۵۳ - فریدالدین طوسی

حکیم رصدی ابوالحسن علی بن حیدر بن علی . با آنکه از حکما و مهندسين بود بر طریقه صوفیه می زیست .
ابن القوطی گوید :

«در سال ۶۵۷ ه‍. به مراغه آمد و به حضور مولانا نصیرالدین طوسی رسید .
خواجه در وقتی که می خواست اساس رصد را بنیان نهد ، از او در کار یاری
جست ، و بر او اعتماد تمام داشت .

فریدالدین مردی جلد و چابک و کارآمد ، و نیکوسیرت ، و خوش اخلاق
بود . و تا سال ۶۸۰ ه‍. در مراغه بسر برد . بعد از آن به بغداد رفت^۲ . و به خدمت
اصیل الدین حسن بن نصیرالدین طوسی درآمد . و بعد از چندی به اصفهان شد .
و در آنجا رحل اقامت افکند . و خبر فوت او در سال هفتصد از اصفهان به بغداد
رسید ، و پسرش جلال الدین گفت که پدرم که در روز عید فطر سال ۶۹۹ ه‍. در
اصفهان وفات یافت .

۵۴ - محیی الدین مغربی

ابوالفتح یحیی بن محمد بن ابی الشکر بن حمید معروف به مغربی . وی
از اهل اندلس بود و به شام آمد . و به خدمت ملک ناصر پیوست و پس از واقعه

۱- تلخیص مجمع الاداب ابن القوطی ج ۴ ص ۳۳۹ .

۲- تلخیص مجمع الاداب ج ۴ ص ۴۶۴ .

ملك ناصر به مراغه افتاد .

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب گوید :

«محبی الدین اهل تونس بود . و در وطن خود فقه را به مذهب امام مالک تعلیم گرفت ، و در علم هندسه و مجسطی و اقلیدس و علم به ارساد از اقران گوی سبقت ربود ، و یگانه روزگار گردید . و بعد به دمشق به خدمت سلطان ملك ناصر پیوست ، و وقتی که ملك ناصر در جنگ با ملك معز عزالدین ترکمانی شکسته شد ، محبی الدین گریخت و به خدمت خواجه طوسی درآمد و از حکماء رصد گردید^۱ .

ابن العبری در تاریخ مختصر الدول گوید « در ۲۷ رمضان سال ۶۵۸ هـ هلاکو لشکر به شام کشید . و بر ملك ناصر دست یافت ، ملك ناصر و برادرش ملك طاهر و کلیه اصحاب و یارانش به دست مغول کشته شدند ، جز محبی الدین مغربی که از مردم ملك ناصر تنها کسی بود که جان به سلامت بدر برد و کشته نشد » .

و باز همو در جای دیگر از آن تاریخ گوید « هنگامی که در مراغه بودم ، مرا با محبی الدین مغربی اتفاق ملاقات افتاد . و او برای من واقعه خویش را بدین گونه بیان کرد ، که در روز چهارشنبه بیستم شوال ۶۵۸ هـ پس از شکست ملك ناصر در خدمت او بودم ، و او از مولد خویش سؤال می کرد ، به ناگاه امیری از مغول با پنجاه نفر سوار در رسیدند ، ملك ناصر به استقبال امیر از خیمه بیرون شد ، و تکلیف کرد که از اسب فرود آیند ، و به خیمه در شوند ، امیر از پیاده شدن خودداری کرد ، و گفت هلاکو مرا به خدمت تو فرستاده و می گوید : امروز روز شادمانی ماست و مجلس سروری با حضور تمامی امرا برپا داشته ایم

شماهم با برادران و فرزندان در این جشن شرکت کنید ، ملک با بیست نفر از کسان خویش برنشستند و به همراه آن امیر رفتند ، بعد از ساعتی بیست سوار دیگر از مغولان در رسیدند ، و گفتند جز غلام بچگان و فراشها سایرین نیز در این مجلس حاضر شوند ، محیی الدین گفت ما هم با آن بیست نفر سوار رفتیم ، پس در وسط دژ عمیقی بین کوههای بلند مارا فرود آوردند . و هریک از سواران دست یکی را از پشت به کتف بست .

من چون این حال دیدم فریاد بر آوردم ، و با صدای رسا گفتم ، مردی منجم ، بعلم سماء و حرکات کواکب و تنجیم آگاهم ، مرا باملك روی زمین سخنی است که با او خواهم گفت ، این گفته ام سبب شد که مرا در ردیف خویش سوار کردند ، و ملك ناصر و اتباع او را به تمامی کشتند ، و از آنها کسی نجات نیافت مگر پسران ملك ناصر که اسیر کردند ، پس از آن برگشتند و خانه ها و خیمه های ملك ناصر را غارت نمودند ، و بقیه مردمی که در آنجا مانده بودند نیست کردند . بعد مارا پیش هلاکو بردند ، و گزارش امر را به او دادند . او پسران ملك ناصر را نزد خود نگهداشت . و پس از دانستن حال مرا به خدمت خواجه نصیر الدین به محل رصد مراغه فرستاد^۱ .

ابن الفوطی گوید «محیی الدین در رصد مراغه از دستیاران مهم خواجه بود ، و تا پس از مرگ خواجه در همان شهر بکار تصنیف و تألیف اشتغال داشت . و پس از فوت خواجه به بغداد رفت و به خدمت خواجه شرف الدین هارون ابن صاحب شمس الدین محمد جوینی پیوست ، و چندی در آنجا بماند ، و بعد از آنجا باز به مراغه بازگشت ، و در همانجا مقیم شد ، و تا آخر عمر در آن شهر ساکن بود و به حرمت می زیست . و از طرف سلطان ، وظیفه ای معین

به او می‌رسید تا اینکه در شهر ربیع الاول سال ۶۸۲ وفات یافت.^۱
او را تألیفات بسیاریست که اهم آنها کتاب زیج اوست که به عربی
نگاشته است.

ابتدای آن : « الحمد لله الذی ابدع الوجود و افاض الجود ».
و در مقدمه آن گوید :

« این زیج بعد از تحریر منازل اجرام علویه تألیف شد . و مقادیر ذاتیه
اجرام را با آلات صحیحه رصدیه آنچه در رصد ایلخانیه که در ظاهر مراغه ساخته
شده بود به دست آوردیم و خود فهم کردیم ، بی آنکه از دیگران بنقل بشنویم
در اینجا ضبط نمودیم ».

نسخه اصل این زیج در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ است
که تاریخ فراغ از تألیف و همچنین تاریخ کتابت آن سال ۶۷۵ است.^۲
گویند زیج محیی الدین کامل است و نواقصی که در زیج ایلخانی بوده
او در زیج خود برطرف کرده است .

تألیفات دیگر وی عبارت از « تحریر اکرثاوذوسیوس » و « تحریر کتاب
کرة المتحرکه » و « مقاله ای در شرح قطاع » و کتاب « الاربع المقالات »^۳.

۱- تلخیص مجمع الاداب ابن القوطی چاپ هند ص ۴۳۲ . و در مجله علمی دمشق
دانشمند فاضل آقای عباس العزاوی در مقالات مسلسل خود که در « تاریخ الفلك العراق »
نوشته است فوت محیی الدین را به سال ۶۷۲ دانسته و این تاریخ مسلماً خطاست ، چه
چنانکه گفته شد وی در سال ۶۷۵ از تألیف زیج خویش فارغ شده است بنا بر این تاریخ
صحیح وفات وی همانست که از تلخیص مجمع الاداب ابن القوطی نقل شد.

۲- زیج محیی الدین نسخه کتابخانه آستانه شماره ۱۰۳ ریاضی .

۳- نسخهای خطی این پنج کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است و
نسخه اربع مقالات اکرثاوذوسیوس و کتاب کرة المتحرکه به شماره ۲۰۰ در کتابخانه
مجلس نیز موجود است .

و دیگر کتاب «احکام تحویل سنی العالم» و «عمدة الحاسب و غنية الطالب درزیج کواکب»^۱ و کتاب «جامع الصغیر فی احکام النجوم» و «ملخص مجسطی» . این کتاب اخیر را بنا به اشاره جمال الدین ابو الفرج عزیزوریوس بن تاج الدین هارون بن توما الملطی الجاثلیق ساخته است . و این کتاب بانسخ مجسطی دیگر در عدد مقالات و اشکال مخالف است و مشتمل برده مقاله می باشد^۲ و دیگر «تهذیب مخروطات ابلونیوس» و «اصلاح اشکال المقالة الثالثة من کتاب مانالوس فی اشکال الکریه»^۳ و «المدخل المفید فی علم النجوم»^۴ و «غنية المستفید فی علم الموالید» و «الاختیارات» و «تسطیح الاسطرلاب» و «تاج الازیاج»^۵ و «کیفیه الحکم علی تحویل سنی العالم» است^۶.

-
- ۱- این دو کتاب نسخه آن در کتابخانه خدیویه مصر موجود است.
 - ۲- کشف الظنون حاج خلیفه چاپ مصر ج ۱ ص ۳۷۹ و ج ۲ ص ۳۸۱.
 - ۳- تذکرة النوادر - نسخه ای از این کتاب نیز در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است .
 - ۴- مقاله دانشمند ارجمند آقای عباس العزاوی در «تاریخ الفلك العراق» در مجله علمی دمشق ص ۴۳۶ .
 - ۵- کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۲۱۱ .
 - ۶- نسخه آن در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۲۱۰ موجود است .

شاگردان خواجه

۵۵ - علامه حلی

ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی ملقب به جمال الدین در نوزدهم یا بیست و نهم رمضان سال ۶۴۸ در حله سیفیه از منازل بین نجف و کوفه طرف شرقی فرات تولد یافته و در نزد شیعه امامیه به علامه حلی معروف. و اول کسی است که به آیه الله ملقب گردیده است. علامه فقه را در خدمت نجم الدین ابوالقاسم محقق اول که خالش بود آموخت. و نزد پدرش یوسف بن مطهر و سید جمال الدین احمد بن طاوس و سید رضی الدین علی بن طاوس و شیخ میثم بحرانی شارح نهج البلاغه به تکمیل آن پرداخت. و حکمت را از محضر خواجه طوسی و علی ابن عمر کاتبی قزوینی و شیخ شمس الدین محمد ابن احمد کیشی حکیم متکلم عارف و غیر ایشان از علمای عامه و خاصه استفاده کرد. و در تمام علوم اوائل از اقران خویش در گذشت. و ریاست فرقه امامیه در آن زمان به او منتهی گردید. و به مجلس سلطان محمد خدا بنده راه یافت. و در حضور سلطان باقاضی القضاة نظام الدین عبدالملک مراغی که افضل علمای شافعیه بود مباحثه کرد، و بر او غالب شد. و از این سبب سلطان به مذهب

شیعه گروید^۱.

ابن حجر در کتاب الدرر الكامنة گوید: ابن المطهر در اواخر عمر به مکه شد و حج گزارد، و سخاوی در حواشی خویش بر این کتاب از شیخ خویش نقل کند که: در ایام مراسم حج ابن تیمیه را با علامه اتفاق ملاقات افتاد و ابن تیمیه که او را نمی شناخت از صحبت او بسیار متعجب شد و از نامش پرسید. علامه گفت من کسی هستم که تو او را ابن المنجس می خوانی. پس از آن بین آندو دوستی و انس حاصل شد و نفرت به محبت بدل گشت^۲.

وفات علامه در شب یازدهم یا روز شنبه بیست و یکم محرم سال ۷۲۶ در حله اتفاق افتاده است. و بعضی فوت او را در اواخر سنه ۷۲۵ دانسته اند. علامه را تصنیفات و تألیفات بسیار است و مشهورترین آنها عبارتست از «منهاج الکرامه فی الامامة» که ابن تیمیه بر آن ردی نوشته، و آنرا «الرد علی الرافضی» نامیده است، و «نهج الحق و کشف الصدق» که در تقریر عقاید شیعه برای سلطان البایتو نوشته است، و «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» و «انوار الملکوت» در کلام و «تذکره الفقهاء» و «قواعد الاحکام» و «تبصرة المتعلمین فی احکام الدین» و «تحریر» و «ارشاد» در فقه و «جوهر النضید» شرح تجرید منطق و «خلاصة الاقوال فی علم الرجال» و «منتهی الطلب» و «نهاية» و کتاب «الاسرار الخفية فی العلوم العقلية» است و علامه خود نزدیک به شصت تألیف خویش را در کتاب «خلاصة الاقوال» که در سال ۹۳۶ تألیف کرده یاد نموده است. و عده ای از کتب دیگرش که بعداً تألیف شده در آن تصنیف ذکر نشده است^۳. و بعضی

۱- مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۴۶۰.

۲- الدرر الكامنة ج ۲ ص ۷۱.

۳- خلاصة الاقوال نسخة خطی و منتهی المقال ص ۲۶۰ و رجال کبیر خطی و امل

تعداد تصانیف او را بالغ به یکصد و بیست مجلد نوشته اند .

۵۶ - قطب الدین شیرازی

ابوالثناء محمود بن مسعود بن مصلح الدین کازرونی شیرازی ملقب به علامه شیرازی . اصلش از قریهٔ دونیک کازرون بود^۱ . در ماه صفر سال ۶۳۳^۲ در کازرون وبگفتهٔ بعضی در شیراز متولد شد ؛ و در همان شهر در خدمت پدرش که به شغل طبابت مشغول بود بعلم طب آشنا گشت . در سن چهارده سالگی پدرش وفات یافت . و او در همانجا تحصیل علوم طب و حکمت و ریاضی نمود . در بیمارستان مظفری شیراز به شغل طبیبی و کحالی مشغول گشت ، و ده سال در آن شغل بماند و نزد عمش سلطان الحکما کمال الدین ابوالخیر بن مصلح کازرونی کلیات قانون را آموخت و بعد از محضر شمس الدین محمد کشی کسب کمال کرد^۳ و بعد در حوزهٔ درس شیخ شرف الدین زکی بومشکانی حاضر شد و در بیست و اند سالگی برای تکمیل معلومات خود از شیراز به قزوین رفت . و در نزد نجم الدین کاتبی قزوینی مدتی تلمذ کرد . وقتی که خواجه طوسی در ملازمت هلاکو به قزوین در آمد و به منزل کاتبی نزول نمود ، و به مجلس درس و افادهٔ وی حاضر شد ، کاتبی خواست در مقابل این نوازش تکلفی ورزد و نیازی در میان آورد . خواجه قطب الدین را به شاگردی اختیار کرد و به رضای مولانا کاتبی او را با خود به سفر برد . قطب الدین با میل و رضای خاطر ملازمت محقق طوسی را قبول کرد . و با اصحاب وداع نموده در خدمت خواجه به مراغه رفت^۴ و

۱- سلم السموات نصر الیایان کازرونی نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی .

۲- مجمع الاداب ج ۴ ص ۷۱۶ تولد او را در ۶۳۰ ضبط کرده .

۳- تحفهٔ سعدیه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی شمارهٔ ۴۷۲۳ .

۴- روضة الصفا و حیب السیر نسخهٔ خطی .

استفاده از محضر استاد را فوزی عظیم شمرده تألیفات فلسفی خواجه و همچنین علم هیئت و علوم ریاضی را نزد او خواند و مشکلات قانون را به یاری افکار حکیمانه او بگشود، در آن علوم سرآمد اقران گردید. و خواجه او را قطب فلك الوجود می خواند^۱.

ابن الفوطی در کتاب تلخیص مجمع الآداب گوید که «قطب الدین در سال ۶۵۸ هجری به مراغه آمد، و از محضر مولانا نصیرالدین طوسی استفاده کرد، و مخصوصاً علوم ریاضی را در نزد وی آموخت. و کتب مصنفه نجم الدین کاتبی را که در منطق و حکمت تصنیف کرده بود، پیش خود او قرائت نمود. و همچنین به محضر مؤیدالدین عرضی حاضر شده کتابهای او را که در هندسه و علم رصد ساخته بود فراگرفت. و جمله این کتب را به خط نیکو و لطیف خویش نوشت. و روز و شب در تحصیل کمال کوشید تا بدانجا رسید که رسید^۲». و چنانکه در احوال کاتبی گفته شد وقتی خواجه شمس الدین جوینی وزیر درزادگاه خود جوین مدرسه ای ساخت، و مدرسی آنرا به کاتبی قزوینی تفویض کرد، و قطب الدین را به معیادی درس او معین نمود، او چندی در خدمت نجم الدین در مدرسه جوین تدریس کرد و بعد به آذربایجان برگشت. و نیز در سال ۶۶۵ هجری که خواجه طوسی از مراغه به خراسان سفر کرد، قطب الدین در خدمتش بود. و مدتی به همراه خواجه در شهرهای خراسان سیر و سیاحت نمود. بعد از آن به بغداد رفت، و در مدرسه نظامیه مسکن گزید. و صاحب دیوان او را گرامی داشت^۳.

ابن رافع در ذیل تاریخ بغداد آورده که :

«در بیماری خواجه طوسی، قطب الدین شیرازی در ملازمت ابا قحان از

۱- ذیل تاریخ علماء بغداد تألیف محمد بن رافع السلامی چاپ عراق ص ۲۱۹

۲ و ۳- تلخیص مجمع الاداب ابن الفوطی ج ۳ ص ۷۱۶.

خواجه عیادت کردند، و خواجه در حال احتضار و مشرف بر موت بود. پادشاه به قطب الدین گفت تو از بهترین و فاضل ترین شاگردان این مرد بودی، و اشاره به خواجه کرد. خوب بود کوشش بیشتری می نمودی که از معلومات او چیزی از تو فوت نمی شد. قطب الدین در جواب گفت، سعی خود را در این باره کرده ام و آنچه باید از او بیاموزم آموخته و دیگر نیازی به استفاده بیشتری از او ندارم»^۱.

پس از مرگ خواجه صاحب دیوان منصب قضاء ممالک روم را بدو تفویض کرد. و او بدانجا رفت. و در سیواس اقامت گزید. و طلاب علوم از محضرش مستفید می شدند. پس از مدتی از سیواس به قونیه رفت^۲. و با صدر الدین قونوی و مولانا جلال الدین بلخی ملاقات کرد، و در زی اهل تصوف درآمد. و به شیخ علاء الدین سمنانی قدس سره ارادت می ورزید و کمال اخلاص و اختصاص را بدو داشت.

در سال ۶۸۱ که سلطان احمد تکودار (۶۸۱-۶۸۳) به پادشاهی رسید، قطب الدین را نزد ملک منصور قلاون به رسالت به مصر و شام فرستاد، در این رسالت یکی از فضلاء و دانشمندان دیگر به نام محیی الدین ابوالفضل عبدالباقی سنجاری قاضی باوی همراه بود. قطب الدین پس از ادای رسالت به تبریز باز آمد. و در آنجا رحل اقامت افکند. و به کار تصنیف و تألیف و افاده طلاب علوم مشغول گشت تا در زمان سلطنت اولجایتو خان در روز یکشنبه هفدهم یا یکشنبه بیست و چهارم رمضان سال ۷۱۰ رخت به عالم دیگر کشید. و در چرنداب جنب مقبره قاضی بیضاوی مدفون گردید^۳.

۱- تاریخ علماء بغداد تألیف محمد بن رافع بن السامی ص ۲۲۰.

۲- تلخیص مجمع الاداب ج ۴ ص ۷۱۶.

۳- روضات الجنان ج ۱ ص ۳۲۴.

محمد بن رافع سلامی در ذیل تاریخ بغداد از ابن القوطی وفات او را در شانزدهم رمضان همان سال نقل کرده است .

یکی از فضلا قطعه زیر را در تاریخ وفات علامه شیرازی گفته است:

بازی کرد چرخ کج رفتار در مه روزه آه از آن بازی
ذال ویا رفته بود از هجرت رفت در پرده قطب شیرازی^۱

صاحب کتاب اصح التواریخ تاریخ وفات او را چنین گفته :

نماز دیگر بیگاه روز یکشنبه به سال هفصد و ده هفدهم زماه صیام
یگانه همه آفاق قطب شیرازی گذشت و رفت زدار فنا به دار بقا

وی را تصانیف معتبر است در بیشتر از علوم؛ مانند کتاب «درة التاج لغرة»
الدیاج» و «شرح قانون ابوعلی سینا» در طب به نام «تحفة سعديه»^۲ که در سال
۶۸۱ آنرا شرح کرده، و «شرح مفتاح سكاكى» در علوم معانی و بیان و بدیع و
«شرح حکمة الاشراق» و «شرح مختصر الاصول ابن حاجب» و «رسالة وجیزه»
در معنی تصور و تصدیق . و «تحفة شاهی» . و «نهاية الادراك في دراية الافلاك»
در علم هیئت به فارسی . و به نام خواجه اصیل الدین حسن بن نصیر الدین طوسی
نیز کتاب «فعلت فلاتلم» تألیف کرده که در باب خویش بسبار بدیع است.^۳ و

۱- روضات الجنان در مزارات تبریز تألیف حافظ حسین کربلائی تبریزی قزوینی

ج ۱ ص ۳۳۱

۲- تحفة سعديه نسخه کتابخانه مجلس شماره ۴۷۲۳

۳- تاریخ علماء بغداد ص ۲۲۳ محمد بن علی بن الحسین المنجم الحمادی را
شرحی است بر کتاب تذکره خواجه در هیئت که آنرا «تبیان المقاصد للتذکره» نامیده
است. در این شرح ایراد و اعتراض بسیاری بر تحفة قطب الدین کرده است. قطب الدین
پس از مطالعه آن ایرادات و اعتراضات وی را در کتابی جواب گفته و مطالب آن کتاب را -

«شرح کتاب الاسرار سهروردی» و «رساله برزخیه»^۱ و «فتح المنان فی تفسیر القرآن» و «حاشیه بر حکمة العین» و «حاشیه بر کشاف» و «اختیار مظفری» در هیئت که آنرا به نام بولق ارسلان فرزند امیر سعید شهید حسام الدین بورك تألیف و آراء و عقاید خویش را در باب مسائل هیئت در این کتاب بیان کرده است.^۲

و نیز در جواب بعضی از فضلاء زمان که از علامه شیرازی در تحقیق معاد جسمانی و کیفیت تجسد اعمال در نشأة آخرت و مآل حال انسانی و سایر حیوانات پرسش کرده، رساله‌ای تألیف نموده و مسائل را جواب کافی به بیانی وافی داده است. و بنای جواب را در بیشتر گفتارش بر اثبات جسم مثالی و عالم مثال نهاده است. و به کتب الهی و احادیث مرویه از حضرت رسالت پناهی و کلمات حکماء متقدم و صوفیه خصوصاً محیی الدین ابن عربی صاحب فتوحات استناد کرده است.^۳

و دیگر «اجوبة المسائل» که نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۸۸ مضبوط است و در تاریخ ۹۰۸ تحریر شده است.

→

تزییف نموده است و آنرا بنام «فعلت فلاتلم» خوانده، نسخه‌ای از این کتاب در جزو کتابهای مرحوم تنکابنی است که بکتابخانه مجلس شورای ملی نقل شده و به شماره ۲۹۴۴ مضبوط است و تاریخ تحریر آن (۸۲۶) می باشد.

۱- مجموعه شماره ۵۰۱ کتابخانه مجلس نمرة ۱۰

۲- نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۳۷۴ از کتب

اهدائی مرحوم طباطبائی موجود است.

۳- نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه آستان قدس مضبوط است.

قطب‌الدین را طبعی موزون بوده و گاهی شعر می‌سروده است .
 محمد بن بدر جاجرمی در کتاب مونس الاحرار رباعی ذیل را به او نسبت داده
 است :

در صحن چمن چولاله بگشود دهن

می‌گفت بسوز دل حدیثی به سخن

کین پرده ز روی گل که برخواهد داشت

باد سحر از میانه برخاست که من^۱

قطب‌الدین مردی خوش محاوره و شیرین سخن و مزاح بود ، و در
 مجالس غالباً حضار را به سخنان نغز و بذله‌های شیرین خود مشغول می‌کرد .
 گویند: وقتی که شنید خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر ابن ابی‌الخیر بن
 عالی همدانی مطرب که یهودی الاصل بود ، به نوشتن تفسیر بر قرآن مجید
 مشغول است به یاران خویش گفت : حال که خواجه به تفسیر قرآن مشغول شده
 منهم تورات را تفسیر خواهم کرد . و بعد به آن کار مشغول گشت .

و نیز وقت دیگر شنید که خواجه مزبور مشغول تفسیر آیه مبارکه
 «قالوا لاعلم لنا الا ما علمتنا» که حکایت حال ملائکه است می‌باشد، فرمود خواجه
 را واجب بود که در «لاعلم لنا» وقف می‌کرد . و چیزی دیگر نمی‌گفت و
 نمی‌نوشت . و در این وقت خواجه رشیدالدین به نهایت اوج ترقی خود رسیده
 و در نزد سلطان بسیار معزز و محترم بود . با این حال قطب‌الدین از مزاح با
 وی هیچ اندیشه نمی‌کرد ، و سخن خود را بی‌محابا می‌گفت .^۲

صاحب‌سلم السموات پس از آنکه قطب‌الدین را بظرافت طبع توصیف

۱- مونس الاحرار نسخه عکسی ص ۲۵۷

۲- تاریخ علماء بغداد از محمد بن رافع ص ۲۲۱

کرده می‌گوید: «مکرر در بلاد غربت اظهار ایمان و مسلمانی می‌کرد و چنین وانمود می‌نمود که تازه مسلمانست و بدین وسیله مورد نوازش و احسان مسلمانان واقع می‌شد.

روزی شیخ سعدی شیرازی که خواهرزاده او بود، در شهری به وی رسید، و دید خلقی انبوه از مردم آن شهر به عنوان اینکه مردی را مسلمان کرده گردش جمع شده‌اند. شیخ سعدی به زبان شیرازی گفت «قطبو تو هرگز مسلمان نمی‌به.»

سیوطی در کتاب بغیة الوعاة قطب الدین را به ظرافت طبع و مزاحی توصیف کرده و می‌گوید: «شطرنج خوب بازی می‌کرد و در شعبده ماهر بود، و رباب نیک می‌نواخت و از از کیا روزگار بود.»^۱

از این گونه حکایات به او بسیار نسبت داده‌اند که از جمله آنها حکایت او با خواجه طوسی در مجلس هلاکواست که در پیش ذکر آن شد.

چنانکه گفته شد قطب الدین یکی از بزرگترین شاگردان خواجه در بستن رصد مراغه و از شرکای عمده او بوده با این حال خواجه نام او را در مقدمه زیج ایلخانی ذکر نکرده است. و شاید به همین جهت او را از خواجه کدورتی حاصل شد و به وصیت خواجه که گفته بود با فرزندش خواجه اصیل الدین نقائص زیج را تکمیل کنند توجهی ننمود و از مراغه بیرون شده به جانب سیواس و ملطیه رفت.

حکایت رنجش علامه شیرازی از خواجه طوسی اگر چه شهرتی دارد،

۱- برای شرح حال علامه رجوع شود به تاریخ ایران، القدا و تاریخ ابن رافع ذیل

تاریخ ابن التاجار والد الدالکامنة ابن حجر والمنهل الصافی ونجوم الزاهرة ابن تغری بردی

وبغیة الوعاة ص ۲۸۹ وروضات الجنان ج ۱ ص ۳۲۴-۳۲۶

و بعضی از مورخان نیز در کتب خود نوشته‌اند ، و لیکن چنانکه اندکی پیش از تاریخ سلامی نقل شد ، ظاهراً قطب الدین تا هنگام مرگ خواجه همراه او بوده ، و پس از فوت او به سیواس رفته است . و شاید علت یاد نکردن خواجه نام او را در ابتدای زیج ایلخانی این باشد که مقام علمی قطب الدین در آن تاریخ بدان حد نبوده است که در ردیف اساتید خویش یعنی مؤیدالدین عرضی و کاتبی و فخرالدین مراغه‌ای درآید . و قطب الدین این شهرت را پس از مرگ خواجه و بعد از بازگشت از روم یافته است . بنابراین اگر خواجه می‌خواست که نام تمام دستیاران و رفقای خود را در مقدمه زیج ذکر کند ، باید عده بسیاری را نام برد . از این روی به ذکر نام همان چهار نفر استاد که چهار رکن اصلی بودند اکتفا فرموده است .

۵۷ - کمال الدین

ابو محمد رضا بن فخرالدین محمد بن رضی الدین محمد حسینی افسسی آبی . از سادات و نقباء آبه است .

بیهقی در کتاب لباب الانساب نام رضی الدین محمد جد کمال الدین را ذکر کرده ، و نسب او را بدین صورت در باب نقیب آبه آورده است :

«السیدالرئیس النقیب الرضی ابوالمغیث محمد بن حمزة بن محمد بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن محمد بن علی بن علی بن الحسن بن الافطس ابن علی الاطهر بن زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام» .

ابن القوطی در تلخیص مجمع الآداب در احوال وی چنین گوید :

«سید کامل عالم عامل. فقیه محقق، و نبیه مدقق، مفخر بزرگان و اشراف و اکمل بنی هاشم و عبدمناف. به مراغه در آمد و از محضر علامه نصیرالدین طوسی استفاده کرد. و بعضی از مصنفات امام فخر رازی را نزد او قرائت نمود. و خواجه جمیع مرویاتی که از پدرش وجیه الدین محمد بن الحسن و از خالاش نورالدین علی بن محمد شیعی و از خال پدرش نصیرالدین عبدالله ابن حمزه و غیر این جماعت سماع کرده بود به وی اجازت داد.

و او نیز صحیفه اهل البیت علیهم السلام را نزد خواجه خواند.

سید مزبور را یکمرتبه در مراغه به سال ۶۶۵ دیدم و بار دیگر در سال ۷۰۷ در سلطانیه خدمتش را دریافتم. و در این ملاقات اجازه غرائی از جمیع مرویات و مسموعات خویش به من داد.

سید مدتی در فراهان و اعمال آنجا قاضی و حاکم بود. و در سال ۷۲۰ برای زیارت قبر امیر المؤمنین و اجداد طاهرینش به بغداد آمد. و در آنجا جماعتی از سادات اجازه ای را که مولانا نصیرالدین طوسی بدو داده بود استکتاب کردند. و صورت اجازه این بود :

«قرأ علی السید الامام العالم الفاضل الاشرف الاطهر المرتضی المجتبی، کمال الملة و الدین رضی الاسلام و المسلمین سید القضاة و الاشراف قدوة العلماء والا کابر، کریم الاطراف و الانساب ابن سید السعید فخر الدین محمد بن السید السعید القاضی العلامة رضی الدین محمد الحسینی الآبی».

۱- تلخیص مجمع الآداب ابن القوطی چاپ هند ص ۱۷۷-۱۷۸ - صورت

اجازه خواجه در این کتاب ناتمام و بیش از این مقدار ذکر نشده است.

کمال‌الدین را برادری بوده است به لقب فخرالدین . ابن القوطی در احوال او گوید^۱:

فخرالدین ابو غالب^۲ محمد بن محمد بن رضی‌الدین محمد افطسی علوی آبی نقیب .

وی با برادرش کمال‌الدین رضا به‌مراغه آمده ولی او مانند برادرش همتی به تحصیل علوم نداشت و از مولانا نصیرالدین ابی جعفر محمد بن محمد ابن حسن طوسی درخواست عملی از اعمال موقوفات همدان و اصفهان و قم و کاشان را نمود .

۵۸ - سیدرکن‌الدین

ابو الفضائل (یا . ابو محمد) حسن بن محمد بن شرف‌شاه علوی استرآبادی از جمله معاصران و شاگردان خواجه است . سیوطی در کتاب بغیة الوعاة او را در جمله نحاة یاد کرده و ترجمه حال او را از ابن رافع در ذیل تاریخ بغداد بدین شرح نقل نموده که سید به‌مراغه در آمد ، و در نزد خواجه به تحصیل علم مشغول شد . و بسیار ذکی و زیرک بود . در آن وقت قطب‌الدین شیرازی در ممالک روم بود . پس خواجه او را بر سایر شاگردان خویش مقدم داشت . و او بر سایر اصحاب خواجه سمت تقدم یافت . حکمت و فلسفه تدریس می‌کرد ، و بخوبی از عهده بر می‌آمد . و بر تجرید و دیگر کتب خواجه حواشی نوشت ،

۱ - تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۳۶۸

۲ - ظاهراً ابو غالب محمد به لقب پدرش فخرالدین ملقب بوده چه در احوال برادرش گذشت که رضا پسر فخرالدین محمد بوده است .

و کتاب قواعد العقاید را نیز برای یکی از پسران خواجه شرح کرد . و وقتی که خواجه در سال ۶۷۲ عازم بغداد شد وی ملازم استاد خود بود .

پس از مرگ خواجه در همین سال به موصل رفت ، و در مدرسه نوریه آنجا به تدریس مشغول گردید . و اوقاف آن سامان به نظروی مفوض شد .

وی را سه شرح بر مقدمه ابن الحاجب است که اشهر آنها شرح متوسط می باشد . و در اصول فقه نیز بحث می نمود . و آنرا از سیف الدین آمدی^۱ اخذ کرد و استفاده نمود ، و در آخر عمر تدریس مدرسه شافعیه در سلطانیه بدو واگذار گردید . و در چهاردهم صفر سال ۷۱۵ بدرود حیات گفت .

اسنوی هم در کتاب طبقات الشافعیه یادی از او کرده گوید : حاجیه را شرح کرد و در سال ۷۱۸ در هفتاد و اند سالگی وفات یافت . و صفدی در کتاب الوافی بالوفیات شرحی از محامد صفات وی آورده گوید : که بسیار فروتن و بردبار بود . و تواضع او بدان حد بود که در مجالس برای هر کسی به پا بر می خاست . و او نزد نثار اعتبار و احترام بسیار داشت . مختصر ابن الحاجب و شافیه او را شرح کرد ، و هفتاد و اند سال زندگانی نمود . انتهی کلام سیوطی

در بغیة الوعاة^۲

۱- علی بن ابی علی سیف الدین الآمدی بعد از سال ۵۵۰ متولد گردید و به بغداد آمد و علوم اوائل را آموخت و در سال ۵۹۳ از عراق به مصر رفت و به تدریس مشغول گردید و بعد از آنجا به شام شد ، و در دمشق توطن اختیار کرد ، و به تدریس مشغول شد . و تا سال ۶۳۱ برای این حال بود پس از آن به امر ملک کامل چندی از تدریس در مدرسه ممنوع گردید . و در همان سال وفات یافت . او را تألیفات مرغوبست . از جمله کتاب المآخذ بر شرح اشارات امام رازی است و دقایق الحقایق فی الحکمة (تاریخ الحکماء قفطی چاپ لیسیگک ص ۲۴۰)

ابن حجر در الدرر الکامنه و صاحب شذرات الذهب وفات او را در محرم ۷۱۵ در موصل^۱ در سن هفتاد سالگی دانسته‌اند. در کتاب شاهد صادق وفات او به سال ۷۲۴ آمده است^۲. و آن خطاست. در مذهب سید نیز اختلاف است. خوانساری در روضات الجنات گوید: به نص جماعتی از علماء سید مذهب تشیع داشته است، و ملازمت او با محقق طوسی دلیل بر آنست که در مذهب با هم موافق بوده‌اند^۳. ولیکن حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون مذهب او را شافعی دانسته و از جمله تألیفات وی «شرح الحاوی الصغیر فی الفروع» را شمرده که متن آن از نجم‌الدین عبدالغفار قزوینی شافعی متوفای ۶۶۵ است^۴. و حافظ حسین کربلایی تبریزی در کتاب روضات الجنان در مزارات تبریز گوید: «مرقد امیر سیدرکن‌الدین جرجانی در سرپل نو برگنبد عالیت و در جنب آن خانقاهی است منسوب به جلال طره که وزیر بود. حضرت میر در آن گنبد مدفونست از فحول علما بوده»^۵.

این بود آنچه جمعی از مورخان در ترجمه حال سید نگاشته‌اند ولیکن در بعضی از مطالب آن جای نظر است. یکی آنکه سیوطی نوشته است که سید اصول فقهر از سیف‌الدین آمدی اخذ کرده است. این مطلب مسلماً خطاست. چه وفات آمدی چنانکه در صفحه پیش از تاریخ الحکما نقل شد و دیگران

۱- شذرات الذهب ج ۱ ص ۳۵ والدرر الکامنه ج ۲ ص ۱۶

۲- کتاب شاهد صادق نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار

۳- روضات الجنات ص ۲۲۴

۴- کشف الظنون ج ۱ ص ۴۱۶

۵- روضات الجنان در مزارات تبریز ج ۱ ص ۴۵۵

نیز تصریح کرده‌اند در سال ۶۳۱ یا سال بعد از آن بوده است ، و عمر سید اگر بالغ بر ۷۵ سال و سال وفاتش در ۷۱۵ باشد تولدش در حدود سال ۶۴۰ چند سال بعد از مرگ آمدی خواهد بود . بنابر این نمی‌تواند بهیچ حال زمان او را درک کرده باشد . و دیگر اختلافی که در سال وفات سید ذکر شد چنانکه اشاره شد قول شاهد صادق مسلماً خطاست و باید سال ۷۱۵ صحیح باشد .

و اما گفته صاحب روضات الجنات که او را به تشیع منسوب داشته و ملازمت محقق طوسی را دلیل آن پنداشته نیز درست نیست ، چه چنانکه نقل شد ویرا تألیفی در فقه شافعی است که مشهور است ، و بسیار بعید است شیعی مذهبی کتابی در فقه شافعی بنویسد . و گفته حافظ حسین کربلائی هم در کتاب روضات الجنان که مدفن او را در تبریز دانسته نیز صحیح نیست ، چه بگفته بسیاری از مورخان مرگ او در موصل و مدفن او هم آنجا بوده است .

سید را شاگردان بسیاری بوده از جمله آنها تاج‌الدین تبریزی است که از دانشمندان زمانست ، و شرح حاجیه را از مؤلف آن آموخته است . و تاج‌الدین در کودکی ادراک زمان خواجه را نیز کرده است . و دیگر عبدالعزیز ابن عدی بن عبدالعزیز (متوفی در ۷۱۰) است که در طب و فرائض و جبر و مقابله استاد بوده است .

۵۹ - کمال‌الدین بغدادی

ابوالفضائل عبدالرزاق بن احمد بن ابی‌المعالی شیبانی محدث بغدادی ، معروف به ابن القوطی (نسبت به جد پدرش از طرف مادر . و فوط چنانکه در

کتاب‌المشبه ضبط شده بضم فا ، وفتح واو است.) وابن الصابونی نیز خوانده می‌شده است .

نسبتش به معن بن زائده می‌رسد، واصلش از مرو رود خراسان است. و در بغداد در هفدهم محرم سال ۶۴۲ (۱۲۴۴ م) متولد شده، و در همانجا پرورش یافته است ، و در عهد آخرین خلیفه عباسی در حوادث سن در مشاغل دولتی داخل شده، در واقعه بغداد به دست لشکریان مغول اسیر گشته‌است. و چنانکه خود می‌نویسد^۱:

«در سال ۶۵۷ در اهر هنوز در اسارت بسر می‌برده ، و در سال ۶۶۰ آزاد شده است . و به خدمت خواجه نصیرالدین طوسی استاد و معلم خود پیوسته ، و از او کسب علم و حکمت و علوم اوائل را نموده، و از محی‌الدین ابن الجوزی سماع حدیث کرده است ، و در علم ادب و تاریخ و شعرواطلاع بر تراجم احوال بزرگان ماهر شده، و بعد به شغل کتابداری در رصدمراغه مشغول گشته است . و تازمان حیات خواجه پیوسته در ملازمت او بوده است . و متجاوز از ده سال در رصد مراغه و در کتابخانه مهم آنجا مشغول خدمت بوده و بر نفایس کتب دست یافته است . پس از مرگ خواجه به بغداد رفته ، و در ایام حکومت عظاملك جوینی در بغداد از خواص وی گشته ، و به نظم و نثر عربی و فارسی خاندان جوینی را ستوده است . پس از بر افتادن خاندان جوینی به خدمت خواجه رشیدالدین فضل‌الله ، و پسرش غیاث‌الدین پیوسته است . بنابراین وی در بغداد مقیم نبوده، و بیشتر اوقات ملازم اردوی سلطان و یا در خدمت امرا و وزراء از شهری به شهری می‌رفته ، و پیوسته در حرکت بوده است . و در آخر خازن کتابخانه مستنصریه گشته ، و در این شغل تا آخر عمر

بوده است . و چنانکه خود در کتاب تلخیص مجمع الآداب ضمن شرح حال بزرگان ذکر کرده در تاریخ ۶۷۲ به سراب آذربایجان، و در آخر همان سال به بغداد بوده است . و در تاریخ ۶۷۵ در تبریز و در سال ۶۷۷ در رصد مراغه ، و در سال ۶۸۱ در حله سیفیه در صحبت بغدی ابن قشتمر بسر می برده است. و نیز در سال ۶۹۱ در بغداد و در ۷۰۵ به اران و در ۷۰۶ به تبریز و موقان در خدمت خواجه اصیل الدین ، و در سال ۷۰۷ در اردو به سلطانیه و در سال ۷۰۸ باز در خدمت خواجه اصیل الدین بوده است. و در ماه صفر ۷۰۹ به بغداد رفته ، در مدرسه نظامیه می زیسته ، و در ۷۱۴ و ۷۱۶ باز به سلطانیه بوده است.

و چنانکه در شرح حال کمال الدین موسی بن عبدالله اردبیلی ذکر نموده است در سال ۷۱۴ باوی کتاب جامع التواریخ خواجه رشید الدین را مقابله کرده است . و بیشتر اوقات در خدمت مخدوم زاده خود خواجه اصیل الدین بن خواجه نصیر الدین بسر می برده است ، و در این مدت جمع کثیری از حکما و دانشمندان و بزرگان را از هر طبقه و هر صنف در مجلس خواجه طوسی و پسرش خواجه اصیل الدین و در حضور شمس الدین محمد وزیر و برادرش عظاملک ، و همچنین در خدمت خواجه رشید الدین وزیر و پسرش خواجه غیاث الدین دیده است.^۱

و به واسطه تصدی و مباشرت کتابخانه رصد مراغه و خزانه الکتب مستنصری که در آن عصر این دو کتابخانه بی نظیر بوده کاملاً به اوضاع تاریخی زمان خود مطلع گشته، و تألیفات مفیدی ساخته و پرداخته که متأسفانه قسمت مهمی از آثار او از میان رفته است . و آنچه از تألیفات او باقی است یکی

«الحوادث الجامعة والتجارب النافعة فی المائة السابعة» می باشد که وقایع قرن هفتم هجری را در آن جمع کرده ولی حوادث از ابتدای قرن هفتم تا سال ۶۲۸ آن مفقود است. و همین قسمت که به دست است باز حاوی بسیاری از مطالب سودمند است. و این کتاب در بغداد به سال ۱۳۵۱ به طبع رسیده است.

دیگر از تألیفات او تاریخ جامعی است بنام «مجمع الآداب فی معجم الاسماء واللقاب» که مشتمل بر پنجاه جلد بوده و بعد خود مؤلف آنرا مختصر کرده و آنرا «تلخیص مجمع الآداب»^۱ نام نهاده است.

ذهبی در تذکرة الحفاظ گوید که: «ابن الفوطی تاریخ بزرگی تألیف کرده بود که به حال مسوده باقی ماند و پاک نویس نشد. و بعد از آن تاریخ دیگری ساخت در پنجاه جلد و آنرا «مجمع الآداب فی معجم الاسماء علی معجم اللقب» نام نهاد. و باز از تألیفات وی «درر الاصداف فی غرر الاوصاف» و کتاب «درر الناصعة فی شعراء المائة السابعة» را در چند مجلد شمرده است.^۲

حاجی خلیفه تألیف دیگری از او اسم برده و گفته ذیلی است بر تاریخ «جامع المختصر فی عنوان التاریخ و عیون السیر» تألیف شیخ تاج الدین علی بن انجب بن الساعی بغدادی (متوفی ۶۷۴) و آن تاریخ بزرگی است که تا سال

۱- بخشی از این کتاب در کتابخانه ظاهریه دمشق است که جلد چهارم این مختصر می باشد و آن شامل چهار حرف (ع، غ، ف، ق) است که در بغداد بطبع رسیده است. و بخشی دیگر از همین مختصر در یکی از کتابخانه های هند موجود است که شامل حروف (ک، ل، م) می باشد و این قسمت است که در یکی از مجلات هند به چاپ رسیده است، و از بقیه این کتاب متأسفانه هنوز نام و نشانی به دست نیامده است.

۶۵۶ وقایع و حوادث را در آن ذکر کرده است .

و نیز همو دو کتاب دیگر به او نسبت داده یکی به نام «معجم الشیوخ» که در آن ابن الفوطی ترجمهٔ حال پانصدتن از شیوخ خود را جمع کرده است . و دیگر تعلیقه ایست بر محصل امام رازی در اصول^۱.

و خود ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب مکرر از تألیف دیگر خویش «ذکر من قصد الرصد» نام می برد که از اسم آن معلوم می شود که در مدتی که وی متصدی کتابخانهٔ رصد مراغه بوده تمام دانشمندانی که از اطراف و اکناف ممالک اسلامی برای دیدن رصد مراغه بدانجا رفته اند نام و شرح حال آنان را در این کتاب درج کرده است .

ابن الفوطی از شرف الدین خطیب (متوفی ۶۸۵) در بغداد و از مبارک پسر مستعصم خلیفه در مراغه به سال ۶۶۶ سماع حدیث کرده ، و پانصد تن از مشایخ را دیده ، و از هر یک استفاده کرده که از جمله آنها یکی یوسف بن الجوزی است^۲.

ذهبی در کتاب تذکرة الحفاظ گوید :

«بعضی از فقها در عدالت ابن الفوطی تشکیک کرده ، و او را به خوردن شراب متهم نموده اند.»

و نیز گوید «دوست ما عقیف الدین ابن مطری می گفت : شنیده ام که ابن الفوطی در نماز تکاهل می کرد . و گاه گاه نماز او فوت می شد . با این حال

۱- کشف الظنون چاپ مصر ج ۱ ص ۳۸۵ و ۴۹۴ و ج ۲ ص ۲۹۳

۲- تلخیص مجمع الآداب

مردی متواضع و نیکو خلق بود.^۱

ابن حجر هم در الدرر الکامنه گوید: گویند که او شرب مسکرمی نمود و بعد توبه کرد و در آخر عمر حالش به صلاح رسید و بعد گوید:

« ابن الفوطی را شعر نیکو و خط زیبا و بدیع بود و با خط خوب روزی چهار دفتر می نوشت و قلم سریعی داشت . من کتاب خریدۀ القصر عماد کاتب را در چهار مجلد به خط ابن الفوطی مالک شدم و آنرا به صاحب یمن هدیه کردم . »

ابن فوطی در سوم محرم سال ۷۲۳ در سن ۸۱ سالگی در بغداد در گذشت و در شونیزیه مدفون شد.^۲

۶۰- عمادالدین

ابوعلی عبدالله بن محمد بن عبدالرزاق حربوی^۳ بغدادی حاسب (حیسوب درر الکامنه) و طبیب، معروف به ابن الخوام .

ابن الفوطی در کتاب تلخیص مجمع الآداب و صفدی در کتاب فوات الوفيات و ابن حجر در الدرر الکامنه ترجمه حالی از وی در کتاب های خویش

۱- تذکره الحفاظ ذهبی ج ۴ ص ۲۷۵. و به فوات الوفيات ابن شاکر ج ۱ ص ۲۷۲

طبع دوم بلاق سال ۱۲۹۹ رجوع شود و نیز شیخ محمد رضا شیبی وزیر محارف اسبق عراق ترجمه حال مفصلی از ابن الفوطی نوشته و در سال ۱۳۰۹ تحت عنوان « محاضرات تاریخیه » در بغداد بطبع رسیده است .

۲- به الدرر الکامنه ج ۲ ص ۳۶۴ رجوع شود .

۳- حربی نام شهر کی است در انتهای دجیل بین بغداد و تکریت و منسوب به آن

حربوی است. (یا قوت ج ۲ ص ۲۳۵)

آورده و او را از فضلا و دانشمندان عصر خویش شمرده و در احوال او نوشته اند: «در علوم عقلی و نقلی استاد و در حساب و طب سرآمد اقران خویش و دارای اخلاق نیک و نفس فاضله و سیرت عادله بود. او در سال ۶۴۳ از کتم عدم پا به عرصه وجود نهاد، و به تحصیل علوم پرداخت، و در طب و حساب مهارتی حاصل کرد، و به خدمت خواجه طوسی پیوست و از محضر وی مستفید گشت، و چندین تألیف در طب و حساب بساخت، و گروهی از طالبان علم از او فنون مختلف آموختند که از جمله شاگردان مبرز وی کمال الدین حسن فارسی و عضد الدین ابوالکرم منوچهر بن ایران شاه بن محمد دستجردانی کاتب می باشند.

ابن الخوام در بلاغت و انشاء نیز دستی داشت، و در ایراد خطابه بسیار فصیح و بلیغ بود.

او مدتی ریاست مشیخه رباط را در بغداد به دست آورد، و چندی هم به ریاست اطباء بغداد معین گردید. بعد از آن تولیت رباط دارالذهب بدو واگذار شد، و او در آبادی و عمران موقوفه آن کوشش بسیار کرد تا بهره و حاصل وقف زیاد گشت، و در آنجا فقه شافعی تدریس می کرد. وقتی هم تعلیم و تأدیب هارون پسر شمس الدین محمد جوینی وزیر و فرزندان عطا ملک صاحب دیوان بدو محول شد.

از ابن خوام حکایت شده که آن وقت که علاء الدین صاحب دیوان مرا برای تعلیم فرزندان خویش طلب کرد و به حضور او رسیدم، بر سبیل آزمایش از من پرسید «چهار در چهار چند می شود» با خود گفتم اگر جواب او را بنا بر معمول دهم چندان وقعی در نزد او نخواهم یافت، از این روی در جواب

گفتم نصف سی و دو ، ویک سوم چهل و هشت ، ویک پنجم هشتاد ، وپی در پی جواب می گفتم ، تا آنکه صاحب دیوان گفت کافی است فضل تو ظاهر گردید .

ابن الخوام به خوردن معاجین و مفرحات معتاد بود ، و برای اصلاح مزاج خوردن آنها را نافع می دانست . در موسم گل ، خانه خود را با گل های رنگارنگ می آراست ، و در و دیوار و سقف خانه را با گل زینت می داد .

ابن الخوام مدتی به اصفهان رفت ، و در آنجا اقامت گزید . در آن وقت بهاء الدین محمد پسر شمس الدین محمد جوینی حکومت اصفهان داشت و خانه اش مجمع فضلاء و دانشمندان بود ، او هم به خدمت وی پیوست ، و مورد احترام و عنایت حاکم قرار گرفت ، و تا پس از مرگ بهاء الدین محمد در آنجا اقامت داشت ، و بعد از آن به بغداد بازگشت .

در محرم سال ۷۱۵ تدریس مدرسه سلطانیه (مدرسه غازییه) به وی مفوض گردید ، و اولین روزی که در مدرسه بر کرسی تدریس نشست ، قوام الدین علی بن عبدالله افسسی خطابه ای خواند و مردم را وعظ نمود .

در اواخر عمر برای ابن الخوام ناراحتی پیش آمد و جمعی به کفر او شهادت دادند ، و به قتل او فتوی نوشتند ، و سبب آن بود که وی تقریظی بر تفسیر قرآن رشید الدین نوشت ، و او را بدین گونه توصیف کرد :

« فھو انسان ربانی بل رب انسانی تکاد تخال عبادتہ بعد اللہ »

پس از کشته شدن خواجه رشید الدین وزیر دشمنان ابن الخوام این تقریظ را دست آویز نموده ، و مردم را به قتل او واداشتند .

مردم عوام برای کشتن او به خانه اش هجوم کردند ، لیکن او قبل از رسیدن مردم خود را به خانه حاکم رسانید و با دادن مقداری زر حاکم را به حمایت خود واداشت . حاکم برای رها کردن او از دست مردم مجلسی منعقد کرد ، و کسانی که به دعوت حاکم در آنجا جمع شدند ابن الخوام را از کفرو

بد دینی بری دانستند . و مردم را از ریختن خون او باز داشتند . و بدین طریق وی از آن گرفتاری نجات یافت . محمد علوی از شعرای آن زمان درباره کفر ابن الخوام ، و مجلس حاکم این ابیات را گفت :

یا حزب ابلیس الا فابشروا ان فتی الخوام قد اسلما
و کان فیما قال فی کفره ان رشید الدین رب السماء
و قال لی شیخ خبیر به ما اسلم الشیخ بل استسلما

وفات ابن الخوام در سال ۷۲۸ هجری در بغداد اتفاق افتاد، و در خانه اش به خاک سپرده شد^۱.

آثار وی آنچه باقی است یکی «فوائد بهائیه در قواعد حساییه» است . ابن الخوام این کتاب را هنگام اقامت اصفهان به نام بهاء الدین محمد فرزند شمس الدین محمد جوینی وزیر تألیف کرده و بدین مناسبت آنرا «فوائد بهائیه» خوانده است .

ابتداء آن «الحمد للاول بلاعد و الآخر بلامد ، صاحب قدرة القاهرة والحكمة الباهرة»

در مقدمه گوید :

«و خدمت به خزانه المولی صاحب الاعظم و المخدم المعظم ملک ملوک المسلمين و مخدم اهل العالمین آصف الزمان واحد نوع الانسان ولی الایادی و النعم ، صاحب السیف و القلم المؤید من السماء المظفر علی الاعداء ، بهاء الملة و الدولة و الحق شمس الاسلام و المسلمین محمد بن المولی صاحب المعظم ...»
فوائد بهائیه را مصنف در سال ۶۷۵ هجری ساخته است در آخر نسخه قدیمی

۱ - تلخیص مجمع الآداب ابن القوطی ج ۲ ص ۷۵۴ و الوافی بالوفیات صفدی

و اعیان العصر و الدرر الکامنة السرا الثاني ص ۲۹۴ شماره ۲۲۱۷

نقیسی که در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۳۷۲ موجود است کاتب نسخه چنین نوشته است :

این نسخه از روی نسخه‌ای که به خط مؤلف است نوشته شد . و در آخر نسخه صورت خط مصنف چنین نگارش یافته: « وقد تم علی ید مؤلفه العبد الفقیر الی الله تعالی عبدالله بن محمد بن عبدالرزاق الحاسب ارشد الله سعيه و احسن الاختيار له، وذلك بمدينة اصفهان فی العشر الاوسط فی شعبان سنة خمس وسبعين وستمائة هجرية وصلى الله على محمد عبده ورسوله وسلم تسليماً » .

نسخه دیگری از فوائد بهائیه در کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی به شماره ۵۲۴ است که فعلاً در کتابخانه مرکزی مضبوط است.

این نسخه در ذی قعدة سال ۷۲۹ یکسال پس از مرگ مصنف نوشته شده است .

ونسخه سوم در کتابخانه عمومی برلین به شماره ۵۹۷۶ است .
و دیگر از آثار وی مقدمه ایست در طب که نسخه آن هنوز به نظر نگارنده نرسیده است و ظاهراً در یکی از کتابخانه‌های اروپا می باشد .

معاصران خواجه

۶۲- عزالدولة

ابوالرضا سعدبن نجمالدولة منصوربن سعدبن الحسن بن هبةالله بن کمونه اسرايلى مشهور به ابن کمونه بغدادى^۱. از حکما وفلاسفه وفضلاء زمان محقق طوسى وصاحب تألیفات مهم است که از همه آثار وی معروف تر شرح تلویحات شیخ شهابالدین یحیی بن حبش سهروردی (متوفى ۵۸۷) در منطق وحکمت است .

ابن الفوطى در کتاب تلخیص مجمع الآداب خویش گوید که :
«عزالدولة به قواعد حکمت و قوانین منطق عارف ، و در فنون آداب و

۱ - نام ونسب ابن کمونه در تلخیص مجمع الآداب ابن الفوطى ج ۴ ص ۱۵۹ و در مقدمه شرح اشارات تألیف وی (مطابق نقل لوث در فهرست نسخ دیوان هند ص ۱۳۵) چنانست که در متن ذکر شده اما در بسیاری از کتب نام و نسب را «سعدبن منصوربن کمونه» نوشته اند و نام بعضی اجداد وی را انداخته اند .

نکت علوم ریاضی و حساب واقف بود. طلاب علوم از اطراف و شهرهای دور برای اقتباس فوائد و کسب کمال به بغداد می‌رفتند، و از محضر وی مستفید می‌شدند. من هنگامی که در بغداد بودم، بواسطه بیماری که به من عارض شد، نتوانستم او را ملاقات کنم و از محضرش استفاده نمایم. نامه‌ای به او نوشتم و فوایدی از او خواستم تا کتاب خویش را به ذکر آن فوائد زینت دهم. ابن کمونه بوسیله دوستم شمس‌الدین محمد بن ابی‌الربيع حاسب معروف به حشف در سال ۶۸۳ ایبات زیر را برای درج در کتاب به من نوشت:

صن العلم عن اهل الجهالة دائماً و لاتوله من لا یكون له اهلا
فیورثه کبرا و مقتاً و شره و یقلبه النقصان من عقله جهلا
فکن ابدأ من صونه عنه جاهداً و لاتطلبن الفضل من ناقص اصلاً

در کتاب الحوادث الجامعة در ذیل حوادث سال ۶۸۳ آمده است:

«در این سال شهرت یافت که ابن کمونه کتابی به نام «تنقیح الابحاث عن الملل الثلاث» ساخته است، و در آن پیامبران گذشته را یاد کرده و نسبت به آنان اسائۀ ادب نموده است. این شهرت باعث آن شد که عوام بغداد برآشفتنند و جمعیت کرده به جانب منزل وی رفتند، تا خانه‌اش را خراب و غارت کنند، و خود او را بکشند. امیر تمسکای شحنة عراق و مجدالدین بن اثیر و جماعتی از امراء سوار شدند و به سوی مدرسه مستنصریه رفتند، و از قاضی القضاة و مدرسین مدرسه خواهش کردند که ابن کمونه را بخواهند، و در این باره تحقیق و تفتیش کنند. و مردم را نیز به نصایح خویش از کشتن ابن کمونه باز دارند، و آتش این فتنه را خاموش سازند.

ابن کمونه متواری شد، و خود را در جائی پنهان کرد. اتفاقاً آن روز

روز جمعه بود، و قاضی القضاة برای ادای نماز جمعه به مرکب سوار شده به سوی مسجد می‌رفت. مردم در مقام منع برآمدند، و او را به مدرسه مستنصریه باز گردانیدند. ابن الاثیر به میان جمعیت رفت شاید با نصیحت آنها را آرام کند. ولی سخنان او در مردم تأثیری نکرده خود او را هم دشنام داده به جانبداری از ابن کمونه و دفاع از او متهمش کردند. شحنة بغداد برای خاموش کردن فتنه عوام فرمان داد، تا در میان مردم ندا کردند که روز دیگر پگاه مردم در خارج شهر حاضر شوند، تا ابن کمونه را که فردا خواهند سوخت خود به چشم خویش مشاهده کنند. مردم از شنیدن این خبر آرام گرفتند و متفرق شدند. و برای آن امر هم دیگر حاضر نشدند. و آن فتنه بدین طریق تسکین یافت. ابن کمونه را هم در صندوقی نهاده به حله نزد فرزندش که در آنجا کاتب دیوان بود بردند. و او در آن شهر چندی بود و در همانجا وفات کرد. انتهى^۱.

وفات ابن کمونه چنانکه از تاریخ «الحوادث الجامعة» مستفاد می‌شود در سال ۶۸۳ یا اندکی بعد از آن بوده. و در کتاب الذریعة تاریخ مرگ او به سال ۶۹۰ نقل شده است.^۲

و ابن القوطی در مجمع الآداب وفاتش را در حله به سال ۶۸۳ ذکر کرده است. و این قول بصحت نزدیکتر است.^۳ و لوث هم در فهرست نسخ دیوان هند همین سال را برای فوت وی اختیار کرده است.^۴ و سال ۶۷۶ که در کتاب هدایة العارفین ص ۲۸۵ تاریخ وفات ابن کمونه آمده مسلماً خطاست.

۱ - الحوادث الجامعة چاپ بغداد ص ۴۴۲

۲ - الذریعة ج ۲ ص ۳۸۵.

۳ - تلخیص مجمع الآداب ج ۲ ص ۱۶۱

۴ - فهرست نسخ دیوان هند از لوث Loth ص ۱۳۵

ابن کمونه را تألیفات مهم و نافعی است که از جمله «شرح تلویحات»^۱ و «شرح اشارات شیخ» و «انتخاب تلخیص المحصل» و «کتاب اللمة» و «تنقیح الابحاث عن الملل الثلاث»^۲ است.

براین کتاب اخیر چند نفر از دانشمندان و علمای نوشته و مطالب آنرا جواب گفته‌اند: یکی رد مظفرالدین احمد بن علی معروف به ابن ساعاتی بغدادی (متوفی ۶۹۴) معاصر او است که آن را به نام «الدر المنضود فی الرد علی فیلسوف اليهود» نامیده است.

و دیگر رد شیخ زین الدین سربجا بن محمد ملطی ماردینی شافعی (متوفی ۷۸۸) است که آنرا بنام «نهوض حثیث النهور الی دحوض خبیث اليهود» خوانده است.

دیگر از تألیفات ابن کمونه «التقاط الاعتراضات عن کتاب زبدة النقص و لباب الکشف» و کتاب «تذکره» در کیمیا است.

و در کتابخانه آستان قدس رضوی کتابی به نام «المطالب المهمة» در منطق و حکمت موجود است که به ابن کمونه نسبت داده شده و نام مؤلف در مقدمه کتاب «عزالدولة سعد بن الحسن بن هبة الله بن کمونه» ذکر گردیده است. و در پشت صفحه اول کتاب پس از نام مؤلف چنانکه در مقدمه است نوشته شده: «الذی صار علی مذهب الامامية آخر اومات علیه غفر الله» و نام این تألیف در فهرست کتب وی درجائی دیده نشد و معلوم نیست این نسبت درست باشد. و استاد جمیل صدقی افندی زهاوی هم مدعی است که نسخه‌ای از

۱ - شرح تلویحات نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۷۰۳

۲ - کشف الظنون چاپ مصر ج ۱ ص ۳۳۸ و ۴۸۰

تألیفات او را به نام «الجديد في الحكمة» به ملکیت دارد^۱.

در فهرست کتابخانه دانشگاه نیز «رسالة فلسفه» در منطق والهي وطبيعي از تألیفات ابن کمونه ثبت شده است و نگارنده فهرست نوشته است: «آنها برای عزالدین دولت شاه پسر امیر سیف الدین صاحبی تألیف کرده و در بامداد ۱۹ ذی قعدة سال ۷۰۶ به پایان رسانیده است»^۲.

اگر تاریخ تألیف درست باشد مسلماً رسالة مذکور از دیگرست نه از ابن کمونه چه وی در این تاریخ بطور قطع و یقین زنده نبوده است.

تألیف دیگر وی به نام «رسالة اللمعة» است که به نام شمس الدین محمد جوینی وزیر ساخته، نسخه آن ضمن مجموعه شماره (۸۶۱) از کتب اهدائی آقای مشکوة به دانشگاه موجود است. اول آن «احمد الله حمد مسترشد بنور هدایت» و دیگر از تألیفات وی رساله ایست در جواب از مغالطه ای که منسوب به نجم الدین کاتبی است که خواجه طوسی را هم در جواب از مغالطه مذکور رساله ایست.

ابن کمونه ظاهر از محضر نجم الدین کاتبی دبیران قزوینی استفاده کرده و نیز با خواجه طوسی بوسیله مکاتبه رابطه داشته است. در مجموعه ۲۲/۶۳ کتابخانه مجلس شورای ملی بعضی از این مکاتبات ذکر شده و فوائد متفرقة دیگر و بعضی از اقسام مغالطات هم از او در شماره ۴۰ همان کتابخانه آمده است. و دو رساله از آثار خواجه موجود است که در جواب سؤال ابن کمونه از قلمش صادر گشته. و این کمونه را در آن دو رساله با احترام و تجلیل تمام نام برده است.

۱ - تاریخ العراق ج ۲ ص ۳۳۰

۲ - فهرست کتب خطی دانشگاه ج ۳ ص ۲۶۵ تألیف دانشمند محترم آقای

۶۳ - تاج‌الدین

ابوطالب علی بن انجب بن عثمان بن عبدالله الخازن معروف بابن الساعی .

صاحب شذرات الذهب نام پدر او را انجب عثمان و نام پدر عثمان را عبیدالله به این صورت علی بن انجب عثمان بن عبیدالله آورده است .^۱

تولد وی در سال ۵۹۳ یا ۵۹۴ و وفاتش در سال ۶۷۴ بوده است . ابن ساعی ادیبی فاضل و مورخی بی بدیل ، و خازن کتب کتابخانه مستنصریه بوده . و با ابن نجار مصاحبت کرده . و از سهروردی در سال ۶۰۸ خرقه گرفته ، و از او و غیر او اخذ حدیث نموده است .

او تألیفات نافعی از خود به یادگار گذاشته است که از جمله «مختصر اخبار الخلفاء» و «الجامع المختصر فی عنوان التاریخ و عیون السیر» و «اخبار الادبا» و «اخبار الحلاج» و «اخبار قضاة بغداد» و «اخبار المصنفین» و «اخبار الوزراء» و غیره است .

۱ - شذرات الذهب ابی الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی جلد ۵ ص ۳۴۳ و مقدمه دانشمند فاضل مصطفی جواد بر جامع المختصر ابن ساعی چاپ بغداد . و در معجم المطبوعات نسب ابن ساعی چنین ضبط شده: «تاج الدین علی بن انجب بن عثمان ابن عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالرحیم ابوطالب البغدادی المعروف بابن ساعی خازن کتب مستنصریه .»

و در الحوادث الجامعة «علی بن انجب بن عبدالله بن عمار بن عبدالله» ص ۲۴۶ و در تاریخ علماء بغداد تألیف سلامی نسب او مانند معجم المطبوعات است جز آنکه بجای عبدالرحمن عبیدالله آمده است . در فوائد السمتین علی بن انجب بن عثمان بن عبیدالله بغدادی .

ابن الفوطی در کتاب تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقباب در ترجمه حال عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید گوید : « ابن ابی الحدید با برادرش موفق الدین و شیخ تاج الدین علی بن انجب در برابر مولانا السعید خواجه نصیر الدین طوسی حاضر شده و امر خزاین کتب بغداد را به او تفویض کردند . »

۶۴ - عزالدین

ابوالقاسم عبدالعزیز بن یحیی الخالدی کریم الطرفین ، مادرش دختر مستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی بود که در واقعه بغداد اسیر شد . و هلاکو او را به نزد برادرش منکوقاآن فرستاد . و بعد به کوشش جدش محی الدین یحیی مستخلص شد ، و به والدش پیوست . و به مراغه در آمد ، و به نزد خالش امیر ابوالمناقب مبارک بن مستعصم در سال ۶۷۱ رسید ، و سپس به بغداد برگشت .^۱

۶۵ - محیی الدین

ابوالفضل محمد بن شرف الدین یحیی بن هبة الله بن المحیا العباسی بغدادی . نقیب و مدرس مدرسه مستنصریه و خطیب و شیخ رباط شونیزیه از دانشمندان و فقهاء و از خاندان علم و جلالت و فضل و عدالت بود . ابن الفوطی در شرح حال وی گوید :

« او در سال ۶۵۶ در واقعه بغداد نه ساله بود که به دست لشکریان مغول اسیر گشت . و بعد به سعی شمس الدین ابوالمناقب هاشمی کوفی خلاص گردید . و در خدمت همان شمس الدین به تحصیل علم فقه پرداخت ، و به وعظ

و تذکیر نیز توجه نمود . و در آن امر شهرتی یافت . و در سال ۶۷۰ به مراغه درآمد . و مدتی در خدمت خواجه طوسی و نجم الدین دبیران کاتبی قزوینی تلمذ نمود . سپس به بغداد باز گشت . و در بغداد نزد ظهیر الدین نوجابادی استماع حدیث کرد . و در سال ۶۷۳ که شیخ نظام الدین محمد الهروی معروف به شیخ الاسلام به منصب قضاء جانب غربی بغداد منصوب شد محیی الدین را به نیابت خویش اختیار کرد . و در همین سال نیز مدرسی مدرسه مغیثیه بغداد به او تفویض شد . و در سال ۶۷۴ در جامع سلطان به منصب خطابت و در مدرسه مستنصریه به امامت و اداء نماز عیدین تعیین گردید .

شرط واقف در جامع سلطان آن بود که خطیش باید هاشمی عباسی باشد . و بعد از فتح بغداد به دست لشکر مغول تا آن زمان هیچ خطیبی مطابق شرط واقف در آنجا خطبه نخوانده بود جز وی .

و بعد از این تاریخ متولی و شیخ رباط شونیزیه شد . و تدریس فقه حنفی در مدرسه مستنصریه نیز به او واگذار گردید . بعد به حج بیت الله رفت ، سپس منصب نقابت عباسیانی که در عراق باقی بودند یافت . و او پیوسته در بر آوردن حاجت برادران اسلامی کوشا بود . و در او آخر به صاحب جمال الدین علی بن محمد دستجردانی اختصاص و تقریبی حاصل کرد . تا در دوازدهم شهر ربیع الاول سال ۷۰۳ در گذشت . و به جنب قبر ابو حنیفه مدفون گردید .

او از خواجه طوسی استاد خود پرسشهایی از مسائل مشکله حکمت کرده ، و خواجه ضمن رساله ای به او پاسخ داده و با تجلیل و توقیر او را یاد کرده است .

محیی الدین را پسری بود به نام ابو الحسن حیدر و ملقب به عماد الدولة که کریم الطرفین بود و نسب به علی علیه السلام و عباس می رسانید . در فضائل و کمالات ، از پدر در گذرانید . و پس از وفات محیی الدین نقابت و خطابت را از

پدر به ارث برد . و در سال ۷۰۳ که پدرش درگذشت، وی در جامع خلیفه خطبه خواند . و در سال ۷۰۶ به سلطانیه به خدمت سلطان رفت و در همین سفر است که ابن القوطی او را در سلطانیه دیده است^۱.

۶۶ - مجدالدین ندیم

ابوالمظفر بهزاد بن بدل بن اسماعیل البسوی است (از اهل بسو از اعمال مراغه از آن سوی که به اشنویه متصل شود).

وی شاعری فاضل و پیری نیکو محاسن و خوش برخورد بود . و به فارسی اشعار نمکین داشت . در بغداد در خدمت ملک شهاب الدین سلیمان شاه ابوائی بود . و شاهنامه و ذیل آنرا نظم می کرد . وقتی که بغداد به تصرف مغولان درآمد او از آن جماعت بود که جان از آن ورطه سلامت برون برد ، و در مراغه متوطن گشت . و در آنجا پیوسته به خدمت استادالبشر خواجه سعید نصیرالدین طوسی می آمد . محفوظات بسیاری از نظم و نثر داشت . ابن القوطی که این ترجمه حال را برای مجدالدین ندیم آورده گوید : «از محفوظاتش مطالب بسیاری نوشتم . و در مراغه به سال ۶۶۶ وفات یافت»^۲.

۶۷ - صفی الدین

عبدالمؤمن بن فاخر^۳ اصلاً از مردم ارومیه بود ، و در علوم عربیه

۱ - برای شرح حال محیی الدین به صفحات ۳۸۲ و ۳۸۵ الحوادث الجامعة و به کتاب تلخیص مجمع الآداب ابن القوطی چاپ هند صفحه ۴۲۲ رجوع شود .

۲ - تلخیص مجمع الآداب ابن القوطی

۳ - الحوادث الجامعة . صفی الدین عبدالمؤمن بن یوسف بن فاخر ص ۴۸۰

سرآمد اقران و درنظم اشعار و علم انشاء و تاریخ و خصوصاً علم موسیقی از
مفاخر جهان بود .

محمد بن شاکر صاحب فوات الوفيات گوید: «صفی الدین را در سال ۶۸۹
در شهر تبریز ملاقات کردم . از شرح حال او پرسیدم . حال خود را به من
چنین شرح داد :

«در کودکی به بغداد آمدم ، و در ایام مستنصر به تحصیل فقه و محاضرات
و آداب و عربیت و حسن خط پرداختم ، تا از هر يك بهره وافى به دست آوردم .
پس از آن به عود زدن مشغول گردیدم ، و در این کار استعدادم از خط بیشتر
بود ، و ماهر تر شدم . ولیکن شهرتم به حسن خط بود . و در بغداد جز بدین هنر
شناخته نمی شدم . تا آنکه خلافت به مستعصم رسید ، و خلیفه کتابخانه ای
ساخت . و فرمود دو نفر کاتب برای او حاضر کنند که هر چه بخواهد بتوانند
نوشت . در آن وقت جز شیخ زکی الدین کسی به حسن خط مشهور نبود ،
و من در مرتبه دوم بودم . پس ما دو نفر برای کتابت در کتابخانه تعیین و در
آنجا بکار مشغول شدیم . مدتی بدین منوال گذشت . و خلیفه آگاه نبود که
من در موسیقی نیز دستی دارم ، و عود خوب می نوازم . در بغداد مغنیه ای بود
نیکو روی که بسیار خوب می خواند ، و خلیفه او را بسیار دوست می داشت ،
و بخشش بسیار بدو می کرد . اتفاقاً روزی در حضور خلیفه به خواندن
مشغول شد . و آوازی به آهنگ طرب انگیز خواند که خلیفه را آن آهنگ
سخت خوش آمد . و از سازنده آن آهنگ پرسید . زن خواننده گفت از آن
استاد من صفی الدین عبدالمؤمن است .

خلیفه بی درنگ مرا بخواند ، و پس از حضور به خدمتش به نواختن
عود فرمان داد ، عود را گرفته بنواختم . خلیفه را خوش آمد ، و مرا به ملازمت
مجلس خود امر کرد . و انعام بسیار غیر آنچه در پیش بر ایم مقرر فرموده

بود داد. و کار من بالا گرفت. پس از فتح بغداد وقتی که به نزد هلاکو رفتم و برای او خواندم، وظیفه‌ای را که در زمان خلیفه دریافت می‌کردم دو برابر کرد. از آن پس در خدمت علاءالدین عطا ملک جوینی و برادرش شمس‌الدین وزیر بودم. و به فیض احسان و انعام آن دو مغمور، و دارالانشاء بغداد در ایام آن دو بهمن سپرده بود، و سمت منادمت نیز داشتم. بعد از فوت علاءالدین و کشته شدن شمس‌الدین محمد جوینی سعادت و خوشی من تمام شد. و اقبال پشت گردانید. و کار معیشتم سخت شد، و قرض بسیاری بر من جمع گردید. و اولاد و احفاد من بسیار شده به واسطه کبر سن دستم از کار بازماند.»

شریف صفی‌الدین طقطقی گوید که: «صفی‌الدین به مجدالدین غلام ابن الصباغ مبلغ سیصد دینار مقروض و ازاداء آن عاجز بود. قاضی او را برای این وام به حبس افکند، و او در آن حبس درگذشت. و فاتش در هجدهم صفر سال ۶۹۳ء در حالیکه قریب هشتاد سال عمر داشت اتفاق افتاد.»

صفی‌الدین مردی مبذرومصرف بود. و مال بسیار صرف ملاذ و شهوات می‌کرد. گویند: قیمت میوه و بوی خوش مجلس او چهار صد درهم بود. وی را تألیفی است در فن موسیقی به نام «رسالة شریفه» که آنرا به نام خواجه شرف‌الدین هارون فرزند شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان تألیف کرده است.^۱ و این رساله شریفه را شرحی است از عبدالقادر بن غیبی الحافظ المراغی، و رساله ادوار که آنرا ترجمه ایست به فارسی از محمد اسماعیل بن محمد جعفر اصفهانی که نسخه هر دو به نام «ترجمة ادوار» و «شرح ادوار» در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار

۱ - فوات الوفيات ج ۲ ص ۳۹ والحوادث الجامعة ص ۴۸۰ والفخری

موجود است .

و ترجمه دیگری از عمادالدین یحیی بن احمدکاشی از دانشمندان قرن هشتم است . که به امر شیخ ابواسحاق ترجمه کرده است و در سال ۷۴۶ آنرا به اتمام رسانیده . نسخه آن که به خط مترجم است در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۲۲۰۷ مضبوط است .

۶۸ - عزالدین

عبد الحمید بن ابی الحسین هبة الله مدائنی بغدادی معتزلی مشهور به ابن ابی الحدید . از ادباء و شعراء و مورخان قرن هفتم هجریست . و در عهد مستنصر و مستعصم خلیفه بابرادرش موفق الدین به خدمات دیوانی داخل شدند . ابتدا در دارالتشریفات وارد شد و بعد در محرم ۶۲۹ کاتب دیوان گردید . و پس از آن به مناصب و درجات رفیعہ نائل گشت .

عزالدین ادیبی فاضل و حکیمی ارجمند و شاعری مفلک و نویسنده ای بزرگ^۱ ، و از جمله خواص ابن علقمی وزیر مستعصم آخرین خلیفه عباسی بود . و کتاب شرح نهج البلاغه که از نفایس کتب و بهترین شروح این کتاب است به نام همان وزیر تألیف و بدو اهدا کرده است .

عزالدین و موفق الدین در فتح بغداد به دست لشکریان مغول اسیر شدند ، و به سعی و مجاهده ابن علقمی و وساطت خواجه نصیرالدین طوسی آزاد و از کشته شدن رهیدند . ولی هر دو برادر به انسداد مدتی پس از فتح بغداد درگذشتند .

ابن ابی الحدید که معاصر با چنگیز خان و جانشینان او بود . در شرح نهج البلاغه

شرح مبسوطی راجع به خروج تاتار و هجوم ایشان به ایران ، و فتح بلاد ماوراءالنهر و خراسان و عراق و جزیره و بغداد در سال ۶۴۲ نوشته که حاوی اطلاعات بسی مفید است . و برای دانستن تاریخ تسلط آن گروه بر اصفهان و برخی نقاط دیگر از منابع مهمه بشمار می رود^۱ .

تولد عزالدین در مدائن در غرة ذی حجه سال ۵۸۶ ، و وفاتش بگفته ابن شاکر در کتاب فوات الوفيات به سال ۶۵۵ است . ولی تاریخ صحیح در وفات وی چنانکه در تلخیص مجمع الآداب و غیره مذکور است جمادی الاولی سال ۶۵۶ در سن هفتاد سالگی چهارده روز پس از وفات برادرش موفق الدین بوده است . تألیفات وی یکی «شرح نهج البلاغة» و دیگر قصائدیست که به نام «قصاید سبع» در مدح امیر المؤمنین علی علیه السلام بنظم در آورده است . دیگر کتاب «الفلک الدائر علی المثل السائر» است که در اول آن گوید: «این کتاب را در مدت سیزده روز نوشتم»^۲ و تألیف آن در جمادی الاخری سال ۶۵۶ بوده است .

۶۹ - قاضی بیضاوی

ابوالخیر ناصرالدین عبدالله بن امام الدین عمر بن فخرالدین محمد بن صدرالدین علی فارسی بیضاوی از معاصران و مصاحبان خواجه و از خاندان علم بوده است . وی را مصنفات نافع بسیار است . تفسیر وی که به تفسیر بیضاوی شهرت یافته از کتب مشهور این علم است . ناصرالدین اخذ علم از

۱ - تاریخ مغول تألیف شادروان عباس اقبال آشتیانی

۲ - کشف الظنون چاپ استامبول ج ۲ ص ۱۲۹۱

پدر خود امام‌الدین نموده . و مدتی در شیراز به شغل قضاء آن سامان مشغول بوده، و بعد به تبریز سفر کرده و در آنجا مقیم شده است .

از جمله تألیفات وی شرحی است بر «فصول خواجه»^۱ و دیگر «طوالع» و «مصباح» در اصول دین، و «منهاج» در اصول فقه، و «مختصر الکشاف» در تفسیر، و «الغایة القصوی» در فقه، و «شرح المصابیح» در حدیث و غیر آنها از کتب دیگر .

عبدالحی حنبلی در کتاب شذرات الذهب گوید: «وفات قاضی بیضاوی به گفته سبکی در سال ۶۹۱ و به قول ابن کثیر و کتبی و ابن حبیب در سال ۶۸۵ بوده است»^۲.

ولیکن پس از مراجعه به کتاب طبقات الشافعیة و الکبری چاپی معلوم شد که سبکی اصلاً تاریخ وفات او را در آن کتاب نیاورده است^۳. ممکن است که تاریخ وفات از نسخه چاپی افتاده باشد .

در روضات الجنان آمده است که: «او در چرنداب به جانب شرق مزار صابن‌الدین بحیی مدفون گردیده و مزارش مشهور است» .

و نیز در همان کتاب ذکر شده: «چنین معروفست که خواجه طوسی رحمه‌الله وقتی در میان جمع کثیری رکاب قاضی را از روی تواضع گرفت که سوار شود . از خواجه پرسیدند که سبب این تواضع نسبت به قاضی چه بود . فرمود که همیشه در خاطر من این بود که این تخلق از من نسبت به شخصی واقع شود . هر چند ملاحظه کردم کسی را جز قاضی نیافتم که سزاوار این

۱- روضات الجنات ص ۴۵۴

۲- شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۹۲

۳- طبقات الشافعیة الکبری سبکی ج ۵ ص ۵۹

امر باشد. بنا بر این این تواضع نسبت به وی واقع شد.
بزرگان قدر یکدیگر بدانند کتاب فضل یکدیگر بخوانند^۱

۷۰- حکیم شریفی

ابو جعفر محمد بن عبدالله شریفی از فضلا و حکماء معاصر خواجه طوسی و شارح کتاب تذکره ویست که علامه خضری از شرح این حکیم استفاده کرده و از آن در تألیف خود بسیار نقل نموده است.

شریفی ظاهراً دارای مؤلفات پر بهائی بوده که از میان رفته است از جمله مؤلفاتش کتابی بوده در هیئت به فارسی موسوم به «تاج المداخل» که به نام یکی از امرای سلجوقی بلاد روم موسوم به تاج الدین سپهسالار معتز بن طاهر تألیف کرده است. چنانکه علامه قطب الدین شیرازی نیز تحفه شاهی را به نام امیر محمد شاه پسر تاج الدین مذکور نوشته است. و تاج الدین در زمان سلیمان شاه پروانه امیری از امرای روم بوده است.

از کتاب «تاج المداخل» تاکنون اثری به دست نیامده ولیکن غیائی نامی آنرا به سال ۸۷۹ به عربی ترجمه کرده است. و نسخه‌ای از ترجمه عربی آن در خزینه آثار قدیمه بغداد موجود است.^۲

۷۱- عزالدین فریومدی

ابوطیب طاهر بن زنگی بن طاهر فریومدی. از باقی ماندگان روساء

۱ - روضات الجنان درمزارات آذربایجان تألیف حافظ حسین کربلائی تبریزی

قزوینی چاپ طهران ص ۳۱۷

۲ - از مقاله دانشمند محترم آقای عباس عزاری در مجله مجمع علمی عربی دمشق

خراسان و مردی جلیل‌الشأن بود. و در خراسان منصب وزارت داشت. ابن القوطی گوید «وقتی ارغون آقابن اباقاخان در خراسان حکومت داشت حل و عقد امور را بدست عزالدین سپرده و تمام اعتمادش بدو بود. مولانا نصیرالدین طوسی می‌فرمود که عزالدین وزیر از اولاد طاهر بن حسین خزاعی است.

او در سال ۶۷۶ درگذشت و به‌اشاره صاحب علاءالدین جوینی در بغداد مجلس ختمی برایش منعقد گشت^۱. پس از عزالدین پسرش وجیه‌الدین زنگی جای پدر بگرفت. و سالها والی خراسان بود. و در سال ۶۸۳ به امر ارغون گرفتار و اموالش مصادره گردید^۲.

۷۲- عمادالدین طبری

حسن بن علی بن محمد بن علی طبری مازندرانی، از بزرگان فضلاء شیعه و از معاصران محقق طوسی و علامه حلی است. تألیفات بسیاری در تحقیق حقایق اصول مذهب و فقه و حدیث از او باقی است که از جمله کتاب «معارف الحقایق» و «عیون المحاسن» و «کتاب الکفایه» در امامت و کتاب «اسرار الامامه» و «تحفة الابرار» به فارسی و کتاب «اربعین» و «کامل بهائی» به فارسی می‌باشد. و این دو کتاب اخیر را به نام بهاءالدین جوینی ساخته است. و به غیر از کتب نامبرده بالا کتابهای سودمند دیگر نیز دارد.

تاریخ وفاتش به دست نیامد. و چون بعضی از تألیفاتش را در سال ۶۹۸

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ابن القوطی ج ۴ ص ۱۷۴

۲- الحوادث الجامعة ص ۴۳۵

تمام کرده و تألیف نموده پیدا است که تا این تاریخ وی در قید حیات بوده است^۱.

۷۳- نجم الاثمه

رضی الدین محمد بن حسن استرآبادی. از فضلا و بزرگان شیعه امامیه و از علمای نحو و صرف و محققین علوم ادبست.

سیوطی در کتاب «بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة» در شرح حال وی گوید :

«رضی صاحب شرح کافی و شافیه ابن حاجب لقبش نجم الاثمه است. ولی اسمش را به دست نیاورده ام، و همچنین بر احوالش آگاهی نیافته ام. آنچه معلومست در سال ۶۸۳ از تألیف شرح کافی فارغ گشته است. شمس الدین بن غرم در مکه به من گفت وفات رضی در سال هشتاد و چهار یا هشتاد و شش بوده و شك از منست»^۲. انتهى

وفاتش چنانکه در کتاب تنقیح المقال ذکر شده به سال ۶۸۶ بوده است^۳ ولیکن خاتون آبادی در کتاب وقایع السنین وفات نجم الاثمه را به سال ۶۸۹ نوشته و مأخذ گفته خود را ذکر نکرده است.

رضی الدین بیشتر عمر خود را در نجف اشرف گذرانیده از آثارش «شرح شافیه» و «شرح کافی» جمال الدین ابو عمرو عثمان بن عمر معروف به ابن حاجب (متوفی ۶۴۶) در صرف و نحو است. و این دو شرح از شروح بسیار سودمند و مهم این دو کتاب و مشتمل بر اباحاث شریفه و تحقیقات نافع است. و چنانکه در مقدمه شرح کافی ذکر نموده آنرا در نجف اشرف به سال ۶۸۳ تألیف

۱- روضات الجنات خوانساری ص ۱۶۹ - الذریعه ج ۲ ص ۲۰

۲- بغیة الوعاة چاپ مصر ص ۲۴۸

۳- تنقیح المقال ص ۶۶

کرده است.^۱

۷۴ - نظام‌الدین اصفهانی

استاد فاضل قاضی نظام‌الدین محمد بن اسحاق اصفهانی از معاصران خواجه طوسی و خاندان جوینی است وی قاضی القضاة عراق و ذولسانین بوده کرده و به قصاید و به دوزبان عربی و فارسی شعر می‌گفته ، و با خواجه طوسی در مراغه ملاقات چندی او را مدح گفته است .

کتاب شرف ایوان الیابان فی شرف بیت صاحب‌الدیوان در مدح خواجه شمس‌الدین محمد جوینی و برادرش عظاملک و پدر ایشان بهاء‌الدین محمد ساخت که در آن گاه‌گاه اشعار خود ممد و حین را در کتاب آورده است.^۲ قاضی ظاهراً مذهب تشیع داشته که خاندان جوینی را به واسطه ترویج مذهب شیعه مدح نموده است.

قاضی نورالله شوشتری در کتاب احقاق‌الحق چهار بیت زیر را که در مدح اهل البیت است از گفته‌او در کتاب خویش یاد کرده است:^۳

۱- روضات الجنات ص ۱۸۷ و امل‌الامل ص ۶۱

۲- يك نسخه از کتاب شرف ایوان الیابان در کتابخانه ملی پاریس به شماره ۳۱۷۴ ع موجود است و نسخه دیگری هم که مورد استفاده این ضعیف قرار گرفت در کتابخانه دانشمند محترم آقای سید حسین آموزگار رضوی است که لطفاً مدتی در اختیار این بنده گذاشته بودند.

۳- الکنی والالقب شیخ عباس قمی ص ۲۲۰ و احقاق‌الحق قاضی نورالله شوشتری در بحث از فضلی که مقتضی وجوب امامت امیرالمؤمنین است.

لله در کم یا آل یاسینا یا انجم الحق اعلام الهدی فینا
 لا یقبل الله الا فی محبتکم اعمال عبد ولا یرضی له دینا
 بکم اخفف اعباء الذنوب بکم بکم اثقل فی الحشر الموازینا
 من لم یوالیکم فی الله لم یر من فیح اللظى وعذاب القبر تسکینا
 چند قصیده عربی در مدح خواجه طوسی در دیوان وی موجود است
 که یکی در وصف رصد مراغه گفته که تمام آن در پیش در دنباله بحث از
 رصد ایراد شد.

ودو قصیده دیگر یکی به مطلع زیر:

کتابی و داء الاشتیاق مبرح ولیس سوی وشک اللقاء دواء
 که هفتاد و هشت بیت است .

و دیگری به مطلع :

اقول لمدفوع الی السیر قاصدا جناب نصیر الدین لازال مقصدا
 و عدد ابیات این قصیده شصت و یک بیت و قصیده را به این عبارات
 ختم کرده است :

«والمأ مول من کرم اخلاقه و صدق اعتنائہ باهل الفضل و اشفاقه
 ان یبث سرح العین فی سوادها، او یأمر بعض الحاضرن بانشادها . و استماع
 کلام الملهوف عبادة و الاصغاء الی نفثة المصدور للکرام عادة، ولا یؤاخذه
 بتوسیع الحظی فی الشکایة عن من هرول فی سیره، و بلغ اقصى امد النکایة
 مکبا علی ضیره، اخذاً بقولهم «يجوز للشاعر مالا يجوز لغيره» و الی کرمه
 الاستناد، و علی شمائله الاعتماد، و الحمد لولیه و الصلوة علی محمد نبیه.»
 وی را قصیده ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب
 دیوان و این دو بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج گردانیده :

بدیدم خود سریاری نـداری نـدارد عهد تو هیچ استواری
ز تو جز سرکشی کاری نیاید ز ما جز خوی نرم و سازگاری^۱

۷۵- صدرالدین ابن حمویة جوینی

ابوالمجامع ابراهیم بن شیخ سعدالدین بن المؤید بن ابی بکر بن محمد
ابن حمویة جوینی شافعی علامه محدث و شیخ خراسان.

آل حمویة اهل بیت فضل و علم و تصوف و از قدیم الایام در بحرآباد
(یا بحیرآباد) جوین از اعمال نیشابور ساکن و غالباً مسند شیخیت صوفیه در
خاندان این طایفه بوده است.

سمعانی در کتاب انساب نام جمعی از بزرگان این قوم را برده و شرح
حالی برای هر یک ذکر کرده است.^۲

پدر صدرالدین شیخ شیوخ الاسلام سعدالحق والدین صاحب احوال
و ریاضاتی بوده و مرید بسیاری داشته و از کبار مشایخ صوفیه و از جمله اصحاب
شیخ نجم الدین کبری بوده که مدتی در مصر در سفح قاسیون به ریاضت مشغول
و پس از بازگشت به خراسان به ارشاد خلق پرداخته ، و روز جمعه عید النحر
سال ۶۰۵ هـ از عالم فانی به عالم باقی رخت بر بسته است .

صدرالدین چنانکه در کتاب المنهل الصافی مذکور است در سال ششصد
و چهل و اندک^۳ و به گفته ابن حجر در الدرر الكامنة در سال ۶۴۴ هـ پا به عرصه وجود
نهاد و در همان مسقط الرأسش بحرآباد جوین نشو و نما نموده^۴ و از محضر

۱- رجال حبیب السیر ص ۱۶ و مجالس المؤمنین مجلس پنجم ص ۲۶ چاپ تبریز

۲- الانساب ج ۳ چاپ حیدرآباد دکن ص ۴۳۱

۳- المنهل الصافی ج ۱ ص ۱۴۳

۴- فرائد السمطین ورق ۱۵۵ و ۱۵۶

جمعی کثیر از علماء خراسان استفاده علوم کرده و برای تکمیل معلومات خویش به اطراف و اکناف ممالک اسلامی سفر نموده و به شام و حجاز و عراق رفته است.

و در سال ۶۶۵ صحیح مسلم بن حجاج قشیری را نزد نجم الدین ابو عمرو عثمان بن الموفق الاذکائی در قصبة اسفراین قرائت کرده و در سال ۶۷۱ صحیح ابن عیسی ترمذی را نزد شیخ عبدالله بن ابی القاسم بن علی برمکی سماع نموده و در همین سال از تاج الدین ابوطالب علی بن انجب معروف به ابن الساعی شفاها مجاز گردیده است. بالجمله از عده بسیاری از دانشمندان و علماء و اصحاب حدیث از اهل سنت و جماعت و علماء شیعه مانند محقق اول و ابن طاووس حلّی و خواجه طوسی و سدید الدین یوسف پدر علامه حلّی و قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام احمد جامی و شهاب الدین اسماعیل بن احمد جامی و جماعت کثیری از علماء فریقین اخذ حدیث کرده و به دریافت اجازه نائل آمده است، و در سال ۷۱۶ کتاب معروف خود «فرائد السمطين فی مناقب الرسول والبتول والمرضى والسبطين» را تألیف کرده که در این کتاب سه حدیث که از خواجه طوسی سماع کرده نقل نموده و به اخذ اجازه ای که از وی گرفته اشاره نموده است.^۱

تقری بر دی در کتاب المنهل الصافی گوید او را مجموعه و آثار چندیست که از جمله آنها تاریخی است به فارسی در چند مجلد^۲.

صدر الدین مردی دیندار و باوقار و نیکو شمائل و خوش گوی بوده، و در دولت غازانی بسیار مورد احترام اولیاء دولت بوده، و غازان خان در سال ۶۹۴

۱- فرائد السمطين ورق ۶۱

۲- المنهل الصافی ج ۱ ص ۱۲۳

به مساعدت امیر نوروز به دست صدرالدین اسلام آورد ، و در اوائل شعبان این سال کلمه توحید گفت^۱.

صدرالدین مکرر به زیارت حرمین شریفین مشرف شده و حج گزارد ، و در مدینه قبر پیغمبر را زیارت نموده.

ظهیر کازرونی در تاریخ خود گوید: صدرالدین ابوالمجامع در سال ۶۷۱ با دختر علاءالدین عطا ملک جوینی ازدواج کرد و پنج هزار دینار زر سرخ مهر او نمود .

چنانکه در پیش اشاره شد صدرالدین در سالهای ۶۷۱ و ۶۷۲ در بغداد و کوفه مکرر محقق طوسی را ملاقات کرد و چند حدیث از وی شنید، و از وی مجاز گردید، و این احادیث را در کتاب خویش «فرائد السمطین» از وی روایت می کند. صدرالدین در سال ۷۲۲ در عراق چشم از این جهان بربست و روحش به سرای جاودان پرواز کرد.

۷۶- بهاءالدین

ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح بن امیر فخرالدین اربلی از نویسندگان و شعرا و منشیان و محدثین شیعی مذهب، و از مداحان اهل البیت، و مؤلف کتاب معروف «کشف الغمّة فی تاریخ الائمّه» است که به سال ۶۸۷ از تألیف آن فارغ شده است. و همین کتابست که او را در میان علماء شیعه امامیه مشهور ساخته است^۲.

بهاءالدین در سال ۶۵۷ به بغداد در آمد و در دیوان انشاء به کتابت مشغول گردید، و در ایام حکومت عطا ملک جوینی تا آخر عمرش از کتاب دارالانشاء بغداد بود.

۱- جامع التواریخ غازانی ص ۸۹

۲- تاریخ مغول مرحوم اقبال آشتیانی

اورا غیر از کتاب «کشف الغمة» تألیفات دیگری نیز هست مثل «رسالة-
الطف» و «تذکرة فخریه» که آنرا در سال ۶۷۱ به نام فخرالدین ابونصر
منوچهر بن ابی الکرم بن منوچهر همدانی نایب عظاملک جوینی در بغداد تألیف
کرده^۱. و دیگر دیوان اشعار اوست.

او را در وفات خواجه طوسی و ملک عزالدین نیشابوری مرثیه ایست که
در شرح حال ملک عزالدین ذکر شد.

در سال وفاتش اختلافست. حاجی خلیفه وفات او را در سال ۷۵۶ نوشته^۲
که مسلماً خطاست و عبدالحی حنبلی در تاریخ شذرات الذهب وفات او را در
ذیل حوادث سال ۶۸۳ آورده است^۳. و خوانساری در روضات الجنات وفاتش
را به سال ۶۸۷ یاد کرده^۴ و در کتاب الحوادث الجامعة سال ۶۹۳ و در کتاب
فوات الوفيات سال ۶۹۲ برای وفاتش معین^۵ گشته است و همین تاریخ اخیر
در وفاتش اقرب بصحت است.

۷۷- عزالدین زنجانی

عبد الوهاب بن ابراهیم بن عبد الوهاب بن المعالی خزر جی زنجانی^۶.
در نام و نام پدر و کنیه وی اختلافست. حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون در
چند جا که کنیه و نام او را برده «ابو الفضائل ابراهیم بن عبد الوهاب بن عماد-

۱- تلخیص مجمع الآداب ص ۱۸۹

۲- کشف الظنون ج ۲ ص ۳۲۰

۳- تاریخ شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۸۳

۴- روضات الجنات ص ۳۹۵

۵- الحوادث الجامعة ص ۴۸۰ و فوات الوفيات ج ۲ ص ۶۶

۶- بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة سیوطی چاپ مصر ص ۳۱۸

الدین بن ابراهیم زنجانی» آورده و در تاریخ مغول تألیف شادروان مرحوم عباس اقبال آشتیانی «ابوالمعالی عبدالوهاب بن ابراهیم» ذکر شده است.^۱

و ابن القوطی در تلخیص مجمع الآداب او را «ابو محمد عبدالوهاب بن ابراهیم بن محمد خزرچی»^۲ نام برده. و در مقدمه شرح تصریف ملا سعد تفتازانی (در بعض نسخ) بدون ذکر کنیه «عبدالوهاب بن محمد»^۳ آمده است. و در بعضی کتب دیگر فقط نامش در دنباله لقبش یاد شده است. چنانکه در کتاب روضات الجنات خوانساری هم فقط عبدالوهاب زنجانی ضبط شده است.^۴ و مطابق گفته سیوطی در کتاب بغیة الوعاة نام و نسبش چنانست که در ابتدا ذکر شده است. بنابراین آنچه اتفاق بین تمام مورخانست لقب او است که عزالدین می باشد. و تصور می رود که نامش عبدالوهاب و نام پدرش محمد و نام جدش ابراهیم باشد که بعضی او را نسبت به پدر و بعضی نسبت به جد داده اند. و اما آنچه حاجی خلیفه گفته و نامش را ابراهیم آورده مسلماً خطاست.

عزالدین فاضلی عالم و ادیبی حکیم و در علوم ادب و معقول و منقول استاد بوده است. وی ابتدا در موصل می زیسته، و به بغداد آمده، و از آنجا به تبریز رفته است، و در علم نحو و صرف و لغت و معانی و بیان تصانیف سودمندی ساخته و از خود به یادگار گذاشته است.

از تألیفات وی یکی «کتاب هادی» در صرف است. و او را بر این کتاب شرحی است به نام «شرح هادی» که سیوطی در کتاب بغیة الوعاة نام آنرا یاد

۱- تاریخ مغول مرحوم اقبال آشتیانی

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۲۳۴

۳- شرح تصریف ملا سعد تفتازانی

۴- روضات الجنات ص ۴۶۴

کرده گوید «من نسخه‌ای از شرح هادی را به خط شارح دیدم که در آخر آن نوشته شده بود که مصنف در بیستم ذیحجه سال ۶۵۴ در بغداد از تألیف آن فارغ شده است. و علامه جاربردی هم در شرح شافیه خود از این شرح بسیار نقل کرده است.

دیگر از تألیفات وی «تصحیح المقیاس فی تفسیر القسطاس» است (قسطاس نام کتابی است در علم عروض تألیف علامه جارالله زمخشری، تاریخ اتمام این شرح سال ۶۵۵ است).^۱

و دیگر کتاب «معیارالنظار فی علوم الاشعار» در علم عروض که نسخه‌ای از آن در دارالکتب مصریه است.

دیگر از تألیفاتش کتاب «العزی فی التصریف» است که آنرا در بغداد در ذیحجه ۶۵۴ تألیف کرده است. و این همان کتاب تصریف معروفست که ملاسعد تفتازانی آنرا شرح نموده^۲. و مدتها کتاب درسی طلاب بوده، و به واسطه شرح تفتازانی مشهور گشته، و مکرر هم ضمن کتابهای مقدماتی دیگر به نام جامع المقدمات به طبع رسیده است.

ابن الفوطی یکی دیگر از تألیفات او را «تذکره المجدی» نوشته است. و همو در شرح احوالش آورده است که «عزالدین زنجانی سفری به خراسان کرد، و از رود جیحون گذشت و به بخارا رفت، و بعد از مدتی به تبریز بازگشت. وقتی مولانا نصیرالدین طوسی به تبریز آمد عزالدین از خواجه درخواست کرد که در علم هیئت تصنیفی کند، خواجه بر حسب استدعای وی کتاب «تذکره»

۱- کشف الظنون ج ۲ ص ۳۷۱

۲- کشف الظنون ج ۱ ص ۲۲۲

را در علم هیئت تصنیف کرد^۱»

وفات عزالدین را ابن الفوطی در سال ۶۶۰ نوشته است . بنابراین آنچه حاجی خلیفه گفته که وفات وی در سال ۶۵۴ بوده است صحیح نیست.

۷۸- عمادالدین

عزالدین زنجانی را فرزندی بود . به نام عمادالدین محمد . ابن الفوطی در ملخص مجمع الآداب از او این چنین یاد کرده: «عمادالدین ابوالمکارم محمد بن عزالدین عبدالوهاب بن ابراهیم خزرچی زنجانی مردی شاعر و نویسنده و از اولاد علما و فضلا بود، در خدمت پدرش تحصیل علم کرد. و در بسیاری از فنون ماهر گشت. او را به فارسی شعر نیکوست . و مداح شمس الدین محمد جوینی وزیر بود. و در تبریز ساکن بود، و در سال ۶۷۰ او را در محل رصد دیدم و شعری چند از او نوشتم^۲».

۷۹- عزالدین

ابوالفضل عبدالعزيز موصلی نزیل بغداد ، از موصل به بغداد آمد و در آنجا اقامت گزید، ابتدا پیشه کمانگری داشت. و به صنعت قوس سازی اشتغال می ورزید، بعد در کبرسن به تحصیل علم مشغول شد ، و پس از خواندن نحو و صرف و علوم ادبی هنگامی که خواجه به بغداد وارد شد، به خدمت او پیوست، و از محضرش استفاده کرد تا هنگامی که خواجه وفات یافت . و به مذهب مالک در آمد، و معید طایفه مالکیه در مدرسه مستنصریه گردید . و کتاب درة الالقیه

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۲۳۴

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۸۳۰

وانمودج را شرح کرد ، و اصیل الدین بن نصیر الدین طوسی را مدح گفت و بامولانا صفی الدین محمد طقطقی معاشرت و رفت و آمد داشت . در ذی حجة سال ۶۹۶ وفات یافت ، و مولدش در موصل در دوم محرم سال ۶۲۸^۱ بود.

۸۰- مجدالدین

ابوسعبد هبة الله بن محمد معروف به ابن همگر شیرازی ، وزیر شیراز . در مونس الاحرار نام پدرش احمد یاد شده است^۲ . و ابن القوطی محمد ضبط کرده است . و صاحبان تذکره های فارسی فقط ابن همگر نوشته اند . بنا به گفته حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده وی از اهل یزد بوده و در کنف حمایت بهاء الدین محمد جوینی (متوفی ۶۷۸) حکمران اصفهان و فارس می زیسته است^۳ . دولتشاه می گوید که : «مجدالدین خود را از نژاد افوشروان ساسانی می دانست . و از این حیث در نزد حکام و اهل جاه و دولت و اشراف قبول تام یافته . شاعر به نسب خود در این اشعار این گونه افتخار می کند :

برمن زمانه کرد هنرها همه زوال

وزغم بریخت خون جوانیم چرخ زال

عیم همین که نیستم از نطفه حرام

جرم همین که زاده ام از نسبت حلال

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۱ ص ۲۱۰

۲- مونس الاحرار نسخه عکسی

۳- تاریخ گزیده ص ۷۴۹

هستم ز نسل ساسان نرتخمه تکین

هستم ز صلب کسری نز دوده نیال^۱

در تذکره آذر آمده است که «وی مرد فاضلی بود، و به اکثر کمالات ظاهری آراسته و ندیم مجلس سلاطین بود. و نسب او به انوشروان بن قباد می‌رسید. و در عهد خود ملک الشعرای فارس و عراق بود. و عقده مشکلات شعرای آن زمان به ناخن فکرت او گشوده می‌شد، و همگر به معنی جولا هست^۲».

هدایت در کتاب مجمع الفصحا، پس از ستودن وی گفته: «مداح اتابکان فارس و خواجه شمس الدین محمد جوینی است. و مدایح بسیاری در ستایش صاحب دیوان خواجه شمس الدین محمد سروده است. گویند نسبش به انوشروان می‌رسد. و خود هم در ضمن ابیات خود در اثبات این معنی کوشیده، در دولت سلاطین اتابکیه فارس معزز و مکرم و به ملک الشعرائی در آن عهد مسلم بوده. دیوان وی اندک است^۳».

اشعار وی در مدح اتابک سعد الدین ابو بکر، و بیشتر در مدح شمس الدین محمد جوینی است. او را خطی نیکو بوده و کتب ادب را برای بزرگان کتابت می‌کرده. و نیز بسیار ظریف و خوش گو و ندیم مجلس سلاطین بوده است. ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب درباره او چنین گوید: «مجد الدین بن همگر را در محضر مولانا نصیر الدین طوسی دیدم. پیری خوش سیما و بامحاسن بلند و صورتی خوب و خلقی نیکو بود».

در دیوان اتابک سعد صاحب شیراز خدمت می‌کرد. او را دیوانی است

۱- تذکره دولتشاه سمرقندی چاپ اروپا ص ۷۶-۷۷

۲- تذکره آذر چاپ بمبئی

۳- مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۹۴ - ۵۹۵

در جمیع فنون شعر. و در سال ۶۷۰ که به محل رصد مراغه آمد. بعضی از اشعار فارسی او را نوشتم، و از او پرسیدم که شعر عربی هم می گوئی جواب داد نه. اما این چند بیت عربی را به مفاهمه برایم خواند:

من بعد ود رمتم ان تهجروا
 ما بعد صفقة بیعتین تخیروا
 وز عمتم ان اللیالی غیرت
 عهد الهوی لا کان من یتغیر
 ان شئتم ان تنصفونی فی الهوی
 اوتعطوا حبل الوصال و تغدروا
 ردوا الهدو کما عهدت الی الحشا
 والمقلتین الی الکری ثم اهجروا^۱

چنین معلوم است که مجدالدین پس از این تاریخ یعنی پس از سال ۶۷۰ به خدمت بهاءالدین جوینی پیوسته، و پس از سالها توقف در اصفهان وفات یافته است.

دانشمند بزرگوار جناب علی اصغر حکمت ولادت و وفات او را از دو قطعه زیر به دست آورده و در حاشیه ترجمه کتاب «از سعدی تا جامی» ص ۱۴۳ بدین گونه مرقوم داشته اند:

«من بنده مترجم به دو قطعه نغز از لطافت آثار او (یعنی مجد همگر) تصادف نمودم که هردو ذیلا نقل می شود. و هردو متضمن اشاراتی است از سرگذشت عمر او.

۱- کذا فی الاصل والظاهر: اوتقطعوا

۲- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۲۶۹

در قطعه اول در تاریخ کتاب قابوسنامه و شمگیر زیاری که به سال ۶۷۳ هجری برای کتابخانه بهاءالدین جوینی نگاشته اشاره به سنین عمر خود کرده و از آن چنین مستفاد می شود که وی در سال ۶۰۷ هجری متولد گردیده. و قطعه دوم را باز در آخر کتاب کلیله و دمنه ای که در همان سال برای امام شمس الدین کیشی کتابت نموده است سروده. (این چند بیت از قطعه اول است)

نوشت دفتر قابوسنامه را به خطی

چو آفتاب هویدا و در نظر چو جدی

به روز بیست و هفتم ز ماه ذیقعد

به سال ششصد و هفتاد و سه به خط جی

بدان زمان که بدی مر مراحل عمرش

گذشته شصت و شش از کاروان آذرودی

و اما در باب وفاتش قطعه ای به نظر رسید که در تاریخ وفات او و امامی

هروی و بدر جاجرمی گفته اند. و آن این است :

شیخ اصحاب امامی هروی مجد همگر که بود صدر کفات

بدر جاجرمی نکو سیرت به صفاهان چو در رسید ممات

در ثمانین و ست و ستمائه بدو مه یافتند همرسه وفات^۱

و صاحب کتاب شاهد صادق وفات او را به سال ۹۵ هجری ذکر کرده است^۲ و این

در وفات وی نزدیکتر به صحت است، چه چنانکه در همان کتاب «ترجمه از سعدی

قول تاجامی» مسطور است، مجدالدین مسلماً به سن کهن و سالخورده گی رسیده

۱- برای تمامی دو قطعه مجد همگر و قطعه ای که در تاریخ وفاتش گفته شده رجوع

شود به کتاب از سعدی تا جامی ص ۱۴۳ تا ۱۴۵

۲- شاهد صادق نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار.

و در اشعار خود به این معنی مکرر اشارت کرده است، و مخصوصاً در یکی از آن قصاید عمر خود را بیش از هشتاد می گوید، و چون از اشعارش استفاده شود که از سن هشتاد گذشته است. پس اگر تولد او به گفته خودش در سال ۶۰۷ باشد و سنش هم از هشتاد تجاوز کرده باشد، مسلماً چندین سال پس از سال ۸۶۰ زنده بوده است.

این چند بیت از اشعار فارسی او در اینجا آورده شد:

حذر ای جاهلان غفلت کار	حذر ای غافلان جاهل وار
زین گذرگاه دیو نفس شکن	زین بیابان غول مردم خوار
این یکی خانه ایست پر ز فریب	وین یکی گنبدیست پر ز نگار
کس از آن رفتگان نیامد باز	کس از آن خفتگان نشد بیدار
راد سروی که بر فرازد قد	قامت دلبری است خوش رفتار
هر بنفشه که بر زمین روید	هست زلف بتی پری رخسار
هر گلی کز چمن به بار آید	عارض شاهیست خوش گفتار
ای دریغا که عالمی پر شد	از فرومایگان و از اشرار
همه مردم، ولی نه مردم سان	همه صورت، ولی نه معنی دار
نه در آن ذره ای وفا و کرم	نه در آن حبه ای حیا و وقار
ای محمد خدای را، برخیز	زین ابوجهلیان بر آر دمار
ای سرافیل صور حشر بدم	وز سر این خران ببر افسار

۸۱- قوام الدین

ابوالکرم اسماعیل بن هبة الله مجد الدین فرزند مجدهم گراست. ابن الفوطی چند نفر از خانواده همگرا در کتاب خود نام برده است، از آن جمله قوام الدین

پسر مجدالدین است که او را به شاعری و نویسندگی ستوده و گوید: به مراغه و بغداد از اشعار او و اشعار پدرش و برادرش نوشتم. و نام او را در تذکره کسانی که به رصد آمده اند یاد کرده ام. او را به علم حساب معرفت کامل بود^۱.

۸۲- خواجه همام الدین

ابن علاء تبریزی. از مشاهیر شعرای آذربایجان است. نامش را بعضی محمد و نام پدرش را علاء الدین فریدون گفته اند^۲. او اگرچه همه جا در زمره شعرای ذکر شده. لیکن باید در جمله علما و فضلا شمرده شود. جمعی نوشته اند او از جمله شاگردان خواجه طوسی بوده، و علوم حکمت و فلسفه را نزد آن استاد تحصیل کرده، و از اقران قطب الدین شیرازی به شمار است. و با شیخ اجل سعدی شیرازی صحبتها داشته، و در غزل سرایی پیرو آن استاد بوده است. و مطایبات لطیفه که میان ایشان دست داده مشهور است.

خواجه همام از همان ابتدای جوانی داخل خدمات دولتی شده، و مدتی وزارت آذربایجان را به عهده داشته است. و در سال ۶۷۶ که خواجه شمس الدین محمد وزیر از طرف ابا قاخان برای ضبط اموال معین الدین پروانه مأمور شده که به روم رود، همام الدین هم در خدمت و ملازمت وزیر در این سفر همراه بوده است^۳.

۱- تلخیص مجمع الاداب ج ۴ ص ۷۷۰

۲- مقدمه دیوان همام ص سی و دو و سی و سه

۳- تذکره دولتشاه سمرقندی چاپ لیدن ص ۲۱۹ و ریاض العارفین هدایت

وی با فضائل بسیار دارای جاه و جلال فراوانی بوده. و پیوسته با سلاطین و وزراء و حکام مصاحب. و بزرگان زمان طالب صحبت او بوده‌اند. و او را با شرف‌الدین هارون پسر خواجه شمس‌الدین وزیر که از دانشمندان و فضلاء عصر بوده معاشرت و دوستی بوده است.

وقتی هم‌ام‌الدین خواجه هارون را در منزل خود دعوت کرد، و در آن مجلس چهارصد صحن چینی همه از خاصه مال خود حاضر نمود. و برای پذیرائی مهمان خویش تکلف بسیاری کرد. و این غزل را در آن روز به بدیهه گفت:

خانه امروز بهشت است که رضوان اینجاست

وقت پروردن جانست که جانان اینجاست

نیست ما را سر بستان و ریاحین امروز

نرگس مست و گل و سرو خرامان اینجاست

بر سر کوی عجب بارگهی می‌بینم

کوه طور است مگر موسی عمران اینجاست

مست اگر نقل طلب کرد به بازار مرو

مغز و بادام تر و پسته خندان اینجاست

شکر از مصر به تبریز میارید دگر

به حدیث لب شیرین شکرستان اینجاست

کلبه تیره این رند گدا شاه نشین

شده امروز که با کوکبه سلطان اینجاست

بندگی را کمر امروز ببندید به جان

چون نبندیم میان یوسف دوران اینجاست

چه غم از محتسب و شحنه و غوغا امروز

خواجه هارون پسر صاحب دیوان اینجاست

بعد از این غم مخور از گردش ایام همام

هر چه آن آرزوی جان بودت آن اینجاست

همام با وجود فضائل ظاهری از باطن صافیه درویشان نیز بهره‌مند بوده،
و در تبریز خانقاهی داشته، و گوئیا به شیخ حسن ایلغاری ارادت می‌ورزیده
است.^۱

وفاتش به قول فصیحی خوافی و صاحب شاهد صادق به سال ۷۱۴ بوده^۲ و
بنا به گفته صاحب روضات الجنان و دولتشاه سمرقندی و هدایت در ریاض
العارفین^۳ در سال ۷۱۳ در گذشته است.

فصیحی خوافی در تاریخ مجمل گفته است که همام عمر درازی
داشته و سنش قریب ۱۱۶ سال (۵۹۸-۷۱۴) بوده است. و در سبب مرگش
چنین گوید که: در تبریز به حمام رفت، و بر تخته‌ای که بر بالای آخر گرم
بود بنشست. او را غشی آمد، و در آخر گرم افتاد، چون او را بیرون آوردند
وفات کرده بود.^۴

ولی در مقدمه دیوان وی سنش ۷۸ سال تعیین شده است.^۵

۱- دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم تربیت ص ۳۹۶

۲- شاهد صادق نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار

۳- روضات الجنان درمزارات تبریز تألیف حافظ حسین کربلائی قزوینی تبریزی

ج ۱ ص ۱۰۵ و تذکره دولتشاه ص ۲۱۹ و ریاض العارفین و مقدمه دیوان همام

۴- مجمل فصیحی خوافی ج ۳ ص ۲۲

۵- مقدمه دیوان همام نسخه چاپی

قبرش در حوالی مزار حضرت بابامزید به جانب شرق تبریز واقع است.^۱

او را علاوه بر دیوان غزلیات منظومه ایست به نام صحبت نامه که آنرا به نام خواجه شرف الدین هارون ساخته است. دیوانش نزدیک دوهزار بیت است. این دو بیت ازوست:

صبح سربرزد زمشرق باده پیش آر ای ندیم
یک زمانم بی خبر کن چند از این امید و بیم
هر گران جسانی نشاید مجلس اصحاب را
یا ملیحی شنگ باید یا سبکرو حی ندیم
واز دیوان وی انتخابی به سعی و همت دانشمند ارجمند آقای مؤید ثابتی
با مقدمه ای در شرح حال شاعر به چاپ رسیده است .
و دیوان کامل آن در تاریخ ۱۳۵۱ به تصحیح آقای دکتر رشید عیوضی به زیور طبع آراسته شده است .

۸۳ - اثیر الدین اومانی

نامش عبدالله است و از قریه اومان از توابع همدان . فاضلی ارجمند و شاعری بلند قدر است . در اوائل عمر در اصفهان می زیسته . با کمال الدین اسماعیل شاعر معروف معاصر بوده، و با یکدیگر مشاعره ها داشته اند. صاحبان تذکره او را از شاگردان خواجه طوسی نوشته و گفته اند که: تحصیل علوم در خدمت استاد البشر محقق طوسی کرده است.

دولتشاه گوید: «اشعار عربی بسیار دارد و دیوان او و رفیع الدین لبنانی

در عراق بسیار محترمست و عزیز. و شعرشان شهرتی عظیم دارد. اما در خراسان و ماوراءالنهر متروکست^۱.

ابیرالدین اتابک مظفرالدین اوزبک بن محمد و سلیمان شاه حاکم کردستان را که از امرای آن سامانست مدح کرده. و قاضی مجدالدین همدانی را هجو نموده است. گویند به نفرین قاضی مذکور در سال ۶۵۶ و فات یافته است.

هدایت در کتاب مجمع الفصحاء نوشته که دیوانش پنجهزار بیت است^۲ از اشعار اوست :

تا توانی نفسی بی می و معشوق مباش

که ترا حاصل عمر از دو جهان آنقدر است

می حرامست ولی اهل خرد را نسزد

ترك چیزی که یکش عیب و هزارش هنر است

و قصیده او که در ذم شعر و شاعری گفته مشهور است، و این دو بیت از

آن قصیده است :

یارب این قاعده شعر به گیتی که نهاد

که چو جمع شعرا خیر دو گیتیش مباد

ای برادر به جهان بدتر از این کاری نیست

هان و هان تا نکنی تکیه بر این بی بنیاد

و ایضاً از اوست :

۱- تذکره دولتشاه ص ۱۵۷ و ۱۷۲

۲- مجمع الفصحاء هدایت ج ۱ ص ۱۰۵ و آتشکده آذر و تذکره عرفات نسخه

خطی کتابخانه ملی ملک و تاریخ حبیب السیر و تذکره دولتشاه چاپ لیدن ص ۱۵۷ و ۱۷۲

ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم آزادم کن که قابل بند نیم
ور میل تو با بی خرد و نا اهل است من نیز چنان اهل و خردمند نیم

۸۴- کمال الدین زنجانی

از فضلاء و شعرای قرن هفتم هجری و مداح خاندان جوینی و از اقربان
امامی هروی و اثیرالدین اومانی است. قصائد غرا دارد، دیوان غزلیاتش در میان
نیست. وفاتش در سنه ۶۸۷ بود^۱. و به خواجه طوسی تقرب و اختصاصی داشته
است. در مدح او قصیده‌ای دارد که این چند بیت از آن قصیده است :

ای گشته آفتاب ز روی تو شرمسار
خندیده شمع روی تو بر مهر تابدار
از شرم روی تست که بفروزد آفتاب
که زرد و گاه سرخ بر آید به کوهسار
زلفت چو عقد خوبی روی تومی گرفت
نگرفت مهر را به یکی ذره در شمار
در زر نشانم این سخن همچو زرخویش
شاید تو اش به گوش کنی همچو گوشوار
سر دفتر خلاصه عالم نصیر دین
کز چرخ بر ترست به رفعت هزار بار
از بهر استماع حدیث تو عقل و جان
بنشسته بر دریچه گوش اندر انتظار

۱- دانشمندان آذربایجان ص ۳۱۵ به نقل از مصحف ابراهیم

در صد هزار قرن نیاید یکی چو تو

درشش سوی زمانه ز تأثیر هفت و چار

وی در غزل کمال تخلص می کرد. و چند غزل او را محمد بن بدر جاجرمی

در کتاب مونس الاحرار آورده است. این غزل از آنجاست^۱:

گر بازم اقبال آورد ، يك شب در آغوش شما

بردارم آن شب کام جان ، از چشمه نوش شما

بر بوی يك بوسه بسی ، جان داد چون من هر کسی

هیبت دست هر کسی ، کی گیرد آغوش شما

تا بخت رهبر داشتم ، و اقبال یاور داشتم

در گوش گوهر داشتم ، زان لعل درپوش شما

اکنون که بختم شدنگون ، آن گوهر از چشمم برون

آورد و می بینم کنون ، در حلقه گوش شما

از گفتگوی ماجرا ، هرگز گرفت از دل مرا

فریاد تا خود من چرا ، گشتم فراموش شما

ای سوخته جان و تنم ، و آتش زده در خرمنم

در آتش سودا منم ، بر چیست این جوش شما

دل هست باری هر دمی ، کز جان زدست هر غمی

زخمی خورد بی مرهمی ، چون طره هم دوش شما

نا دیده کامی زان دهن ، هر دم کمال ممتحن

جان می فشاند بی سخن ، بر لعل خاموش شما

۸۵- حسام‌الدین منجم

چنانکه از کتب تواریخ به دست می‌آید، در موقعی که هلاکو متوجه عراق و استیصال عباسیان شد، حسام‌الدین در اردوی ایلخان بود. و زمانی که خلیفه گرفتار گردید، و هلاکو قصد کشتن او را کرد او به خدمت پادشاه رفت و گفت قلع خاندانهای بزرگ نامبارک باشد. اگر خلیفه کشته شود، عالم سیاه و تاریک، و علامات قیامت ظاهر گردد، و باران از زمین منقطع شود. و به قدری از این سخنان هول‌انگیز گفت، که در ایلخان تأثیر کرد. و در کشتن خلیفه دودل شد و مردد گردید، و در این باب باخواجه طوسی سخن گفت. خواجه پاسخ داد که: هیچیک از آنچه که حسام‌الدین گفته واقع نخواهد شد. و آنچه ادعا کرده غلط است. زیرا که زکریای پیغمبر و یحیی معصوم را کشتند از این حالات هیچ به وقوع نپیوست. و امیر المؤمنین علی و عثمان که از یاران پیغمبر بودند کشته شدند، آسمان باران از زمین باز نگرفت. و همچنین چندتن از آل عباس کشته شدند، نه آفتاب گرفت و نه ماه.

هلاکو وقتی این سخنان از خواجه شنید حسام‌الدین را خواست و از او مولجکا^۱ ستاند، و التزام گرفت، که اگر تا مدتی معین از کشته شدن خلیفه بگذرد، و آنچه او گفته در عالم پدید نگردد او را بکشد. و بر حسب آن التزامنامه چون آن مدت منقضی گشت و اثری از آن حالات که او گفته بود پدید نگشت هلاکو فرمان داد تا او را کشتند. و این واقعه در شب پنجشنبه هشتم محرم سال ۶۶۱ اتفاق افتاد.^۲

۱- مولجکا به لغت مغولی به معنی نوشته و حجت است که امروزه التزام گویند.

۲- تاریخ حبیب‌السیر نسخه خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار

۸۶- شمس الدین گیلک

وزیر رکن الدین خورشاه آخرین پادشاه اسماعیلی بود . در وقتی که هلاکوخان برای استیصال ملاحده متوجه قلاع آن جماعت شد ، کس به طلب خورشاه فرستاد . خورشاه وزیر را با پسر عم خود سیف الدین سلطان ملک بن کیا منصور به خدمت هلاکو فرستاد تا از جانب او عذر تأخیر رفتنش را بخواهند . هنگامی که هلاکو به دماوند رسید ، شمس الدین را به گرد کوه روانه فرمود ، تا کوئال آن قلعه را همراه خود به اردو آورد . شمس الدین فرمانده گرد کوه ، تاج الدین مردانشاه را در رودبار به اردو رسانید ، و مورد عنایت و توجه خان گردید . و مقارن آن حال رکن الدین نیز از قلعه به زیر آمد ، و بساط حکومت اسماعیلیه در ایران برچیده شد .

از حال شمس الدین مذکور بیش از این چیزی معلوم نشد .

عده بسیاری از شخصیت‌های مهم علمی و رجال دولتی نیز در جمله یاران و دوستان و شاگردان خواجه می باشند که در کتابهای تاریخ و رجال ذکری از آنان نرفته و فقط در تلخیص مجمع الآداب ابن الفوطی یادی از آنها شده است . برای تکمیل این مبحث یعنی ذکر معاصران خواجه شرح حال بعضی از آنان از کتاب مذکور به فارسی نقل و در ذیل ایراد شد .

۸۷- عماد الدین

ابو الفداء قهستانی . ابن الفوطی درباره او گوید : «عماد الدین اسماعیل بن احمد قهستانی ، پادشاه قهستان . از خواجه سعید نصیر الحق و الدین ابو جعفر

طوسی در سال ۶۶۷ پس از مراجعت سفر خراسان از طول و عرض خراسان و حال امرا و علما و ادبای آن سامان که به خدمت او رسیده بودند پرسیدم . او از این عمادالدین سخن به میان آورد ، و از ظلم و جور وی نسبت به رعایا شرحی بیان نمود . و گفت اودر قهستان بنائی ساخت ، و برای عمارت آن خانه جماعتی را ویران کرد . ولی وقتی که بنا نزدیک به پایان بود ، عمادالدین در سال ۶۶۶ مرد . و من این دو بیت را گفتم ، و بریکی از ایوانهای آن خانه نوشتم که :

زین گوشه و ایوان که بر افراشته ای

وین خواسته خلق که برداشته ای

چه فائده بد ترا چو نا یافته کام

بگذشتی و اینها همه بگذاشته ای

عمادی در جوانی مرد و صدرالدین علی بن نصیرالدین دختر او را که به «قهستانی» معروف شده به ازدواج خود درآورد .^۱

۸۸- عمادالدین

ابوالفضل محمد بن سدیدالدین عمر بن عیسی همدانی واعظ ، از جمله واعظ و قراء و حافظ قرآن بود . ابن القوطی گوید : در ایامی که خواجه طوسی در مراغه بود به این شهر در آمد . و در سال ۶۷۰ در حضور خواجه مردم را وعظ کرد ، و به من گفت الجامع الصحیح را از پدر خود سماع کرده ام از جمله شعرهایی که برایم نوشت این چند بیت بود :

سلالات النبی هم الائمة الیهم یصرف العقل الازمة

۱- نقل از مجله یادگار شماره هشتم سال سوم ص ۷۵ و تلخیص مجمع الآداب

و ذکرهم یجلی کل غمه	ثناؤهم یجلی کل لفظ
بذیلهم تمسک کل امه	بحبهم نجات الخلق طراً
وقد شمل الزمان سناوعمه	هم نور اضواء الافق منه
و یا بی الله الا ان یتمه	یرید المشرکون لیطفئوه

درس سال ۷۰۵ در گذشت ۱.

۸۹- عزالدین

ابو الفضل. ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب ترجمه حالی برای او آورده و گوید : «عزالدین ابوالفضل بیکلار بن مجدالدین محمد بن عبدالحمید امیر تبریز پدرش مجدالدین نیز امارات تبریز داشت : و بعد از پدر پسرش مقام او را یافت . وی جوانی سبکروح و ادیب و فاضل ، و نویسنده ماهر و عالم بود . علوم الهیه را نزد شمس الدین عبیدلی آموخت ، و در آن علوم مقامی رفیع یافت . او را در خدمت مولانا نصیرالدین طوسی به سال ۶۶۴ دیدم . و زمانی که برادر خود بدرالدین عبدالوهاب را از اسیری خریداری کردم ، او به من کمک کرد و صد دینار برایم فرستاد . و پیوسته کمکهای دیگر به من می نمود . و لباس برایم می داد ، و من برای او از کتابی که خواسته بود نسخه برداشتم ۲.

۹۰- کمال الدین مراغی

ابو محمد احمد بن محمد مراغی طیب .

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۸۴۱

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۴۵

ابن الفوطی گوید که «او از بزرگان اطباء و صاحب تجارب مفیده بود . او را در حضور مولانا نصیرالدین محمد طوسی در سال ۶۶۴ دیدم، و خواجه باوی مزاح می کرد .

کمال الدین مردی شرابخوار و مدام با جام مدام بود . و حریفهائی هم در مراغه داشت . گمانم آنست که در سال ۶۷۰ فوت کرد^۱».

۹۱ - کمال الدین هندی

ابوالشمس افلاطون بن عبدالله هندی . ابن الفوطی نوشته است که «وی از جمله کسانی است که برای استفاده از محضر خواجه طوسی در سال ۶۵۸ هجری مراغه آمد ، و لیکن چون استعداد تحصیل علم نداشت ، با آنکه رنج بسیاری می برد ، و در نوشتن مطالب علم حکمت زحمت می کشید ، فهم آن مطالب برایش دشوار بود . مولانا نصیرالدین طوسی که متوجه حال او بود، مرا فرمود که دروس او را بنویسم، و او را در کار تحصیل یاری نمایم . من به خواجه گفتم گیرم که دروس او را نوشتم، و این قدر با او کمک کردم آیا فهم دقایق و حفظ مطالب این علوم را هم از طرف او عهده دار شوم .

اخلاقش پسندیده بود، لیکن چانه درازی داشت و ریش خود را زرد می کرد، و قباء نسیم می پوشید ، و کلاه مغولی بر سر می نهاد و به کلمات و جملاتی که فهمیده نمی شد تکلم می کرد . در سال ۶۶۹ هجری در تبریز درگذشت^۲ .

۱- تلخیص مجمع الآداب ص ۱۳۷

۲- تلخیص مجمع الآداب ص ۱۵۲

۹۲- عزالدین منجم ساوی

ابن الفوطی گوید: «ابوالفضل محمد بن یحیی ساوی مقیم تبریز؛ او را در سال ۶۶۴ در شهر تبریز دیدم، و به دیدارش مشرف شدم. او مردی شیرین گفتار و نیکو اخلاق بود. و در تبریز به سال ۶۷۳ درگذشت، و در چرنداب مدفون گردید.^۱

۹۳- کریم الدین منجم سلماسی

ابن الفوطی گوید: «ابوبکر بن محمود سلماسی مهندس ملقب به کریم الدین. در سال ۶۶۴ در محل رصد مراغه به خدمت مولینا نصیر الدین طوسی رسید. او به حل کاغذ آگاهی کامل داشت. و می توانست کاغذ را حل کند و به صورت خمیر در آورد. و با آن اسباب و آلاتی مانند قلمدان و طبق و غیره بسازد. و در این صنعت بسیار ماهر و استاد بود، و کره میان خالی و مجوفی از خمیر کاغذ در نهایت خوبی و ظرافت ساخت. و خطوطی بر آن کشیده، و صورت اقالیم سبعة بر آن نقش کرده، و نموداری از کره زمین درست کرد. نورالدین اسماعیل بن احمد محتسب سلماسی مرا گفت که کریم الدین مهندس در سال ۷۰۱ در سلماس وفات یافت.^۲

۹۴- فخرالدین مراغی

ابن الفوطی گوید: «احمد بن عثمان مشهور به امین و ملقب به فخرالدین از

۱- تلخیص مجمع الآداب ص ۷۵ ج ۴ ص ۲۹۱

۲- تلخیص مجمع الآداب ص ۷۱

اهل مراغه و در فن معماری استاد و ماهر بود. در بناء رصد مراغه شرکت داشت، و با نظر و اهتمام وی رصد ساخته شد. و خواجه طوسی در تمام امور به وی اعتماد تام داشت^۱.

۹۵- عمیدالدین منجم بغدادی

ابن الفوطی گوید: «ابو الفضایل سعید بن عزالدین محمد بن عبد بن سلمی. از اولاد صدور و اکابر، و پدرش نایب دو طرف (شرقی و غربی) بغداد بود. پس از واقعه دارالسلام، عمیدالدین در دست لشکریان مغول اسیر شد. و بعد در جمله خدمه خواجه طوسی درآمد. و در مراغه به تحصیل علوم ریاضی مشغول گشت، تا در معرفت تقویم و احکام آن ماهر گشت. و وقتی به حضور ابا قاخان بار یافت، سلطان او را اعزاز و احترام بسیار کرد. و انعام و احسان فراوان فرمود. و جامه ای از جامه های خویش بدو پوشانید. ولیکن وی از عمر و دانش خویش بهره ای نیافت، و در سن جوانی در محرم سال ۶۴۶ درگذشت، و در مراغه در راهی که به رصد منتهی می گشت نزدیک قبه ترکان مدفون شد^۲».

۹۶- فخرالدین حکیم قزوینی

ابن الفوطی گوید: «ابو الفتح محمد بن جمال الدین احمد بن عیسی قزوینی، چون پدرش مدتی خدمت حکیم معروف اثیر الدین ابهری کرده بود به این جهت وی به اثیری معروف شده بود.

فخرالدین جوانی فاضل و حکیم بود، و در خدمت نجم الدین کاتبی علم

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۹۱

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۹۱۷

منطق آموخت ، و در سال ۶۶۵ به مراغه آمده رحل اقامت افکند . و کتاب بسیاری برای خویش نوشت ، و غالب اوقات بمحل رصد می آمد تا اینکه در سال ۶۶۷ در سن جوانی وفات یافت ^۱ »

۹۷ - فخرالدین لقمان مراغی

ابن الفوطی گوید: « لقمان بن محمد بن عبدالله از اعیان زاده های مراغه بود . پس از آنکه امر سلطنت برهلاکو استقرار یافت ، و دشمنان را مخدول و منکوب کرد ، و خواجه طوسی به مراغه در آمد ، باستصواب مولانا رأی سلطان بر آن قرار گرفت که جمعی از مردم ایران را که از بیم تاخت و تاز مغول جلاء وطن کرده ، و به بلاد عرب هجرت نموده اند باز گردانند . فخرالدین لقمان که مرد نیک سیرت و عاقل بود مأمور شد که به بلاد عرب رود ، و مردمی را که بدانجا پناهنده شده اند از لشکر تار ایمن سازد ، تا به خانه و وطن خویش باز گردند . او به فرمان سلطان متوجه اربل و موصل و بلاد جزیره گشت . و در حدود پانصد خانوار مردم را که مدت چهل سال از خانه و زندگی خود دور شده بودند ، دوباره به خانه های خویش باز گردانید ^۲ . »

۹۸ - فخرالدین بیاری

ابو الفضل عبدالله بن شمس الدین محمد بن عبدالله البیاری قاضی قضاة خراسان . ابن الفوطی گوید: وی معروف به قاضی هرات و از جمله ادبا و فضلاست و در فروع و اصول عارف و در مشروع و منقول داناست . در تبریز او را

به سال ۶۶۷ هجری قمری خوش سخن و فصیح بود. صاحب سعیدخواجه شمس الدین محمد جوینی قضاء ممالک خراسان را بدو تفویض نمود، و فرمانی برایش صادر کرد. او را رسائلی است به عربی^۱.

۹۹ - فخرالدین زرنندی

ابو محمد حسین بن حسن بن محمد زرنندی قاضی. ابن الفوطی درباره وی گوید: از اولاد قضاة و از جمله کسانی است که در مراغه به خدمت مولانا نصیر الدین ابو جعفر طوسی رسید، و از محضرش استفاده کرد. مردی بسیار خوش صحبت بود. در مراغه با وی معاشرت داشتم، و مطایباتی بین ما رد و بدل می شد. فخرالدین زرنندی در ربیع الاول سال ۶۹۲ در بغداد درگذشت^۲.

۱۰۰ - فخرالدین نخجوانی

ابو الفضل محمد بن دیلم شاه بن محمد نخجوانی وزیر فقیر. ابن الفوطی نوشته است که: وی از اولاد بزرگان و وزراء بود. ابتدا در دیوان استیفای نخجوان به خدمت مشغول شد، و بعد ترك همه بگفت. و از تمام حطام دنیا چشم پوشید. و همه را رها کرد. و به اهر درآمد، و خدمت قطب الدین اهری را اختیار نمود، و از دست وی خرقه پوشید و در نزد او اقامت گزید.

او را در سال ۶۵۹ هجری قمری که از دست کفار فرار می کردم دیدم. و او در این وقت پیری خوب روی بود. سپس در سال ۶۷۰ هجری قمری او را در مراغه ملاقات کردم.

۱ - تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۲۰۰

۲ - تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۱۵۹

مولانا نصیر الدین اورا احترام و اکرام می کرد، و قدر مقام اورا می شناخت. او برایم از اشعار فارسی ابیاتی نوشت. در کیران در رجب سال ۶۷۸ وفات یافت^۱.

۱۰۱- کمال الدین

ابوالفضل محمد بن ابی نصر عباس بن فضل بن عباس تاجر. ابن الفوطی گوید: «وی جوانی فاضل بود، و در سال ۶۶۵ به مراغه وارد شد، و از شعر خال خویش شیخ جمال الدین بن یحیی صرصری فقیه و شاعر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از شعر دیگران برایم روایت کرد. مرا با او انس و صمیمیتی حاصل شد. و در سال ۶۷۰ به رصد برآمد و دوباره به دیدارش نائل شدم. با خواجه ابوجعفر طوسی ملاقات کرد، و مندیلی مصری به خواجه هدیه نمود. و نیز در سال ۶۷۴ که به تبریز رفتم، او را در آنجا دیدم. بعدها او متوجه بلاد ختاگشت، و دیگر خبری از او به من نرسید^۲.

۱۰۲- فخر الدین صوفی

ابن الفوطی نوشته است که «ابوالفرج احمد بن عثمان بن جعفر حلبی صوفی، سالها به سیرو سیاحت مشغول بود. و به شام و مصر سفر کرد. سپس به یمن در آمد، و به سفر حج رفت، و پس از گزاردن مراسم حج و زیارت خانه خدا به بلاد روم و ارمنیه شد، و از آنجا به آذربایجان آمد. و در سال ۶۶۶ به مراغه وارد و در محل رصد مقیم گشت. مردی مفید، و وارسته و مدام

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۳۲۵

۲- تلخیص مجمع الآداب نسخه چاپ هند ص ۲۵۶

به خویشتن مشغول بود»^۱.

۱۰۳ - فخرالدین بروجردی

ابن الفوطی ترجمه حال او را در تلخیص مجمع الآداب چنین آورده : «ابو محمد بزرجمهر محمد بن حبش بروجردی، فقیهی دانا و نویسنده ای توانا و خوش خط، و در تند نویسی و کم غلطی از نویسندگان و کتاب دیگر ممتاز بود . پیوسته استنساخ نسخ می کرد ، و کتاب بسیاری از مختصرات و مطولات به دست خویش نوشت .

در هنگامی که مولانا نصیرالدین طوسی در مراغه بود او نیز در آنجا اقامت داشت . و پس از مرگ وی به بغداد رفت ، و در مدرسه نظامیه ساکن گشت . در نظامیه او را دیدم^۲.

۱۰۴ - عزالدین ساجونی

ابو الفضل یحیی بن فضل الله بن عمر مراغی خطیب . ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب گوید :

عزالدین شیخی پرهیزگار و خوش سیما و نیکو سیرت بود . او اول خطیبی است که در جامع مراغه در ایام مولانا نصیرالدین طوسی متصدی منصب خطابت گردید . این شیخ در مدرسه مستنصریه بغداد تحصیل فقه کرده از ابراهیم بن ازارین سماع حدیث نمود . خواجه طوسی را به او اعتقادی عظیم بود، و در

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۹۰

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۱۳۰

مراغه به سال ۶۸۴ وفات کرد^۱.

۱۰۵ - مجدالدین طوسی

ابوالفتح محمد بن محمد بن محمد طوسی . ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب نامش را یاد کرده و گفته : « از شعرای خراسانست . در سال ۶۶۹ به مراغه آمد و بر ما وارد شد . مردی نیکوخلق و خوش خوی بود . و متنبی لقب داشت . بعد به خدمت صاحب بهاءالدین محمد بن شمس الدین محمد جوینی پیوست . و در زمره ندیمان او قرار گرفت »^۲.

۱۰۶ - مجیرالدین نیلی

ابوالفضل علی بن محمد بن علی بن حمیص ادیب نیلی از فضلا و دانشمندان بود و از علوم حکمت بهره ای تمام داشت . ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب آورده که : « او جماعتی از رؤساء عراق را مدح گفت و به آذربایجان مسافرت کرد . و در مراغه مسکن گزید . و در خدمت صدرالدین علی فرزندان خواجه طوسی بسر می برد . و اشعار بسیاری در مدح او گفت . وفاتش در سال ۷۰۳ اتفاق افتاد »^۳.

۱۰۷ - مجدالدین حارثانی

ابوعلی عبدالمجید بن عمر بن رجب حارثانی از جمله رؤساء و کتاب

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۱ ص ۳۸۲

۲-۳ : تلخیص مجمع الآداب چاپ هند صفحات ۲۴۶ و ۳۰۲

بوده است .

ابن الفوطی درباره او نوشته است: «پیری نیک‌خو بود و سماع حدیث از صاحب شهید محی‌الدین ابی محمد یوسف بن جوزی نموده بود. و به‌مراغه برای حضور به مجلس خواجه طوسی در آمد و مدتی از محضروی استفاده کرد^۱ .

۱۰۸ - مجدالدین اعرج اصفهانی

ابو عبدالله فضل الله بن محمد بن ابی بکر بن شعرانۃ اعرج اصفهانی فقیه ادیب .

ابن الفوطی شرح حالی برایش آورده و گفته که : «در سال ۶۶۸ برای تشرف به خدمت مولانا نصیرالدین به مراغه وارد شد. مردی نیک‌اخلاق بود و محفوظات بسیار داشت^۲» .

۱۰۹ - مجدالدین مراغی

الیاس بن محمد مراغی . ابن الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب گوید : «او از کسانی است که در خراسان صحبت مولانا نصیرالدین طوسی را دریافته و در خدمت او به تحصیل اشتغال داشته است^۳» .

۱۱۰ - کمال‌الدولة اربلی

ابوعلی بن ابی الفرج معروف به ابن داعی اسرائیلی اربلی حکیم.

۱- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحه ۱۷۳

۲-۳- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحات ۲۱۲ و ۱۲۰

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب گوید:

« ابن الداعی از جمله حکمائی است که من زمان او را ادراک کرده ولی فیض ملاقاتش را نیافته‌ام .

نجم الدین احمد بن علی بن البواب بغدادی برایم حکایت کرد که ابن الداعی به حضور سلطان هلاکو رسید . و با مولینا نصیر الدین ابوجعفر طوسی ملاقات کرد . ابن الداعی مردی فصیح و سخنور بود و به علوم حساب و هیئت و نجوم آگاهی کامل داشت . و خود را از جمله ادبا می‌شمرد . در سال ۶۵۷ هلاکو او را به دارالملک قراقرم نزد برادرش منکوقاآن فرستاد .

۱۱۱ - محیی الدین

ابوالحسن علی بن عیسی بن محمد معروف بابن الهواری علوی واعظ (الهواری بتشدیدالو او بعدالالف راء^۲) ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب گوید :

« ابن الهواری از اولاد مشایخ و عرفاء و اصلش از مردم مکه شرفها الله تعالی بود . چون در نواحی واسط توطن داشت ، به واسطی معروف شده بود . او در سال ۶۶۷ به مراغه آمد . و به خدمت مولینا نصیر الدین طوسی پیوست . و در آن شهر مجلس وعظ و تذکیری برایش منعقد گشت : و مقبولیت عامه یافت . و به خانه امرا و خوانین مغول رفت و آمد می کرد ، او آنها را به دین اسلام دعوت می نمود ، و بدین واسطه خلق بسیاری از مردم مغول ، و ترک به دست او مسلمان شدند . و جمعی از مسلمانان نیز در اثر ارشاد وی از گناهان

۱- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند صفحه ۲۲۸

۲- فوات الوفيات ج ۲ ص ۲۱۰

خود توبه نموده ، و زکوة مال خویش را بیرون کرده و بر نماز پنجگانه مواظبت نمودند . وزیر صدرالدین عبدالرزاق خالدی به او میل وافر و اعتقاد کاملی داشت .

در آخر عمر ابن الهواری به بغداد رفت ، و آنجا را محل اقامت خویش قرار داد ، تا آنکه در سرویاز وفات یافت ، و در همانجا دفن شد . ولی پس از چندی یعنی در سال ۶۷۹ نعش او به شهرزور نقل و در آنجا مدفون گردید . ابن الهواری مردی فاضل نیکو سیرت و زاهد و دیندار بود .^۱

۱۱۲ - کمال الدین کوفی

ابوالمحسن منصور بن احمد معروف به ابن الشدید کوفی . ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب گوید: «وی شاعری ظریف بود و شعر نیکو و شیرین می گفت و قبامی پوشید . و در مجالس بزرگان و صدور حاضر می شد . و برای مسخرگی و لاغ بلغت مغولی با تفخیم الفاظ بی آنکه از معانی آن آگاه باشد تکلم می کرد . و به محضر مولینا نصیر الدین طوسی رفت و آمد می نمود و در شهر ربیع الاول ۶۷۵ درگذشت »^۲.

۱۱۳ - معین الدین شیرازی

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب گفته که: «محمد بن علی بن عبدالله شاعر شیرازی در سال ۶۷۰ به مراغه وارد شد . و مولینا نصیر الدین طوسی را مدح کرد . من از اشعار او نوشتم . او شاعری شیرین سخن و خوش اخلاق بود .

و دیوان شعری به فارسی داشت. وقتی به خواجه نامه‌ای نوشته : و در اول آن بیت زیر را نگاشته بود :

لکل زمان واحد یرتجی بها

و هذا زمان انت لاشك واحده^۱

۱۱۴ - کافی الدین طوسی

ابوالحسن علی بن زکی طوسی.

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب نوشته است که: او از شعرای معاصر است. در سال ۶۸۵ برای زیارت خانه خدا به بغداد وارد شد، و به مکه رفت پس از گزاردن مراسم حج به بغداد بازگشت. او را در مجلس خواجه فخرالدین ابوالقاسم احمد بن خواجه نصیرالدین دیدم. در مدح خواجه مذکور قصیده‌ای به عربی گفته بود که دو بیت اولش این بود :

لکم فی قلوب العالمین و داد و مالی سواکم فی الانام مراد
ملیک علیهم فاضل متفضل مدائحہ لی یوم الترحل زاد (کذا)^۲

۱۱۵ - جمال الدین تفلیسی

محمد بن هاشم تفلیسی ادیب نویسنده فاضل.

ابن الفوطی در تلخیص گوید: « وی از اولاد قضاة و اکابر، و از اصحاب مولینا ابو جعفر خواجه طوسی بود. در مراغه با او دوستی و انس وافر داشتم، و نامش را در «تذکره من قصد الرصد» برده‌ام.

پسرش کمال‌الدین مسعود نیز به مکارم اخلاق متحلی است. نیکو می‌نویسد و شیرین تکلم می‌کند. خط زیبا و عبادات فائقش را مکرر دیده‌ام. اکنون وی زنده، و ملازم اردوی امیرکبیر امیر چوپان نوین اعظم است.^۱

۱۱۶ - علاءالدین بخاری

ابن القوطی گوید:

علی بن احمد بن محمد بخاری مشهور به معرف در سال ۶۰۷ (ظ: ۶۶۷) زمان حیات خواجه طوسی به مراغه آمد و به مجلس درس خواجه حاضر می‌شد و پس از چندی به بغداد رفت. مردی فصیح زبان و ملیح بیان بود. فصول مختاره‌ای به عربی و فارسی ایراد می‌نمود، و نامه‌ها به زبان تازی و فارسی به نظم و نثر می‌نوشت. به نزد حکام برای تهنیت و تعزیت رفت و آمد می‌کرد.^۲ و دارای اخلاق نیکویی بود. وقتی که من متصدی کتابخانه رصد مراغه بودم، مکرر نزد من آمد و از اشعار او نوشتم و او نیز از اشعار من نوشت. در ۶۸۷ در مراغه درگذشت.^۲

۱۱۷ - نجم‌الدین بغدادی

ابوالفضل احمد بن علی بن ابی‌الفرج معروف باین البواب بغدادی در جمله کتاب و خوش‌نویسان و فضلاء آن عصر بوده. در مراغه اقامت داشت و

۱- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ هند صفحه ۲۸۸

۲- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۲ ص ۱۰۳۸

کتاب بسیاری به خط خویش نوشت و باخواجه طوسی رابطه نزدیک داشت، و تألیفات او را استنساخ می کرد.

استاد ابن بواب در خط، عزالدین ابوالفضل عبدالعزیزبن محمدبن ابی الفتح بغدادی بود^۱.

در تلخیص مجمع الآداب ابن الفوطی (آن مقدار که در دست است) در مواضع مختلف استطراداً نام او برده شده است. و در تاریخ العراق هم ذکری از او شده است.

از آثارش نسخه کتاب مجسطی است که به تاریخ ۶۶۵ نوشته و آن نسخه در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است.

سال وفاتش بدست نیامد، ولیکن از تلخیص مجمع الآداب مستفاد می شود که تا سال ۶۸۳ در قید حیات بوده است.^۱

۱۱۸- منهاج الدین بخاری

ابو عبدالله محمدبن عمر بن ابی الفتح بخاری نویسنده و محرر. ابن الفوطی گفته: «جوان فاضل و نویسنده دانشمند منهاج الدین را در تبریز به سال ۶۶۴ دیدم. در این اوقات به نویسندگی و کتابت و محاسبه اعمال حسابی اشتغال داشت. و جمعی از کودکان را تعلیم می داد. در نهایت راحتی و آسودگی خاطر روزگار می گذرانید و در سال ۶۶۸ باز او را در مراغه ملاقات کردم، و به خدمت مولینا نصیر الدین طوسی حاضر شده و از خواجه درخواست کرد، که او را به صاحب دیوان شمس الدین وزیر معرفی کند، و نسبت به او

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۱ ص ۲۲۳

۲- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۱۶۸

توصیه‌ای فرماید. خواجه حاجت او را برآورد و نامه‌ای چنانکه او خواسته بود به وزیر نوشت.^۱

۱۱۹ - عضدالدین قهستانی

ابن القوطی گوید: ابوالحسن منوچهر ایرانشاه بن علی قهستانی جوانی نیکو صورت و شیرین حرکات و خوش ادا از اولاد بزرگان قهستان بود. خط را خوش می‌نوشت. وقتی مولانا نصیرالدین ابوجعفر طوسی در سال ۶۶۵ م متوجه قهستان شد، و در سال ۶۶۷ م بازگشت، عضدالدین در خدمتش به‌مراغه آمد. و در آنجا اشعار چندی به فارسی برایم نوشت. نام او را در «تذکره من قصد الرصد» ذکر کرده‌ام.^۲

۱۲۰ - شمس‌الدین عرضی

فرزند مؤیدالدین عرضی است که ترجمه حالش در سابق گذشت. وی نیز از دانشمندان و فضلاء آن زمانست. در کتاب فوات الوفيات ابن‌شاکر والوافی بالوفیات صفدی ضمن شرح حال خواجه طوسی نامش برده شده است. و ابن‌القوطی هم در کتاب تلخیص مجمع‌الآداب استطراداً در مواضع مختلف از او ذکری کرده و او را بعلم و دانش ستوده و از دوستان خود شمرده است.

۱- تلخیص مجمع‌الآداب چاپ‌هند ص ۸۰۶

۲- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۴۵۸

درجائی گوید: «از جمله شیوخ وی فخرالدین ابوبکر بن محمد بن احمد نسفی محدث است.» و از کتاب مزبور برمی آید که وی تا سال ۶۷۵ زنده بوده است. بیش از این چیزی از حالش معلوم نشد.

۱۴۱ - کمال الدین صوفی بغدادی

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب آورده که:
ابوعزیز احمد بن عبدالله بن احمد بغدادی صوفی مقری شاعری فاضل بود. و به آذربایجان آمد، و در مراغه به مولانا نصیرالدین محمد طوسی وارد شد. و قصیده‌ای را که در مدحش گفته بود خواند، و از حضرتش تقاضا کرد که به شمس الدین محمد بن محمد جوینی وزیر نامه‌ای بنگارد و سفارش او را بنماید. خواجه بر حسب درخواست او نامه‌ی بلیغی در باب او بصاحب دیوان نوشت.^۱

۱۴۲ - کمال الدین سروی

ابن الفوطی گوید:
ابومحمد احمد بن عزیز ینال بن عزیز محمد بن جامع. از مردم مراغه و از جمله مشایخ و قضاة و دانشمندان و بزرگان ائمه و ادبا بود.
منصب قضاة سراو یافت، و در همانجا توطن اختیار کرد. در ماه رجب سال ۶۶۴ برای تشرف به خدمت مولانا السعید نصیرالدین طوسی به مراغه آمد. او را در محضر خواجه دیدم. در محرم سال ۶۶۵ درگذشت. و در

قبة مقابل جامع سراو دفن شد^۱.

۱۴۳ - محیی الدین سروی

ابوالخیر محمد سراغی سروی فرزند کمال الدین سابق الذکر است .

ابن الفوطی گوید: « او نیز مانند پدرش از افاضل قضاة و از اعظم علمای عصر بود . منصب قضاء سراو (سراو لغتی است در سراب) که پدرش داشت بدو مفوض شده بود . در ماه ربیع الاول سال ۶۷۲ یعنی همانسالی که مولانا نصیر الدین متوجه بغداد شد من مبتلا به بیماری شده بودم که ناگزیر بودم برای معالجه سفری به سراو کنم . خواجه (ره) مرا به سراو فرستاد و نامه ای به محیی الدین در سفارش من نوشت . و تأکید بسیاری نمود که در توجه از حال من قصور نرزد . محیی الدین مرا به خانه خویش در آورد، و خود کمر به خدمت من بست . و آنچه لازمه محبت و مهمان نوازی بود ، در حق من به جا آورد . کتابهای بسیاری از فارسی و عربی پیشم حاضر کرد ، که من به مطالعه آنها سرگرم شوم . و در همان اوقات مشیخة پدرش را در محضرش خواندم . هنگام بازگشت از سراو هم تحفه های بسیار همراه من کرد . خدای او را جزای خیر دهد^۲ .

ابن الفوطی در جائی دیگر در احوال عماد الدین ابوالثناء محمود بن یوسف بن عزیزی سروی خطیب گفته است: وی بزرگ بلده « سراو » و خطیب و شیخ و ادیب آنجاست . صاحب فضائل بسیار است . مولانا نصیر الدین ابوجعفر محمد بن محمد الطوسی وقتی که مرا در ربیع الاول سال ۶۷۲ امر کرد به « سراو »

برای مداوای بیماری خود بروم نامه‌ای بدو نگاشت، و دربارهٔ من به اوسفارش کرد. او به بهترین وجه به توجه من پرداخت و آنچه لازمهٔ شفقت و مهربانی بود در باره‌ام معمول داشت، و پیوسته پیش من می‌آمد و کتابهای خود را نزد من می‌آورد و از فوائد خویش برایم می‌نوشت.^۱

۱۲۴ - عزالدین سهروردی

ابن الفوطی در تلخیص مجمع‌الآداب بدین گونه شرح حالش را بیان کرده است که «ابوالحسن علی بن کمال الدین احمد بن محمد بن ابن اعزبکری. نسبتش به ابوبکر صدیق می‌پیوست. و از اولاد مشایخ و صوفیه و مردی نیک سیرت و پسندیده اخلاق بود. از موطن خویش به بغداد آمد. و بر حسب شرط واقف شیخ رباط سعاده گردید. و از سیف الدین ابوالنجیب عبدالقاهر بن مظفری بغدادی، و مجدالدین عبدالله بن محمود بلدجی سماع حدیث کرد. و از همان ابتدای جوانی به وعظ و تذکیر پرداخت. و در مجلس وعظش ائمه و بزرگان بغداد حاضر می‌شدند. و از این روی مقبولیت عامه یافت.

مدتی بود که در رباط سعاده جمعی بدون حق و شایستگی سکنی نموده و موقوفات آنرا ضبط کرده بودند. وقتی که مولانا نصیرالدین طوسی به بغداد وارد شد، وقفنامهٔ رباط را به نظرش رسانیدند. وقتی که خواهی شرط واقف را دید به اخراج کسانی که در آنجا بودند فرمان داد. و رباط و موقوفات آنرا دوباره به شیخ عزالدین برگردانید. وفات شیخ به سال ۷۱۰ بود.^۲

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۲ ص ۸۵۹

۲- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۲۴۱

۱۲۵ - عمادالدین ساوی

ابن الفوطی گفته: «عمادالدین ابوجعفر احمد بن ابی القاسم ابن ابی جعفر قاضی ساوه دانشمندی پرهیزگار، و فاضلی پارسا بود. به سال ۶۶۵ در مراغه او را در محضر خواجه طوسی دیدم. پس از آن وقتی که به بغداد بودم بدانجا آمد. باز او را ملاقات کردم، و با او انس بسیار گرفتم. و زمانی هم که در سال ۷۰۵ متوجه اردو شدم، او را در خدمت وزیر یافتم، و به زبانش خوشوقت گردیدم، و او در آنجا بهترین مساعد و مددکار من بود».

۱۲۶ - شیخ زین الدین کیشی

ابو حامد محمد فرزند شیخ شمس الدین کیشی حکیم و عارف مشهور ترجمه حالش در جائی دیده نشد، ولیکن نامش استطرادا در چند جای از کتاب تلخیص مجمع الآداب آمده است. ابن الفوطی در یکجا او را دوست و شریک در تعلیم خویش معرفی کرده و گوید «از دانشمندان و حکما عصر است». و باز در شرح حال کافی الدین هبة الله فراوانی می گوید:

«او را در خدمت شیخ زین الدین ابی حامد محمد بن شمس الدین کیشی به سال ۷۰۵ در اران دیدم».^۱
و باز در ترجمه حال ابوالمنقب علی بن الحسن فارسی صوفی حکیم یادی از زین الدین کرده و گفته:
«او را در خیمه زین الدین ابی حامد محمد کیشی در سال ۷۰۵ دیدم».

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۶۷۲

۲- ۳- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۳۷ و ۲۸۷

بنابر این پیداست که وی تا این تاریخ در قید حیات بوده است.

۱۲۷- کمال الدین نطنزی

ابوعلی مسعود بن ابی العلاء بن روح خزاعی از مردم نطنز است .
ابن الفوطی نام او را در تلخیص مجمع الآداب ذکر کرده و در حق او
چنین گفته :

« کمال الدین نطنزی ادیب و قاضی از اعیان علما و بزرگان فقهاء و
ادباء بود. در سال ۶۶۸ هـ به مراغه در آمد، و به خدمت مولانا نصیر الدین
ابوجعفر طوسی مشرف شد ، و قصیده‌ای که در مدح او گفته بود خواند .
خواجه او را اکرام و احترام بسیار کرد ، و از ورودش اظهار مسرت نمود.
و به خط خویش آنچه را که می‌خواست و می‌طلبید نوشت . و برایش آنچه
ملتمس او بود معین کرد .

کمال الدین مردی نیک خو و خوش محاوره و فصیح و بلیغ بود .
مولانا نصیر الدین وقتی قصیده‌ای فارسی از شعر او که به خط خویش نوشته
بود در رصد مراغه خواند و من آنرا نوشتم ^۱ » .

۱۲۸ - فخر الدین مطرزی

ابو الفضل محمد بن علی .

ابن الفوطی گفته : « او اصلاً از مردم نیشابور بود که در ایج سکنی کرده
و توطن اختیار نموده بود. فخر الدین مردی ادیب و شاعر و مهندس و محاسب

بود . و در علوم معانی و بیان تبحری داشت . و در حدود سال ۶۵۰ در ایج درگذشت و پسرش برهان الدین ابوحامد در سال ۶۶۵ به رصد مراغه آمد . و به حضور مولانا خواجه طوسی مشرف گشت . و بعضی از اشعار پدرش را در مجلس خواجه بخواند^۱ .

۱۲۹ - قطب الدین

ابوالخیر احمد بن نجم الدین فضل الله قزوینی قاضی مراغه، در سال ۶۴۸ به منصب قضاء مراغه تعیین شد و در ۶۸۳ وفات یافت .
مردی نیک خلق و خوش معاوَره بود، او را در خدمت مولانا نصیر الدین ملاقات کردم ، و در مجلس او در مراغه مکرر حاضر شدم^۲ .

۱۳۰ - قطب الدین بناکتی

ابوالمظفر احمد بن محمود بن ابی بکر . ابن الفوطی در حق او چنین گوید:
« مردی نیک خو و صحیح الضبط و خوش اخلاق بود . او از جمله فضلائی است که هنگام اقامت خواجه طوسی در مراغه ، در آن شهر ساکن و به استکتاب و استنساخ کتب مشغول بود .
چندین بار به محل رصد آمد ، و خواجه را ملاقات کرد . و از تصنیفات مولانا نصیر الدین برای خود ، و دیگران نسخه های بسیاری نوشت^۳ .

۱- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ قسم سوم ص ۳۶۶

۲- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ ص ۶۱۶

۳- تلخیص مجمع الآداب ج ۱ ص ۷۳

۱۳۱ - عزالدین نحوی مراغی

ابو قرشت حسن معروف به سعفص ابن عبدالمجید بن حسن مراغی.
 ابن الفوطی گوید: «از موطن اصلی به بغداد شد. و در آنجا اقامت
 گزید. و علم نحو و صرف و ادب را نزد سعدالدین سعد بن احمد البیانی خواند
 و شرح درةالافیة را تصنیف کرد. و پس از چندی اقامت در بغداد به فارس
 رفت. و در شیراز رحل اقامت افکند. او را رسائل و اشعار بسیاری است^۱.
 مولانا نصیرالدین طوسی در سال ۶۷۰ نامه‌ای از او به من نشان داد که
 به خواجه نوشته و به این جملات شروع شده بود:
 «البحر وان لم نره فقد سمعنا خبره. سلام عليك ايها العالم الكبير والعالم
 الخبير السמידع التحرير. يامن هو الناصر والنصير. نعم المولى ونعم النصير»
 این نامه بسیار دراز بود و بذکر همین چند کلمه اکتفا رفت. در شیراز
 به سال ۶۶۶ در گذشت^۲.

۱۳۲ - قوام‌الدین بغدادی

ابو القاسم علی بن نجم‌الدین محمد بن ابی‌السهل.
 ابن الفوطی در ترجمه حالی که از وی در کتاب خود آورده گفته:
 «قوام‌الدین جوانی خوش سیما و نیک‌وسیرت بود. و در جوانی به خدمت
 خواجه طوسی پیوست، و خواجه به تربیتش همت گماشت. و او را به آموختن
 خط و حساب و علوم ادب وادار کرد. تا آنکه در این فنون پیشرفتی حاصل

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۱ ص ۷۳

۲- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۷۳ و فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۱۰۶

نمود. ولیکن پس از مرگ خواجه در اثر معاشرت با یاران ناجنس از راه تحصیل علم بگشت. و وسائلی انگیزخت تا نایب غربی بغداد شد. و در آن کار جلادت و کاردانی از خویش نشان داد تا مورد توجه امنای دولت گردید. و پیوسته با اعیان و بزرگان دولت آمودش می نمود. و در آخر به خدمت خواجه اصیل الدین بن نصیر الدین طوسی پیوست و به سلطانیه رفت. و در همانجا به سال ۷۰۷ کشته شد.^۱

۱۳۳- کمال الدین بلخی

ابوالفضل عمر بن علی بن سالم بلخی بزاز. ابن القوطی گوید: «او پیری خردمند و جهان دیده بود. پس از آنکه بسیاری از بلاد عرب و عجم را سیر و سیاحت کرد به مراغه درآمد، و در آنجا مقیم شد. و تا آخر عمر در همانجا بود. او دکانی داشت که بیشتر از فضلا و دانشمندان و بزرگان قوم بدانجا جمع می شدند. و چون مردی خوش محاوره و بذله گو و مجلس آرا بود، بدین جهت صحبت او را همگی مفتنم می شمردند. من مکرر در سال ۶۶۴ او را دیدم و از او مطالبی اخذ کرده و نوشتم. و به محضر مولانا نصیر الدین بسیار رفت و آمد می کرد. و خواجه از او گاهی از احوال شهرها که دیده بود سؤال می نمود. او مردی خیر و دوستار علما بود. و در حق دانشمندان نیکی می کرد، و غربا را دوست می داشت و از آنها پذیرائی می نمود. در رجب سال ۶۶۶ در حدود هشتاد سالگی در گذشت، و در باب

میدان^۱ مدفون گردید^۲.

۱۳۴- فخرالدین کازرونی

ابن الفوطی در مجمع الآداب نامش را یاد کرده و در شرح حال او گوید :

«ابو مسعود منصور بن محمد بن محمود بن منصور حکیم و طبیب در سال ۶۴۴ به مراغه وارد شد، و به محضر مولینا نصیرالدین طوسی درآمد. خواجه او را تبجیل و احترام کرد. و چنانکه سزاوار شأنش بود از او پذیرائی نمود، و به مدرسه صدریه اش جای داد. فخرالدین کتاب فراوانی از کتب حکمت و طب و ریاضی با خود داشت، آنها را به خواجه عرضه داشت و خواجه از آنجمله يك کتاب برگزید و از او گرفت.

شمس الدین مسعود پسر فخرالدین نیز در خدمت پدر بود. و پدرش دویستی از نظم خویش به پسر آموخته، و بدو گفته بود، هرگاه خواجه از نامت پرسد این رباعی بر خوان. اتفاقاً خواجه از نام پسر پرسید. مسعود فوراً این رباعی بخواند :

چون خاك جناب در گهت بوسیدم

طوبی لك طوبی ز فلك بشنیدم

مسعود، پدر کرد مرا نام، و ليك

مسعود كنون شدم چورويت دیدم^۳

۱- میدان نام چند موضع است از جمله نام محله ای در شرقی بغداد بر باب الارج

است (معجم البلدان)

۲- تلخیص مجمع الآداب چاپ هند ص ۲۳۶

۳- تلخیص مجمع الآداب ج ۴ قسم سوم ص ۴۱۸

۱۳۵- فخرالدین قاینی

ابن الفوطی گوید: «ابو الحسن حسین بن بدیع بن محمد ملقب به فخرالدین از مردم قاین معروف به نقاش. از نزدیکان خواجه طوسی بود. مولینا را با او دوستی دیرین و مصادقت مؤکدی بود. و آغاز دوستی آن دو از زمان اقامت خواجه در قهستان بود. و فخرالدین از قاین با خواجه بیرون شد. و در مراغه توطن اختیار کرد، و کارها و امور شخصی خواجه را تعهد و تکفل می نمود. فخرالدین مردی نیک سیرت و خوش اخلاق و به اخبار و احوال قهستان و رؤساء و بزرگان آنجا عارف بود. و آگاهی کامل داشت. وقتی شعر زیر را در مجلس برایم خواند:

درمان عاشقی چیست پایان سورة النصر

با زر برو نبشته منصور نوح بن نصر

وی اندکی قبل از خواجه طوسی یعنی در ماه ربیع الاول سال ۶۷۲ وفات یافت، و به باب الصوایه مدفون شد.^۱

۱۳۶- عمادالدین ابهری

محمد بن حسن بن احمد ابهری معروف به «زمهریر».

ابن الفوطی نام او را در دوجا از کتاب تلخیص مجمع الآداب آورده یك جا نامش را محمد و نام جدش را احمد گفته است.

و در جای دیگر کنیه اش را ابو محمد و نامش را حسن و نام پدرش را محمد ذکر کرده و در حق او چنین گفته: «او در واقعه بغداد به دست لشکریان مغول گرفتار و اسیر گردید. و به اصحاب و کسان الجای خاتون تعلق یافت.

و بدین حال مدتی در میان ایشان جای داشت . و به مخادیم خویش گفته بود ، که از اولاد مشایخ و بزرگان صوفیه است . در سال ۶۷۲ هجری وقتی که مولینا نصیرالدین طوسی عازم سفر بغداد گردید . با تضرع و زاری بسیاری که نزد کسان خاتون کرد توانست فرمانی از خاتون بگیرد که او را شیخ رباط خلاطیه کنند . و موقوفات آن رباط را بدو سپارد . و سپس به همراه خواجه به بغداد شد ، و فرمان و نامه خاتون را به خواجه داد . من درباره آن فرمان و نامه از خواجه دستور خواستم ، و گفتم با این فرمان چه باید کرد . خواجه چاره ای جز اطاعت نداشت . و بر طبق آن فرمان نوشته ای داد ، و او را در همان سال شیخ رباط خلاطیه گردانید^۱ و شیخ شمس الدین محمد بن سعد یزدی را که شیخ آنجا بود عزل فرمود . عماد الدین فرمانی را که برایش صادر شده بود هر موقع که بر سر سجاده می نشست ، در بالای سر خود می آویخت .

وی مردی سردگفتار و سخنش بی مزه و خنک بود ، بدین جهت معروف به «زمهریر» شده بود .

ابن الفوطی پس از ذکر این قضیه در جای دیگر از ترجمه حالش گوید :

« کار تولیت رباط هم براو نیائید ، و پس از چندی رباط به شیخ اولیه یعنی شمس الدین برگشت » .

و باز در جای دیگر گفته که : « تولیت رباط پس از چندی به محیی الدین عبدالقاهر سهروردی تفویض گردید . و در روزی که رباط بدو سپرده می شد

۱- خلاطیه نام دختر ارسلان بن سلیمان بن قتلش سلطان روم است که ناصرالدین الله

خلیفه او را به زنی خواست ، و رباط خلاطیه را به نام او ساخت . چون آن زن بمرد فرمود تا ملاصق خلاطیه تربت او ساختند . (تجارب السلف)

جمعی از ائمه و اکابر و فضلا در آن رباط جمع شدند . و تاج‌الدین حسین امام
حنابله خطبه‌ای ادا کرده، و در ابتداء خطبه این آیت گفت « لائرون فیهاشمسا
ولا زمهریراً »^۱

۱۳۷ - مجدالدین

شهاب‌الاسلام علی بن نام‌آور. ترجمه حالش در مآخذی که در دسترس
نگارنده بود یافت نشد . ولیکن پیداست که وی از علما و دانشمندان معاصر
خواجه طوسی بوده و برحسب درخواست او محقق طوسی رساله‌الامامة را
نوشته و نامش را در ابتدای کتاب با تجلیل تمام برده است .

۱۳۸ - نجم‌الدین دامغانی

علی بن محمود دامغانی . حکیم اصرارلابی . در علوم حکمت و ریاضی
و مخصوصاً اصرارلاب سرآمد اقران خویش بود . چندی در رصد مراغه
با خواجه طوسی همکاری کرد و بعد به بغداد رفت، و در همانجا به سال ۶۸۰
درگذشت^۲.

۱- تلخیص مجمع‌الآداب ج ۴ ص ۷۱۶ و ۸۱۳

۲- الوافی بالوفیات صلاح‌الدین صفدی نسخه‌خطی کتابخانه ملی ملک

آثار خواجه

آثار خواجه

به طوریکه درپیش ذکر شد خواجه را در بیشتر از علوم آن عصر خاصه فقه و اصول و حکمت و کلام و منطق و علوم ریاضی و فلک و نجوم و اخلاق و بعضی از علوم دقیقه تبصری کامل بوده و در هر يك از آن علوم و فنون او را تألیف و تصنیف است . و او یکی از جمله دانشمندانی است که به کثرت آثار مشهور می باشد .

آثار مهم او مخصوصاً تحریرات ریاضیش کتبی است که در روزگار حبس یا توقف در قلاع اسماعیلیه ساخته و تألیف و تحریر نموده است . و بعد از بیرون آمدن از قلاع اسماعیلیه هم با آنکه در خدمت هلاکو گرفتار و سرگرم اشغال مهمه دولتی بوده مع هذا به هروقت فرصتی می یافته از تألیف و ترجمه و شرح کتب خودداری نمی کرده و اوقات فراغ خویش را به تصنیف کتاب مشغول می ساخته است .

علاوه بر آنکه همیشه عده بسیاری از دانشمندان و طالبان علم از اطراف و اکناف به خدمتش برای استفاده جمع شده و از محضرش پیوسته بهره مند بوده اند ، جماعتی هم از دانشمندان جهان به وسیله مراسلات و مکاتبات مسائل

مختلف علوم را از او پرسش کرده ، و او در پاسخ هریک از مسائل رساله و مقاله‌ای نوشته در جواب آنها فرستاده است .

خواجه را به دو زبان عربی و پارسی تسلط کامل بوده و آثارش به این دو زبان در نهایت فصاحت و بلاغت انشاء شده ، و ظاهراً به زبان ترکی هم آشنا بوده که در علم رمل کتابی به زبان عربی و فارسی و ترکی نگاشته است . بعضی هم نوشته‌اند که رساله‌ای که در رمل تألیف کرده به زبان ترکی بوده ، و بعد دیگری آنرا به فارسی نقل کرده است .

در نثر عربی عباراتش بسیار فصیح و روان و روشن و خالی از هرگونه تعقید و پیچیدگی است ، و نثر پارسیش نیز بسیار سلیس و ساده و شیواست .

خواجه را در تألیف و تصنیف روش مخصوصی است ، که از ایجاز مخل و اطناب ممل‌بری و خالی است ، با اینحال بیشتر تألیفاتش مختصر است .

کتابهای تألیفی او بعضی تصنیف و تحریر و برخی ترجمه از کتب دیگران و پاره‌ای شرح متون ، و عده‌ای هم پاسخ سؤالات اشخاص و بعضی هم رسائل کوچک و مقالات و فوائد در موضوعات و مسائل مختلف است . و برخی از این رسائل و فوائد بقدری کوتاه و کوچک است که بیش از چند سطر نیست .

آثار محقق طوسی همه پر ارزش و سودمند ، و بیشتر از آنها از همان ابتدای تألیف مورد توجه و استفاده فضلاء و دانشمندان واقع شده ، و عده بسیاری آن کتب را شرح نموده ، و تعلیق کرده و حاشیه نوشته‌اند .

خوشبختانه بیشتر آثار نفیس وی هنوز باقی است ، و کمتر کتابخانه‌ای از کتابخانه‌های عمومی و خصوصی ایران و سایر ممالک جهانست که یک یا چند اثر از آثار وی در آن یافت نشود .

بسیاری از این آثار به زبانهای مختلف ترجمه شده ، وعده‌ای به زبانهای خارجی: آلمانی و فرانسه و انگلیسی و لاتینی نقل و اصل و ترجمه آنها در اروپا به طبع رسیده است. دانشمندان اتحاد جماهیر شوروی نیز مطالعات مفصل در میراث علمی خواجه از ستاره‌شناسی، ریاضیات ، معدن‌شناسی و فلسفه و غیره نموده و بعضی آثار او را به زبان روسی ترجمه کرده‌اند.

فهرست جامعی از آثار خواجه در کتب رجال و تراجم علما که نامش در آنجا ذکر شده نیست. رکسانی که فهرست تألیفات او را در ترجمه‌احوالش آورده‌اند، فقط اکتفا به نوشتن بعضی از آثار مهم وی کرده‌اند.

بهترین و کامل‌ترین فهرست آثار او که از مورخان قریب‌العصر وی به دست است فهرستی می‌باشد که در دو کتاب فوات الوفيات محمد بن شاكر بن احمد الكتبی (متوفی ۷۶۴) والوافی بالوفیات صلاح‌الدین خلیل بن ایبک صفدی (متوفی ۷۶۴) است ، و مسلماً مأخذ هر دو در ذکر این فهرست یکی بوده که اختلاف زیادی در آن دیده نمی‌شود، و محتمل است که هر دو از شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی (متوفی ۷۴۸) گرفته باشند. با این حال این فهرستها کامل نیست ، و نام بسیاری از آثار مهم خواجه طوسی که در اسناد آنها به‌وی شک و شبهه‌ای نمی‌باشد از این فهرستها افتاده و ذکر از آنها نشده است ^۱.

برای مزید اطلاع خوانندگان ابتدا فهرست تألیفاتش را که در آن دو

۱- بعضی از معاندین خواجه از جمله ابن قیم جوزیه در کتاب اغاثة اللهفان گوید:

« خواجه طوسی کتابی را که تألیف نموده غالباً کتابهایی است که منحصر به فرد بوده و در فتنه بغداد به دست آورده مقدمه آن را عوض کرده و به اسم خود نموده و اصل کتاب را در دجله غرق نموده است. » چون ابن‌القیم مانند استادش ابن تیمیه متعصب و معاند است گفته‌اش در این باره مردود و بی اعتبار است .

کتاب ذکر شده با اختلاف آنها نقل نموده و سپس به شرح کلیه آثارش به تفصیل می پردازد.

فهرست صلاح الدین صفدی که در کتاب الوافی بالوفیات آورده چنین است :

- ۱- کتاب المتوسطات بین الهندسة والهيئة وهو جيد الى الغاية .
- ۲- مقدمة فی الهيئة .
- ۳- کتاب وضعه للنصيرية (و انا اعتقد انه مايعتقده، لان هذا فيلسوف واولئك يعتقدون آلهية على)
- ۴- واختصر المحصل للامام فخرالدين وهذب به وزاد فيه.
- ۵- وشرح الاشارات (ورد فيه على الامام فخرالدين فی شرحه، وقال هذا جرح و ماهو شرح)
- ۶- تجريد فی المنطق.
- ۷- اوصاف الاشراف.
- ۸- قواعد العقاید .
- ۹- التلخیص فی علم الکلام .
- ۱۰- العروض بالفارسية .
- ۱۱- شرح الثمرة لبطلميوس^۱ .
- ۱۲- کتاب مجسطی .
- ۱۳- جامع الحساب فی التخت والتراب .

۱- فوات الوفيات : وشرح الهزمة لبطليموس؟ صاحب مطلع الشمس که شرح حال خواجه را از کتاب فوات الوفيات ابن شاكر ترجمه کرده نام اين کتاب را به غلط چنانکه در اصل بوده «شرح همزة بطلميوس» نوشته است.

- ۱۴- الكرة والاسطوانة
- ۱۵- المعطيات^۱
- ۱۶- الظاهرات^۲
- ۱۷- المناظر .
- ۱۸- الليل والنهار .
- ۱۹- الكرة المتحركة .
- ۲۰- الطلوع والغروب .
- ۲۱- تسطيح الكرة .
- ۲۲- المطالع .
- ۲۳- تربيع الدائرة .
- ۲۴- المخروطات .
- ۲۵- الشكل المعروف بالقطاع .
- ۲۶- الجواهر .
- ۲۷- الاسطوانة .
- ۲۸- الفرائض على مذهب اهل البيت .
- ۲۹- تعديل المعيار في نقد تنزيل الافكار^۳ .
- ۳۰- بقاء النفس بعد بوار البدن .
- ۳۱- الجبر والمقابلة
- ۳۲- اثبات العقل الفعال .

۱- فوات : المعطيات ؟ ۲- فوات : والمناظرات او المساطير؟

۳- فوات : في بعض تنزيل الافكار. شايد در اصل «في نقض تنزيل الافكار» بوده. اين

كلمه در مطلع الشمس نيز به خطا «بعض» ذكر شده است

۳۳- شرح مسألة العلم .

۳۴- رسالة في الامامة.

۳۵- رسالة الى نجم الدين الكاتبی^۱ في اثبات واجب الوجود .

۳۶- الحواشی علی کلیات القانون

۳۷- رسالة ثلاثون فصلا في معرفة التقويم .

۳۸- کتاب اکرمانالاوس^۲ .

۳۹- کتاب اکرثاوذوسیوس^۲ .

۴۰- زیج ایلخانی.

فهرست فوق صورتی است که صلاح الدین صفدی برای مؤلفات خواجه در کتاب « الوافی بالوفیات » آورده ، و محمد بن شاکر هم در کتاب « فوات الوفيات » همین صورت را بعینه ذکر کرده ، با این اختلاف که شماره سه که در این صورت به نام « کتاب وضعه للنصیریة » ذکر شده در صورت محمد بن شاکر نیست^۳ .

برو کلمن متجاوز از ۵۶ تألیف خواجه را در فهرست خویش آورده ، و ژرژسارتن ۴۶ مؤلف او را در تاریخ علوم یاد کرده است .

۱- فوات : نجم الدین الکاشی ؟ ۲- در کتاب فوات الوفيات این دو

کتاب بدین صورت نوشته شده: « و کتاب کرمان الاوس والثریا و توسیوس » و در مطلع الشمس هم که از کتاب فوات الوفيات چاپی ترجمه شده همین غلط تکرار شده است . ۳- الوافی بالوفیات صفدی چاپ اسلامبول ج ۱ ص ۱۸۱- وفوات الوفيات

ابن شاکر ج ۲ ص ۱۵۰

فهرست آثار وی به تفصیل

۱- تحریر اقلیدس^۱ با تحریر اصول هندسه^۲. این کتاب در عصر خلفای

۱- Euclide ۲- در تاریخ الحکمای قفطی است (ص ۶۲) که اصول هندسه اسم اسلامی کتاب اقلیدس است، و اما اسم رومی آن «استقصات» است چنانکه اسم یونانی آن «اسطروشیا» ست. وحکمای یونانی آنرا کتاب الارکان خوانند. بعضی کلمه «اقلیدس» را بضم همزه و کسر دال، و بعضی دیگر بکسر همزه و ضم دال ضبط کرده و گفته اند که این کلمه مرکب از دو کلمه «اقلی» یعنی کلید و «دس» بمعنی مقدار است که معنی ترکیبی آن کلید اندازه «هندسه» است.

فیروز آبادی در کتاب قاموس اللغه گوید: «اوقلیدس به ضم اول و زیادتی و او نام مردیست که کتابی در علم معروف «هندسه» وضع نموده. و گفته ابن عباد که اقلیدس نام کتاب است غلط است».

قاضی زاده رومی در کتاب «شرح اشکال» فرماید «که یکی از پادشاهان یونان به تحصیل این علم مائل شد. و چون فهم مطالب کتاب بر او دشوار بود به اطراف مملکت خود کس فرستاد تا شخصی را که در این فن ماهر و بر اشکال و غوامض آن آگاه باشد بیابد. پس از تجسس بسیار به او خبر دادند، که در بلده صور مردیست که در علم حساب و هندسه تبرزش نزد همگان محرز و تبهرش در فنون ریاضی منجز است. پادشاه که این خبر بشنید او را بخواند، و از او خواست کتابی را که در علم هندسه داشت تحریر و تهذیب نماید. و او بنا به درخواست پادشاه عمل کرد، و آن کتاب را مهذب و محرز نموده به پادشاه تقدیم داشت. از آن پس آن کتاب به نام او مشهور گشت. چنانکه حال هرگاه کتاب اقلیدس گویند همان کتاب هندسه از آن فهم می شود.

اسحاق بن حنین در رساله اعتراضیه خود بر «اقلیدس» گوید که «کتاب هندسه را مردی به نام اپولونیوس Apollonius نجار مشتمل بر پانزده مقاله تدوین و تألیف کرد، و پس از مرگش یکی از ملوک اسکندرانین بطلمیوس دوم فیلا دلفوس «۲۴۶-۲۸۵» که با اقلیدس معاصر بود طالب آموختن آن کتاب گردید، و اقلیدس را به اصلاح و

عباسی به تصدی چند نفر از مترجمان از یونانی به عربی نقل و ترجمه شده است، و از جمله ناقلان آن یکی حجاج بن یوسف بن مطر کوفی بوده، که دوبار این کتاب را به عربی ترجمه کرده، یک بار در زمان هارون الرشید که به ترجمه هارونی معروف شده است. و بار دیگر در عهد خلافت مأمون که به ترجمه مأمونی مشهور می باشد. و همین ترجمه است که محل اعتماد و اصل تحریر خواجه بوده است.

دیگر از مترجمان این کتاب اسحاق بن حنین است که ثابت بن قرة حرانی آن را اصلاح کرده است. و دیگر ابو عثمان سعید بن یعقوب دمشقی است که چند مقاله آن را ترجمه نموده است. و از ترجمه های عربی این کتاب نسخه حجاج که دارای ۴۶۸ شکل و نسخه ثابت که دارای ۴۷۸ شکل است شهرت یافته، و در میان طالبان این فن شایع گشته است، ولیکن چون این ترجمه ها مشکل و فهم مطالب آن به آسانی میسر نبوده، جمعی به تحریر آن ترجمه ها همت گماشته و به اصلاح عبارات آن پرداخته اند، که اهم آن تحریرات تحریر خواجه طوسی است.

سارتن در تاریخ علوم گوید: «گرچه این تحریر از جمله کارهای عمده

تفسیر آن گماشت، اوسیزده مقاله از کتاب را تهذیب نمود، و بدین سبب به نام او مشهور گشت. و ابسفلانوس Hypsicles که از شاگردان اقلیدس بود دو مقاله دیگر از این کتاب را به دست آورده تحریر نمود، و به ملک تقدیم کرد، تا به کتاب اقلیدس افزوده و ضمیمه گشت.» بعضی نوشته اند مقاله اولی از دو مقاله الحاقی از آن ابسفلانوس، و دومی از یکی از شاگردان او به نام یرید ورومس ملطی (معمار ایا صوفیا) است. از گفته فاضل رومی و اسحاق بن حنین چنان برمی آید که اقلیدس مصنف اصل کتاب نبوده، بلکه اصل کتاب را تهذیب و تحریر کرده، و کتاب پس از تحریر به نام او مشهور شده است.

خواجه طوسی به شمار نمی رود ، ولی در بین ریاضی دانان چندین قرن به واسطه پیروی از اقلیدس مشهور بوده ، او برخلاف اقلیدس موارد خاص را چندین برابر کرد ، مثلاً در حدود شانزده مورد خاص برای قضیه فیثاغورث ترتیب داد .

این کتاب مشتمل بر پانزده مقاله است که سیزده مقاله آن از اقلیدس و دو مقاله الحاقی از آن ارسطو اسکندرانی می باشد. مقاله اول تاششم هندسه مسطحه ، و مقالات هفتم تا دهم مربوط به حساب و خواص اعداد ، و مقالات یازدهم تا سیزدهم هندسه فضائی است.

کتاب تحریر خواجه به این عبارت شروع شده است :

« الحمد لله الذی منه الابتداء والیه الانتهاء وعنده حقایق الانباء و بیده

ملکوت الاشیاء ، و صلوته علی محمد الاصفیاء »

در ابتداء کتاب خواجه فرماید : « این کتاب را بعد از تحریر مجسطی

نو شتم . »

بیشتر نسخ این کتاب به این عبارت ختم می شود :

« و کان فراغ المصنف قدس الله نفسه من تحریر هذا الكتاب فی الثانی

والعشرین^۱ من شهر شعبان ۶۴۶ »

و در نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه در آخر کتاب چنین نگاشته

شده است :

« وقد اتفق فراغ المصنف من تحریر هذا الكتاب وتصنیفه فی العشر

الاول من جمادی الاولی سنة ۶۴۵ الهجرية النبویة »

در فهرست نسخ عربی کتابخانه ملی پاریس درباره کتاب اقلیدس

۱ - در نسخه تحریر اقلیدس شماره ۵۴۸ کتابخانه مدرسه سپهسالار « فی الثانی عشر »

نوشته شده است :

«مقدمه متن عربی اقلیدس مطبوعه در رم مخالف مقدمه نسخ خطی است که در فوق یاد شده است.»

نسخه‌های خطی این کتاب بسیار فراوان ، و در اغلب کتابخانه‌ها یافت می‌شود . و نسخه بسیار نفیس قدیمی از آن ضمن مجموعه‌ای تحریراتی که در زمان حیات خواجه کتابت شده ، و نیز نسخه دیگری که بتاریخ ۷۲۲ نوشته شده هر دو در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مضبوط است .

در نسخه اول اشکال نسخه حجاج ۴۸۶ شکل ، و از آن نسخه ثنابت ۴۹۶ شکل ضبط گردیده است .

در کتابخانه آستان قدس رضوی نسخه‌های چندی از این کتاب موجود است که یکی از آنها بشماره ۵۴۴۳ با اضافاتی که در آخر آنست بسال ۸۸۷ نوشته شده است .

جمعی از اهل فن بشرح و تفسیر کتاب تحریر اقلیدس پرداخته ، و شروح و حواشی بسیاری بر آن نگاشته‌اند که از جمله آن شروح شرحی است که محقق طوسی خود بر آن نوشته و آنرا «البلاغ»^۱ نامیده است .

و دیگر شرح مقاله دهم از مولی محمد باقر بن زین العابدین یزدی مؤلف عیون الحساب است . آغاز آن «الحمد لله حق حمده والصلوة علی رسولہ وعبده فیقول الفقیر ابن زین العابدین محمد باقر الیزدی» . از این شرح دو نسخه در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۳۲۲ و شماره ۳۴ موجود است.^۲

و از حواشی مشهور این کتاب یکی حاشیه میرسید شریف جرجانی ،

۱- کشف الظنون ج ۱ ص ۲۵۴

۲- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ج ۷ ص ۱۴۹

و دیگر حاشیه موسی بن محمد معروف به قاضی زاده رومی است، که آنرا تا آخر مقاله هفتم تحشیه کرده است .

و دیگر حاشیه قاضی نورالله شوشتری (مقتول ۱۰۱۷) می باشد.^۱
حاشیه دیگری از قاضی کمال الدین میرحسین بن معین الدین حسینی میدی است که به این عبارت آغاز می شود « الحمد لله الذی تحیر المهندسون فی اشکال صنائعه » در کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۵۲۷۵) موجود است .
و دیگر حاشیه ای است که به این عبارت « الحمد لله رفع سطح السماء » آغاز می شود .

و نیز در همان کتابخانه رساله ای در حل اشکال اقلیدس به شماره ۵۵۲۸ موجود است که حاشیه دیگری از این کتاب محسوب می شود .
و کمال الدین حسین بن خواجه شرف الدین الهی را بر این کتاب نیز حاشیه ای است.^۲

زین العابدین بن محمد حسینی تحریر اقلیدس را مختصر کرده و آنرا «مختصر اصول الهندسة» نامیده است . ابتدای آن بعد از تحمید چنین است :
«وبعد فيقول الفقير الى الله الغني زين العابدين بن محمد الحسيني ان كتاب اصول الهندسة والحساب المنسوب الى اقلیدس الصوري مستغن عن التعريف و حرره المحقق الطوسي.»

نسخه قدیمی از این مختصر در کتابخانه آستان رضوی به شماره ۵۴۰۹ مضبوط است .

جمعی از دانشمندان تحریر اصول اقلیدس را از عربی به فارسی نقل

۱- کشف الحجب والاسرار ص ۱۷۰

۲- دانشمندان آذر بايجان ص ۴۸

نوشته شده است :

«مقدمه متن عربی اقلیدس مطبوعه در رم مخالف مقدمه نسخ خطی است که در فوق یاد شده است.»

نسخه‌های خطی این کتاب بسیار فراوان ، و در اغلب کتابخانه‌ها یافت می‌شود . و نسخه بسیار نفیس قدیمی از آن ضمن مجموعه‌ای تحریراتی که در زمان حیات خواجه کتابت شده ، و نیز نسخه دیگری که بتاريخ ۷۲۲ نوشته شده هر دو در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مضبوط است.

در نسخه اول اشکال نسخه حجاج ۴۸۶ شکل ، و از آن نسخه ثنابت ۴۹۶ شکل ضبط گردیده است .

در کتابخانه آستان قدس رضوی نسخه‌های چندی از این کتاب موجود است که یکی از آنها بشماره ۵۴۴۳ با اضافاتی که در آخر آنست بسال ۸۸۷ نوشته شده است .

جمعی از اهل فن بشرح و تفسیر کتاب تحریر اقلیدس پرداخته ، و شروح و حواشی بسیاری بر آن نگاشته‌اند که از جمله آن شروح شرحی است که محقق طوسی خود بر آن نوشته و آنرا «البلاغ»^۱ نامیده است .

و دیگر شرح مقاله دهم از مولی محمد باقرین زین العابدین یزدی مؤلف عیون الحساب است. آغاز آن «الحمد لله حق حمده والصلوة علی رسوله وعبدہ فیقول الفقیر ابن زین العابدین محمد باقر الیزدی» . از این شرح دو نسخه در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۳۲۲ و شماره ۳۴ موجود است.^۲

و از حواشی مشهور این کتاب یکی حاشیه میرسید شریف جرجانی ،

۱- کشف الظنون ج ۱ ص ۲۵۴

۲- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ج ۷ ص ۱۴۹

و دیگر حاشیه موسی بن محمد معروف به قاضی زاده رومی است، که آنرا تا آخر مقاله هفتم تحشیه کرده است .

و دیگر حاشیه قاضی نورالله شوشتری (مقتول ۱۰۱۷) می باشد.^۱
حاشیه دیگری از قاضی کمال الدین میرحسین بن معین الدین حسینی میبیدی است که به این عبارت آغاز می شود « الحمد لله الذی تحیر المهندسون فی اشکال صنائعه » در کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۵۲۷۵) موجود است .
و دیگر حاشیه ای است که به این عبارت « الحمد لله رفع سطح السماء » آغاز می شود .

و نیز در همان کتابخانه رساله ای در حل اشکال اقلیدس به شماره ۵۵۲۸ موجود است که حاشیه دیگری از این کتاب محسوب می شود .
و کمال الدین حسین بن خواجه شرف الدین الهی را بر این کتاب نیز حاشیه ای است.^۲

زین العابدین بن محمد حسینی تحریر اقلیدس را مختصر کرده و آنرا «مختصر اصول الهندسة» نامیده است . ابتدای آن بعد از تحمید چنین است :
«وبعد فيقول الفقير الى الله الغنى زين العابدين بن محمد الحسيني ان كتاب اصول الهندسة والحساب المنسوب الى اقلیدس الصوري مستغن عن التعريف و حرره المحقق الطوسي»

نسخه قدیمی از این مختصر در کتابخانه آستان رضوی به شماره ۵۴۰۹ مضبوط است .

جمعی از دانشمندان تحریر اصول اقلیدس را از عربی به فارسی نقل

۱- کشف الحجب والاسرار ص ۱۷۰

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۴۸

کرده اند که از جمله آنها یکی محمد علی ابن ابی طالب معروف به شیخ علی حزین است. وی علاوه بر ترجمه به توضیح عبارات نیز پرداخته است. و دیگر ترجمه و توضیح مولی مهدی بن ابی ذر نراقی است که بنام «توضیح الاشکال» نامیده و ابتدایش این است: «سپاسی که مهندسان کارخانه ابداع از تقدیر آن قاصر آیند.»

مترجم در مقدمه گوید «ملاقطب الدین معروف به علامه شیرازی اصل کتاب اقلیدس را به زبان فارسی ترجمه نموده است. اما ترجمه منحصر است به فارسی نمودن اصل اشکال اقلیدس و مطلقاً متعرض بیانات و فوائد خواجه و همچنین متعرض توضیح اغلاقات و تبیین اشکالات نشده است. نسخه این ترجمه در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۱۲۳۳ و در کتابخانه مدرسه سپهسالار به شماره های ۵۴۵ و ۵۴۶ موجود است. و تاریخ تحریر نسخه اول سال ۱۲۶۹ می باشد.

تحریر اقلیدس تا کنون چندین بار بطبع رسیده. قدیم ترین طبع آن در سال ۱۵۹۴ میلادی با حروف سریبی در ایتالیا بوده است. و در سال ۱۶۵۷ م در لندن به نام «تحریر اصول اقلیدس» و در سال ۱۲۱۶ هجری مطابق ۱۸۰۱ م در آستانه به نام «کتاب اقلیدس» و در کلکته در سال ۱۸۲۴ م شش مقاله از مقالات اقلیدس به فارسی و در لکناهور هند به اسم «تحریر اصول اقلیدس» بدون تاریخ با شرحی از محمد حسن عظیم آبادی چاپ گردید و در ایران نیز مکرر به زیور طبع آراسته شده است.

و ترجمه فارسی آن در هند طبع گردیده و این کتاب به زبانهای اروپائی نیز ترجمه و در اروپا به طبع رسیده است.

- ترجمه یونانی آن اولین بار به سال ۱۷۳۳ م در بازل چاپ شده.^۱
و ترجمه دیگری بوسیله ژن والیس^۲ در ۱۶۵۱ منتشر شده است.
۲- تحریر مجسطی^۳ تألیف بطلمیوس^۴ فلوژی. در این کتاب از اوضاع و

۱- کتاب علم قدیم و تمدن جدید تألیف سارتن

۲- John Wallis

۳- Almaglste صاحب کشف الظنون کلمه مجسطی را بکسریم و جیم و تخفیف یا ضبط کرده و گوید «مجسطی کلمه ایست یونانی بمعنی ترتیب، و اصل آن فاحستوس می باشد که آن نیز لفظ یونانی و مذکر فاحستی است که بمعنی بناء بزرگ باشد.»

و حکیم مشهور ابوالعباس لوکری هم در اول «مجسطی بیان الحق فی ضمان الصدق» گفته است: (مجسطی بکسریم و فتح جیم و سکون یا) و معنی المجسطی الترتیب و بیرجندی در شرح خویش بر مجسطی گوید «معنای مجسطی ترتیب است، و اسم است از برای علم بقواعدی که در آن بحث می شود از اثبات اوضاع فلکی بادلۀ تفصیلیه»
و دیگری گفته: مجسطی بمعنی بزرگ است. و ابوریحان در کتاب قانون مسعودی گوید: مجسطی سینطاسیس است. و سینطاسیس فکر و ترتیب مقدمات باشد.

بعضی هم مجسطی را به ضم میم و فتح و سکون سین ضبط کرده اند.

۴- مؤلف مجسطی بطلمیوس فلوژی است و در کلمه فلوژی گفته اند مترجمی که ابتدا به نقل این کتاب از یونانی به عربی پرداخت کلمه (فلودیوس Claudius) را القلودی نوشت و بعد این کلمه بواسطه نسخا به (الفلودی) تبدیل شد و هم بدین صورت شهرت یافت.

و بعضی قلاودی بقاف مکسوره و دال مهمله مکسوره ضبط کرده و گفته اند این نسبتی است که به نام وی گذارده شده چنانکه عادت ایشانست.

احول افلاك و حرکات هريك از سیارات و همچنین وضع کره خاک با دلایل ریاضی بحث شده ، و مجسطی بهترین کتابی است که در فن هیئت تصنیف گردیده است .

گفته اند اول کسی که به تعریب و تفسیر این کتاب توجه کرد ، و طالب آن شد ، یحیی بن خالد برمکی بود ، که جمعی را بدین کار واداشت . و اسحاق ابن حنین به تعریب آن پرداخت . و در زمان مأمون ، حجاج بن یوسف بن مغیره بن الحاسب و ثابت بن قره آنرا اصلاح و تجدید نمودند ، و برای باردیگر ثابت بن قره آنرا از اصل یونانی به عربی نقل کرد . درباره نسخه ثابت گفته اند : اگر اصلاح و تعریب ثابت نبود این کتاب ترجمه نافی نداشت .

قاضی زاده رومی در حواشی بر شرح مجسطی نظام نیشابوری چنین نگاشته : از کتاب مجسطی سه نسخه مشهور است :

اول نقل حجاج . دوم نقل اسحاق ابن حنین که ثابت بن قره آنرا اصلاح کرده

→ و یاقوت در معجم البلدان (۱۶۷۴) آنرا قلوذیه باقاف آورده و گوید : نام حصنی است نزدیک ملطیه ، و بطلمیوس صاحب مجسطی بدان منسوبست . در کشف الحجب و الاستاد (ص ۱۰۰) مسطور است که «القلوذی بقاء مکسوره و لام مضمومه و زاء مکسوره و بعد آن یاء نسبت نام شهر است . و این همان شهر دمیاط است که از شهرهای مشهور مصر ، و در کتب جغرافیا ذکر آن شده است . و بطلمیوس از فلوز برای تحصیل به اسکندریه آمده و پس از تحصیل علوم ریاضی رصدی در آنجا بنا کرده از این جهت او را فلوزی گویند . و گاهی هم او را به اسکندریه نسبت داده و «ارشدیرینی» یعنی اسکندرانی گویند . بطلمیوس در قرن دوم میلادی میزیسته و از سال ۱۲۷ تا ۱۵۱ م مطالعه نجومی را در شهر اسکندریه انجام داده و بزرگترین اثر جاویدان او کتاب المجسطی در هیئت و نجوم است .

است . و سوم تعریب خود ثابت است .
 نسخ مجسطی در عده مقالات و عدد اشکال بایکدیگر متفاوت است . و
 نیز فصول آن در نسخه حجاج به انواع و در نسخه ثابت به ابواب نامیده شده
 است . و بر سیزده مقاله مرتب می باشد . و در آن بنا بر نسخه اسحاق بن حنین
 که ثابت بن قره آنرا اصلاح کرده یکصد و چهل و یک فصل و یکصد و نود و شش
 شکل است .

نسخه بسیار قدیمی از متن مجسطی که به سال ۴۸۰ هجری نوشته شده
 به شماره ۵۹۴ در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است که از اول آن چند
 ورق افتاده و ناقص است .

خواجۀ طوسی این کتاب را برای حسام الدین و سیف المناظرین حسن بن
 محمد بن سیواسی تحریر کرده ، و این تحریر هم مشتمل بر سیزده مقاله و چند
 فصل و ۱۹۶ شکل می باشد .

سارتن در کتاب علم قدیم و تمدن جدید می نویسد :
 «منجمین مسلمانان نه تنها به ترجمه عربی المجسطی و کتابهای فرغانی و
 بتانی دسترسی داشتند ، بلکه آنقدر در نجوم کار کردند که قادر شدند برخی
 نظرات بطلمیوس را انتقاد و تخطئه کنند.»

المجسطی در حدود سال ۱۱۶۰ م در صقلیه (سیسیل) از یونانی به لاتینی
 ترجمه شد و به سال ۱۱۷۵ جرارد کرمونائی آنرا در طلیطله از عربی به لاتینی نقل
 کرد اما آبروی ماخذ عربی با شأن دستگاه علمی طلیطله چنان بود که ترجمه با
 واسطه سال ۱۱۷۵ بر ترجمه مستقیم و از روی متن اصلی سال ۱۱۶۰ مرجح
 شناخته شد ، و آنرا تحت الشماع قرار داد .

خواجۀ طوسی در تحریر خویش از کتاب اصلی پیروی نموده و در این

کتاب برخلاف تذکره کمتر از نظر بطلمیوس انتقاد کرده، فقط اضافاتی در چند مورد دارد مثل شرحی راجع به مناسبات و راجع به کرات و به مشاهدات نجومی جدید^۱.

اول آن «احمد الله مبداء کل مبدأ و غایة کل غایة و مفیض کل خیر و ولی کل هدایة، و ارجو حسن توفیقه فی کل بدایة و نهایة»
و آخر آن «وقع الفراغ من نسخه فی خامس شوال سنة اربع و اربعین و ستمائة».

نسخ تحریر مجسطی فراوانست و در بیشتر از کتابخانهای عمومی و خصوصی موجود می باشد. و نسخه ای از آن به خط خواجه علیه الرحمه در جمله موقوفات مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی بوده که به اروپا برده شده است^۲.
و نسخه دیگری از مجسطی که در حیات خواجه طوسی و به خط ابن البواب بغدادی است اکنون در کتابخانه مدرسه سپهسالار به شماره ۵۹۲ ضبط و در آخر آن چنین نوشته شده است :

«واتفق الفراغ من كتابة هذه النسخة على يد العبد الفقير الى الله تعالى و رحمته احمد بن علي بن محمد المعروف بابن البواب البغدادي في ليلة الخميس التاسع والعشرين من ذي الحجة سنة اثني وستين و ستمائة الهجرية النبوية بالمراغة المحروسة نقلا عن خط المصنف ادام الله تعالى ايامه، و كان تاريخ فراغه عنها خامس شوال سنة ۶۴۴هـ»

و در کتابخانه آستان قدس رضوی چندین نسخه از مجسطی محفوظ است ، و همچنین در کتابخانه مجلس شورای ملی نسخه ای به شماره ۱۵۸

۱- علم قدیم و تمدن جدید تألیف سارتن ص ۱۰۱

۲- الذریعة ج ۳ ص ۲۹۰

موجود می باشد .

کتاب مجسطی را پیش از آنکه خواهی تحریر نماید چند نفر از دانشمندان مختصر کرده و از بعضی زوائد آنرا پیراسته اند . و اول کسی که به اختصار آن پرداخته محمد بن جابر البتانی (متوفی ۳۱۷) بوده است . و بعد از او نیز ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا و ابو عبدالله محمد بن احمد السعید الخوارزمی (الخازمی) آنرا مختصر نموده اند . و از مختصر ابوعلی و خوارزمی هر یک نسخه ای به شماره ۵۳۸۷ و ۵۶۱۸ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است . و تاریخ تحریر نسخه خوارزمی ۲۷ جمادی الاولی (۱۰۴۱) می باشد .

و مختصر خوارزمی را کافی بن محتشم قاضی که از حکماء عهد صفویست بنا به درخواست مرحوم میرزا ابوطالب رضوی که تولیت آستان قدس را داشته شرح و تفسیر کرده و در ربیع الآخر سال ۱۰۳۳ در شهر قاین آنرا به اتمام رسانیده . نسخه آن به شماره ۷۳۴۵ در کتابخانه آستانه موجود است .

آغاز آن «الحمد لله واهب العقل والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله اجمعین . و بعد فهذا تفسیر مختصر المجسطی للمهندس الفاضل ابو عبدالله محمد بن احمد الخوارزمی رحمه الله (در اصل خازمی بوده و بعد روی آن خط زده شده و در حاشیه «خوارزمی» نوشته شده)

«ابوعلی غیاث الدین محمد بن منصور حسینی تحریر مجسطی خواهی را اختصار کرده و به نام (تکملة المجسطی) نامیده است .

آغاز آن «اسبغ الله نور الانوار و مظهر بدایع الاسرار هو الذی انشأ بنوره ظلام الاجرام فنورها» و گوید :

«فاقول الرسالة وهی النظر الثالث من الركن الثالث من کتاب

ریاض الرضوان وهی خلاصة المجسطی وقد سمیته بتکملة المجسطی»

و در مقدمه گوید :

«در این کتاب حقایق بسیاری از علم هیئت و تنجیم را گرد کردم، و خلاصه کلام و تبیین مرام مجسطی محیی الدین مغربی را در آن آوردم» نسخه تکمله در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۲۶۳ محفوظ است .

عده ای از حکما و دانشمندان تحریر مجسطی را شرح و تفسیر کرده اند که از جمله آنها یکی شرح شمس الدین سمرقندی (متوفی ۱۲۷۵ م) است. نسخه شرح وی در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۱۳۴۶ هست .

و دیگر شرح علامه نظام الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری (۱۳۰۴ م - ۱۳۰۵ م) است که به «تفسیر التحریر» موسوم است .

نسخه ای از این شرح نیز در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۲۵۵ است که تاریخ تحریرش سال ۸۷۳ می باشد . و ابتداء آن چنین است :

«السعد قرین من صدر کلامه بالحمد لواء السعادة، واليمن رسیل من اعلق یمینه بشکره»

در فهرست کتابخانه آستانه نام این شرح به تقلید از صاحب کشف الظنون «تعبیر التحریر» ذکر شده و آن اشتباه است ، چه شارح در مقدمه شرح گوید: «وسمیت به تفسیر التحریر لیکون لفظه دالاعلی معناه»

علامه نیشابوری پس از آن که به حل مشکلات تحریر خواجه دست یافت و حواشی بر آن نگاشت ، به نظر استاد خود قطب الدین شیرازی رسانید. و به اشاره و تصویب استاد در سال ۷۰۴ آنرا منظم و کتاب را به نام سعد الدین محمد بن علی تاج الاسلام ساوی وزیر کرد ، و در سال ۷۳۵ از شرح آن فارغ گردید .

دو نسخه از این شرح به شماره های ۱۶۰ و ۱۶۱ در کتابخانه مجلس -

شورای ملی موجود است که نسخه دوم از کتب مرحوم شیخ بهائی بوده و امضای وی در پشت صفحه اول آن دیده می‌شود. و همین نسخه بعد بملکیت مرحوم زین العابدین بن محمد طاهر منجم پدر ملا باقر زدی صاحب عیون الحساب در آمده، و او آنرا به پسر خویش بخشیده و در پشت صفحه اول کتاب چنین نوشته است :

« وهبته لقرّة عینی محمد باقر بلغه الله ماتیمناه و انا العبد المذنب
زین العابدین بن محمد طاهر المنجم الیزدی عفی عنه »

نسخه‌ای از شرح نظام نیشابوری که به تاریخ ۷۳۵ نوشته شده در کتابخانه محفوظ در کاظمین موجود است .

نسخه دیگری هم از این شرح در کتابخانه ملی فرهنگ بدین نام هست که در آغاز با نسخ دیگر اختلاف دارد و بدین عبارت شروع می‌شود :

« الحمد لله رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش »

شرح دیگر از ملا عبد العلی محمد بن حسین بیرجندی (۱۵۲۳ م) است
آغاز آن :

« الحمد لله الذی جعلنا من المتفکرین فی خلق السموات والارض
والهمنا معرفة مقادیر حرکات الاجرام النيرة »

شارح در روز سه شنبه هفدهم صفر ۱۰۸۰ از شرح خود فارغ شده
است .

نسخه‌ای از این شرح در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۵۶۱۹ و
دو نسخه دیگر در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار به شماره ۵۹۱ و ۵۸۹ موجود
است .

۳- تخریر الاکر تألیف مانالاوس^۱ و اصلاح امیر ابو نصر منصور بن

علی بن عراق و تحریر از خواجه طوسی. اول آن :

«اقول بعد حمد الله والثناء علیه بما یلیق به، والصلوة علی محمد و

آله . انسی كنت اريد ان احرر الكتب الموسومة بالمتوسطات اعنى

الكتب التى من شأنها ان يتوسط فى الترتيب التعليمى بين كتاب

الاصول لافليدس وبين كتاب المجسطى لبطلميوس.»

چنانکه از عبارت فوق برمی آید کتاب اکر از جمله کتب متوسطاتست

و مقصود از متوسطات کتابهای چندی بوده که در مرتبه تعلیمی پس از اصول

افلیدس و قبل از کتاب مجسطی بطلمیوس خوانده می شده است . مانند کتاب

اکر و غیره که خواجه در مقدمه همین کتاب آنرا بیان کرده است .

و بعضی از متأخران کتاب مأخوذات ارشمیدس را نیز از جمله متوسطات

شمرده اند . بنابراین کتب متوسطات عبارت از کتاب « اکر مانالاوس » و

«اکر ثاوذوسیوس» و «مأخوذات ارشمیدس» می باشد که شرح هر یک جداگانه

بیاید .

خواجه در مقدمه این کتاب فرماید: « نسخهای چندی از کتاب «اکر-

مانالاوس» به دست آوردم که با یکدیگر اختلاف داشت ، و معنی محصلی از

آنها مستفاد نمی شد . و این نسخها اصلاح ابو عبدالله محمد بن عیسی الماهانی

و ابو الفضل احمد بن ابی سعید الهروی و دیگران بود . و چون بعضی غیر تام ،

و بعضی دیگر سقیم و مغلوط بود ، دفع مشکلات آن میسر نمی شد . و معضلات

آن برایم حل نمی گشت . از این رو در فهم بعضی از مسائل متحیر بودم .

تا آنکه پس از دو سال (یا - سالها) به نسخه‌ای که اصلاح امیرایی نصر منصور بن عراق (ره) بود واقف شدم. و مشکلات کتاب از روی این اصلاح برایم روشن گشت. سپس به تحریر آن پرداختم.»

بعضی از نسخ این کتاب را سه مقاله، و بعضی را دو مقاله است. و مقالات سه گانه، اول آن ۳۹ شکل، و دوم در بسیاری از نسخ ۲۴ شکل، و در نسخه ابن عراق ۲۱ شکل. و مقاله آخر ۳۵ شکل می باشد.

آخر کتاب «و فرغت من ایضاح مسائله و تحریر مطالبه فی الحادی والعشرین من شعبان سنة ثلث وستین وستمائة الهجرية النبوية عليه الف الف سلام و الف الف تحية»

نسخ این کتاب در بیشتر از کتابخانه‌ها یافت می شود. در کتابخانه مدرسه سپهسالار يك نسخه ضمن مجموعه شماره ۴۷۲۷ که تاریخ تحریر آن سال ۶۷۱ است، و دیگری باز ضمن مجموعه دیگر که تاریخ تحریر آن ۸۷۱ می باشد ضبط است، و چند نسخه به شماره‌های ۵۲۵۶/۵۴۴۷/۵۴۵۱ در کتابخانه آستانه رضوی مضبوط است. و مکرر در ایران به طبع رسیده و در حیدرآباد دکن نیز به سال ۱۳۵۹ هجری قمری به چاپ رسیده است.

ملا احمد بن محمد مهملی نراقی را بر تحریر اکراما ناوس شرحی است که نسخه آن به شماره ۶۹۲ در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود، و تاریخ تحریر آن (۱۲۶۵) است و بدین عبارت آغاز می شود.

« الحمد لله وجد الکرات المتحرکة و الساکنة، و الصلوة علی

۱- نسخه شماره ۶۹۷ مدرسه سپهسالار: « فبقيت متحریر فی ایضاح بعض مسائل

الکتاب ستین» یعنی سالها- و بقیه نسخ «ستین»

نبینا محمد و آله الطاهرين من ارجاس الظاهرة والباطنة»

۴- تحریر کتاب الاکر تألیف ثاوذوسیوس^۱. این کتاب از بهترین کتب متوسطات بین اصول اقلیدس و مجسطی است. ابتدا آنرا قسطنین لوقاء بعلبکی در حدود سال ۲۵۰ به امر ابوالعباس احمد بن المعتصم بالله^۲ از اول کتاب تا شکل پنجم از مقاله سوم را از یونانی به عربی نقل کرد. و بقیه اش را دیگری به عربی ترجمه نمود. و ثابت بن قرة حرانی اصلاحش کرد.

کتاب مشتمل بر سه مقاله و دارای ۵۹ یا ۵۸ شکل می باشد، و خواجه طوسی به تاریخ جمادی الاولی ۶۵۱ هجری از تحریر آن فراغت یافته است. نسخه تحریر خواجه فراوان و در بیشتر کتابخانه ها موجود است. يك نسخه قدیمی که در زمان حیات خواجه نوشته شده ضمن مجموعه ش ۴۷۲۷ و نسخه دیگر که به تاریخ ۷۸۱-۷۸۴ نوشته شده ضمن مجموعه شماره ۶۹۷ در کتابخانه مدرسه سپهسالار مضبوط است. و نسخه دیگری که بسیار قدیمی است به شماره ۵۲۳۳ در کتابخانه آستان قدس است.

و این کتاب به ضمیمه کتاب دیگر به سال ۱۳۰۴ در طهران و بار دیگر در حیدرآباد چاپ شده است. و بفارسی هم ترجمه شده و آن ترجمه نیز به طبع رسیده است.^۳

محبی الدین یحیی بن ابی الشکر مغربی که از معاصران خواجه است آنرا تهذیب کرده است. و نسخه آن به شماره های ۵۴۲۶ و ۵۴۲۷ و ۵۴۲۸ و ۵۲۳۳ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است و شماره ۵۴۲۶ تاریخ کتابت آن ۸۹۸ است.

۵- تحریر کتاب المأخوذات فی اصول الهندسة. این کتاب تألیف

۱- Thaudzusius

۲- نسخه آستانه: احمد المعتصم؟ نسخه های شماره ۶۹۷ کتابخانه سپهسالار

احمد بن المعتصم

۳- الذریعة ج ۲ ص ۲۷۶

ارشمیدس و ترجمه ثابت بن قرة است . در ابتدای کتاب خواجه فرماید : «متاخرین این کتاب را در جزو متوسطاتی که باید بعد از اصول هندسه اقلیدس و قبل از کتاب مجسطی خوانده شود ذکر کرده اند» و باز گوید «آنها استاد - المختص ابوالحسن علی بن احمد نسوی تفسیر و شرح کرده است».

ابتدای کتاب: «هذه مقالة منسوبة الى ارشميدس، فيها اشكال حسنة قليلة العدد كثيرة الفوائد في اصول الهندسة في غاية الجودة واللطافة» .

و دو نسخه از مأخوذات ارشمیدس تفسیر استاد المختص ابی الحسن علی ابن احمد النسوی به شماره ۵۳۹۶ و ۵۴۶۵ در کتابخانه آستان قدس رضوی است . و خواجه در سال ۶۵۳ آنرا تحریر کرده است .

این کتاب مشتمل بر یک مقاله و پانزده شکل می باشد . و نسخه آن ضمن دو مجموعه که در پیش ذکر شد در کتابخانه مدرسه سپهسالار، و نسخه دیگر در کتابخانه آستانه به شماره ۶۱۷ که تاریخ تحریر آن ۱۰۵۸ است موجود می باشد، و در حیدرآباد دکن بسال ۱۳۵۹ بچاپ رسیده است .

۶ - کتاب تحریر المعطیات فی الهندسة . مؤلف آن اقلیدس و مترجمش اسحاق بن حنین (متوفی ۲۹۸) است که ثابت بن قرة آنرا اصلاح و خواجه طوسی آنرا تحریر نموده است . کتاب بدین عبارت شروع می شود :

«السطوح والخطوط والزوايا المعلومة القدر هي التي يمكن ان تجد مساوية لها . والمعلومة هي التي يمكن ان تجد ما هو على نسبتها»

این کتاب مشتمل بر ۹۵ شکل می باشد . نسخه خطی آن نیز فراوان و ضمن دو مجموعه قدیمی کتابخانه مدرسه سپهسالار و نیز در کتابخانه آستان رضوی به شماره های ۵۲۵۷/۵۴۰۲ موجود است . و در سال ۱۳۰۴ ضمن

مجموعه متوسطات در طهران و در سال ۱۳۵۹ با تحریرات دیگر خواجه در حیدر آباد دکن طبع شده است .

۷ - تحریر کتاب الكرة المتحرکة تألیف اطولوقس^۱، ثابت بن قرة آنرا ترجمه، و اصلاح و خواجه تحریرش کرده است .
این کتاب مشتمل بر یک مقاله و دوازده شکل می باشد . ابتدایش این است :

«النقطة التي يتحرك حركه معتدلة هي التي تسير في ازمان متساوية مقادير متساوية متشابهة» و آخرش چنین است :

«تم الكتاب الكرة المتحرکة لاوطولوقس^۱ و فرغ المصنف ادام الله ظلاله من تحريره يوم الجمعة السابع (من) جمادى الاولى خنا (یعنی سال ۶۵۱) و الكاتب في شعبان المبارك سنة خعا (یعنی سال ۶۷۱) .

نسخه آن بسیار است . در کتابخانه آستانه مقدسه رضوی بشماره های ۵۶۰۲ و ۵۲۵۹ و کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود می باشد . این کتاب در سال ۱۳۰۴ در طهران و در سال ۱۳۵۹ و در حیدر آباد دکن بچاپ رسیده است .

۸ - تحریر معرفة مساحة الاشكال البسيطة و الكرية تألیف بنی موسی محمد و حسن و احمد مشتمل بر هیجده شکل ، و تحریرش از آن خواجه طوسی است . حاجی خلیفه گوید : این کتاب تألیف بنی موسی است . و قسطابن لوقای^۲ بعلبکی آنرا به عربی نقل کرده ، و خواجه آنرا تحریر نموده است^۳ .
ابتدای کتاب :

1 - Autolycus

2 - Kosta ibn Luka

«الطول اول الاقدار التي تحد الاشكال . و هو ما امتد على استقامة في

الجهتين جميعا»

خواجه آنرا به سال ۶۵۳ تحریر کرده است، و دو نسخه بسیار قدیمی از این نسخه در دو مجموعه کتابخانه مدرسه سپهسالار و نسخه دیگر در کتابخانه آستانه مقدسه ضمن مجموعه شماره ۵۵۹۸ موجود است، و در ۱۳۵۹ در حیدر آباد دکن بطبع رسیده است .

۹ - تحریر کتاب اللیل والنهار یا «کتاب الایام واللیالی» تألیف ثاوذوسیوس و تحریر خواجه طوسی مشتمل بر دو مقاله وسی و سه^۱ یاسی شکل می باشد .

ابتدای کتاب:

« الشمس يتحرك حركة معتدلة ضد حركة الكل على منطقة البروج و

يسمى الدائرة الشمسية» .

خواجه در نهم جمادی الاولی سال ۶۵۳ از تحریر این کتاب فارغ شده است . و نسخه این کتاب ضمن دو مجموعه - از تحریرات خواجه در کتابخانه مدرسه سپهسالار، و نسخه ای در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۴۰۳ و نسخه دیگر به خط علامه قطب الدین شیرازی ضمن مجموعه ای متعلق به مولانا یعقوب بخش بداونی درهند موجود است.^۲

۱۰ - تحریر کتاب المناظر اصل آن از اقلیدس است که اسحاق بن حنین آنرا تعریب و ثابت بن قرة اصلاحش نموده ، و خواجه آنرا تحریر کرده . و درشوال سال ۶۵۱ از تحریر آن فارغ شده است .

ابتدای کتاب :

۱ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۹۷

۲ - تذکرة النوادر ص ۱۶۲

«العين تحدث باستمداد من الاجرام النيرة في الجسم الشفاف المتوسط
بينها وبين المبصرات كالهواء وما شاكلة شعاعا»

این کتاب ۶۴ شکل است، و نسخه آن در بیشتر از کتابخانه‌های معروف
موجود، و نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی ضمن مجموعه‌ای به شماره
۵۴۵۰، و نسخه دیگری که به سال ۷۸۴ نوشته شده در کتابخانه مدرسه سپهسالار
هست، و به سال ۱۳۰۴ در طهران، و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن چاپ شده
است.

۱۱ - تحریر کتاب جرمی النیرین و بعدیها. مؤلف آن ارسطو خس^۱
است، و برهفده شکل مشتمل می‌باشد، و خواجه در سال ۶۵۳ آنرا تحریر
کرده است.^۲

ابتدای کتاب:

«نضع ان القمر یقبل الضوء من الشمس و ان قدرا الارض عند فلك البروج
قدر المركز او النقطة»

نسخه این کتاب هم بسیار فراوان، و نسخه آن در کتابخانه‌های مدرسه
سپهسالار و مجلس شورای ملی، و دیگری هم ضمن مجموعه‌ای در یکی از
کتابخانه‌های هند موجود است.^۳ و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن چاپ شده
است.

۱۲ - تحریر مطالع . اصل آن از ابقلاوس^۴ است که قسطابن لوقای
بعلبکی از یونانی به عربی نقل کرده، و یعقوب بن اسحاق کندی آنرا اصلاح
نموده، و خواجه طوسی تحریرش کرده است.

1 - Aristanchos

۲ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۷۲

۳ - تذکرة النوادر ص ۱۶۲

4 - Hzpsilés

ابتدای آن :

«المقدمات اذا كانت مقادیر کم کانت عدد ها زوج و کانت متتالیه کمقادیر
 اب (در بعضی از نسخ : مقادیر عدتها زوج کمقادیر - اب - ب ج - ج د - ده -
 هـ ز ح و هی متتالیه). تحریر آن به سال ۶۵۳ بوده ، و بر سه مقدمه و دو شکل
 مشتمل می باشد. نسخه این کتاب ضمن دو مجموعه در کتابخانه مدرسه سپهسالار
 و یک نسخه که تاریخ تحریر آن ۶۷۲ است در کتابخانه آستان قدس رضوی
 به شماره ۵۴۱۲ موجود است . و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن چاپ شده
 است .

۱۳ - تحریر طلوع و غروب . اصل آن از اطلو لوقس^۱ است که قسطا
 ابن لوقا آنرا ترجمه و ثابت بن قره و کندی آنرا اصلاح کرده^۲ ، و خواجه
 تحریرش نموده است .

این تحریر مشتمل بر دو مقاله و دارای ۳۶ شکل می باشد .

ابتدای آن :

«يقال لبعض طلوعات الكواكب و غروباتها ، و خصوصاً الثوابت انها
 خفية و لبعضها انها ظاهرة» .

خواجه از تحریر این کتاب به سال ۶۵۳ فراغت یافته . و دو نسخه از آن
 در کتابخانه مدرسه سپهسالار ، و نسخه دیگر به خط علامه قطب الدین شیرازی در
 کتابخانه یعقوب بخش بداونی ضمن مجموعه تحریرات خواجه موجود
 است^۳ . و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد چاپ شده است .

1 - Autolykos

۲ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۸۶

۳ - تذکره النوادر ص ۱۶۲

۱۴ - تحریر کتاب المفروضات. اصلش از ارشمیدس و ترجمه‌اش از ثابت بن قرة و تحریرش از خواجه طوسی است، بعضی از نسخ آن دارای ۳۶ شکل، و بعضی دیگر دارای ۳۴ شکل می‌باشد.

ابتدای آن :

« نريد ان نثلث زاوية اب ج لقائمة فلنعمل على ب ج مثلث دب ج »

این کتاب رانیز خواجه به سال ۶۵۳ تحریر کرده است، نسخه آن در بیشتر از کتابخانه‌های معروف موجود، و دو نسخه قدیمی از آن در مجموعه‌های کتابخانه مدرسه سپهسالار است که تاریخ تحریر یکی ۶۷۱ و دیگری ۷۸۴ می‌باشد. و نسخه دیگر که به خط علامه شیرازی است در کتابخانه هند موجود و نسخه دیگر در کتابخانه آستانه به شماره ۵۴۴۹ است، و در ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن بچاپ رسیده.

۱۵ - تحریر کتاب ظاهرات الفلك، تألیف اقلیدس، و ترجمه ثابت ابن قرة، و تحریر خواجه است. بعضی نسخ آن مشتمل بر ۲۳ شکل، و بعضی بر ۲۵ شکل بوده، و فعلاً دو شکل از آن بیش موجود نیست.

خواجه در مقدمه آن گوید:

« از این کتاب جز نسخه مغلوطنی که تمامی آن تصحیف و تحریف شده بود در دست نداشتم، به طوری که بر مطالب آن وقوفی جز پس از جهد و کوشش بسیار حاصل نمی‌شد. و پس از مدتی شرحی از تیریزی بر آن یافتم که آن نیز سقیم و پر از اغلاط فاحش بود. پس از دقت زیاد، و امعان نظر بسیار، آنچه فهمیدم و از آن نسخه مغلوطنی برمی‌آید آنرا بهمان صورت تحریر کردم. اگر اتفاقاً این تحریر مطابق اصل کتاب نباشد سببش این است. و در ضمیر است چنانچه به نسخه صحیحی دست یابم به اصلاح خلل آن پردازم.

اول مطلب کتاب :

«قال لان الثوابت يطلع دائما من مواضع باعيانها»

فراغت خواجه از تحریر این کتاب نیز در تاریخ سوم ربیع الاول سال ۵۳۶ هجری بوده است. نسخ این کتاب بسیار، و نسخه‌ای در کتابخانه مدرسه سپهسالار ضمن مجموعه شماره ۶۸۹ است که در آخر آن نوشته شده است

«کتبت هذه النسخة من النسخة التي كتبت من نسخة الاصل»

و نسخه دیگر در کتابخانه مجلس شورای ملی، و نسخه دیگر در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۴۶۴ موجود است. و در حیدرآباد دکن هم ضمن مجموعه تحریرات به چاپ رسیده است.

حنین بن اسحاق را نیز ترجمه‌ای از ظاهرات الفلك است که نسخه‌اش در کتابخانه آستانه به شماره ۵۴۶۴ موجود است.

۱۶ - تحریر کرده و استوانه یا شرح الكرة والاسطوانة. ارشمیدس آنرا تألیف و ثابت بن قرة از یونانی به عربی نقل و ترجمه کرده و خواجه طوسی آنرا شرح و تحریر نموده است.

خواجه در مقدمه تحریر خویش فرماید: «من زمان درازی در جستجوی وقوف بر بعضی از مسائل کره واسطوانة ارشمیدس بودم، چه برای فرا گرفتن مطالب شریفه هندسه بدان نیاز داشتم، تا آنکه به نسخه مشهوری از کتابی که ثابت بن قرة آنرا اصلاح کرده بود دست یافتم. که هم بعضی مصادرات آن بواسطه قصور فهم مترجم و ناقل آن به عربی افتاده بود، و هم به واسطه نادانی نویسنده و ناسخ نسخه بسیار مغلوط و سقیم بود. هر چه کوشش کردم بجز مقاله اولی از فهم بقیه آن عاجز ماندم. بعد متوجه شدم که مترجم مقداری از مقدمات ارشمیدس را که فهم بعض مطالب کتاب بر آن مبتنی است انداخته.

در حیرت فروماندم، و حرص و ولعم بر تحصیل و فهم آن بیشتر شد. تا آنکه بعد از مدتی کهنه دفتری به چنگ آوردم شامل چند نسخه. و اتفاقاً یکی از نسخ آن دفتر «شرح اوطوقیوس^۱ عسقلانی» بر این کتاب بود که بیشتر از مشکلات آنرا حل و توضیح و تفسیر نموده بود. و نسخه دیگر آن همین کتاب بود که اسحاق بن حنین آنرا با نهایت دقت به عربی آورده بود. و نسخه سوم آن متن کتاب «کره و استوانه» از ابتدای کتاب تا آخر شکل چهارم^۲ نیز بنقل و ترجمه اسحاق که آنچه اوطوقیوس^۱ در اثناء شرح خویش ذکر کرده برابر با متن کتاب در این نسخه بود، بنابراین آنچه می خواستم از این دفتر بدست آوردم. و فهم کتاب برایم سهل و آسان شد. و بهتر آن دیدم که کتاب را بترتیب تحریر کنم. و اصل کتاب را به ضمیمه بیان مصادراتی که به اصول هندسه واضح می شود، با ایراد مقدمات لازم، و آنچه از شرح اوطوقیوس^۱ و سایر کتب اهل صناعت استفاده کرده بودم در اینجا آوردم، و متن را از بقیه مطالب جدا و ممتاز گردانیدم. و عدد اشکال را در حاشیه مطابق روایت ثابت و اسحاق ثبت نمودم، چه اشکال مقاله اولی در نسخه ثابت ۴۸ و در نسخه اسحاق ۴۳ بود. و مقاله ارشمیدس را در تکسیر دائره در آخر کتاب افزودم. چه این مقاله مبین بعض مصادرات مذکوره در این کتاب بود ...»

اول نسخه :

«اقول بعد تحمید الله و تمجیده و الصلوة علی محمد و آله المصطفین من عبیده . انی کنت فی طلب الوقوف علی بعض مسائل المذکورة فی کتاب الکرة و الاستوانة لارشمیدس زمانا طویلا»

۱ - بیشتر از نسخ اوطولوقس است، و صحیح اوطوقیوس است که در متن گذاشته

شده .

۲ - ن : شکل چهاردهم از مقاله اولی

نسخه این کتاب در کتابخانه مدرسه سپهسالار ضمن دو مجموعه از تحریرات خواجه و نسخه دیگر در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۴۴۸ موجود است .

این کتاب نیز در حیدرآباد دکن جزو مجموعه ریاضیات خواجه به سال ۱۳۵۹ به طبع رسیده است.

۱۷ - تحریر کتاب المساکن . اصلش از ثاوذوسیوس است که قسطنین لوقا آنرا از یونانی به عربی نقل کرده، و تحریرش از خواجه است . این کتاب دارای دوازده شکل، و در سال ۶۵۳ تحریر شده است .
اول نسخه بدین عبارت شروع می شود :

«الذین مساکنهم تحت القطب الشمالي فنصف كرة الكل الظاهر لهم هو ظاهر لهم ابد بعينه ، و نصفها الخفی عنهم هو ابدأ خفی، عنهم بعينه»
دو نسخه از آن ضمن مجموعه تحریرات خواجه در مدرسه سپهسالار موجود ، و نسخه ای هم به شماره ۵۴۰۱ در کتابخانه آستان قدس رضوی است، و در تاریخ ۱۳۰۴ در طهران بطبع رسیده است .
تحریر المساکن را تفضل حسین خان لکهنوئی به فارسی ترجمه کرده^۱ و اول ترجمه اش این است :

«له الحمد والمنة والصلوة على رسوله خير البرية»

۱۷ - الاسطوانة چنانکه در پیش ذکر شد در کتاب فوات الوفيات والوافی بالوفیات کتابی بدین نام به خواجه نسبت داده شده است . و صاحب الذریعة پس از ذکر نام کتاب و اشاره به گفته محمد بن شاکر مؤلف فوات الوفيات گوید : «محمتمل است این کتاب همان تحریر کرده واستوانة ارشمیدس باشد که در کتاب

کشف الظنون از آن بتحریر هندسیان تعبیر شده است.^۱

۱۹ - المخروطات این کتاب هم در فهرست مؤلفات خواجه از جمله تحریرات وی شمرده شده است. اصل آن از ایلو نیوس^۲ است در هفت مقاله که پنج مقاله اول آنرا هلال بن ابی هلال حمصی، و مقاله ششم و هفتم را ثابت بن قرة ترجمه کرده است. و احمد بن بنی موسی آنرا اصلاح نموده، و خواجه به تحریر آن پرداخته است.

نسخه آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۶۴ ریاضی مضبوط است.

۲۰ - رساله در احوال خطوط منحنیه. این کتاب مشتمل بر هفت مقاله و مؤلف آن ایلو نیوس نجار حکیم ریاضی است.

در کتاب نوادر الاخبار آمده که وقتی کتب حکمت و ریاضی را از روم به بغداد آوردند از این کتاب جزء اول آن که مشتمل بر هفت مقاله است آورده شده بود. و پس از ترجمه مقدمه آن معلوم گردید که کتاب مشتمل بر هشت مقاله است، و مقاله هشتم شامل هفت مقاله اول و بعضی زوائد دیگر است. و از آن زمان اهل فن از این مقاله سخن گفته، ولی کسی از آن اطلاعی نیافته است. و چون این کتاب نزد سلاطین یونان بسیار عزیز بود، پس از آوردن به بغداد جزو ذخایر مأمون باقی ماند.

موسی بن شاکر گوید: «موجود از این کتاب هفت مقاله و بعضی از مقاله هشتم است که چهار شکل باشد. چهار مقاله اولی را احمد بن موسی الحمصی، و سه مقاله دیگر را ثابت بن قرة حرانی ترجمه نموده اند. و حسن و احمد بنی موسی بن شاکر به اصلاحش پرداخته اند.

خواجۀ طوسی در اول تحریر خویش فرماید:

«یکی از علل دشواری فهم این کتاب آنست که بعض مطالب آن بر مقدماتی مبتنی است که نه در خود این کتاب ذکری از آن صریحاً شده و نه در کتاب اصول اقلیدس آمده است مگر بالقوة . و این مقدمات بعضی در ابتداء کتاب دیده می شود که هشت شکل از آن در تمام نسخ این کتاب موجود ، و در متن این نسخه هم به ترتیب آورده شده است . و بعضی اشکال دیگر آن در بعض نسخ هست و در بعض دیگر نیست . بعد از آنکه خداوند مرا موفق کرد که در این کتاب نظر افکنم ، و به مطالعه آن مشرف شوم ، آنچه از مقدمات محتاج الیهابه دست آوردم ، در حاشیۀ نسخه و محل احتیاج ثبت کردم . و همچنین در آغاز کتاب مقدماتی را که متعلق بمقادیر نسب متخالفه است و در کتاب بسیار تکرار شده بود آوردم .

نسخۀ این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است .

۱-۲ کشف القناع عن اسرار شکل القطاع . حاج خلیفه در کتاب کشف الظنون گوید : این کتاب شکل اول از اشکال سه گانه اکرمانالاوس است که خواجۀ طوسی ابتدا آنرا به فارسی ترجمه کرده ، و بعد به تعریب آن پرداخته است . و آنرا بر پنج مقاله مرتب نموده که هر يك شامل چند شکل و فصل می باشد^۱ .

خواجۀ در مقدمۀ کتاب فرماید :

«وكان ذلك الكتاب باللسان الفارسی فسالنی بعض الاصدقاء من طلبه العلم ان انقله الى اللسان العربی ، فاجبته الى ذلك وحذفت عنه بعض الزوائد» .
در پیش بنابر ضبط دعاوی شکل مشهور به قطاع و براهین آن کتابی به زبان

فارسی ساخته بودم، یکی ازدوستان طالب علم ازمن خواست که آن را به زبان تازی نقل کنم، و من مسؤول او را اجابت کردم، و این کتاب را با انداختن بعض زوائد به زبان عربی در آوردم».

ابن شاکر در کتاب فوات الوفيات آنرا به نام «الشکل القطاع» یاد کرده و گوید: «اصل این کتاب از ما نالاولس است که خواجه آنرا تحریر کرده است»، در همین کتاب است که خواجه برحسام الدین علی بن فضل الله سالار که از ریاضی دانهای بزرگ و همزمان خواجه است اعتراض کرده و گفته :

«وقد غفل حسام الدین علی بن فضل الله السالار مع تبرزه فی هذا العلم عن اعتبار هذا التقاطع الاخير، فقال لهذا الشكل تسع صور لا تزيد عليها ولا تنقص الخ».

«این کتاب دستور مثلثات مسطحه کروی می باشد. خواجه در این اثر نفیس خویش در رشته ریاضیات کلیه موفقیت های گذشتگان خود را در علم مثلثات مفصلایان کرده است. و نظریه مناسبات رابط را توسعه داده است. و ثنوری اشکال کامل یا چهار ضلعی را تکمیل نموده، و روش های حل مثلثات مسطح و کروی را شرح داده است. وی در نتیجه تحقیقات و مطالعات خود ثابت نموده که مثلثات مسطحه علم مستقلی است. و آثار او در رشته ریاضیات برای پیشرفت علم مذکور اهمیت خاصی داشته^۱. و ترقی مثلثات مستقیمه الخطوط و کروی بین مسلمین بسا تألیف کتاب القناع بکمال رسیده است.

سارتن گوید: شهرت نصیر الدین اضلابه واسطه مثلثات اوست که مساعی متقدمین و متوسطین را به نسبت مخصوص هدایت کرد. او پس از ابو نصر منصور بن علی کتاب تازه ای از کرویات منالاولس را تهیه کرد، و کتاب جداگانه ای

در این موضوع نوشت .

شکل القطاع به پنج کتاب تقسیم شده که کتاب سوم و چهارم آن بترتیب راجع به مثلثات مسطحه و کروی می باشد. این اولین کتابی است که در آن مثلثات بطور مستقل و جدا از هیت ملاحظه شده ، و از بهترین نوع خود در قرون وسطی به شمار می رود و بسیار دقیق است . و برای اولین بار بطور وضوح رابطه قانون جیب ها (sin) در مثلث مسطحه با دوابات ذکر شده، و شش رابطه برای حل مثلث کروی قائم الزاویه داده شده است

نصیرالدین طوسی يك منجم ایرانی بود که برای اولین بار مثلثات مسطحه را به صورت علم جداگانه ای در آورد.

ابتدای کتاب :

« الحمد لله مبدع الحقایق الخارجة عن الحصر افاضة للخیر ومودع الدقایق الجلیلة القدر »

چند نسخه از این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره های ۵۵۹۰ و ۵۵۹۱ و ۵۴۶۷ است که تاریخ تحریر نسخه اخیر سال (۸۹۸) می باشد . و دو نسخه دیگر در کتابخانه مدرسه سپهسالار^۱ و نسخه ای در کتابخانه مجلس شورای ملی ضمن مجموعه شماره ۲۰۹ موجود است .

اسکندر پاشا کاراتلدی این کتاب را به فرانسه نقل و با متن عربی در سال

۱- در مجموعه شماره ۶۸۹ کتابخانه مدرسه سپهسالار در صفحه ماقبل آخر رساله کشف القناع نوشته شده است «نقل ما فی هذه المجموعة من اول الاصول الى هنا من نسخة نسخت بخط قطب الحق والملة والدين محمود بن مسعود الشیرازی وهو قد نقلها من نسخة اکثرها بخط المصنف المحرر لهذه الكتب وباقيها مقابلة بنسخ بخط المصنف افضل العلماء والحکما نصیر الملة والحق والدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسی.

۱۸۹۱ میلادی در قسطنطنیه چاپ نموده . و در سال ۱۹۵۲ م کتاب شکل القطاع به روسی ترجمه شده و به چاپ رسیده است .

۲۲- **تربیع الدائرہ** . محمد بن شاگرد در کتاب فوات الوفيات و دیگران نام این کتاب را در جزو مؤلفات خواجه آورده اند . و صاحب کتاب «اكتفاء القنوع بما هو مطبوع» نیز آنرا به خواجه طوسی نسبت داده و اضافه کرده که این کتاب در سال ۱۸۹۱ میلادی در قسطنطنیه بطبع رسیده است^۱ . و از اینکه در کتاب تاریخ الحکماء قفطی^۲ کتابی بنام «تربیع الدائرہ» در جزو تصانیف ارشمیدس ذکر شده تصور می شود که اصل آن از ارشمیدس باشد ، و خواجه طوسی آنرا تحریر کرده باشد . ولیکن هر جا که این کتاب به خواجه نسبت داده شده ذکر از تحریر آن نشده است .

و ابوعلی محمد بن هشتم ریاضی دان مشهور را هم مقاله ایست در «تربیع دائره» که نسخه ای از آن در کتابخانه آستان قدس به شماره ۵۳۹۵ مضبوط است .

۲۳- **رسالة فی انعطاف الشعاع و انعکاسه** . این رساله را حاجی خلیفه در کشف الظنون به خواجه نسبت داده است^۳ . و جرجی زیدان نیز در کتاب آداب اللغة^۴ آنجا که شرح حال خواجه طوسی را بیان می کند ، آنرا از تألیفات او دانسته و گوید : «نسخه ای از این کتاب در کتابخانه عمومی برلن است» . و همچنین صاحب کتاب کشف الحجب و الاستار کتابی بنام «رسالة فی انعکاسات الشعاعات»^۵ ذکر کرده و تألیف آنرا به خواجه نسبت داده است .

۱ - اکتفاء القنوع ص ۲۳۱

۲ - تاریخ الحکماء قفطی ص ۶۷

۳ - کشف الظنون ج ۱ ص ۵۴۲

۴ - آداب اللغة ص ۲۳۴

۵ - و نیز در کشف الحجب ص ۲۳۹ آمده «رسالة فی انعکاس الشعاع و انعطافه»

ابتدای کتاب :

«اعلم ان مباحث انعکاسات الشعاعات و انعطافها مبنیة علی مقدمة وهی هذا.
مقدمة: الشعاع ممتد متصل من ذی الشعاع الی قابله من غیر تراکم...»

نسخة این رساله در کتابخانه مجلس شورای ملی ضمن مجموعه مضبوط و نیز در کتابخانه مرحوم شیخ الاسلام زنجانی و کتابخانه دانشگاه هر یک نسخه ای موجود است. ترجمه این کتاب به وسیله ویدمن^۲ در تحت عنوان «راجع به انعکاس و انعکاس نور» در سال ۱۹۵۶ م بچاپ رسیده است.

و نیز این کتاب و کتاب دیگری که راجع به رنگهاست مورد توجه عکاسان آلمانی قرار گرفته و ترجمه هر دو در یک مجله آلمانی انتشار یافته است.

۲۴ - کتاب تسطیح الكرة و المطالع نام این کتاب در فهرست تألیفات خواجه ذکر شده، و حاجی خلیفه می گوید: «از تألیفات بطلمیوس قلو ذیست که ثابت بن قرة آنرا به عربی نقل کرده است.^۳

۲۵ - رساله ردیر مصادرة اقلیدس . در اصول هندسه با «رسالة الشافية عن الشك فی الخطوط المتوازية»^۴.

اقلیدس صاحب اصول هندسه در اثناء مصادراتی که ذکر کرده از جمله مبادی موضوعه ای که اثبات آنرا بر صنعتی فوق آن صنعت احاله نموده این قضیه است که :

۱ - فهرست دانشگاه ص ۸۳۵

2- Eilhourd Wiedemann

۳ - كشف الظنون ج ۲ ص ۲۶۹ والذریعة ج ۴ ص ۱۷۷ والوافی بالوفیات

۴ - این رساله درج ومجموعه ریاضیات خواجه بنام الرسالة الشافية در حیدرآباد

در ۱۳۵۹ بچاپ رسیده است .

«هرگاه خط مستقیمی بر دو خط مستقیم دیگر واقع شود ، بطوریکه دو زاویه داخله آن که در یک جهت واقع است کوچکتر از دو قائمه باشد ، اگر آن دو خط را در همان جهت امتداد دهند لابد به همدیگر تلاقی خواهند کرد» .

جماعتی بر اقلیدس اعتراض کرده و گفته اند : «اگر این قضیه از جمله بدیهیات اولیه و از قبیل «الكل اعظم من الجزء» و امثال و نظایر آن است ، چرا آنرا در ردیف آنها نیاورده است . و اگر از آن جمله نیست و محتاج به دلیل و بیانست ، چرا مانند قضایا برای اثبات آن برهانی اقامه نکرده است»

محقق طوسی در اول این رساله فرماید :

«هرچه کتابهای صاحبان فن را مطالعه کردم برهان کافی و صحیحی برای اثبات آن نیافتم . جماعتی مدعی بداهت و ظهور آن گشته ، و بعض دیگر آنرا محتاج نیان دانسته بمصادره دیگری که در ظهور و خفا مساوی و برابر اولست بدل کرده اند . و جمعی برای اثبات آن برهانی مبنی بر مقدمه ای که در ظهور و خفا نظیر قضیه اولست آورده ، و برخی دیگر در اثبات آن قضیه به مقدمه مغالطی دیگری توسل جسته اند .

اول قول علی بن هیشم متبحر در علوم ریاضی است ، که در کتاب خود موسوم به «حل شکوک کتاب اقلیدس» آنرا ذکر کرده است . و دوم گفته حکیم عالم ابو الفتح عمر الخیامی است که در مقاله اولی از رساله ای که بنام «شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس» تألیف کرده آورده است .

وسوم قول عباس بن سعید الجوهری در کتاب «اصلاح کتاب اصول اقلیدس» است . و غیر از گفته های این سه بزرگ تا کنون به قول دیگری واقف نشده ام»

خواجه پس از ذکر این مقدمه هر يك از اقوال این سه بزرگ را ذکر کرده ، و اعتراض و ایراد چندی بر هر يك از این سه قول نموده ، و سپس برهانی

که بتصور خویش خالی از هر گونه اشکال و ایراد است، و خود او بر آن واقف گشته، در آخر بیان فرموده است.

آغاز رساله این است:

«رب انعمت فزد . اقول بعد حمد الله میسر کل عسیر ، و جابر کل کسیر ، و معجیر کل مستجیر ، و الصلوة علی محمد البشیر النذیر ، و علی آله اهل کل خیر و خیر . اعلم ان التعلیمات با سرها و خصوصاً الهندسیات مع وضوح مسالکها ، و وثاقه قواعدها لایشبه سایر العلوم و الصناعات فی ارتباط الاجزاء»

دو نسخه از این رساله در کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۵۲۰۹ و ۵۴۶۴) ضمن مجموعه‌ای، و نسخه دیگر (به شماره ۵۴۶۴) در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود است، و در سال ۱۳۵۹ به نام «رسالة الشافیه» در چهل صفحه در حیدرآباد دکن به چاپ رسیده است.

رساله مصادرات اوقلیدس را نقدیست به نام «تبیین مصادرة اقلیدس فی الخطوط المتوازية» از مولی حسام الدین علی بن فضل الله سالار که نسخه آن در مجموعه‌ای به شماره ۵۴۱۲ که شامل چند رساله، و تاریخ تحریر آن سال ۶۷۲ و در زمان حیات خواجه می باشد در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. جماعتی دیگر از علما راجع به مصادرة اقلیدس رساله‌ها نوشته‌اند که از جمله فضل بن حاتم نیریزی است که او را رساله‌ای در بیان مصادرة اقلیدس است. و نسخه آن در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ضمن مجموعه‌ای که در ۷۸۱ نوشته شده می باشد.

و دیگر رساله‌ایست در بیان مصادرة اقلیدس از مردی گمنام که نسخه آنهم در ضمن همان مجموعه فوق است.

در دنبال نسخهای مصادرات خواجه چند نامه از نامه‌هایی که بین خواجه

و علم الدین قیصر بن ابوالقاسم الحنفی ردو بدل شده موجود است. چون راجع به اعتراض مصنف رساله بر مصادره مذکوره است، و دو نامه از آثار اوست در اینجا عیناً ایراد شد.

نامه علم الدین به خواجه طوسی^۱

«کتاب علم الدین قیصر بن ابی القاسم الحنفی من الشام الی مصنف هذه الرسالة وهو المولى الأعظم سلطان الحكماء والعلماء المحققين نصير الملة والدين برهان الاسلام والمسلمين افضل المتقدمين والمتأخرين بررد الله مضجعه^۲ فی کتاب ماهذه نسخه»

ومما يعرض على الآراء العالية ما وقع^۳ الى في قضية ذكرها سنيليقيوس^۴ في شرحه لمصادر كتاب الاصول في مقدمات القضية المشهورة وهو ما:
«اذا وقع خط مستقيم على خطين مستقيمين ليصير^۵ الزاويتين الداخلتين في جهة واحدة مساويتين^۶ لاقل من قائمتين. فان الخطين اذا اخرجا في تلك الجهة التقيا»

- ۱ - این نامها از روی چهار نسخه که در زیر معرفی می شود تهیه و تصحیح شده :
- الف - نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۲۰۹ ب - نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار که بعلامت (س) نشان داده شده. ج - نسخه ای به خط مرحوم خانم الحکماء میرزا محمد طاهر تنکا بنی اعلى الله مقامه که در کتابخانه دانشمند معظم جناب آقای ضیاء الدین ابن یوسف در شیراز دیده شد. د - نسخه چاپی حیدرآباد دکن
- ۲ - س : تغمده الله بفقرانه - آدام الله ظله
- ۳ - س : ومما وقع
- ۴ - تاریخ الحکماء قفطی: سنيليقيوس
- ۵ - نسخه چاپی : فصیر
- ۶ - نسخه محمد میرزا: مساوية

فقال كل زاوية يمكن ان يوجد لها اوتار لانهاية لها لكثرتها بعضها اعظم من بعض ، و كل ^١ واحد منها يفصل من الخطين المحيطين بتلك الزاوية مقدارين متساويين . واستعمل ذلك فيما اذا وقع خط ا ب على خطى ب د - ا ج فكانت زاوية ج ا ب قائمة ، وزاوية ا ب د حادة ، فان خطى ا ج - ب د يلتقيان في جهة ج د ، بان عمل على نقطة ب من خط ا ب زاوية ا ب ز مساوية لزاوية ا ب د فزاوية د ب ز يوترها اوتار لانهاية ، لكثرتها بعضها ^٢ اعظم من بعض . فيقع احد الاوتار خارجا عن نقطة ا مثل وتر ز ه د فتكون زاويتا ه ا ه قائمتين . فخط ا ج اذا اخرج لايلقى خط ه ز فيلقى خط ب ز . فعلى تقدير ان يكون خط ب د في مبداء زواله عن استقامة خط ب ز (لايتعدى نقطة ا) فان كل وتر يوتر زاوية ز ب د يقع فيما بين نقطتي ا ب ، اذا ا ب ينقسم الى غير نهاية ، فان امكن ان يوجد برهان يدل على وقوع احد الاوتار خارجا عن نقطة ا ليحصل المطلوب . فيضيف مولانا الى سوابق فوائده منعما مفضلا .

نامه خواجه به علم الدين

فكتب مصنف الرسالة رحمه الله في جوابه من كتاب اليه
واما القضية التي ذكرها سنيليقيوس ^٣ في شرح المصادرة المشككة -
لكتاب الاصول ، فلم يقع الى قبل هذا ، الا اني طالما كنت اطلب لتلك المصادرة
بيانا ، واتعقب ما اجده في الكتب حتى استقر رأيي على طريقة استفدت
بعضها ممن سبقني ، وتممتها بما لاح لي ، واوردتها في رسالة سميتها «بالرسالة
الشافية عن الشك في الخطوط المتوازية» وقد ارسلت نسختها في درج هذا

١ - نسخة ميرزا : فكل

٢ - نسخة چاپي ، وبعضها

٣ - تاريخ الحكماء قفطي : سنيليقيوس

الدعاء الى الخدمة، متوقعا ان يتشرفها على نظره، ويمن على خادمه باصلاح خلله ان امكن اصلاحه ، و يفيد خادمه بما يسنح^١ لرايه العالى من النقد عليه انشاء الله تعالى . والرسالة مشتملة على ما يتضح منه^٢ البرهان على قضية سنيليقيوس فلا فائدة في حكايته ههنا، فان الكلام قد ادى الى الاطباب وافضى الى درجة الاملال والاسهاب .

جواب علم الدين به نامۀ خواجه

«فكتب علم الدين قيصر في جوابه من كلام طويل^٣»

و اما ما شرف به مولانا مملوكه في ذلك على ما تضمنته « الشافية عن الشك في الخطوط المتوازية » فوقف المملوك عليها^٤، وعلى مانبه به^٥ مولانا، وعلى قول كل واحد من الجماعة في هذا الباب في الشك والايضاح ، و ما مولانا في اختاره ذلك، وتحقق عند المملوك جميع ذلك، واستفاد من كلام مولانا ما جعله فوق^٦ وسادته. وقد يقع عندنا في هذه البلاد لجماعة من العلماء مثل ثابت بن قره فانه وضع رسالة في الخطوط المتوازية، ورسالة أخرى في هذه القضية، ورسالة لابن الهيثم في «شرح مصادر اقليدس» ورسالة ليو حنا^٧ القس^٨ غير ان

١ - نسخة ميرزا ، ونسخة آستانه وچاپی یسنح - ونسخة س:، سنج

٢ - نسخة ميرزا : فيه

٣ - نسخة ميرزا : كلاما طويلا

٤ - چاپی : عليه

٥ - چاپی : ما بينه

٦ - نسخة ميرزا وچاپی : قرين

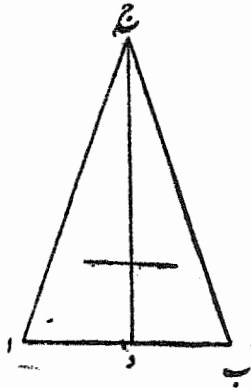
٧ - س : ليوخا

٨ - چاپی وس : القسى

ما ذكره مولانا في هذه الرسالة وما اختاره فيها^١ احسن مما ذكره في القضية واجمع^٢. وليس فيه مطعن غير ان البيان في الشكل الثالث، وهو لزوم كون^٣ كل واحد من الخطين في كل واحدة^٤ من الجهتين يقرب كل واحد منهما عن الآخر ويبعد (عنه) معا، وان ذلك مستحيل. وان كانت تلك قضية ضرورية، فانها ليست من القضايا الهندسية، ونحن جعلنا هذه القضية من جملة اشكال كتاب اقليدس.

واما (ما) ارتضاه مولانا من كلام الجوهري، و اضاف اليه ما اضاف فهو في غاية ما يمكن من الحسن ايضا. على ان مولانا لا يرتضى ولا يختار الا ما هو حسن.

ويمكن ان يبين بعد بيان الشكل السادس بقية^٥ هذه القضية بطريق آخر. فيقال: «اذا وقع خط مستقيم على خطين مستقيمين فيصير^٥ الزاويتين الداخلتين



(اللتين) في جهة واحدة حادتين، و مجموعهما اقل من قائمتين. فان الخطين اذا اخرجا في تلك الجهة التقيا».

مثاله ان خط ا ب وقع على خطي ا ح ب د فصارت زاويتا ح ا ب ا ب د كل واحدة منهما حادة ومجموعهما اقل من قائمتين.

١ - چاپی : فی القضية اجمع

٢ - چاپی : كون لزوم

٣ - چاپی : واحد

٤ - س و چاپی : بعينه - نسخ دیگر: بقیه

٥ - چاپی : فصیر

فاقول ان خطى ا ح ب د

اذا اخرجنا فى جهة حد التقيا .

برهانه: انا نخرج من نقطة ا

على خط ا ب عمود ا ه فلان زاوية

ه ا ب قائمة، وزاوية د ب ا حادة فخطا

ب د، ا ه اذا اخرجنا التقيا فى جهة ه د فخط ا ح يقطع ب د .

واقول انه اذا وقع على خطى ج د ه فخط ا ب فقطع خط ج د على نقطة

ح وه ز على نقطة ط و كانت زاوية ج ح ط منفرجة . وزاوية ح ط ه حادة .

و مجموعهما اقل من قائمتين . فاقول ان خطى ج د ه ز اذا اخرجنا التقيا
فى جهة ج ه .

برهانه: انا نقسم خط ح ط بنصفين على نقطة م ونخرج م ل عمودا على

ه ز، وننفذه حتى يلقى ج د على ك . فاقول ان زاوية ج ك ل حادة، لانها ان لم تكن

حادة، فاما ان تكون قائمة او منفرجة . فان كانت قائمة وزاوية ل قائمة وزاويتا م

المتقابلتان^١ متساويتان، فمثلثا^٢ م ل ط ، م ح ك زاويتان من احدهما كزاويتين

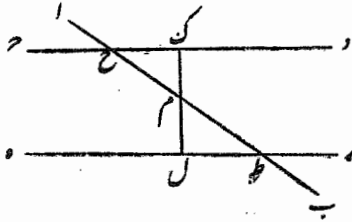
من الآخر و ط م مساوية م ح فالزاوية التالية^٣ كزاوية الباقية . فزاوية ك ح م

مساوية لزاوية م ط ل . و نأخذ زاوية م ح ج مشتركة فزاويتا ج ح م، م ح ك

١ - چا پى : المتقاطعان

٢ - ط : فقى مثلثا

٣ - چا پى : الباقية؟



المتساويتان لقائمتين متساويتان
لزاويتي ج ح م ، م ط ل فتكونان
مساويتين لقائمتين^١ وقد كانتا اقل من
قائمتين هذا خلف لا يمكن .
وان كانت زاوية م ك ح

منفرجة فزاوية م ك د حادة و زاوية^٢ م ل ط قائمة فخطا جده ز يلتقيان في
جهة د ز ، لكنهما خرجا على زاويتي د ح ط ، ح ط ز ومجموعهما اكبر من
قائمتين، هف لا يمكن . وذلك ما اردناه ان نبين .

ولولا مخافة السأمة بسبب التطويل لذكرنا ما ذكره جماعة من الاوائل
والمأخرين في هذا الباب، لكن مولينا قد اسبغ^٣ القول في ذلك، واغنى عن
غيره فلتقتصر على فوائده.

نامه خواجه در جواب علم الدين

«فكتب مصنف الرسالة دام ظله^٤ في جوابه من كتاب طويل»
واما قوله ان الحكم باستحالة كون كل واحد من الخطين بحيث
يقرب ويبعد من الآخر في كل واحد من الجهتين معاً وان كان ضروريا لکنها
ليست من القضايا الهندسية، ونحن جعلناها من اشكال كتاب اوقليدس .
فاقول اني لم اجعل هذا الحكم شكلا من اشكال الكتاب، بل

١ - نسخة س و چاپی کقائمتين

٢ - س : وزاويتا

٣ - س ، اشبع

٤ - س : رحمه الله

جعلنا الحكم بان الزاويتين الحادثتين^۱ بين العمودين المتساويين^۲ من الخط المار بطرفيهما قائمتان شكلا ، و بينت^۳ ذلك بالخلف ، فانتهى الى هذا الحكم فظهر الخلف . وهذا البيان يجرى مجرى ما يقال فى بيان الشكل الرابع من- المقالة الاولى ، ان قاعدتى المثلثين^۴ ان لم يطابقا^۵ حالة تطبيق المثلثين احاطتا بسطح ، وذلك محال ، لان الحكم المذكور ، والحكم بامتناع احاطة خطين مستقيمين بسطح فى كونهما ضروريين و مبدئين للمسائل الهندسية واحد . فان احتاجا^۶ الى بيان فموضع بيانهما فى علم آخر غير الهندسة . تبين^۷ فيه مهية الخطوط المستقيمة واعراضها الذاتية واستعمالها فى الهندسة يكون على سبيل المصادرة فحسب ، هذا ما اردت ان اعرضه على الآراء الشريفة دامت شرفه .

«وهذا آخر ما جرى بينهما فى هذه الرسالة»

عبارت زیر در حاشیة نسخه دیگر رسالہ شافیه کتابخانه آستانه افزوده شده است :

[و اما البيان الذى اكمل به حرس الله كماله رسالتى فى الخطوط المتوازية مشرفا اياى ، ومتفضلا على ففى غاية الحسن والوضوح وهو اولى بان يثبت

۱ - نسخه چاپی : حادثتين

۲ - چاپی : المتساويتين

۳ - نسخه ميرزا : وتبين

۴ - چاپی : قاعدتى المثلث

۵ - چاپی : ان لم يطابقا

۶ - چاپی : احتاجوا - نسخ دیگر : احتاجا

۷ - نسخه ميرزا : تبين

مکان ما ذکرته فی ذلك الموضع لكونه اقرب مأخذا و اسهل وصولا الى المطلوب، واللّٰه یمن علیه و یجزیه خیر الجزاء انه الرؤف المنان (هذا ایضاً من کتاب المصنف طاب ثراه)

رسائله الشافیه عن الشك فی الخطوط المتوازیة که خواجه در نامه‌ای که بعلم‌الدین قیصر نگاشته ذکرى از آن کرده و آنرا از تألیفات خویش شمرد و نسخه آنرا برای او فرستاده است همان رساله «رد بر مصادرات اقلیدس» است که در باره آن بحث شد. و چون کسانی که مؤلفات خواجه را بتفصیل نام برده‌اند همه آنرا «رد بر مصادرات اقلیدس» نوشته‌اند و اشاره‌ای بنام رساله شافیه نکرده‌اند تصور می‌شد که باید این رساله‌ای جداگانه باشد. ولی بعد از آنکه این دورساله با هم مقابله شد معلوم گردید که هر دو یکی است.

آخر رساله در نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار چنین است :

«وذلك ما اردنا ان نبین و یتّم هذا الاشكال بباس؟ هو آخر اشكال الجوهري بعینه ، فهذا ما تقرّر لی فی هذا المسئلة والحمد لله مفتاح الابواب و مسهل الصعاب و واهب العقل و ملهم الصواب و صلى الله على محمد و آله . فرغ من نسخه آخر نهار الاربعاء، من شهر رمضان سنة احدى و سبعین و ستمائة» رساله شافیه با هشت رساله دیگر از تحریرات خواجه در سال ۱۳۵۹ در حیدرآباد دکن بچاپ رسیده است.

۲۶ -- رساله در آخر مجموعه کتب ریاضی خواجه نسخه خطی کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار که بتاریخ ۶۷۱ هجری نوشته شده است این رساله ثبت است. بسم الله الرحمن الرحیم نرید ان نثبت اختلافات و وقوع الخطوط فی الاشكال التي يعرف منها اوضاع مراكز افلاك عطارد فی مسیراتها و مقادیر ابعاد مراكز التدویر عن مركزی العالم ، و معدل المسیر و مقادیر اختلافه الاول

بحسب الابعاد المختلفة ومقادير ابعاده العظام ايضا بحسبها التى هى غايات اختلافه فليكن مركز العالم^۱ .

۲۷- جوامع الحساب بالتخت والتراب: (این کتاب در الوافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و فوات الوفيات ابن شاكر و همچنين نسخه مر حوم نجم آبادی بنام «جامع الحساب» است، وليكن در كشف الظنون حاج خليفه و نسخه خطی كتابخانه آستان قدس رضوى بنام «جوامع الحساب» آمده است .)

کتابی است در علم حساب، و کیفیت اعمال حسابی بوسیله ارقام چندی که آنرا ارقام هندسیه و باصطلاح امروزه ارقام هندیه گویند .

و این علم از اقسام علم عدد است . و آنرا علم تخت و میل ، و یا تخت و تراب نیز خوانده اند .

صاحب مفتاح السعادة گوید: «علم حساب را فروعی است که از جمله آن فروع علم حساب تخت و میل است . و آن علمی است که اعمال حسابی را با نقش چند رقم که بر آحاد دلالت کند انجام توان داد ، و آنرا ارقام هندیه گویند» و از جمله کتب این علم جامع الحساب خواجه طوسی را ذکر کرده^۲ و حاجی خلیفه در كشف الظنون نوشته است که «علم حساب تخت و میل» علم باشکال و صورتیست که دلالت بر اعداد نماید . چه هر طایفه ای را ارقامی است که دلالت بر آحاد می کند، مثل ارقام هندیه و رومیه و افرنجیه و مغربیّه و نجومیه و غیره و آنرا «تخت و تراب» هم خوانند^۳ .

علم عدد بر دو نوع است : اول نظری که آنرا به یونانی «ارثماطیقی»

۱ - فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار شماره ۴۷۲۷

۲ - مفتاح السعادة طاشکبری زاده ج ۱ ص ۶۶۳

۳ - كشف الظنون ج ۱ ص ۴۰۷ و چاپ اسلامبول ص ۶۱۱

خوانند . و آن علمی است که بحث از عوارض ذاتیه عدد کند . و موضوع آن عدد است .

و دوم عملی است و آن علمی است که بوسیله آن مجهولات عددی را از معلومات عددی استخراج توان کرد .

علم حساب علمی نیز بر دو قسم است : هوائی که استخراج مجهولات عددیه بی وسیله جوارح انجام شود . و غیر هوائی که استخراج آن محتاج به استعمال جوارح باشد، مانند بیشتر از قواعد حسابی . و آنرا «حساب تخت و تراب» خوانند^۱.

در هر حال این کتاب از جمله تألیفات خواجه است . و در فهرست کتب وی هم ذکر آن شده، و جای تردیدی در نسبت آن به خواجه نیست . لیکن حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون که آنرا نام برده از مؤلفش ذکر نکرده . معلوم نیست که یاد نکردن نام مؤلف از آن جهت بوده که مؤلفش را نشناخته، و یا در نسبت آن به خواجه طوسی تردید داشته است^۲.

سارتن که نام این کتاب را در جمله تألیفات خواجه طوسی شمرده گوید: که «این کتاب هم به فارسی و هم به عربی یافت می شود» ولی فارسی آن تا کنون بنظر نگارنده نرسیده، و کسانی هم که مؤلفات خواجه را نوشته اند از آن یاد ننموده اند .

این کتاب قبل از تألیف خلاصة الحساب شیخ بهائی «ره» معروف، و بین طلاب این علم مشهور بوده است .

اول آن «الحمد لله ولی الرشاد و ملهم السداد الذی ابدع الآحاد .

۱ - دستور العلماء چاپ حیدرآباد ج ۲ ص ۳۵

۲ - کشف الظنون ج ۱ ص ۶۶۳ چاپ اسلامبول

والف منها ما لانهاية له من الاعداد» .

و کتاب مشتمل بر سه باب و چند فصل است .

نسخه نفیس قدیمی از این کتاب در جزو کتب کتابخانه آستان قدس رضوی (بشماره ۵۲۷۰) موجود است که متعلق بمرحوم شیخ بهاءالدین عاملی علیه الرحمة بوده، و شیخ در پشت صفحه اول نوشته است : «انتقل الی فی ثانی ذی الحجة سنة ۹۷۲ و انا الفقیر الی الله تعالی عبده محمد بن حسین، و سجع مهرش این است (العبد بهاءالدین محمد بن حسین الحارثی ۹۷۱) و چون قسمت آخر کتاب افتاده و بعد به خط تازه ای نوشته شده، از این جهت تاریخ تحریر نسخه معلوم نیست .

و نسخه نفیس دیگری هم که بتاریخ ۶۷۰ در حیات خواجه نوشته شده ضمن مجموعه تألیفات خواجه متعلق به خاندان مرحوم نجم آبادی ملاحظه شد .

سارتن در قسمت سوم گفتار خود راجع به خواجه در ذکر کتب حساب و هندسه پس از یاد نام جامع الحساب سه اثر دیگر از محقق طوسی بترتیب زیر آورده که ممکن است به نام دیگر در این کتاب ایراد شده باشد :

۱ - اثبات اینکه مجموع مربعات دو عدد فرد نمی تواند مربع باشد .

۲ - مسائل ارث که ممکن است از لحاظ حساب جالب باشد .

۳ - کتاب جبر و مقابله که در جبر می باشد .

* * *

این کتاب مورد توجه خاص دانشمندان اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته و مقالاتی درباره آن نوشته و تألیف آن را به سال ۱۲۶۵ م برابر با سال ۱۳۶۳ هجری دانسته اند .

وبخش یازدهم از فصل اول کتاب که مربوط به ریشه اعداد صحیح و فوق العاده مورد توجه واقع شده توسط آقای س. آ. احمداف وب. آ. رزن قل د^۱ بهروسی ترجمه وبا شرحی که به آن اضافه شده بطبع رسیده است. در این مقاله گفته شده که خواجه طوسی ضمن بحث در ریشه اعداد نشان می دهد که وی به ضرایب binomial آشنائی دارد، وباضافه به ردیف اعدادی که امروز به مثلث پاسکال شهرت دارد در این فصل اشاره شده است.^۲

۲۸- رساله در علم مثلث : در تذکرة النوادر رساله ای بدین نام به خواجه نسبت داده شده است که ظاهراً همان « علم مثلثات » باشد، و در آن ذکر شده که نسخه آن بخط علامه قطب الدین شیرازی در کتابخانه مولانا یعقوب بخش بداونی در هند موجود است.^۳

۲۹- رساله در حساب وجبر ومقابله . در فهرست مؤلفات خواجه کتابی در جبر ومقابله ذکر شده که ظاهراً این رساله همان مؤلف وی باشد .

آغاز آن: « الحمد لله رب العالمین، والصلوة علی نبیه محمد وآله الطاهرین . وبعد فقد سألتنی بعضی الاصدقاء ان اکتب له مسائل فی معرفة ما یتحتاج الیه المحاسب فی بعض اعماله وبعینه علی استخراج المجهولات العددیة بطریق الجبر والمقابله فکتب هذه الرسالة »

این کتاب مشتمل بر دو باب است. باب اول در اصول قواعد حسابی که بر یک مقدمه و چهار فصل مشتمل است .

وباب دوم در کیفیت استخراج مجهولات اعداد متناسبه به طریق جبر ومقابله، و در این باب دوازده فصل است .

1- S.A. Ahmedov-B. A. Rozen pelid

۲ - اصل مقاله در مجله 434-444 (1963) 15 no. issleed _Mat. istor

بچاپ رسیده است .

۳ - تذکرة النوادر چاپ هند ص ۱۶۲

آخر نسخه «فهذا ما حضرني فيما طلبه ادام الله تعالى مع ضيق الوقت و تراكم الاشغال وانقسام الخاطر. فان كان وافيا بما طلبه، و الاقلير سم بما يريده لاعيد الكلام فيه اذا وجدت فرصة من الزمان، وهو حسبي ونعم النصير».

حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون و طاشکبری زاده در کتاب مفتاح السعادة کتابی به نام «الظفر» در جبر و مقابله از مؤلفات خواجه شمرده اند^۱. و چون در آن دو کتاب ابتدا و انتهاء این رساله نوشته نشده، معلوم نشد که کتاب «الظفر» با این رساله یکی است یا «الظفر» کتاب جداگانه دیگریست. نسخه ای از این رساله در کتابخانه آستان قدس رضوی ضمیمه شماره (۵۵۱) است.

و نسخه دیگری ضمن مجموعه شماره ۵۴۲ کتابخانه شخصی آقای عبدالحمید مولوی در مشهد می باشد. و يك نسخه هم در مدرسه خلد آشیان آیه الله بروجردی در نجف اشرف ملاحظه شد که به تاریخ ۹۳۸ نوشته شده، و در آخر آن افزوده شده بود: «فرغ المصنف وهو الامام العلامة المحقق افضل المتأخرين لسان الحكماء المتقدمين نصير الحق والملة والدين محمد بن محمد بن حسن الطوسي قدس الله روحه وبرد مضجعه من تصنيفه غرة المحرم سنة سبع وستين وستمائة». این رساله را قاسمعلی قاینی ترجمه و شرح کرده که نسخه آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه ضبط است^۲.

۳۰- رساله معینیه یا المفید در هیئت. خواجه این کتاب را بنام ابوالشمس معین الدین پسر ناصر الدین محتشم تألیف کرده است. و از همین جهت آنرا «معینیه» نامیده است.

ابتداء کتاب این است:

۱- کشف الظنون ج ۲ ص ۲۸۷ و مفتاح السعادة چاپ حیدرآباد دکن ج ۱

سپاس و ستایش حضرت عزت ذوالجلالی را که انوار دقایق حکمت او ازهر ذره‌ای از ذرات کاینات تابانست ، و آثار بدیع قدرت او در هر جزوی از اجزاء موجودات درافشان است ^۱ .

خواجه در مقدمه گوید «... آن معدن نور مطلق و منبع ظهور حق که بحقیقت ، جز درگاه مقدس ، و بارگاه معلاء خداوند عالم فرمان‌ده بنی آدم ، مظهر امر ربانی ، مصدر رحمت یزدانی ، نقطه دایره وجود ، شخص معرفت واجب الوجود ، صاحب الزمان و ترجمان الرحمان ، علاءالدین و الدین ، جلال الاسلام و المسلمین ، ظل الله فی العالمین ، و حجتہ علی الخلق اجمعین ، اعلی الله امره ، و قدس ذکره نبشت ، به اصناف صلوات و انواع تحیات محفوف باد ، و عنان تصاریف صروف از صوب آن کعبه اصحاب وحدت و از سمت قبله رباب معرفت مصروف بحق الحق و صاحبه .

غرض از این تشبیب ثنا و ترتیب دعا این است که تا محرر این سواد شرف محاورت (ن-مجاورت) حضرت با نصرت مجلس عالی شاهنشاه عالم عادل کامل مکمل فاضل مفضل منصف منتصف . مؤید مظفر منصور مجاهد مجتهد مکرم ، ناصر الحق و الدین . سعد الاسلام و المسلمین ، اعدل الملوك و السلاطین ، ناشر الاحسان فی العالمین ظل ملوک العرب و العجم ، افضل و لاة السیف و القلم ، سلطان صدور الشرق و الغرب ، عزیز حضرة المقدسة ، خسرو آفاق ، فرمان‌ده گیتی ، نظام جهان ، شهریار ایران عبدالرحیم بن ابی منصور خداالله ملکه ، و ضاعف الله قدره یافته است . و در آن بارگاه کیوان پناه بسعادت استفادت و کرامت استفاضت مستسعد و مشرف شده ، همت او بر نیل دولت خدمت پادشاه زاده ایران ، مفخر جهان و جهانیان صدر معظم قدوة صدور العرب و العجم ، معین الدولة و الدین ، ناصر الاسلام و المسلمین و تاج الملوك و السلاطین ، ذخرا لاکابر

والافاضل فی العالمین، انسان عین الکرم والشرف، محیی فضائل السلف سلاله مکرم الاخلاق، صفوة اکرم الآفاق. انسب العالم، افتخار جهان، اکرم واشرف ایران ابوالشمس بن عبدالرحیم ضاعف الله علاه وادام الی اوج المجد والشرف ارتقاء، که صیت بزرگواری و فضلش، در آفاق و اقطار سایر است، و حقیقت مثل «من اشبه اباه فما ظلم» برجبین متین او واضح و ظاهر موقوف بوده است^۱.

و در خاتمه رساله آورده است :

«و چون آنچه در صدر کتاب وعده داده بودیم^۲ از شرح علم هیأت بر سبیل اجمال بتقدیم رسید، رساله را بر این^۳ فصل و مقالت ختم کنیم اگر پسندیده خاطر بزرگوار فلان^۴ ضاعف الله علاه آید غایت سعادت این بنده مخلص روی نموده باشد. والاحرمان او^۵ امروزی نیست. و آنچه نظر اشرف را بر آن وقوف^۶ افتد از طغیان قلم یا خلل عبارت یا قصور معنی یا تفاوت مفهوم (یا سهوی در نظر آید) بذیل عفو پوشیده فرماید. و تمهید عنر را محل قبول دهد که با قلت بضاعت و فرط تعجیل، و تشویش ضمیر به انواع اسباب پراکندگی حاصل بوده^۸ و تحریری که افتاد از سرار تجال بی تتبع رویت برفت^۹. ایزد سبحانه و تعالی

۱ - نسخه خطی معینه کتابخانه ملی ملک شماره ۳۵۰۲

۲ - مجموعه ش ۳۵۶ نمره ۱۳ کتابخانه مجلس سنا و فهرست کتابخانه مرکزی

دانشگاه ص ۳۶۳۶

۲ - ن : و چون آنچه وعده داده بودیم در صدر کتاب

۳ - ن : بدین

۴ - ن : پادشاه زاده ایران

۵ - ن : بنده

۶ - ن : وقفه

۸ - ن : حاصل نشود

۹ - ن : رایت رفت

آنچه^۱ مقتضاء ثبات و نظام و مستدعی حصول^۲ مرام بود ارزانی دارد. انه لطیف مجیب^۳»

در بعضی از نسخ این رساله این مقدمه و خاتمه نیست و از ناصرالدین و پسر او اسمی برده نشده، بنابراین معلوم می‌شود که خواجه این کتاب را در وقتی که در قهستان بوده تألیف کرده و این مقدمه و خاتمه را باقتضاء وقت بر آن نوشته، و بعد از بیرون آمدن از قلاع اسماعیلیه مقدمه و خاتمه را از آن حذف کرده و مقدمه و خاتمه دیگری بجای آن قرار داده و نام علاءالدین محمد و ناصرالدین عبدالرحیم و پسرش ابوالشمس معین‌الدین را از مقدمه و خاتمه انداخته چنانکه در کتاب اخلاق ناصری نیز همین عمل را نموده است.

این رساله مختصریست به فارسی در علم هیئت و مشتمل بر چهار مقالات است. مقالات اول در مقدمات علم هیئت. و مقالات دوم در هیأت اجرام علوی، و مقالات سوم در هیأت زمین و اختلاف آن، و مقالات چهارم در معرفت ابعاد و اجرام. و گفته سوتر که رساله معینیه ترجمه فارسی تذکره است درست نیست، چه خواجه معینیه را بنام معین‌الدین پسر ناصرالدین محتشم و در سال ۶۳۲ در وقت اقامت در قهستان تألیف کرده، و تذکره را بطور مسلم در مراغه و بدرخواست عزالدین زنجانی در سال ۶۶۹ تصنیف نموده است.

نسخ متعددی از این کتاب بنظر رسید که قدیمترین آنها یکی نسخه کتابخانه ملی ملک است که دارای مقدمه اولیه و تاریخ تحریر آن سال ۶۵۸ و در زمان حیات خواجه نوشته شده است. و نسخه قدیمی و نفیس دیگری که

۱ - ن: ایزد تعالی دولت آن خاندان مجدو شرف مؤبد کردانا دو آنحه

۲ - ن: و مبدع فصول

۳ - ن: انه اللطیف الخیر والحمد لله رب العالمین والصلوة علی سیدنا محمد وآله

فاقد مقدمه و با خاتمه اولیه است. اول مقالت اول آن بخط جدیدتری نوشته شده است. تاریخ تحریر آن سال ۶۶۵ و متعلق بکتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۵۳۲) است. و در کتابخانه مجلس شورای ملی چند نسخه از رساله معینیه بشماره‌های ۱۷۸ و ۴۱۲ و ۶۶۶۳ هست که نسخه دوم آن بنام المفید ثبت است. نسخه دیگری نزد آقای آخوندی کتابفروش ملاحظه شد که در آخر آن چنین نوشته شده بود: «اتفق الفراغ من تحریره یوم الخمیس الثانی من شهر رجب سنة اثنین و ثلثین و ستمائة» و این تاریخ مسلماً بعد بدان الحاق شده و آثار دستخوردگی در آن هویدا بود.

این رساله در جمله انتشارات دانشگاه بسعی آقای دانش پژوه بچاپ رسیده است.

۳۱ - شرح معینیه . خواجه رساله معینیه را که در پیش وصف آن شد خود شرحی کرده و بنام همان معین الدین پسر ناصر الدین محتشم و شاید به درخواست او آنرا تألیف نموده است .

آغاز آن: «الحمد لله على افضاله والصلوة على خير خلقه محمد المصطفى وآله». در مقدمه این کتاب خواجه فرماید :

«چون عنایت ربانی حجاب انتظار از پیش چهره مراد محرر این سواد برداشت ، و سعادت خدمت پادشاه زاده ایران (مخدوم و مفخر جهانیان صدر معظم افتخار العرب والعجم ، معین الدولة والدین ، ناصر الاسلام والمسلمین تاج الملوك والسلاطین ، انسب العالم ابوالشمس انارالله برهانه ، و قرن بالدوام ملك والده و سلطانه) روزی کرد ، و روزگار به انجام مأمول و اسعاف مطلوب یعنی تیسیر دولت، و نیل (مجاورت و استفادت از) محاورت چنین ذاتی کریم و شخصی شریف مساعدت نمود ، طبع لطیف این یگانه

روزگار هر چند بردقایق علوم و اسرار معانی مطلع است ، اما از جهت اتمام این سعادت و استمرار این شرف که مخلص‌ترین خدم او را حاصل شده است نشاط مذاکره علمی فرمود . و در بحث آن رساله که موسوم است به «رسالة معینیه» و پیش از این جهت کتابخانه معموره این پادشاه زاده ضاعف‌الله علاه (سقی‌الله ثراه ؟) تحریر افتاده است شروعی رفت ، در اثناء آن مباحثات از آنجا که کمال کیاست و فرط حذاقت اوست ، اشارت شریف نفاذ یافت که بهر موضع که سخنی مغلق در عبارت آمده است ، یا محل ابهامی یا غموضی است ، کلمه‌ای چند مبسوط تر تعلیق باید کرد ، تا اگر وقتی اتفاق مطالعه افتد ، خاطر از تفکر در ایضاح آن معانی کوفته نشود ، و ضمیر را بتذکری بیانی التفات نباید نمود ، پس بحکم این مقدمه و آنکه امثال فرمان از لوازم خدمت و شرایط مطاوعت است ، کسر این اوراق اتفاق افتاد تا در هر باب که تعیین (تغییر) می‌رود نکته‌ای از آنچه نقش خیال این بی بضاعت باشد . بر حسب استطاعت تحریر می‌افتد . انشاء الله بشرف ارتضا مشرف گردد و بنظر رضا ملحوظ .

ایزد سبحانه و تعالی همیشه ذات این بزرگوار را منبع فضائل و مجمع مآثر دارد . انه‌المجیب‌للطیف»

نسخه این کتاب که تاریخ آن ۲۷ شعبان المعظم سنة «اربع و اربعین و ثمانمائة الهجرية» و بدست غیاث‌الدین ابوسعید المتطیب نوشته شده در کتابخانه ملی ملک موجود است .

در بعضی از نسخه‌های این شرح نام ذیل معینیه یا توضیح و حل مشکلات معینیه بر آن گذاشته شده ، و مقدمه آن بصورت زیر تغییر یافته است :

«بعد از فراغ از تحریر رساله معینیه در هیئت یکی از بزرگان که آن رساله به اقتراح او تحریر کرده بود ، در قرائت آن رسالت رغبت نمود ، و التماس کرد که در حل مشکلاتی که در آن کتاب موجود است ، ثبتي کرده آید . و شرح

بعضی مواضع که بروی مشکل می آید به آن الحاق کرده شود. به این موجب کسر این اوراق اتفاق افتاد، تا در هر باب که یقین می‌رود نکته‌ای از آنچه نقش خیال این کم بضاعت باشد، بر حسب اقتضاء حال تحریر می‌افتد. انشاء الله تعالی. نسخه این رساله با رساله معینه کتابخانه ملک در یک مجلد و تاریخ تحریر آن ۶۵۸ است. این رساله هم بسی همان فاضل در چاپخانه دانشگاه پچاپ رسیده است.

۳۲ - زبدة الهيئة. مختصریست در علم هیئت بفارسی. و بنای آن بررسی فصل است.

آغاز آن: «بعد از سپاس و ستایش آفریدگار جل جلاله و درود بر خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) و براهل بیت و یاران او باد.

«چنین گوید» محرر این مقاله و مسود این رساله که در بعضی سفرها جماعتی متعلمان که بمثابت فرزندان بودند، بل عزیزتر، استفاده علم هیأت و استکشاف احوال افلاک و اجرام و معرفت اوضاع و حرکات کواکب میل نمودند. و آن را زبدة الهيئة نام نهاد و بنای آن بررسی فصل نهاد.». نسخه آن در کتابخانه ملی ملک و در کتابخانه آستان قدس رضوی بشماره ۵۵۵۳ موجود است و در نسخه اخیر نام مؤلف در دیباچه صریحاً محمد بن محمد الطوسی ذکر شده است.

نسخه دیگری در کتابخانه مجلس بشماره (۱۸۰) است که از کتب مرحوم والدنگارنده بوده و بعد به کتابخانه مجلس نقل شده است.

نسخه قدیمی دیگری از این کتاب بدون تاریخ تحریر که در سال ۷۰۷ به ملکیت محمد بن حیدر بن محمد منجم در آمده و در پشت صفحه اول نسخه

یادداشت شده متعلق به دوست محترم دانشمندم آقای عبدالحمید مولوی است که مورد مطالعه قرار گرفت .

شیخ نصیرالدین علی بن محمد بن علی که در کاشان متولد شده و در حله مسکن داشته و در دهم رجب ۷۵۵ وفات یافته کتاب زبدة الیهیة را عربی ترجمه کرده است. و این نسخه بدین عبارت ابتدا شده : « الحمد لله فاطر السموات ومدورها ومبدع الكواكب ومنورها »

و همین ترجمه است که آنرا شیخ کمال الدین عبدالرحمن بن محمد عتایقی حلی شاگرد معرب شرح کرده و آنرا بنام « الشهدة فسی شرح معرب الزبدة » نامیده است، و شارح از این شرح در ۱۴ محرم ۷۸۸ فارغ گردیده است^۱.

زبدة الیهیة در ۱۳۲۲ قمری با کائنات الجو طبع شده است .

۳۳ - زبدة الادراك في هيئة الافلاك . رسالته مختصریست عربی مشتمل بر یک قاعده (ظ : مقدمه) و دو مقاله . خواجه در این رساله خلاصه مطالب کتب هیئت را درج کرده است .

ابتدای آن : « الحمد لله فاطر السموات فوق الارضین وجاعلها عبرة للناظرین المتوسمین » نسخه آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است^۲.

حاجسی خلیفه در کتاب کشف الظنون نوشته است که محقق طوسی خلاصه مطالب کتب هیئت را در زبدة الادراك جمع نموده است^۳.

۳۴ - مختصر در معرفت تقویم مشهور به سی فصل ، « تقویم در لغت

۱ - الذریعة ج ۴ ص ۱۰۶

۲ - فهرست نسخ عربی کتابخانه ملی پاریس ج ۱ شماره ۲۵۱۱

۳ - کشف الظنون ج ۲ ص ۹۵۰

عرب راست داشتن و قیمت کردن است. و در نزد منجمان دور ستاره، از اول حمل برتوالی بروج باشد. و تقویم را بر صحیفه‌ای نیز اطلاق کنند که حرکات ستاره‌ها و نظرها و حالات ایشان در يك سال، و احکام آن سال در آن نوشته شده باشد».

این کتاب رساله مختصریست راجع به ابتداء تواریخ و تأسیس تقویم. و چون مشتمل برسی فصل بوده، بدین جهت به سی فصل مشهور شده است. تألیف سی فصل چنانکه خود مصنف در فصل بیست و دوم خبر داده در سال ۶۵۸ از تاریخ عرب، یعنی نزدیک یکسال بعد از شروع به رصد مراغه بوده است.

حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون گوید.

«این رساله را خواجه عربی و فارسی هردو تألیف کرده است.»^۱

آغاز نسخه‌های فارسی و عربی این رساله مختلف است.

ابتدای رساله فارسی در بعضی از نسخه‌ها چنین است:

«الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله

اجمعین. اما بعد این مختصریست که خواجه نصیرالدین تصنیف کرده در

معرفت تقویم مشتمل برسی فصل. فصل اول در حساب جمل»

و در بعض نسخ دیگر این رساله ذکر تحمید نشده، و بدین عبارت

شروع شده:

«این مختصریست در معرفت تقویم مشتمل برسی فصل»^۲.

ابتدای نسخ عربی در بعضی از نسخه‌ها چنین است: «هذا مختصر فی معرفة

التقاویم مشتملا علی ثلاثین فصلا»

۱ - کشف الظنون ج ۱ ص ۲۰

۲ - نسخه کتابخانه آستانه شماره ۵۳۳۹

و در بعضی نسخ چنین است: «اما بعد حمد الله على نواله»

در کتابخانه آستان قدس رضوی ضمن جنگی نسخه‌ای از سی فصل عربی ملاحظه شد که آغاز آن چنین بود: «هذه رسالة في معرفة التقويم مشتملة على ثلاثين فصلا . الفصل الاول في حساب الجمل»

چون این رساله متن مختصر مفیدی بوده و طالبان این علم را بدان رغبت بسیار، از این جهت عدة کثیری از علما بشرح رساله عربی و فارسی آن پرداخته‌اند که در اینجا به ذکر چند شرح از شروع آن می‌پردازد .

۱ - شرح سی فصل از بدرالدین طبری از فضلاء و منجمین قرن نهم . تاریخ تألیف آن مابین سالهای ۸۲۴ - ۸۲۵ است . و در روز دو شنبه هفتم ربیع الاول ۸۲۵ این شرح را به اتمام رسانیده است .

ابتدای آن: «شکرو ستایش مرخدای را که هر دو جهان بیافرید و آفتاب و مهتاب در آسمان جاری کرد» .

نسخه دیگری از شرح بدر طبری مورخ ۱۰۸۴ ملاحظه شد که بدین عبارت آغاز شده بود «حمدنا معدود و مدح نامحدود حضرت واجب الوجود قدیمی را که عقل کل بیارگاه قدیمش قدمی فرایش ننهد»

۲ - شرح سی فصل به فارسی از محمد بن یحیی معروف بعلاء شیرازی (بعضی از علماء که به رساله سی فصل فارسی خواجه پی نبرده تصور کرده‌اند که سی فصل به عربی نوشته شده و علاء شیرازی آنرا از عربی به فارسی نقل و بعد آنرا شرح کرده است و این اشتباه است ، چه چنانکه ذکر شد خواجه خود آنرا به عربی و هم به فارسی تألیف نموده است) .

شارح از شرح این رساله در تاریخ جمادی الآخرة ۹۳۶ در حلب فارغ

شده است .

۳ - شرح سی فصل محمد بن محمد کاشغری است . وی سی فصل را تهذیب و تحریر و شرح کرده و در سال ۷۱۰ ظاهراً بتحریر آن مشغول بوده است .

ابتدای آن :

«شکری بخد و نهایت و سپاس بی عدد و غایت نثار بارگاه جلال و درگاه کمال پادشاهی را که مبدع دل و جانست» .

نسخه شرح طبری و شرح کاشغری در يك مجلد در کتابخانه ملی ملک . و نسخه دیگری هم از شرح اخیر در کتابخانه مرحوم شیخ الاسلام زنجانی . و نسخه سوم در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۱۹۳ موجود است .

۴ - شرح دیگری به فارسی که شارح آن معلوم نشد .

ابتدای آن :

«الله احمده علی نعمائه واشکره علی آلائه . و اصلی علی خیر انبیائه و

احبائه»

نسخه این شرح متعلق به کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۳۴۹ است . و فهرست نویس در فهرست کتابخانه احتمال داده است که شارح ملاجلال دوانی باشد . ولیکن با مطالعه اجمالی در فصل تاریخ آن که شارح گوید :

«و نوروز سلطانی در صد و بیست و پنجم از جلوس چنگیزخان روز آدینه هیجدهم ربیع الآخر سال ۷۲۷ از سال هجرت محمد مصطفی (ص) و از تاریخ رومیان سیزدهم آزار سال ۱۶۳۸ از عهد اسکندر . برابر با نوزدهم خرداد قدیم سال ۶۹۰ یزدجردی الخ» و برای مطابقت تواریخ نوروز سال ۷۲۷ هجری را

اختیار کرده . باید تألیف کتاب در همین سال باشد . بنا براین مؤلف را نمی توان ملاجلال دوانی دانست . در مقدمه شارح گوید :

«اما بعد چون به تقدیر باری عزاسمه و واسطه تأثیر اجرام علوی و تربیت ابوبین و تعلیم استادان اسعدهم الله فی الدارین قابلیت مطالعه کتب استادان حاصل شد و از در معانی مندرجه ایشان بعضی (فوائد) بدست آمد . علی الخصوص از فواضل فوائد افضل الباحثین (ن : المتأخرین) سلطان المتبحرین مولانا نصیر الحق والدین طوسی البسه الله حلال غفرانه بر ساله ای که او در معرفت تقویم ساخته» نسخه ای دیگر از این شرح به شماره ۱۰۶ در کتابخانه مجلس شورای ملی است.

۵ - شرح سی فصل موسوم به ربیع المنجمین . شارح آن میرزا رضی نامی است که به سال ۱۰۶۹ هجری بعهد سلطنت شاه عباس ثانی سی فصل را شرح کرده است . نسخه آن در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار به شماره ۶۶۱ و در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۱۷۳ و در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۷۱۲۸ موجود است .

در پشت صفحه اول نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار نوشته شده :
«کتاب ربیع المنجمین فی شرح فصول التلثین الف و صنف و رشق و سود اقل الخلیقه ابن محمد شفیع محمد رضی جعل الله احسن یومها غدهما بالنبی و آله»

در کتاب محافل المؤمنین مؤلف ربیع المنجمین میرزا رضا بجای میرزا رضی آمده ، و چند سطر در شرح حال وی ذکر شده است^۱.

و به طوریکه از مقدمه کتاب برمی آید شارح در وقت تألیف شرح خود

۱ - محافل المؤمنین تألیف محمد شفیع حسینی قزوینی نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی

سی و پنج ساله بوده است.

تاریخ تألیف این شرح در باب تواریخ چنین آمده است: «حالت تحریر مطابق است با روز ۱۶ محرم ۱۰۶۹ هجری که آفتاب در سیم درجه میزان است». (نسخه مجلس: در بیستم درجه میزان)

در نسخه مذکور در مقدمه بجای نام شاه عباس ثانی «شاه صفی» ذکر شده که با تاریخ تألیف که ۱۰۶۹ یاد شده سازگار نیست ثانی مگر آنکه بگوئیم شارح این شرح را قبل از این تاریخ به نام شاه صفی نوشته و بعد تجدید نظری در آن نموده، و به نام شاه عباس ثانی کرده است.

آغاز نسخه «نطق سخندان که مستخرج تقاویم کواکب معالی و بیان است».

در مجله مجمع علمی عربی دمشق شرح سی فصل فارسی تألیف میرزا رضی مستوفی معاصر شاه عباس بزرگ در کتابخانه مجلس شورای ملی نشان داده شده که ظاهراً همین کتاب ربیع المنجمین است.

۶ - شرح سی فصل فارسی تألیف علی اکبر منجم شیرازی که به سال ۱۲۳۰ تألیف و تحریر شده است. مرحوم هدایت در کتاب مجمع الفصحا^۱ در احوال حاج علی اکبر ملقب به نواب و متخلص به بسمل که از مردم شیراز است در جمله تألیفاتش شرح سی فصل خواجه را نام برده که شاید وی همان علی اکبر منجم شیرازی باشد.

۷ - معالم النجوم شرح برسی فصل مؤلف آن زکریا بن حسن موسوی است که آنرا به سال ۱۲۶۸ تألیف کرده است. این دو شرح اخیر نسخه اش در کتابخانه خصوصی آقای باستان دیده شد.

۸ - شرح سی فصل میرزا عبدالعلی بن احمد کوکانی است که مدتی استخراج تقویم و تتبع احکام نجوم در صفحات آذربایجان به مؤلف آن اختصاص داشته، و در سال ۱۳۲۵ وفات یافته است. شرح وی در تبریز به سال ۱۳۲۲ به طبع رسیده است.^۱

۹ - شرح دیگر بیست به فارسی بررسی فصل شارح در مقدمه شرح از انحطاط علم نجوم در زمان خود شکایت کرده و از سرنوشت خویش اظهار ناخوشنودی می نماید .

و از اینکه اوضاع کواکب را در سال ۸۲۴ به تفصیل بیان نموده ظاهر آنست که این سال، سال تألیف و شرح آن می باشد.^۲

مدخل فی علم النجوم. منظومه ایست به فارسی در علم نجوم منسوب به خواجه طوسی نسخه آن ضمن کتب مرحوم میرزا طاهر تنکابنی در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است .

و به تاریخ سال ۱۲۸۲ این منظومه در حواشی کتاب بیست باب ملامظفر به طبع رسیده است .

اول آن

مرد دانا سخن ادا نکند تا به نام حق ابتدا نکند

مالک لم یزل قدیم کریم صانع بی بدل حکیم علیم

و این دوبیت نیز در مقدمه آن آمده است :

بهر تشریف خویش اول این کردم از مدحت جلال الدین

بر محامد محمد احمد که به قدر است برتر از فرقد

جلال الدین که نامش در این ایات آمده معلوم نشد کیست . محتمل است

۱ - دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم تربیت ص ۲۵۷

۲ - فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ج ۸ ص ۲۲۳ شماره ۸۸۳۳

سی و پنج ساله بوده است .

تاریخ تألیف این شرح در باب تواریخ چنین آمده است: «حالت تحریر مطابق است با روز ۱۶ محرم ۱۰۶۹ هجری که آفتاب در سیم درجه میزان است». (نسخه مجلس : در بیستم درجه میزان)

در نسخه مذکور در مقدمه بجای نام شاه عباس ثانی «شاه صفی» ذکر شده که با تاریخ تألیف که ۱۰۶۹ یاد شده سازگار نیست ثانی مگر آنکه بگوئیم شارح این شرح را قبل از این تاریخ به نام شاه صفی نوشته و بعد تجدید نظری در آن نموده، و به نام شاه عباس ثانی کرده است .

آغاز نسخه «نطق سخندان که مستخرج تفاویم کواکب معالی و بیان

است» .

در مجله مجمع علمی عربی دمشق شرح سی فصل فارسی تألیف میرزا رضی مستوفی معاصر شاه عباس بزرگ در کتابخانه مجلس شورای ملی نشان داده شده که ظاهراً همین کتاب ریبع المنجمین است .

۶ - شرح سی فصل فارسی تألیف علی اکبر منجم شیرازی که به سال ۱۲۳۰ تألیف و تحریر شده است . مرحوم هدایت در کتاب مجمع الفصحا^۱ در احوال حاج علی اکبر ملقب به نواب و متخلص به بسمل که از مردم شیراز است در جمله تألیفاتش شرح سی فصل خواجه را نام برده که شاید وی همان علی اکبر منجم شیرازی باشد .

۷ - معالم النجوم شرح برسی فصل مؤلف آن زکریا بن حسن موسوی است که آنرا به سال ۱۲۶۸ تألیف کرده است . این دو شرح اخیر نسخه‌اش در کتابخانه خصوصی آقای باستان دیده شد .

۸ - شرح سی فصل میرزا عبدالعلی بن احمد کوکانی است که مدتی استخراج تقویم و تتبع احکام نجوم در صفحات آذربایجان به مؤلف آن اختصاص داشته، و در سال ۱۳۲۵ وفات یافته است. شرح وی در تبریز به سال ۱۳۲۲ به طبع رسیده است.^۱

۹ - شرح دیگر بیست به فارسی بررسی فصل شارح در مقدمه شرح از انحطاط علم نجوم در زمان خود شکایت کرده و از سرنوشت خویش اظهار ناخوشنودی می نماید .

و از اینکه اوضاع کواکب را در سال ۸۲۴ به تفصیل بیان نموده ظاهر آنست که این سال، سال تألیف و شرح آن می باشد.^۲

مدخل فی علم النجوم. منظومه ایست به فارسی در علم نجوم منسوب به خواجه طوسی نسخه آن ضمن کتب مرحوم میرزا طاهر تنکابنی در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است .

و به تاریخ سال ۱۲۸۲ این منظومه در حواشی کتاب بیست باب ملامظفر به طبع رسیده است .

اول آن

مرد دانا سخن ادا نکند تا به نام حق ابتدا نکند

مالک لم یزل قدیم کریم صانع بی بدل حکیم علیم

و این دوبیت نیز در مقدمه آن آمده است :

بهر تشریف خویش اول این کردم از مدحت جلال الدین

بر محامد محمد احمد که به قدر است برتر از فرقد

جلال الدین که نامش در این ایات آمده معلوم نشد کیست . محتمل است

۱ - دانشمندان آذربایجان تألیف مرحوم تربیت ص ۲۵۷

۲ - فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ج ۸ ص ۲۲۳ شماره ۸۸۳۳

مقصود جلال الدین خور شاه پادشاه اسماعیلی باشد. و خواجه کتاب را به نام او ساخته باشد.

در بعضی از نسخه‌های مدخل منظوم ناظم سید اشرف نوشته شده و به او نسبت داده شده نه به خواجه طوسی. و بعضی مدخل منظوم را از آن عبدالجبار خجندی دانند که در جمادی الثانی۱ سال ۶۱۶ آنرا به نظم آورده است و نسخه‌هایی که بنام سید اشرف و عبدالجبار است به این ایات پایان می‌یابد که در نسخه چاپی منسوب به خواجه نیست.

باد از ما درود بر مهتر هم بر اولاد و آل او یکسر
وقت تاریخ نظم شد آخر غره بود از جمادی الآخر
ششصد و شانزده ز هجرت بود که بنظم این خیال روی نمود
اگر مقصود از سید اشرف، سید حسن غزنوی مشهور به اشرف باشد
زمانش با این تاریخ سازگار نیست، و ناظم مدخل نمیتواند باشد، چه او در تاریخ
۵۵۶ وفات یافته است.

و این مدخل منظوم را شرحی است که نام شارح آن معلوم نشد ولی در صفحه ۵۶ نسخه از اول محرم سال ۹۲۷ به عنوان سال جاری یاد شده و معلوم می‌شود که شارح از متجمان نیمه اول قرن دهم هجری بوده و در این شرح از سی فصل خواجه وزیع ابلخانی استفاده شده است.^۱

۳۶- ترجمه صور الکواکب. مؤلف صور الکواکب ابوالحسن عبدالرحمن بن عمر بن محمد بن سهل صوفی شیرازی (۲۹۱-۳۷۶) است که خواجه به ترجمه آن پرداخته است.

ابتدای کتاب: «الحمد لله حمد الشاکرین و صلواته علی محمد و آله الطاهرین.

این کتاب صورالکواکب است که به التماس بعضی از دوستان از تازی با پارسی کرده می شود به توفیق الله و عونه »

در کتبی که فهرست مؤلفات خواجه به تفصیل ذکر شده نام این کتاب و نسبت آن به خواجه دیده نشد ولیکن در آخر نسخه ای که به کتابخانه آستان متعلق و مورخ به تاریخ ۱۰۶۳ است نوشته شده « قدیم الکتاب در سیزدهم جمادی الثانیة در قصبة ماهان من توابع دهکده دارالامان کرمان منقول از نسخه ای که نقل کرده شده بود به يك واسطه از نسخه اصل به خط مترجم خاتم الحکماء الاسلامیه نصیر الحق والدين محمد بن الحسن (کذا) الطوسی تغمده الله بغفرانه . »

نسخه این ترجمه بسیار نفیس و گرانبهاست .^۱

نسخه دیگری از این ترجمه که مورخ دوشنبه بیست و پنجم ذوالقعدة سنه سبع و اربعین و ستمائه هجری است در کتابخانه ایا صوفیا به شماره ۲۵۹۵ موجود است که بعضی احتمال داده اند به خط خود خواجه باشد . و شادروان مرحوم عباس اقبال آشتیانی مقاله مفصلی زاجع به خصوصیات نسخه مذکور نوشته و آن مقاله در یکی از شماره های اطلاعات ماهیانه درج است .

صورالکواکب عربی در حیدرآباد دکن و ترجمه آن نسخه اسلامبول با چاپ افست بوسیله بنیاد فرهنگ طبع شده است . و اخیراً به تصحیح آقای معزالدین مهدوی بنفقه بنیاد فرهنگ تجدید چاپ شده است .

۳۷ - تذکره نصیری^۲ در هیئت . کتاب مختصریست بحرری جامع

۱ - ترجمه صورالکواکب نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۵۲۵۰

۲ - سارتن گوید چون این کتاب را خواجه به نام نصیرالدین حاکم قهستان نوشته

تذکره نصیری گویند، و این گفته اشتباهست، چه لقب حاکم قهستان ناصرالدین است نه نصیرالدین، و دیگر آنکه تألیف این کتاب در مراغه بوده نه در قهستان که آنرا به نام حاکم آنجا نامگذاری نماید .

مسائل این فن با ایراد بعضی ادله و مشتمل بر چهار باب است . این کتاب را خواجه در مراغه به درخواست عزالدین زنجانی تألیف و در اوایل ذیقعدة ۶۵۹ از آن فراغت یافته، و از کتب مهمه این فن، و مرجع برای مطالعه عقاید خواجه درباره علم هیئت است .

سارتن در تاریخ علوم راجع به کتاب تذکره گوید :

قسمتی از این کتاب توسط کارادو و کس ترجمه شده است، در این بخش که ترجمه شده از مجسطی انتقادات جالبی دیده می شود، به خصوص درباره اختلافات حرکت ماه و حرکت سایر سیارات (بویژه زهره و عطارد) ، و پیشنهاد دستگاه جدیدی به جای دستگاه بطلمیوس مرکب از دوایر مماس و غیره می باشد . در انتقاد بر مجسطی خواجه طوسی ابتکار قابل ملاحظه ای نشان داده است، ولی دستگاه او مانند دستگاه بطلمیوس مشکل است، و از آن بهتر نیست . قسمت مثبت تذکره بزودی فراموش شد . ولی قسمت منفی آن با انتقادات تازه و با قدرت او از هیئت بطلمیوس قدم جدیدی بود بطرف اصلاحی که به دست کوپرنیک صورت گرفت».

آغاز آن :

«الحمد لله مفيض الخير و ملهم الصواب والصلوة علی محمد المبعوث
بفصل الخطاب و علی آله خیر آل و اصحابه خیر اصحاب»

نسخه تذکره در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۸۵۶۸ موجود است . قدیمترین نسخه تذکره که در کتابخانه ها موجود و به نظر نگارنده رسیده نسخه ایست که به تاریخ ۶۷۱ نوشته شده و در مجموعه متعلق به کتابخانه مرحوم نجم آبادی است . این کتاب در ایران به طبع رسیده است .

شروح و حواشی بر این کتاب بسیار است ، و اهم آنها بدین قرار

می باشد .

۱ - شرح حمادی محمد بن علی بن الحسین منجم حمادی بر تذکرة خواجه، شرحی است به نام «تبیان مقاصد التذکرة» در این شرح حمادی ایراد و اعتراض بسیاری بر تحفه قطب الدین شیرازی کرده و علامه شیرازی در کتاب (فعلت فلا تلم) آن اعتراضات را جواب گفته است .

آغاز شرح حمادی: «الحمد لله رب العالمین . يقول احوج خلق الله محمد بن .. لما كان ... التذکرة من مصفات افضل المتأخرین»^۱

۲ - شرح علامه میرسید شریف جرجانی (متولد ۷۴۰ و متوفای ۸۱۶) است که تاریخ فراغ مصنف از تسوید متن روز سه شنبه نیمه ذیحجه ۸۱۱ در شهر شیراز بوده است .

ابتدای این شرح در نسخه های موجود مختلف است، بعضی از نسخ دارای مقدمه ایست که بدین عبارت ابتدا شده است: «تبارک الذی جعل فی السماء بروجاً متخالفة المراتب والآثار، وزینها بثواقب الکواکب متفاوتة الانوار» و حاجی خلیفه هم در کتاب کشف الظنون آغاز آنرا چنانکه ذکر شد نقل نموده است، ولیکن بعضی نسخ دیگر فاقد مقدمه است، و بدین عبارت که اول مطلب است شروع شده است :

«من القضاء التي يشهد بها الفطرة السليمة ان العاقل المتيقظ متى لاحظ ماهوفه من كونه مستغرقاً في نعم جلييلة سايغة ظاهرة»

نسخه قدیمی از این شرح در نزد نگارنده موجود بود که حال به کتابخانه مجلس منتقل شده است. و سه نسخه نفیس دیگر در کتابخانه آستان قدس به (شماره ۵۳۴۵ و ۵۵۶۷ و ۵۵۶۸) ضبط و تاریخ تحریر آنها به ترتیب سال ۸۲۵ و ۸۸۱ و ۸۲۵

۰ (۸۳۶و

۳-- شرح محقق نظام‌الدین حسن بن محمد نیشابوری معروف به نظام اعرج^۱ که آنرا «توضیح التذکرة» نامیده و در غرة شهر ربیع الاول ۷۱۱ (۱۳۱۲ - ۱۳۱۱ م) آنرا به اتمام رسانیده است .

ابتدای آن: «الحمد لله الذی جعلنا من المتفکرین فی الارض والسموات و شرفنا بالنظر فی هیئة اجرام المبدعات، فهدانا التفکر فی المصنوعات، والتدبر فی امر المدبرات الی وجود صانع قدیر حکیم خبیر» .

و در بعضی نسخ پیش از تحمید «رب یسر واعن و تمم بفضلک» افزوده شده است . چهار نسخه از این شرح در کتابخانه آستان قدس (به شماره‌های ۵۳۴۶ و ۵۳۴۷ و ۵۵۶۹ و ۵۲۶۵) موجود است که تاریخ تحریر آنها به ترتیب ۹۸۷ و ۹۸۶ و ۹۸۱ و ۷۴۳ می‌باشد .

و نسخه اخیر که قدیم‌ترین نسخ چهارگانه است به خط عبدالملک بن بدر قاضی بلخی می‌باشد و کاتب در آخر نسخه نوشته است که «آنرا از اول تا به

۱ - حسن بن محمد بن الحسین الخراسانی معروف به نظام اعرج صاحب تفسیر کبیر است . اصل و موطن اهل و عشیره وی شهر قم است . ولی منشاء و موطن خودش نیشابور است . نظام در فضل و ادب و تبحر در علوم میان علماء متأخر بر همه مقدم است، از تألیفات او یکی تفسیر کبیر است ، که در حدود سال ۷۵۰ از تألیف آن فارغ شده است . و دیگر شرح تذکرة و دیگر شرح شافیه ابن حاجب است که در میان طلاب علوم ادب بشرح نظام مشهور است . و کشف الحقایق شرح بر زیج ایلخانی و لب التاویل و رساله در حساب و کتابی در اوقاف قرآن است .

بعضی اورا بتشیع نسبت داده‌اند (روضات) آقای عباس‌الزوی در مقاله‌ای که در مجله مجمع علمی عربی انتشار داده فوت او را به سال ۷۶۸ ضبط کرده است و گوید «تاریخی را که صاحب کشف الظنون در فوت وی یاد کرده ۸۲۸ تعیین نموده درست

نیست .»

آخر در محضر جامع معقول و منقول ملاموسی مشهور به قاضی زاده رومنی سماع کرده و خوانده است» و افزوده (و کان تمام فراغ سماعی فی او اخر سنة اتمام کتابتی لهذا الكتاب فی غرة ثلاث و ثلاثین و ثمانمائة) و نسخه شماره ۵۳۴۶ مقدمه آن با مقدمه نسخ دیگر اندک اختلافی دارد. و بعد از عبارت «فاییت الالمدا فة والاستعفاء [وابوالمرآجة والاستدعاء] چنین افزوده شده است :

«و كانت العوائق یمنعنی عن اسعاف مسؤولهم ، والعلائق تردعنی عن انجاح مأمولهم ، الی ان طلع تباشیر الاقبال من افق الآمال ، وتشرفنا بمقدم من احرز قصبات السبق فی مضمار الکمال ، وهو مولى الاعظم اقضى القضاة العالم مشیدار کان الملة الحنفیة...» الی آخر.

شارح کتاب را در این مقدمه با قضی القضاة نظام الدین علی بن محمود ابن رئیس یزدی که از علماء آن عهد بوده هدیه کرده است.

و در آخر آن چنین آمده است :

«وقد اتفق فراغی من تألیف هذا الكتاب غرة (شهر) ربیع الاول من شهر سنة احدى عشرة و سبع مائة هلالیة، رحم الله من اذا نظرفیه دعانی بالخیر، وانا اقر خلق الله تعالی بغفرانه الحسن بن محمد یعرف بنظام النیشابوری».

تاریخ تحریر نسخه ۹۸۷ و در شهر هرات استنساخ شده است.

و مقدمه شماره ۵۳۴۷ نظیر مقدمه شماره قبل است. این نسخه هم در هرات به تاریخ ۹۸۶ نوشته شده است.

و نسخه قدیمی بی تاریخی هم از این شرح به شماره ۵۸۹ در کتابخانه مدرسه سپهسالار است که در فصل دهم آن در عروض کواکب خمس، شارح تاریخ شرح را به این عبارت ذکر کرده است: «فی تاریخنا هذا وهو سنة ثمانین و ستمائة یزدجردیة» که با تاریخ فراغ از شرح ذکر شده نزدیک است.

و نسخه دیگری در کتابخانه مجلس شورای به شماره ۱۶۸ هست که از روی نسخه‌ای که در ۷۶۶ نوشته شده استنساخ گردیده است .

۴ - شرح شمس‌الدین محمد بن احمد خفری (متوفای ۹۵۷) است که آنرا «التکملة فی شرح التذکرة» نامیده است .

ابتدای آن «سبحانک و تعالیت یا ذا العرش الاعلی و ما اعظم شأنک و تبارکت یا مبدع السموات العلی، و بعد فی قول الفقیر الی الله الغنی محمد بن احمد الخفری» .

در بعضی از نسخ مانند نسخه شماره ۵۴۷۶ کتابخانه آستانه رضوی و شماره ۱۶۵ کتابخانه مجلس شورای ملی تاریخ تحریر آن شعبان ۹۷۵ است، و شماره ۵۸۸ کتابخانه مدرسه سپهسالار^۱ ابتداء بتعالیت شده و «سبحانک» را ندارد . خفری از شرح این کتاب روز دوشنبه چهارم محرم ۹۳۲ (۱۵۲۵ م) فارغ شده، و آخر کتاب به این عبارت ختم می‌شود :

«وقد وقع الفراغ عن الشرح تذکرة للاحباب و تبصرة لاولی الالباب علی حسب اقتضاء الحال مع تراحم الاشغال و تطرق البال یوم الاثنين رابع شهر محرم الحرام سنة ۹۳۲ الهجرية، والحمد لله علی افضاله والصلوة علی محمد وآله» .

دو نسخه از این شرح در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره‌های ۵۵۷۰ و ۵۴۷۶ موجود است که اولی به سال ۹۳۸ در حیات مؤلف (شش سال پس از تألیف آن) نوشته شده و دیگری که آن نیز قدیمی است تاریخ تحریر ندارد .

و در کتابخانه‌های مدرسه سپهسالار و مجلس شورای ملی و کتابخانه

۱ - شرح تذکرة خفری نسخه مدرسه سپهسالار شماره ۸۳۰۶ به خط شجاع ابن محمد علی الرضوی که بتاريخ ۱۰۶۷ در اصفهان نوشته شده است .

دانشگاه هریک نسخه این شرح موجود است .

۵ - شرح تذکره نظام الدین ملا عبدالعلی بن محمد بن الحسین بیرجندی (متوفای ۹۳۴) که آغاز آن چنین است :

«الحمد لله الذى خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور، و بسط على بساط الساهرة وجه الارض بميامن قدرته الباهرة الظل والحرور» .
بیرجندی این شرح را در ماه ربیع الاول سال ۹۱۳ به اتمام رسانیده است. نسخه ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۵۳۴۰ موجود و کاتب نسخه محمد یوسف بن عبدالخالق حسینی است که آنرا از روی نسخه ای که به خط شارح (ملا عبدالعلی) بوده به امر میرزا ابوطالب رضوی متولی آستانه رضوی در تاریخ دهه آخر رجب سال ۱۰۳۱ در مشهد استنساخ کرده است .

نسخه دیگری هم که به سال ۹۹۷ تحریر شده از کتب مرحوم میرزای تنکابنی در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره (۱۹۰) موجود است .
۶ - شرح دیگری بر تذکره از قاضی زاده رومی (۱۴۴) که سارتن آنرا یاد کرده است که نسخه آن به نظر نگارنده نرسیده .

۷ - شرح شریفی از علمای معاصر خواجه. علامه خفری در شرح خود از آن استفاده نموده و نقل بسیار کرده است .

۸ - شرح تذکره نصیریبه کمال الدین حسین بن شرف الدین عبدالحق اردبیلی شاگرد ملاجلال دوانی متوفی ۱۹۵۰.

۹ - شرح تذکره که بعد از شرح سید شریف و نظام شرح شده شارح آن معلوم نیست. اول آن «الحمد لله الذى هيا هيئة العالم بحكمته و شيا رمزتا (کذا)

على التفكير فيها بشيئته». تاریخ تحریر نسخه‌ای که به نظر رسید ۱۱۰۳ است .
 ۱۰ - تعلیقات بر تذکره از مؤلفات غیاث‌الدین منصور . اول آن :
 (بعد الحمد و الثناء و الصلوة والدعاء . يقول الحقير الفقير غياث الدين
 المشهور به منصور «ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا» .)
 نسخه‌ای از این تعلیقات در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجود
 است .

علاوه بر شروح مذکوره فوق حواشی چندی بر هر يك از این شروح
 نوشته شده که برای رعایت اختصار از ذکر آنها در اینجا صرف نظر شد .
 فتح‌الله شروانی تفسیری به زبان ترکی بر تذکره نوشته است ، و قسمتی از آن
 توسط کارادو و کس^۱ به فرانسه ترجمه و در ۱۸۹۳ در پاریس چاپ شده است^۲ .
 ۳۸ - شرح ثمره بطلمیوس یا ترجمه ثمره^۳ خواجه « کتاب الثمرة
 بطلمیوس » را که در احکام نجوم است . به خواهش حاکم اصفهان خواجه
 بهاء‌الدین محمد بن شمس‌الدین وزیر ترجمه و تألیف کرده است ، و در مقدمه
 آن گوید : « پس از تحریر و ترجمه این کتاب دو شرح بسیار قدیمی یکی تألیف
 احمد بن یوسف مصری مهندس ، منشی یکی از شاهزادگان آل طولون ، و
 دیگر تألیف احمد بن علی الاصفهانی حاسب بدست آوردم . پس از مطالعه آن
 دو آنچه از مطالب لازم در آن دو شرح به نظر رسید بر ترجمه افزودم .
 این کتاب مشتمل بر صد عبارت و قول است و به این جهت آنرا در
 یونانی « انطوریطا » نامیده‌اند که معنی آن صد کلمه^۴ باشد . و حاجی خلیفه به جای

۱ - Carra de Vaux

۲ - تاریخ علوم سارتن

۳ - نام این کتاب در فرج‌المهموم ابن طاووس « تفسیر الثمره » ذکر شده است .

۴ - Cent paroles

«انطورمطا» انطورویطا نقل کرده است .

مسیو بلوشه در فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس می گوید :
«انطورومطا» از غلط نساخ است و باید این کلمه به «اقطن ریطان» که به معنی
صدقول حکما است تصحیح شود ، چه این کتاب مرکب از صدقول باشد و
این نام از این جهت بدان داده شده است^۲ .

در کتاب فوات الوفيات چاپی نام این کتاب به غلط (شرح همزه بطلمیوس)
ذکر شده، و در کتابهای مطلع الشمس و نامه دانشوران و فلك السعادة که هر سه
مأخذشان کتاب فوات الوفيات بوده همین غلط تکرار شده . و مسلماً کلمه
(نمره) غلط و درست و صحیح آن (ثمره) است .

این کتاب نتیجه رساله های چندیست که بطلمیوس تألیف کرده و نوشته
است . و مجموع آن رسائل را به عربی «الکتب الاربع» یا «المقالات الاربع»
نامیده اند .

آغاز ترجمه این کتاب «الحمد لله حمد الشاکرین والصلوة علی نبیه محمد
وآله اجمعین» . و پس از ذکر مقدمه بطلمیوس^۳ با شاگرد خود سورس نام
چنین گوید :

«ما در پیش از این ایام جهت تو ای سورس چند کتاب ساخته ایم در شرح
تأثیر کواکب در عالم ترکیب ، که منفعت آن در شناختن حوادث پیش از
وقوعش بسیار است . و این کتاب (ثمره) از آن جمله است، که آن کتابها بر آن
مشمول است . و آنچه خلاصه آن جمله است که به تجربه معلوم شده است . و به
معرفت این کتاب راه نیابد کسی که در آن کتابها که بیشتر از این ساخته ایم نظر نکرده

۱ - Andromeda

۲ - فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس صفحه ۵۱ شماره ۷۷۷

۳ - Claude ptalemée

باشد، و در علمهای دیگر یعنی ریاضی . پس توبه و قوف بر این کتاب نیکبخت باشی . این مطلع کتاب و کتابهای دیگر که در علم مقدمه معرفت ، یعنی احکام نجومی ساخته است که یکی اربع مقالات است^۱ .»

بعضی پنداشته اند که بطلمیوس صاحب مجسطی غیر از بطلمیوس صاحب کتاب (ثمره) است . و این ظن خطاست ، چه سخن او در این موضع و در کتاب «اربع مقالات» که در هر دو اشاره به سورس نام شاگرد خود کرده مانند کتاب مجسطی است . به علاوه در کتاب «اربع مقالات» صریحاً گفته است که کتاب مجسطی را ساختم . و در همان کتاب مسائلی چند را به کتاب مجسطی خویش احاله کرده است . پس به طور مسلم این کتاب از آن بطلمیوس صاحب مجسطی است نه بطلمیوس دیگر .

خواجۀ طوسی هر بخش از این کتاب را «کلمه» نامیده و بعد به ترجمۀ فارسی آن پرداخته است . و تألیف و ترجمۀ کتاب در نهم ماه جماد الاولی سال ۶۷۰ به اتمام رسیده است .

دو نسخه از این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۵۲۵۴) و ۵۴۶۰^۲ و نسخه دیگر در کتابخانه مجلس شورای ملی (شماره ۱۶۹) موجود می باشد^۳ و قدیمی ترین نسخه آن که در ربیع الاولی سال ۶۷۱ یعنی یک سال بعد از تألیف آن نوشته شده در کتابخانه ملی پاریس موجود است .

۱ - ترجمه ثمره بطلمیوس نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی شماره

۵۲۵۴ .

۲ - ترجمه ثمره شماره ۵۴۶۰ واقف میرزا رضا خان نائینی، تاریخ تحریر

۱۱۰۷

۳ - این نسخه از کتب مرحوم میرزا ابوالحسن رضوی بوده که پس از مرگ او به ملکیت والدنگارنده مرحوم سید محمد باقر مدرس در آمده و بعد بکتابخانه مجلس منتقل شده است .

حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون چندین شرح دیگر غیر از شرح و ترجمه خواهی برای کتاب «الثمره فی احکام النجوم» ذکر کرده که از جمله آنها شرح ابویوسف اقلیدسی و شرح ابومحمد شیبانی و شرح ابوسعید ثمالی و شرح ابن طبیب جاثلیقی سرخسی . و شرح دیگری که یکی از منجمین نوشته و در آن ذکر کرده که از امیر ابی شجاع رستم بن مرزبان به سال ۴۸۵ اخذ نموده است^۱ .

۳۹ - زیج ایلخانی . «زیج نزد منجمان نام کتابی است که احوال و حرکات کواکب و مانند آن که از رصد^۲ معلوم نمایند در آن ثبت کنند. و آن معرب زیگ به کاف فارسی است . و زیگ در لغت به معنی ریسمانی است که نقشبندان نقش جامها بر آن بندند . و نیز قانون و راهنمایی است جامه بافان را که طریق بافتن جامه های منقش را بدان شناسند . و چون زیج قانونی است منجمان را در شناختن نقوش و اوضاع فلکی و خطوط و جداول آن ، و در طول و عرض شبیه به ریسمان زیگ باشد که او نیز در طول و عرض در هم کشیده

۱ - کشف الظنون ج ۱ ص ۳۵۶

۲ - رصد (به فتح راء و فتح صاد) در لغت کسی را گویند که در راه جهت محافظت گمارده شود . و در عرف منجمین کسانی را می گفته اند که منظر و مراقب کواکب بوده تا حرکات و رسیدن آنها را به مواضع معینه ضبط نمایند ، پس به علاقه حال و محل رصد بر محل آنها اطلاق شده است .

در سراج الاستخراج آمده که «رصد نزد منجمان عبارتست از نظر در احوال اجرام علویة به آتی مخصوص که حکما به جهت آن غرض وضع کرده اند، تا بدان آلت مواضع ستارگان در فلک دانسته شود . و همچنین مقدار حرکت ایشان در طول و عرض و ابعاد آنها از یکدیگر و از زمین، و بزرگی و کوچکی اجرام ایشان و آنچه بدین مانند معلوم گردد .

شده است. و چنانکه کیفیات نقوش جامها از آن ریسمان پیدا شود، کمیات حرکات کسواکب نیز از جد اول زیج ظاهر گردد. پس به این نام نامیده شده است» و زیج را که به جیم فارسی خوانند از اغلاط مشهور است^۱.

زیج ایلخانی کتابی است به فارسی مشتمل بر چهار مقاله:

مقاله اول در معرفت تواریخ.

مقاله دوم در معرفت روش کواکب و مواضع آنها در طول و عرض و توابع آن.

مقاله سوم در معرفت اوقات و طالعهای هروقتی.

مقاله چهارم در بقیه اعمال نجومی.

و ابتدای آن چنین است:

«الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و لا عدوان الا علی الظالمین .
والصلوة والسلام والتحية والرضوان علی سید المرسلین محمد و آله اجمعین».
خواجۀ طوسی در مقدمه این کتاب مختصری از تاریخ چنگیز و مغول
و اولاد وی را ذکر کرده که بسیار جالب و مهم است. و از مقدمه همین کتاب
معلوم می شود که شروع به ساختن رصد مراغه در سال ۶۵۷ (۱۲۵۹ م.)
بوده است.

زیج خواجۀ طوسی در مشرق زمین و در چین بسیار مورد توجه بوده،
و حتی پس از انتشار زیج جدید الخ بیک (۱۴۳۷ م.) تا مدت زیادی از آن
استفاده می شده است.

دو نسخه از این کتاب به (شماره های ۵۳۳۲ و ۵۳۳۱) در کتابخانه

آستان قدس موجود است که نسخه شماره اول به تاریخ ۸۷۲ و نسخه شماره دوم در سال ۹۰۷ نوشته شده و بسیار نسخه نفیسی است. و نسخه دیگری هم در کتابخانه مدرسه سپهسالار به شماره ۶۸۴ می باشد.

و ظاهراً قدیمی ترین نسخه این کتاب در کتابخانه ملی پاریس است، چه در فهرست نسخ فارسی کتابخانه مزبور در توصیف آن نسخه نوشته شده که این نسخه دستی خواجه اصیل الدین پسر خواجه نصیرالدین طوسی بوده است.

این کتاب را شروح و تلخیصات چندیست که بعضی از آنها ذیلاً نگاشته می شود:

۱ - کشف الحقایق تألیف حسن بن محمد نیشابوری مشهور به نظام اعرج که شرحی است بر زیج ایلخانی^۱.

اول آن: «اجناس سپاس بی قیاس که مقاطع او هام انام از مطالع آن نشان ندهد، و اعداد حمد بی حد که نهایت افکار الوا الابصار از بدایت آن قاصر آید.»

نسخه ای از آنکه در سال ۸۷۰ نوشته شده به شماره ۵۳۴۱ و نسخه دیگر که در ۹۰۷ تحریر شده به شماره ۹۵۷۶ در کتابخانه آستانه مضبوط است. و نسخه اول برای کتابخانه سلطان محمد بن سلطان مرادخان نوشته شده است. و نسخه دیگری که تحریر آن به سال ۷۸۵ است در کتابخانه مجلس شورای ملی است که به تازگی خریداری شده است.

۲ - توضیح زیج ایلخانی تألیف حسن بن حسین بن حسن شاهنشاه سمنانی منجم که در سال ۷۹۵ یا ۷۹۶ (۱۳۹۲-۱۳۹۳ م) تألیف کرده. و نسخه ای

از آن در کتابخانه لندن موجود است^۱.

۳ - الزیج الخاقانی فی تکمیل الزیج الایلخانی . غیاث الدین جمشیدبن مسعود کاشانی مدیر رصدخانه الغ بیک در سمرقند زیج ایلخانی را تکمیل کرده و جداولی بر آن افزوده است . و در مقدمه کتاب مفتاح الحساب خود نیز بدین کتاب اشارت نموده است^۲.

۴ - العمدۃ الخاقانیة مختصر زیج ایلخانی . علیشاه بن محمد بن قاسم خوارزمی بخاری معروف به علاء منجم (۱۳۰۱ م) زیج ایلخانی را اختصار و با بعضی تصحیحات و توضیحات که بر آن افزوده کتاب را برد و اصل که هر اصلی مشتمل بر ابواب و فصولی است قرارداد است .
و آنرا برای محمد بن احمد تبریزی وزیر تألیف کرده است . نسخه آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است^۳.

حاجی خلیفه در کشف الظنون این اختصار را درجائی به اسم «زیج شاهی» نام برده^۴ . و در جای دیگر گفته «زیج شاهی» از مؤلفات خواجه است . و آنرا نجم الدین لبودی ملخص کرده و «زیج زاهی» نامیده است^۵ . و شرح دیگر از محمود شاه خلیجی است^۶.

۱ - مجله مجمع علمی دمشق

۲ - کشف الظنون ج ۲ ص ۱۵

۳ - فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس ص ۵۷ نمره ۷۸۱

۴ - کشف الظنون ج ۲ ص ۱۶

۵ - کشف الظنون ج ۲ ص ۱۵

۶ - سارتن گوید: قسمتی از شرح الخلیجی به وسیله John Greaves (۱۶۵۲ -

۱۶۰۲) در (۱۵۵۰) م در لندن ترجمه شده است .

زیج ایلخانی به عربی نیز ترجمه شده است.

سارتن دو ترجمه عربی از زیج ایلخانی نام برده یکی حل زیج ترجمه یحیی بن علی بن رفیع الحسینی (۱۵۲۸-۱۵۲۷ م). و دیگر ترجمه شهاب الدین حلبی که احتمال داده است وی ابوالعباس بن ابراهیم بن خلیل حلبی دمشقی (متوفی ۱۴۵۵ م) باشد.

۴۰ - رساله در بیان صبح کاذب . رساله بسیار مختصر است از تألیفات

خواجه .

آغاز آن: این رساله حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین خواجه نصیر الدین طوسی قدس الله روحه انشا فرموده است در بیان صبح کاذب «صبح کاذب نوری مستطیل است که در ناحیه مشرق به آخر شب ظاهر شود ممتد از نزدیکی کناره افق تا نزدیکی وسط السماء و آن نور را قاعده نبود بلکه هوایی که زیراو به افق نزدیکتر باریکتر باشد از این جهت او را به کذب نسبت کنند...» نسخه آن ضمن مجموعه نفیسی در کتابخانه مدرسه سپهسالار (به شماره ۲۹۱۱) و نسخه دیگری در کتابخانه مجلس شورای ملی ضمیمه زبدة الهیة است .

۴۱ - رساله در تحقیق قوس قزح . ابتدای آن :

«شعاع کیفیتی است که اقتضاء ظهور هر جسمی کثیف کند که در محاذی

جسم نیر باشد بوجهی که میان ایشان جسمی دیگر کثیف حائل نشود» .

این رساله نیز که بسیار مختصر است نسخه آن ضمن مجموعه ای (به

شماره ۴۶۸۱) در کتابخانه ملی ملک است . و در آخر رساله دیگری که پس از این رساله از همین مؤلف در این مجموعه است ذکر شده : «نقلت هذه الرسالة والتي قبلها بواسطتين من خط مؤلفها» .

و نسخه دیگری در کتابخانه مرکزی دانشگاه جزو کتب اهدائی جناب

آقای مشکوة است .

۴۲ - بیست باب در معرفت اسطرلاب : رساله کوچکی است به فارسی در معرفت اسطرلاب ، و طریق عمل بدان از خواجه طوسی .

حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون گوید :

«اسطرلاب آلتی است که برای اغلب از کارهای نجومی از قبیل تعیین ارتفاع خورشید و دانستن طول و عرض بلاد ، و معرفت بلندی کوهها ، و پهنای رودها ، طبق اصول و قوانینی که در آن مقرر است به کار می‌برند . و مجموع اصول و قوانینی را که برای استعمال این آلت مقرر داشته‌اند علم اسطرلاب نامیده‌اند . و این علم از فروع علم هیئت می‌باشد .

دروجه تسمیه این آلت با سطرلاب وجوه‌چندی ذکر کرده‌اند . بیرجندی شارح بیست باب در مقدمه کتاب خود گوید «لغة اصل اصطربلاب بسین است . و بعضی آنرا به صاد بدل کنند .» کوشیار در بعضی از تصانیف خود آورده است که معنی او «ترازوی آفتاب» است و از آنجا گمان برده‌اند «اسطر» به معنی ترازو و «لاب» به معنی آفتابست .

و بعضی گفته‌اند «اسطر» به زبان یونانی تصنیف است و «لاب» نام پسر هرمس حکیم است ، و اسطرلاب اختراع اوست .

و شارح مقامات حریری از ابونصر قمی نقل کرده است که «لاب» پسر ادریس نبی را معرفت کامل به علم هیئت بود . و او دوائر فلکی را در سطح مستوی رسم کرده ، و این آلت را اختراع نموده به نزد پدر برد . ادریس پس از تأمل و نظر در آن سؤال کرد «من سطره» پسر جواب داد «سطره لاب» پس این اسم بر آن آلت پماند^۱ .

۱ - شرح ملا عبدالحی بیرجندی بر بیست باب اسطرلاب نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۵۳۴۲ .

حمزۀ اصفهانی آنرا فارسی معرب دانسته ، و به ستاره یابش تفسیر کرده گفته است : به زبان پهلوی آنرا «جام جهان‌نما» خوانند . و گفته او را جمعی پسندیده و مقرون به صواب دانسته و گفته اند : که حروف آن با اصطربلاب چندان فرقی ندارد ، و جز با تغییر بعضی از حروف اختلاف بسیاری در آنها نیست . باز جمعی نوشته اند «اسطر» جمع سطر است و «لاب» نام شخصی که اسطرلاب را تصنیف کرده است . و عدۀ دیگر ذکر کرده اند «که اسطر کلمۀ یونانی است (که گاه سین آن در عربی به مناسبت مقرون بطا بودن بصاد بدل کرده اصطربلاب نویسند) و معنی آنرا بعضی «میزان الشمس» و «ترازوی آفتاب» دانسته ، و برخی «آئینه و مقیاس منجم» گفته اند^۱ .

ابن خلکان گوید «از بعض مشایخ شنیدم که می گفت : لاب یونانی نام شمس است پس معنی اسطرلاب یعنی اسطرشمس اسطر اشاره به خطوطی است که در آنست^۲ .

به هر حال آنچه مسلم است یونانی بودن این کلمه است ، چنانکه در بعض تصانیف ابوریحان مسطور است . و اصل یونانی آنرا اصطربلابون دانسته که «اصطر» به معنی کوکب و «لابون» به معنی آئینه ، و معنی ترکیبی

۱ - کشف الظنون ج ۱ ص ۱۱۱ .

۲ - برای تحقیق بیشتر در معنی اسطرلاب و اقسام آن رجوع شود به کتاب تاریخ ابن خلکان در احوال هبة الله بن الحسین بن یوسف موصوف بیدیع اسطرلابی چاپ طهران ج ۲ ص ۳۲۰ و شرح بیست باب ملا عبدالعلی بیرجندی و کشف الظنون حاج خلیفه . گویند در مجمع علمی بطر و گردا اسطرلابی است که از آن خواجه طوسی بوده و خواجه با آن اسطرلاب عمل می کرده است . چنانچه این مطلب درست باشد باید آنرا از غنایم الموت دانست (تاریخ علم الفلك فی العراق) و قدیمی ترین اسطرلاب موجود در جهان اسطرلابی است محفوظ در موزۀ دانشگاه اکسفورد که به تاریخ ۳۷۴ به دست محمد و احمد پسران ابراهیم اصفهانی ساخته شده است .

آن «آینه کوکب» باشد. و نزدیک به این معنی است آنچه بعضی آنرا به (ستاره باب) تفسیر کرده اند. و از همین جاست که یونانیان علم نجوم را اصطرنومیا (Astronomie) خوانند، مرکب از دو کلمه یونانی Astro به معنی ستاره و Nomos که به معنی قاعده و قانونست. و معنی ترکیبی آن قوانین ستاره شناسی باشد. و گویند که اول کسی که این اسطرلاب را ساخت بطلمیوس صاحب مجسطی بود. و اول کسی که در اسلام آنرا آموخت ابراهیم بن حبیب الفزاری بود.

بیرجندی در شرح بیست باب اسطرلاب گوید: اسطرلاب یا شمالی است یا جنوبی. اگر مفروض تماس سطح منقول عنقه با قطب شمالی باشد آنرا اسطرلاب شمالی گویند، و اگر مفروض تماس آن با قطب جنوبی باشد اسطرلاب جنوبی گویند. و مشهورترین اقسام اسطرلاب این دو نوع است.

رسالة بیست باب خواجه به این عبارت شروع می شود:

«الحمد لله رب العالمین و صلواته علی عبادہ المقربین خصوصاً علی محمد و آله اجمعین. این مختصریست در معرفت اسطرلاب مشتمل بر بیست باب».

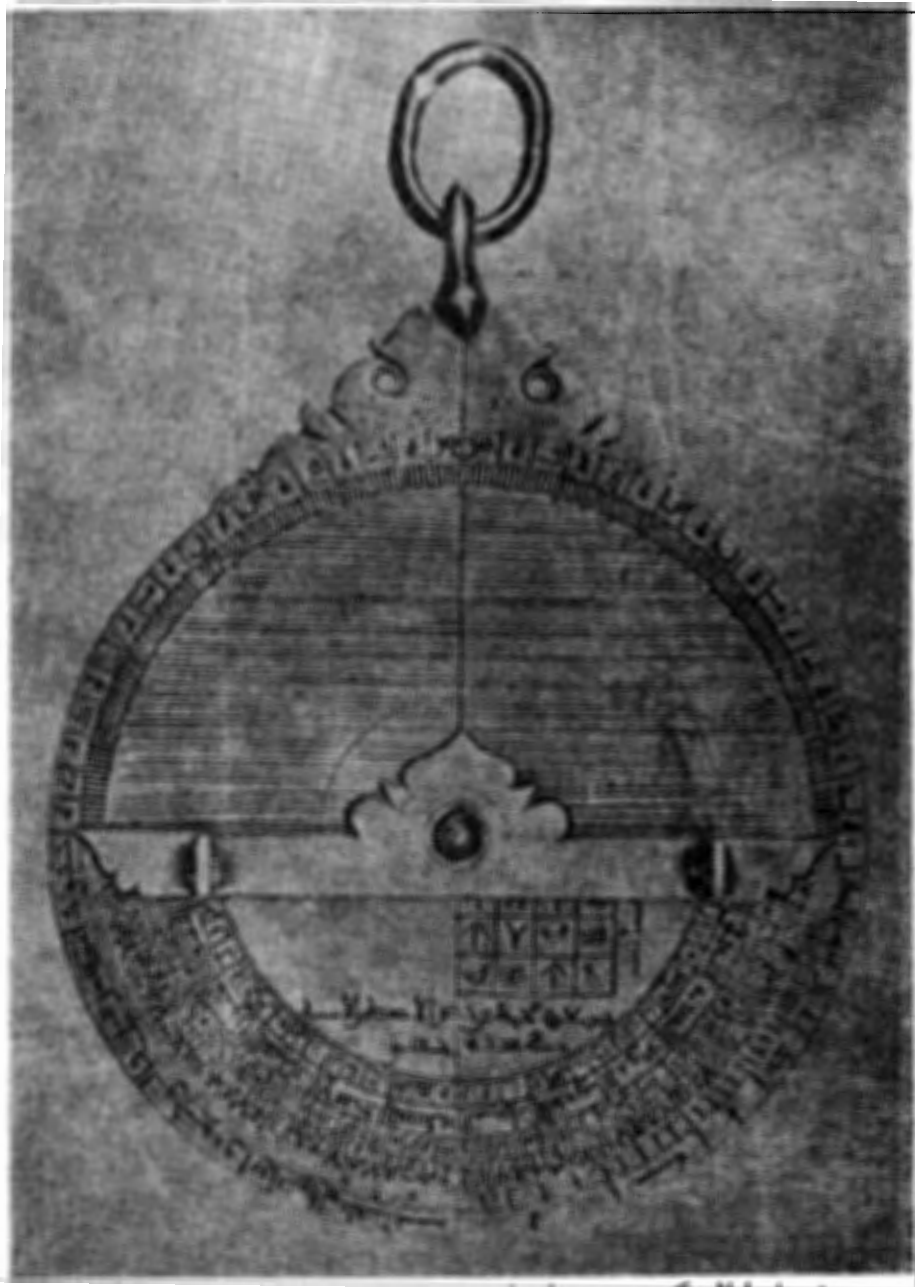
بعضی از نسخه های این رساله بدون ذکر تحمید بدین عبارت شروع شده: «این مختصریست در معرفت اسطرلاب. الخ».

دو نسخه از این رساله که در تاریخ ۱۰۴۱ و ۹۸۱ نوشته شده در کتابخانه آستانه به شماره ۵۲۴۲ و ۵۲۴۶ و نیز نسخه ای در کتابخانه ملی ملک، و نسخه دیگری به شماره ۱۵۶ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است. جماعتی از دانشمندان به شرح این رساله پرداخته اند؛ بدین تفصیل:

۱ - مفتاح بیست باب اسطرلاب. شرحی است از مولی محمد مشهر به کیاء جرجانی و تاریخ فراغ از تألیف آن جمعه ۲۵ ربیع الاول ۸۱۷ است.



روی صفحه عنکبوتی اسطرابی که در زمان مغول ساخته شده است و متعلق به
دانشمند ارجمند حضرت آقای عبدالحمید مولوی می باشد



پشت اسطرابی ده درعهد مغول ساخته شده و عبارت ذیل درروی آن نقش است
صنعه محمد بن خضر اسطرابی فی سنه خ - س - ز (۶۶۷) هجری قمری

ابتداءً آن « حمد بی حد و ثنای بی عد حضرت واجب السجود را »
نسخه قدیمی و نفیسی از این شرح در کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره
۵۴۰۸) موجود است . که در آخر آن مقاله ای از مولانا کمال الدین ابراهیم
رصدی در تعریف اسطرلاب و اقسام آن ضمیمه می باشد.

۲- مطلع الانوار شرح بیست باب اسطرلاب. تألیف فصیح بن عبدالکریم
بسطامی. و این شرح به نام امیر علی شیر نوائی ساخته شده است. و بدین عبارت
آغاز می شود: « مطلع انوار حمد سپاس » نسخه ای از این شرح در جمله کتب
اهدائی شادروان مرحوم میرزا محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای
ملی به شماره (۷۶۶) است. و تاریخ تحریر آن ذیحجه سال ۹۵۱ می باشد.

و نسخه دیگری هم در کتابخانه مرحوم شیخ الاسلام زنجانی است که به
کتابخانه مجلس شورای ملی منتقل شده است .

۳- شرح محمد بن سلیمان برسوی معروف به امه زاده که آنرا برای
سلطان بایزیدخان سلطان عثمانی نوشته است .

۴- شرح نظام الدین ملا عبدالعلی بن محمد بن حسین بیرجندی (متوفی
۹۳۴ هـ - ۱۵۲۳ م) است که مهمترین شروح این رساله می باشد. و این شرح به این
عبارت شروع می شود :

« فاتحه خطاب در هر باب و خاتمه مقال در همه حال سپاس و ستایش
حکیمی را سزا است که درجات ارتفاع آفتاب عزت و کبر یایش بعلاقة اسطرلاب
عقول، و مقیاس حواس روشن نگردد.»

تاریخ تألیف این شرح را سال ۸۸۹ نوشته اند ، لیکن در آخر نسخه
کتابخانه مجلس تاریخ اتمام آن باین عبارت آمده است « بغایت رسید
و بنهایت انجامید روش قلم تیزگام و جنبش خامه بی آرام در قطع منازل و

طی مراحل جمع و ترتیب اجزاء کتاب شرح بیست باب در معرفت اسطرلاب به سعی بنده بی بضاعت المستوفی به عنایت (ربه الباری) عبدالعلی بن محمدحسین البیرجندی فی سنة ثلث و تسعين و ثمانمائة هجرية ۸۹۳ . و نسخه دیگری در کتابخانه آستان قدس رضوی (به شماره ۵۳۴۲) و نسخه قدیمی دیگری به شماره ۷۰۱ در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار است .

۵- شرح نظام الدین بن حبیب الله حسینی است که در سال ۸۷۳ به فارسی تألیف شده است .^۱

۶- حاشیه یا شرح کمال الدین حسین بن خواجه شرف الدین عبدالحق اردبیلی (متوفی ۹۵۰) بر بیست باب خواجه .^۲

۴۳- اساس الاقتباس در علم منطق. این کتاب پس از منطق شفا بزرگترین و مهمترین کتابی است که در این علم تألیف شده است . این کتاب به زبان فارسی و مشتمل بر نه مقاله است که هر مقاله آن به چند فن، و هر فن بچند فصل منقسم می باشد، بدین تفصیل:

مقاله اولی: در مدخل منطق که آنرا بیونانی ایساگوچی^۳ خوانند.

مقاله دوم: در مقولات عشر و آنرا بیونانی قاطیغوریاس^۴ نامند.

مقاله سوم: در اقوال جازمه و آنرا بیونانی باریرمیناس^۵ گویند.

مقاله چهارم: در علم فیاس و آنرا آنالوطیکای اول^۶ خوانند.

۱- کشف الظنون ج ۱ ص ۲۰۸ .

۲- دانشمندان آذربایجان ص ۴۸ .

3- Isagoge .

4- Categories

5- Perihierminias

6- Les premieres analytiques

مقاله پنجم : دربرهان و آنرا بیونانی انالوطیکای دوم^۱ نامند.
 مقاله ششم : در جدل و آنرا طویقا^۲ گویند.
 مقاله هفتم : در مغالطه و آنرا سوفسطیقا^۳ خوانند.
 مقاله هشتم : در خطابه و آنرا بیونانی ریطوریکا^۴ نامند.
 مقاله نهم : در شعر و آنرا بیونانی بوطیقا یا بیطوریکا^۵ خوانند.
 ابتدای آن : رب زدنی علما ، خداوندا متعلمان حکمت را بالهام حق
 تلقین صدق و توفیق خیر مؤید گردان .
 اساس الاقتباس را خواجه در سال ۶۴۲ تألیف کرده است. و این تاریخ
 در آخر بعضی از نسخ آن ذکر شده است .
 نسخ خطی این کتاب بسیار است. و قدیمترین نسخه‌ای که از این کتاب
 بنظر نگارنده رسیده یکی از دو نسخه کتابخانه مرحوم مغفور حاج سید نصرالله
 تقوی طاب ثراه است که اکنون در کتابخانه مجلس مضبوط، و تاریخ تحریر
 آن ۸۴۳ یعنی دویست و یکسال پس از تاریخ تألیف است.
 کتاب اساس الاقتباس در سال ۱۳۲۶ شمسی بسعی نگارنده این سطور
 در جزو انتشارات دانشگاه طهران بطبع رسیده است .
 ۴۴- تجرید منطق ، متن مختصریست عبری در منطق. ابتداء آن:
 «نحمد الله حمد الشاکرین و نصلی علی محمد و آله الطاهرین. و بعد فانا
 اردنا ان نجرد اصول المنطق و مسائله علی الترتیب»
 دانشمند طوسی از تألیف کتاب در اواسط شعبان ۶۵۶ فراغت یافته ،
 و مرتب بر نه فصل است. نسخه نفیسی از متن تجرید منطق ضمن مجموعه شماره

- 1_ Apodictique
- 2_ Topique
- 3_ Sophisticis elenchis
- 4_ Rhétorique
- 5_ Poétique

۶۴۰ که بسالهای ۶۶۵ تا ۶۶۷ در حیات خواجه نوشته شده در کتابخانه ملی ملک موجود است .

این کتاب را چندین شرح است که مهمتر از همه شرح علامه حلی (متوفی ۱۳۲۵-۱۳۲۶ م) بنام «جوهر النضید فی شرح منطق التجرید» موسوم ، وابتدای آن این است :

«الحمد لله المتفرد بوجوب (الوجوب- نسخه مجلس) الوجود، المتوحد بالكرم والجلود؛ مبدع المواد الناقصه بحسب ذواتها» نسخه آن در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره (۸۵) است .

وحکیم بزرگوار مرحوم میرزا محمد طاهر تنکابنی طاب الله ثراه، بر این شرح حواشی محققانه ای نوشته است . و این شرح با حواشی آن مرحوم به سال ۱۳۱۰ در طهران بطبع رسیده است .

و دیگر شرح مولی محمود بن محمد بن محمود تبریزی که آنرا در قزوین به تاریخ ۹۱۳ نگاشته است ^۱ .

۴۵- تجرید العقاید در علم کلام . اگر چه بعضی از افاضل منکر شده اند که تجرید از آن محقق طوسی باشد و تفتازانی در شرح مقاصد از عضدی قولی نقل می کند که خواجه طوسی کتاب تجرید را از دیگری گرفته است، و آن قول را رد می کند، ولی هیچ جای شك و شبهه ای نیست که این کتاب از مؤلفات خواجه است ^۲ .

در کتاب الذریعه یاد شده که خواجه آنرا «تحریر العقاید» نامیده است ^۳ لیکن به «تجرید العقاید» شهرت یافته است. در بیشتر نسخ به نام «تجرید العقاید» ذکر شده است .

ابتدای آن بعد از بسمله « اما بعد حمد واجب الوجود علی نعمائه والصلوة علی سید انبیائه و علی اکرم احبائه » و بعد فرماید « و سمیته بتجرید

۱- آثار الشیعه ص ۶۴ ۲- اسرار الحکم مرحوم حاجی سبزواری ص ۱۵۹
و شرح مقاصد تفتازانی مبحث دوم ۳- الذریعه ج ۳ ص ۳۵۳

العقاید « ۱ .

کتاب تجرید از بهترین کتب مختصریست که در اصول عقاید نوشته شده است . و بعضی گفته‌اند که این مختصر اول کتابی است که در علم کلام بر طریقه و مذهب حقه امامیه تصنیف شده است . و خواه خود در مقدمه این کتاب فرماید : « این کتاب را بر بهترین اسلوب ترتیب و تنظیم نمودم . و آنچه را بدلیل بمن ثابت شده و معتقد خویش قرار داده بودم در این کتاب درج کردم » بنابراین ، مذهب و عقیده خواجها را از این کتاب می‌توان بدست آورد . این کتاب برشش مقصد مرتب است . اول در امور عامه . دوم در جواهر و اعراض . سوم در اثبات صانع و صفات او . چهارم در نبوت ، پنجم در امامت . ششم در معاد و اثبات آن .

نسخه‌ای از آن به شماره ۳۸۶ حکمت در کتابخانه آستانه مقدسه رضویه ، و نسخه قدیمی دیگری از این کتاب ضمن مجموعه شماره ۲۲ کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است که در پشت ورق اول نسخه تجرید اجازه ذیل که ممکن است در بادی امر تصور شود از مؤلف کتاب است درج می‌باشد . « قرأ علی هذا الكتاب و هو کتاب تجرید الاعتقاد صاحبہ قراءۃ مستوضح لمبانیہ و قواعد مستسرح (؟) لمعانیہ و مقاصدہ ، و کتب مؤلف الکتاب محمد بن الحسن الطوسی اعانہ الله علی مرضیہ و وفقہ لطاعتہ و غفر لہ خطایہ و عفا عنہ انہ غفور رحیم لطیف کریم و ذلک بمدينة السلام بغداد فی دوارح (کذا) آخرها الخامس والعشرون من ربيع الاول سنة تسع و ستين و ستمائه هلالیه هجرية والحمد لله رب العالمین و هو حسبی و نعم المعین »

و این اجازه خط خواجہ طوسی نیست و تصور نمی‌رود که چنین اجازه‌ای از قلم او صادر شده باشد . چه اولاً در میان علماء مرسوم نیست که اجازه

بصاحب کتاب بی آنکه نام او در اجازه ذکر گردد داده شود. دیگر آنکه در این اجازه محمد بن الحسن بجای محمد بن محمد بن الحسن یاد شده، و رسم خواجه در نوشته هایش آن نیست که نام پدر را بیندازد و خود را بجند نسبت دهد. و سوم آنکه معلوم نیست که خواجه در سال ۶۶۹ء ببغداد سفر کرده باشد که این اجازه را در آن تاریخ در بغداد نوشته باشد.

کتاب تجرید العقاید از همان زمان تألیف شهرت یافته و عده بسیاری از فضلا و محققین در رد و قبول آن کتابها نوشته و انتقادات و اعتراضها بدان کرده، و شرحها و حواشی بر آن نگاشته اند، که ذکر نام تمام شروح و حواشی آن خود کتاب جداگانه ای خواهد بود. و در اینجا فقط نام چند شرح و حاشیه مهم باختصار آورده شد.

۱- شرح تجرید جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر مشهور بعلامه حلی (متوفی ۷۱۶هـ و ۱۳۲۶م). این کتاب شرح مختصریست که شهرت آن بی نیاز از تعریف و توصیف است. اول آن «الحمد لله القاهر سلطانه، الواضح برهانه، الغامر احسانه، الذی اید العباد بمعرفته»

این شرح موسوم است به «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» و در بمبئی بسال ۱۳۱۱ هجری قمری و در صیدا بسال ۱۳۵۳ بچاپ رسیده است.

۲- شرح شمس الدین محمود بن عبدالرحمن بن احمد اصفهانی^۱ (۶۹۴-۷۴۹). این شرح مهمترین و نافعترین شروح تجرید است. و شارح شرح خود را «تسدید القواعد» یا «تشیید القواعد فی شرح تجرید العقاید» نامیده است. و

۱- شمس الدین ابوالثناء محمود بن ابوالقاسم عبدالرحمن بن احمد بن محمد بن ابی بکر بن علی اصفهانی شارح تجرید الکلام و مختصر الاصول ابن حاجب و منهاج یضاوی و طوالم و غیر آنست. جلال الدین سیوطی بمناسبت تبخروی در علوم عربیه ترجمه حالی از او در کتاب بغیة الوعاة آورده و گوید: «در شعبان سال ۶۹۴ء متولد گردید، و در بلاد»

در میان فضلا و دانشمندان این شرح معروف به «شرح قدیم» می باشد.

ابتدای این شرح «الحمد لله المتوحد بوجوب الوجود و دوام البقاء المتفرد باستحالة التغير و امتناع الثناء المنزه عن التألیف والانقسام والاجزاء» و در بعضی از نسخ «الحمد لله الذي توحد»، است .

شارح در ابتدای کتاب گوید: «چون کتاب تجرید بسیار موجز ، و از غایت ایجاز مطالب آن حکم لغز داشت ، و روشن و ظاهر نبود، من با این شرح مشکلات آنرا توضیح دادم ، و پرده از روی مقاصد آن برداشتم .»

در مسئله امامت چون شارح از اهل سنت و جماعت بوده اعتراضات و ایرادات بسیاری برخواجه نموده است که بعد از او دیگران به آن اعتراضات جواب گفته اند . و کاتب چلبی با آنکه خود از دانشمندان عامه است در تشنیع اعتراضات شارح تجرید گفته «فانه قد عدل فيها عن سمة الاستقامة»

نسخه نفیسی از این شرح در کتابخانه مجلس شورای ملی از کتب اهدائی مرحوم سید محمدصادق طباطبائی ملاحظه شد که تاریخ تحریرش ۸۱۹ است . و نسخه دیگری در کتابخانه مدرسه سپهسالار است که تاریخ کتابت آن ۸۷۶ می باشد .

عجم بتحصيل پرداخت و پس از مهارت در فنون مختلف و تقدم بر دیگران به دمشق شد و فضائل خویش آشکار کرد . و در جامع اموی به تدریس مشغول گردید . و بعد از چندی به قاهره رفت ، و تفسیر کبیر خویش که به نام تفسیر اصفهانی مشهور است تالیف کرد (انتهی) و در میان حکما و اصولیین هر کجا اصفهانی مطلق ذکر شود مراد همین شمس الدین است . اگر چه چند نفر دیگر هم باصفهانی شهرت دارند . و فاتش در ذی قعدة سال ۷۴۹ بمرض طاعون بوده است (بغية الوعاة ص ۳۸۸ و روضات الجنات ص ۲۱۴) و در طبقات الشافعية تولدش به سال ۶۷۴ ضبط شده است . (طبقات ج ۶ ص ۲۴۶)

محقق جرجانی (متوفی ۸۱۶) بر شرح قدیم حاشیه محققانه‌ای نوشته که بحاشیه تجرید معروف گشته، و در بلاد روم (عثمانی سابق) هم این حاشیه شهرت یافته، و جمعی از علما بر این حاشیه بازحواشی نوشته‌اند که اسامی بسیاری از حواشی در کتاب کشف الظنون ذکر شده که برای آگاهی بدان حواشی به کتاب مزبور رجوع شود.^۱

۳- شرح تجرید علاءالدین علی بن محمد مشهور بقوشچی (متوفی ۸۷۹ در دیار روم). این کتاب را به نام سلطان ابوسعید خان در کرمان تألیف کرده و به ایلخان تقدیم نموده است.

ابتدای آن «خیر الکلام حمد الله الملك العلام»

این شرح در میان علماء فن کلام به «شرح جدید» مشهور است و در ایران بطبع رسیده است.

این شرح را حواشی چندیست که مهمتر از همه سه تألیف بنام حاشیه تجرید از ملاجلال الدین محمد بن اسعد صدیقی دوانی (متوفی ۹۰۷) است، تألیف اولش به «حاشیه قدیم» مشهور گردیده، ابتدا آنرا مؤلف به نام سلطان یعقوب بایندری آق قوینلو (۸۸۳ - ۸۹۶) نوشته، و بعد به سلطان بایزید تقدیم کرده است.

وحاشیه دیگر از میرصدرالدین محمد دشتکی شیرازیست (۸۲۸ - ۹۰۳) که بر حاشیه دوانی ایرادات و اعتراضاتی نموده است. و دوانی بار دیگر حاشیه دیگری بر آن شرح نگاشته و بر حاشیه دشتکی شیرازی اعتراضاتی کرده است. و این حاشیه به نام «حاشیه جدید» مشهور گشته. بار دیگر صدرالدین حاشیه دوم خود را نوشته و جواب دوانی را داده است. و دوانی حاشیه سومی در

رد براو نگاشته که به «حاشیه اجد» مشهور شده است.

این حواشی هم از بهترین حواشی این شرح است. و مجموع سه حاشیه دوانی و دو حاشیه صدرالدین در میان فضلا بنام «طبقات الجلاله والصدريه» موسوم شده است.

۴- شرح تجريد بنام «شوارق الالهام فی شرح تجريد الکلام» تأليف مولى عبدالرزاق بن على بن حسين لاهيجى متخلص به فياض (متوفى ۱۰۵۱) معاصر و شاگرد ملاصدرا، این شرح نیز از شروح معتبر این متن است. ابتدای آن «ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین ، اما بعد، الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنالنهتدی لولا ان هدانا الله ۱».

و همین مؤلف را نیز بر تجريد شرح دیگری به نام «مشارق الالهام»^۲ است که مقصد اول را که در امور عامه است شرح کرده است.

۵- شرح تجريد زين الدين على بن عبد الله بدخشی مسمی به «تحفه شامی و عطیه الهی» به فارسی. این کتاب را مؤلف برای سلطان محمد قطبشاه ساخته است.

ابتدای آن «شکرو سپاس پادشاهی را سزد، و حمد و ثنای بی قیاس خالق را رسد^۳»

مؤلف در جمادی الثانیة سال ۱۰۲۳ از تألیف آن فارغ شده است. و این کتاب شرح الهیات تجريد است. نسخه آن در کتابخانه دانشگاه از کتب اهدائی جناب آقای مشکوة موجود است. و نسخه دیگر در کتابخانه مجلس

۱- نسخه کتابخانه مجلس شورا به شماره ۹۶ و نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار

به شماره ۱۱۴۸ می باشد که در این نسخه بجای اما بعد و بعدا است.

۲- الذریعه ج ۳ ص ۳۵۵ ۳- کشف الحجب والاسرار ص ۱۰۶

شورای ملی به شماره ۲۰۵۸ ضبط است که تاریخ تحریر آن ۱۲۰۷ و ابتدای آن از مقصد سوم در اثبات صانع می باشد.

۶- شرح تجرید محمد جعفر بن سیف الدین استرآبادی^۱ مقیم طهران ، موسوم به: «البراهین القاطعه فی شرح تجرید العقاید الساطعة» مؤلف در روز جمعه ۱۹ جمادی الاولی ۱۲۵۴ از تألیف این شرح فارغ گشته است.

ابتدای آن: «الحمد لله الواجب الوجود بالذات ، السواحد من جمیع الجهات، الذی یکون صفاته الذاتية عین الذات».

نسخه کاملی از این شرح در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار به شماره ۱۳۵۲ موجود است که تاریخ تحریر آن ۱۲۵۸ می باشد . و نسخه دیگری که جلد دوم و سوم آنست در کتابخانه اهدائی جناب آقای مشکوة به دانشگاه موجود است.

۷- شرح تجرید محمد کاظم بن محمدرضا الطبری که آنرا بنام محمد شاه قاجار نوشته است.

اول آن: «سبحان من اظهر الاشياء لکمال وجوده ، وافاض علیها سجال الآثار لغایة جوده».

نسخه ای از این کتاب در کتابخانه ملی فرهنگ می باشد که در تاریخ ۱۲۵۰ نوشته شده است . و نیز نسخه دیگری از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی است که نام مؤلف در مقدمه باین صورت آمده : «فیقول الراجی الی رحمة ربه الوفی محمد قاسم بن الرضا الکاظم الطبری».

و این شارح را تألیف دیگر است به نام «حل التریب» که بعضی از تراکیب

۱- تاریخ وفات شیخ جعفر استرآبادی را صاحب روضات از پسر شیخ «شب جمعه

دهم صفر ۱۲۶۳ به مرض سل و تنگ نفس» نقل کرده است (روضات الجنات ص ۱۵۴).

عربی را تفسیر کرده و نسخه آن به شماره ۱۷۶ در مجلس شورای ملی ضبط است.

۸- شرح اردبیلی، مولی احمد بن محمد الاردبیلی (متوفی ۹۷۷) شرحی بر الهیات تجرید نوشته و آنرا «التوحید علی التجرید» نام نهاده است.^۱

۹- شرح تجرید، شیخ علاءالدین ابی العلاء محمد بن احمد بهشتی اسفراینی که بنام «تفرید الاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد» نامیده شده است.^۲ وی ظاهراً قریب العصر باخواجه طوسی بوده است.

در وقایع السنین خاتون آبادی مسطور است که ملا بهشتی اسفراینی از شاگردان خواجه است، و شرحی بر تجرید العقاید خواجه نوشته است.^۳

اول شرح بهشتی: «الحمد لله الفیاض الجود، الوهاب الوجود، القيوم المعبود، الדיموم المسجود، والصلوة علی محمد المسعود بالمقام المحمود». و در مقدمه گوید: «وسمیته تفرید الاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد» و این شرح بدین عبارت ختم می شود:

«وكان فراغ مؤلفه من نقله من السواد الى البياض يوم الأحد الثاني والعشرين من ربيع الآخر لسنة احدى واربعين وسبعمائه ببلدة اسفراین شكر الله جميل مساعيه وقدر حصول مباحثه وغفر لذنوبه ومساويه آمين».

دو نسخه از این شرح به شماره های ۳۹۶۳ و ۳۸۳۰ در کتابخانه مجلس شورای ملی است که بسیار کهنه و قدیمی و از کتب کتابخانه مرحوم شیخ الاسلام زنجانى است که به این کتابخانه منتقل گردیده.

مرحوم خلد آشیان شیخ الاسلام زنجانى طاب الله ثراه در انتقاداتی که

۱- دانشمندان آذربایجان ص ۳۱. و هدیه العارفین ج ۱ ص ۳۱۸

۲- الذریعة ج ۳ ص ۳۳۵ و ج ۴ ص ۲۱۴.

۳- وقایع السنین نسخه کتابخانه مجلس ص ۳۶۵.

برصفحات ۵۶-۶۶ کتاب آثار الشیعه کرده نوشته است که: «شرح موسوم به «تجرید الاعتماد فی شرح تجرید الاعتقاد» تألیف حسام‌الدین محمد بن احمد بهشتی اسفراینی از علمای شیعه در قرن هشتم هجری است و نسخه این شرح در کتابخانه این جانب موجود است»^۱.

۱۰- شرح تجرید بفارسی تألیف میرزا عمادالدین محمود الشریف ابن میرزا مسعود سمنانی صدر دارالسرور (برهان پور) که مؤلف از این شرح در سال ۱۰۶۸ فارغ شده است.^۲

۱۱- شرح تجرید مولی بلال شاختی القائی.

۱۲- شرح تجرید ملا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف قصص العلماء (متوفی ۱۳۰۲) بفارسی. آغاز آن: «الحمد للمحمود الوجود الفعال، الذی لایحویه ماض ولا استقبال»^۳.

۱۳- تحریر تجرید العقاید مشتمل برزبدۀ مسائل کلامیه بر مذهب فرقه ناجیه شیعه امامیه، از تبریزی- نسخه آن به شماره ۳۹۶۸ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است. ابتداء موجود «وما هو ذاك الشرح المسئول عن الله تعالى ان ينفع الطلاب وان يجعل ذخرا لى فى يوم الحساب المبتدى بانه تعالى لما اوجب على كل ما انعم عليه شكر».

۱۴- شرح ابی عمرو احمد بن محمد المصری (متوفی ۷۵۷) مسمی به المفید.

نسخه‌ای از این شرح به شماره ۹۱۵ که اول و آخر آن ناقص است

۱- دائرة المعارف الاسلامیة شماره اول، تألیف آقای عبدالعزیز جواهر الکلام ص ۱۶.

۲- الذریعه ج ۳ ص ۳۵۵.

۳- فهرست دانشگاه ص ۲۷۲۹.

در کتابخانه آستان قدس موجود است . ابو عمرو احمد بن محمد مصری در این شرح مکرر از استاد و شیخ خویش علامه حلی یاد می کند.

۱۵- شرح علامه اکمل الدین محمد بن محمود البابرتی حنفی (متوفی ۷۸۶) بنام عقیده الطوسی^۱.

۱۶- شرح فاضل خضر شاه بن عبداللطیف الممتشوی (متوفی ۸۵۳)^۲.

۱۷- شرح قوام الدین یوسف بن حسن معروف بقاضی بغداد (متوفی ۹۲۲)^۳.

۱۸- تنقیح الفصول شرح تجرید الاصول تألیف ملا احمد بن محمد مهدی نراقی کاشانی متوفی ۱۲۴۴^۴.

۱۹- نهاية التحرير فی شرح التجريد. صاحب الذریعه شارح را سید محمد تقی بن امیر مؤمن بن امیر محمد تقی بن امیر رضا حسینی قزوینی متوفای ۱۲۷۰ دانسته. نسخه ای از این شرح منظوم به شماره (۹۴۹) در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است که فهرست نویس نوشته ناظم غیر معلوم است و تاریخ تحریر این نسخه ۱۲۲۵ است. کتاب ارجوزه ایست در شرح تجرید الاعتقاد که ناظم در ۱۲۲۳ از نظم آن فارغ شده است. ابتدای آن :

وبعد حمد الله واجب الوجود	علی فیوضات مرائی الوجود
ثم الصلوة ^۵ والسلام مطلقا	علی محمد و آله ذوی التقی ^۵
لاسیما اکرم من به اعتصم	باب مدینه العلوم والحکم

۱- کشف الظنون ج ۲ چاپ اسلامبول ستون ۱۱۵۸

۲- کشف الظنون ج ۱ ستون ۳۵۱ و ج ۲ ص ۹۵

۳- ایضاح المکنون ج ۱ ص ۳۳۱

۴- اصل نسخه: هل والصلوة.

۵- اصل نسخه: واله التقی.

فهذه نهاية التحرير في علم الكلام بالنظام الاشرف
اضحى بها التجريد فيما اكتفا منظما والله حسبي وكفى
هو المفيض للهدايا والحكم ومنه اسأل السداد والعصم

* * *

وابن كمال الدين پاشازاده شمس الدين احمد بن سليمان (متوفى ۹۴۰)
كتاب تجريد را اصلاح و آنرا «تجريد التجريد» نام نهاده و خود نیز بر تحرير
خويش شرحى نگاشته است. نسخه این متن و شرح در كتابخانه ملی پاریس
موجود است.^۱

وسید امیر محمد اشرف بن عبد الحسیب احمد بن زین العابدین الحسینی
(متوفى ۱۱۴۵) متن تجريد را به فارسی ترجمه کرده ، و این ترجمه را «علاقة
التجريد» نام نهاده است.

ابتدای آن: «حمد مرخداى را که تجريد علایق جسمانيه و تهذيب اخلاق
ایمانیه را صراط المستقیم ابواب جنان».

نسخه این ترجمه فارسی در كتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است.
حواشی بسیار دیگری نیز بر متن تجريد و شروح آن نوشته شده است
که از جمله آنها حاشیه خفری بر الهیات تجريد است .

اول آن: «الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين وآله الطاهرين
فيقول الفقير الى الله الغنى محمد بن احمد الخفرى هذه تعليقات ...»
و دیگر حاشیه فخر الدين الحسينى است.

آغاز آن : « الحمد لله الغفور الرحيم والسلام على حبيبه المنعوت
بالخلق العظيم محمد الباقر لعلوم الاولين والآخرين و آله الطيبين و صحبه
الاکرمين وبعد فيقول الحقير الفقير الى عفو ربه الغفور الغنى محمد بن حسين

الشهير بفخر الدين الحسيني».

این حاشیه هم بر الهیات تجرید است و تحریر آن غره ربيع الاول ۱۰۰۸ است و هر دو حاشیه در یک جلد به شماره ۸۶ در کتابخانه مجلس شورای ملی است. و سید رکن الدین استرآبادی شاگرد خواجهر حاشیه ای بر تجرید است که ابن رافع در شرح حال سید نام آنرا برده است. ص ۱۴۲.

۴۶- شرح اشارات موسوم به «حل مشکلات الاشارات» متن آن بنام «اشارات و تنبيهات» از حکیم دانشمند و فیلسوف بزرگ ابوعلی سیناست که عده بسیاری از علما بشرح و توضیح آن پرداخته اند که از جمله آنها یکی امام فخر رازیست. در این شرح امام اعتراضات و ایرادات بسیاری بر شیخ نموده، و بیشتر مطالب آنرا تزئیف نموده است. و پس از امام خواجه طوسی اشارات را شرحی نیکو کرده، و کلیه اعتراضات امام را جواب گفته است.

خواجه در مقدمه شرح خود فرماید «مقصود از این شرح دفع اعتراضات امام و انتصار از شیخ است». و باین جهت شارح در این کتاب جز در دوسه مورد عقیده شخصی خویش را در مسائل فلسفی اظهار نکرده، و فقط بتوضیح سخنان شیخ پرداخته است، تا اعتراضات امام را رد و جواب گوید.

و باز در مقدمه فرماید: «امام فخر در شرح خود بر اشارات در رد بر ابن سینا مبالغه کرده، و در نقض قواعد از حد اعتدال تجاوز نموده، و بهمین جهت بعضی از ظرافت شرح او را جرح خوانده اند، و من این کتاب را در مدت بیست سال باتمام رسانیدم.»

ابتدای کتاب «الحمد لله الذی وفقنا لافتتاح المقال بتحميده».

و این شرح را بنا به درخواست یکی از دوستانش ملقب بشهاب الدین تألیف کرده، چنانکه در مقدمه گوید: «ولقد سالنی بعض اجله الخلفاء وهو المجلس

الرفیع ربیب الدولة و شهاب الملة قدوة الحکماء و الاطباء و سید الاکابر و الفضلاء بلغه الله ما یتمناه» که بعید نیست مراد از شهاب الملة محتشم شهاب که از افاضل دانشمندان و امراء اسماعیلیه است باشد.

خواجه در ماه صفر سال ۶۴۴ از تألیف این شرح فارغ گشته ، چنانکه در آخر بعضی از نسخ چنین ذکر شده است: «و نقل ما وجد بخطه رحمه الله تعالی فی آخر المسودة بعد قوله و الیه المعاد. وقد فرغت من تسویده فی اواسط صفر سنة اربع و اربعین و ستمائة حامدا مصليا و داعیا و مستغفرا».

نسخه خطی شرح اشارات در بسیاری از کتابخانه های مهم موجود است. و از جمله نسخ قدیمی نفیس آن یکی از نسخ کتابخانه مجلس شورای ملی است که تاریخ تحریر آن ۷۲۴ است . و نسخه دیگری از همان کتابخانه بشماره ۱۲۶ که تاریخ تحریر آن ۹۵۲ است . و دیگر نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۶۸۶۶ تقدیمی مرحومه خانم کوثر است که بتاریخ ۷۵۴ نوشته شده است، و در آخر این نسخه سواد اجازه ایست از قطب الدین شیرازی که در سال ۷۰۰ به برهان الدین سید عبدالله بن محمد بخاری داده است.

و دیگر نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران اهدائی جناب آقای مشکوة است که در سال ۶۷۲ در زمان حیات خواجه شش ماه قبل از وفاتش نوشته شده است. تعلیقات و حواشی بسیاری بر این شرح نوشته شده که اهم آنها عبارتست از:

۱- شرح علامه حلی به نام ایضاح المعضلات من شرح الاشارات.

۲- شرح قطب الدین محمد بن محمد الرازی البویهی (متوفی ۷۶۶) که بنام «محاکمات» بین دو شرح امام و خواجه معروفست. و مؤلف از تألیف آن در اواخر جمادی الاخری ۷۵۵ فارغ شده است.

نسخه قدیمی از محاکمات که بسال ۷۷۴ و نوزده سال بعد از تألیف نوشته

شده در کتابخانه اهدائی جناب آقای مشکوة به دانشگاه تهران موجود است.

۴- تعلیق عبدالرزاق لاهیجی.

۵- تعلیق سید ظهیرالدین میرزا ابراهیم بن قوام الدین حسین بن عطاءالله

حسین همدانی (متوفی ۱۰۶۶).

۶- تعلیق ملا محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری.

۷- تعلیق آقا حسین خوانساری (متوفای ۱۰۹۹) نسخه آن نزد نگارنده

موجود است.

۸- تعلیق خلیفه سلطان ملقب به سلطان العلماء وزیر شاه عباس.

۹- تعلیق غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی.

۱۰- تعلیق قاضی محمد سعید قمی ملقب بحکیم کوچک (به شماره های

۱۸۱۸ و ۱۸۱۹ کتابخانه مجلس مراجعه شود).

۱۱- تعلیق امیر رفیع الدین محمد بن^۱ حیدرالحسینی استاد مجلسی.

۱۲- تعلیق میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض العلماء.

۱۳- تعلیق سید معزالدین بن فخرالدین مشهدی.

۱۴- تعلیق سید اسماعیل خاتون آبادی بر الهیات شرح اشارات.

۱۵- تعلیق میرزا محمد بن حسن شیروانی^۲.

حاشیه بر الهیات شرح اشارات تألیف محمد ملقب بمعصوم حسینی

نسخه آن که بدون تاریخ تحریر است در کتابخانه مرحوم شیخ الاسلام زنجان

موجود است.

بعضی نوشته اند که سید علی بن محمد بن اسدالله امامی اصفهانی شرح

۱- نوردانی: میرزا رفیعای نائینی.

۲- نام تمام این تعلیق در کتاب آثار الشیعه ص ۴۶ مذکور است.

اشارات خواجه را بفارسی ترجمه کرده است.^۱

شرح اشارات خواجه تمام آن بسال ۱۳۰۵ قمری و طبعی و الهی آن بسال ۱۲۷۱ قمری در ایران چاپ شده و نیز در سنوات ۱۳۷۷ - ۱۳۷۹ با محاکمات قطب رازی در سه جلد در طهران بزیور طبع آراسته شد. و در مصر و هند هم مکرر بطبع رسیده است. و خلاصه‌ای از شرح انماط سه گانه آخر اشارات بسال ۱۸۹۱ میلادی در بریل جزو رسائل عرفانی شیخ چاپ شده است. و شرح طبعیات آن در هند بسال ۱۲۹۳ هـ. و نیز با شرح امام در همانجا بسال ۱۲۹۷ و ۱۳۱۸ و باز در آستانه با شرح امام فخر بسال ۱۲۹۰ هـ. بطبع رسیده است.^۲

۴۷ - قواعد العقاید مختصریست در اصول عقاید و نامش قواعد العقاید می‌باشد که خود خواجه در تألیفاتش مکرر از آن نام برده است. ولیکن رساله اعتقادی و مقاله نصیری به هم بدان گفته شده است.

ابتدای آن «الحمد لله المنقذ من الحيرة والضلالة، والصلوة علی محمد المخصوص بالرسالة. و آله الموصوفین بالعدالة. يقول صاحب المقالة انی اردت فیها قواعد العقاید من العلم المنسوب الی الاصاله».

نسخه قدیمی از این کتاب که تاریخ فراغ از تحریر آن دوشنبه ۱۹ محرم سال ۶۸۷ است در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۲۱۷ موجود است و دو نسخه دیگر نیز بشماره‌های ۹۲۳ و ۸۲۳ در آن کتابخانه می‌باشد.

و این متن را عده‌ای از علماء شرح کرده‌اند که از جمله شروح زیر است:

۱ - شرح علامه حلی موسوم به «کشف الفوائد» که به خواهش فرزندش

فخر المحققین قواعد را شرح کرده است، و این شرح در طهران بسال ۱۳۰۵ بطبع رسیده است.

۱ - الذریعة ج ۱ ص ۱۰۸.

۲ - معجم المطبوعات العربیه ص ۱۲۵۱.

۲- شرح القواعد تألیف سید رکن الدین ابی محمد حسن بن محمد بن شرفشاه (متوفی ۷۱۷) این شرح از شرح علامه مفصل تر است، و سید آنرا در زمان حیات خواجه طوسی بخواهش یکی از فرزندان خواجه نوشته است.

میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء گوید: «نسخه‌ای از شرح قواعد العقاید سید رکن الدین را دارم» نسخه دیگری هم از آن در کتابخانه سید حسن صدر در کاظمین موجود است^۱.

حاجسی خلیفه در کتاب کشف الظنون قواعد العقاید را از مؤلفات امام فخر دانسته و گوید: سید رکن الدین استرآبادی بر آن شرحی نگاشته است، بعد گوید «این کتاب را محمد امین بن صدر الدین شروانی (متوفی ۱۰۳۶) شرح دیگری کرده است و اول آن این است. «یا واجب الوجود و یا مفیض الخیر و الجود»^۲

و نیز میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء از ذیل ابن رافع بر تاریخ بغداد نقل می‌کند که «فرزند علامه طوسی را شرحی است بر قواعد العقاید تألیف پدرش»

۳- رساله عزیه در شرح مقاله نصیری که مراد از مقاله نصیری همین کتاب قواعد العقاید است. نام شارح آن معلوم نیست. نسخه‌ای از این شرح در کتابخانه ملی پاریس و نسخه دیگری در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۲۰۵ حکمت و کلام موجود است.

از اینکه شارح در مقدمه هرجا نامی از مصنف می‌برد، او را با دعای «متع الله المسلمین بطول بقائه، و رضع بجواهر الدوام کلّیل علائه» یاد می‌کند

معلوم می‌شود که وی معاصر خواجه بوده است. ولی چون در مبحث علم باری تعالی و باب امامت، پس از ذکر نام مصنف «قدس الله روحه و نور ضریحه» می‌گوید محتمل است گفته شود «ابتداء شروع به شرح کتاب خواجه طوسی زنده بوده، و در آخر تألیف خواجه بدرود حیات گفته، و رخت از این سرای بر بسته بوده است»

ابتداء آن «امابعد حمد الله المنور قلوب العارفين بطلائع معرفته والشارح صدور السالكين بلوامع هدايته» شارح کتاب را به نام عزالدین عبدالعزیز بن جعفر نیشابوری ساخته، و از این روی آنرا رساله عزیه نامیده است، و در مقدمه گوید: «و سمیته رسالة العزیه فی شرح مقالة النصیری»

نگارنده گوید: بعید نیست با این خصوصیت این شرح همان تألیف سید رکن الدین استرآبادی که از شاگردان خواجه است باشد.

۴ - شرح دیگری از قواعد موسوم به «تحریر قواعد الکلامیه فی شرح الرسالة الاعتقادیه»

اول آن «الحمد لله الذي تقدس بتقديم صفاته. وتنزه عن صفاته المخلوقين بذاته» شارح عبدالرزاق بن ملامیر جیلانی را نکوئی شیرازی است که این تألیف خود را در شب چهارشنبه و عید غدیر ۱۸ ماه ذیحجه سال ۱۰۷۷ نوشته، و نسخه‌ای که ظاهراً نسخه اصل و خط خود مؤلف باشد در کتابخانه اهدائی آقای مشکوة به کتابخانه دانشگاه موجود است.^۱

۵ - شرح شعبی. ابو عبدالله محمد بن زنگی خراسانی اسفراینی موصوف به صدر، و مشهور به شعبی را نیز شرحی بر قواعد العقاید است.

۶ - جرجی زیدان در کتاب تاریخ آداب اللغة شرح دیگری از این کتاب بنام

شرح رازی ذکر کرده و گوید «متن و شرح هر دو در کتابخانه برلین موجود است»^۱ و این شرح چنانکه در فهرست کتابخانه عمومی برلن است با اسم «کشف المعاقده فی شرح قواعد العقاید تألیف محمود بن علی بن محمود الحمصی رازیست»^۲

۴۸ - فصول نصیریة: کتاب کوچکی است در اصول عقاید به فارسی. صاحب روضات الجنات گوید «این کتاب را خواجه مانند بیشتر از مصنفاتش به فارسی نوشته، و بعد شیخ محقق رکن الدین محمد بن علی فارسی جرجانی^۳ که قریب العصر با خواجه بوده آنرا تعریب کرده است. و استفاده این مطلب از شرحی است که شیخ مقداد بن عبدالله السیوری حلی بنام رئیس ارشد و ملک اسعد جلال الدین ابوالمعالی علی بن شرف الدین العلوی الحسینی- الآوی بر این کتاب نوشته، و آنرا بنام «الانوار الجلالیة للفصول النصیریة» نامیده است.

ورکن الدین مذکور هم در ابتدای ترجمه عربی اوصاف الاشراف خواجه ذکر این مطلب را کرده و گفته «چند کتاب از مؤلفات خواجه را از فارسی بعربی ترجمه کرده ام که از جمله آنها یکی فصول نصیریة است.» بنا براین شبهه ای نیست که رساله فصول نصیریة را خواجه به فارسی

۱- آداب اللغة العربیة ج ۳ ص ۲۳۴

۲- فهرست کتابخانه عمومی برلن ج ۲ ص ۳۳۹ شماره ۱۷۶۹

۳- رکن الدین از شاگردان علامه حلی و شارح کتاب مبادی علامه که آنرا به سال ۶۹۷ شرح کرده، و چند کتاب از کتب خواجه را مانند کتاب اساس الاقتباس و فصول نصیریة و اوصاف الاشراف و غیره را نیز تعریب نموده است. و تألیف دیگر او «الابحاث فی تقویم الاحداث» در دبر زیدیه و اثبات امامت ائمه اثنا عشر است که آنرا به سال ۷۲۸ تألیف کرده است. (الذریعة ج ۲ ص ۴۲۳)

تألیف کرده است، و ترجمه عربی آن از رکن الدین جرجانی است.
خواجه ابتدا فصلی در توحید ساخته، و بعد از مدتی بر حسب التماس
جمعی باقی ابواب اصول دین را بر آن افزوده است.
ابتدای نسخه فارسی این است

« الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطیبین
الطاهرین. هر که از چیزی آگهی یابد لامحاله از هستی آن چیز آگاه شده باشد،
چه بضرورت داند که آنچه بود یا بنده باشد، و آنچه نبود، نتوان یافت»
دو نسخه از این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۸۱۷ و
۹۱۷ موجود میباشد.

فصول نصیری به سال ۱۳۱۳ در تهران در ۳۸ صفحه بطبع رسیده
و بار دیگر باهتمام آقای دانش پژوه (نشریه شماره ۲۹۸ دانشگاه) چاپ شده است.
و ترجمه فصول که تعریب رکن الدین جرجانی است. بدین عبارت
آغاز میگردد « اما بعد حمد الله الواجب وجوده الفاضل علی سایر القوابل جوده
و المتفاوت بحسب القبول ظله وجوده^۱ الذی منه بدء الخلق و الیه عوده » و نسخه
فصول عربی کتابخانه آستانه شماره ۸۱۷ ابتدای آن چنین است « الحمد لله
رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوة علی محمد و آله، فان علم الکلام و ان کثر
اسراره و بعد اغواره»

بر این کتاب شروح چند نوشته شده که اهم آنها عبارتست از:
۱- الانوار الجلالیه تألیف شیخ شرف الدین ابی عبدالله مقداد بن عبدالله

سیوری حلی^۲

۱- مقدمه رساله فصول نصیری به عربی نسخه کتابخانه ملی ملک.

۲- در کتاب کشف الحجب و الاستار ص ۳۴۴ نام و نسب شارح چنین آمده «شیخ
مقداد بن عبدالله بن محمد بن الحسین بن محمد السیوری الحلی الاسدی».

(متوفی ۲۶ جمادی الثانیة ۸۲۶) شاگرد شهید اول، و از اعلام نیمه اول سده نهم. کتاب شرحی است بطور قال اقول که شارح آنرا بنام امیرجلال الدین ابی المعالی علی بن شرف الدین الحسینی آوی تألیف نموده است. ابتدای آن «سبحانک اللهم واجب الوجود ومبدء و غایة وجود کل موجود». و بنابر آنچه در آخر نسخه مسطور است، شارح در هشتم رمضان سال ۸۰۸ از این شرح فارغ شده است.

نسخه‌ای از این شرح به شماره ۳۴۷ که در ۸۵۷ نوشته شده در کتابخانه آستان قدس موجود، و نسخه دیگری که تاریخ تحریر آن ۸۶۸ است از کتب مرحوم تنکابنی طاب ثراه، و نسخه قدیمی نفیس دیگری هم از کتب اهدائی شادروان مرحوم سید محمد صادق طباطبائی در کتابخانه مجلس شورای ملی است.

۲ - شرح فصول عربی تألیف امیرسید عبدالوهاب متکلم ابن طاهر بن علی بن داود حسینی استرآبادی^۱.

دو نسخه از این شرح در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است که در مقدمه نسخه (شماره ۷۳۴) نام شارح چنین ذکر شده «عبدالوهاب بن علی بن الحسین الاسترآبادی»

و در نسخه دیگر آن کتابخانه (شماره ۸۲۵) و نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی (به شماره ۱۱۵۹) نام و نسب وی چنین یاد شده «عبدالوهاب ابن طاهر بن علی الحسینی». ولیکن صحیح در نام و نسب وی همانست که از آمل - آمل و کشف الحجب نقل شد. شارح از علماء معاصر سلطان حسین میرزای بایقرا است که تا سال ۸۸۵ زنده بوده است^۲.

۱ - امل آمل و کشف الحجب والاستار ص ۳۲۴

۲ - روضات الجنات ص ۳۵۱

این شرح بدین گونه شروع می شود « نحمدك اللهم على ما وفقنا لادراك فصول الكلام و علمتنا سلوك مسالك البيان لتبيين المرام » و در بعضی نسخ بدین گونه آغاز شده « یا کریم اعتنایما قصدنا یا عظیم نحمدك اللهم... »

مؤلف از تألیف آن در روز چهارشنبه ۲۳ رجب سال ۸۳۲ فراغت یافته است.^۱

۳- شرح فصول تألیف فخر المحققین فرزند علامه حلی.

۴ - شرح فصول تألیف مولی علی بن یوسف بن عبد الجلیل^۲ موسوم به «منتهی السؤل»

ابتدایش این است « الحمد لله مبدع نظام الاصول و مخترع ترتیب الفصول بحکمة بهر العقول »

نسخه ای از این شرح نزد نگارنده، و نسخه دیگر در کتابخانه آستان قدس بشماره ۶۵۱۰ موجود است.

۵- شرح فصول تألیف ناصرالدین عبدالله بن عمر بن محمد بن علی الفارسی البیضاوی. (متوفی ۶۸۵) نصرال بیان صاحب سلم السموات و مرحوم خوانساری در روضات الجنات این شرح را ذکر کرده اند.^۳

۶ - شرح فصول نصیریة از محمد بن احمد خواجگی شیرازی. شارح در مقدمه اشاره بمذهب و کیش خویش کرده و گوید «ابتدا پیرو سنت و جماعت بودم و مذهب شافعی داشتم، و بعد از آن مذهب عدل و طریقه حقه جعفریه را

۱- آقای دانش پژوه در فهرست نسخ اهدائی جناب آقای مشکوة به دانشگاه طهران نوشته اند « شارح این کتاب را بدرخواست دوستان از روز شنبه ۱۱ محرم تا ۲۰ صفر ۸۷۵ شرح کرده است (ص ۵۹۳)

۲- کشف الحجب والاستار ص ۳۴۴

۳- روضات ج ۲ ص ۴۵۴ و سلم السموات به شماره ۶۷۰ کتابخانه آستان قدس رضوی.

اختیار کردم».

وی دو شرح بر فصول نوشته است، یکی به عربی بنام «تحفة الفحول فی شرح الفصول» که ذکر آن بعد خواهد شد، و دیگری به فارسی که در مقدمه این شرح گوید «با وجود هجوم غموم و وفود هموم شرحی نوشتم پیشتر به زبان فارسی موافقه لمصنّفه و تعمیم الفوائد، جامع جمیع امور مذکوره مشتمل بر بسیاری از تحقیقات عقاید حقّه که در کتب متقدمین و متأخرین نیست، و حسب المقدور جمع میان مذاهب مختلفه نموده، اختلاف و شقاق به وفاق و اتفاق قرار یافت الانادرا».

شارح این دو شرح را در يك زمان یعنی به سال ۹۵۳ در دکن هند تألیف کرده است. از شرح فارسی آن نسخه‌ای (به شماره ۱۹۵) در کتابخانه آستان قدس است که صفحه اول آن افتاده است، و اول موجود این است «و محتویست بر طریقه اصحاب کشف و شهود و قائلین بوحّدت وجود» و تاریخ تحریر نسخه سال ۱۰۰۰ ه است.

۷- شرح فصول تألیف شیخ نجم الدین خضر بن شمس الدین محمد بن صفی الرازی^۱ الجبلرودی از علماء قرن نهم بنام «جامع الاصول».

اول آن «احمد الله على اصول نعمه و فصولها السابعة الفائضة على الدوام بتفاوت درجاتها لعظيم الحكمة على الخواص والعوام».

شارح در محرم سال ۸۳۴ در نجف اشرف از این شرح فصارغ گشته

۱- در کشف الحجب والاستار جائی نام و نسب شارح «خضر بن محمد بن علی -

الرازی جبلرودی» و جائی دیگر «خضر بن محمد بن علی الرازی» ذکر شده (ص ۱۵۱ و

است . نسخه‌ای از این شرح در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۴۳۹ ضبط است که تاریخ فراغ از تحریرش ۱۹ ربیع الاول ۸۵۶^۱ می باشد.

۸ - شرح فصول از محقق کمال الدین حسن بن محمد حسن استرآبادی نجفی صاحب آیات الاحکام . تاریخ فراغ شارح از این شرح دو شنبه ۱۵ ذیحجه سال ۸۷۰^۲ و آنرا شرح مزجی لطیفی نموده است.

۹ - شرح فصول تألیف شیخ سلمان بن احمد آل عبدالجبار بحرانی که در سال ۱۲۲۶ وفات یافته است^۳.

۱۰ - شرح فصول نصیریة تألیف علامه حلی^۴.

۱۱ - تحفة الفحول فی شرح الفصول شرحی است مزجی و مفصل از محمد بن احمد خواجگی شیرازی به عربی بر فصول خواجه . تاریخ فراغ از این شرح همزمان شرح فارسی وی در سال ۹۵۳ است.

نسخه‌ای از این شرح در کتابخانه آستان قدس به شماره ۳۹۲ موجود است که از ابتداء آن قدری افتاده است . و مقدمه‌ای را که شارح در آن شرح حالی از خود نگاشته ، ظاهراً پس از تألیف کتاب بر آن افزوده است . تاریخ تحریر این نسخه رجب ۹۵۴ است . و احتمال می رود که نسخه به خط مؤلف باشد.

۱۲ - شرح فصول عبدالمطلب موسوی^۵.

۱ - بعضی نوشته‌اند شارح در روز جمعه بیستم رمضان سال ۸۶۱ از شرح فارغ شده و آن اشتباه است.

۲ - مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۰۵

۳ - آثار الشیعه ص ۶۳

۴ - اعیان الشیعه ج ۱ ص ۳۳۴

۵ - فهرست نسخ خطی برلن ج ۲ ص ۳۴۰ شماره ۷۷۰

ابتدای آن «نشرح لديك عجز الافهام و قصور العقول عن درك ذاتك بالاجناس والفصول»^۱

۱۳- ایضاح الاصول فی شرح الفصول شارح علاء الدین ملک علی تونسلی از دانشمندان زمان شاه سلیمان صفوی وزنده در ۱۰۹۸ بنام حسینعلی خان پسر شیخ علیخان زنگنه اعتمادالدوله صدراعظم. این شرح به فارسی بر فصول عربی است و دیباچه آنرا ندارد. شارح در مقدمه گوید: که این فصول عربی از خواجه طوسی است.^۲

۴۹- مصارع المصارع: محمد بن عبدالکریم شهرستانی را کتابی است که در آن کتاب ابراد بسیاری به گفته های شیخ ابوعلی سینا کرده و اعتراض فراوانی به آن بزرگ نموده است. و در آن دعوی مصارعت بشایخ کرده، و نام آنرا مصارعات نهاده است. خواجه در کتاب خویش شبهات و اعتراضات شهرستانی را بر شیخ جواب داده، و نام آنرا «مصارع المصارع» گذارده است. این نسخه به عربی است و ابتدایش این است.

«الحمد لله حمد الشاکرین، والصلوة علی محمد وآله الطاهرین. و بعدفانی لشغفی بالعلوم العقلیة والمعارف الیقینیة کنت اوقات فراغی انظر فی کتب علمائها». و در آخر کتاب خواجه فرماید «ولم یکن قصد محرر هذه الاوراق نصره- ابن سینا، ولا کسر المصارع. بل کان قصده سلوک طریق الحق والانصاف، و ان یتظهر حقیقة الحال فی هذه المصارعات، لئلا یغتر المقلدون بقول من یدعی شیئاً لا یقدر علی بیان ما یدعیه...»

در این کتاب محقق طوسی مؤلف مصارع را مایل به باطنیه دانسته، و در باب حدوث عالم آنجا که تاج الدین گوید: فلاسفه را در باب حدوث عالم سه مذهب است، و در آنجا که یاد مذهب کسانی که قائل به قدم

۱- فهرست نسخ خطی برلن ج ۲ ص ۳۴۰ شماره ۱۷۷۰

۲- مقدمه آقای دانش پزوه بر فصول خواجه ص ۸

کلمات و حروف اند خواجه فرماید « این جماعت گویند که کلمات و حروف غیر از کلمات و حروفی است که از اصوات و حروف تألیف شده، بلکه اثبات واسطه بین خالق و خلق کنند، و آنرا کلمه خوانند، و گاه کلمه بحسب تعدد اشخاص متعدد شود، پس کلمات گردد، و این جماعت باطنیه باشند، و مصنف بدیشان مایل است». نسخه این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی (بشماره ۲۶۷ حکمت) موجود و تاریخ تحریر آن سال ۱۰۲۱ است. این نسخه از روی نسخه ای که تاریخ کتابت آن ۷۰۷ بوده نوشته شده است. و نیز نسخه محشی به حاشیه - ایست ناتمام که مؤلف آن شناخته نشد. و چنین معلوم می شود که محشی یکی از شاگردان خواجه بوده، و مکرراً از مؤلف مصارع المصارع بنام محقق طوسی و خواجه یاد کرده است.

نسخ دیگری از این کتاب در کتابخانه های ملی و دانشگاه و نسخه ای هم ضمن مجموعه شماره ۱۷۱۷ در کتابخانه مجلس شورای ملی محفوظ است.

۵۰ - تلخیص المحصل یا نقد المحصل در علم کلام خواجه طوسی کتاب «محصل افکار المتقدمین والمتأخرین» امام فخر رازی را تهذیب و تنقیح کرده، و آنرا به نام علاء الدین عطاء ملک جوینی تألیف، و باو هدیه نموده است. نام کتاب را ابن شاکر در کتاب فوات الوفيات^۲ «تلخیص فی علم الکلام» ذکر کرده است. و قاضی نورالله در مجالس المؤمنین «شرح المحصل»^۳ نامیده و صاحب کشف الحجب والاستار «تلخیص محصل» خوانده است.^۴

۱- کشف الظنون حاج خلیفه ج ۲ ص ۶۱۲

۲- فوات الوفيات ج ۲ ص ۱۸۷

۳- مجالس المؤمنین ص ۳۳۰

۴- کشف الحجب والاستار ص ۱۳۹

اصل کتاب که از امام فخر رازیست بر چهار رکن مشتمل است : اول در مقدمات . دوم در تقسیم معلومات . سوم در الهیات . چهارم در سمعیات .
 خواجه در مقدمه این کتاب فرماید «در این زمان از کتب اصولی که بین مردم متداولست جز کتاب محصل کتابی نیست . و آن برخلاف نامش مشتمل بر غث و سمین بسیار بود . خواستم که آنرا از زواید خالی و مهذب نمایم و آنچه بحث در آن واجب است ذکر کنم . اگرچه عده ای از افاضل بر این کتاب شروحن نوشته اند . و برای توضیح و تبیین مطالب آن جهد و کوشش فراوانی کرده اند ، لیکن هیچ يك چنانکه باید موفق نگشته . و از عهده آن چنانکه قاعده انصافست بر نیامده اند .»

خواجه از تهذیب این کتاب در سال ۶۶۹ (۱۲۸۰ - ۱۲۷۹ م) فارغ شده است . و اول آن این است .

«الحمد لله الذی یدل افتقار کل موجود فی الوجود الیه علی وجوب

و جوده»

نسخه ای از کتاب نقد المحصل که به تاریخ ۷۸۸ نوشته شده است در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۲۸۲ موجود است .
 و تلخیص المحصل بامحصل امام رازی در مصر به سال ۱۳۲۳ به طبع رسیده است .

این تلخیص را دو نفر از علماء دیگر شرح کرده اند

۱ - ابو حامد احمد بن علی شبلی

۲ - عصام الدین ابراهیم بن عرب شاه اسفراینی (متوفی ۹۴۵)^۱

و عزالدوله سعد بن منصور بن سعد بن الحسن بن هبة الله بن کمونه بغدادی

از تلخیص المحصل انتخابی کرده است و در مقدمه آن گوید:

«و تشمل هذه الأوراق على فوائد التفتنهما من كلام الخواجه نصیر الدین الذی فی تلخیص المحصل ینحل بها الذوی الفطنة بعد التأمل مشکلات کتاب المحصل و لم التزم ایراد الفاظ الكتاب» و در آخر گوید «و كان الفراغ منه انتخاباً ونسخاً فی العشر الاوسط من ذی القعدة سنة سبعین و ستمائة»

و فاضل محقق تحریر مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعة پس از ذکر نام این کتاب فرماید: «نسخه ای که به خط مؤلف است در کتابخانه غرویه دیدم»

۵۱ - تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار در منطق . متن کتاب از مفصل ابهری و نقد آن از خواجه طوسی است . حاجی خلیفه در یک موضع از کتاب کشف الظنون پس از ذکر نام «نقد التنزیل» گوید «قیل هو للامام الرازی»^۲ و در جای دیگر تألیف آنرا به بعض از افاضل نسبت داده است و^۳ گفته «این نقد در اوائل محرم سال ۶۶۵ به اتمام رسیده و از مولف آن نام نبرده است . ولیکن در دو کتاب «فوات الوفيات»^۴ و الوافی بالوفیات» صریحاً این نقد از خواجه دانسته شده، جز آنکه در فوات به نام «تعدیل المعیار فی بعض تنزیل الافکار» ذکر شده که مسلماً کلمه بعض غلط و اسم صحیح آن همانست که در بالا نوشته شده است . و ممکن است که به جای بعض «نقص» بوده و تحریفی در نام آن شده باشد .

ابتدای نسخه «تنزیل الافکار» اثر الدین ابهری این است :

۱ - الذریعة ج ۲ ص ۳۵۷

۲ کشف الظنون ج ۲ ص ۶۱۲

۳ - کشف الظنون ج ۱ ص ۳۳۷

۴ - فوات الوفيات ص ۱۸۷

«الحمد لله العلی شانہ الجلی برہانہ . الدائم سلطانہ»

و نقد خواجه آغازش این است «الحمد لله محق الحق و مبدع الكل والصلوة والسلام علی محمد خیر الرسل، و علی آله الداعین الی ارشاد السبل . اما بعد . فانی لما تصفحت کتاب الفاضل اثیر الدین المفضل بن عمر الابهری رحمه الله المسمى به «تنزیل الافکار فی تعدیل الاسرار» الذی قصد فیہ تحریر ما دى افکاره الیه و استقر علیہ رایہ من القوانين المنطقية والحکمية، ذکر فیہ فساد بعض الاصول المشهورة، اردت ان ابین ما منحن لی من الرد والقبول علی بعض مؤاخذہ فی تلك الاصول لاسیما المنطقية و بدأت بها و سميته تعدیل المعیار فی نقد تنزیل الافکار و هانا اشرع فیہ»

از مقدمه نقد خواجه چنین پیدا است کہ کتاب مشتمل بر منطق و مباحث حکمیہ و فلسفیہ بوده و خواجه می خواسته کہ به نقد همه پردازد، ولیکن نسخه ای کہ از تنزیل الافکار اثیر الدین و همچنین نقد خواجه موسوم به «تعدیل المعیار» در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۹۷۳ و ۹۷۴ منطق موجود است نقطه بخش منطق آن می باشد و معلوم نیست کہ نقد بقیہ از قلم وی صادر شده باشد

و نیز نسخه نفیس دیگری از نقد خواجه کہ به سال ۶۵۶ در زمان حیات خواجه نوشته شده در کتابخانه ملی ملک ضمن مجموعه شماره ۶۴۰ موجود است .

کاتب در آخر آن نوشته است «فرغ من تألیفه اواسط شعبان ۶۵۶ و من نسخه یوم الاحد السابع من شوال السنة المذكورة محمد بن ابی الطیب الخادم»

۵۲ - اخلاق ناصری این کتاب را خواجه در قصبة قاین از توابع

قہستان به خواہش ناصر الدین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم حاکم قہستان

تألیف کرده و کتاب الطهارة ابوعلی بن محمد مسکویه را از عربی به فارسی ترجمه و مبحث سیاست مدن و تدبیر منزل را نیز بر آن افزوده و به نام اخلاق ناصری نامیده است .

خواجه در ابتداء دیباچه‌ای برای کتاب ترتیب داده که با اسلوب و فکر به باطنیان نزدیک، و از علاءالدین محمد و ناصرالدین محتشم با تجلیل و احترام تمام نام برده است . و شخص اخیر را «ملك ملوك العرب والعجم خسرو جهان و شهریار ایران» خوانده است .

دیباچه سابق اخلاق ناصری

حمدی حد و مدح بی‌عد، لائق حضرت مالك الملکی بود که بعد از آنکه شخصی را که در نظر ظاهر هم جنس انس است مصدر رحمت و مظهر معرفت خود گردانیده تا حقیقت توحید که خلاصه علوم دینی و نقاوة معارف یقینی است از غایت تجلی و فرط ظهور مجسم و مصور شد ، حلیت صورت مکارم اخلاق را که محصول مدلول انفس و آفاق است ربقه ربقه بنده‌ای از بندگان او کرد تا طریقت تجرید که دیباچه اعمال خیر و فاتحه ابواب بر است به ترتیب تعلیم و تهذیب مستقیم او معین و مقرر گشت . اهل این عهد و حاضران این دور که غطاء انتظار و حجاب اسحر از پیش بصائر و ابصار ایشان رفع گرداند . و شخص معرفت و نورالهیّت را که آن حضرت بانصرت خداوند خداوندان صاحب زمان و ترجمان الرحمن علی الدنيا والدين ظل الله فی الارضین والعالمین محمد بن الحسن لذكره التسبیح و لامره التقدیس است که نظام عالم و قوام بنی آدم بقوام شخص نوع آسا و دوام نوع شخص سیما ، او منوط است . و خلاص مخلصان و اخلاق موحدان بر کلمه توحید بل صرف وحدت او مربوط .

شعر

مولی الانام علاء الدین من سجدت جباه اشرافهم لما رأوا شرفه
 شخص تواضعت الدنيا لهيبته وانما الفوز فی العقبی لمن عرفه
 برمنصه ظهور و جلوه گاه حضور نشانده، تا هر کس به قدر استعداد
 استفاضت انوار و استفادت آثار بزرگوار اومی کنند، اگر به ازاء چنین نعمتی
 جسیم و در مقابل چنین منتهی عظیم مدت عمر سر از سجده شکر او بر نیارند،
 هنوز مقصر باشند. و از وصول به ادنی مراتب حق گزاری قاصر، و مقیمان این
 خطه و ساکنان این بقعه که عنان امر و نهی و زمام حل و عقد ایشان در کف
 کفایت و قبضه حمایت مجلس عالی شهنشاه اعظم پادشاه معظم ناصر الحق
 والدین کشف الاسلام و المسلمین ملک ملوک العرب و العجم اعدل و لاه السیف و القلم،
 خسرو جهان شهریار ایران عبدالرحیم بن ابی منصور اعلی الله شأنه و ضاعف
 سلطانه نهاده اند که مرجع قوی و ضعیف و ملجأ و ضیع و شریف درگاه جهان پناه
 اوست، و معدن جود و رحمت و منبع حلم و رأفت حضرت بارگاه او،
 لنا صردین الله ضوعف قدره دوام قرین النصر نشر لوائه
 مکارم اخلاق لـديه تجمعت فاکرمها و الزینت (؟) بروائه
 و عطر آفاق العلی عرف عرفه و نور ارجاء الهدی نور رائه
 یخرله اهل الفضائل سجدا اذا شرفت ابصار هم بلقائه
 غداه لبان المجد فی المهد و ارتدی بثوب العلی لله در غائه
 قدر علی الاملاک فصل غدیره و جر علی الافلاک فضل ردائه
 «اگر در استیفاء چنین کرامتی کامل و استبقاء چنین سعادتی شامل یک
 لحظه زبان استدامت دولت و همت از استمداد نعمت معطل گذارند به حقیقت
 غافل باشند، و از نور عقل و کیاست عاطل. ایزد سبحانه و تعالی اطناب این دولت
 و نعمت را به مسامیر خلود معقود دارد، و طرف تطرق به صنوف حروف به سد

عصمت و برزخ حراست مسدود . انه واهب العقل والجود .

غرض از نهذیب این تشبیب و تمهید این ترتیب آنست که در حضرت بزرگوار این شهریار کامکار ضعفا الله بالسعادات و قرنہا بالکرامات در اثناء ذکرى که میرفت از کتاب الطہارة، الخ»

خواجه پس از استخلاص از قلعة میمون دز، ورهائی از چنگک ملاحظه دیباجہ‌ای را کہ به نام علاء الدین محمد پادشاه اسماعیلی و ناصر الدین محتشم ساخته بود به دیباجه دیگر بدل کرده و قسمت مدح و ستایش بزرگان اسماعیلیہ را حذف نموده و آنرا به مقدمه دیگر تغییر داده کہ ابتدایش این است :

«حمد بی حد و مدح بی عد لایق حضرت عزت مالک الملکی باشد کہ همچنانکہ در بدو فطرت اولی «هو الذی یبدأ الخلق» حقایق انواع را از مطالع ابداع بر میآورد» .

در این مقدمه خواجه در مقام اعتذار از مدح و ستایشی کہ پادشاه اسماعیلی را در مقدمه اول کرده فرماید: «اما بعد محرر این مقاله و مؤلف این رساله محمد ابن محمد بن الطوسی المعروف بالنصیر گوید : کہ تحریر این کتاب کہ موسوم است به «اخلاق ناصری» در وقتی اتفاق افتاد کہ به سبب ثقل روزگار جلای وطن بر سبیل اضطرار اختیار کرده بود، و دست تقدیر او را به مقام قہستان پای بند گردانید. و چون به سببی کہ در صدر کتاب مسطور است در تألیف شروع پیوست و به موجب قضیہ

و دارهم مادمت فی دارهم و ارضهم مادمت فی ارضهم^۱

۱ - این بیت از محمد بن محمد بن احمد ابو نصر رامشی نیشابوری مقری نحوست کہ سیوطی در کتاب بغیة الوعاة فی طبقات النحاة از او ذکر کرده و گوید در سال ۴۹۰ وفات یافت و از شعر اوست :

ان تلقك الغربۃ فی عشر
قد اجمعوا فیک علی بغضهم
فدارهم مادمت فی دارهم
و ارضهم مادمت فی ارضهم
(بغیة الوعاة چاپ مصر ص ۹۳)

نص «کَلِمَا يُوْقِي الْمَرْءَ بِنَفْسِهِ وَ عَرْضُهُ كِتَابٌ لَهُ بِهٖ صَدَقَةٌ» به جهت استخلاص نفس و عرض از وضع دیباجه برصنعتی موافق عادت آن جماعت در اثناء اطراء سادات و کبراء ایشان پرداخت. و اگر چه آن سیاق مخالف عقیده و مابین طریقه اهل شریعت و سنت است چاره نبود. به این علت کتاب را خطبه‌ای بوجه مذکور ساخته شد. و به حکم آنکه مضمون کتاب مشتمل بر فنی از فنون حکمت است، و به موافقت و مخالفت مذهبی و نحلتی تعلق ندارد، طلاب فوائد را با اختلاف عقاید به مطالعه آن رغبت افتاد و نسخه‌های بسیار از آن کتاب در میان مردم منتشر گشت. بعد از آن چون لطف کردگار جلّت اسماء به واسطه عنایت پادشاه روزگار عمت معدلته، این بنده سپاس دار را از آن مقام نامحمود مخرجی کرامت کرد. چنان یافت که جمعی از اعیان افاضل و ارباب فضایل این کتاب را به شرف مطالعه خود مشرف گردانیده بود، و نظر رضای ایشان رقم ارتضا بر آن کشیده، خواست که دیباجه کتاب را که بر سیاق غیر مرضی بود بدل گرداند، تا از وصمت آنکه کسی به انکار و تغییر مبادرت نماید، پیش از وقوف بر حقیقت حال و ضرورتی که باعث بوده بر آن مقال بی ملاحظه معنی «لعل له عذر و انت ملوم» خالی ماند. پس به موجب این اندیشه این دیباجه را بدل آن تصدیر ایراد کرد، تا «اول الدن» دردی نباشد. اگر ارباب نسخ که بر این کلمات واقف شوند و مفتوح کتاب را به این طرز کنند به صواب نزدیکتر بود.

و نیز خواه آنچه در آخر کتاب مشتمل بر مدح ناصرالدین بوده حذف کرده و اکنون نسخه‌های اخلاق ناصری فاقد خاتمه است. و فقط در بعضی از نسخ خاتمه اولی باقیست که عیناً در اینجا برای مزید فائده ایراد می‌شود.

خاتمه سابق کتاب اخلاق ناصری

«هر چند غرض از امثال این کلمات در آن حضرت بزرگوار مجلس عالی شهنشاہ آفاقی شهریار ایران ضاعف الله جلاله و حرس مآله^۱ (کنقل التمر

الی هجر) خواهد بود، چه آنچه در نفوس حکمای افاضل و علمای اوائل به قوت بوده است، در جوهر (ذات پاک و عنصر نفس) شریف او بالفعل حاصل است. و آثار خیرات و نعم او به خاص و عام و قوی و ضعیف و غنی و فقیر^۱ واصل. اما به حکم آنکه [«الخير بشييه والشيى بقوى» به مثل] حضرت همایون او را [يحفظها الله بالمكارم] جز این نمط تحفه بردن نالایق بود. امید است اگر به نظر ارتضا ملحوظ شود این بنده کمینۀ ثمرۀ طاعت و مطاوعت در دین و دنیا بیابد. والا از مغفرت و تجاوز محروم بماند^۲. ایزد سبحانه و تعالی سایه دولت این پادشاه عادل و شهریار فاضل بر سر کافه بندگان و هواداران پاینده دارد. و آفتاب اقبال^۳ او را همیشه از افق اجلال و عظمت تابنده. اولیاء (حضرت) منصور، و اعداء مقهور. و مواهب ذوالجلال^۴ متواتر و متوالی. الحمد لله لو اهب العقل، والله ولی التوفیق^۵»

خواجه علاوه بر تغییر مقدمه کتاب و حذف قسمت آخر آن پس از مدت سی سال از تألیف یعنی در سال ۶۶۳ هجری باز بر حسب تذکر ملک الامر ا جلال الدولة والدین عبدالعزیز نیشابوری اصلاحی در آن نموده و بابی دیگر در حقوق پدر و مادر در آخر فصل چهارم از مقاله سوم که در سیاست و تدبیر اولاد است بدان ملحق کرده است. و تألیف اخلاق ناصری در حدود سال ۶۳۳ هجری بوده است. نسخه ای از اخلاق ناصری که به سال ۶۶۶ هجری در زمان حیات خواجه نوشته

۱ - : و توانگر و درویش

۲ - نماند.

۳ - ن: معدلت

۴ - ن: ذی الجلال

۵ - ن: صلی الله علی محمد و آله اجمعین المطاهرین (کذا) و سلم تسلیما کثیراً (نقل

از فهرست کتابخانه دانشگاه کمبریج University of cambridge تألیف ادوارد برن

ص ۲۰۵ - ۲۰۷ و نسخه خطی اخلاق ناصری شماره ۵۷۷۷ کتابخانه مدرسه عالی

سپهسالار)

شده در کتابخانه پرفسور محمود شیرانی در لاهور موجود است .
 نسخه‌هایی که از این کتاب در دست است دیباجه اول را ندارد و با
 دیباجه دوم است که بعداً خواه به جای دیباجه اول گذاشته است .
 از نسخه‌هایی که دارای دیباجه اولی است یکی نسخه خطی اخلاق
 ناصری محفوظ در موزه بریتانیا است . و دیگر نسخه‌ایست که تاریخ تحریر
 آن سال ۶۷۶ متعلق به کتابخانه محمد علی خوانساری در عراقست . و دیگر
 نسخه دانشمند محترم جناب آقای همایی استاد دانشگاه طهرانست .
 اخلاق ناصری مکرر در بمبئی به سال ۱۲۶۷ هـ و در کلکته در سال ۱۲۶۹ و
 در لکنهو در ۱۲۸۶ و در ایران به طبع رسیده است، و مقدمه قدیم آنهم با تصحیح استاد
 همایی به مناسبت جشن هفتصدمین سال خواه طوسی جزء انتشارات دانشگاه به
 چاپ رسیده است .

و قسمتی از مقدمه آن توسط ژ . استفانن به انگلیسی ترجمه شده است^۱ .
 اخلاق ناصری را عبدالرحمن بن عبدالکریم بن عباس برهان یوری به
 نام سلطان محمد عالم گیر شاه شرح لطیفی کرده است . شرح مزبور مشتمل
 بر دو قسمت است . قسمت اول در شرح لغات کتاب و قسمت دوم در تفسیر آیات
 و احادیث و گفتار خلفاء راشدین و حکماء و متکلمین و شعرائی است که ذکر از
 آنها در این کتاب رفته است^۲ .

شرح دیگری از اخلاق ناصری تألیف محمد مشتهر به ابن خاتون است
 که آن را به نام سلطان عبدالله قطبشاه بهادر خان ساخته و به اسم «توضیح الاخلاق
 قطبشاهی» نامیده است .

۱ - سارتن در تاریخ علوم

۲ - از این کتاب چند نسخه در کتابخانه سلطنتی طهران موجود است

ابتدای آن

«ای خلق تو خلق را نماینده راه

ز اخلاق خوشت عقل کهن راتبه خواه

حد تو بود فتح بهر کار که هست

این است بلی نشانه حمداله

پس از حمد لایق و سپاس فائق پروردگاریرا که احصای نعم و تعداد مراتب

فضل و کرم او از مرتبه امکان و حوصله تصور بیرون است»

نسخه این کتاب در کتابخانه خصوصی دانشمند ارجمند آقای سلطان

القرائی که تاریخ تحریر آن ۱۰۵۷ است موجود، و نسخه دیگری در کتابخانه

آستان قدس به شماره ۳۵۲۲ و یک نسخه هم در کتابخانه مجلس شورای ملی است.

شیخ رکن الدین جرجانی که بعضی از کتب فارسی خواجه را به

عربی نقل کرده، اخلاق ناصری را هم به عربی ترجمه نموده است.

وسید علاء الدین حسین بن صدر کبیر میرزا رفیع الدین محمد معروف به

خلیفه سلطان و سلطان العلماء (متوفی ۱۰۵۴ - یا - ۱۰۶۶) این کتاب را در

سال ۱۰۵۱ بر حسب امر شاه صفی بضمیمه برخی فوائد و توضیحات مختصر

کرده، و این مختصر را «توضیح الاخلاق» نام نهاده است. نسخه آن در

کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۳۵۲۲ موجود است.

و مختصر دیگری به نام «تزکیة الارواح عن موانع الافلاح» که از اخلاق

ناصری منتزع است یکی از فضلاء قریب العهد به خواجه ترتیب داده، و نسخه

۱- فهرست کتابخانه معارف تألیف دانشمند ارجمند آقای عبدالعزیز جوهر الکلام

از آن را که به تاریخ ۷۶۴ نوشته شده صاحب الذریعه دیده است^۱
 اختصار دیگری نیز ملاحظه شد که اختصار کننده آن معلوم نگردید ،
 و نسخه آن که در تاریخ ۹۵۶ نوشته شده در کتابخانه دوست دانشمند آقای
 دکتر جلال محدث موجود است .

۵۳ - اوصاف الاشراف رساله مختصریست در سیر و سلوک به فارسی .
 این کتاب را خواجه پس از اخلاق ناصری تالیف کرده، و در آن اخلاق اهل
 سیر و سلوک و قواعد ایشان را به خواش خواجه شمس الدین محمد جوینی
 وزیر ساخته و آنرا برشش باب و هر باب را برشش فصل (جز باب آخر که پنج
 فصل است) قرار داده است

ابتدای آن «سپاس بی قیاس بار خدائی را سزااست» .

نسخه اوصاف الاشراف بسیار و در اغلب کتابخانهها نسخه ای از آن
 هست ، و در کتابخانه آستان قدس رضوی دو نسخه به شماره ۹۶ و ۹۸ موجود
 است که تاریخ تحریر اول سال ۹۶۹ و نسخه دوم ۱۰۵۵ می باشد .
 این رساله را نیز شیخ رکن الدین محمد بن علی جرجانی تعریب کرده
 و در مقدمه این تعریب نوشته است :

«کتب بسیاری از مؤلفات پیشینیان که در علوم مختلف ساخته اند مطالعه
 کردم ، و هیچیک را بمانند مؤلفات خواجه ندیدم . ولیکن چون اکثر مؤلفات
 وی که برای ولات و حکام زمان خود و بر حسب درخواست آنان ساخته و
 پرداخته به فارسی است ، و از این جهت نفی عام نبود ، و نزدیک طلاب
 عراق مشهور نگشته بود ، برای آنکه دیگران نیز از آن کتب منتفع گردند ،
 بر آن شدم که آنچه از کتب فارسی او را به دست آورم به عربی ترجمه کنم

و به توفیق خداوند اخلاق ناصری و کتاب اساس الاقتباس در منطق و رساله موسوم به فصول و رساله جبر و اختیار و شرح ثمره بطلمیوس در نجوم، و این رساله (اوصاف الاشراف) را در سلوک از فارسی به عربی در آوردم»

ابتدای تعریب رکن الدین جرجانی این است :

«يقول العبد الضعيف الملتجى الى الحرم العلوى محمد بن على الجرجاني بعد حمد الله على آلائه». و دو نسخه از این تعریب که به شماره های ۱۲۰ و ۱۲۱ در کتابخانه آستان قدس رضوی است شماره دوم آن مورخ به تاریخ ۱۰۸۸ است. و نسخه دیگری در کتابخانه دانشگاه موجود است .

و نسخه مغرب به تصحیح دوست فاضل آقای مدرسی زنجانى به طبع رسیده است .

کتاب اوصاف الاشراف مکرر در تبریز و برلن و طهران به چاپ رسیده و بهترین طبع آن چاپ عکسی است که به تصحیح مرحوم مغفور حاج سید نصرالله تقوی طاب ثراه چاپ شده است .

۵۴ - آغاز و انجام . رساله ایست در مبداء و معاد. نام مشهور این رساله همین است که یاد شد . ولیکن در بعضی از نسخ قدیمی به نام «مبداء و معاد» نیز ذکر شده چنانکه در ابتداء بعضی از نسخ هم «آغاز و انجام» معرفی شده است ، اما در مقدمه کتاب از آن به نام «تذکره» یاد گردیده . و با اینکه نام این رساله در فهرست تألیفات خواجه دیده نمی شود مع هذا در نسبت آن به خواجه طوسی جای تردید نیست .

این رساله را خواجه به تقاضای بعض از دوستان خویش تألیف کرده و در آن از آغاز و انجام خلقت و قیامت و بهشت و جهنم و غیر آن بروش عرفانی بحث نموده است .

ابتدای آن: «ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك

انت الوهاب» .

این رساله مشتمل بر بیست فصل است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود، و نسخه دیگر ضمن مجموعه‌ای در یکی از کتابخانه‌های استانبول مضبوط است که تاریخ تحریر آن ۷۲۷ می‌باشد. عکس نسخه مزبور نزد دانشمند محترم جناب آقا مجتبی مینوی ملاحظه شد، که در آخر آن نوشته شده بود «این است آنچه تحریرش در این وقت دست داد. توقع از بینندگان که در این فصول نظر کنند آنست که خیر دریغ ندارند، و اصلاح سهوها که قابل اصلاح بود به جای آرند. وحسبنا الله ونعم الوکیل ونعم المولی ونعم النصیر. سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين، تمام شد رساله پانزدهم از آن خواجه نصیر».

قدیمترین نسخه این رساله به نام «مبداء و معاد» ضمن مجموعه‌ای که تاریخ آن ۶۷۰ است در جزو کتابهای مرحوم نجم آبادی می‌باشد.

این رساله مکرر در طهران و شیراز و باز در طهران به هزینه دانشگاه به چاپ رسیده است.

۵۵ - رساله در موجودات و اقسام آن. رساله مختصریست به فارسی. ابتدای آن: «اندر قسمت موجودات و اقسام آن، و آن به نزدیک علما از دو گونه بود یا اولی دارد یا ندارد»

نسخه این رساله ضمن مجموعه‌ای در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، و

نسخه دیگری در کتابخانه مرحوم مغفور فاضل تونی بود که فعلا به کتابخانه مرکزی دانشگاه منتقل شده و نسخه قدیمی ناقصی هم در مجموعه‌ای در کتابخانه مجلس شورای ملی است، و به تصحیح نگارنده جزو انتشارات دانشگاه به چاپ رسیده است.

۵۶ - رساله در بقاء نفس انسانی. به نام «بقاء النفس بعد فناء الجسد» یا «بقاء النفس بعد بوار البدن» یا «بقاء النفس بعد خراب البدن».

این رساله را خواجه به درخواست مؤیدالدین عرضی که از همکاران وی در بستن رصد مراغه بوده تألیف کرده است.

ابتدای آن این است «قال علامة العالم نصیر الملة والدين رسم المولى العالم الفاضل^۱ مؤیدالدوله والدين قدوة المهندسين، ان اکتب شيئا مما افاده الحكماء المحققون فى بقاء النفس الانسانية بعد بوار البدن فما وجدت بدامن امثال مرسومه. اعلم ان الموجودات تنقسم الى ماله وضع والى ما لاوضع له» نام این رساله را ابن شاکر در کتاب فوات الوفيات در فهرست مؤلفات خواجه یاد کرده است. نسخه‌ای از رساله بقاء نفس ضمن نسخه شرح اشارات خواجه که به تاریخ ۷۵۴ نوشته شده در کتابخانه آستان قدس به شماره ۶۸۶۶ موجود می‌باشد و رساله بعد از کتاب منطق است. و مرحوم حاج میرزا ابو عبدالله زنجانی (متوفی ۱۳۶۰ هـ) رساله را با شرحی به نام رساله نفس ارسطو در ۴۹ صفحه به سال ۱۳۴۲ قمری به چاپ رسانیده است. و نسخه آن در دانشگاه طهران و کتابخانه مجلس ضمن مجموعه ۱۲۰۷ موجود است.

و آقای زین العابدین کیا نژاد متن رساله و شرح آنرا به فارسی نقل کرده است که ابتدا در مجله جلوه چاپ و سپس مستقلا به نام «بقاء روح پس از مرگ» در طهران طبع شده است.^۲

۱ - نسخه آستانه : رسم المولى الصلدا الكبير

۲ - سرگذشت خواجه طوسی ص ۱۷۴

۵۷ - رساله در صدور موجودات از حضرت حق^۱ . به عربی، در این رساله خواه از کیفیت صدور موجودات از مبدء فیاض و عقیده حکما در باب علم باری تعالی به جزئیات بحث کرده، و آنرا در جواب سؤال قاضی القضاة هرات تألیف نموده است .

ابتدای این رساله و عبارت آن در نسخهایی که از آن دیده شد بایکدیگر اختلاف دارد . در نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۶۰۸ ابتدایش چنین است :

«الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین . قال المحقق نصیر الحق والدين برهان الاسلام والمسلمین محمد بن محمد الطوسی سألتی قاضی القضاة بهراة و ذلك فی شهر سنة ست و ستین و ستمائة عن قول الحكماء فی كيفية صدور الموجودات من مبدءها الاول و عن مذهبهم فی العلم»

و آغاز نسخه کتابخانه ملک که ضمن مجموعه ایست ابن است «و من کلام مولی المذکور مد الله ظلال رأفته علیه ، قال سألتی مولانا قاضی القضاة ملک العلماء قدوة المحققین فخر الملة والدين سيد افاضل المتألهین^۲ افضل الافاق ادام الله علوه و حرس مجده . حین استسعدت بخدمته ، و استفدت من نتایج فکره و قریحته . و ذلك فی شهر سنة ست و ستین و ستمائة عن قول الحكماء فی كيفية صدور الموجود من مبدئها الاولى و عن مذهبهم فی علمه بالجزئیات»

و بقیه رساله با هم یکی است و اختلافی در آنها نیست .

۱ - درسه گفتار چاپ دانشگاه

۲ - ن : سید الافاضل المتبحرین

قاضی القضاة هرات شناخته نشد، ولی ابن القوطی در ضمن شرح حال امیر قطب الدین محمد غوری معروف به کُرت نامی از قاضی فخر الدین محمد ابن عبدالله بیاری معروف به قاضی هرات می برد که شاید مقصود از قاضی القضاة هرات هم او باشد .

در آخر این رساله خواجه فرماید «و ذلك ما اردت ايراده في جواب سؤال مولانا العالم المحقق فخر الملة والدين شمس الاسلام والمسلمين ، سيد افاضل المتبحرين قاضى القضاة ادام الله علوه . فان طابق مراده فهو المطلوب ، وان توقف فى شئى من ذلك الموضوع اعاد تفصيله لاوضح ما عندى فيه انشاء الله تعالى، وهو ولى التوفيق وملهم الصواب»

و در آخر نسخه کتابخانه دانشگاه افزوده شده «منه المبداء والمآب فرغ من كتابة مسودته فى ذى القعدة سنة . . ستون وستمائة هجرية حامدا . . . و مستغفرا»

نسخه دیگری هم از این رساله در کتابخانه مجلس شورای ملی ضمیمه نسخه مصارع المصارع شماره ۱۷۱۷ خواجه مضبوط است .

این رساله به کوشش آقای دانش پزوه به هزینه دانشگاه طبع شده است .
۵۸ - رساله اثبات جوهر مفارق^۱ این رساله به نامه‌ای مختلف ضبط شده است . صاحب الذریعه نام آنرا «اثبات العقل»^۲ نوشته است . و در عنوان نسخه‌ای از آن «رساله در برهان وجود جوهر مجرد که عقل کل نامند»^۳ ذکر شده .

و در بعضی از نسخ «رساله در بیان نفس الامر» یاد شده ، و بعضی هم

1 - Lessence de la raison

۲ - الذریعه ج ۱ ص ۸۸ و مجموعه شماره ۶۶۲ کتابخانه آستان قدس رضوی

۳ - فهرست نسخ خطی برلن ج ۳ ص ۵۵۰ شماره ۵۳۵۶

آنرا «رسالة نصيره» خوانده اند .

به هر حال رسالة مختصریست به عربی که به واسطه اختصارش تمامی
آن در اینجا ایراد شد .

رسالة اثبات جوهر مفارق

من فوائد مولانا افضل الحكماء المتأخرين نصير الحق والملة
والدين محمد بن محمد الطوسي قدس الله روحه .

« اعلم انا لانشك في كون الاحكام اليقينية التي قد حكم بها اذهاننا
مثلا كالحكم بان الواحد نصف الاثنين . او بان قطر المربع لا يشارك ضلعه
او يحكم به^١ مما لم يسبقه اليه ذهن^٢ اصلا بعد ان يكون يقينية^٣ مطابقة لما في نفس
الامر ولا في^٤ الاحكام التي يعتقدها الجاهل بخلاف ذلك كما لو اعتقد معتقد
ان القطر يشارك الضلع او غير ذلك غير مطابقة^٥ لما في نفس الامر، ونعلم يقينا
ان المطابقة لا يمكن ان يتصور الا بين شيئين متغايرين بالشخص^٦ و متحدين
فيما يقع به المطابقة. ولا شك في ان الصنفين المذكورين من الاحكام متشاركان

١ - او يحكم له

٢ - يسبقه الذهن

٣ - يقينا

٤ - ولا نشك في ان

٥ - او غير ذلك مطابقة

٦ - بالتشخيص

فى الثبوت الذهنى فاذن يجب ان يكون للصنف الاول منهما دون الثانى ثبوت خارج عن اذهاننا تعتبر^١ المطابقة بين ما فى اذهاننا وبينه، وهو الذى يعبر عنه بما فى نفس الامر. فتقول ذلك الثابت الخارج اما ان يكون قائما بنفسه او متمثلا فى غيره . والقائم بنفسه يكون اما ذا^٢ وضع او غير ذى وضع . والاول محال . اما اولافلان تلك الاحكام غير متعلقة بجهة معينة من جهات العالم ولا بزمان معين من الازمنة^٣ وكل ذى وضع متعلق بها فلاشئ من تلك الاحكام بذى^٤ وضع . لا يقال انها تطابق ذوات الاوضاع لامن حيث هى ذوات اوضاع^٥ بل من حيث هى معقولات ، ثم انها يفارق^٦ الاوضاع من حيثية اخرى كما يقال فى الصور المرسمة فى الازهان الجزئية انها كلية باعتبار وجزئية باعتبار آخر ، لانا نقول الصور الخارجية^٧ المطابق بها اذا كانت كذلك كانت قائمة بغيرها وفى هذا الفرض كان قائما بنفسه هذا خلف .

و اما ثانيا فلان العلم بالمطابقة لا يحصل الا بعد الشعور بالمتطابقين ونحن لانشك فى المطابقة مع الجهل بذلك الشئ من حيث كونه ذا وضع . واما ثالثا فلان الذى فى اذهاننا من تلك الاحكام انما ندركه^٨ بقولنا واما ذوات الاوضاع فلاندركها الا بالحواس او ما يجرى مجرى الحواس والمطابقة

١ - يعبر

٢ - اما ذات

٣ - من جهات العالم والاشخاص والازمان

٤ - الذى

٥ - الاوضاع

٦ - يتارن

٧ - الخياليه

٨ - انما يدرك

بين المعقولات والمحسوسات من جهة ماهى محسوسات محال .

والثانى وهو ان يكون ذلك القائم بنفسه غير ذى وضع فهو ايضا محال لانه قول بالمثل الافلاطونية . واما ان كان ذلك الخارج المطابق به متمثلا فى غيره فينقسم ايضا الى قسمين، وذلك لان ذلك الغير اما ان يكون ذاوضع او غير ذى وضع . فان كان ذاوضع كان المتمثل فيه مثله ، و عادا المحال المذكور فبقى القسم الاخير . و هو ان يكون متمثلا فى شئ غير ذى وضع . ثم نقول ذلك المتمثل فيه لايمكن ان يكون بالقوة ، و ان كان بعض ما فى الازهان بالقوة . وذلك لامتناع المطابقة بين ما هو بالفعل ، او يمكن^١ ان يصير وقتا بالفعل وبين ما هو بالقوة .

و ايضا لايمكن ان يزول او يتغير او يخرج الى الفعل بعدما كان بالقوة ولا فى وقت من الاوقات . لان الاحكام المذكورة واجبة الثبوت ازلًا وابدأ من غير تغير واستحالة ، ومن غير تقييد بوقت و مكان . فواجب ان يكون محلها كذلك ، والا فامكن ثبوت الحال دون المحل . فاذن ثبت وجود موجود قائم بنفسه فى الخارج غير ذى وضع مشتمل بالفعل على جميع المعقولات التى يمكن ان يخرج الى الفعل بحيث يستحيل عليه و عليها التغير والاستحالة والتجدد والزوال ، فيكون هو و هى بهذه الصفات ازلًا و ابدأ . واذ اثبت ذلك فنقول لايجوز ان يكون ذلك الموجود هو اول الاوائل . اعنى واجب الوجود لذاته ، عزت اسماءه . و ذلك لوجوب اشتمال ذلك الموجود على الكثرة^٢ لانهاية لها بالفعل ، و اول الاوائل يمتنع ان يكون فيه كثرة ، و ان يكون مبدا اولًا للكثرة . و ان يكون محلا

١ - ويمكن

٢ - النى

قابلاً للکثرة يتمثل فيه. فاذن ثبت وجود موجود غير الواجب الاول تعالى و
تقدس بهذه الصفة. ونسمه^۱ بعقل الكل، وهو الذي عبر عنه في القرآن المجيد
تارة باللوح المحفوظ، وتارة بالكتاب المبين المشتمل على كل رطب ويابس
وذلك ما اردناه . والله الموفق والمعين.

نسخة خطی آن در کتابخانه های آستان قدس رضوی به شماره ۷۰۲
مجموعه شماره ۶۱۱ و مدرسه سپهسالار و مجلس شورای ملی موجود است .
شمس الدین محمد کیشی که از دانشمندان معاصر خواجه است بر این
رساله شرحی نگاشته، و آنرا «روضه الناظر» نامیده و به نام خواجه بهاء الدین
محمد جوینی کرده است .

ابتداءً آن «الحمد لله الذي لانواظب على مناهج الرشاد الالهديته ولا نجانب
مدارج الظلال البوقايته»

نسخه ابن شرح در دو مجموعه به شماره های ۶۱۱ و ۶۳۰ در کتابخانه
مجلس شورای ملی است.

و نیز ملا جلال دوانی را شرحی بر این رساله است که آغاز آن چنین است:
«بعد حمد الله مبدع الحقائق والصلوة والسلام على رسوله مظهر الدقائق»
نسخه ای از این شرح که به تاریخ ۱۱۰۶ نوشته شده در کتابخانه
آستان قدس رضوی است، و دو نسخه دیگر در کتابخانه مجلس شورا در مجموعه
شماره ۱۸۰۵ و ۱۷۱۷ موجود است .

بر این شرح مولی حسین الهی اردبیلی را حاشیه ای است^۲، و نیز مولانا
محمد الحنفی الهروی را شرحی است بر این رساله که آنرا به تاریخ ۹۲۲ در

۱ - ونسمیه

۲ - الذریعة ج ۱ ص ۸۸

هرات تألیف کرده است .

ابتدای آن:

«قال الحکیم الطوسی شکر الله سعيه . اعلم انا لانشك في كون الاحكام اليقينية اى الاحكام التى كان العلم بها يقينا»

نسخه این شرح در کتابخانه آستان قدس رضوی (شماره ۹۲۰) موجود است که تاریخ تحریر آنهم سال ۹۲۲ زمان تألیف می باشد . و شارح خود آن نسخه را مقابله کرده است .

و شیخ بهاء الدین محمد عاملی را نیز بر این رساله مطالبی است که به نام افادات که نسخه آن در ضمن جنگی در کتابخانه آستان قدس رضوی مضبوط است .

میرزا عبدالله افندی در کتاب ریاض العلماء در شرح حال مولی ابراهیم شروانی می نویسد که «وی فاضلی دانا و متکلمی توانا بوده و لیکن زمان او دانسته نشد، او را شرحی است بر رساله نفس الامر محقق طوسی، و این شرح را در بلدة آمل از بلاد مازندران دیدم .»

و نیز همو گوید که «شرح دیگری از این رساله که مفصل تر از اولی و مؤلفش معلوم نشد به نظر رسید که تاریخ فراغ از تألیف آن پنجشنبه هفتم شهر ربیع الاول سال ۹۲۲ بود، و در نسخه مزبور حواشی نیز از شارح بود، و ظاهراً زمان این شرح پیش از شرح سابق بود . انتهی کلام افندی در ریاض العلماء»

نگارنده گوید این شرح مسلماً همان شرح مولا محمد حنفی هروی است که گفته شد در ۹۲۲ در هرات تألیف کرده است .

۵۹ - رساله رد ایراد کاتبی بر دلیل حکما در اثبات واجب .

قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین این رساله را بدین نام ذکر کرده است . و ابن شاکر در کتاب فوات الوفيات وصفدی در الوافی بالوفیات نام آنرا «رسالة الى نجم الدين الكاتبي في اثبات واجب الوجود» آورده اند . علی بن عمر کاتبی قزوینی رساله مختصری در اثبات واجب تألیف نموده و به خدمت خواجه تقدیم کرده است . و خواجه ایراداتی که کاتبی بر دلیل حکما در اثبات واجب نموده وارد ندانسته ، و اعتراضات او را رد و جواب گفته است .

کاتبی پس از ملاحظه جواب خواجه به هریک از مطالب وی پاسخی داده ، و آنرا برای مرتبه دوم نزد خواجه می فرستد . و از خواجه درخواست می کند که آنرا مورد دقت قرار داده و نظر خود را در آن باره باز نماید . خواجه رساله دیگری تألیف و به طوری که در خور مقام استادی و یست ، به هریک از ایرادات و اعتراضات کاتبی جواب کافی می دهد . و در آخر این نسخه نامه ای از کاتبی به خواجه و جوابی از خواجه به کاتبی است . و شرح هریک از رسالات و تحقیقات برین قرار است :

رساله کاتبی در رد دلیل حکما بر اثبات واجب بدین عبارت شروع می شود :

«قال الامام ملك الحكماء نجم الملة والدين على بن عمر الكاتبي القزويني رحمه الله . اما بعد حمد الله والثناء عليه بما هو اهله و مستحقه . والصلوة على نبيه محمد وآله . فهذه رسالة حررتها بالتماس من شاركنهم في البحث من العلماء - ادام الله فضائلهم - في مباحث تتعلق بالبرهان الذي ذكره الاوائل في اثبات وجود واجب لذاته»

این رساله کاتبی مختصر ، و در حدود هشت نه صفحه نسخه است .

ابتدای تعلیق خواجه این است :

« قال ملك الحكماء المحققين ، نصير الملة والدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي رحمه الله ، طالعت الرسالة التي عملها مولانا الامام الكبير نجم الملة والدين عز الاسلام والمسلمين علامة العصر ، افضل العالم ، على الكاتبى القزوينى - ادام الله ايامه - فى المباحث المتعلقة باثبات واجب الوجود لذاته - جلّت اسمائه - فوجدتها مشحونة بغير الدرر . مشتملة على فرائد الفوائد . فاثبتتها ، و اوردت ماسنح لى فى كل موضع مما يتعلق به ايراد المستفيدين لارد المعترضين ، ليتحقق (لى) الحق فى ذلك . والله الموفق والمعين . قال اما بعد حمد الله و الثناء عليه بما هو اهلّه و مستحقّه و الصلوة على نبيه محمد و آله فهذه رسالة . . »

دراين رساله خواجه همه جا ابتدا قول كاتبى را نقل کرده و بعد ايرادات خود را بيان مى کند .

متن رساله و تعليقات خواجه بطريق قال اقول ذکر شده است .

رسالة دوم كاتبى در جواب اعتراضات و ايرادات خواجه بدین عبارت شروع مى شود :

« قال الامام ملك الحكماء [نجم الملة والدين] الكاتبى [القزوينى] رحمه الله . بعد حمد موجد الكل . و الثناء عليه . و الصلوة على نبيه محمد و آله » و بعد فرمايد « فاعلم انه قد اتفق منى ان كتبت كلمات على البراهين التى ذكرها الحكماء لاثبات واجب الوجود لذاته جلّت عظمته ، بالتماس بعض الاخوان فى اوراق . و اتفق ان تشرفت تلك الاوراق بمطالعة المولى الاعظم الامام المعظم^۱ سلطان العلماء و الحكماء المحققين افضل المتقدمين و المتأخرين .

۱- نسخه : المعظم .

۲- نسخه : الاعظم .

نصیر الملة و الحق والدين برهان الاسلام والمسلمين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي۔ ادام الله ظلالة وضاعف جلاله۔؛ فاجاب عنها بجواب حقيقة و اورد عليها سؤالات دقيقة ، و بين اثناء ايراد تلك الاجوبة و الاسؤولة تحقيقات و تدقيقات و تقريرات تعجز العقول الكاملة عن فهمها . و الخواطر العامة عن دركها و ضبطها . فلما ظفرت بمطالعتها و تشرفت بالوقوف عليها ، رأيت الواجب الاقتصار على تلك الفوائد النفيسة الشريفة ، و التمسك بمانبه عليه الحقايق و الدقايق اللطيفة الا انه ادام الله ظله ۔ لكمال لطفه و تربيته لاهل العلم و طلبة الحق ، بالغ في الاشارة الى ايراد ما تخيل لي على تلك الفوائد . فشرعت بمقتضى اشارته في ثبت ما تخيل لي و كتابته معترفا بالقصور والعجز عن درك كنه ما ذكره و حقه ، ملتصبا من لطفه العميم (و انعامه الجسيم) ازالة تلك الخيالات عنى ، والله الموفق للصواب قوله ادام الله ظله . اقول بعض هذه البرهان

و در آخر اين رساله كاتبي گويد :

« هذا ما وقع للملوك الصغير على هذه المواضع من الخيالات ، والمرجو من لطفه و احسانه الانعام بما يزيل عنه ذلك . ليصير مضافا الى ساير الطافه السابقة و انعاماته السالفة لازال مفيدا لاهل العلم و لطلبة الحق بحق النبي محمد و آله الطاهرين الكاملين و لواهب العقل الحمد بلانهاية » .

اين رساله در حدود يازده صفحه از نسخه را شامل است ، و اندكى از رساله اول بزرگتر مى باشد .

خواجه بنابر خواهش كاتبي رساله دوم را نيز مورد نظر و مطالعه قرار داده و تعليق ديگرى بر آن نوشته است كه ابتدای آن چنین است :

« قال الحكيم الفاضل نصير الملة والدين رحمه الله . وفقت على ما افاده

مولانا الامام المعظم العالم المحقق المدقق نجم الملة والدين عز الاسلام والمسلمين ملك العلماء والافاضل قدوة المحققين والمناظرين افضل العالم - ادام الله علوه - بعد ما اوردت ما سنح لى من الاسئلة والاجوبة المتعلقة برسائله فى مباحث اثبات واجب الوجود لذاته، لاستفيد من ابدار افكاره مزيداً لفوائده، فعدت الى ابراد ما فى خاطرى مما ظنه بياناً لما اوردته لاعرض عليه، متوقفاً ان يذكر ما عليه من القبول والرد ليتم ما رجوه من زيادة الاستفادة. ان شاء الله وبه التوفيق.^٢ قال دامت ايامه على المقدمة التى اوردتها .

وخواجه در آخر رساله فرمايد: «فهذا ما خطر ببالى فى هذا البحث والاعتذار فى ابراده فيما سبق، وهو طلب الفائدة. و انما لم اورد جميع كلامه ادام الله ايامه - على الولاء مخافة التطويل، بل اقتصرت على ما وقع فيه البحث، والمرجو من كرمه وحسن شيمه قبول العذر، والله تعالى يديم فضله وافضاله بحق حقه .»

اين رساله خواجه نيز بالغ بر نه صفحه از نسخه است .
در خاتمه اين رسائل در نسخه كتابخانه آستان قدس رضوى نامه اى از كاتبى و جواب آن از خواجه درج است بدین صورت :

ثم كتب الامام العلامة نجم الملة والدين رحمه الله هذا
« اعلم افاض الله على روحك انوار الحكمة . و طهر نفسك عن ادناس الطبيعة . و اتاك من البقاء ما بقى باقتناص^٣ السعادة الحققة الابدية . و اقتباس المعارف الالهية السرمدية . ان الواجب على العاقل الناظر فى العلوم الحقيقة

١- ن : من الاسؤولة

٢- نسخه : وبالله التوفيق

٣- اصل : باقتناص - نسخه آستانه : باقتناص .

الاعتراف بما هو الحق المبين، ويقتضيه البرهان المبين، وهذا الضعيف الفقير الى رحمة ربه القدير، على بن عمر بن علي القزويني يقول لما تأملت في الفوائد النفيسة، و النكت الشريفة التي افادها مولانا وسيدنا المولى المعظم صاحب الاعظم العادل العالم المنعم المحسن، المحقق المحقق، اعلم العلماء والحكماء المحققين، افضل المتقدمين والمتأخرين . نصير الملة والحق والدين . سلطان الشريعة برهان الحقيقة محمد بن محمد بن الحسن الطوسي - ادام (الله) ظلاله، وضاعف جلاله - في ازالة الخيالات التي عرضت لتي على الاجوبة التي ذكرها لاسؤولة، ومنوع صدرت مني على البراهين المنقولة عن الحكماء في اثبات موجود واجب لذاته - جلت قدرته وعلت كلمته - فوجدتها في غاية ما يجب ان تكون من الحسن والدقة والمتانة والقوة . وافية بازالة تلك الخيالات، كافية في ابطال ما يخيل لي من التموهيات، مطابقة للحق الصريح، الذي لا ياتي به الباطل من بين يديه ولا من خلفه، خصوصاً الطريقة التي اخترعها في (تقرير) برهان التطبيق . فاني غفلت عن تحقيق مرامه، وتطبيق كلامه فيها، لقصورى وعجزى عن ادراك كنه مخترعاته . وكيف لا يعجز مثلى عن ذلك فان المحققين من المتقدمين المبدعين لانواع العلوم، لو كانوا موجودين لتحقيق بهم ان يعجزوا عنه غاية العجز، فشكرت الله تعالى على موهبة تلك النعم الكاملة والعواطف الشاملة لاهل العلم التي قصرت عن فهمها عقول الاواخر والاوائل . وعجزت عن دركها وضبطها اذهان الحذاق والافاضل. وسألته تعالى ان يزيد في دوام عمر منشئها ومبدعها صاحب النفس القدسية، والرياسة الانسية، زيادة لانقطاع لعددها، ولا امتناع لمددها الى يوم الدين .

واعترفت بمقتضى القاعدة المتقدمة بحقيقتها وصدقها ومطابقتها للآراء نفسها . ووجوب اعتقاد صحتها وثبتها في صميم القلب . سائل الله - دام ظله - انعام

الاذن بالرجوع الى اهله ووطنه بالكليه، ليزيد هو وهم في دعائه وثنائه . ويزيل عن خادمه^۱ انواع الزحمات المتراكمة الغير المتناهية . ويصير هذا الانعام منه دام ظله مضافاً الى سائر الانعامات السابقة . والايدى الوافرة . لازال منعماً ومحسناً و مفيداً لاهل الصدق وطلبة الحق، و دقايق العلوم وحقايقها و كشف مبانيها واسرار معانيها بحق النبي محمد وعترته الطاهرين .»

خواجه طوسی مخاطبة کاتبی را بدین گونه جواب گفته است :

« المخاطبة العالیة الواردة من حضرة مولانا الامام المعظم العالم المحقق المدقق نجم الملة والدين عز الاسلام والمسلمين، ملك العلماء فى العالمين، علامة العصر، افضل العالم ادام الله علوه ، وحرس مجده ، الى داعيه، المخلص محمد بن محمد بن الحسن الطوسى المستفيد من نتایج خواطره الفیاضة، المقتبس من انوار علومه الکاشفة عن دقايق الحقايق، وصلت اليه فقبلها الفا ، ولثمها حرفاً حرفاً . و نظر فيها فوجدها مشتملة على المدح والثناء على من لا يستحق ذلك ولادونها . و كان المرجو من تيار بحره الزاخر افادة الاسرار و افاضة الانوار فى البحث الذى هو اهم المهمات، واعظم المطالب، فتفرس من ذلك انه ادام الله ايامه وجد داعيه غير مستعد لنوادير ايراداته فى التنبيه لدقايق مباحثه، فاراد قطع الكلام معه على وجه اجمل، والحکم له فى کل ايراد واصدار . وليس لمثل الداعی على علاته بمثله اعتراض، فوفقت (ظ: فوقف) حيث اوقفه و اقام حيث قطع عنه^۲ فوائده . وهو على کل حال داع لا يامه ذا کر لانعامه، فالله تعالى يجزيه خير الجزاء، و يحصل^۳ [مطالبه كما شاء]

۱ - لخدمه

۲ - نسخه کتابخانه مرکزی : فوقف قطع منه حيث اوقفه

۳ - نسخه کتابخانه آستانه در اینجا تمام می شود و تمام آن از دو نسخه کتابخانه مرکزی و نسخه شماره ۲۸۶ کتابخانه مجلس گرفتند.

اما حديث المسير الى الاهل والوطن فاذا وصل الموكب الاعلى قرن بالنصرة والعظمة، و مشى في خدمته الى الحضرة العلية، جهد في تحصيل الاذن انشاء الله.

وفي هذه الايام يريدان بيعت من عينه ليحصل ما عين له^۱ ولخدمته من رسم^۲ الاقامة انشاء الله، وهو منقاد لاوامره مترصد لما يرسمه^۳ والله تعالى بديم ابامه بمنه و لطفه بحق حقه [

تمام اين چند رساله و دو نامه، نسخه كامل آن در كتابخانه آستان قدس رضوى بشماره ۲۹۷ و ۲۹۸ مضبوط است و نسخ ديگرى از اين رساله ها در كتابخانه اهدائى جناب آقاى مشكوة به دانشگاه طهران، و نيز نسخه ديگر در كتابخانه مجلس شورى اى ملى ضمن مجموعه اى به شماره ۶۱۱ موجود است. و دو نامه اخير كه نقل شد فقط در نسخه كتابخانه آستان قدس رضوى است و نامه آخر آن ناقص و ناتمام است كه نقص آن از روى دو نسخه كتابخانه مجلس سنا شماره ۲۸۶ و نسخه كتابخانه مركزى كامل شد.

اين رساله اثبات واجب كاتبى در مجموعه هفتم از «مطارحات فلسفيه» به تصحيح و تحقيق دانشمند بزرگوار شيخ محمد حسن آل ياسين در مطبعة معارف بغداد در سال ۱۳۷۵ هـ بچاپ رسیده است.

۶- شرح رسالة العلم اصل رساله از ابو جعفر احمد بن على بن سعيد بن

۱- كلمه «له» در نسخه مركزى نيست

۲- نسخه مجلس سنا: ولخدمة من اسم - مركزى: ولجذبه من رسم

۳- مركزى: وميعاده وامره مترصد فى يرسمه - سنا: وهو منقاد لاوامره مترصد

سعادة است^۱ که باختصار آنرا تألیف کرده؛ و شاگردش جمال الدین علی بن سلیمان البحرانی استاد کمال الدین میثم آنرا به خدمت خواجه ارسال داشته و از وی درخواست نموده که در توضیح مسائل و تفسیر مطالب آن شرحی بنگارد. خواجه مسئول او را اجابت کرده، و آنرا شرح بدیع و ممتازی نموده، و برای جمال الدین باز فرستاده است. و این شرح آغازش به نامۀ ایست که خواجه به جمال الدین نوشته بدین صورت:

« اتانی کتاب فی البلاغة منته	الی غاية لیست تقارب با لوصف
فمنظومه کالدرد جاد ^۲ نظامه	و مشوره مثل الدراری فی اللطف
دقیق المعانی فی جزالة ^۳ لفظه	تجرد فی نظم ^۴ الغموض الی الكشف
کفایة حار المعقول بحسنها	تمرض عیناها و ملثمها یشفی
اتی عن کبیر ذی فضائل جملة	علیم بما یدى الحکیم و ما یخفی
فاصبحت مشتاقا الیه مشاهدا ^۵	بقلبی محیا و ان غاب عن طرفی
رجا الطرف ایضا کالفؤاد لقاءه	وان لایوافی ^۶ قبل ادراکه حتفی
قرأت من العنوان حین فتحته	وقبلت تقبیلایزید علی الف
و لمابدالی ذکر کم فی مسامعی	تعشقم قلبی و لم یرکم طرفی ^۷
فصادفت هذا البیت فی شرح قصتی	و ایضاح ما عایتته جملة یکفی

۱ - در کشف الحجب و الاسناد ص ۳۳۵ مؤلف رسالة العلم میثم بحرانی نوشته شده و همچنین در نسخه جدید کتابخانه آستانه سائل کمال الدین میثم ذکر شده و هر دو اشتباه است.

۲ - حاو

۳ - فی و جازة

۴ - تحیر فی ضم - تحریفی نظم

۵ - و شاهدا - مشاهدا

۶ - وان لایلاقی

۷ - در تمام نسخی که ملاحظه شد «طرفی» و قافیه مکرر است

وردت رسالة شريفة، ومقالة لطيفة، مشحونة بفرائد الفوائد، مشتملة على صحائف اللطائف مستجمعة لعرائس النفائس، مملوكة من زواهر الجواهر، من الجناب الكريم «السيد السند العالم الفاضل المفضل المحقق المدقق» الجمالي الكمالى ادام الله جماله وحرس الله كماله^۲، الى السداعى الضعيف المحروم اللهيف محمد الطوسى، فاقبس من شرار ناره نكت الزبور وآنس من جانب طوره اثر النور، فوجدها بكرا حملت حرة كريمة. وصادفها صدفا تضمنت درة يتيمة. هى اوراق مشتملة على رسائل فى ضمنها مسائل ارسلها. وسأل عنها من كان افضل زمانه و اوحدا قرانه، الذى نطق الحق على لسانه، ولاح الحقيقة من بيانه. ورايت المورد - ادام الله افضاله - قد سألتنى الكلام فيها. وكشف القناع عن مطاويها، واين انا من المبارزة مع فرسان الكلام، والمعارضة مع البدر التمام. وكيف يصل الاعرج الى قلة الجبل المنيع. وانى يدرك الظالع شاو الضليع، لكنى لحرصى على طلب التوصل الروحانى اليه باجابة سؤاله، وشغفى بنيل التوصل الحقيقى لديه بايراد الجواب عن مقاله، اجترأت فامتثلت امره واشتغلت بمرسومه. فان كان موافقا لما اراد، فقد ادركت طلبتى، والا فليعذرني اذ قدمت معذرتي، والله المستعان و عليه التكلان .»

خواجه در ابتدای شرح خود صاحب رساله و فرستنده آنرا با توفیر و احترام بسیار یاد می کند و بعد بتوضیح مسائل آن می پردازد .
نامه بحرانی این است :

الحمد لله على ما اولانا من ملامح مناهج التوفيق، وهدانا من مطارح مدارج التحقيق ودلنا من مسارح معارج سواء الطريق، و الصلوة على افضل الاولين و الآخرين و اكمل النبيين والمرسلين محمد المصطفى وعترته الطاهرين .

۱ - السيدى السندى العالمى العالمى، الفاضلى المفضلى المحققى المدققى

۲ - وحرس كماله

اما بعد فان الله سبحانه وتعالى لما وفقني فيما مضى من الايام والقي زماني
 بيد المولى الامام الهمام سيف الاسلام علامة الانام لسان الحكماء والمتكلمين
 جمال المحققين والمتحققين كمال الملة والدين ابي جعفر احمد بن علي بن سعيد
 ابن سعادة تلقاه الله باكمل الوفاة، وتولاه بافضل الزيادة، وبلغه من منازل عليين اعلى
 مراتب المقربين اساد من جملة المباحث الشريفة الالهية والمسائل اللطيفة القدسية
 الى ايراد هذه المسئلة اعنى مسئلة العلم على الاطلاق، وذكر فيها ما يتعلق بالخلاف
 والوفاق بين المتقدمين والمتأخرين من الحكماء والمتكلمين، فانشعبت منها كما ترى
 تفاريع^١ جليلة، ومسائل نبيلة يطلع المتأمل فيها على جواهر مكنونة ويصل
 المتفكر فيها الى لطائف مخزونة، لا يكشف عنها الحجاب الا الافراد من اولي
 الالباب، ولا يرفع عنها الجلباب، الا من ايد بروح الصواب. وكان قدس الله روحه
 ونور ضريحه قد اشار الى تلك التفاريع^٢ مجملة وعددها اربع وعشرين مسئلة يجري
 في نسق الحساب مجرى الفهرست من الكتاب، فعاقه عن كشف قناعها عوائق الحدثان
 حتى درج الى راحة الرحمان. وعرج الى ساحة الرضوان. فرفعتها معتمد افي -
 الوصول الى اغوارها، والنزول على سرائرها واسرارها على وحداني الزمان،
 ورباني البيان، قطب ارباب العرفان والبرهان، الناهض الى اعالي افق عليين، السارح
 في مسارح المتألهين، الناطق عن مشكوة الحق المبين، سلطان الحكماء
 والمتكلمين نصير الحق والملة والدين محمد بن محمد الطوسي ايد الله بروح
 القدسيين وبلغه اعالي مناصب العلويين. فاشفقني في سؤاله بارتفاع مراتب
 الارادة واسعدني على منالي باوسع مواهب السعادة، فاقمر ليلى بلوامع انظاره
 الظاهرة، واسفر نهارى بسواطع اسرار افكاره الباهرة، نعمة مته وتفضلا وتكرمة

من لدنه و تطولا، فجزاه الله عن طوائف العلماء افضل الجزاء، وحباه من وظائف الفضلاء اجزى العطاء، انه سمیع الدعاء و فعال لما یشاء، و هو المستعان و علیه التکلان.

ومن ههنا ابتداء الامام کمال الدین احمد بن (علی) بن مسعدة البحرانی ایدہ الله فی المقال وقال. بسم الله الرحمن الرحیم

اعلم ادام الله هدايتک ان المتکلمین اطلقوا القول بان العلم تابع للمعلوم و اطلقوا علی صحة هذا الحكم ... الخ

اصل رساله و شرح آن در نزد نگارنده موجود است. و نسخه قدیمی از آن که بتاريخ ۸۶۷ نوشته شده است در کتابخانه آستان قدس (شماره ۸۰۸) ضبط است. و نسخه دیگری هم در جزو مجموعه نفیسی بخط سید حیدر آملی مورخ به تاریخ ۷۶۱ در کتابخانه اهدائی جناب آقای مشکوة بدانشگاه موجود می باشد.^۱ و نسخه دیگر ضمن مجموعه شماره ۱۷۱۷ در کتابخانه مجلس شورای ملی است.

۶۱ - رساله سؤالیه خواجه از عین الزمان جیلی. حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون رساله ای بعنوان «رسالة النصیر الطوسی الی الشیخ عین الزمان جیلی» یاد کرده، و از تألیفات خواجه شمرده است. و ابتدای آنرا چنین ذکر نموده است: «سلام علیکم و رحمة الله سأل عن اسئلته تداولتها النظر فاجاب الشیخ عنها^۲»

ولیکن نسخه ای از آن در مجموعه ای دیده شد که در عنوان آن چنین نوشته شده بود:

«هذه نسخة کتاب کتبه الی المولی الاعظم نصیر الملقو الدین الطوسی رحمه الله

۱ - فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۱۸۰ و ۱۸۱

۲ - کشف الظنون چاپ اسلامبول ج ۱ ص ۸۹۶

الله الشیخ العلامة قدوة العارفين جمال الدین عین الزمان الجلی طاب ثراه «
 و از این عنوان پیدا است که نامه واسئله از عین الزمان است نه از خواجه طوسی
 و نسخ کتابخانه آستان رضوی و کتابخانه عمومی برلن شماره ۱۷۷۱
 برابر با گفته حاج خلیفه است و میرساند که نامه و سه سؤال از آن خواجه
 طوسی است .^۱

۱ - فهرست عمومی برلن ج ۲ ص ۳۴۱ شماره ۱۷۷۱ سؤال و جواب محقق
 طوسی و عین الزمان جلی کتب المولی المحقق نصیر الملة والدین الطوسی (ر) الی الشیخ
 العلامة جمال الملة والدین عین الزمان جلی

صورت سؤالها اين است

(من املائه نور الله مضجعه ارسله الى الشيخ الفاضل المحقق جمال الدين الجبلى رحمة الله عليه) .

سلام عليكم ورحمة الله وبركاته تحية مشاهد بالقلب معاين بالبصيرة، مشاكل^١ بالذات، مناج بالسريرة. راغب فى مباحثكم و مناقشتكم^٢ لاسمع من طيب اخباركم، جاهد فى محاذاة ضميره ضميركم، اقتباسا لانواركم متعلل بايراد السؤال ، متمسك باذيال المقال^٣ ، سالك سبيل^٤ الذى قال:

سألته و مرادى من اجابته ان اسمع الصوت لان افهم^٥ الكلمات وبعد فهذه اسؤولة قد تداولتها النظر، وتسابقت فى ميادينها جياذ الافكار، جعلت وسيلة الى مفاتحة الجوار^٦ ، واتخذت ذريعة الى المباشطة مع الاحرار، بلغكم^٧ الله منتهى مقامات الابرار بحق المصطفين الاخيار^٨.

١ - مشاكل

٢ - ومناقشتكم اى الماره

٣ - المثال

٤ - مسالك

٥ - ان يفهم

٦ - الحواز

٧ - يجمعكم

٨ - فهرست دانشگاه ج ٣ ص ١٩٤

السؤال الاول . لما ثبت عند المحققين من اهل النظر ان كل ما لاحمال لامكان وجوده وعدمه غير ذاته، فانه بالضرورة اما ان يوجد دائما، او لا يوجد دائما و كل موجود بعد العدم و كل معدوم بعد الوجود، يجب ان يكون له حامل امكان وجود او عدم غير ذاته . فما بالهم يجوزون فيما له حامل امكان وجود وعدم غير ذاته تخلل وجود بين عدمين. ولا يجوزون تخلل عدم بين وجودين، والنفس الانسانية ان لم تكن ذات حامل امكان ، فكيف حكموا بوجوب وجودها بعد العدم . وان كانت فكيف حكموا بامتناع عدمها بعد الوجود.

السؤال الثاني. قد طول المتقدمون و المتأخرون في تحقيق حقيقة الادراك ولم يرجع اكثر ابياناتهم اياها بباطل . وذلك لانهم مسح تشعب مسالكهم انتظموا في ثلث فرق .

فرقة تزعم ان حقيقة الادراك هي وصول المدرك الى عين المدرك ، و يناقضون بادراك ما لا عين له خارج ذات المدرك .

وفرقة تزعم ان حقيقة الادراك هي حصول اثر من المدرك في ذات المدرك . وهوا ما صورة مطابقة له ، او علاقة اضافية بينها . و يناقضون ايضا بمثل مامر . و ايضا يتوقف العلم بالمطابقة او المضايقة المستلزم ، لكون الادراك تعينا على ادراك المتطابقين او المتضايقين اولاً .

وفرقة تعترف بالقصور عن ادراك الادراك او عن العبارة عنه . متعلقة بكونه اما في اعلى مدارج الوضوح ، او في ادنى مراتب الخفاء ، جاعلة ذاك القصور ادراكا . فما الفتوى عندكم فيه ، وعلى اى شئ استقر رأيكم .

السؤال الثالث . ما المراد من قول القائلين^٢ « التوحيد اسقاط الاضافات

١ - اثر .

٢ - القائل .

من الذات» و ماتلك الاضافات، ومن اين حصلت ان لم يفيضها الذات، ولم احتيج الى اسقاطها ان اقتضتها، وهل يسقط باسقاطنا اياها ام لا. وهل يلزم من قولنا «التوحيد اسقاط الاضافات» على وجه التصاريح ان يقول الاتحاد سقوطها ام لا. وهذا ميدان لاهل الذوق والكشف فيه جولان فجل و قل و عين و افد و افض^۲. امتد الله انفا سلك، و اوفى كاسك. (هذا) آخر الاسئلة، و المتوقع من- المكارم العميمه و اللطاف الجسيمه، ان لا يحملوا هذا الانبساط على سوء الادب، فان السؤال راس مال من الطاب^۳ لقوله جل و تعالى: «واستلوا الله من فضله» حث على ان يستلوه^۴ تعالى تصرّحاً. و بعث على ان يستلوا^۵ المتخلفين باخلاقه تبارك تلويحاً. بارك الله لكم ولنا و فتح ابواب الخير عليكم و علينا. و قد جمع الشمل لطلاب الوصل^۶. ولنا من ان يتم اجتماع الشمل بنيل حلاوة الوصل بآئسين. هو حسبنو نعم المعين، سبحانه ربك رب العزة عما يصفون، و سلام على المرسلين. و الحمد لله رب العالمين.

۶۲- مقاضات. شيخ صدر الدين قونوی (چنانکه پیش در ترجمه احوالش ذکر شد) از بزرگان عرفا و حکماء معاصر خواجه است که با هم معارفه و مکاتبه داشته و مسائلی را ضمن نامه و رساله از خواجه طوسی پرسیده است.

در این رساله شیخ صدرالدین از مسئله وجود و مساهیت، و اختلاف صفات مردم، و اینکه آیا وجود واجب امری زاید بر حقیقت اوست یا نه از خواجه

۱- ان لم یقضیها

۲- وافق

۳- من المطالب - من طلب

۴- ان یسأله

۵- ان یسال

۶- و قد جمع شمل طلاب الفضل.

پرسشهایی کرده، و خواجه يك يك سؤالهای وی را جواب داده است^۱.
ابتدای رساله قونوی ابن است «الحمد لله المنعم على الصفة من عباده
بمزيد الاجتهاد».

دو نسخه از رساله صدرالدین و جواب آن در کتابخانه آستان قدس
رضوی (به شماره ۴۵ و شماره ۳۱۲) که یکی به نام «اجوبة المسائل خواجه» ضبط
می باشد. و يك نسخه در کتابخانه مجلس شورای ملی جزو کتب مرحوم تنکابنی
(مجموعه شماره ۳۷۷۹) و نسخه ای هم ضمن مجموعه ای در کتابخانه مدرسه
مروی موجود است. نسخه دیگری هم به خط سید حیدر آملی دانشمند قرن هشتم
در کتابخانه دانشگاه از کتب اهدائی آقای مشکوة موجود که در ربیع الاول
سال ۷۶۲ نوشته شده است.

اینک نامه صدرالدین قونوی و جواب خواجه طوسی که به همراه این دو
رساله به یکدیگر نوشته اند، و در بیشتر نسخه ها در ابتدای این رساله ثبت است
برای استفاده خوانندگان نگاشته می شود:

«مکتوب الشیخ صدرالدین القونوی

الی المولی الاعظم نصیر الملة والدين انارالله برهانه»

ما زال سمعی بعی مسن طیب ذکرک ما

یزری علی الروض غب العارض الهتن

حتى حلت حمی قلبی و لاعجب

فرب ساع السی قلب من الاذن

گوش ایام و لیالی به استماع مآثر و معالی مجلس عالی خواجه معظم و
صدراعظم، مالک ازمة الفضائل، افتخار الاواخر والاوائل^۱، ملک حکماء العصر
حسنة الدهر، نصیر الحق^۲ والدين اطال الله فیما یرضیه بقاه، وادام فی درج
المعالی ارتقاءه، ولا زالت مهجته الشریفة بعین الله مکلیه، وتالی حمده مقدما
لانتاج کل قضیة، همیشه مشنف و حالی^۳ باد. خدمت و دعا از منبع صفا و
مشرع ولا رسانیده می آید. تشوق و تعطش به جناب آن جناب همایون (از)

۱- افتخار الاوائل والاواخر

۲- الملة

۳- و جالی

هرچه بیشتر است، لکن چون احکام^۱ مقادیر از نیل این چنین بغیتی^۲ مانع آمد^۳ بردعائی که فی‌ظهر الغیب موظفست^۴، و از شوائب ملق و ریا مخلص و مطهر اقتصار کرده می‌شود. والله ولی^۵ الاجابة (والاحسان).

برای غیب‌نمای آن جناب پوشیده نیست^۶ که طلب موصلت و تأسیس قواعد مودّت با اهل فضل پیوسته سنتی معهود و مألوف بوده است، سیما که چون حق سبحانه و تعالی بعضی بندگان خود را بمزیت^۷ اجتناء و مکرمات مخصوص گردانیده، و بر اهل روزگار در اجناس و انواع علوم و فضائل رجحان داده، و به صفات جمیله نامحضور نفس شریف او را تحلیه بخشیده (که) هر صفتی از آن موجب انجذاب دلها، و طلب تودّد تواند بود، فکیف بالمجموع، بل کیف^۸ بالذات الجامعة لتلك الصفات. لاجرم داعی مخلص مبنی بر این مقدمات خواهان فتح باب موصلت با آن جناب گشت. (و) چون التّقاء من حیث المصوّرة، و الحال هذه تعذری داشت، طلب موصلت به طریق مکاتبه که آنرا احد اللقائین نام نهاده‌اند، متعین بود، (و) نخواست که از فوائد علمی که شریف ترین صور ترقیات نفسی^۹ است این مفاتحه خالی باشد، و از فوائد

۱- امکان

۲- نعمتی

۳- آید

۴- موظف داشت

۵- کرده می‌آید و انه ولی

۶- آن جناب معظم پوشیده نیست

۷- بمرتبه - بعزت

۸- فکیف

۹- نفوس

نتایج افکار آن ذات شریف^۱ بی نصیب ماند، لهذا^۲ رساله‌ای که پیش از این به مدتی مدید، در بیان علل^۳ نتایج افکار، (و) مزید^۴ وضوح و تحقیقی که حاصل اهل استبصار است ساخته بود، و مسئله‌ای چند از مشکلات مسائل درج کرده، و به صورت مفاوضه با بعضی از اکابر فضلاء دوستان در بحث آورده، در صحبت این مکاتبه^۵ به خدمت فرستاد، تا از مقام افادت و حسن معاونت در راه تحقیق آنچه درون مبارك را در آن (باب) سانح گشته باشد^۶. وصحت و فساد آن به برهان واضح شده، به حکم کرم بیان^۷ فرمایند، چه این نوع تفضل موجب ثنای عاجل و مثمر ثواب آجل خواهد بود. (والله^۸ خیر معین. پیوسته آن جناب عالی، مقصد ارباب حاجات، و مصدر اجناس فضائل و انواع خیرات باد آمین. والسلام علیکم).

۱- آن افادت مآب

۲- فهدا؟

۳- حاصل

۴- بامزید

۵- مکاتیب

۶- آنچه در درون مبارك سانح شده باشد

۷- اعلام

۸- انه

جواب مولانا نصير الدين

بسم الله الرحمن الرحيم، رب زدني علما

اقا نى كتاب ما اراه مشايها بغير كتاب الله من سائر الكتب
اتى من امام نور الله قلبه وصير مرفوعا لدى سره الحجب
خطاب عالى . مولانا امام الاعظم^٣ هادى الامم، كاشف الظلم، صدر الملة
والسدين ، مجد الاسلام و المسلمين ، لسان الحقيقة ، برهان^٤ الطريقة ، قدوة -
السالكين الواجدين ، و مقتدى الواصلين المحققين ، ملك الحكماء و العلماء
فى الارضين ، ترجمان الرحمن ، افضل و اكمل جهان ، ادام الله ظله ، و حرسه
و بله و طله، به خادم دعا و ناشر ثنا ، مريد صادق و مستفيد عاشق محمد طوسى
رسيد، بوسيده و برسر و چشم نهاد و گفت :
از نامه تو ملك جهان يافت دلم وز لفظ تو عمر جاودان يافت دلم

١- لغير

٢- من مآثر

٣- معظم - المعظم

٤- بيان

دل مرده بدم چونامه شد بر خوانده^۱ از هر حرفی هزار جان یافت دلم
 هر چند در مساقم صیت فضائل ، و آوازه مناقب آن ذات بی همال
 استماع کرده بود ، و به مشاهده جمال^۲ مبارك ، و مطالعه شمایل آن وجود بی
 نظیر مشتاق شده ، و به وصول به خدمت او نیازمند گشته . و روزگار در نیل
 مأمول مساعدت مبذول نمی کرد . همت بر آن می گماشت که به کتابت راه
 استفادت^۳ گشاده گرداند و به مراسلت به آن حضرت بزرگوار توسل جوید ،
 ناگاه بخت خفته بیدار گشت^۴ . و مطلوب حقیقی روی نمود ، (و) بایراد خطاب
 جان افزای ، و مفاوضه دلگشای این بیچاره مشتاق را مشرف گردانید . و چون
 در همه فضائل بر همگنان مقدم^۵ است و الفضل للمتقدم (گفته اند) ، در این معنی
 هم تقدم فرمود ، و این مرید^۶ محروم را رهین منت و شاكر نعمت گردانید .
 و جان تشنه شوق او را به زلال ینبوع کمال آبی بر لب زد . خدای تبارك و تعالی
 آن ظل ظلیل بر بندگان خویش گسترده دارد ، و آن پرتو نور تجلی در میان
 اهل کمال تابنده و پاینده بحق حقه^۷ .

از آن جناب بزرگوار دو کتاب نفیس رسانیدند که هر يك در باب خویش
 بی نظیر بود . یکی کتاب حاصل نتایج افکار که متضمن سؤالی چند بود از
 معظّمات اسؤولة . و اشارت به این مرید مستفید رفته که از بضاعت مزجاة خود

۱- بر خوانده شده

۲- خیال

۳- راه سفارت

۴- از خواب در آمد

۵- متقدم

۶- محب

۷- این نامه در نسخه چاپ گراوری ضمیمه اوصاف الاشراف بتصحیح مرحوم
 نقوی در همین جا خاتمه می یابد و بقیه نامه را ندارد

بر آن مسائل کلمه‌ای (چند) نویسد، و بموقف عرض فرستد. هرچند که این ضعیف خود را در محل آن نمی‌دانست که زیره به کرمان فرستد، و خرما به هجر، اما انقیاد اشارت واجب بود. بطریق استعجال آنچه در خاطر بود نوشت، و به خدمت فرستاد، و چشم انتظار بر راه می‌دارد که در رد و قبول آن بوقت نقد چه حکم زود.

و دیگر رساله^۱ رشح‌الخیال^۱ بود مشتمل بر شرح سوانح غیبی که در وقت سلوک روی نموده، و ذکر واردات ذوقی که در هر حال^۲ از احوال حرکت باطن متجدد شده، و آنرا در لباس دعا و مناجات و استعارات ایما و استدعاء بیان فرموده. مرید مستفید چون از آن بحر بی‌پایان مغترف شد، و از آن نوال بی‌زوال محتظی^۳ گشت، دانست که غرض او ارشاد مریدان و تحریض مبتدیان بوده، تا بر متجدذات احوال باطن واقف شوند. و در اثناء سلوک از ترغیبات و ترهیبات و ساوس و هواجس باخبر باشند، نه غرور^۴ را مجال دهند، و نه یأس را محل نهند. چه فرموده اند^۵ به این عبارت:

« و انما هذه نفثة مصدور، و تحفة مشکور، اجبتك^۶ بها الی عبادك. و انشر فضلك فی ارضك و بلادك. و اسلی نفسی بما اقاویه طلبا للخلاص مما انا فيه. »

مرید مستفید هر چند نه حد اوست گستاخی می‌کند و می‌گوید^۷:

۱- رشح البال

۲- در هر جای

۳- بی‌مثال محتظی

۴- نه غیر را

۵- فرموده است

۶- اجبتك

۷- بد می‌کند

«درجتك^١ اعلى (من) ان تشتغل^٢ بالمناجاة والدعاء . فان (كل) من كان في هذه المرتبة ، كانت قبلته من صلوته^٣ هي نفسه ، والله بالحقيقة هو هو اه . وانما يعبد الله ، و يدعوه تقربا الى ذاته . و يفعل كل ذلك وسيلة الى نيل مراده ، واما من هو بعد^٤ اسير الهوى ، معتكف على طلب الراحة ، و دفع الازى ، (تارة) يعتريه الخوف ، وتارة يسلبه الرجاء في بعض اوقاته من السجن^٥ يلتجى الى الصبر ، وفي بعضها للنعم يستزيد^٦ بالشكر ، ثم اذا ارتقى من هذه المنزلة الى درجة الرضاء والتسليم ، استراح من جميع ذلك ، فلم يحتج الى جذب مطلوب له ، او دفع مهروب عنه . فلا يبقى له حاجة^٧ اذ لا يطلب شيئا . ولا مناجاة اذ لا يغيب عنه ما يناجيه^٨ بل ينظر الى جميع المخلوقات بعين الرضاء ، ويجد من نفسه في جميع المتجددات^٩ الارتضاء ، و ذلك باب الله الاعظم . مع ان تلك الرتبة ايضا قاصرة عن مرتبة^{١٠} الواصلين ، الى ادنى حد من حدود الكمال . فان الراضى يدعى ان له وجودا مقابلا لوجود المرضي عنه ، و له مجال تصرف تركه باختياره . وذلك دعوى الشركة في الوجود و التصرف^{١١} . تعالى الله عن ان يكون له شريك ،

١- رجبك

٢- يشتغل

٣- في صلوته

٤- و هو بعد

٥- من الحق- من المحن

٦- فيستزيد

٧- دعاء

٨- لا يناجيه

٩- المخلوقات

١٠- مراتب

١١- دون التصرف

او یکن معہ متصرف . فان ارتقى من هذه الدرجات، و وصل الى مقام الفناء المحض، و محو الاثر الذى هو منزل اهل الوحدة المطلقة . لا اقول التوحيد، فانه طلب وحدة قسرية، ولا الاتحاد، فانه وان كان بالطبع لا بالقسر . لكن نفوح منه راية الكثرة ، ولا يلتفت الى الرضا والتسليم . بل من ان يكون له ثبوت حتى يمكن اتصافه بالكمال ، او يكون له ذات حتى يصير منعوتا بنعوت الجلال . و هنالك ينقطع السلوك والسالك . وينعدم الوصول والواصل . فان الى الله المنتهى و اليه للرجعى .

و خادم الداعى^۲ متيقن بان المولى دام^۳ ظله لا يجد من نفسه القناعة بالدرجات المذكورة، بل ارتقى^۴ الى درجة لدرجة فوقها . لكنه^۵ مادام فى قيد هذا العالم بحسب الصورة يجرى عليه امثال هذه المعانى، (والبيانات) على لسانه . و يفيض منه على متابعيه من غير قصد منه الى شىء ، و يتبع ذلك ارشاد الطالبين، و اكمال الناقصين . فهذا ما عندى^۶ فى هذا الموضع ، و رايه اعلى و اجل من ان يحيط به ناقص مثلى . او يقدر على اتصافه^۷ من ان يكون فى مرتبتى . و السلام على من اتبع الهدى .

هرچند ترك ادبست اين كلمات بخدمت عرض كردن ، اما چون حاضر وقت بود ، در حال مطالعه اين كتاب شريف، و رساله لطيف كه بحقيقت در

۱- و هناك

۲- الدعا

۳- ادام الله

۴- ارفع

۵- ليكنه

۶- ما بدا

۷- واقدر على اتصافه

هدایت طالبان و اکمال ناقصان عظیم المثل والنظیر است، آنرا از خدمت پوشیدن وجهی ندانست. انشاءالله تعالی بترک^۱ ادب معاتب و ملوم نگردد. اطناب از حد گذشت و زحمت بسیار شد. انتظار ورود مخاطبات و اعلام سوانح و اردات، خصوصاً بعد از این کلمات مقرون بانعام استخدام در خدمات^۲ خواهد رفت. ایزد سبحانه و تعالی و تقدس آن کمال را مقتضی در اکمال این چنین ناقصان داراد همیشه، بحق حقه، والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته. در نسخه شماره ۶۶۵ کتابخانه آستان قدس رضوی نامه خواجه به عبارات زیر ختم شده است:

« فهدا ما خطر ببال داعیه و مستفیده و المشتاق الی خدمته و مریده فی هذه المباحث تامل. و اذا تشرف بنظر مولانا و مفیده، و المفاض علیه انواع السعادة، فان نسخ له علیه کلام و اشاره بذلك لم یکن ذلك من انعام العام و کرمه العمیم بغریب، و الله تعالی مدیم ظلّه علی طالبی الکمال، و یسبغ علیه فیضه الذی لا یرزال انه لطیف مجیب ».

و پرسشهای صدرالدین قونوی از خواجه در این رساله این است:

سؤالات صدرالدین قونوی از خواجه طوسی

- ۱- المسئلة الاولى هل ثبت عندکم ان وجود واجب الوجود^۳ امر زائد علی حقیقتهام وجوده عین مهیته، و ان لیس^۴ له حقیقه وراء الوجود؟

۱- که بترک

۲- خدمت

۳- وجود الواجب

۴- لیس

٢- المسئلة الثانية . هل الماهيات الممكنة مجعولة او غير مجعولة ، و هل هى امور وجودية او هى عدمية ؟

٣- المسئلة الثالثة المسمى بالوجود العام المشترك فى كونه وجودا فقط هل هو من جملة الممكنات ام لا ؟

٤- المسئلة الرابعة. الواحد لا يصدر عنه الا الواحد^١ مسئلة كليه يتضمن عدة مسائل^٢. ماحقيقة النفس الانسانية، وما البرهان الدال على اثباتها، فان جميع ما ذكره^٣ فى بيانها غير مقنع لاولى الالباب ، (وما البرهان على تجريدها و دوام بقائها) ؟

٥ - ٦- مسئلة يحتوى على مسائل من اليقين^٤ ان الاجسام متناهية القوة والقبول

٧- مسئلة. الانسان فى هذه النشأة والدار يتعذر عليه التجريد التام^٥ المفسر بانقطاع تعلق النفس المدبرة للبدن عن البدن .

٨- مسئلة. ماحقيقة الفيض الصادر عن الحق ، و ما المتعل للبقاء من معرفته و كيفية صدور ه .

٩- مسئلة. النسب بين الموجودات غير متناهية عندنا

١٠- مسئلة. الجوهر لا يبطل ببطلان كفيه من كفياته

١١- مسئلة. الهيولى المجردة لا تقبل القسمة عقلا، وهكذا الصورة فكيف

١- واحد

٢- هذه المسئلة يتفرع عليها من امهات المسائل شتى كمسئلة العقول الخ

٣- ما ذكر

٤- من البين

٥- التمام

يحول الصورة في الهولي .

جمله هاي آغاز جواب خواجه به سؤال هاي صدر الدين قونوي

١- قوله المسئلة الاولى الى قوله هذا خلف الخ . اقول ان البرهان الموضح بتحقيق كون وجوده عين ماهيته ان ليست له حقيقة وراء الوجود هو انه لو كان . . . الخ

٢- قوله المسئلة الثانية الى قوله من كل منهما . اقول المراد من قولهم المهيآت ليست مجعولة هو ان السواد مثلا لا يكون سودا بجعل جاعل ذلك . الخ
٣- المسئلة الثالثة الى هذا خلف . اقول الوجود العام المشترك لا يتحقق الا في العقل : الخ

٤- قوله المسئلة الرابعة الواحد لا يصدر عنه الا الواحد الى قوله من ذلك ، اقول اني ابين ما فهمت من كلامهم ، فان كان موافقا لما عليه الامر فذلك ، وان لم يكن فلا عيب في مثل هذه المضايق ان تزل كما زال اقدام كثيرين من العقلاء .

٥- قوله مسئلة يتضمن عدة مسائل . الخ اما حقيقة النفس الانسانية التي يشبر اليها كل احد من الناس يقوله انا ، فان ذلك اظهر الاشياء . . . الخ

٦- قوله مسئلة يحتوي على مسائل . الخ اقول اما قوله الاجسام متناهية كما ذكره ، واما انقطاع النوع الانساني وعوده بعد ذلك فممكن . . . الخ

٧- قوله مسئلة الانسان في هذه النشأة . اقول الحكماء ، تفحصوا عن مهية اللذة واستقر آرائهم على انها ادراك الملائم من حيث هو ملائم . . . الخ

٨- قوله مسئلة حقيقة الفيض . الخ . اقول ان الفيض موجد يصدر عن الحق ، واذا كان محتاجا الى قابل وكان القابل موجودا يقبله قابله من غير حركة

من الحق الى القابل . الخ

۹- قوله مسئله النسب التي ، الخ. اقول الاشياء المترتبة الموجودة

آحادها معاوجب عندالحكما . ان يكون متناهية . . الخ

۱۰- قوله مسئله الجوهر ، الخ. اقول كل عنصر يفسد فانه يبطل ببطلان

كيفية كالماء الذي يغلو . الخ

۱۱- قوله مسئله الهیولی المجردة ، الخ. اقول الهیولی المجردة لا

یوجد الا فی الذهن ، وكذلك الصورة . وهما ابدای الوجود یكونان متقارنین ، الخ.

و در فهرست نسخ خطی کتابخانه برلن رساله مفاوضات بنام « اجوبة

النصيرية » ذکر شده ، و ابتدای آن در فهرست مذکور چنین است « الحمد لله

نصب فی کل زمان هاد یاللق الی الطريق القويم » و در مقدمه این رساله هم

نامه ای از خواجه به قونوی ذکر شده که آغاز آن بدین گونه است « و بعد فقد

وصل من جنبه العالی الی احوج خلق الله سبحانه محمد بن محمد الطوسی

کتاب جامع للاشارات الروحانية الی اسرار الربانية »^۱

۶۳- مؤاخذات رساله دیگرست از خواجه در جواب شیخ صدرالدین

قونوی . قونوی پس از مطالعه رساله مفاضات خواجه بر بعضی از مطالب آن

ایراد و اعتراض کرد ، و آنرا بخدمت خواجه فرستاد^۲ و رساله قونوی باین

عبارت شروع می شود .

« الحمد لله الذی ابان بمستودعات^۳ الهم مراتب علم یقین »

خواجه در جواب آن رساله ای پرداخت و بر حسب خواهش قونوی

۱- فهرست نسخ خطی برلن ج ۳ ص ۲۶۴ شماره ۳۴۷۷

۲- کشف الظنون ج ۲ ص ۵۵۹

۳- بمستعدات

اجوبه كافيہ باعتراضات وی داد . و آنرا مأخذات نامیده ، بخدمت شیخ ارسال داشت .

رساله قونوی موسوم به « رساله هادیه » ضمن مجموعه در کتابخانه مدرسه مروی موجود و نسخه دیگری در کتابخانه عمومی برلن است که در فهرست کتابخانه ابتدای آن چنین ذکر شده «الرساله الهادیه کتبها سیدنا الامام صدر-الدین ابوالمعالی محمد بن محمد بن اسحاق بن محمد بن یوسف بن علی القونوی الی الامام نصیر الدین . الحمد لله ...»^۱

اما رساله مؤخذات که در جواب قونوی از قلم خواجه صادر شده هنوز نگارنده شرف مطالعه آنرا دریافته است.

۶۴- جواب مسئله شمس الدین محمد کیشی . شمس الدین محمد کیشی که حکیمی متصوف و عالمی عارف بود . وسیله نامه ای خواستار توضیح و شرح سه مسئله از مسائل منطق و حکمت از خواجه شد . و خواجه طوسی جواب او را ضمن مکتوبی مرقوم نمود و نزد او فرستاد . هر يك از دو مکتوب دارای سه صفحه و نیم کتابت است . اینک صورت هر دو مکتوب :

مکتوب کتبہ مولانا شمس الدین الکبشی

«رحمہ اللہ من اصفہان الی العلامة الطوسی»

پرتو خورشید ضمیر منیر مخدوم ولی الانعام ، صاحب الایات العظام ، زبدۃ ممحضة الشہور والاعوام خلاصۃ علماء الانام ، قبلۃ المحصلین ، وقدوة الفاضلین ، رئیس المحققین ، نصیر الملة والدين ، حجة الاسلام والمسلمین . کہ سبب اعتداء سالکان طریقت و نوربخش دبدۃ واصلان حقیقت است . چندانکہ مقتضای رای ظلمت زدای او باشد . بہ واسطۃ دریچہای حواس ، بر محبوسان^۱ چہار دیوار طبایع فایض باد . و نفس قدسی او کہ حائز کمالات نوع انسی است ، در انتہاج مدارج حکمت ، و ابتہاج بطوالع حدسی (کذا) مغبوط . جمیع مفارقات و مفخر کل مقارنات . و ہر دم از عالم حقایق گشایشی تازہ ، و از تجلی حقیقۃ الحقایق بخشایشی بی اندازہ بحق محمد و آلہ .

خادم آرزومند ، و چاکر نیازمند ، دعائی کہ کودک مسترشد مرید مرشد را موظف دارد تبلیغ می کند . و اشتیاقی کہ طبیعت نقصان را بجمال کمالست عرضه می دارد ، و ہرچہ زودتر این^۲ مراد بحصول موصول باد . تحیتی از

شائبة تکلف^۱ معرّا، و از سمت^۲ تعسف^۳ مبّرّا اصفا فرمایند. مطلوب نفسی که مشاهده عالم ازلیست و عورت^۴ طریق، و صعوبت تحقیقش چنانست که مخدوم- قرن الله ظلّه بالوصول- مشاهد آنست، و حکایت جواذب قوای جسمانی بخلاف صوب عقلی^۵ بعینه آنست که شاعر فرماید :

هوی ناقتی خلفی و قدّامی الهوی و انی و ایاها لمختلفان
همنشینان^۶ ظاهر جمله مدد اعدا الا من عصمه الله، و قليل ما هم . پس
اگر طالبی از رفیق^۷ حقیقی^۸ نشانی یابد نزاع و تحنن^۹ او به ادراک ملاقات
میمون، و موصلت همایون وی حاجت نباشد، بحکم آنکه مراد طلبه
یقین از حضرت کاملان، برهان مبین ایشانست بر تبیین مطالبی که بر ذهن طالبان
هایل نماید، و حل شکوکی که بر پای فکر ایشان مشکل بود^{۱۰} . سه مسأله القا
می افتد تا ابتداء موصلت از استفادة علمی عاطل نماند .

مسأله نخستین- شیخ رئیس^{۱۱} روح رمسه و جزاه عن طلبه الحقایق خیرا،
فرق میان موجبه معدوله و سالبه بسیطه بدان بیان کرده است که موجبه بر موضوع

۱- ریا

۲- نکبت

۳- تصلف

۴- وعوات - و دعوات

۵- بخلاف ده

۶- و همنشینان

۷- رفیقی

۸- حقیق

۹- نزاع و تجسس

۱۰- نبود - نشود

۱۱- الرئيس

موجود صادق باشد فحسب ، چه ایجاب حکم محکوم بر محکوم علیه وجود موضوع خواهد بر آن وجه که معلومست . و سالبه معدوله بر موضوع معدوم صادق باشد ، با آنکه تفسیر موضوع و محمول بدان کرده است که «الشیء الذی یقال انه موضوع فهو بعینه یقال انه محمول» . و ازین لازم آید که آن شیء که موضوعست ، البته مقول علیه باشد بصفتی ایجابی که ظاهر موضوعست . پس بر مقتضای تقریر وی آن شیء که موضوعست دائماً موجود باشد مادام که موضوعست ، چه در حال ایجاب محمول بروی ، و چه در حالت سلب محمول از وی ، و چون موضوع معدوم متصور نیست ، فرق مذکور نامعقول باشد .

مسأله دوم - شیخ به بهرمان ثابت کرده است که صور نوعی بسائط ، نزد امتزاج باقی اند . پس لازم آید که مواد ایشان ، همچنان که در حالت افراد متحصل الوجود بوده اند بصورت نوعی ، در حالت امتزاج متقوم الوجود باشند . و بعد از آنکه جسم در خارج متقوم الوجود گشت ، هر صورت که در وی حال شود ، صورتی جوهری نباشد ، (بل عرض بود) چه صورت جوهری مقوم وجود محل باشد ، و تقویم وجود متقوم محالست . پس نفس نباتی یا حیوانی که عارض جسم مرکب می شود ، صورتی جوهری نباشد ، بلکه چنانکه هیأت ترکیبی و کیفیت مزاجی دو عرض اند در آن جسم ، آن نیز عرض باشد ، چه حالست که مقوم وجود محل نیست . و شیخ اثبات جوهریت وی بدان کرده است که حافظ مزاج محل است ، قریب بدو متقوم است . گوئیم محل قریب اگر مجموع جسم و مزاج می خواهی ، چون او علت مزاج باشد ، پس علت جز آن باشد ، پس به وجهی علت آن مجموع باشد ، بدینقدر اثبات جوهریت وی لازم نیاید ،

چه هر عرض که مستتبع عرض دیگر باشد در محل ، چون مزاج که مستتبع بعضی از اعراض است ، باید که بدین دلیل جوهر باشد ، چه اجسام با این اعراض که به واسطه مزاج موجود شده اند ، این مجموع معلول مزاج باشد ، پس مزاج منقوم محل قریب خود باشد ، و بدین تقدیر جوهر بود ، و به اتفاق عرض است ، با آنکه ظاهرست که مزاج جزء محل نیست ، چه شرط حلول نفس است ، اعنی معد محل مرحلول او را ، و اگر به محل قریب جسم مرکب می خواهد ، او منقوم الوجودست به مجموع صور نوعی بسائط نه به نفس ، پس ظاهر گشت که قول به بقاء صور نوعی در بسائط ممتزجه با اثبات جوهریت نفس نباتی یا حیوانی متناقض باشد .

مسأله سوم - وجود خاص که حاصلست مر جوهر مفارق را که بدان وجود موجودست ، در عین حال^۱ همانست که او بدان معقولست ، و معقولیت او مروجود خود را مستفاد از غیر او نیست . و ازین دو مقدمه با آنکه عقل صریح که اندک تمرن در نظریات حاصل کرده باشد محقق آنست . شیخ رئیس وائمه دیگر مصدق این اند ، پس لازم آید که وجود او مستفاد از غیر او نباشد . پس امکان وجود چگونگی تصور توان کرد ، و این شك را بزیادت ملاحظه مخصوص فرمایند ، چه در تعیینش صفاتی که مخصوص است به حقیقت خود عندالتجرد سانس شده است ، و مانع تجاوز نظر گشته ، و اگر بعضی از مسائل که مشهور و مذکور نیست و نظر صائب و فکر ثاقب مخدومی بدان فایز شده است ، خصوصاً در تعریف احوال مفارقات ، خادم طالب را به اهداء آن مشرف فرماید ، از کمال فضل و تمام افضال مخدومی بدیع نباشد . توقع است که این تصدیع را تحمل فرماید ، و خادم داعی را از جمله مستفیدان شمرد ، و مجامع خاطر

ملازم حضرت علیازاد هالقه علاء داند. حق تعالی از همه مکاره حارس و درهقه مطالب معین باد، بمنه وسعه لطفه وجوده.

جواب هذه المسائل لنصیر الملة والدین^۱ طاب ثراه

تا ذکر مناقب و فضائل ذات شریف و نفس نفیس خداوند ملک الحکماء و العلماء، سید الاکابر و الفضلاء، قدوة المبرزین و المحصلین، کاشف اسرار المتقدمین و المتأخرین، شمس الملة و الدین، افضل و مفخر ایران ادام الله میامن ایامه و حصل جوامع مرامه، بمسامع دعاگوی مخلص او محمد الطوسی رسیده است. مرید صادق بل محب و عاشق شده است، و شوق نبیل سعادت خدمت روح افزا و مشاهدۀ طلعت دلگشای او ادام الله افضاله بحدی بوده^۲ که هیچ و هم به کنه آن نرسد. و همیشه بر طلب فرصتی مؤدی به نوعی اتصال^۳ با آن منبع فضل و افضال مواظبت می نموده، تا اکنون به مقتضای عادت پسندیده خود در سبق خیرات، و تقدیم^۴ در حسنات افتتاح کتابت فرموده، که فاتحه سعادت^۵ و فاتح ابواب کراماتست، از استفاده آن آثار حکم، و از استفاضۀ آن فنون نعم، چندان ابتهاج و مسرت به دل و جان رسید که شرح آن مؤدی بتطویل باشد. خدای تعالی آن خصائل حمیده و خلل مرضیه پاینده دارد. و دست صروف^۶ روزگار از آن شخص (نامدار^۷) و حریم بزرگوار مصروف گرداناد. (و دعاگوی مخلص را پیش از

۱- لخواجه نصیر الدین

۲- بود

۳- ایصال

۴- و تقدیم

۵- سعادت

۶- تصرف

۷- پایدار

اجل آسایش دریافت خدمت او بروفق اراده کرامت کناد) بمنه و لطفه .
 بعد از تبلیغ دعا و خدمت، و اقامت رسوم محبت و مخالفت، چون خطاب
 همایون موشح به القای سؤالی چند علمی که از روی حسن ظنی^۱ که به دعاگوی
 مخلص دارد و التماس ایراد جواب آن فرموده ، هر چند خویشان را قوت آن
 نمی داند که بضاعت محدود کم مایه خود را در چنان جنایی عرض کند ؛ اما
 چون از انقیاد چاره ای نیست، اولی اشتغال تواند بود به آنچه اشارت رفته، (اگر)
 صورت ضمیر دعاگوی مخلص در آن مسئله موافق حق باشد، اثر همت عالی
 تواند بود . والا باری رقم تقصیر بر خود نکشیده باشد ، و در امثال اشارات
 عالی توقف و تأخیر (را) مجال نداده . و آن استوالة^۲ واجوبه بوجه ایجاز
 این است .

سؤال اول - فرموده است که شیخ رئیس رحمه الله فرق میان موجهة
 معدوله و سالبه بسیطه به آن کرده است که موجه بر موضوع موجود صادق باشد
 فحسب ، و سالبه بسیطه بر موضوع معدوم نیز صادق باشد ، با آنکه هم شیخ
 تفسیر موضوع و محمول را بدین وجه کرده است که «الشیء الذی یقال له انه
 الموضوع فهو بعینه الذی یقال انه المحمول» ، و ازین لازم که آن شیء که
 موضوع است، البته مقول علیه باشد بصفتی ایجابی که ظاهر موضوع است، پس
 بر مقتضای تقریر روی آن شیء که موضوع است دائماً وجود باشد، مادام که موضوع
 باشد^۳ ، چه در حال ایجاب محمول بر وی، و چه در حال سلب محمول از وی ، و
 چون موضوع معدوم متصور نیست، فرق مذکور نامعقول باشد.

جواب: آنچه شیخ در موضوع مذکور گفته است در فرق میان موجهة

۱- الظنی

۲- مسئله

۳- است

معدوله و سالبه بسیطه، به اعتبار عموم و خصوص متناولات آن دو قضیه باشد، والا فرق میان این دو در عبارت به ایجاب و سلب است که کیفیت ربط اجزای قضیه اند، و بعدول و تحصیل که در نفس امرست، یعنی هم به صورت و هم به ماده، و اما در متناول مفهوم شبهه نیست که موجه بر موضوع موجود بیش نیفتد، و سالبه بر موضوع موجود و معدوم افتد، الا آنست که ازین عبارت دو معنی در خاطر آید، یکی آنکه موجه بر موضوع^۱ مقید بوجود افتد، و دوم آنکه موجه بر موضوع مطلق افتد. و لازم آید از ایجاب که آن موضوع مقید به وجود باشد، یا اتصاف به وجود. در اول پیش از ثبوت حکم باشد، و در دوم بعد از آن. و بر تقدیر اول لازم آید که موجه کلی و سالبه جزئی متناقض نباشند، چه اگر گوئیم هر چه انسانست ضاحکست، و بعضی از انسان ضاحک نیست، هر دو قضیه بر صدق جمع آید، چون حکم در اول بر همه انسانهای موجود باشد، و در دوم بر انسانی معدوم. و این خلل از عدم اتحاد در موضوع باشد. و اما بر تقریر دوم خللی لازم نیاید، چه موضوع متحد باشد، الا آنکه ایجاب اقتضای وجود موضوع کند بروجهی که شامل خارجی و ذهنی بود^۲ و سلب نکند. و وجود موضوع غیر کون موضوع باشد بالفعل که هر دو قضیه یعنی ایجابی و سلبی معتبر باشد، چنانکه هم شیخ گفته است «اذا قلنا کلب فاننا نعنی به ما هو ج بالفعل، و لانعنی به ما یصح ان یکون ج کما ذهب الیه بعض الافاضل یعنی به ابانصر الفارابی» چه در اول معتبر وجود موضوع است بالفعل. و در دوم ماهیت موضوع بالفعل.

و اما آنچه گفته است که تفسیر موضوع بدین وجه کرده است که «الشیء الذی یقال انه الموضوع» گوئیم مراد ازین سخن نه حکم ایجابی است بر آن شیء،

۱- بر موجود

۲- باشد

بل اتصاف آن شیء است به این معنی، چه ترکیب چیزی^۱ که اقتضای ایجاب کند، و آن تقيید شیء باین صفت که «الذی يقال له انه الموضوع» وجودشیء^۲ لازم نیاید. چه توان گفت که «الشیء الذی يقال له انه الموضوع هو ليس بموجود» و آنچه بعد ازین گفته است «فهو بعینه الذی يقال له انه المحمول» حکم است و خاص است بقضیه موجهه، چه در سالبه «فهو بعینه لا يقال له انه المحمول» حق باشد. و حمل بحقیقت اطلاق بر حمل ایجابی کنند،^۳ و از روی مجاز بر حمل سلبی، و تقابل میان این دو حمل از باب عدم و ملکه باشد، پس معلوم شد که واجب نیست که موضوع قضیه دائماً موجود باشد، و صحت فرق مذکور ظاهر شد.

و در سئوال دوم فرموده که شیخ به برهان ثابت کرده است که صور نوعی نزدیک امتزاج باقی اند، پس مواد ایشان چنانکه در حال انفراد متحصّل الوجود بوده اند بصور نوعی در حال امتزاج نیز متقوم باشند، و بعد از تقویم جسم در خارج هر صورت که در وی حال شود، صورت جوهری نبود، بل عرض بود. چه آن صورت مقوم وجود محل نبود، و تقوم متقوم محال^۴ باشد، پس نفوس نباتی و حیوانی اعراض باشند. و شیخ اثبات جوهریت آن نفوس به آن کرده است که حافظ مزاج اند، پس محل قریب ایشان متقوم باشد، تا آنجا که گفته است: پس ظاهر شد که قول ببقاء صور نوعی در بسائط ممتزج، باقول به اثبات جوهریت نفوس نباتی و حیوانی متناقض باشد.

۱- ترکیب خبری

۲- وجودش

۳- کند

۴- بحال

جواب . اما مقدمه اول که حکم است ببقاء صور نوعی در حال امتزاج حق است ، چه اگر باقی نبودندی ، مزاج که معلول ایشانست باقی نبودی ، و اما مقدمه دوم که گفته است بعد از تقوم^۱ جسم در خارج هر صورت که در وی حال^۲ شود عرض بود ، موضع نظرست ، اگر گفتی که هر چیز که در وی حال شود عرض بود ، در عبارت لایق تر بودی ، چه صورت الاجوهر نبود ، اما حال شاید که عرض باشد . و اگر چنانچه گفته است تقوم بصورت اقتضای آن کردی که حال در متقوم بصورت عرض بودی ، صور نوعی همه اعراض بودندی ، چه هیولی در عقل اول به صورت جسمی متقوم شده است ، و بعد از آن مجموع را به صور نوعی ، نوعی دیگر آن تقوم حاصل آمده ، و همچنانکه تقوم بصورت جسمی مانع تقوم به صورت نوعی ، و موجب آنکه آن صور اعراض باشند نیست ، تقوم نیز بصورت نوعی مانع تقوم ممتاز از انواع بصور نباتی و حیوانی که نفوس اند و موجب آنکه آن نفوس اعراض باشند نباشد . و برهان بر آنکه نفوس جوهرند آنست که نفوس منوعات ممتاز جات اند ،^۳ یعنی ممتاز را نوعی غیر از انواع عناصر گردانیده اند از انواع نباتات و حیوانات ، و آن انواع جوهر اند و جزء جوهر ، جوهر بود . پس آن صورت که ممتاز مرکب از آن و از عناصر ممتاز چه باشد ، جوهر باشد ، و تقوم آن صور ممتاز چه را به آن معنی کرده است که آن ممتاز را بدن نباتی خاص یا حیوانی گردانیده است ، چه ممتاز پیش از حلول آن صورت یا تخمی یا نطفه ای بود ، و بعد از زوال آن صورت از وی ، چوبی یا

۱- تقویم

۲- حاصل

۳- ممتاز جات اند

جیفه‌ای باشد. اما در حال حلول آن صورت (در وی بدن) درختی یا حیوانی باشد، و چنین صور را صور کمالی خوانند، و به این سبب (در حدی که) نفس را گویند چنین گویند: نفس کمال اولست اجسام را و به کمال ثانی افعال خواهند که از دو نفس صادر شود، چون تغذیه و تنمیه و تولید مثل و حرکت ارادی و احساس و غیر آن، پس درین موضع آنکه متمزج را بدن نبات یا حیوانی گردانند، به اعتباری صورت خوانند، چه تقوم متمزج که به آن تقوم آن بدن شده است اوست، و به اعتباری کمال خوانند، چه آنچه در عناصر بقوه بوده، به این به فعل آمده، و به اعتباری نفس خوانند، چه مبدأ افعیل نفسانی هم اوست. آنچه گفته است که شیخ اثبات^۱ جوهریت نفوس به آن کرده است که حافظ مزاج محل اند هم موضع نظر است.

و حق آنست که چون جمعی از متقدمان گفته اند که نفس نفس مزاج است، شیخ برایشان رد کرده است که نفس حافظ مزاج است، و مبقی شیء نفس شیء نتواند بود، و از مزاج که شرط وجود نفس است، اثبات وجود مشروط متعذر باشد، چه شرط شاید که عامتر از وجود مشروط باشد، فکیف اثبات جوهریت مشروط، و اگر بسوجهی که نفس مبقی و حافظ مزاج است، مزاج را معلول نفس نهند، از اثبات وجود^۲ معلول اثبات وجود علت نفس نتوان کرد، اثبات جوهریت (علت) بهیچوجه ممکن نباشد، پس معلوم شد که قول به بقاء صور نوعی در متمزج، با قول به جوهریت نفس متناقض نیست.

و در سئوال سوم گفته است وجود خاص جوهر مفارق اینست که او

بدان معقولست ، و معقولیت او خود را مستفاد نیست از غیر، پس وجود او مستفاد از غیر نباشد.

جواب . وجود مطلق میان موجودات مشترکست ، و معقولیت مشترک نیست، پس وجود معقولیت نباشد، و نیز مفهوم از وجود غیر، مفهوم از معقولیت است، چه اول اضافی نیست، و دوم اضافی است، از بهر آنکه معقولیت بقیاس با عاقلی تصور توان کرد . و چون وجود و معقولیت^۱ را مقید گردانیم و گوئیم وجود خاص جوهر مفارق و معقولیت او (جوهر مفارق) خود را ، این تخصیص افادت اتحاد^۲ این دو امر نکند، پس شاید که هر یکی را علت دیگر بود، و علت وجود خاص او موجد اوست ، و علت معقولیت او خود را قیام او به انفراد و برائت او از مادیات.

و آنچه گفته اند وجود او معقولیت اوست ، معنی آنست که این دو امر دو ذات نیست، بلکه یک ذاتست اما مأخوذ به دو اعتبار، باعتبار اول که وجود آن ذات است، محتاج است بموجدی غیر او، و باعتبار دوم که معقولیت اوست، محتاج نیست بغير او، چه قیام بذات و برائت او از مادیات ماد^۳، او را از غیر مستفاد نیست، و این همچنانست که موجود ممکن بغير موجودست و به خود ممکن، و دو ذات نیست، و همچنین گویند عاقل و معقول و عقل یکی است (یعنی بذات یکی) و به اعتبار سه، و امثال این در سخن حکما بسیار باشد، چون قواعد تعیین^۴ گردد تفصی از آن آسان باشد.

۱- و معقول

۲- ایجاد

۳- از مادت

۴- معین

خواجه نصیر در ذیل این نامه پس از جواب بسؤالات سه گانه شمس الدین کیشی در آخر رساله فرماید: این است آنچه بر این سؤالها بخاطر آمده است انشاء الله تعالی پسندیده باشد. و اگر بعضی بمعادوت نظر محتاج باشد، توقع است که اعلام فرمایند.

و اما استطلاع خواطر و فوائدی که از احوال مفارقات سانس شده باشد، و در کتب اهل این علم مذکور نباشد، و نسخه مجسطی و غیر آن هم که طلب فرموده است، فرستادن آن در این وقت متعذر بود. چه شواغل ظاهر و باطن متر اکم بود، و نکایت مفارقت بعضی از یاران قدیم، و بودن بر جناح سفری اضطراری و اشتغال با هبت آن از مهمات ضروری عائق می نماید. فیما بعد اگر خدای تعالی فراغی^۱ کرامت کند این خدمت بجای آورده آید، انشاء الله تعالی، و هو ولی التوفیق و ملهم التحقيق. کامرانی و شادمانی و حصول امانی میسر باد با بقاء جاودانی، بمحمد و آل اجمعین. انتهى.

يك نسخه از این دو نامه و اسئله و اجوبه در جنگی که حاوی عده ای از رسائل متفرقة است در کتابخانه ملی ملک، و نسخه دیگر در کتابخانه مجلس شورای ملی ضمن مجموعه شماره (۴۰) از کتب مرحوم خاتم الحکما میرزا محمد طاهر تنکابنی طاب ثراه، و نسخه دیگر در کتابخانه اهدائی جناب آقای مشکوة به دانشگاه طهران موجود است.

۶۵- الاسئلة النصيرية: خواجه از فیلسوف و حکیم و فقیه معاصر خود شمس الدین خسرو شاهی (۵۸۰-۶۵۲) چند سؤال از مسائل حکمت کرده، و رساله ای نوشته، و نزد او ارسال داشته، و از وی تقاضای جواب و توضیح آن مسائل را نموده است. ظاهراً خسرو شاهی به سؤالات وی جواب نداده است،

وبعد صدرالحکماء مولانا آخوند ملاصدرا شیرازی (متوفی ۱۰۵۰) سؤالات خواجه را در رساله‌ای جواب گفته است. و رساله خواجه را در آغاز رساله خود بتمامی آورده و بعد به جواب هر يك از پرسشهای او پرداخته است.

نسخه این رساله و جواب آن از آخوند ملاصدرا در کتابخانه مجلس شورای ملی در جزو کتب اهدائی مرحوم طباطبائی بشماره ۱۱۷۶ موجود است. این رساله و جواب ملاصدرا هر دو در حاشیه کتاب مبدأ و معاد ملاصدرا در سال ۱۳۱۴ و نیز در حاشیه شرح هدایه ملاصدرا در سال ۱۳۱۳ قمری بطبع رسیده است.

و همین سه سؤال را احمد بن زین العابدین عاملی جبلّی (متوفی میان ۱۰۵۴ و ۱۰۶۰) شاگرد و داماد میرداماد به دستور محمد صالح کرامی جواب گفته است. نسخه آن در کتابخانه اهدائی آقای مشکوة به دانشگاه طهران موجود است.^۱

رساله نصیریّه

لما كانت الكتابة وسيلة الى تراسل من دانت افئدتهم، وتفاصلت السنتهم. والسؤال ذريعة الى استفادة الخير لمن كان حرصه عليه شديدا ممن كان باعه اليه مديدا. ارى الخادم الداعي محمد الطوسي التوسل بهما الى جناب العالي الفاضل المحقق المدقق شمس الملة والدين، برهان الاسلام والمسلمين، سيد الملوك والسلطين، قدوة العلماء المتأخرين، سلطان الحكماء المحققين، ادام الله ميامن

ايامه وسهل سبيل مراده والذ عليه صوت انعامه ؟ ووفق في افتتاح كل امره و
اختتامه، سيما الادراك مبتغاه، ووصله الى ما تيمناه. فهذا مبلغ التحية والخدمة، والدعاء،
بدوام العز ومزيد النعمة. ثم جعل مفتاح المباشطة مسائل علمية، ومصباح المفارقة
مباحث حكمية للشيخ حرس الله علوه، وقرن بالسعادة عشيه وغدوه بافاضة مالدیه
فيها، وينعم بافاضة ما يقرر رأيه عليه منها فان من حق العلم ان لا يحرم طلابه، و
من كرامة الفضل ان يتفضل به اربابه، ورايه الشريف اعلى، وبالإضافة فيما
يحاوله اولى. والأسؤولة هذه.

الاول، لما امتنع وجود حركة من غير ان يكون على حد معين من السرعة
والبطوء مدخل في وجود الحركات الشخصية و من حيث هي شخصية والسرعة
والبطوء غير متحصلى المهية الا بالزمان، فاذن للزمان مدخل في عليية الحركات
الشخصية فكيف يمكن ان يجعل حركة معينة علة لوجود الزمان ... الخ .
ودر آخر نوشته است:

والمتوقع من كرمه العميم و لطفه الجسيم ان يعذر الخادم الداعي على
هذا التجاسر فيخدمه فيما يستأهله، فانه ممثّل لما يأمره، والله تعالى يمدفى الايام
العالية، ويقربها بنعمة المتوالية انه على كل شىء قدير، وباجابة الدعاء جدير .

٦٦- رساله در جواب اسئلة محبى الدين: علامه محبى الدين عباسى
از معاصران و شاگردان خواجه ضمن نامه اى سه سؤال از مباحث حكمت از
استاد خویش کرده و خواجه بدانها جواب داده است.
ابتداى نامه محبى الدين اين است :

« كتب الامام العلامة محبى الدين محمد بن المحيا العباسى فى تاريخ
احدى وسبعين و ستمائة الى المولى الاعظم نصير الحق والدين محمد بن محمد

ابن الحسن الطوسی رحمهما الله تعالى . قد كنت ايها العظيم ادام الله نصر العلوم
بيبانك و رفعه شأنها...»

وسؤالات سه گانه وی بترتیب عبارتست از: ۱- ان كان الجوهر جنسا
لما تحته... ۲- لم لا يجوز ان يكون الفاعل قابلا ۳- ما ماهية الحركة
و صورت نامه خواجه این است :

« واما صورة خط مولانا نصیر الحق والدين برد الله مضجعه في هذه»
«اطال الله بقاءك و ادام عزك و علاك . و انجح مآربك و مطالبك (و) وفقك
لتحصيل سعادة الدارين . و رزقك الخير و الكمال في المنزلين . طالعت ما كتبته
في المطالب الثلاثة العلمية، و اوردت في اجوبتها ما كان عندي ، فان كان و افيا
بما يطلبه شافيا مما تعرض له، و الا فليعاودني فيما سنح له.»
و پس از نامه مسائلی را که محیی الدین از وی پرسیده جواب داده است.
نسخه این رساله ضمن مجموعه نفیسی نزد شادروان دکتر مهدی بیانی
دریده شد .

۶۷- مسائل هفتگانه: عزالدوله ابو الرضا سعد بن منصور بن کمونه از
حکمای مشهور و همزمان با خواجه طوسی هفت مسئله از مسائل حکمت از
محقق طوسی سؤال کرده و او پرسشهای این کمونه را در رساله ای پاسخ داده و
به نزد او فرستاده است .

ابتدای رساله این است :

هذه مسائل سبع سأل عنها عزالدوله ابو الرضا سعد بن کمونه مولانا
الاعظم افضل المتقدمين استاذ الدنيا نصیر الملة و الدين محمد بن محمد بن الحسن
الطوسی برد الله مضجعه .

المسئلة الاولى ان الحوادث ينتهي الى حركة متصله سرمدية به .

المسئلة الثانية . هو ان قالوا هل علم الهيئة على امتناع عروض الاختلاف في الحركات السماوية وذلك ليس بمعنى؟

المسئلة الثالثة . ثبتوا ان تشخص الاشياء المتفقة في النوع انما هو بسبب المادة ، وكل موضع استعملوا هذه المقدمة فيه جعلوها مما يثبتوه ، لان مطلق المادة اعم ؟

المسئلة الرابعة . قالوا ان الجسم لا يؤثر الا فيما ما بينه و بين غيره نسبة وضعية ؟

المسئلة الخامسة . ما قرران كل مجرد بحث ان يكون عاقلا لذاته ولغيره على الطرائق التي ذكرها الرئيس في الاشارات ؟

المسئلة السادسة . اثبتوا ان النفس لا يدرك الجزئيات الابالة جسمانية؟

المسئلة السابعة . المشهور عند اكثر المحققين القول بحدوث النفس الانسانية في النوع ، وذلك مع ان ثمة ما يفيدهم عن القول به ، فان حجتهم عليه لا يتم باتفاق . . . وابطال التناسخ .

آخر آن

فهذا ما قدرت على تحريره في اثناء هذه العوائق والشواغل التي ليس تحتها طائل والله الموفق والمعين.

٦٨- جواب اسئلة اي چند كه از روم پرسش شده : شرف الدين محمد بن محمود رازی بیست و سه سؤال از مسائل علوم الهی و طبیعی و ریاضی از روم آورده . وخواجه بدانها پاسخ داده است . ابتدای آن:

«هذه اسؤولة وردت من الروم على يد شرف الدين محمد بن محمود الرازي على المولى نصير الدين الطوسي رحمه الله . اثرا العلة في وجود المعلول اوفى ماهيته» .

نسخه این اسئله نیز در مجموعه سابق ملاحظه شد و نسخه دیگری از آن در کتابخانه دانشگاه است .

۶۹- جواب اسئله سید رکن الدین : ابو الفضائل سید رکن الدین استرآبادی که از شاگردان خواجه است بیست مسئله از مسائل منطق و حکمت از استاد خود سؤال کرده و خواجه بدانها پاسخ داده است.

این رساله به عربی و بسیار مختصر است ، و از چهار پنج صفحه تجاوز نمی کند . از جمله سؤالات وی فرق موجبه معدوله و سالبه بسیطه و سبب احتیاج مردم بمنطق است.

رساله بدین عبارت آغاز می شود :

«قال السيد ركن الملة والدين كتبت الى حضرة المولى سلطان المحققين نصير الملة والدين الطوسي قدس سره عدة مسائل لامين : احدهما للحل والكشف . و الثاني ليكون خطه الشريف عند العبد المخلص .

احدها انه قال المنطقيون في سبب احتياج الناس الى تعلم المنطق . . . الخ » .

و در آخر این رساله خواجه فرماید :

«و هذه اجوبة المسائل التي اوردها بحسب ماسنح لى على سبيل الاستعجال ، مع اشتغال الخاطر بالشواغل المختلفة المتراكمة . فان كان في بعضها سهو فليذكره حتى اصلحه ان قدرت على ذلك . و اذا يسر الله تعالى فراغا يمكن ان اخوض معه في هذه المسائل ، و فيما هو من قبيلها او اهم منها بكلام يشتمل على حل الشكوك الواردة عليها اشتغلت وعرضته عليه .

و كتبه محرره في منتصف محرم سنة احدى وسبعين و ستمائة حامداً لله تعالى ومصلياً على نبيه وآله » .

نسخه این رساله در مجموعه‌ای که حاوی رسائل چندی از خواجه و بزرگان حکماست در کتابخانه ملی ملک شماره ۴۶۸۱ می‌باشد. و در آخرین رساله نوشته شده است «نقلت هذه الرسالة والتي قبلها بواسطتين من خط مؤلفها» و رساله قبلی آن رساله خواجه در تحقیق قوس قزح می‌باشد.

و نسخه دیگرهم در ضمن مجموعه دیگر به شماره ۶۱۱ جزو کتابهای مرحوم تنکابنی در کتابخانه مجلس شورای ملی، و نیز نسخه دیگر در مجموعه‌ای نزد شادروان دکتر مهدی بیانی ملاحظه شد. و نیز در مجموعه کتابخانه مجلس شورای ملی نسخه دیگریست. نسخه این مسئله ضمن مجموعه آثار خواجه به تصحیح آقای نورانی در جزو انتشارات دانشگاه چاپ شده است.

۷۰- نامه خواجه به اثیرالدین ابهری: اثیرالدین ابهری که از حکماء معاصر خواجه و از شاگردان میرزا امام فخررازی و صاحب تصانیف مفیده است خواجه طوسی نامه‌ای به وی نگاشته و مسائل چندی از مشکلات فلسفه را از او پرسیده است. نامه خواجه بدین صورتست^۱:

«هر چند ز روزگار بیدادیهاست یارب^۲ که مرا از توجه آزادیهاست

۱- در مجموعه‌ای که نامه اثیرالدین و نامه خواجه و رساله سؤال و جواب این دو بزرگ در آن بود و است کتاب از آن شد. عنوان نامه اول جواب مسئله اثیرالدین ابهری بود یعنی می‌رساند که نامه از طرف اثیرالدین صادر شده و بعد خواجه بنامه اثیرالدین جواب داده است ولی بعد نسخه دیگری که صورت آن در نزد دانشمند معظم جناب آقای مؤید ثابتی ملاحظه شد به جای نصیرالمله «اثیرالمله» و پس از کلمه دعاگوی مخلص «محمد الطوسی» افزوده شده بود که می‌نمود نامه از خواجه طوسی است که به اثیرالدین نوشته شده است.

۲- باذاین

بی زحمت امید و غم وصل و فراق ای بس^۱ که ز دیدار توام شاد یهاست
 جناب همایون و ذات میمون مخدوم معظم ملک الحکماء اثیر الملة^۲
 والدین قطب الاسلام والمسلمین ، قدوة العلماء و المحققین بقية^۳ افاضل
 المتأخرین ، ادام الله تعالى علوه، و قرن بالمیامن عشیه و غدوه ، که مقصد آمال
 افاضل و مطلع انوار فضایل است همیشه به کرامات ذوالجلال و کمالات
 لایزال محفوف و محظوظ^۴ باد، و دست (تصرف زمان و عنان تغلب) حدثان از کنف
 شرف و ساحت با راحتش مردود، و مصروف بحق الحق. و صاحب ثنادهای گوی
 مخلص (محمد طوسی)^۵ خدمت و دعا میرساند. که هر چند دولت مشاهده طلعت
 (همایون) در وقتی یافته است که اقتضای اقتنای حظی از آن جناب فیاض نکرده.
 اما از آن وقت باز همیشه به نیل آن سعادت متحن و متعطرش بوده، و از اخبار سیاره
 و سوانح عزایم مخدومی معظمی دامت معالیه و اقترن بالسعادة ایامه و لیالیه
 متفحص و متفتش بوده . و تا بشارت^۶ پیوستن بخطه^۷ عراق بمقام مبارک
 شنیده (بمصادق این شعر) آن شوق و شعف^۸ تضاعف پذیرفته .

اری الشوق تزداد^۹ يوماً (فیوماً) اذا ما المنازل تزداد^۹ قرباً (کنذاً)

۱- این بس

۲- نصیر الملة

۳- نقبة

۴- و موصوف و محظوظ

۵- بعضی نسخ «محمد طوسی» را ندارد

۶- و باشارت بشارت

۷- تزین خطه

۸- و شعب

۹- یزداد

ایزد عز و علا یافت این مراد بخوبترین وضعی^۱ و محبوبترین هیأتی کرامت کنداد.

وما ذلك على الله بعزيز :

و چون ایام شریفه ادامها الله مستغرق افاده اسرار حکمی و افاضه انوار علمی است، این دعا که فاتحه استسعاد، و فتح باب مکاتبه و انبساط خواهد بود، انشاء الله تعالی نخواست که از استفاده و استفاضه خالی باشد. پس بنا بر وثوقی که بر مکارم اخلاق عالیّه حاصل است، دوسه موضع از جمله مواضع که در خاطر از آن خارخاری بود اختیار کرد، تا آنرا وسیله اقتباس اشراقات ضمیر منیر مخدومی معظمی لازالت مشرقه الانوار سازد. اگر بیان حال و ایضاح حل این بروجهی که رای شریف بر آن قرار گرفته انعام فرماید از این فرط کرم، و وفور لطف غریب نباشد. و نیز اگر آنرا بفراصت (۴) تحقیق سفر معرب؟ مقرون گرداند. یعنی از نوادر فوائد، و غرائب نکتی که سانح شده باشد مانند اصول رصدی محدث اگر اتفاق افتاده باشد. یا نکته بکر که بر خاطر منیر فائض شده دعاگوی مخلص در آنچه او را اهل شمرد مباسطت فرمایند. ایزد سبحانه و تعالی انفاس عزیز مخدومی را همیشه مصادر علوم حقیقی و موارد اسرار غیبی دارد بحق الحق. مذکورات :

۱- اگر سبب صدور معلولات متکثره غیر مترتبه در سلسله ایجاد از علت اولی وجود کثرتی که معلول اول لازم است باشد. مانند امکان و تعقل خود و مبدأ خود، چنانکه محصلان و متأخران تقریر داده اند، سخن کیفیت لزوم این کثرت نه بر طریق ترتب یا تجویز صدور کثرت از واحد بسیط دفعه یا اثبات مبدا غیر علت اولی و عدم احتیاج غیر علت اولی بعلت اولی در وجود لازم آید،

و بر طریق ترتب لازم آید که معلول اول معلول اول نبود. و اگر بعضی از این امور عدمی فرض کنند لازم آید که عدمیات مبادی اولی موجودات بوده باشد، پس سد باب وجود علت اولی لازم آید.

۲- هیچ حرکت منفک از بطوء و سرعت موجود نتواند چنانکه مقرر است، و تجدد بطوء و سرعت الایزمان نتواند بود. پس زمان از جمله مشخصات هریک از حرکات محصل باشد. و چون چنین باشد نشاید که زمان معلول حرکت معین بوده، چه شخص محال بود که معلول مشخص بود از جهت وجوب تقدم علت بر معلول. اگر گویند نه هیولی با تقدم صورت بروجهی از وجوه علیت از اسباب شخص صورتست گوئیم: صورت من حیث الصورة مقدم است بر هیولی من حیث صورة معینه مشخص بهیولی است. و در موضع مذکور حرکت من حیث هی حرکت علت وجود زمان نیست، بلکه حرکت معین محصل از جمله حرکات خاص به علیت زمان است، پس اشکال این معارضه مندفع نشود.

۳- هر دایره که محیط او حامل مرکز دایره دیگر باشد و متحرك شود بحرکت وضعی بسیط متشابه و تحريك دایره محمول کند بهمان حرکت مرکز حامل را بضرورت سه خاصیت لازم آید.

اول تساوی زوایای حادث از حرکت متساوی برحوالی او. دوم تساوی ابعاد مرکز محمول ازو در همه احوال. سوم دوام محاذات قطری بعینه از اقطار محمول او را. و چون این سه قاعده مقرر شد حکم علم اهل هیئت متعلق این سه خاصیت بسه نقطه مختلف در افلاک قمر و دیگر کواکب. و این مرکز حامل و مرکز حامل؟ و نقطه محاذات با مرکز معدل مسیر و مرکز حامل موجب ارصاد ایشان مقتضی جواز خرق والتیام، خرقی که تدویر دروی متحرك باشد. یا خلو موضع حرکت او، یا جواز صدور حرکتی مختلف از اجرام سماوی،

با ترکیب حرکت موجود برضد آن حرکات متشابه از یکدیگر باشد. و همه اقسام بیرون قسم آخر به نزد حکیم ممتنع است و سخن اهل صناعت از تقریر قسم آخر بر ممتنع خالی است. چه متقدمان بر ایراد دوائر که مهندس را بر اقامت بسرهان بر تقدیر مفادی وضع آن کافی باشد قناعت کرده اند، و متأخران وجهی که تعرض بیان هیأت اجسام کرده اند، از عهده تخلیص آن چنانکه رای منیر را معلوم باشد بیرون نیامده اند تا آنکه احوال عروض خصوصاً عرض زهره و عطارد همین حکم دارد. خللها که بر تقریر ابن الهیثم و آنچه در اختصاص بطلمیوس مذکور است هم پوشیده نباشد، و اگر رای همایون را بافادت بیان نکت تفضل فرماید از آن وفور لطف عجب نباشد.

زحمت از حد گذشت هم مکارم اخلاق عالیه عذر خواه تواند بود
والدعاء کما مضی^۱.

نسخه آن ضمن مجموعه ای در نزد شادروان دکتر مهدی بیانی ملاحظه شد. و دو نسخه دیگر هم در کتابخانه دانشگاه اهدائی جناب آقای مشکوة موجود است.

۱- فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۳۸۳ بطوری که در پیش گفته شد در نسخه ای (مجموعه بیانی) که این نامه و اسئله از آن نقل شد پس از پایان نامه که عنوانش «جواب اسئله اثیرالدین ابهری بود و بنظر می رسید که سائل ابهری و مجیب خواجه طوسی است اضافه شده بود که خواجه اثیرالدین را بدین نامه جواب گفت و نامه ای از خواجه در جواب نوشته شده بود که پس از دقت معلوم گردید این نامه جوابی است که خواجه به شمس الدین کیشی داده و ظاهراً اثیرالدین به خواجه پاسخی نداده است.

۷۱- رساله در جواب نجم‌الدین دبیران : کاتبی قزوینی از خواجه طوسی از گفتهٔ شیخ الرئيس که فرموده:

«ان الحرارة تفعل فی الرطب سوادا و فی ضده بیاضا . و البرودة تفعل فی الرطب بیاضا، و فی ضده سوادا» . پرسیده است که مقصود شیخ چیست؟ و از اینکه گفته حرارت در تر مایهٔ سفیدی و در خشک موجب سیاهی است چه منظور دارد.

خواجه او را بر رسالهٔ کوچکی جواب گفته است. و آغاز رساله این است: «قال مولانا افضل المحققین نصیر الحق والدين محمد الطوسی. سأل مولانا علامة العصر نجم‌الدین الکاتبی مد ظله العالی داعیه المخلص عن قول الشيخ الرئيس ان الحرارة.. الخ»

آخر آن. «فهذا ما عندي فی هذه المسئلة، والمتوقع من كرمه ان يرشد داعیه المستفيد علی ما یری ما فيه من الخلل والنقصان . و الله الموفق وعلیه التکلان» .

این رساله که در حدود چهار صفحهٔ کوچک بیش نیست، نسخهٔ آن در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی در آخر کتاب کشف القناع شماره ۵۵۹۰، و در کتابخانهٔ ملی ملک و کتابخانهٔ دانشگاه (شماره ۳۸۹) موجود است. ترجمه‌ای از تلخیص این مقاله توسط (ا. ویدمن^۱) در ۱۹۰۸ در مجله‌ای بچاپ رسیده است.^۲

۷۲- رسالهٔ دیگر در جواب همان فاضل : یعنی دبیران کاتبی قزوینی.

1- E, Wiedemann

۲- سارتن درج ۳ تاریخ علوم

فاضل علامه نجم الدین کاتبی در این مسئله که «نقیض عام اخص از نقض خاص است» شک کرده، وخواجه طوسی در آن بحث فرموده وضمن رساله ای جواب داده است. اول آن:

«اجاب عنه العلامة نصیر الدین الطوسی بان قال : الممكن العام ینقسم الی قسمین هما مانعة الخلو دون الجمع»

نسخه ای از این رساله در جزو مجموعه شادروان دکتر مهدی بیانی ملاحظه شد. و نسخه دیگر هم در کتابخانه دانشگاه^۱ و نسخه سوم در مجموعه شماره ۶۲۱ کتابخانه مجلس شورای ملی است.

۷۳- رساله دیگر در جواب سؤال کاتبی : نجم الدین کاتبی از قول حکما درباره طعوم و مزه های مختلف از خواجه پرسش کرده وخواجه در این رساله او را جواب گفته است. ابتدای آن:

«من فوائد مولانا سلطان المحققین نصیر الحق والدين الطوسی طاب ثراه فی تحقیق الطعوم، اشار مولانا علامة العصر نجم الملة والدين افضل العالم ادام الله علوه الی داعیه المستفید، بان یکتب ماسخ له علی قول الحکماء «الجسم اما لطیف او کثیف او معتدل . والفاعل فی هذه الثلاثة اما الحرارة او البرودة او القوة المعتدلة بينهما».

و آخر آن: «فهذا ما عندی فيه، و مولانا ینظر فيه و یفید ما یسنع بخاطره الشریفة الیوقادة انشاء الله».

نسخه این رساله در جزو مجموعه دکتر بیانی دیده شد، و نسخه دیگری هم در کتابخانه مرکزی دانشگاه (شماره ۱۰۷۹) موجود است.^۲

۱- فهرست کتابخانه دانشگاه ص ۲۴ شماره ۱۰۳۵

۲- فهرست کتابخانه دانشگاه ج ۳ ص ۱۸۴

۷۴- جواب محقق طوسی در رفع تناقض سخن حنین وابن سینا راجع بر ننگ بول. ابتدای آن:

قال حنین فی المسائل «ان النضج یفعل فی صبغ البول اولاً. ثم فی قوامه وقال الشیخ الرئیس فی الفصل الثالث من التعلیم الثالث فی قوام البول... یعلم ان صبغه لیس عن نضج...».

کیف یری الرأی المعالی فی دفع هذا الاشکال ، ولرأیه مزید السمو...
الجواب. اقول کل واحد من الصبغ والقوام قد یکونان طبیعیین.
انجام: و لیس بین الکلامین تناقض، فهذا ما عندی فیہ، واللہ اعلم.

۷۵- رساله در نفوس ارضیه و قوای آنها: رساله کسوجکی است که از نفس نباتی و حیوانی و نفس ناطقه و قوای هر یک بحث کرده است.
اول آن: «من کلام المولی قدوة المحققین نصیر الملة والدين قدس الله سره. النفوس الارضية نباتية و حیوانية و ناطقة. اما النفس النباتی فلها ثلث قوی. . .»

این رساله هم در جزو مجموعه مرحوم دکتر بیانی دیده شد.

۷۶- رساله در اتحاد مقول علیه و مقول: رساله دیگر است که درباره مقول علیه و مقول و اتحاد آنها بحث شده است. ابتدای آن:

«من فوائد العلامة المحقق نصیر الدین الطوسی برد الله مضجعه. اذا قيل شیء علی شیء كان المقول والمقول علیه متحدین بالحقیقه، ومتغایرین من حیث کون احدهما وحده مأخوذاً من اعتبار الآخر بمجرد».

این رساله نیز در جزو مجموعه فوق ملاحظه شد.

- ۷۷- مقاله در اینکه مفهوم از ادراک تعقل است یا غیر آن:
ابتدای آن: «المفهوم من الادراك يعم التعقل وهو فعل النفس بذاتها»
این رساله نیز مقاله مختصریست و نسخه آن در مجموعه سابق ملاحظه شد.
- ۷۸- جواب عزالدوله سعد بن منصور بن کمونه: حکیم فاضل نجم الملة والدين کاتبی قزوینی را مغالطه ایست که گفته:
«حدوث العالم لا يستلزم ارتفاع الواقع. وكل ما لا يستلزم ارتفاع الواقع فهو واقع، ينتج ان حدوث العالم واقع...»
عزالدوله ابن کمونه از استاد البشر خواجه طوسی جواب آنرا خواسته است. ابتدای نامه و سؤال عزالدوله این است:
«كتب المولى العالم المحقق عزالدولة سعد بن منصور بن كمونه عن مغالطة للحكيم الفاضل نجم الملة والدين الكاتبى القزوينى رحمه الله . حدوث العالم.. الخ» .
و ابتدای رساله خواجه این است: «خطر ببالي الداعي المخلص على الحجة المذكورة على اثبات الجواز فى صورة النزاع هو هذا»
بعد از مطالعه جواب خواجه ابن کمونه جوابی بر رساله خواجه داده که ابتدای رساله او این است:
«هذه النكات صنفها مولانا ملك الحكماء افضل المتأخرين سلطان المحققين نصير الملة والدين.. الخ» . و نسخه این رساله در مجموعه مرحوم دکتر بیانی دیده شد .
- ۷۹- جواب خواجه بسؤال یکی از حکما درباره تنفس: شیخ الرئيس در فن دهم از کتاب سوم قانون در باره تنفس بحث کلی نموده، و یکی از دانشمندان بر کلام شیخ اعتراض و خرده گرفته، و از خواجه پرسیده است و خواجه به جواب او پرداخته است.

آغاز آن : « ذکر الشیخ الرئيس فی الفن العاشر من الكتاب الثالث من القانون کلام کلی فی التنفس . . . التنفس یتتم بحرکتین و وقتین بینهما . . . المسئول من انعامه ان یبین هذه الاشکالات »

خواجه در جواب فرموده : « تأملت هذه الاشکالات فاقول اما قول الشیخ الرئيس فی التنفس »

و آخر آن : « هذا ما عندی . . . فان كان موافقاً للحق فهو المطلوب والافلینعم بالانعام عما یخالفه . . . والله اعلم بالصواب »

نسخه این رساله در کتابخانه اهدائی آقای مشکوة بدانشگاه بشماره ۱۰۷۹ می باشد.

۸۰- جواب خواجه طوسی بپرسش یکی از دانشمندان درباره مزاج اعضاء : شیخ الرئيس ابوعلی سینا در فصل دوم از تعلیم سوم از کتاب قانون در مزاج اعضاء چهار دلیل بر خشکتر بودن مو از استخوان ذکر کرده است. یکی از معاصران خواجه سئوالی در این باب از خواجه نموده و او جواب گفته است.

آغاز آن : سؤال بعض الافاضل من المحقق الطوسی : « استدلال الشیخ الرئيس فی الفصل الثانی من التعلیم الثالث فی امزجة الاعضاء ان الشعر املس من العظم ان ینعم ببيان هذه الشبهة » .

خواجه در جواب فرماید : « وقف الداعی والمخلص علی هذا السؤال واجاب عنه بقدر ما یتحضره فی هذا الباب فان اصاب فهو المراد . والافالموقع ان یشیر الی ما یراه غیر موافق للصواب . اما فی الاستدلال فمعلوم ان الدم السوداني . . . »

انجام آن « فهذا ما یحضرنی فیهِ ولینعم النظر فی ذلك ویخبر بما یخطر

ببالة على ذلك انشاء الله وهو ولي التوفيق»^۱

۸۱- جواب در خیریت وجود: از خواجه طوسی کسی پرسیده است که حکما گویند: «وجود خیر وعدم شراست، پس چرا مردم گاهی آرزوی مرگ کنند».

خواجه جواب می‌دهد و گفته حکما را صحیح می‌شمارد. آغاز آن: «ان الحكماء اعطونا ان الوجود خيرية وكمال الوجود خیر الوجود. و ان الشر لا ذات له . . .

الجواب عنه اقول ما نقله عن الحكماء فهو كما قاله . . .» آخر آن: «اذلولا ذلك لما اقتضت الحكمة الالهية وجوده كذلك فهذاما حضرني في هذه المسئلة والله تعالى ولي التوفيق».

نسخه این رساله نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است.^۲

۸۲- العلل والمعلولات: خواجه طوسی در این رساله بروش ریاضی راجع بعلت ومعلول بحث نموده است. آغاز آن: «قالت الحكماء المبدء الاول لجميع الموجودات واحد تعالى ذكره، وان الواحد لا يصدر عنه الا الواحد. قيل لهم و ان كان هكذا وجب ان يكون احد هما علة للآخر بوسط او بغير وسط».

آخر آن: «وذلك ما اردت بيانه في هذه المسئلة والله اعلم بالصواب». این رساله به کوشش آقای دانش پژوه بهزینة دانشگاه چاپ شده است.^۳ ۸۳- رساله در بحث از علل و معلولات مترتبه: رساله مختصریست

۱- فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۱۸۵ و ۱۸۶ شماره ۱۰۷۹

۲- فهرست کتابخانه دانشگاه ص ۱۸۶ شماره ۸۷۱

۳- فهرست کتابخانه دانشگاه ج ۳ ص ۳۰۵ شماره ۱۰۷۹

و ابتدای آن این است : للامام نصیر الملة والدين الطوسی «ان كانت علل و معلولات مترتبة بلانهاية من جانب او من جانبى التصاعد والتنازل كانت تلك المراتب باعينها باعتبار سلسلة العلل غير منقطعة من الجانبين».

این رساله هم در همان مجموعه شادروان دکتر مهدی بیانی است. و نسخه دیگر هم ضمن مجموعه ای در کتابخانه ملی ملک موجود که تاریخ تحریرش ۶۷۷ است. باید دانست که بعضی از این مقالات و فوائد جزء کتاب یا رساله دیگر هم آمده. اگرچه در این نسخ که دیده شد خود رساله مستقلى است چنانکه در ضمن فوائد ثمانية (که بعداً ذکر آن خواهد شد) یکی از فوائد آن بحث در علل و معلولات مترتبة است. و ممکن است عین همین رساله حاضر باشد.

۸۴- فوائد ثمانية در حکمت بعربی : مشتمل بر هشت فائده . مسائل مختلفی است که خواجه در بساره آنها بحث فرموده ، و هر يك به صورت مقاله جداگانه ایست که در بعضی از مجموعه ها متفرق ، و در بعضی دیگر با هم بنام «فوائد ثمانية» ذکر شده است.

مسائل هشتگانه آن بترتیبی که در بعضی از مجموعه ها یاد شده بصورت زیر است:

۱- در مکان و زمان. اول آن:

«المكان ماله وضع لذاته... والزمان ما يقدر به كل ما ينقضى وتتجدد»

۲- در علل و معلولات مترتبة. ابتدای آن:

«فى العلل و المعلولات ان كانت علل و معلولات مترتبة بلا نهاية من جانب او فى جانبى التصاعد والتنازل». (در شماره پیش ذکر آن شد).

۳- در معنی عصمت و این فائده باین عبارت آغاز می شود:

«العصمة هي ان يكون العبد قادرا على المعاصى غير مرید لها»

این فائده در دنباله کتاب اخلاق محتشمی باهتمام آقای دانش پژوه به چاپ رسیده است.

۴- در معانی طبیعت. که بدین گونه شروع می شود:

«الطبیعة باشتراك الاسم تطلق تارة على ما هو مبدء الحركة و السكون بالذات و اليها ينسب العلم الطبيعي»

۵- در آنکه مبدء اول بیش از یکی نیست. اول آن:

«المبدء الاول الذي لا اول قبله و لا مبدء له، يستحيل ان يكون اكثر من

واحد . . .»

۶- در افعال بندگان. و ابتدای آن این است :

«افعال العباد تنقسم الى ما يكون تابعاً لقدرته و الى ما لا يكون»^۱

۷- در آنکه مبدء اول ممکن الوجود نیست. ابتدایش این است:

«المبدء الاول الذي لا مبدء له لا يجوز ان يكون ممكن الوجود»

۸- در اثبات عقل مجرد. و شروع آن چنین است:

«في اثبات العقل المجرد المسمى بعقل الكل»

بطوریکه ظاهراًست خواجه درهريک از این مسائل بطور جداگانه بحث

کرده ، و هر کدام رساله مستقلی بوده و در بعضی از مجموعه ها متفرق ذکر

شده است. چنانکه در دو مجموعه از کتب کتابخانه ملی ملک نسخه آن جدا

جدا موجود است . (یکی از این مجموعه ها تاریخ تحریرش سال ۶۶۷ و در

حیات خواجه می باشد).

و همگی با هم بنام «فوائد ثمانية» ضمن مجموعه دیگر از کتب مرحوم

میرزای تنکابنی طاب الله ثراه است که اکنون در کتابخانه مجلس شورای ملی

مضبوط است .

۱- این فائده در سرگذشت خواجه بنام رساله جبر و اختیار بطبع رسیده است .

و نسخه دیگری بنام رساله نصیریه در اثبات عقل کل در کتابخانه آستان قدس شماره ۶۶۴ هست که آغاز آن چنین است: «البرهان علی وجود المجرد المسمى بعقل الكل». (برسالة اثبات جوهر مفارق رجوع شود).

۸۵- المقالات الست یا مقالات ششگانه: نسخه آن بنظر نرسیده ولیکن جرجی زیدان در کتاب آداب اللغة العربية و زرکلی در الاعلام آنرا جزو مؤلفات خواجه آورده‌اند و جرجی زیدان گوید: «این رساله در سال ۱۸۲۴م در اروپا بطبع رسیده است»^۱.

۸۶- جواهر نامه: نام این رساله در کتاب الوافی بالوافیات صفدی و فوات الوفیات ابن شاکر^۲ و کشف الحجب و الاستار «کتاب الجواهر» و در کتاب مطلع الشمس «رساله در صفات جواهر و خواص احجار» و بعضی نیز آنرا «رساله جوهریه» ضبط کرده، و در کشف الظنون «تسوق نامه ایلخانی»^۳ آمده است (صحیح تنسوق نامه یا تنسخ نامه ایلخانی «بفتح و سکون و ضم و سکون» کلمه ترکی بمعنی چیز نفیس عزیز الوجود است). رساله ایست بفارسی که خواجه برای هلاکو خان ساخته و مشتمل بر چهار مقاله است. مقاله اول در معدنیات. مقاله دوم در احجار. مقاله سوم در فلزات. مقاله چهارم در عطریات است. ابتدای آن اینست: «الحمد لله فاطر السموات و مبدع البدایع و ملهم الخلائق و موضح الطرائق الذی انشأ العلویات و جعلها مظهر الاعاجیب و خلق السفلیات و صیرها مورد التحریک».

چنین گوید محرر و مؤلف این کتاب نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی تغمده الله برحمته که پادشاه جهان و ماده امن و امان از این ضعیف

۱- آداب اللغة ص ۳۲۴ الاعلام زرکلی ص ۹۷۳

۲- فوات الوفیات ص ۱۸۷

۳- کشف الظنون ج ۱ ص ۲۸۷

التماس کرد که تألیفی می‌باید کرد در معرفت انواع جواهر معدنی و غیر آن، و کیفیت تولد و سبب حدوث آن، و بهترین و بدترین و شبیه هر یک و خاصیت و قیمت آن و محافظتشان بشرحی تمام بنویس و بماعرضه دار. و این کتاب را تنسوق نامه ایلخانی نام نهادم چه هر چه بخدمت پادشاهان تنسوق آورند در آنجا یاد کرده شود».

نسخه تنسوخناسه فراوان است و در بیشتر کتابخانه‌ها يك نسخه و دو نسخه از آن یافت می‌شود، لیکن این نسخ در مقدمه و خاتمه و ابواب و فصول متفاوتست، و بعضی مقدمه عربی را ندارد.

نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است که تاریخ کتابتش سال ۹۹۶ می‌باشد^۱ و نسخه دیگری بنام «رساله در معرفت جواهر خواجه طوسی» در کتابخانه دانشگاه، و دو نسخه هم در کتابخانه ملی ملک و يك نسخه در کتابخانه عمومی برلن موجود است^۲.

حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب از تنسخ نامه ایلخانی یاد کرده و نقل بسیاری از آن نموده، و آنرا از خواجه طوسی دانسته است (رجوع شود بکلمه الماس و یاقوت در کتاب مزبور)

و براین رساله شرحی نگاشته شده که ابوالحسن فراهانی در شرح دیوان انوری از آن نقل کرده است. تنسوخناسه بتصحیح نگارنده در جزو انتشارات بنیاد فرهنگ بچاپ رسیده است، و حکیم نحریر امیرصدرالدین دشتکی شیرازی تنسوخناسه را بعربی نقل کرده است.

۸۷- جواهر الفرائض : بعضی آنرا «الفرائض النصیریة علی مذهب

۱- رجوع شود به فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس شماره ۸۳۲ بنام

جواهرنامه و فهرست کتابخانه برلن.

اهل البیت^۱ خوانده‌اند. رساله جامع مختصریست در اصول علم فرائض و موارد. و ظاهراً تنها کتابیست در فقه که از خواجه طوسی باقیست.

اول آن : «لله الحمد اهل الحمد و ولیه و متناه»

در این رساله خواجه از کتاب تحریر استادش معین الدین سالم بن بدران مصری نقل کرده در باب ذوقرابتین و ذوقرابت گوید «ولتورد المثال الذی ذكره شيخنا الامام السعيد معین الدین سالم بن بدران المصری فی کتاب التحریر الخ».

این رساله ابتدا بدو قسم تقسیم شده. قسم اول در فقه موارد و متعلقات آن که مشتمل بر دو فن می‌باشد. فن اول منقسم بر دو باب، و هر بابی مشتمل بر فصولی است. و فن دوم در احکام و صایا و اقرارهای متعلق بفرائض است، و آن نیز مشتمل بر دو باب و هر باب حاوی فصولی می‌باشد.

قسم دوم در کیفیت تخصیص و تقسیم سهام بر ورثات و استخراج و صایای مبهمه که آن نیز حاوی ابواب و فصولی است. فصل یکم از باب اول از فن اول از قسم اول در انساب و مراتب نسب است.^۲

چند نسخه از این رساله در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود، که تاریخ تحریر شماره ۷۵۵ ذیقعدة سال ۹۵۷ است.

این رساله را جمعی از علماء شرح کرده، و تعلیق نوشته‌اند از جمله :

- ۱- شرح فرائض نصیریة تألیف شیخ ابوالحسن بن مولانا احمد ابیوردی (متوفی ۹۶۵) است.^۳ صاحب الذریعة این شرح را بنام تحریر و شارح را مولی ابوالحسن بن احمد الشریف القائنی نامیده، و گوید «کتاب را بنام شاه طهماسب

۱- روضات الجنات

۲- فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ج ۵ ص ۲۷۰

۳- کشف الحجب والاستار ص ۳۴۴

نوشته است^۱. ولیکن در نسخه‌ای که از این شرح در کتابخانه مجلس شورای ملی بنام «فقه المواریث» ضبط است، مولد و منشأ شارح چنانست که در اول یاد شد، و تاریخ ختم تألیف این شرح ۲۵ محرم ۹۶۲ و تاریخ کتابت نسخه سال ۱۰۴۸ می‌باشد. آغاز آن «اهم الفرائض و اوجب واجب و الزم فرض حمدالله و ارث میراث السموات و الارض...»^۲.

۲- شرح جواهر الفرائض تألیف شیخ بهاء الدین عاملی. ابتدای آن: «نحمدك يا خير الوارثين ونشكرک يا اسرع الحاسبين، ونسألك ان ترفعنا عن درجه المحجوبين ولا تجعلنا من طبقه المحرومين...»

این شرح بامتن ممزوجست و ظاهراً به اتمام نرسیده است. نسخه ناقصی از این شرح در کتابخانه مجلس شورای ملی جزو کتب اهدائی شادروان طباطبائی در مجموعه شماره ۱۲۳۱ موجود است.

۳- شرح میرسید شریف جرجانی. در کتاب آداب اللغة جرجی زیدان این شرح به میر نسبت داده شده است.

۴- تعلیق شیخ عبدالصمد برادر شیخ بهائی.

۵- تعلیق شیخ حسین بن شیخ عبدالصمد برادرزاده شیخ بهائی.

۶- تعلیق عبدالله بن خلیل مؤلف رساله مواریث که در سال ۱۰۰۶ تألیف شده است. و این سه تعلیق را آقای جواهر الکلام در کتاب آثار الشیعه یاد کرده است.

۸۸- معیار الاشعار: کسانی که شرح احوال خواجه را نوشته و

۱- الذریعة ج ۳ ص ۳۷۶

۲- مجموعه شماره ۱۸۶ کتابخانه مجلس رساله شرح فرائض و نیز فهرست

دانشگاه ج ۳ ص ۷ و ۲۹۳ و ۷۸۱، همچنین فهرست کتابخانه آستانه قدس رضوی ج ۵

ص ۴۵۸ شماره ۷۲۶

فهرستی از تألیفات و آثار وی مرتب کرده رساله‌ای در علم عروض به فارسی به او نسبت داده‌اند. و لیکن اسم «معیار الاشعار» راجز بعضی از متأخرین مانند صاحب‌روضات الجنات و ابوالحسن فراهانی در شرح اشعار مشکله دیوان انوری و دیگران ذکر نکرده‌اند. و بهمین جهت که اسم «معیار الاشعار» در تألیفات خواجه یاد نشده و بنام رساله‌ای در عروض همه جا آورده شده مرحوم علامه قزوینی طاب ثراه در مقدمه کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم انتساب این کتاب را بخواجه طوسی تردید کرده و مرقوم داشته‌اند.

(کتاب مرغوب معیار الاشعار در علم عروض و قوافی که در سنه ۶۴۹ تألیف شده مصنف آن معلوم نیست. و مفتی محمد سعدالله مرادآبادی این کتاب را شرح نفیس و ممتازی نموده موسوم به «میزان الافکار فی شرح معیار الاشعار» و آنرا در سنه ۱۲۸۲ در لکنه‌واز بلاد هندوستان طبع نموده، و الحق داد فضل و تحقیق در این شرح داده است. وی تألیف این کتاب را بخواجه نصیرالدین معروف متوفی ۶۷۲ نسبت داده است، ولی معلوم نیست از روی چه مأخذی.^{۱)}

و مسیوبلوشه نیز در فهرست کتب فارسی کتابخانه ملی پاریس درباره این کتاب گفته است: «ظاهر آن چون مؤلف تجدید نظر نکرده و در حقیقت پاک‌نویس ننموده و منقح نشده بوده لهذا مجهول مانده است. و مثل سایر کتابهای وی شهرت نیافته، بهر حال معلوم نگردیده که مدرک و سند (مفتی محمد سعدالله مرادآبادی) چیست. با آنکه نام چنین کتابی در صورت مفصل تألیفات طوسی نیست»^{۲)}

چنانکه ملاحظه می‌شود نبودن این اسم در فهرست کتب خواجه موجب تردید در انتساب آن بخواجه طوسی گردیده در صورتی که باین نکته

۱- مقدمه مرحوم قزوینی بر المعجم فی معاییر اشعار العجم چاپ دانشگاه طهران ص ۵

۲- فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس

توجه نشده که کسانی که مصنفات او را اسم برده‌اند استقصاء کامل از مؤلفات او ننموده، و صورتی را که ذکر کرده‌اند جامع نیست، و فقط عده‌ای از تألیفات مشهور او را نوشته‌اند. و دلیل آن صورتی است که در این کتاب از آثار وی یاد و نام بسیاری از تألیفات او در آن یافت می‌شود که دیگران از آن بی‌اطلاع بوده و اسمی از آنها نبرده‌اند. ولی امارات و قرائنی در این کتب هست که مسلم می‌دارد که از تألیفات خواجه طوسی است.

علاوه بر این نسخه قدیمی از این کتاب ضمن مجموعه‌ای از مؤلفات خواجه که سال ۶۷۰ نوشته شده در کتابخانه مرحوم نجم آبادی موجود است که این شک و تردید را رد می‌کند و نام این کتاب در آن مجموعه که بانسخه‌های مبدأ و معاد و کتاب تذکره و جوامع الحساب او در یکجا جمع است عروض فارسی ذکر شده است و میرساند که کتاب عروض فارسی او همان کتاب معیار الاشعار است. با اینحال ناگفته نماند که پیش از صاحب روضات عده‌ای از مؤلفین در آثار خویش استناد بگفته خواجه نصیرالدین در کتاب معیار الاشعار نموده و آنرا بخواجه نسبت داده‌اند چنانکه ابوالحسن فراهانی در شرح اشعار دیوان انوری مکرراً معیار الاشعار خواجه نقل کرده، درجائی گفته «اما استاد المحققین خواجه نصیرالدین محمد طوسی علیه الرحمه در رساله‌ای که در عروض و قافیه نوشته مسمی بمعیار الاشعار آورده».

و در جای دیگر باز گفته «و چنانکه استاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی در معیار الاشعار تصریح بآن کرده»

این کتاب را غیر مفتی محمد^۱ دیگری نیز در زمان شاه عباس اول شرح

۱- شرح معیار الاشعار موسوم بمیزان الافکار تألیف مفتی محمد سعدالله مراد آبادی در لکنهاو هند در ۲۲۲ صفحه بسال ۱۳۰۰ هجری بطبع رسیده است (اكتفاء القنوع بما هو مطبوع).

کرد . و تألیف آنرا به خواجه طوسی نسبت داده . و نسخه این شرح در کتابخانه ملی ملک دیده شد . بنابراین جای شك و تردید نیست که این کتاب از مؤلفات خواجه و همان کتاب عروض فارسی اوست که نامش در فهرست مؤلفات وی نوشته شده است .

ابتدای کتاب این است :

« الحمد لله حمد الشاکرین . والصلوة علی محمد وآله الطاهرین . این مختصریست در علم عروض و قافیت » در فهرست کتابخانه لندن از دزی در توصیف نسخه ای از این کتاب که تاریخ تحریرش سال ۷۱۰ است مسطور است که در آخر این نسخه نوشته شده « و تاریخ انشائه کما وجد بخط المصنف تغمده الله برضوانه سنة تسع و اربعین و ستمائة »^۱.

نسخه قدیمی دیگری در یکی از کتابخانه های اسلامبول موجود است که به سال ۷۰۲ به خط محمد بن متویه نوشته شده و دانشمند محترم آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه از آن عکس برداری نموده و نسخه عکسی آن به نظر نگارنده رسیده است .

کتاب معیار الاشعار در طهران به سعی مرحوم نجم الدوله به طبع رسیده است .

۸۹ - رساله آداب المتعلمین عربی در آداب تعلیم طلاب و محصلین و مراتب اخلاقی آنان^۲. نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است . و در ایران مکرر به ضمیمه چند کتاب درسی دیگر به نام « جامع المقدمات » به چاپ رسیده است .

۱ - فهرست کتابخانه لندن از دزی ص ۱۱۹ .

۲ - کشف الحجب والاسرار ص ۳۳

اول آن « الحمد لله على آلائه، والشكر على نعمائه، والصلوة على سيد انبيائه وخير اوصيائه، وبعد فكثير من طلاب العلم لا يتسبر لهم التحصيل، و ان اجتهدوا، ولا ينفقون من ثمراته وان اشتغلوا^۱».

آقای دانش پزوه در فهرست دانشکده ادبیات و فهرست سپهسالار ج ۳ گوید «که آداب المتعلمین از خواجه نیست، رساله بی نامی در سیزده فصل است که ظاهراً در آن دست برده شده، و دوازده فصل کرده اند و نشانهای سنی گری را از آن برداشته و به خواجه نسبت داده اند».

شیخ محسن شراره عاملی آنرا با اصلاحی در مجله العرفان چاپ صیدا در شماره ۲ جلد ۱۹ رمضان ۱۳۴۸ شباط ۱۹۳۰ به چاپ رسانیده است^۲. و بعضی از فضلاء هندهم آنرا به زبان اردو ترجمه و به نام «آداب التعلیم» نامیده و به زبان پارسی هم ترجمه شده است^۳.

۹۰- ذیل جهاننگشا. تاریخ مختصریست به فارسی در واقعه فتح بغداد به دست هلاکو.

تاریخ جهاننگشای جوینی تاسنه ۶۵۱ هجری بیش نوشته نشده، و با آنکه خود عطا ملک جوینی در واقعه فتح بغداد حضور داشته و به چشم خود آن واقعه را دیده است، ظاهراً بواسطه مشاغل بسیار و سرگرمی به امور دیوانی مجال نوشتن بقیه تاریخ و ذکر آن واقعه را نیافته، و خواجه آن واقعه را نگاشته و ضمیمه جهاننگشا نموده است.

۱- مجموعه شماره ۷۰-۱۲۵۷ کتابخانه مجلس شورای ملی، و شماره ۴۸۳۱ کتابخانه مدرسه سپهسالار.

۲- از یادداشت های فاضل محترم آقای مرتضی مددسی چهاردهمی.

۳- الذریعه ج ۱ ص ۱۵.

نسخه این کتاب در آخر بعضی از کتب تاریخ جهانگشا دیده می شود از جمله نسخه ایست در کتابخانه ملی پاریس که مسیو بلوشه از آن در فهرست نسخ فارسی کتابخانه مزبور یاد کرده و گوید «ذیلی است بر تاریخ جهانگشا شامل شرح وقایع بغداد تألیف خواجه نصیرالدین طوسی^۱»

اول آن «سپاس مرخدای را که خداوند هر دو جهانست» و بعد گوید : «به وقت آنکه پادشاه جهان ماده امن و امان هلاکوخان عزم دخول بلاد ملاحظه کرد جهت استیصال آن قوم، ایلچی به خلیفه فرستاد که گفته ای من ایلم نشان ایلی آن باشد که ما چون به یاغی بر نشینیم مارا به لشکر مدد دهی». این تاریخ اخیراً با اصلاح مرحوم میرزا محمد خان قزوینی طاب ثراه در دنباله جلد سوم تاریخ جهانگشای جوینی در لیدن به طبع رسیده است. ابن العبری آن را ترجمه کرده و در کتاب مختصر الدول (از صفحه ۴۷۳ سطر ده تا آخر صفحه ۴۷۵ چاپی) آورده است. و دانشمند محترم سید مصطفی طباطبائی آن را به عربی ترجمه نموده و در یکی از شماره های مجله (المرشد) چاپ بغداد نشر کرده است.^۲

۹۱- رساله در رسم و آیین پادشاهان قدیم در باب وصول مالیات وخراج و مصارف آن. رساله مختصریست به فارسی در نه صفحه.

نسخه این رساله در آخر کتاب حدایق السیر فی آداب الملوك تألیف نظام الدین یحیی بن صاعد بن احمد که تاریخ تحریر آن سال ۷۵۷ متعلق به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار شماره ۱۵۱۱ ضمیمه می باشد، و رساله

۱- فهرست فارسی کتابخانه ملی پاریس نمره ۴۴۲.

۲- رجوع به مقدمه جلد سوم جهانگشای جوینی به قلم مرحوم علامه قزوینی چاپ لیدن شود.

هم به همین تاریخ نوشته شده است.

این رساله ضمن رسائل دیگر خواجه به سعی نگارنده به نام (مجموعه رسائل خواجه) به طبع رسیده است. و دو چاپ دیگر یکی در لندن به تصحیح دانشمند بزرگوار آقای مجتبی مینوی و مسیومینورسکی و دیگری چاپ عکسی در ترکیه شده است.

۹۲- رساله در رمل به فارسی. ابتدای آن « حمدی عد و ستایش بلاحد، حضرت موجدی را که چندین هزار اشکال مختلفه سعد و نحس را از نقطه واحده در دائره وجود به اظهار رسانید »

در مقدمه این رساله خواجه فرماید « چنین گوید بنده دعاگوی نصیرالدین محمد طوسی که چون یرلیغ جهان مطاع بر آن نافذ شد که این ضعیف در مقدمات اشکال رمل و احکام آن مختصری در غایت اختصار بنویسد، هر چند این بنده کمینه را محل آن نبود، و خود را شایسته آن نمی دید، اما یرلیغ جهانگشای امر محتجم و فرمانی نافذ بود. ابا نمودن متعسر نمود، اهتمام نموده این مختصر در قلم آورده شد، امیدوارم در نظر کیمیا اثر مقبول افتد انشاء الله تعالی ».

در کتاب کشف الحجب والاسرار این تألیف به نام « رساله در رمل » ذکر شده، ولیکن در کشف الظنون حاج خلیفه ضمن تعداد کتب و رسائلی که در رمل تألیف شده کتابی به نام « وافی نصیر طوسی » یاد گردیده که محتمل است همین رساله باشد.

ساترن گوید: کتاب وافی در علم رمل به نام « الرسالة السلطانیة فی خط - الرمل » هم خوانده شده، و از تألیفات نصیر طوسی است. دو نسخه از این

۱- کشف الحجب والاسرار، ص ۲۶۶

۲- کشف الظنون ج ۱ ص ۵۷۷ چاپ اسلامبول ج ۱ ستون ۹۱۳

رساله که اندک اختلافی با یکدیگر دارند در کتابخانه ملی ملک موجود، و یک نسخه هم در ضمن مجموعه‌ای به نام «رساله در احکام دوازده گانه رمل از خواجه طوسی» در کتابخانه مرحوم اسفندیاری ملاحظه شد. و نسخه دیگری در کتابخانه مجلس به نام «طالب و مطلوب خواجه نصیر» موجود است.^۱

بعضی نوشته‌اند که خواجه را رساله دیگری در رمل به عربی است، ولیکن در فهرست عربی کتابخانه ملی پاریس آمده است «که عبدالمحسن احمد بن المهدی رساله رمل خواجه را به عربی ترجمه کرده» که نسخه آن در آن کتابخانه موجود است.^۲ شاید رساله رمل عربی خواجه همین کتاب باشد که اصلش از خواجه و عبدالمحسن او را به عربی نقل کرده است.

در این کتاب مخصوصاً اعمال راجع به پر کردن دوائر بیان شده که آن را به اصطلاح این علم «تسکین الدائرة» خوانند.

این رساله را شرحی است از نورالدین فتح الله^۳ و در دیباچه آن شارح گوید:

«حضرت افضل المتأخرین به جهت هلاکوبن تولى خان بن چنگیزخان رساله‌ای در دائرة عدد حسب الحکم به ترکی نوشته بود یکی از فضلا دائرة عدد را به فارسی نقل کرده، اما آن در کمال ایجاز و اغلاق بود بنده کم بضاعت نورالدین فتح الله را به خاطر فاتر رسید که حسب الوسع در بیان آن جهد مبذول دارد».

از گفته شارح رساله پیداست که رساله رمل را ابتدا خواجه به ترکی تألیف کرده، و بعد یکی از فضلا آنرا به فارسی ترجمه نموده است.

نسخه این شرح نیز در کتابخانه ملی ملک مضبوط است.

۱ - مجموعه شماره ۳۹۳۱ کتابخانه مجلس

۲ - فهرست کتب عربی کتابخانه ملی پاریس شماره ۲۵۲۲۱۶-ص ۱۹۳

۳ - در آثار الشیعه نام شارح فتح الله ابهری است

۹۳ - مدخل الرمل - آغاز آن : قال المولى العلامة السبعية سلطان المحققين نصير الحق والملة والدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي قدس الله روحه ونور ضريحه، اعلم ان لكل علم موضوعا، وموضوع علم الرمل هو النقطة، وذلك لان البحث عنها من جهتين، وهما الزوج والفرد وهما من العوارض الذاتية، ومحلها البيوت، والاشكال حالة فيها، والمحل مقدم على الحال فمن هذا الوجه كان الواجب شرح احوال البيوت اولاً .

خاتمة آن: «تمت مدخل الرمل على يد العبد الضعيف ابن محمد حسين الزنجاني احمد وفقه الله تعالى وعفى عنه في يوم ۲۴ شهر جمادى الثانية من سنة ۱۳۳۹»
نسخه آن در نزد آقای ضیاء زنجانی فرزند مرحوم حاج میرزا ابو عبد الله زنجانی دیده شد .

۹۴ - رساله دیگر در احکام دوازده خانه رمل . عنوان این رساله این است :

« حکم بقول حضرت سلطان المحققین لنصیر؟ الحق والملة والدين الطوسی تغمده الله بغفرانه » و رساله بدین گونه آغاز می شود :

« بدان که خواجه علیه الرحمه دوازده خانه رمل را احکام نوشته هر کس همین دوازده خانه را ضبط کند احتیاجش به استاد نبود » و آن آنست « البيت الاول اگر در خانه اول شکل خارج باشد سائل را نیت نقل و حرکت باشد » .

۹۵ - اختصاری از رساله رمل . ظاهراً پس از آنکه خواجه رساله رمل را برای هلاکو ساخته مأمور شده است که آنرا اختصار نماید . و بعد این رساله را که اختصاری از رساله اول است تألیف کرده است . خواجه در اول رساله فرماید .

« چون برلیغ جهان مطاع نافذ شده بود که این مختصر در غایت اختصار

باشد، و آنچه مقصود از مطولات این فن است در این مختصر معلوم شود :
از آنچه تسکین دایره اختیار در طالب و مطلوب اختصار کردیم و تسکین مذکور
این است .

این رساله بسیار مختصر و بیش از دو صفحه نیست ، و بدین عبارت تمام
می شود، و انتهی کلام نصیر الملة والدين رحمه الله تعالى .

۹۶- رساله استخراج خبایا . در فن استخراج خبی و دفین و آغاز
آن چنین است :

«بدانکه استخراج خبی و دفین را حکمای این علم بر انواع گفته اند، و
هر کس شقی؟ گرفته است، آنچه بدین بنده رسیده است بعضی یاد کرده شود.
و خبی چیزی را گویند که در دست یا کیسه پنهان دارد برای امتحان ،
و در علم رمل چهار مسئله پیش حکما مشکل است ، اول ضمیر دانستن . دوم
خبی . سوم اسم معلوم کردن . چهارم دفین بیرون آوردن . هر کس که از
عهده این چهار مسئله بیرون آید، در این علم کامل اورا باید گفت .»

در خود این رساله نامی از خواجه نیست و نام مؤلف آن درجائی یسار
نشده، ولیکن چون در دنباله دور رساله دیگر که از مؤلفات خواجه می باشد
احتمال می رود از آن وی باشد .

این سه رساله اخیر ضمن مجموعه ای در کتابخانه شادروان دکتر مهدی
بیانی ملاحظه شد .

۹۷- مقولات عشر . اصل این کتاب از ارسطاطالیس است که حنین
بن اسحاق آنرا از یونانی به عربی نقل و ترجمه کرده . و جمعی از یونانیها و
عربها به شرح و تفسیر آن پرداخته اند که از جمله آنها یکی ابونصر فارابی از
جمله حکمای اسلام است .

ابتدای این کتاب چنین است « مقاله در مقولات عشر و آنرا بیونانی قاطیغوریاس خوانند و نه فصل است. فصل اول در ابتدای سخن در مقولات »

نسخه مقولات عشر عبارت از مقاله دوم کتاب اساس الاقتباس است که بصورت کتاب جداگانه در بعضی کتابخانه‌ها دیده می‌شود (رجوع شود بصفحات ۳۴ - ۵۹ کتاب اساس الاقتباس از انتشارات دانشگاه طهران که بسعی نگارنده در سال ۱۳۲۶ شمسی بطبع رسیده است)

نسخه مقولات عشر در کتابخانه آستان قدس رضوی و کتابخانه مدرسه سپهسالار ضمن مجموعه‌ای موجود است .

۹۸ - ربط الحادث بالقديسم . رساله ایست از محقق طوسی که در آن

از ربط موجودات حادثه با خداوند و کردگار قدیم بحث شده است .

این رساله بسیار مختصر و کوتاه نگاشته شده که بواسطه ایجازش تمام

آن در اینجا ایراد کرده شد.

رسالة ربط القديم بالحادث

قالت الحكماء العلة التامة لا تنفك عن معلولها بتمامه، والعلة الاولى هي المبدأ لجميع الموجودات، وهي واجب الوجود لذاتها، أى وجودها ممتنع الرفع، فهو سرمدى لا بداية له ولا نهاية. ولا شك فى وجود موجودات مسبقة باعدامها سبقا زمانيا. قالوا لولا موجود غير قار الذات ممتدا من الازل الى الابد كحركات الافلاك السرمدية، والزمان السرمدى الذى يقدر الحركات. لما امكن ان يكون لحادث^١ وجود اصلا، واذهما موجودان كان من الممكن ان يتم عليه المبدأ السرمدى لمعلول حادث بحركة^٢ بعينها، او زمان بعينه، هما جزآن للحركة والزمان السرمديين. فيوجد المعلول مقارنا لهما غير موجود قبلهما ولا بعدهما. وهذا هو القول بوجوب وجود حوادث لا اول لمجموعها^٣ ولا آخر. ولما كان صدور الموجودات الغير القارة عن العلة القارة محالا لامتناع وجوده بتمامه فى كل زمان من وجود علته، قالوا يكون كل سابق من اجزاء الموجود-

١ - الحادث

٢ - و معلول حادث كحركة

٣ - لا اول لها

الغير القار معدّ الوجود لاحقه فيتم عليه المبدأ السرمدى باعداده، ويجب وجود
اللاحق عند ذلك .

فيل لهم لو كان السابق معدا لوجود اللاحق، ولم يكن وجود اللاحق متوقفا^١
على غير الاعداد الذى يحصل من^٢ السابق، لكن اللاحق غير متأخر عن السابق.
وحينئذ يلزم^٣ كون مجموع الحوادث موجودا دفعة. قالوا الاعداد قابل للسدة
والضعف والحوادث^٤ السابقة كلها معدّات لللاحق المفروض، وكلما يقرب اليه
منها يجعل استعداداه اكمل، حتى اذا انتهى الترتيب الى سابق الذى بلى اللاحق
(المفروض، فيتم الاعداد مع القضاء. وحينئذ يجب وجود اللاحق) و يلزم ان
يكون الشرط الذى يتوقف^٥ عليه وجود اللاحق هو العدم المتأخر عن السابق،
وهو العدم اللاحق بالسابق، فان السابق له عدمان عدم يسبقه و عدم يلحقه .

وقد اعترض فى هذا الموضع عليهم استاذى الامام (السعيد)
فريد الدين محمد النيسابورى رحمه الله بان قال السابق واللاحق متعاندان لامتناع
اجتماعهما، وايجاد اللاحق دافع الايجاد الذى هو شرط فى وجود السابق المعاند،
ودافع الشرط علة^٦ العدم و متقدم عليه . فاذن وجود اللاحق متقدم على العدم
اللاحق بالسابق ، فاذا جعل العدم و متقدم اللاحق شرطا لوجود اللاحق لزم
الدور . ولهم ان يجيبوا عنه، بان وجود اللاحق كما كان معانداً لوجود السابق
كان معانداً لوجود السابق على السابق، ويلزم بمثل ما ذكرناه ان يكون وجود-

١ - لوجود اللاحق مسبوق

٢ - يحصل مع

٣ - لم يلزم

٤ - فالحوادث

٥ - كلما كانت

٦ - متوقف

٧ - عليه

اللاحق شرطاً في انعدام سابق السابق وهو متأخر عنه با لزمان، فيكون الشرط متأخراً عن المشروط بالزمان هذا خلف . فالاعتراض بهذا الوجه ساقط .

والحق عندهم ان وجود السابق علة لاعداد وجود اللاحق وعدمه اللاحق به^٢ شرط في وجود اللاحق، وهو با لذات متقدم عليه. ومقارن لتمام الاعداد، لوجوده الذي هو الشرط المتمم لعلية المبدأ الاول .

وهي هنا اعتراض آخر عليهم وهو ان يقال العلية الازلية موجودة والاعداد التام المقارن لعدم اللاحق بالسابق موجودة ، فمابال اللاحق ينعدم ، وهكذا القول في السابق، وليس لهم ان يقولوا حدوث العدم اللاحق بالسابق شرط في وجود اللاحق ، وعدم استمرار العدم المذكور لا ينفي الحدوث ، و بسبب انعدام الشرط ينعدم المشروط الذي هو اللاحق . لانه على ذلك التقدير يكون الحدوث آنياً لازمانياً . و المشروط به وهو الوجود اللاحق يجب ان يكون ايضاً آنياً وانعدامه آنياً، ووجود ما يحدث بعد اللاحق يكون ايضاً آنياً. ويلزم من ذلك تتالي الآتات او تأخر المعلول عن علته. ولهم ان يقولوا ببناء^٣ على قواعدهم ان اعداد احدا المتعاندتين مزيل^٢ لاعداد المعاندله، والسابق كما كان معد اللاحق كان ذلك الاعداد مزيلا لاعداد وجود السابق ، حتى اذا قسم اعداد اللاحق زال اعداد وجود السابق بالتمام ، وحيث ان ينفي السابق ويحدث اللاحق . و ليس هذا دورا، لان اعداد اللاحق معلول لوجود السابق، وهو المزيل لاعداد وجود السابق، فهو علة للعدم اللاحق بالسابق بالقرض، و ذلك العدم شرط في وجود اللاحق لافي اعداد وجوده، فلا يكون دورا. وعلى هذا الوجه يتم صدور الحوادث عن المبدأ الاول على مذهبهم و تأخر حادث عن حادث انما يلزم من تعاندهما

١ - لهذا

٢ - و عدم اللاحق

٣ - يزيل اعداد

و کون کل حادث علة ازواله بالعرض ولوجودها بعد بالذات^۱.
 فهذا ما تقررو عندى من مذهبهم فى هذا الموضع و الله الموفق للخير و
 ملهم الصواب ...

بطوریکه ملاحظه می شود خواجه در این رساله از استاد خود فریدالدین
 داماد نیشابوری یاد کرده است.

نسخه این رساله ضمن مجموعه ای در کتب اهدائی جناب آقای مشکوة
 به دانشگاه طهران (صفحه ۵۹ از مجموعه مذکور) می باشد^۲

۹۹ - رسالة الامامة يا « بحث در امامت » يا « وجيزة نصيرية » نام این
 رساله در کتاب فوات الوفيات ابن شاکر و الوافی با لوفیات صفدی هر دو
 درجمله مؤلفات خواجه ذکر شده و خواجه آنرا بدرخواست مجدالدین شهاب -
 الاسلام سید الفضلاء علی بن نام آور نوشته است .

آغاز آن « الحمد لله واسع الرحمة وسابغ النعمة و صلى الله على شافع -
 الامة و كاشف الغمة وآله اولى العصمة و ذوى الحكمة، و بعد فقد التمس منى
 من هو اوحده زمانه و افضل اقرانه »

آخر رساله « تمت الرسالة الوجيزة النصيرية فى الامامة بحمد الله ومنه »
 نسخه این رساله فراوانست و در کتابخانه های آستان قدس رضوی
 بشماره ۵۹۷ و مجلس شورای ملی و ملی ملک درهریک نسخه آن ضمن مجموعه ای
 موجود است .

رسالة امامت بفارسی ترجمه شده و نسخه آن ضمن مجموعه عکسی

۱ - ولوجه آخر بعد بالذات

۲ - و بالله التوفيق

۳ - فهرست کتابخانه دانشگاه ج ۳ ص ۲۶۴

در کتابخانه مرکزی دانشگاه می باشد

این رساله بتصحیح دانش پژوه بطبع رسیده است .

۱۰۰- رساله اثبات و حدة الله جل جلاله . در این رساله خواجه واحد

حقیقی را که مبدأ اول جمیع موجوداتست اثبات کرده است

نسخه این رساله در کتابخانه ملک و کتابخانه دانشگاه موجود و صورت

آن این است:

المبدء الاول الذى لا شىء قبله ولا مبدء له يستحيل ان يكون اكثر من واحد،
وذلك لان كل ماسوى الواحد فهو كثير . و كل كثير فهو مؤلف من آحاد .
و كل واحد من تلك الآحاد يكون مقدما عليه و مبدء له . فاذن الكثير له مباد
فالمبدء الاول الذى لا مبدء له لا يكون كثيرا بل واحدا فقط .

و ايضا المبدء الاول الذى لا مبدء له لا يجوز ان يكون ممكن الوجود
لان كل ممكن موجود فله مبدء . فاذا المبدء الاول الذى لا مبدء له يجب ان
يكون واجب الوجود .

ولا يجوز ان يكون واجب الوجود مشتملا على كثرة، فان المشتمل على
كثرة محتاج الى آحادها فى الوجود. و المفتقر الى الغير فى الوجود لا يكون
واجبا، ويلزم منه ان لا يكون فى الوجود واجبا، لانهما يشتركان فى الواجبية
و الوجود، و يختلفان فى شىء غير مابه يشتركان . فيكون كل واحد منهما
مشتملا على اشياء اكثر من واحد، فلا يكون كل واحد منهما واجبا هذا خلف.
ولا يجوز ان يكون لواجب الوجود ماهية غير الوجود. لانه حينئذ يكون
مشتملا على كثرة . و لما كان شىء موجودا وجب ان يكون فى الوجود
واجب . لانه لو لم يكن فى الوجود واجب لكان جمیع الموجودات ممكنا
محتاجا الى المبدء، و كل مبدء على ذلك التقدير ممكن. فاما ان يدور احتياج
الممكنات و هو محال . لانه يوجب تقدم الشىء على نفسه . و اما ان يتسلسل

ولابد ان يكون في السلسلة آحاد هي معلولة لعلها المتقدمة عليها، وعلّة معلولاتها المتأخرة عنها، فإذا اخذنا واحد منها لكان لها مباد منه الى غير النهاية، وهي سلسلة العلل المبتدئة من ذلك الواحد الى غير النهاية، وذلك الواحد باعتبار آخر معلول، وعلته ايضا معلولة. ويرتقى في سلسلة العلل سلسلة معلولات مبتدئة من ذلك الواحد مرتقية الى غير النهاية، فيحصل لنا من تلك الآحاد سلسلتان مبتدتتان من واحد بعينه وغير منتهيين في الارتقاء، لكن سلسلة العلل يجب ان يكون اكثر من المعلولات بواحد في جانب الارتقاء، فيلزم الزيادة و النقصان في الجانب الذي لا ينتهيان وهو محال. واذا ثبت امتناع الدور و التسلسل، امتنع كون جميع الموجودات ممكنا. وقد ثبت ان الواجب لا يكون الا واحدا، فاذن في الموجودات واجب وجود هو واحد من جميع الوجوه، وهو المبدأ الاول الذي لا مبداء له، وصدور الموجودات عنه لا يمكن ان يكون حال وجودها، فاذن هو حال لا وجودها، فاذن ماسواه يوجد بعد ان لا يكون موجودا. وكل ما هو كذلك فهو محدث، فاذن كل ماسوى الواجب الواحد محدث، سواء كان جوهر او عرضا و ذا مادة او مفارقا للمادة. ويجب ان يصح صدور الموجودات عنه، والا لما كان موجودا، فاذن هو قادر، ويكون الموجودات الصادرة عنه على نظام و ترتيب يشهد بذلك علم الهيئة و التشريح و غيرهما، اضطر العقل الى الحكم بكونه عالما، وصحة القادرية والعالمية يستدعي اتصافه بكونه حيا. ولا يجوز ان يكون هذه الصفات متغايرة، ومغايرة لذاته التي هي الوجود القائم بذاته لامتناع التكثيف.

ثم انه يمكن ان يوصف بصفات اعتبارية بحسب اعتبارات العقول، و صفات اضافية بحسب اضافة كل واحد من الموجودات الصادرة عنه اليه، و صفات سلبية بحسب سلب شيء مما عداه عنه، وامكن ان يكون له بحسب كل صفة اسم

كان له اسماء حسنى كثيرة ، لكن لا يستعمل منها الا ما يليق بجلاله و تنزهه .
فهذا ما اردنا ايراده فى اثبات الواحد الحقيقى الذى هو المبدأ الاول لجميع
الموجودات تعالى حده و تقدست ذاته و صفاته .

۱۰۱ - رساله جبر و اختيار - اين رساله بنامهاى « جبر و قدر » و
« قضا و قدر » و « جبر و اختيار » خوانده شده است ، رساله به فارسى است
و مشتمل بر ده فصل است .

ابتداى آن : « الحمد لله رب الارباب و مسبب الاسباب و مفتاح الابواب »
شيخ ركن الدين محمد بن على جرجانى آنرا بر عربى نقل کرده چنانكه
خود او در ابتداى تعريب رساله اوصاف الاشراف بدان اشاره نموده است .
اول آن پس از تحميد كه عيناً مانند اصل فارسى است معرب گويد :
« و بعد لما حسن فى ظن الاخوان ان لى فى المباحث العقلية عينا دراكه اقترحوا
على ان اكتب لهم فى المسئلة الجبر و القدر التى هى من المسائل المشكلة
الدائرة بين اصناف الخلق »

از نسخه فارسى آن دو نسخه در كتابخانه ملّى ملك و چهار نسخه در كتابخانه
آستان قدس رضوى بشماره هاى ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹ موجود است .
و از تعريب آن هم نسخه اى در همين كتابخانه ضميمه شماره ۵۵۱ و
نسخه ديگر در كتابخانه دانشگاه مضبوط است .

اين رساله يك مرتبه در تاريخ ۱۳۴۱ هجرى در طهران بطبع رسيده، و
مرتبه ديگر ضمن رسائل خواجه در جزو انتشارات دانشگاه بسعى نگارنده
بچاپ رسيده است .

۱۰۲ - رساله اثبات عقل فعال - با آنكه ابن شاكرو صفدى هر دو
رساله اى بدین نام به خواجه نسبت داده و از مؤلفات وی شمرده اند، و محققاً

چنین رساله‌ای از قلم وی صادر گشته، با این حال نسخه رساله ظاهراً موجود نیست. چه تا کنون نگارنده نسخه آنرا در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی ندیده، و حتی در فهرست کتابخانه‌های بزرگ اروپا و آسیا هم نام و نشانی از آن نیافته است. و احتمال می‌رود که این رساله همان رساله اثبات جوهر مفارق که بعضی آنرا بنام «اثبات العقل» خوانده‌اند باشد.

۱۰۳ - رساله جبر و اختیار - این رساله غیر از تعریب جبر و اختیار شیخ رکن‌الدین جرجانی است. رساله مختصریست عبری که از نظر کوتاهی و اختصار آن در اینجا بتامی نقل شد.

رساله جبر و اختیار عربی

افعال العبادینقسم الی مایکون تابعا لقدرته وارادته والی مالا یکون. مثال الاول الاکل والمشی من الانسان الصحیح الذی لم یکره علی هذین الفعلین. ومثال الثانی حركة الانسان الی السفل اذا وقع من موضع عال. و القدرة یراد بها سلامة آلات الفعل من الاعضاء. و یراد بها الحالة التی یكون الانسان علیها وقت صدور الفعل عنه. و الاول یكون قبل الفعل و معه. و هذه هی القدرة عند المعتزله. و الثانی لا یكون الا مع الفعل، و هی القدرة عند الاشعری. ولا شک ان القدرة بالوجهین لا یكون مقدوراً للعبد، بل ربما یكون اسبابه کالتغذی والتداوی المقتضیین بسلامة الاعضاء مقدوراً له، و اما الارادة فسیبها اما العلم بالمصلحة، و اما الشهوة و اما الغضب، و لا یكون واحدا منها الا عند الشعور. والشعور ایضاً لا یكون مقدوراً للعبد. و ربما کان بعض اسبابه مقدوراً له، و اما عند حصول القدرة والداعی یجب الفعل ام لا. فالحق انه یجب، و الا لزم رجحان احد طرفی الفعل و ترکة من غیر مرجح. و هذا الوجوب لا یرج الفاعل من حد الاختیار. لان معنی الاختیار هو ان یكون الفعل والترك بارادة الفاعل. فیکتار

منها ایهما اراد . و هیهنا لزم الفعل من القدرة و الارادة .

فاذا انظرنا الى اسباب القدرة و الارادة كان فی الاصل من الله و عند وجودها الفعل واجب، و عند عدمها ممتنع . و اذا نظرنا الى الفعل كان من العبد و بحسب قدرته و ارادته ، فلهذا قيل « لاجبر و لاتفویض بل امرین امرین » . فاذا الاختیار حق و الاسناد الى فعل الله حق . و لایتم الفعل باحدهما دون الآخر . و ما قيل فی اثبات الجبر من ان خلاف ما علم الله و قوعه محال، و هو یوجب الجبر ، اجیب عنه بان الله تعالی كان فی الازل عالما بافعاله فیما لایزال ، فان لزم من ذلك الجبر و الایجاب فی العبد ، فهو لازم فی حق الله . و ما اجبتم به هناك فهو الجواب هیهنا .

و الجواب الحق ان العلم بالشیء ربما لایكون سبباً، فان من علم ان الشمس تطلع غداً لایكون علمه سبباً . و اذا لم یکن للعلم اثر فی الفعل فلا یكون الفعل بالجبر او الایجاب و الله اعلم^۱

۱۰۴ - رساله اعتقادیہ در اقل معتقدات واجبه بر مکلف .

خواجه طوسی در این رساله آنچه را که باید مسلمان شیعی مذهب بدان معتقد باشد ، و برای عموم مردمان اعتقاد بآن کافست بدرخواست یکی از دوستان نوشته است .

صاحب الذریعه آنرا بنام « اعتقادات » ثبت کرده، و فرماید : « شاید این همان رساله ای باشد که شیخ سلیمان ماحوزی آنرا بنام « و جیزه » نامیده است . و در جای دیگر در الذریعه آنرا باسم « اقل ما یجب الاعتقاد به » یاد کرده است . و در عنوان بعضی از نسخ « العقیده المفیده » نامیده شده است . نسخه قدیمی از این رساله بخط سید حیدر آملی که بتاریخ ۷۶۱ نوشته

شده جزو کتب اهدائی جناب آقای مشکوة بدانشگاه موجود است .
و نیز نسخه‌ای در مجموعه‌ای از کتب مرحوم استادی میرزا محمد طاهر
تنکابنی که بتاریخ ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ نوشته شده و نسخه دیگر در مجموعه شماره ۱۲۰۷
کتابهای اهدائی مرحوم طباطبائی در کتابخانه مجلس شورای ملی مضبوط است .
و ایضا در کتابخانه آستان قدس رضوی نسخه دیگر در دنباله رساله امامت
شماره ۵۵۲ که تاریخ تحریر آن ۱۰۴۲ است موجود می باشد .

این رساله را بتمامی قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین
ذیل شرح حال محقق طوسی ایراد نموده ، و مرحوم فیض کاشانی در دو کتاب
خویش حقایق و قرة العیون آنرا بتمامی نقل کرده است . و در اینجا هم تمامی
آن برای استفاده خوانندگان ایراد کرده شد و صورت آن این است .
رسالة مختصرة فی العقاید لاسناد البشر خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة
اعلم ایدک الله ایها الاخ الصالح العزیز . ان اقل ما یجب اعتقاده علی المکلف
فهو ما ترجمه قوله « لا اله الا الله محمد رسول الله » ثم اذا صدق الرسول فینبغی
ان یصدق فی صفات الله تعالی والیوم الآخر ، و تعیین الامام المعصوم . فکل
ذلك بما یشتمل علیه القرآن من غیر مزید و برهان .

اما بالآخرة فبا الایمان بالجنة و النار و الحساب و غیره .
و اما فی صفات الله تعالی ، فانه حی قادر عالم مرید متکلم لیس کمثله
شیء و هو السميع البصیر . و لیس علیه بحث عن حقیقة هذه الصفات . وان
الكلام و العلم و غیرهما قدیم او حادث ، بل لولم یخطر له حقیقة هذه المسئلة
حتى مات ، مات مؤمنا .

و لیس علیه بحث عن تعلم الادلة التسی حررها المتکلمون . بل متی
خطر فی قلبه التصدیق بالحق بمجرد الایمان من غیر دلیل و برهان فهو مؤمن

ولم يكلف الرسول صلى الله عليه وآله العرب اكثر من ذلك. وعلى هذا الاعتقاد الممجل استمر الاعراب و عوام الخلق ، الامن وقع فى بلدة سمع فيها هذه المسائل كقدم الكلام وحدوثه ومعنى الاستواء والنزول وغيره. فان لم يأخذ ذلك بقلبه وبقى مشغولا بعبادته وعمله فلا حرج عليه . وان اخذ ذلك بقلبه فاقبل الواجب عليه ما اعتقد السلف، فيعتقد فى القرآن الحدوث كما قال السلف القرآن كلام الله تعالى مخلوق . ويعتقدان الاستواء حق، و الايمان به واجب والسؤال عنه مع الاستغناء عنه بدعة . و الكيفية فيه مجهولة و يؤمن بجميع ما جاء به الشرع ايمانا مجملا من غير بحث عن الحقيقة و الكيفية .

فان لم يقنعه ذلك و غلب على قلبه الشك و الاشكال ، فان امكن ازالة شكه و اشكاله بكلام قريب من الافهام ازيل ، وان لم يكن قويا عند المتكلمين و لامرضيا فذلك كاف ، و لاجابة الى تحقيق الدليل . فان الدليل لا يتم الا بذكر الشبهة و الجواب عنها، و مهما ذكرت الشبهة لا يؤمن ان تثبت بالخاطر و القلب فيضل فهمه عن ذكر جواب الشبهة، اذ الشبهة قد يكون جلية و الجواب عنها دقيقا لا يحتمله عقله ، و لهذا زجر السلف عن البحث و التفتيش و عن الكلام فيه . و انما زجروا عنه ضعفاء العوام .

واما ائمة الدين فلهم الخوض فى غمرة الاشكالات. و منع العوام من الكلام يجرى مجرى الصبيان عن شاطئ دجلة خوفا من الفرق . و رخصة الاقوياء فيه يضاهى رخصة الماهر فى صناعة السباحة . الا ان ههنا موضع غرور و مزلة قدم ، و هو ان كل ضعيف فى عقله راج من الله فى كمال عقله، و ناظر نفسه ان يقدر بالقصور عن ادراك الحقائق كلها. و اما الاقوياء فربما يخوضون و يفرقون فى بحر الجهالات من حيث لا يشعرون. فالصواب منع الخلق كلهم الا الشواذ الذين لا تسمح الاعصار الا بواحد منهم او اثنين . و من تجاوز سلوك مسلك السلف فى الايمان المرسل و التصديق الممجل بكل ما انزل الله ، و اخبر به

رسوله من غير بحث و تفتيش، فالاشتغال بالنفوس فيه فقد اوقع نفسه فى شغل شاغل، اذ قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حيث رأى اصحابه يخوضون بعدان غضب حتى احمرت وجنتاه، افهذا امر تم، تضربون كتاب الله بعضه ببعض، انظر واما ماذا امركم الله به فافعلوا، وما انها كم عنه فانتهاوا. فهذا تنبيه على منهج الحق. و استيفاء ذلك شرحناه فى كتاب قواعد العقاید فاطلبه منه، والحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه وآله اجمعين.

۱۰۵ - اقسام الحکمة - رساله ایست عبری در بیان اقسام حکمت بطریق ایجاز. ابتدای آن « الحکمة قسمان نظری و عملی، فالعملی ثلاثة اقسام، علم المنزل و علم السياسة ». مؤلف در پایان رساله فرموده « فجميع اقسام الحکمة اربعة و اربعون قساما اقسام المنطق. و الاخمسة و ثلثون قسما »

نسخه آن در کتابخانه آستان قدس به شماره ۳۸۷ موجود است و نسخه دیگر جزو مجموعه ای به شماره ۴۰ در کتابخانه مجلس شورای ملی و نیز کتابخانه ملی ملک موجود است.

نسخه آنرا صاحب الذریعة در کتابخانه راغب پاشا در اسلامبول و آقای جواهر الکلام در کتابخانه عمومی برلن نشان داده اند.

۱۰۶ - الحواشی علی کلیات القانون - کتاب قانون در طب از مهمترین و مشهورترین کتب این فن است که تألیف حکیم و پزشک عالی قدر شیخ الرئيس ابوعلی سینا می باشد. این کتاب که مورد توجه علما و اطباء بوده عده بسیاری از دانشمندان بتوضیح مشکلات آن پرداخته، و بر آن شرح یا حاشیه ای نوشته اند. از جمله آنها یکی محقق طوسی است که بر بخشی از آن که بنام « کلیات قانون » معروف است حواشی نگاشته است.

ابن شاکر و صفدی هر دو این کتاب را بهمین نام « الحواشی علی کلیات القانون » در جزو مؤلفات او ذکر کرده‌اند. و در کشف الحجب و الاستار هم بنام « حاشیة قانون »^۱ کتابی بنام خواجه یاد شده است. و حاجی خلیفه در کشف الظنون کتابی بنام « قوانین الطب » بخواجه نسبت داده است که ظاهر آنست که غیر این حاشیه باشد.

و از این عبارت « تحفة سعدية » مولانا قطب الدین شیرازی در شرح کلیات قانون که گوید: « و جمعت فیہ خلاصة الشروح الثمانية التي للامام والمصري والخونجي والجيلي و النخجواني والقرشي والسامري والمسيحي و اجوبة اسئلة علي الكتاب للحضرة الاستاذية النصيرية قدس الله روحه . و حواش له عليه. و رسائل له رحمه الله جوابا عن اسئلة علي الكتاب سالها عنه ملك الحكماء نجم الملة والدين الكاتبى القزويني رحمه الله »^۲ چنین پیدا است که خواجه را علاوه بر « حواشی کلیات قانون » اجوبه‌ای از سؤالهای قطب الدین شیرازی و نیز جوابهایی از پرسشهای نجم الدین کاتبی است که از مشکلات کتاب قانون پرسش نموده‌اند. بنابراین غیر از حواشی مذکور خواجه را در طب و توضیح مشکلات و غوامض کتاب قانون دو تالیف دیگر نیز بوده است.

۱۰۷ - ضوابط الطب - رساله کوچکی است در بعضی از ضوابط پزشکی. و این نام در ابتداء نسخه‌ای نوشته شده است، و احتمال دارد این همان رساله قوانین الطب باشد که حاج خلیفه در کشف الظنون تألیف آنرا بخواجه نسبت داده است.^۳

۱ - کشف الحجب والاستار ص ۱۸۳

۲ - تحفة سعدیه نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی شماره ۴۷۲۳

۳ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۴۴

اول آن « اما بعد حمدالله علی آلائه المتواترة و الصلوة علی محمد و اصحابه الزاهرة .

نسخه آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۵۱۳۱ ضبط است.

۱۰۸- رساله ضرورت مرگ - مقاله مختصریست از خواجه دراینکه مرگ ناگزیر می باشد و از آن چاره نیست .

در ابتدای بعضی از نسخ این رساله نوشته شده: «در جواب خواجه در

برابر سؤال ابومنصور کازرونی است»^۱.

نسخه ای از آن بنام «رساله در تحقیق ضرورت موت» ضمن مجموعه ای

در کتابخانه مرحوم اسفندیاری و نسخه دیگر در دنباله شرح اشاراتی که

بتاریخ ۷۵۴ تحریر شده از موقوفات مرحومه خانم کوثر در کتابخانه

آستان قدس رضوی (ش ۶۸۶۶) است، و دو نسخه دیگر در کتابخانه ملی ملک

و کتابخانه دانشگاه موجود است . این مقاله بیش از یک صفحه نیست و از

جهت ایجازش تمامی آن در اینجا ایراد کرده شد .

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله در تحقيق ضرورت موت

كل نفس ذائقة الموت . الموت وقوعه ضرورى . و الوجه فيه ان السبب الموجب للموت فى جميع الحيوانات هو ان البدن الذى يورده الغاذية وان كان كافيا فى قيامه بدلا عما يتحلل فاضلا عن الكفاية بحسب الكمية ، لكنه غير كاف بحسب الكيفية . و بيان ذلك ان الرطوبة الغريزية الاصلية انما تخمرت و نضجت فى اوعية الغذاء اولاً ، ثم فى اوعية المنى ثانياً ، ثم فى الارحام ثالثاً . الذى يورده الغاذية لم يتخمر ولم ينضج الا فى الاول دون الاخيرين ، فلم يكمل امتزاجها ، و لم يصل الى مرتبة المبدل عنها ، فلم يقم مقامها كما يجب . بل صار قوتها انقص من القوة الاولى . و كان كما يفقد زيت سراج فاورد بدلها ماء فما دامت الكيفية الاولى الاصلية غالبية فى الممتزج على الثانية المكتسبة كانت الحرارة الغريزية آخذة فى زيادة الاشتعال موردة على الممتزج اكثر مما يتحلل فينمو الممتزج ، ثم صارت مكسورة السورة لظهور الكيفية الثانية وقفت الحرارة الغريزية ، و ما قدرت على ان تورد اكثر مما يتحلل ، و اذا غلبت الثانية انحط الممتزج و هدم ، و ضعف الحرارة الى ان يبقى له اثر صالح للكيفية الاولى فيقع الموت ضرورة . فظهر من ذلك ان الرطوبة الغريزية الاصلية من اول تكونها آخذة فى النقصان بحسب الكيفية ، و ذلك هو السبب الموجب لفساد الممتزج لا غير ، فحصل المرام . و ذلك ما اردناه . والله الموفق تعالى شانه .

۱۰۹- نصیحت نامه- اباقاخان پسر هلاکو خان پادشاه مغول پس از مرگ پدر از قبول شغل سلطنت خودداری می کرد. و جداً از پذیرفتن آن اباو امتناع می نمود. بزرگان دولت بخواجه طوسی متوسل شدند، و از او درخواست کردند که خان را با پند و اندرز بر قبول آن امر وادار نماید. خواجه بر حسب التماس آنان رساله ای در ترغیب و تحریض بسلطنت نگاشته معروض داشت. و در آن خان را نصیحت کرده که مصلحت مملکت را در نظر گیرد، و مقام شامخ سلطنت را بپذیرد. اباقاخان بر اثر نصیحت و اندرز خواجه پادشاهی را قبول و بر تخت سلطنت جلوس کرد.

نسخه این نصیحت نامه در تاریخ روضة الصفا و بعضی از کتب تاریخ دیگر مسطور است.

۱۱۰- خلافت نامه - نام این کتاب در روضات الجنات و مطلع الشمس در جزو مؤلفات خواجه ذکر شده، ولیکن نسخه آن تا کنون بنظر نگارنده نرسیده و با تجسس بسیار در فهرست کتابخانه ها تا آنجا که امکان داشت، نام و نشانی نیافت. و ظاهراً این کتاب همان خلافت نامه الهی است که دولت شاه سمرقندی آنرا بخواجه نسبت داده، و در دنباله کلمه قبا چنین گفته:

« اما قبا ولایت نزه دلگشاست و در اقصای ترکستانست، و شهری عظیم بوده، و اکنون خراب شده، و آن دیار مسکن مغل و قلماقست. و خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب خلافت نامه الهی می آرد. الخ »

۱۱۱- رساله در باب قبله تبریز - رساله کوچکی است که خواجه در آن با پراهمین هندسی سمت قبله تبریز را معین کرده است.

ابتدای آن « لیکن ۱ سمت رأس تبریز »

این رساله که بیش از دو صفحه نیست نسخه‌اش در دنباله نسخه مجسطی کتابخانه آستان قدس رضوی بشماره ۵۴۵۲ که به تاریخ ۱۰۹۲ نوشته شده ملاحظه شد.

رساله با این عبارت تمام می‌شود «منقول من خط الامام والحبر الهمام نصیر الحق والدین کتبه علی ظهر تحریر المجسطی بخطه الشریف»

۱۱۲ - مقاله ارشمیدس در تکسیر دایره - این مقاله همه جا پس از تحریر مأخوذات ذکر شده و خواجه آنرا تحریر کرده است. و این مقاله دارای سه شکل است.

ابتدای آن «کل دائرة فهي مساوية لمثلث قائم الزاوية»

نسخه آن ضمن مجموعه‌ای در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است.

۱۱۳ - ترجمه اخلاق ناصرالدین محتشم - ناصرالدین بن ابی منصور محتشم فهستان که خواجه سالیان دراز در نزد او بوده کتابی در مکارم اخلاق مشتمل بر آیات قرآنی و اخبار نبوی و آثار علوی و بعضی از ائمه دین و کلماتی از داعیان اسماعیلی و سخنان حکما و دانشمندان جمع آوری کرده و بواسطه تراکم اشغال فرصت نیافته که آنرا تکمیل و ترجمه نماید از این رو از خواجه طوسی خواسته است که آنرا به اتمام رساند. خواجه آنرا تکمیل و به فارسی ترجمه کرده است. و در مقدمه چنین فرماید:

«میفرمودند که درهربابی از ابواب مکارم اخلاق از آیات قرآن و اخبار پیغمبر، و اشارات و سجلات موالی از نصوص کلام و احادیث رسول علیه السلام، و نکات رجال و دعوات موالینا لذكرهم السلام و نکات رجال ودعاة ایشان، و سخن حکماء و بزرگان کلمه‌ای چند ثبت می‌باید کرد، تا فائده مطالعه و تذکار و قرائت و تکرار آن عموم رفیقان طالب را حاضر و غایب شامل باشد.

پس از جهت امضای آن عزیمت ورقی چند گرد فرمودند، و فهرست ابواب نام کردند. و نبذی در هر بابی از محفوظات خاطر انور بخط مبارک تعلیق یافت. و بسبب ازدحام اشغال مملکت و گزاردن مصالح و مهمات رعیت در اتمام آن جبر تعویق می افتاد. و چون روزی چند برین بگذشت بر لفظ بزرگوار بکمترین بندگان و مخلص ترین مستفیدان محمد الطوسی که در اوقات فرصت تقاضاء پرداختن این مجموعه می کردی اشارتی رفت، که آنچه با خط خود نوشته ایم در هر فنی از این ابواب هم بر این سیاق ترا با خط خود می باید گرفت، و شمه ای از آنچه استماع می کنی از املاء ما و در کتب اهل دعوت می بینی شمه ای را با آن اضافت کرده، تا چون تمام شود و نظر ما بر آن بگذارد اگر مصلحت ببینیم فرمائیم که از سواد با بیاض گیرند. بنده کمینه اگر چه خود را استطاعت و اهلیت این عبودیت نمی شناخت، اما از روی مطاوعت و انقیاد امثال مثال نمود. و از نکته هایی که در وقت مجاورت می رفت و بر لفظ بزرگوار می گذشت، و یا در دیگر اوقات هم از این منبع حکمت و معدن رأفت استفادت کرده، آنچه لایق هر باب می دانست در آن باب ثبت کرد. و اگر فنی بود که اسم آن در فهرست مثبت فرموده بودند، و در آن فن سخنی کمتر رفته آنرا بکلمه ای چند از کتب اهل دعوت التقاط کرده اند مزید گردانید، تا مناسبت محفوظ باشد. انشاالله که بنظر رضا و عین ارتضا منظور گردد. و خللی که افتاده باشد بذیل مغفرت مستور گردد. والله اعلم بالصواب.

پس از این مقدمه فهرست ابواب چهل گانه کتاب را ذکر کرده و بعد فرماید:

« این است فهرست ابواب، و هر که را توفیق رفیق باشد تا هر روز تفقد حال خصلتی ازین خصال در باطن خود بتقدیم رساند، در مدت چهل روز اکتساب

خیرات بی شمار و اقتباء کرامات بسیار کرده باشد . من اخلص الله اربعین صباحاظهرت ینابیع الحکمة من قبله (کذا والظاهر قلبه) علی لسانه . مولانا عزّ وعلی ابواب رحمت گشاده دارد، واسباب سعادت آماده بحق حقه»
و کتاب را چنین ختم می کند:

« این است انتهای سخن در ابواب چهل گانه که در فهرست مرتب کرده آمده است بقدر طاقت و اندازة استطاعت چنانچه فراخور فراغ خاطر و مساعدت روزگار باشد پرداخته شد . و همچنانکه در صدر سخن شرط رفته است تا مجموع این بر نظر بزرگوار مجلس عالی شهنشاهی ناصری قاهری شهریار ایرانی خسرو آفاقی اعزالله انصاره و ضواعف (کذا) فی الدهر آثاره شرف مرور نیاید و بعین ارتضا ملحوظ نشود اسم در خور آن نیفتد، و بسمت نظام موسوم نباشد ، انتظار مکارم اخلاق و محاسن شیم آنست که اگر دربابی سهوی یا خطائی یا لغوی و نقصانی یا طغیان قلمی یا هفوات خاطری یا رذات بیتی یا ترجمه یا تکرار بی فائده ای یا کلمه ای نه بجایگاهی باشد بعد از آنکه تشریف ارشاد باصلاح و تنبیه به تلافی ارزانی فرموده باشند، ستر آن زلّت و تجاوز از آن خطیثت مبذول فرمایند . ایزد سبحانه و تعالی حده سایه بزرگوار این پادشاه کامکار بر سر کافه بندگان ابد اگسترده دارد . و آثار تصرف از اکناف ابن ممالک محروس بفر دولت همایون اوسترده بحق الحق والرسول الثقلین و عترته الطاهرین »

نسخه این کتاب که به کتابخانه دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر مهدوی استاد دانشگاه متعلق است در بیستم شهر ربیع الثانی سال ۱۰۰۹ در قرية فیض آباد محولات بخط میرزا بیک بن حسن الحسینی الجنابدی نوشته شده است. نسخه ناقص و از اول آن صفحه ای افتاده است. این نسخه باهتمام آقای دانش پژوه در جزو انتشارات دانشگاه چاپ شده است .

۱۱۴ - تقویم علائی - تقویمی است که خواجه طوسی به نام علاء الدین محمد پادشاه اسماعیلی در وقت اقامت در میمون دژ ساخته است. قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین با استفاده از این تقویم نسب خلفاء اسماعیلی مصر را ذکر کرده است.^۱ مقدمه این تقویم در مجموعه رسائل عکسی کتابخانه مرکزی^۲ بدست آمد که بتامامی در اینجا درج شد.

دیباچه تقویمی که مولانا الاعظم نصیر الحق والدین الطوسی اعلی الله درجهت علاء الدین محمد بن الحسن بن محمد بن؟ علی ذکر السلام ابن نزار بن معد بن علی بن منصور بن نزار بن معد ابن اسماعیل بن منصور ابن اسماعیل بن محمد بن عبدالله^۳ بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن جعفر ابن محمد الصادق علیهم السلام نوشته است.

مقدمه جنود سعود آسمانی، و فاتحه ورود وفود شادمانی یعنی مقدم نوروز میمون کی مفتوح سال طبیعی و موسم رسیدن آفتاب به نقطه اعتدال ربیعی است، موافی انفاذ مطالب و مواتی ایتاء مآرب عموم مستجیان دعوت هادیه و جمهور منتیمان جماعت ناجیه، یعنی بندگان حضرت اعلی و جناب والا خداوند خداوندان و پادشاه پادشاهان، صاحب الزمان و ترجمان الرحمان در دریای جود، و نقطه دایره وجود مرکز محیط هستی عروه و ثقی خداپرستی مظهر امر الهی مصدر فیض نامتناهی، مظهر هر ابداع، مکمل نوع انواع، مطلع خورشید کمال و منبع تأیید ذوالجلال، مفیض انوار جبروت، مفید اسرار ملکوت،

۱ - مجالس المؤمنین چاپ حاج ابراهیم باسمچی تبریزی ص ۳۶۵، والذریعه

ج ۴ ص ۳۹۷

۲ - مجموعه و جنگ رسائل مورخ ۸۷۵-۸۱۱ ف ۱۹۰ حمیدیه شماره ۱۴۴۷

۳ - در مجالس «محمد بن مهدی بن عبدالله» است که کلمه مهدی از مشجر در اینجا افتاده است

فیاض الطاف ربانی، غواص بحار معانی در درج امامت مهر، سپهر کرامت نور حدیقه آفرینش، نور حدیقه اهل بینش سائق سفینه نجات، و سابق اصحاب درجات کاشف غوامض تنزیل، مبین جوامع تأویل، مقرر حقایق حکم، مذکر دقائق قدم، قبله طلاب هدایت، کعبه ارباب درایت، مالک ممالک توفیق، سالک مسالك تحقیق، حامی دین قویم هادی صراط مستقیم، قائم روز قیامت قطب فلک استقامت، پیشوای بلاد و عباد رهنمای مبداء، و معاد المولی الاعظم مالک رقاب الامم ملجاء سلاطین العرب و العجم، ناشر الاحسان و الکرم، علاء الدنیا و الدین جلال الاسلام و المسلمین، المتمسک بحبل المتین محیی الحق و الحقیقه ماحی الشک عن الخلیقه، مظهر کلمات الله العلیا و مظهر نوره لاهل الدنیا، غیاث الثقلین و ملاذ الخافقین محمد بن الحسن بن محمد بن علی ذکره السلام اعلى الله کلمته، و دام علی رؤوس العباد رحمته باد.

و تعاقب خزان و بهار و ترادف لیل و نهار جامع شمل اعوان و انصار و دافع کید دشمنان خاکسار، بل ثقل روزگار و تجدد ادوار مقتضی امتداد مدت، و مستدعی ازدیاد عدت علت انصرام، ایام و انقضای اعوام مستلزم دفع حساد و مکیدت اعادی و مستجلب قمع مواد و قوت و شوکت معادی، آمین رب العالمین.

بعد از اقامت تهنیت نوروز جلالی و استدامت رحمت ذو الجلالی گوئیم در قوانین علمی و براهین عقلی روشن و مبین شده است کی افاضت کمال از جناب جلال کی مبراست از سمت نقصان و انفعال (انفصال) و معرا از وصمت احتباس انتقال، موهبتی باشد کل کائنات را شامل، و عطیتی به عموم موجودات واصل، و موجب حرمان باز ماندگی که در حضيض عالم امکان اسیر افول افق

گردانند، جز قصور استطاعت از وفور استعداد و نقصان استعداد از فقدان استعداد نه، که «لایحل من عندالله مع الاستعداد» و مع ذلك عنایت لایزال جهت مدّ این فلك نیلی به میل نهایت و شوقی بسنن (؟) بسوی عنایت که محرض ناقصان و اکتساب تمام، و محرك محرومان در استتلاب مرام بود، و در طوع طبایع منقش و ممثل گردانیده است که بعد از حصول استعداد تام و تأهب قبول از فیض عام جبر کسرو فلك اسرایشان صورت می‌بندد، و وسائل مودات فضائل کمالات هر صنف از قوت بفعل می‌آمد، بل که از مدارج امکان و معارج اکوان ترقی می‌کند، و به مرتبه اقصی که سدره منتهی هر طلبی باشد می‌رسد.

و فی الجملة حاصل این تفصیل و طائل این تطویل آنست که توسّل به مقاسات تعب طلب بی توسل محاذات مسبب سبب ممکن نیست، و جز به انحراط در سلك سالکان مسلك استفادت، و انتظام در صفا و اردان مورد سعادت میسر نه، ولیکن انصرام هم از آن مدارج کرامت و منهج استقامت مستدعی انتکاس خلیقت، و مقتضی انعکاس طریقت نعوذ بالله منه، پس در همه احوال طلاب کمال رافط و اجتهاد از شرط اعتقاد شد، و بذل مجهود مؤدی به مقصود، و توجه همت و توفیر نهمت و اقامت مراسم خدمت از لوازم صفاء نیت و نقاء طوین.

و مراد از این تشبیب آنست و مواد بر این ترتیب بر آن که به حسب اقتضاء آن مناقب که تقدیم افتاد اندیشه راقب (؟) آن تقویم افتاد تا اگر بنظر ارتضا یکی از مجاوران آستان آسمان پناه ملحوظ گردد کمترین بندگان محمد الطوسی به مرادات دو جهانی و سعادت جاودانی ملحوظ گردد، انشاءالله ولی التوفیق و مهمل طریق.

۱۱۵ - نامه‌ای از خواجه: در دنباله این دیباجه در این مجموعه نامه -

ایست منسوب به خواجه و نامه بدین عنوان آغاز می‌شود:

وله اعلی الله منزلته الی واحد من اصدقائه

اهل دل را خطاب از کلام و سلام عادتی منزّه باشد، و ارباب یقین را
را کتاب از اشارت و عبارت رسمی مقدس . بیت

حال دل من تو به شناسی پیغام و سلام درنگنجد

حق تعالی این ائتلاف حقیقی را از اختلاف مجازی مصون و محروس دارد
و حجره دل را که مهبط انوار و اسرار غیب است بیاد دوستان نفسی و برادران دینی
مأهول و مأنوس بحق الحق و اهله، حجاب ارتیاب ازدیده کوتاه بینان مرتفع باد
تا از جمال محبوب محبوب نمازند، و پنبه غفلت از گوش هوش طالبان برداشته
تا در وادی مقدس موسی وار ندای انی انا الله شنوند، آمین آمین .

چشم روشن کسی که روی تو دید نیکبخت آنکه رخت زری تو کشید

بتو داد آنچه داد وز تو ستد به تو دید آنچه دید وز تو شنید^۱

۱۱۶ - فوائد بعضی مقالات مختصر از آثار خواجه بنام فائده در مسائل

مختلف در جنگها و مجموعه ها ثبت است که از غایت اختصار نمی توان
بدانها نام کتاب و رساله نهاد . و بیشتر آنها جواب مسائلی است که از آن
بزرگ پرسش شده است . اینک چند مسئله را که هر يك فائده ایست در اینجا
بنام « فائده » ذکر می نمایم

فائده اول : در تعارف ارواح پس از مفارقت ابدان . ابتدای آن :

« قد ثبت فی العلوم العقلية ان کل جوهر مجرد عن المادة قائم بذاته،

فقد یمكن ان تقبل جمیع المجردات بغير آله »

فائده دوم : در فرق بین جنس و ماده . آغاز آن « من فوائد الامام

العلامة افضل العالم نصیر الملة والدين رحمه الله . الفرق بین الجنس والمادة

هوان المعنى الكلى اعنى الطبيعى اذا اخذ وحده من غير احتمال اقترانه بالغير كالجسم مثلا»

فائده سوم : مولانا كاتبي راجع بكفته حكما كه گفته اند « موضوع السالبة اعم من موضوع الموجبة » از مولانا نصير الدين طوسى پرسیده و خواه جواب آنرا در اين فائده داده است.

فائده چهارم : امام نجم الدين احمد بن ابى بكر بن محمد نخجوانى در قول حكما كه گفته اند « المجهول المطلق يمتنع الحكم عليه » فرموده اشكالى كه بر آن نموده اند مغالطه است، خواه را در اين مسئله بحثى است و مقاله اى در جواز آن مرقوم داشته.

ابتداى آن اين است « من فوائد العلامة نصير الحق والدين طاب ثراه نقل من خطه » الذى خطر ببال الداعى المخلص على الحجة المذكورة على اثبات الجواز فى صورة النزاع على الآراء المولوية يتبين ما هو الصواب فيها » فائده پنجم : بحث در عصمت . اول آن : من فوائد نصير الدين « العصمة هى ان يكون العبد قادرا على المعاصى غير مرید لها مطلقا »

نسخه اين پنج فائده كه هريك از ديگرى جدا و منفرد است تمامى در مجموعه نفيسى در نزد شادروان دكتر مهدى بيانى ملاحظه شد . و نسخه ديگرى از فائده پنجم در كتابخانه ملّى ملك موجود است.

اين بود قسمتى از آثار خواجه طوسى كه اسناد آنها به خواه مسلم و ترديدى ظاهرا در نسبت آنها به آن بزرگك نيست . و بعد از اين نام كتيبى ذكر مى شود كه در كتب مختلف و در فهرستها از خواجه طوسى دانسته شده و بدو منسوب گرديده وليكن نسبت بعضى مورد شك و ترديد و بعضى هم بطور مسلم از خواه نيست، و بقلط به او نسبت داده شده است .

۱۱۷- تجرید فی الهندسة: کسانی که شرح حالی از خواجه نوشته و مؤلفات او را برشمرده نامی از این کتاب نبرده‌اند. ولیکن حاجی خلیفه گوید « این کتاب را بعضی بعلامه نصیرالدین طوسی نسبت داده، و آن کتاب مختصر لطیفی است که مرطالبان تحصیل علم نجوم را این مقدار از علم هندسه و براهین هندسی کافیت. و همچنین مدخلی است محصلین علم هندسه را » آغاز آن « الحمد لله الذی فتح علیها ابواب نعمته » الخ.

کتاب مشتمل بر هفت مقاله است. و آنرا برای سید ابوالحسن مطهر بن سید ابوالقاسم تألیف و بدو اهدا کرده است. و در آخر کتاب اشاره شده است که مؤلف را کتاب دیگرست در شرح کتاب اقلیدس بنام « البلاغ »^۱.

۱۱۸- کتاب البلاغ: این کتاب هم در جزو مؤلفات خواجه درجائی دیده نشد. و حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون در دو موضع از آن نام برده است. یکی پس از ذکر کتاب اقلیدس گوید: « از جمله شروح تحریر اقلیدس کتاب البلاغ است که هم از صاحب تحریر اقلیدس می باشد » و باز در جای دیگر گوید: « کتاب البلاغ از تألیفات صاحب تحریر و شرح بر کتاب اقلیدس است^۲ » و چنانکه در آخر « کتاب التجرید فی الهندسة » ذکر شد، این کتاب غیر از تحریر اقلیدس است. نسخه این کتاب در کتابخانه حالت افندی در اسلامبول موجود است^۳.

۱۱۹- اختیارات مسیر القمر: ماه را در مسیر خویش حالات گوناگونی است، و هر حالت را حکمی است که آنرا دلیل بر حوادث و

۱ - کشف الظنون ج ۱ ص ۲۵۴

۲ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۶۸

۳ - الذریعه ج ۳ ص ۱۴۰

اتفاقاتی که در روی زمین رخ دهد دانند. و از روی این حالات مختلفه قمر است که منجمین حکم کنند که چه کاری در آن وقت فعل آن نیک و کردن آن اولی است، و چه کاری در آن وقت انجام آن بد و ترکش بهتر است. این کتاب به وزن مثنوی بحر رمل مشمن محذوف یا مقصور است، و دو بیت اولش این است :

هر گهی کاید بتقدیر خدای لسم یزل جرم مه در خانه خورشید یعنی در حمل نیک باشد هم سفر هم دیدن روی امیر جامه پوشیدن حریر و صید افکندن به تیر نسخه ای از این اختیارات در کتابخانه ملی ملک موجود است که علاوه بر اشعار آن چندین جدول از حالات مختلف ماه نیز بدان ضمیمه است. بلوشه در فهرست نسخ کتابخانه ملی پاریس گوید « نسبت این رساله بمؤلف آن محقق و مطمئن نیست »^۱

و در کتاب الذریعه ذکر شده که « نجیب الدین اصفهانی آنرا در کتاب خود موسوم به « اصول الملحمة » که بسال ۱۳۰۶ بطبع رسیده آورده است^۲. و ملا محسن فیض نیز در رساله غنیة الانام این مثنوی را بنام خواجه ذکر کرده است ۱۲۰- کتاب الظفر : حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون و طاشکبری زاده در کتاب مفتاح السعادة کتابی در جبر و مقابله بنام « الظفر » بخواجه نسبت داده اند^۳. در اینکه خواجه را در جبر و مقابله تألیفی بوده جای شک و تردید نیست. ولی آیا این همان کتاب جبر و مقابله اوست که بنام « الظفر » خوانده شده و یا کتاب جداگانه دیگریست معلوم نشد.

۱ - فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس مجموعه شماره ۷۷۱/۲۱ ص ۲۵

۲ - الذریعه ج ۱ ص ۳۶۹

۳ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۸۷ و مفتاح السعادة ج ۱ ص ۳۲۷

۱۲۱- رساله در تقویم و حرکات افلاک - رساله ایست مختصر بفارسی، و رساله به این عبارت شروع می شود « الحمد لله رب العالمین خالق الافلاک و النجوم والبروین و مقلب حال السماء والارضین . والصلوة والسلام علی سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم . چنین گوید مؤلف این کتاب که حکماء سلف فلک را به دوازده قسم کرده اند .»

نسخه این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی است که در اول نسخه بخواجه طوسی نسبت داده شده است.

۱۲۲ - کتاب البارع در علوم تقویم - جرجی زیدان در کتاب آداب اللغة و زر کلی در کتاب الاعلام « البارع » را از مؤلفات خواجه شمرده و گفته اند که « در حرکات افلاک و احکام نجوم و بلدانست »^۱.

وساترن نیز آنرا در جمله تألیفات خواجه شمرده و گوید « کتاب البارع فی علوم التقویم و حرکات الافلاک و احکام النجوم کتاب بسیار عالی در تقویم حرکات کرات و علم ستاره شناسی است ».

و این کتاب غیر از کتاب البارع در احکام نجوم تصنیف علی بن ابی الرجال شیبانی کاتب است که از مهمات کتب این فن محسوب ، و نسخ آن در بیشتر کتابخانه ها موجود می باشد .

۱۲۳ - تحصیل در علم نجوم - این کتاب را نیز جرجی زیدان و خیرالدین زر کلی در کتاب آداب اللغة و کتاب الاعلام از مؤلفات خواجه طوسی دانسته اند^۱. و جرجی زیدان نسخه آنرا در کتابخانه آکسفورد نشان داده است .

۱۲۲ - سی فصل در هیئت و نجوم - صاحب آثار الشیعة کتابی بدین نام از آثار خواجه شمرده و نوشته است که « این کتاب غیر از سی فصل مشهور است که در طهران بطبع رسیده . نسخه آن در کتابخانه عمومی وینه است »^۱.

در رساله ای که « در استخراج طالع مولود » در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ضبط و مؤلفش غیر معلومست، از این کتاب سی فصل مطالبی نقل شده است .

۱۲۵ - مختصر کراة ارشمیدس - ترجمه ثابت بن قرة . جرجی زیدان در کتاب آداب اللغة این کتاب را بنام خواجه ثبت و از آثار وی دانسته است و گوید « نسخه آن در لندن است »^۲ . ممکن است این کتاب، کتاب تحریر کره و استوانه خواجه، و یا مختصری از آن باشد .

۱۲۶ - بیت الباب - صاحب « اکتفاء القنوع بما هو مطبوع » کتابی را بدین نام از مؤلفات خواجه دانسته و گوید « وله مؤلف فی الكرة والاستوانة سماه بیت الباب »^۳.

۱۲۷ - کتاب صد باب در معرفت اسطرلاب - مؤلف کتاب آثار الشیعه این کتاب را در فهرست مؤلفات محقق طوسی آورده و گفته است « خواجه این کتاب را برای حاج امیر محمد نامی نوشته . و مختصر آن بیست باب اسطرلابست که مشهور می باشد. »

ابتدای آن « حمد بی حد و ثنای بی عد قادری را سزااست که به بدایع

۱ - کتاب آثار الشیعة ص ۶۴

۲ - آداب اللغة ص ۲۳۴

۳ - اکتفاء القنوع بما هو مطبوع ص ۲۳۴

فطرت و صنائع حکمت اطباق سموات سبع رابی وسیله مدد و رابطه عمد
بید قدرت بر افراشت و صفائح افلاک را بجواهر زواهر کو اکب بیاراست.^۱
نسخه آن در کتابخانه دانشکده حقوق شماره (۷۰۱ب) و دانشگاه طهران
موجود است.^۲

۱۲۸ - مقاله در موسیقی - در هیچ يك از كتب تاريخ و تراجم احوال
و فهرستهای مؤلفات خواجه چنین کتابی بنام او ذکر نشده است. فقط در فهرست
نسخ عربی كتب خطی کتابخانه ملی پاریس شماره ۲۴۶۶ رساله کوچکی
در موسیقی بمحقق طوسی نسبت داده شده است.^۳

ساترن پس از ذکر رساله موسیقی افزوده است «کنز التحف کتاب فارسی
است که به نصیر الدین نسبت داده شده است، و اگر اثر او باشد احتمالاً ترجمه کتاب
مقاله موسیقی اوست، و بر طبق روایات نصیر الدین مخترع يك نوع فلوتیست بنام
مهاردو دوک^۴. نظریات موسیقی خواجه بوسیله بزرگترین شاگردش قطب الدین
تکمیل شده است». (تاریخ موسیقی عربی لندن ۱۹۲۹)

در فرهنگ بهار عجم در لغت صحت نامه آمده است که صحت نامه
قولی است در علم موسیقی ساخته خواجه نصیر طوسی.

این رساله به سعی و اهتمام آقای زکریا یوسف از هنرمندان عراق در
مطبعة دارالعلم قاهره سال ۱۹۶۴ چاپ شده است.

۱۲۹ - رساله در شکل قطاع سطحی - در فهرست نسخ عربی کتابخانه
ملی پاریس نسخه ای بدین نام و عنوانست که در مجموعه ای از آثار خواجه آمده و

۱ - آثار الشیعة ص ۶۴

۲ - کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه طهران شماره ۷۰۱ ب

۳ - فهرست نسخ عربی کتابخانه ملی پاریس ص ۴۳۶ شماره ۲/۲۴۶۶

محتمل است که از مؤلفات خواجه طوسی باشد. (رجوع شود بشماره ۲۴۷ فهرست عربی کتابخانه ملی پاریس).

۱۳۰ - رساله در علم رمل - این رساله به سه زبان عربی و فارسی و ترکی است و تألیف آن بخواجه طوسی نسبت داده شده است.

اول آن «اعلم ان لكل علم موضوع وموضوع علم الرمل النقاط»
نسخه آن رساله در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

۱۳۱ - نهاية الادراك في دراية الافلاك در هیئت - صاحب کشف المحجب و الاستار این کتاب را از تألیفات خواجه شمرده است و گفته که :
«خواجه آنرا در عهد بهاء الدین محمد جوینی به درخواست محمد بن عمر بدخشانی بعد از تألیف تذکره تصنیف کرده است»^۱. و نسبت این کتاب بخواجه مسلماً اشتباهست، چه این کتاب از جمله تألیفات قطب الدین شیرازیست چنانکه حاجی خلیفه و دیگران آنرا از تألیفات وی شمرده اند^۲ و اولش این است
«اما بعد حمد الله فاطر السموات فوق الارضين عبرة للناظرين»

۱۳۲ - کتاب التسهيل في النجوم - ساترن در تاریخ علوم آنرا از تألیفات خواجه شمرده است.

۱۳۳ - اثبات واجب - رساله مختصریست بفارسی که در آن خواجه برای اثبات واجب چهار وجه بطریقه متکلمین، و سه وجه بروش حکما دلیل آورده است.

آغازش چنین است «بدان ايدك الله تعالى الى الصراط المستقيم وارشدك الى الطريق القويم که نزار باب علم و عرفان واصحاب حکمت یونان»
نسخه این رساله ضمن مجموعه ای از موقوفات مرحوم میرزا رضاخان

نائینی (قاضی نور) در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است که در اول آن نوشته شده است :

« رساله اثبات واجب که بطریق سماع منسوب بمحقق طوسی است. »
این رساله در مجموعه رسائل خواجه بسعی نگارنده در جمله انتشارات دانشگاه بطبع رسیده است.

۱۳۴- اثبات واجب - در این رساله خواجه بطریق مناظره واجب الوجود را ثابت می کند. و این رساله غیر از رساله پیش است.

ابتدای آن « مسئله در اثبات واجب الوجود بطریق مناظره. اگر واجبی نبود هیچ موجود نبود. »

نسخه آن یکی ضمن مجموعه ای در کتابخانه مدرسه سپهسالار، و دیگری در مجموعه متعلق به شادروان مرحوم فاضل تونی بود که فعلاً در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران محفوظ است. و این رساله در این دو مجموعه بعد از رساله « موجودات و اقسام آن » آمده است. و نسخه دیگر در کتابخانه دانشگاه است.^۱

این رساله نیز بسعی نگارنده در جزو رسائل خواجه بچاپ رسیده است.
۱۳۵- رساله النصیریة - این رساله در توضیح این مطلب است که فیلسوف چندان بخوشیهای تن نمی پردازد. و از این خوشیها تا چه مقدار برای زندگی لازم است.

ابتدای آن « ان كان الرجل الحكيم غير حريص على اللذات البدنية كالجماع والاطعمه والاشربة والثياب الفاخرة، وانما يلتبس منها بالمقدار الذي يضطر اليه، فبالحرى ان يبعد عن الاهتمام للرياسة او للمال »
نسخه آن در کتابخانه دانشگاه موجود است.^۲

۱ - فهرست کتابخانه دانشگاه، ج ۳ ص ۱۲۰ شماره ۱۰۷۹

۲ - فهرست دانشگاه ج ۳ ص ۶۶۴ شماره ۱۰۴۶

۱۳۶ - مقنعه در اصول دین - در فهرستهای کتب خواجه نسام این رساله در جایی دیده نشد. و لیکن نسخه‌ای از شرح مقنعه تالیف محمد مؤمن ابن طاهر الدین کرمانی در کتابخانه دانشمند محترم حضرت آقای ابن یوسف شیرازی ملاحظه شد که شارح آنرا از تألیفات خواجه طوسی دانسته ، و در مقدمه شرح خود گوید :

« سبحان من حارت فی لمعة بحار سبحات جماله سوا بح دقایق الانظار...
فیقول الراجی الی فضل ربّه المهیمن ابن طاهر الدین محمد الکرمانی محمد مؤمن
عفی عن جرائمها انی ظفرت فی بعض اسفاری بالرسالة الانیقة الموسومة
بالمقنعة المنسوب الی المولی الاعظم والحبر الافخم والبحر القمقام والنحریر
الضنین بمثله الایام . العلامة المشتهر فی الآفاق ، الفائز من رحیق التحقیق
بکاس دهاق ، حلال مغالِق العاضل بایسدى الاید القدسی ، خواجه نصیر الدین
محمد بن الحسن الطوسی بؤه الله ب حیو حة الجنان »

ابتدای رساله مقنعه این است « الحمد لله بارء الموجودات والصلوة علی
اشرف المقدسات محمد وآله اکمل الذوات، فهذه مقنعة فی اول الواجبات لخصتها
لذوی الاشتغالات، فنقول یجب علی کل مکلف ان یعرف الله تعالی موجود
واجب لذاته^۱ »

نسخه‌ای از رساله مقنعه در اصول دین در کتابخانه جامع گوهرشاد
مشهد موجود است.^۲

۱۳۷ - رساله اصول دین - رساله ایست به عربی در اصول دین. ابتدای

۱ - این نسخه در مجموعه‌ای که مشتمل بر نسخ زیر است می باشد:
الف - علم الیقین فیض ب - شرح محمد مؤمن کرمانی بر مقنعه ج - حاشیه بر شرح
مقنعه از همان شارح و شرح مقنعه ناقص و ناتمام است.

۲ - فهرست کتابخانه جامع گوهرشاد ص ۱۵۴ و ۴۱۰

آن «اما بعد حمدالله الواجب وجوده، الفائض على سائر القوابل فضله وجوده و تفاوت بحسب القبول ظله وجوده . . . »

رساله مختصریست و پنج شش صفحه از صفحات مجموعه است. نسخه آن ضمن مجموعه‌ای در کتابخانه ملی ملک موجود است.

۱۳۸- رساله فی مهیة العلم و العالم و المعلوم - رساله مختصریست به عربی منسوب بخواجه طوسی که آغازش این است:

«اعلم وفقنا الله وایاک انه لا بد من معرفة العلم و العالم و المعلوم. فالعلم تصور النفس المطمئنة الناطقة الكلية حقایق الاشياء المجردة عن المواد کمیة و کیفیة مفردة و مرکبة»

و ختم رساله باین عبارتست «تمت الرسالة المنسوبة الى المحقق الطوسی نصیر الدین محمد قدس سره فی العلم اللدنی و الکسبی»

در این رساله خواجه به روش عرفانی از علم لدنی و کسبی بحث فرموده است.

نسخه این رساله ضمن مجموعه‌ای از کتب مرحوم خاتم الحکماء استاد میرزا محمد طاهر تنکابنی طاب ثراه در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود می‌باشد. و در حاشیه کتاب المشاعر آخوند ملاصدرا (ص ۱۰۶) این رساله بنام «رساله فی علم اللدنی و الکسبی للمحقق الطوسی» در طهران بطبع رسیده است.

۱۳۹- رساله فی النفی و الاثبات - رساله مختصریست به فارسی از خواجه طوسی. در عنوان رساله ذکر شده «تلفیق لمولانا الامام نصیر الملة و الدین محمد الطوسی ادام الله تعالی فی السعادة و العز ظلاله فی النفی و الاثبات» ابتدای آن «بدانکه خلافت میان علما که آیا معدوم شیء هست یا نه و

از معدوم جائز الوجود خواستند ، و نافیان گفتند معدوم شیء نیست و فرق نکرد میان جائز و مستحیل الوجود بلکه هر دو را معدوم خوانند .»

نسخه این رساله ضمن مجموعه‌ای از کتب اهدائی حضرت آقای مشکوة به دانشگاه ملاحظه شد. و تاریخ تحریر نسخه ۱۰۶۱ است. این رساله در مجله دانشکده ادبیات چاپ شده است .

۱۴۰ - الرسالة المنتخبة فی معالم حقيقة النفس وما يتصل بذلك -

این رساله بعربی است و مشتمل بر سه فصل و یک خاتمه می باشد .

مؤلف در مقدمه فرموده « و بعد فهذه رسالة حررتها في علم النفس و جعلتها ثلاثة فصول. الفصل الاول في اثبات ان جوهر النفس مغاير لجوهر البدن. والفصل الثاني في بقاء النفس بعد خراب البدن . والفصل الثالث في مراتب النفوس في السعادة والشقاوة بعد المفارقة عن البدن. ثم الحققت بها خاتمة اذكر فيها العوالم الثلاثة التي هي عالم العقل و عالم النفس و عالم الجسم .»

و رساله به این عبارت شروع شده است: « الحمد لله الذي لا يخيب من

بابه أمل و لا يحرم عن جنبه عامل »

نسخه این رساله در ضمن مجموعه‌ای که به سال ۱۰۹۶ نوشته شده از جمله کتب مرحوم میرزای تنکابنی اعلى الله مقامه در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است .

حاجی خلیفه در کشف الظنون آنرا از ابن سینا دانسته است .

و این رساله نفس را سید فرج الله نامی بفارسی ترجمه نموده و بنام نایب السلطنه کامران میرزا کرده ، و در آخر تحفه سلیمانیه در سال ۱۳۰۱ در

تهران چاپ سنگی شده است^۱.

۱۴۱ - شرح مرموز الحکمة - اصل مرموز الحکمة بعربی است و شرح آن که منسوب به خواجه طوسی است به فارسی می باشد. در فهرستی که در پشت صفحه اول مجموعه کتابخانه مدرسه سپهسالار نوشته شده، متن مرموز الحکمة از مؤلفات ابن سینا شمرده شده، ولیکن در خود متن کتاب و مقدمه آن اسمی از ابن سینا نیست، و متن باین عبارت شروع شده است:

« قال مولانا الشيخ الامام العلامة نجم الملة والدين طيب الله رمسه »
بنابر این باید شخصی که ملقب به نجم الدین است مؤلف آن باشد نه ابن سینا. پس نسبت تألیف متن مرموز الحکمة به ابن سینا درست نیست. چنانکه انتساب شرح آنهم به خواجه طوسی محقق نمی باشد.

و در مجموعه دیگری (که سابقا متعلق بمرحوم شیخ محمدحسین فاضل تونی بوده و نظیر مجموعه اول است، و ظاهر آنست که یکی از روی دیگری استنساخ شده)، متن کتاب از شیخ نجم الدین و شرح از شیخ شهاب الدین صاحب حکمة الاشراف معرفی شده، و این نیز خطاست. چه این شرح به درخواست و بنام شهاب الدین نامی نوشته شده چنانکه ذکر خواهد شد. و شخصی که شرح را از آن شیخ شهاب الدین پنداشته، و در حاشیه کتاب آنرا یادداشت کرده با شباه افتاده و گمان کرده که شهاب الدین نام شارح است، و آنرا با شیخ اشراق صاحب حکمة الاشراف تطبیق کرده است.

ابتدای شرح این است: « حمدهاء بی حد و احصا و بی حصر و بی منتهی مر حضرت مستحق حمد و ثنارا »

و این شرح بنام شهاب الدین نامی است که از دانشمندان و حکماء و بزرگان زمان بوده چنانکه در مقدمه بدین گونه نام او برده شده است.

« و چون شره و شعف محل عالی، الفائز بالمعالی من قدام المعالی شهاب الحق والدین ظهیر الحکمة فی العالمین ضاعف الله جلالة و زاد فی کل یوم فضله، بر تفهم آن دقایق، و تصور آن حقایق به درجه کمال رسید »

و از این القاب و صفاتی که برای وی ذکر شده اگر شارح خواهی باشد تصور می‌رود که مقصود از شهاب الدین هم محتشم شهاب از دانشمندان و حکماء و امراء اسماعیلیه باشد که مدتی فرماندار قهستان بوده است.

نسخه این شرح چنانکه اشاره شد در کتابخانه مدرسه سپهسالار و دیگری در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است که قبلاً متعلق بمرحوم فاضل تونی بوده است.

۱۴۲ - رساله درمباحث طبی در باره نضج - این رساله در مجموعه شماره ۳۲۵۸ نمره ۱۶ از کتب کتابخانه مجلس سنا است. و عنوانش چنین است:

رسالة لاساتد البشر نصیر الدین الطوسی رحمه الله فی امر النضج

آغاز آن: قد جرى بيني ادام الله علاك وجعل اعدائك فداك وبين بعض الاطباء الذين غفلوا عن احوال العلم الطبيعي في امر استعمال

آخر آن: خصوصاً فی امر نضج الاخلاط و تسهيل سبيل الاندفاع

این رساله مختصر و دو صفحه از مجموعه بیش نیست

۱۴۳ - رساله در اشارت بمکان و زمان آخرت - رساله ایست بفارسی و بسیار مختصر اولش این است: « چون دنیا ناقص است بمثابة طفل او را از دایه و گهواره گزیر نیست، دایه او زمانست و گهواره مکان »

نسخه این رساله ضمن مجموعه ای از کتب اهدائی مرحوم طباطبائی

بمجلس شورای ملی موجود است. این رساله قسمتی از آغاز و انجام خواجه طوسی است که جداگانه در این مجموعه آمده است، و رساله مستقلی نمی باشد. (ر.ک: به آغاز و انجام چاپ دانشگاه صفحه ۱۴)

۱۴۴ - در کیفیت انتفاع به حس - با مطالعه اجمالی آن چنین بنظر نگارنده رسید که این رساله بخشی از یکی از مؤلفات خواجه باشد که در این نسخه بصورت رساله در آمده است.

اول رساله این است «در اکتساب علوم هر چند حس بانفراد افادت رأی کلی نکند، چنانکه گفتیم اما باید معلوم باشد که اصل همه علوم باشد که اصل همه علوم کلی و جزوی حس است.»

نسخه ضمن مجموعه شماره ۱۳۳۶ در کتابخانه مجلس شورای ملی ضبط است.

۱۴۵ - روضة القلوب - رساله مختصریست بفارسی در حقیقت. این رساله نامش در فهرست مؤلفات خواجه نیامده و کسی ذکری از آن نکرده است.

ابتدای آن چنین است «سپاس خدای را که بی واسطه‌ای بچود خود وجود ما را پیدا کرد»

و در مقدمه آن یاد شده «اما بعد جماعتی اصحاب دل از اهل سپاهان که مرا با ایشان نشست و خاست بود در خواستند تا کلمه‌ای چند در حقیقت جمع کنم چنانکه تکلف در آن راه نیابد. و بفهم هر يك نزدیک باشد، و از آن مستفید شوند. و در آن شروع کردم و از حق تعالی مدد درخواستم تا توفیق تمام کردن دهد. و این را «روضه القلوب» نام کردم و در دو قسم نهادم. قسمتی تعلق بعالم اجسام دارد، و قسمتی بعالم ارواح دارد.»

در جایی از این کتاب نام مؤلف دیده نمی‌شود. و در خلال صفحات آن مطلبی و اشاره‌ای که دلالت بر مؤلف آن کند نیست، فقط در آخر رساله نوشته شده «تمت الرسالة روضة القلوب بالخیر والظفر من تصنیف خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمة.»

چهار نسخه از این رساله بنظر رسید؛ یکی نسخه کتابخانه دانشگاه اهدائی جناب آقای مشکوة که با رساله دیگری که ذکر آن بعد از این می‌شود در یک مجلد است^۱. و دیگر در مجموعه‌ای متعلق بکتابخانه دانشمند فاضل جناب آقای مینوی، و نسخه دیگر در کتابخانه مجلس شورای ملی شماره ۶۳۹/۳ و کتابخانه مدرسه سپهسالار^۲ جنگ شماره ۲۷۹۹.

۱۴۶ - تحفه . رساله دیگریست در معرفت نفس، از این رساله هم هیچ نامی در فهرستها دیده نشد. و کسی چنین کتابی بخواجه نسبت نداده و در خود کتابهم بهیچوجه اشاره‌ای بمؤلف آن نشده است. فقط در پشت صفحه اول نوشته شده «از مصنفات خواجه نصیرالدین طوسی است» و نسخی که از این رساله بنظر رسید همه با رساله روضة القلوب در یک مجلد بود.

ابتدای رساله :

«شکر بی نهایت و سپاس بی غایت ذاتی را که بلبل روح و روان را بعشق چمن جبروت و اغصان عالم ملکوت مزین و مشرف گردانیده است.»

و در مقدمه آن ذکر شده «اما بعد سبب تحریر این کلمات ربانی و زکوة روحانی آن بوده است که این ضعیف خواست تا آنچه بمعرفت نفس تعلق دارد چگونگی احوال آن از الم ولدت بعد از مفارقت بدن در این نسخه

۱ - فهرست کتابخانه دانشگاه ج ۳ ص ۲۶۹ شماره ۱۰۸۴

۲ - فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار ص ۲۲۱

تمام کنم ، چه حکما ما تقدم در هر جائی رمزی گفته‌اند و کسی که طالب این معنی می‌بود مقصودش حاصل نمی‌شد، واجب شد، این ضعیف را تا آنچه مرموز بود صریح سازد ، و آنچه تفریق بود جمع کند و مجمل را مفصل و مشروح گرداند تا طالبان را آسان گرداند.

انجام آن « بنده ضعیف این رساله را از هر جای جمع کرد تا اخوانی که بعد از ما باشند از آن معنی بهره‌مند گردند . و ما را بدعا یاد دارند - ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان انك رؤف رحيم - تمت الرسالة الموسومة بالتحفة حامداً و مصلياً »

نسخه این رساله هم ضمیمه رساله روضة القلوب در جمله کتب اهدائی جناب آقای مشکوة بکتابخانه مرکزی دانشگاه^۱ و نسخه دیگر که بانسخه فوق در یک مجموعه است در کتابخانه فاضل دانشمند جناب آقای مینوی استاد دانشگاه موجود می‌باشد .

۱۴۷ - ترجمه کتاب زبده . قاضی نورالله شوشتی در کتاب مجالس المؤمنین فرماید : « این کتاب ترجمه زبده الحقایق عین القضاة همدانی است که خواجه طوسی بدرخواست و التماس ناصرالدین محتشم که از اعیان طایفه اسماعیلیه بوده ترجمه و مواضع مشکله آنرا شرح کرده است^۲ . »

۱۴۸ - ترجمه ادب الصغیر ابن المقفع . مترجم کتاب کلیله و دمنه را از فارسی عبری دو اثر دیگر است . یکی بنام « الادب الصغیر » و دیگر بنام « الادب الکبیر » . ادب الصغیر ابن المقفع را که در نصیحت پسر خود نوشته رئیس المحققین نصیرالدین طوسی بفرموده ناصرالدین عبدالرحیم محتشم ترجمه

۱ - فهرست کتابخانه دانشگاه ص ۱۹۶ شماره ۱۰۸۴

۲ - مجالس المؤمنین ص ۳۳۰

کرده است .

اول آن « اما بعد ای پسر بدانکه اول حقی که از حق تعالی بر ما واجب است »

این ترجمه بسعی مرحوم حاج سید عبدالرحیم خلخالی با مقدمه فاضلانه شادروان مرحوم عباس اقبال آشتیانی استاد دانشگاه طهران بطبع رسید است .

۱۴۹ - ترجمه مسائل و ممالک . ترجمه ایست از صورالاقالیم تألیف ابوزید سهل بلخی ، و نسخ خطی آن دارای نقشه جغرافی می باشد ، ترجمه را بعضی از خواجه طوسی دانسته اند .

اول آن « الحمد لله مبدء النعم و ولی الحمد ، و صلی الله علی سید المرسلین محمد و آله اجمعین . اما بعد چنین گوید خداوند سخن که مرادما از تصنیف این کتاب آنست ... »

و در آخر کتاب آمده « این کتاب را که مشهور است بمسالک و ممالک از زبان عربی بزبان فارسی در آوردیم تاخوانندگان از آن مفید و شنوندگان مستفید شوند . و موسوم بکتاب ترجمه المسالک و الممالک شد . ثم الکتاب بعون الملك العزيز الوهاب من مصنفات خواجه نصیرالدین طوسی » .
انتساب این ترجمه بخواجه طوسی محقق نیست ، و آنرا فلوگل در فهرست خویش ذکر کرده است ^۱ .

این ترجمه به سعی و اهتمام آقای ایرج افشار در جزو متون فارسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب بطبع رسیده است .

۱۵۰ - ساقی نامه . حاجی خلیفه در کشف الظنون کتابی بنام ساقی نامه

تمام کنم ، چه حکما ما تقدم در هر جائی رمزی گفته‌اند و کسی که طالب این معنی می‌بود مقصودش حاصل نمی‌شد، واجب شد، این ضعیف را تا آنچه مرموز بود صریح سازد ، و آنچه تفریق بود جمع کند و مجمل را مفصل و مشروح گرداند تا طالبان را آسان گرداند.

انجام آن « بنده ضعیف این رساله را از هر جای جمع کرد تا اخوانی که بعد از ما باشند از آن معنی بهره‌مند گردند . و ما را بدعا یاد دارند - ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان انك رؤف رحيم - تمت الرسالة الموسومة بالتحفة حامداً و مصلياً »

نسخه این رساله هم ضمیمه رساله روضة القلوب در جمله کتب اهدائی جناب آقای مشکوة بکتابخانه مرکزی دانشگاه^۱ و نسخه دیگر که بانسخه فوق در بک مجموعه است در کتابخانه فاضل دانشمند جناب آقای مینوی استاد دانشگاه موجود می‌باشد .

۱۴۷ - ترجمه کتاب زبده . قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین فرماید : « این کتاب ترجمه زبده الحقایق عین القضاة همدانی است که خواجة طوسی بدرخواست و التماس ناصرالدین محتشم که از اعیان طایفه اسماعیلیه بوده ترجمه و مواضع مشکله آنرا شرح کرده است^۲ . »

۱۴۸ - ترجمه ادب الصغیر ابن المقفع . مترجم کتاب کلیله و دمنه را از فارسی عبری دو اثر دیگر است . یکی بنام « الادب الصغیر » و دیگر بنام « الادب الکبیر » . ادب الصغیر ابن المقفع را که در نصیحت پسر خود نوشته رئیس المحققین نصیر الدین طوسی بفرموده ناصر الدین عبدالرحیم محتشم ترجمه

۱ - فهرست کتابخانه دانشگاه ص ۱۹۶ شماره ۱۰۸۴

۲ - مجالس المؤمنین ص ۳۳۰

کرده است .

اول آن « اما بعد ای پسر بدانکه اول حقی که از حق تعالی بر ما واجب است »

این ترجمه بسعی مرحوم حاج سید عبدالرحیم خلخالی با مقدمه فاضلانۀ شادروان مرحوم عباس اقبال آشتیانی استاد دانشگاه طهران بطبع رسید . است .

۱۴۹ - ترجمه مسائل و ممالک . ترجمه ایست از صورالاقالیم تألیف ابوزید سهل بلخی ، و نسخ خطی آن دارای نقشه جغرافی می باشد ، ترجمه را بعضی از خواجه طوسی دانسته اند .

اول آن « الحمد لله مبدء النعم و ولی الحمد ، و صلی الله علی سید المرسلین محمد و آله اجمعین . اما بعد چنین گوید خداوند سخن که مرادما از تصنیف این کتاب آنست ... »

و در آخر کتاب آمده « این کتاب را که مشهور است بمسالک و ممالک از زبان عربی بزبان فارسی در آوردیم تا خوانندگان از آن مفید و شنوندگان مستفید شوند . و موسوم بکتاب ترجمه المسالک و الممالک شد . تم الکتاب بعون الملك العزيز الوهاب من مصنفات خواجه نصیرالدین طوسی . »
انتساب این ترجمه بخواجه طوسی محقق نیست ، و آنرا فلوگل در فهرست خویش ذکر کرده است .^۱

این ترجمه به سعی و اهتمام آقای ایرج افشار در جزو متون فارسی بنگاه ترجمه و نشر کتاب بطبع رسیده است .

۱۵۰ - ساقی نامه . حاجی خلیفه در کشف الظنون کتابی بنام ساقی نامه

بخواجه طوسی نسبت داده و از مؤلفات وی شمرده است.^۱

۱۵۱ - قانون نامه . این کتاب را هم حاجی خلیفه از تألیفات خواجه

دانسته و در کشف الظنون ذکر آن نموده و گوید : بفارسی است.^۲

۱۵۲ - تبراً نامه . مختصریست در لعن و طعن بر اعداء و دشمنان

آل محمد (ع) و آن مشتمل بر چهارده فصل ، و هر فصلی مخصوص لعن بر یکی از معاندین و ظالمین آل محمد علیهم السلام است .

آغاز آن « اعوذ بالله من الشیطان الرجیم . اعوذ بالله من النار و من غضب الجبار ، و من شر الکفار ، العزة لله الواحد القهار . اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد . »

نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه ملی و نسخه دیگر در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است .

۱۵۳ - صلوات خواجه نصیر . صاحب روضات الجنات آنرا بنام « انشاء الصلوة علی اشرف البریات و عترته » نامیده است . و در الذریعه « انشاء الصلوات و التحیات » ضبط شده . لیکن امروز این رساله بنام « دوازه امام خواجه نصیر » معروف و مشهور است .

ابتدای آن :

« اللهم صل و سلم و زد و بارک علی النبی الامی »

صلوات خواجه رساله کوچکی است ، و نسخه‌اش در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است . شیخ محسن نامی صلوات خواجه را شرحی کرده که نسخه‌اش در ضمن جنگ شماره ۳۶۱ کتابخانه آستانه است .

۱ - کشف الظنون ج ۲ ص ۱۸

۲ - کشف الظنون ج ۲ ص ۲۱۸

۱۵۴- سرریعة الاثر فی الانجاح المقاصد و كشف الملمات . آقاباقر
خوانساری آنرا در کتاب روضات الجنات از مؤلفات محقق طوسی دانسته
است .

۱۵۵- کتاب الوافی فی العروض والقوافی . آقای جواهر الکلام
در کتاب آثار الشیعة کتابی بدین نام بخواجه نسبت داده و از مؤلفات او
دانسته است .

۱۵۶- رساله در علل و معلولات . در این رساله خواجه بروش
ریاضی از رشته علل و معلولات بحث کرده است .
ابتدای آن :

« مسئله قال الحكماء المبدء الاول لجميع الموجودات واحد تعالى
ذکره ، و ان الواحد لا یصدر عنه الا الواحد . قيل لهم و ان كان هكذا وجب ان
یکون معلولاته واحدا بعد واحد متسلسلة السی المعلول الاخير . وح لا یمكن
ان یوجد معلولان . وان یکون احدهما علة للآخر بوسط او بغير وسط »
این رساله در مجموعه‌ای بشماره ۲۷۹۸ در کتابخانه آستان قدس رضوی
و نسخه دیگری نیز در کتابخانه دانشگاه موجود است^۱ .

۱۵۷- فوائدی از خواجه طوسی . رساله مختصریست مشتمل بر چند
فائده . فائده اول در اینکه عقل جسم و جوهر و عرض نیست .
ابتدای آن :

« العقل ليس بجسم ولا يجوز ان يكون عرضا »
نسخه آن در کتابخانه ملی موجود است .

۱۵۸ - مقاله در کیفیت صدور کثرت از وحدت . این رساله بدین عبارت ابتدا می شود « فی کیفیت صدور الکثرة عن المبدأ الواحد مع القول بان الواحد لا یصدر عنه الا الواحد » نسخه آن ضمن مجموعه ای در کتابخانه ملی ملک ، و نسخه دیگر در کتابخانه آستان قدس رضوی بشماره ۹۱۴ موجود است . و در سه گفتار بچاپ رسیده است .

۱۵۹ - اثبات اللوح المحفوظ . در دو جای از کتاب کشف الحجب و الاستار نام این رساله برده شده . و در هر دو جا تألیف آن بخواجه نصیر - الدین طوسی نسبت داده شده است .

و در موضع دوم که پس از رساله « اثبات الجوهر المفارق المسمی بالعقل الكل » مذکور است افزوده شده که این رساله همان رساله مذکور قبل یعنی رساله « اثبات الجوهر المفارق » است^۱ و صاحب الذریعة گوید « نام این کتاب در فهرست مصنفات خواجه ذکر شده است . »

۱۶۰ - نقطة القدسیة . در بیان قول مولانا علی بن ابی طالب علیه السلام « العلم نقطة »

صاحب کشف الحجب ابتدای آنرا چنین آورده است :

« شرق نور الالهية فتجلی لاعیان الماهية و البسها الوجود بعناية الجود » و گوید « از مؤلفات خواجه است^۲ . »

نام این رساله در فهرست تألیفات خواجه نیست و این همان کتابیست که فاضل ارجمند آقای دانش پژوه در فهرست کتابخانه دانشگاه مؤلف آنرا محمد بن محمد بن محمد الهی ذکر کرده و گفته « شارح در ابتدای شرح خود پس

۱ - کشف الحجب و الاستار ص ۳ و ۲۲۸

۲ - کشف الحجب ص ۵۸۸

از ذکر نام خود گفته که به آستان علی (ع) رفتم و چیزها در آنجا در باره این حدیث علوی بر من ظاهر شد. و پس بروش فلسفی و عرفانی و باطنی آنرا شرح کرده است.

در کشف الظنون مسطور است که «اسرار النقطة مسمى به رسالة قدسیه از سید علی بن شهاب الدین الهمدانی المتوفی ۷۸۶ است.»^۱
دور نیست که نقطة القدسیه با این کتاب یکی باشد.

۱۶۱ - آداب البحث. صاحب الذریعة کتابی بدین اسم بنام خواجه طوسی و از مؤلفات وی شمرده است. و افزوده که «این کتاب غیر آداب المتعلمین است و از او مختصرتر، و بنظر بعضی از مطلعین رسیده است.»^۲

۱۶۲ - اثبات الفرقه الناجیه. این کتاب را نیز صاحب الذریعة از مؤلفات خواجه دانسته و در آنجا گفته است «که نام این کتاب در فهرست تصانیف خواجه ذکر شده است.»^۳

۱۶۳ - آغاز و انجام. این کتاب هم از جمله کتبی است که صاحب الذریعة در جمله مؤلفات خواجه شمرده است و گوید «کتابی است بفارسی، مرتب بر چهار فصل در حیوان و نبات و معدن و متفرقات و نوادر، و هرفصلی را ابوابی است. و نسخه آن در کتابخانه شیخ الشریعة اصفهانی در نجف اشرف موجود است.»^۴

۱۶۴ - رساله بقاء النفس از محقق طوسی ابتدای آن:
«اعلم ان الموجودات تنقسم الى ماله وضعه والى ماله وضع له ونعني بالوضع

۱ - کشف الظنون چاپ اسلامبول ج ۱ ص ۸۸۲

۲ - الذریعة ج ۱ ص ۱۴

۳ - الذریعة ج ۱ ص ۸۹

۴ - الذریعة ج ۱ ص ۳۶

الكون في الجهة (ظ: في جهة) من الجهات و حيز من الاحياز بحيث يمكن ان يشار الموصوف به اشارة حسية تحت المحسوسات.»

این رساله ضمن مجموعه شماره ۱۲۰۷ کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است.

۱۶۵- رساله در حقیقت روح منسوب به خواجه طوسی - این رساله بفارسی است و آغازش این است:

«حمد و سپاس و شکر بی قیاس خداوندی را که تکوین کائنات و تصویر موجودات فیض جود و فضل وجود اوست.»

تاریخ تحریر این نسخه ۱۲۳۳ است و ضمن همان مجموعه ۱۲۰۷ می باشد.

در نسخه فصوص الحکمة شماره ۸۱۴ کتابخانه آستان قدس رضوی آخر آن نامه ای از خواجه و جواب آن از امراء شام و مصر است، و نیز قائدهای که چنین شروع شده است:

من كلام قدوة المحققين نصير الملة والدين الطوسي قدس الله روحه العزيز: «كل ما يكون في شيء ما بقوة، ثم يخرج فيه الى الفعل اليق بذلك الشيء من الآخر واصلاح له فهو من تلك كمال له» این رساله بیش از يك صفحه نمی باشد.

۱۶۶- رساله فی فضیله امیر المؤمنین علی علیه السلام - اول آن پس از بسم الله:

از مقالات خواجه جهان استاد البشر نصیر الملة والدين قدس الله سره در ذکر فضیلت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، عن محمد بن یعقوب عن

محمد بن یحیی عن علی بن الحسین النیسابوری .

نسخه این کتاب در مجموعه‌ای بشماره ۵۴۳۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است .

نسخه دیگری از همین رساله در کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد در آخر کتاب کشکول فی ماجری لآل الرسول مورخ ۷۶۲ ملاحظه شد که بعد بسمله آغاز آن بدین عبارت بود :

هذه المقدمة من كلام مولانا الامام العالم المحقق خواجه نصير الدين قدس الله روحه في ذكر مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام باستاده عن محمد بن يعقوب

این رساله در حدود دو صفحه است .

۱۶۷ - مقامات خواجه نصیرالدین الطوسی . صاحب روضات الجنات در ذیل شرح حال حسین بن منصور حلاج از کتاب مقامات خواجه حدیث « من عشق و عف و کتم و مات فقدمات شهیدا » نقل کرده ، و آنرا بخواجه نسبت داده است .^۱

نسخه‌ای از این کتاب که بنام مقامات خواجه در کتابخانه آستان قدس رضوی محفوظ است مطالعه شد و معلوم گردید مقامات العارفین شرح اشارات خواجه است ، و کتاب جداگانه نیست .

۱۶۸ - رساله خلق اعمال بفارسی . صاحب کتاب کشف الحجب والاسرار این رساله را بخواجه نسبت داده ، و نیز آقا باقر خوانساری در روضات الجنات آنرا از مؤلفات خواجه دانسته است .

۱ - روضات الجنات ج ۱ ص ۲۳ در شرح حال حسین بن شرفشاه الحسینی

۱۶۹ - حکم کردن بر شانه گوسفند و غیره . ابتدای آن :

« و حکیمان و مهندسان باخبر گفته‌اند که شناختن شانه گوسفند با علم نجوم برابر است و در شناختن آن مهندسان را دعویهاست ، و معرفت بسیار نیکوست خواستم در نسخه‌ای یاد کنیم آنچه مطلوبست . »

نسخه این رساله که بخواجه نسبت داده شده ضمن مجموعه‌ای به شماره ۵۳۰ . در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است .

۱۷۰ - رساله دیگر: این رساله که بخواجه طوسی منسوبست باین عبارت شروع می‌شود « از نیک و بد صاحب گوسفند و اهل و همسایه‌ها . »
نسخه این رساله در جنگی که مشتمل بر چندین رساله است در کتابخانه ملی پاریس موجود است.^۱

۱۷۱ - رساله فی احکام الکتف . رساله ایست بعبری در احکام نظر کردن بر شانه گوسفند .

اول آن « الحمد لله علی سوابغ النعم و ترادف القسم ... و بعد هذه مقالة فی احکام النظر فی کتف الشاة . تسمن الشاة و تذبح للشئ الذی یراد النظر فيه . »

آخر آن: « وان كانت الدائرة بیضاء فالقمر ینخسف . والحمد لله رب العالمین . »

این رساله ضمن جنگی در کتابخانه آستان قدس مضبوط است . و کاتب در آخر آن نوشته است « ابن رساله را از روی نسخه‌ای که بخط شیخ بهاء الدین عاملی رحمه الله تعالی بود استنساخ نمود و شیخ آنرا بمحقق طوسی نسبت داده بود . »

۱۷۲ - شرح اصول کافی . سید محسن عاملی در کتاب اعیان الشیعه

در جمله طبقات فقهاء و محدثین شیعه که از خواجه طوسی نام برده است کتاب فرائض و شرح اصول کافی را از تألیفات وی شمرده است.^۱

۱۷۳- کتاب المساطیر خیرالدین زرکلی در کتاب «الاعلام» کتابی بنام مساطیر بخواجه طوسی نسبت داده است.^۲
نام این کتاب را زرکلی از کتاب فوات الوفيات ابن شاکر گرفته که در اینجا این اسم بغلط نوشته شده است.^۳

۱۷۴- تفسیر سورة الاخلاص والمعوذتین. در مجموعه از مجموعه‌های کتابخانه ملی ملک تفسیر سه سورة اخلاص والخلق والناس که بسیار مختصر و تفسیرش بروش عرفانی می باشد بخواجه طوسی نسبت داده شده است. ولیکن این نسبت محقق نیست، و ظاهراً مؤلف آن شیخ الرئيس ابوعلی سینا و یا شخص دیگری است.

اول تفسیر اخلاص این است «بسم الله الرحمن الرحيم. قل هو الله احد الهوة المطلق. هو الذي لا يكون هو بته موقوفة على غيره. فان كل ما كانت هو بته مستفادة من غيره فمتی لم يعتبر غيره لم يكن هو هو»
و انجام آن این است:

«لاجرم كانت هذه السورة معادلة لثلث القرآن. فهذه ماوقفت عليه من اسرار هذه السورة و الله محيط باسرار كلامه.»
و ابتدای سورة الفلق این است:

قوله تعالى قل اعوذ برب الفلق فالحق ظلمة العدم بنور الوجود، هو المبدء

۱ - اعیان الشیعة ج ۱ ص ۲۸۳

۲ - الاعلام زرکلی ج ۱ ص ۹۷۴

۳ - فوات الوفيات ج ۲ ص ۱۵۰

الاول الواجب الوجود لذاته ، و ذلك من لوازم خيريته المطلقة .

و آخرش این است :

رزقنا الله تعالى التجرد التام و التأله الكامل بحق النبي محمد و آله
الطيبين الطاهرين المعصومين و سلم تسليما دائما ابدا ابدا»

و تفسیر سورة الناس که در دنباله آن سوره آمده در عنوانش ذکر شده

« تفسیر سورة الناس للشيخ » و بدین گونه شروع شده است :

« قل اعوذ برب الناس قد ذكرنا ان الربوبية عبارة عن التربية . و التربية عبارة

عن تسوية المزاج . فان الانسان لم يوجد مالم يستعد البدن له و ذلك الاستعداد»

و آخر تفسیر آن سوره این است « و الله اعلم باسرار كلامه . جعلنا

الله من اهل ذلك انه الجواد . و الحمد لله رب العالمين . »

نسخه دیگری هم از تفسیر این سوره در کتابخانه مرکزی دانشگاه

موجود است .

تفسیر اخلاص و معوذتین در حاشیه هدایه ملاصدرا با چاپ رسیده است .

۱۷۵ - تفسیر سورة والعصر صاحب طرائق الحقائق می نویسد از

تحقیقات حضرت محقق طوسی تفسیر سورة عصر است حین سئل عنه فقال

« والعصر ان الانسان لفي خسر ای فی الاشتغال بالامور الطبيعية والاستغراق

بالمشتهيات النفسانية^۱ . الا الذين آمنوا ای الكاملین فی القوة النظرية . و عملوا

الصالحات ای الكاملین فی القوة العملية . و تواصوا بالحق ای الذين يكملون

عقول الخلائق بالمعارف النظرية . و تواصوا بالصبر ای الذين يكملون اخلاق

الخلائق^۲ بتلقى المقدمات الخلقية . »

۱ - نسخه ملك : بالنفوس البهيمية

۲ - نسخه ملك : ويهذبونها

۱۷۶ - رساله سیرو سلوک . این نام ظاهراً ساختگی است ، و کسی که متصدی طبع و نشر آن در چاپ اول بوده آنرا بدین نام خوانده است . این رساله که بر وفق مشرب تعلیمیان و اسماعیلیه نگاشته شده بخواجه منسوبست ، و در بعضی از نسخ آنها در دیباجه مؤلف خود را بنام محمد الطوسی معرفی نموده است . بهمین جهت بعضی تصور کرده اند که خواجه در ایام اقامت در قلاع ملاحده بر حسب ضرورت بتألیف آن پرداخته است . گذشته از آنکه در فهرست کتب او در جایی نام این رساله یاد نشده ، دلیلی جز نام محمد طوسی در مقدمه آن وجود ندارد که نسبت آنرا بخواجه طوسی تأیید نماید .

از مندرجات این رساله پیداست که مؤلف آنرا در ایامی که در زندان اسماعیلیه بوده پرداخته و دران بتقیه کوشیده است که بعقاید ایشان تمایلی نشان دهد ، و چون خواجه تا ۱۷ جماد الاول ۶۵۴ که خورشاه پادشاه اسماعیلی تسلیم هلاکو شد در قلاع اسماعیلیه بوده اگر این رساله نسبتش باو مسلم شود باید تألیف آن قبل از این تاریخ باشد .

ابتدای رساله « رب انعمت فزد . ربنا آتنا من لدنك رحمة و هبى لنا من امرنا رشداً . بزرگترین نعمتی و جسیم‌ترین موهبتی که عموم بندگان زمان و محق وقت »

نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه مرحوم حاج سید نصر الله نقوی طاب ثراه . و نسخه دیگری در کتابخانه شادروان امیر شهیدی ، و نسخه دیگر ضمن مجموعه‌ای در کتب مرحوم قزوینی که اکنون متعلق بکتابخانه دانشکده ادبیاتست می‌باشد .

و این رساله بسعی نگارنده در جزو رسائل خواجه طوسی در چاپخانه

دانشگاه بچاپ رسیده و در گذشته هم در طهران بنام «رسالة سبر و سلوك» بطبع رسیده است.

۱۷۷ - رساله در تولا و تبرا به مشرب تعلیمیان . چنانکه از مطالعه نسخه پیداست این رساله را خواجه در ایام توقف در قهستان بدرخواست نجیب الدین نامی بفارسی بر مشرب تعلیمیان نگاشته است.
ابتداء آن :

« الحمد لله رب العالمین و صلواته علی سیدنا محمد و آله الطاهرین هر که خواهد که دین دار باشد او را از دو چیز چاره نبود : یکی تولا و دیگر تبرا چنانکه فرموده اند : « الدین هو الحب فی الله - والبغض » یعنی دوستی است در راه خدا و دشمنی در راه خدا »

و چون برادر دینی نجیب الدین و فقه الله لما یرضیه از این ضعیف محمد طوسی التماس کرد که در این باب شرحی بنویسد و تأکید فرمود ، چاره ندید از آنکه کلمه ای چند از سخن پیشوایان دین و معلمان اهل یقین خصوصا معلم وقت پادشاه بزرگوار ناصرالدین و الدین شهریار ایران عبدالرحیم بن ابی منصور اعلی الله امره و حرس ظله المبارك جهت آن برادر دینی ثابت کرد . « این رساله بسیار مختصر است و بیش از دو صفحه نیست ، و نسخه آن ضمن مجموعه ای بشماره ۹۰۰۶ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است . این رساله باهتمام آقای دانش پژوه در آخر اخلاق محتشمی چاپ شده است .

۱۷۸ - رساله در نعمتها و خوشیها و لذتها . در جنگی که حاوی چندین رساله و دیوانی مشتمل بر قصیده و غزل از یکی از شعرای اسماعیلی بنام غریبی بود، این رساله بخواجه طوسی نسبت داده شده . و آن رساله ایست

بسیار مختصر و شامل سه صفحه از صفحات مجموعه .

اول آن این است :

مردم بیشتر این چنین گوید که هر چه طبع و نفس را خوش آید نعمت او بود ، و این خوشیها و لذتها بر سه قسم است . «

نسخه این رساله ضمن مجموعه ای متعلق بکتابخانه آقای سید حسین آموزگار رضوی موجود است .

۱۷۹ - روضة التسليم يا كتاب التصورات؛ کتابی است راجع بعقاید تعلیمیان و اسماعیلیه .

نام این کتاب در فهرست تألیفات خواجه نیامده و نسبت آنهم به وی درست نیست . در چند سال پیش نسخه این کتاب بوسیله مستشرق شهیر فقید روسی ایوانف که در باره اسماعیلیان اطلاعات وسیعی داشت و راجع بعقاید آنان مطالعات بسیاری کرده بود بنظر نگارنده رسید، تاریخ تحریر نسخه مذکور ۲۶ ماه رمضان المبارک ۱۳۴۲ مطابق غره ماه مای یعنی جوزا ، ۱۹۲۴ بخط سید منیر محمد قاسم بدخشانی بود .

و نسخه مزبور بدین عبارات آغاز می شد .

« الله مفتاح الابواب . رب يسر ولا تعسر . اما بعد غرض از تحریر این کلام و تقریر این پیام آنکه کمترین بندگان دعوت هادیه مهدیه ثبتها الله محمد بن حسن طوسی علیه الرحمة با برادر اعز بدرالدین حسین حرسه الله ونصره بعد از سلام و تحیات که خوانده باشد . »

این کتاب مشتمل بر بیست و هشت تصور است .

چنانکه گفته شد این کتاب از آن خواجه طوسی نیست ، چه علاوه بر آنکه اسلوب و روش نگارش آن با عبارت خواجه متفاوتست کلمات و

لغات و ترکیبات غلطی در آن دیده می‌شود که نمیتواند از خواجه باشد .
و دیگر ذکر برادری بنام بدرالدین حسین برای خواجه شده که در هیچ کجا
یادی از آن نشده مسلم میدارد که این کتاب از آن خواجه نیست .
این کتاب در بمبئی باهتمام ابوانف مستشرق روسی سال ۱۹۵۰ میلادی
بچاپ رسیده است .

۱۸۰ - جام گیتی نما . صاحب « اکتفاء القنوع بما هو مطبوع » این
کتاب را بخواجه نسبت داده و گوید « او را بلغت فارسی رساله ایست که
آنها جام گیتی نما نامیده است . و معنی آن بعربی مرآة الکون می باشد » .
و ابراهیم حقلانی مارونی آنها تعریب کرده و « مختصر مقاصد حکمة فلاسفة
العرب المسمى جام گیتی نما » نام نهاده . و در پاریس در سال ۱۶۴۱ بسعی
کاردینال ریشلیو بطبع رسیده . و در سال ۱۶۴۲ دو باره در یانا از ممالک
وسطی آلمان طبع آن تجدید شده است .

صاحب آثار الشیعه هم پیروی از صاحب اکتفاء القنوع آنها از
مؤلفات خواجه شمرده است .^۲

ولیکن باید دانسته شود که این نسبت مبنی بر اشتباهست و این کتاب از آن
خواجه طوسی نیست و رساله مختصریست در حکمت تألیف میبیدی چنانکه
حاجی خلیفه در کشف الظنون گوید « جام گیتی نما مختصریست فارسی
تألیف قاضی میرحسین میبیدی^۲ » و نام این کتاب در ضمن مؤلفات خواجه در
هیچ کتابی غیر دو کتاب نامبرده نیامده است .

۱ - اکتفاء القنوع بما هو مطبوع ص ۱۹۷

۲ - آثار الشیعه ص ۶۸

۳ - کشف الظنون ج ۱ ص ۳۵۷

۱۸۱ - شرح التهافت . اصل کتاب تهافت الفلاسفه تألیف حجة الاسلام غزالی طوسی است . و ابوالولید احمد بن رشد (متوفای ۵۹۵ هجری مطابق ۱۱۹۸ م) ردی بر تهافت غزالی نوشته ، و آنرا « تهافت المتهاافتین » نامیده است ، و شرح التهافت از آن خواجه علاءالدین طوسی است .

صاحب اکتفاء القنوع بمأه و مطبوع را در نام مؤلف این کتاب اشتباهی رخ داده و خواجه علاءالدین علی طوسی را که مؤلف این کتابست با خواجه نصیرالدین طوسی اشتباه کرده^۱ و این کتاب را از مؤلفات محقق طوسی شمرده است . و در احوال خواجه گفته : « وله ایضا کتاب تهافت الفلاسفه و لم یطبع و هو الکتاب الرابع بنفس هذا الاسم »

و صاحب آثار الشیعه هم ظاهراً از گفته صاحب اکتفاء القنوع با اشتباه افتاده ، و این کتاب را در جمله مؤلفات خواجه آورده و اضافه کرده و گفته است : « نسخه آن در کتابخانه بشیر آغا در اسلامبول موجود است . »^۲ در صورتیکه حاجی خلیفه در کشف الظنون مؤلف آنرا علاءالدین علی دانسته و گوید : « سلطان محمد فاتح سلطان عثمانی مولی مصطفی بن یوسف خلیل برسوی مشهور بخواجه زاده رومی (متوفای ۸۹۳ مطابق ۱۴۸۴ م) و مولی علاءالدین علی الطوسی (متوفای ۸۸۷) را فرمان کرد که کتابی در محاکمه بین غزالی و ابوالولید احمد بن رشد که بر تهافت غزالی ردی نوشته بنویسند . و آندو بر حسب فرمان عمل کرده ، و خواجه زاده در چهار ماه ، و علاءالدین طوسی بمدت شش ماه آنرا بانجام رسانیده ، از تألیف خویش فارغ شدند . مع هذا فضلا تألیف خواجه زاده را بر آن دیگری ترجیح دادند . و سلطان

۱ - اکتفاء القنوع ص ۲۹۷

۲ - آثار الشیعه ص ۶۷

بهر يك ده هزار درهم جایزه داده ، و بخواجه زاده علاوه استری راهوار نیز بخشید . و این سبب رنجش علاءالدین شد و ببلاد عجم آمد ۱۰ انتهى در مقدمه نسخه تهافت خواجه زاده رومی است « ثم انی امرت . . . ابوالفتوح محمد خان ابن سلطان مرادخان »

و در تمام کتبی که ترجمه حالی از خواجه نوشته شده کتابی بنام شرح تهافت به وی نسبت داده نشد و تا اصل نسخه با دقت مورد مطالعه قرار نگیرد نسبت آنرا بخواجه نمی توان پذیرفت .

کتاب تهافت الفلاسفة و رد آن با دو شرح خواجه زاده رومی و علاء الدین طوسی ضمن مجموعه ای در مصر بطبع رسیده است . و تألیف علاءالدین بنام « الذخيرة فی تهافت الفلاسفة » در مطبعة دائرة المعارف نظامیه حیدرآباد دکن طبع شده است .

شرح رساله تنجیم از جمله کتبی است که آقای جواهر الکلام در کتاب آثار الشیعه در جزو مؤلفات خواجه شمرده است ، و چون کسی دیگر ذکری از این کتاب ننموده و بخواجه نسبت نداده ، صحت انتساب آن بخواجه مورد تردید است . و در همان کتاب آمده که نسخه ای از آن در پاریس است .

۱۸۲- شرح مختصر فی معرفة التقاویم . در فهرست نسخ خطی کتابخانه برلن کتابی بدین نام بخواجه نسبت داده شده است ، و این شرحی است بر سی فصل عربی وی که ظاهراً شارح خود خواجه است بنابراین باید آنرا از آثار وی دانست ۲ .

۱ - کشف الظنون ج ۱ ص ۳۴۹

۲ - فهرست کتابخانه برلن ج ۵ ص ۱۶۰ شماره ۵۶۷۹ .

ابتدای آن « الحمد لله الذى جعل الاحوال الجزئية فى السفليات مربوطة بالاوزاع الفلكية والاتصالات الكوكبية » .

۱۸۳- کتاب خریده العجایب . نام این کتاب در جائی جز در کتاب آثار الشیعه دیده نشد که بخواجه منسوب باشد . مؤلف آثار گفته است : « این کتاب از مؤلفات خواجه است ، و نسخه آن در کتابخانه بشیر آغا در اسلامبول موجود است . و با جدول خط کشی شده است . »

مرحوم شیخ الاسلام زنجانی طاب ثراه در انتقادی که بر کتاب آثار الشیعه قسمت مربوط بمؤلفات خواجه طوسی نوشته مرقوم داشته : « نسبت این کتاب بخواجه مسلم نیست و در مصر کتابی باسم خریده العجایب چاپ شده است که باین الوردی نسبت می دهند . نسخه خطی از خریده العجایب در نجف دیده ام که بر آن علامتهای قرمز نوشته اند ، و در آن خرافات و موهومات بسیار است که مقام خواجه از آن منزّه می باشد ^۲ .

این چند رساله و کتاب نیز به محقق طوسی منسوب است :

۱۸۴- رساله اثبات واجب بطریق مناظره بفارسی .

۱۸۵- مقاله راجع به احکام قمر و حالات شش گانه او .

۱۸۶- مقاله راجع به آثار کواکب سبعة و قران ماه .

۱۸۷- رساله فی تحقیق قوی الرحمن .

۱۸۸- قطعه ای از سفینه خواجه ، نسخه آن بشماره ۵۵۸۹ در کتابخانه

آستان قدس است .

۱۸۹- رساله مطلوب المؤمنین در تأیید مذهب باطنیه .

۱۹۰- رساله در فضول کلام .

۱- مجله دائرة المعارف الاسلامیة تألیف عبدالعزیز جواهر الکلام شماره اول

اشعار خواجه

خواجه گاهگاه در سرودن شعر تفنن می کرده، و به زبان عربی و فارسی اشعاری می سروده است و مسلماً او را قصاید و قطعات عربی و فارسی و شعر بسیار بوده که جمع نشده و از میان رفته و دستخوش حوادث گشته است، ابن کثیر در کتاب البداية و النهاية در شرح حال خواجه گوید: «وله شعر جيد قوي»^۱ ولیکن اکنون جز چند قطعه و چند رباعی و مثنوی کوتاهی چیز دیگری از اشعارش بجا نمانده است.

نگارنده با تجسس بسیار، مقداری از اشعارش را از کتب مختلف و بعضی از جنگها جمع آوری نموده و با ذکر مأخذ در اینجا ایراد کرد.

اشعار عربی ذیل در آغاز مکتوبی است که خواجه در ابتدای شرح رسالة العلم در جواب شیخ جمال الدین علی بن سلیمان آورده، و ظاهر است که از خود اوست.

اتانی کتاب فی البلاغة منته	الی غاية لیست یقارب بالوصف
فمنظومه کالدّر جاد نظامه	و منشوره مثل الدراری فی اللطف
دقیق المعانی فی جزالة لفظه	تجود فی نظم ^۲ الغموض الی الكشف

۱- البداية و النهاية عماد الدین ابی الفدا اسماعیل ص ۲۶۷

۲- تحیری فی صم.

کفائیة حار العقول بحسنها
 اتسى عن كبير ذى فضائل جمّة
 فاصبحت مشتاقاً اليه مشاهد^۱
 رجا الطرف ايضا كالقوادم لقاءه
 قرأت من العنوان حين فتحته
 ولما بدا لى ذكركم فى مسامعى
 فصادت هذا البيت فى شرح قصتى
 اين دوييت نیز در صدر نامه و رساله ايست که به صدر الدين قونوى مرقوم
 داشته است :

اتانى كتاب ما اراه مشابها
 اتسى من امام نور الله قلبه
 بغير كتاب الله من مآثر الكتب
 وصير مرفوعا لى ستره الحجب^۲
 و نامه اى که به علم الدين قيصر حنفى نوشته به ابیات چندی مصدر بوده
 که از جمله بيت زیر است که هم از خود اوست :

سلام على علامة المتبحر
 على علم الدين الحنفى قيصره
 شيخ حر عاملى در کتاب امل الامل دو قطعه عربى زیر را به خواجه نسبت
 داده است .

کنا عدما ولم يكن من خلل
 والامر بحاله اذا ما متنا

۱- و شاهد۱ .

۲- کذا در چند نسخه : طرفى - قافيه تکرار شده است .

۳- شرح رساله العلم خواجه نسخه خطى نگارنده .

۴- رساله اجوبة المسائل خواجه نسخه خطى کتابخانه آستان قدس رضوى

شماره هاى ۳۱۲ و ۹۹۴ .

۵- تلخيص مجمع الاداب ابن القوطى چاپ بغداد ص ۶۱۵ .

یاطول فنائنا و تبقى الدنيا
لا الرسم یفی لنا ولا اسم المغنی
ایضاً

ماللمثال الذی مازال مشتهراً
للمنطقیین فی الشرطی تسدید
اماراً و وجه من اهوی و طرته
الشمس طالعة و اللیل موجوداً
و دیگرى روایت کرده است :

لو ان عبداً اتى بالصالحات غداً
وودّ کل نبی مرسل و ولى
و صام ما صام صوّام بلا ملل
و قام ما قام قوّام بلا کسل
و حج کم حج لله واجبة
و طاف بالبيت طاف غیر مفتعل
و طار فی الجولایاوى الى احد
و غاص فی البحر مأموناً من البلل
و اکسى الیتامى من الدیاج کلهم
و اطعمهم من لذیذ البر و العسل
و عاش فی الناس آلافاً مؤلفة
عار من الذنب معصوماً من الزلل
ما کان فی الحشر یوم البعث منتفعاً
الا بحب امیر المؤمنین علی^۲

چهار بیت زیر در تعریف و توصیف کتاب الطهارة ابو علی مسکویه در
دیباچه کتاب اخلاق ناصری آمده است که ظاهراً از آن خود اوست :

بنفسی کتاب حاز کل فضیلة
و صار لتکمیل البریة ضامناً
مؤلفه قد ابرز الحق خالصاً
بتألیفه من بعد ما کان کامناً
و وسمه باسم الطهارة قاضیا
به حق معناه و لم یکن ماینماً
لقد بسذل المجهود لله درّه
فما کان فی نصح الخلائق خائناً

۱- امل للامل شیخ حر عاملى ص ۶۸ ضمیمه منتهی المقال چاپی و کتاب
روضات الجنات ص ۶۰۶ .

۲- روضات الجنات خوانساری ص ۶۰۷ .

و نیز چند بیت عربی در مدح علاءالدین محمد و ناصرالدین محتشم در مقدمه اول اخلاق ناصری سروده که در آنجا مذکور شد و بتکرار آن نیازی نیست.

این قطعه فارسی نیز بدو منسوبست :

نبرد مهتری چو دست دهد	روز تا شب شراب نوشیدن
یا غذای لذیذ را خوردن	یا لباس لطیف پوشیدن
من بگویم که مهتری چه بود	گر توانی ز من نیوشیدن
غمگنان را زغم رهانیدن	در مراعات خلق کوشیدن

و این قطعه هم در احکام علم قرائت به او منسوبست :

تنوین و نون و ساکنه ، حکمش بدان ای هوشیار

کسر حکم وی زینت بود ، اندر کلام کردگار

اظهار کن در حرف حلق ، ادغام کن در یرملون

مقلوب کن در حرف بسا ، در مابقی اخفا بیار^۱

و در فرق بین دال و ذال گفته :

آنان که به فارسی سخن می گویند در معرض دال ذال را نشانند

ما قبل وی ارسا کن جز «وای» بود دال است و گرنه ذال معجم خوانند^۲

این دوبیتی در اختیارات نیز به خواجه منسوبست :

اختیار هر چه خواهی هفت چیز آور بجا

تا تو و کار تو نیکو باشد و تن بی مرض

حال مه مسعود باید ، حال بیت و صاحبش

حال طالع صاحبش صاحب غرض بیت الغرض

۱- روضات ص ۶۰۷

۲- در فرهنگ جهانگیری این دوبیت بخواجه نسبت داده شده است .

محمد بن بدر جاجرمی در کتاب مونس الاحرار این قطعه را به نام خواجه ثبت کرده است :

جهان ای مرد عاقل بان نیرزد ^۱	غم و اندوه بسی پایان نیرزد
سرا و باغ و ایوان منقش	جفای گنبد گردان نیرزد
شراب لعل و وصل ماهرویان	خمار و محنت هجران نیرزد
لباس شستری و قند و شکر	هوای گرم خوزستان نیرزد
گرفتم ملک تو ملک سلیمان	عذاب و غصه دیوان نیرزد
و گر خود آصفی اندر وزارت	به خوف و هیبت سلطان نیرزد
چو یوسف گر عزیز مصر گردی	ترا آن خواری زندان نیرزد
و گر خود حضرت فغفور چین است	بچین ابروی دربان نیرزد
گرفتم صید تو شد آهوی مشک	مقالات سگ و سگبان نیرزد
برای مال ، جان کاهی ، ندانی	که آن افزون به این نقصان نیرزد
مرنجان جان که پیش اهل بینش ^۲	همه عالم عذاب جان نیرزد ^۳

در کتاب روضات الجنات و مطلع الشمس از کتاب مقام الفضل نقل شده که در آن کتاب این بیت :

علم ازلی علت عصیان گشتن نزد عقلا ز غایت جهل بود
 بخواجه نسبت داده شده ، و صاحب مقامع نوشته است که خواجه آنرا در
 جواب این بیت منسوب بحکیم خیام گفته است :
 می خوردن من حق از ازل میدانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

۱- نسخه مونس الاحرار خطی کتابخانه آستان قدس : بآن نیرزد - و در نسخه

چاپی : نان نیرزد . ۲- نسخه چاپی : دانش

۳- نسخه خطی مونس الاحرار کتابخانه آستان قدس و نسخه چاپی ص ۸۹۱ .

بعضی نوشته‌اند خواجه او را به این رباعی جواب گفته است :

این نکته نگوید آنکه او اهل بود زیرا که جواب شبهه‌اش سهل بود
علم از لسی علت عصیان گشتن نزد عقلا ز غایت جهل بنود
ولیکن حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده بیت منسوب به‌خیام را با اندک
اختلافی بسراج قمری نسبت داده و رباعی منسوب به‌خواجه را به‌زالدین نامی
و گفته: «سراج الدین قمری در فسقیات غلوی تمام داشت و در آن معنی گفته :
من می خورم و هر که چو من اهل بود

می خوردن من بنزد وی سهل بسود
می خوردن من حق به ازل می‌دانست

گر می نخورم علم خدا جهل بود^۱

و همو در همان تاریخ در شرح حال عزالدین گرجی گوید :

«از قزوین است از قبیله گرجیان؛ اشعار خوب دارد. در جواب سراج الدین
قمری گفته است :

گفتی که گنه بنزد من سهل بود این کی گوید کسی که او اهل بود
علم از لسی علت عصیان کردن نزد علما ز غایت جهل بود^۱

و نیز محمد بن بدر جاجرمی در کتاب مونس الاحرار رباعی زیر را بامام

فخر رازی نسبت داده است :

آن مرد نیم کز عدمم بیم آید کان نیم مرا بهتر از این نیم آید
جانی است مرا بعاریت داده‌خدا تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

و گفته : خواجه نصیر در جواب گوید :

هر دم دل خود را چو سرمیم کنی تسلیم قضا را سپر بیم کنی

آیا تو کشتی که تارضای تو بود در دست تو خود که (تاتو) تسلیم کنی^۱
 رباعی زیر در صدر نامه ایست که خواجه در جواب صدرالدین قونوی
 نوشته و اسئله او را پاسخ داده ، ظاهر این است که از خود خواجه باشد :
 از نامه تو ، ملک جهان یافت دلم
 وز لفظ تو ، عمر جاودان یافت دلم
 دل مرده بدم چو نامه بر خوانده شدم

از هر حرفی هزار جان یافت دلم^۲
 و مرحوم خوانساری در کتاب روضات الجنات قطعه زیر را به خواجه
 طوسی نسبت داده که به طریق مطایبه درباره سیف الدین باخرزی گفته :
 مفخر دهر شیخ باخرزی بالله ار تو به ارزنی ارزی
 با خردمند کی توانی زیست چون ترا گفته اند باخرزی^۳
 مطایبه فوق با سیف الدین باخرزی بدون ذکر نام گوینده آن و جواب
 سیف الدین در جنگی بصورت زیر دیده شد :

هله ای سیف دین باخرزی بالله ار تو به ارزنی ارزی
 کی تو با آدمی توانی زیست چون ترا گفته اند باخرزی

۱- از جزوه مونس الاحرار خطی نسخه مرحوم علامه میرزا محمدخان قزوینی
 طباطباه - و در تذکره هفت اقلیم رباعی بالا به صورت زیر نقل شده :

تا چند سر خود چو سر میم کنی تسلیم و رضا را سپر میم کنی
 آخر تو کشتی که تا رضایت بود ؟ یا چیست ترا که تا تو تسلیم کنی

۲- رساله اجوبه المسائل خواجه نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی

شماره ۳۱۲ .

۳- روضات حاشیه صفحه ۸۱

جواب سيف الدين :

برو ای دوست طاعتی می کن تا به کی فسق و معصیت ورزی
آخر عمر با تو خواهم زیست چون مرا گفته اند با خر زی
این چند بیت از جمله ابیات مثنویست که به خواجه طوسی منسوب
و در کتاب تذکرة الشعراء خطی قدیمی کتابخانه مجلس شورای ملی
بشماره (۹۰۰) در دنباله اشعار اوحدالدین رازی که سه بیت اولش این
است آمده :

پاره موم از قضا دی داشتم
صورتی زیبا برو بنگاشتم
کودکی در دستم آنرا بنگریست
صورت آن خوبش آمد گفت کیست
گفتم این مومست ای کسودك بگیر
کین بود در ذات خود صورت پذیر
الخ

و در عنوان آن ذکر شده :

ملك الحكماء نصیرالدین طوسی گوید در تمت این معنی :
کودك زیرك چو بشنید این سخن
گفت این ره را نه سر پیدا نه بن
نیست این حجت که گفتمی دلپذیر
من ز فطرت گفتم ، این بر من مگیر
موم را من می شناسم بی شکی
کز دو چیزست اصل او بس با یکی

نیست با او صورت ذاتی بهم
 در دل من نیست زویمار و غم
 صورت عارض که از وی زایلست
 از زوال او مرا درد دلست
 بر فوات اوست یکسر حسرتم
 وز فنا بعد از بقا در حیرتم
 من نیارم آوردن در خیال
 کز کجا آمد کجا شد، چیست حال
 کاشکی گشتی به نزد من درست
 تا دگر باز آید آن شکل نخست
 من ز حال مثل او ایمن نیم
 کاشکی دانستمی تا برچیم
 این تن من بر مثال موم بود
 جان من چون نفس او معلوم بود
 هر دو را اکنون همی بینم قرین
 حالشان گوئی چه باشد بعد از این
 قول کودک در دلم شد جای گیر
 کان تفحص بود ما را ناگزیر
 گفتم آنچ او گفت عین حکمتست
 زانکه آن کودک ز اهل فطنتست
 بر رسیدم این سخن از عام و خاص
 تا مگر یابم از آن حیرت خلاص

هر که دعوی کرد حلّ این سخن
 یا مغالط بود یا غلط من
 دیگران خود بیشتر جاهل بُدند
 و اهل علم از حدّ آن غافل بُدند
 تا یکی دیدم ز ما مهتر به سال
 کو بدانستی جواب هر سؤال
 پیش او تقریر کردم قصه را
 شرح دادم قصه پسر غصه را
 گفت این بر کودکان مشکل بود
 مهتران را علم این حاصل بود
 فکر کن در حال موم خود نخست
 تا بیابی آنچه می‌بابی درست
 ماده و صورت درو تا جمع نیست
 نام او در عرف باری شمع نیست
 لیکن آن مجموعه گرچه موم تست
 جز پذیرا نیست و این معلوم تست
 نقش از نقاش شد در وی پدید
 وین سخن باور کند هر کوشنید
 گر پذیرا صورت از خود یافتی
 سوی دیگر صورتی نشافتی
 آب را سردی چو از خود حاصل است
 گر کنی گرمش بسردی مایل است

و ر بخود بازش گذاری جاودان
 گرمی اندر وی نیابی بی گمان
 هست صورت بخش جز صورت پذیر
 نیست زیشان هر دو صورت را گزیر
 باز صورتگر، اگر صورت نداشت
 بر پذیرفتار نتواند نگاشت
 معطی درویش چون بخشد عطا
 یا مؤدی چون کند لاشیء ادا
 تو توانی کرد هم معلوم خویش
 گر کنی اندیشه‌ای در موم خویش
 کی توانی گر کنی بر موم نقش
 آنچه باشد در دلت معدوم نقش
 لیک چون در وی نگاری صورتی
 کرده باشی بیشتر زان فکرتی
 بی گمان دانی که نقش حاصلت
 هست آن نقشی که بود اندر دلت
 گر چه این مسبوق و آن سابق بود
 آنکه این آنست هم صادق بود
 باز اگر از موم زایل یابی اش
 در خمیر خویش حاصل یابی اش
 در حقیقت هر دو را هست اتحاد
 وین تکثر هست عاید بسا مواد

مادهٔ اول که عکس اولست
 چون دوم صورت بچشم احوست
 ذات اول واحد است و او کثیر
 اوست صورت بخش وین صورت پذیر
 او بخود هست است وین گر نیستی
 ماندی محروم ازو هر نیستی
 لاجرم زان نیستی بی منتها
 نیستیها شد ازو چون هستها
 غایت ماده چو بُد تکمیل او
 کی سزد از جود حق تعطیل او
 یافت خط از علت ایجاد خویش
 دم به دم بر قدر استعداد خویش
 صد هزاران نفس گشت ازوی پدید
 هر یکی بندی دگر را شد کلید
 گر صور بسیار بینی ببا مواد
 نیست جز يك ذات مبدا و معاد
 چون شدی آگاه از ذات و صفات
 بر سراسر جملگی کاینات
 نورها می دان که کرد از حق طلوع
 جمله را هم سوی او باشد رجوع
 چون از او بُد هر یکی را ابتدا
 هم بدو باید که باشد انتها

غیر از او گر کهنه‌اند و گر نوند
 زوهمی آیند و زی او می‌روند
 گر تو و من^۱ نیستی اندر میان
 اوستی و اوستی تا جاودان
 چون بباشد من علیها را زوال
 چیست باقی وجه رب ذوالجلال
 پس چو هست و نیست یکسر مغز^۲ و پوست
 اوست یا هم اوست یا هم زوست اوست^۳
 قطعه ذیل در مجله یادگار^۴ به نام خواجه از يك مجموعه خطی نقل
 شده است .

روزی بسر خاک شهیدی برسیدم
 زان خاک یکی نالگک زار شنیدم
 زان نالگک زار فروماندم و از پای
 افتادم و در خاک چو مرغی بپیدم
 می‌گفت که ای زمره احباب بیایید
 يك ره به تماشای سخنهاى لذیذم

۱- چون من و تو

۲- چون سراسر جملگی مغز است .

۳- اوست یا هم زوست پس هم اوست کوست ، هشت بیت آخر نیز در مجموعه‌ای
 از کتب اهدائی شاد روان مرحوم طباطبائی بکتابخانه مجلس شورای ملی دیده شد
 که بخواجه نسبت داده شده بود .

۴- صفحه ۸۹ شماره ششم و هفتم سال سوم مجله یادگار نقل از مجموعه متعلق به
 آقای حسین باستان که در حدود سال هفتصد هجری کتابت شده است .

از من بنیوشید که چون رفتم از آغاز
 وز راه به مقصد به چه اسباب رسیدم
 اوّل که به باغ نظر لطف الهی
 برگلبن تکوین گل تقویم بچیدم
 تقویم نمو گشت و نمو حس شد و یک چند
 در ورطه اعمال بهیمی بچیدم
 کارم غضبی و شهوی بود شب و روز
 بر خویشتن از عجب و تکبر بنمیدم
 یک ره بدم از حکم تساوی و تکاپوی
 خیر و شر و مزد و بزه و پاک و پلیدم
 باز دوم از جاذبه لطف الهی
 قصد حرکت کردم و از جا بجهیدم
 در راه بلاغت سبب تربیتم گشت
 شیری که ز پستان توهّم بمکیدم
 زان روی که چشمم دو نظر داشت مخالف
 گاهی بفنا گه به بقا می نگریدم
 گاهی شدم از روی صفا مایل عقبی
 وان مرتبه از قوّت ایمان بگزیدم
 گاهی شدم از روی هوی فتنه دنیا
 و انرا بدل و دیده ز شیطان بخریدم
 گه در طلب جاه شدم دستکش دیو
 گه جاه رها کردم و با دیو چخیدم

گاهی به خرابات زدم بانگ هیاهوی
 گاهی به سوی مسجد و محراب دویدم
 چاره نبند از بند تکلیف در آن کوی
 بسیار عذاب و علل و رنج کشیدم
 بودم بهمان بند و همان قفل گرفتار
 تا گشت همان بند و همان قفل کلیدم
 بر ذروه معراج چهارم شدم آنگاه
 يك شربت از آن آب مبارك بچشیدم
 در مجلس تسلیم ز خود باز رها کنید
 ساقی کرامات به يك جام نبیدم
 دیدم به عیان مجلس اخوان صفا را
 وز شادی آن صور محبت بدیدم
 نفسم به کمال شرف از رتبت عقلی
 پیوست و ز آرایش حسی ببریدم
 مرغ نظرم پرزد و چون طایر میمون
 از بند قفس خانه خلقی ببریدم
 چون چرخ فلک خواست که مانع شودم زین
 در حال بر او پرده نه طاق دریدم
 چندانك قضا و قدر اشکال عجایب
 از غیب نمودی بمن از وی نرمیدم
 در عالم اجسام مرا آنچه اثر بود
 عین همه در عالم ارواح بدیدم

دو گوهر علم و علم در طبق جان

در پیش سرا پرده اسرار کشیدم

مرگم نکشد نیز که از چشمه حیوان

در مرتبه مانند خضر آب چشیدم

خود مرگ چه باشد که به شمشیر قیامت

مرگ و ملك الموت بهم کشته بدیدم

بر خواندمش این بیت که گفتست سنائی

المنة لله که به مقصود رسیدم

اسامی ماههای ترکان و اویغوران که خواجه به فارسی بترتیب نظم

کرده است :

بشنو از من يك به يك تا حفظ گردد مر ترا

نام سال ترك بسر ترتیب اگر داری هوس

موش و گاو یوز و خرگوش ازدها و مار و اسب

گوسفند و بوزنه مرغ و سنگ و خوگست و بس

و نیز اشعاری که بمعلم ثالث نصیر الحق و الدین قدس الله روحه نسبت

داده شده این ابیاتست که در اقسام موجود گفته شده است :

موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل

یا واجب الوجود و یا ممکن الوجود

ممکن دو قسم گشت ، یعنی جوهر و عرض

جوهر به پنج قسم شد ای ناظم عقود

جسم و دو اصل او که هیولی و صورت اند

پس نفس و عقل این همه را یادگیر زود

نه قسم گشت جنس عرض وین دقیقه را

در حین بحث جوهر عقلی به من نمود

چون کم و کیف و این ومتی و مضاف و وضع

پس یفعل است و ینفعل و ملک از وجود

پس واجب الوجود از اینها منزّهست

کو بود و هست و باشد و اینها (یکی) نبود

در مجموعه دیگری این چند بیت نیز به خواجه نسبت داده شده است :

من از اعداد دیدم یکعدد را کز و شش طرح می کردم نشد کم

و گر چون بر سرش شش می فزودم از آن مقدار افزون می نشد هم

از این دشوار تر هرگز نباشد برون آر ای بعلم جبر محکم

و در دنباله این اشعار نوشته شده « و قیل فی هذا المعنی » :

ز صد گر دو سیصد بگاهی صد است و گر هم دو سیصد فزائی صد است

۱- جنگ شماره ۳۰۲ از کتب مرحوم خاتم الحکماء میرزا محمد طاهر تنکابنی

طاب ثراه که تاریخ تحریر آن ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و اکنون متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی است .

۲- کافی بن محتشم قاینی از جمله حکما و دانشمندان عصر صفوی این آیات را

شرح کرده ، و رساله ای در ده صفحه ترتیب داده است ، نسخه آن ضمن مجموعه ای در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است .

اول آن بعد از بسمله :

« الحمد لله وحده والصلوة علی رسوله وآله الطاهرين ، وبعد این چند کلمه ایست

در شرح آیات سبعة ای که حکیم کامل و استاد فاضل نصیرالدین محمد طوسی در شرح اقسام موجودات نظم فرموده است که بنظر ارباب حکمت برسد .

آخر آن: تمت بالخیر والسعادة علی یدمؤلفها کافی بن محتشم القایینی ختم له بالحسنی .

قطعات و رباعیات زیر نیز در کتب تاریخ و تذکره به خواجه نسبت داده شده است :

منم آنکه خدمت تو کنم و نمی توانم
توئی آنکه چاره من نکنی و میتوانی
دل من نمی پذیرد بدل تو یار گیرد
بتو دیگری چه ماند، تو بدیگری چه ماننی
قطعه در پرده های چشم
کرد آفریدگار تعالی به فضل خویش
چشمت به هفت پرده و سه آب منقسم
صلب و مشیمه و شبکه زجاجیه و جلید
پس عنکبوت و بیض و عنب قرن و ملتحم
و مقولات عشر را خواجه در این بیت جمع کرده است :

مردی دراز و نیکو مهتر به شهر امروز
با خواسته نشسته میکرد خویش فیروز
جوهر، کم، کیف، اضافه، این، متی
ملك، وضع، فعل، انفعال
قطب الدین شیرازی شاگرد محقق طوسی نیز مقولات عشر را در این بیت
نظم کرده است :

گل به بستان دوش در خوشتر لباسی خفته بود
جوهر، این، متی، ملك، وضع

يك نسیم از کوی جانان خاست خرم تر شکفت^۱
 کم ، کیف ، اضافه ، فعل ، انفعال

اقبال را بقا نبود دل برو میند
 عمری که در غرور گذاری هبا بود
 ورنیست باورت زمن این نکته گوش کن
 اقبال را چو قلب کنی لا بقا بود^۲
 در فرهنگ جهانگیری ذیل لغت چنگ که بمعنی گفتار و سخن آمده این
 سه بیت به نصیرالدین طوسی نسبت داده است :
 خمش بودن نکو فضلست لیکن
 نه چندان که گویندت که گنگی
 همان بهتر که در بزم افاضل
 ز دانشهای خود چیزی بچنگی
 که تا معلوم گردد بر اکابر
 که تو شاخ گلی یا چوب شنگی
 دو رباعی زیر نیز در تذکرة الشعرا^۳ بنام خواجه طوسی ثبت است و
 نوشته شده « استاد البشر نصیرالدین الطوسی راست » .

۱- در جنگی که تاریخ تحریر آن ۱۰۹۷ است این بیت بدون اسناد به قطب الدین دیده شد . رجوع شود بمجموعه شماره ۳۰۲ از کتب مرحوم میرزای تنکابنی مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی .

۲- مجله ارمغان شماره ۸ ص ۵۳۵ و ۵۳۶ .

۳- تذکرة الشعرا نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی شماره ۹۰۰

از بهر سرانجام ده انجام بخوان

دروی نگسر و حقیقت جام بخوان

این است دعا که مرده را زنده کند

تو ورد کن و هر سحر و شام بخوان

گفتم که دلم ز علم محروم نشد

کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد

اکنون که بچشم عقل در می نگرم

معلوم شد که هیچ معلوم نشد

در مجموعه شماره $\frac{۲۲}{۶۳}$ کتابخانه مجلس شورای ملی دو بیت زیر نیز

به خواجه طوسی نسبت داده شده است :

عارف نشود کس بتراشیدن سر

فخری نبود بس بتراشیدن سر

اول ز سر تراش بر باید خاست

مشغول شدن پس بتراشیدن سر

و ایضا در همان مجموعه بیت زیر به او منسوب شده است :

گرنشستم بر سر بازار و نوشیدم شراب

گو نرنجد محتسب شیخا ترا باری چه شد؟

در کتاب ریاض العلماء میرزا عبداللّه افندی قطعه زیر نیز به خواجه نسبت

داده شده است :

هر که گوید جهان قدیم آمد نبود دیسده دلش بینا

بر حدوث جهان دلیل بس است تیز در ریش بوعلسی سینا

که بدون تردید و شك از خواجه طوسی نیست .

نظام بی نظام از کافرم خواند چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیرا که نبود مکافات دروغی جز دروغی

چون نقطه اگر ساکن یکجای شوی
چون دایره گری محیط پیمای شوی
از قسمت خویش دست بیرون نبری
گری چون سر پرگار همه پای شوی

نی هر که بود به عشق دیوانه بود
نی هر مرغی سزای این دانه بود
صد قرن بگردد و نگردد پیدا
مردی که به نفس خویش مردانه بود

اول ز مکنونات عقل و جانست
و اندر پس او نه فلك گردانست
زینها چو گذر کنی چهار ارکانست
پس معدن و پس نبات و پس حیوانست

زان پیش که نور بر ثریا بستند
این منطقه بر میان جوزا بستند

در کتم عدم بسان آتش بر شمع
عشقت بهزار رشته بر ما بستند

هر چند همه هستی خود می‌دانیم
چون کار به ذات می‌رسد حیرانیم
بالجمله به دوک پیره زن می‌مانیم
سر رشته به دست ما و سرگردانیم

اندر ره معرفت بسی تاخته‌ام
و اندر صف عارفان سر افراخته‌ام
چون پرده ز روی دل برانداخته‌ام
بشناخته‌ام که هیچ نشناخته‌ام

آن قوم که راه بین فتادند و شدند
کس را یقین خبر ندادند و شدند
آن عقده که هیچکس نتوانست گشاد
هر يك گرهی^۱ بر آن نهادند و شدند

جز حق حکمی که حکم^۲ را شاید نیست
حکمی که ز حکم حق فزون آید نیست

۱- هر يك بندی .

۲- ملك .

هر چیز که هست آن چنان می باید
وان چیز که آن چنان نمی باید نیست

ای بی خبر این شکل موهم هیچ است
وین دایره و سطح مجسم هیچ است
خوش باش که در نشیمن کون و فساد
وابسته یکدمی و آنهم هیچ است

موجود بحق واحد اول باشد
باقی همه موهم و مخیل باشد
هر چیز جز او که آید اندر نظرت
نقش دومین چشم احوال باشد

گر زانکه براستخوان نماند رگ و پی
از خانه تسلیم منه بیرون پی
گردن منه از خصم بود رستم زال
منت مکش از دوست بود حاتم طی

چون در سفریم ای پسر هیچ مگوی
احوال حضر در این سفر هیچ مگوی
ما هیچ و جهان هیچ و غم و شادی هیچ
میدان که نه ای هیچ دگر هیچ مگوی^۱

۱- مطلع الشمس ج ۱ ص ۲۲۹ و روضات الجنات ص ۶۰۷ و مجمع الفصحا ج ۱

وهم ازوست

گر چشم یقین^۱ تو نه کج مج باشد

ترسا به کلیسا رود و حج باشد

هرچیز که هست آن چنان می باید

ابروی تو گر راست بود کج باشد

از هر چه نه از بهر تو کردم توبه

وربی تو غمی خوردم از آن غم توبه

وان نیز که بعد از این برای تو کنم

گر بهتر از آن توان از آنهم توبه^۲

ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب این دوییتی را از خواجه نقل کرده

است :

زین گوشه و ایوان که برافراشته ای

وین خواسته خلق که برداشته ای

چه فائده بد ترا چو نایافته کام

بگذشتی و اینها همه بگذاشته ای

این چند دوییتی هم در مجموعه دیگر بنام خواجه طوسی ثبت بود

نوشته شد :^۳

۱- گردیده عقل .

۲- از مجموعه ای که در کتابخانه ملی فرهنگ برای فروش عرضه شده بود

اخذ شد .

۳- مجموعه شماره ۱۲۳۱ کتابخانه مجلس شورای ملی .

آحاد بسر آحاد فراز آر مدام
 ده بکن و هر زائده را ده کن نام
 وز هر طرفی نگر که تا ده چند است
 در یکدگرش ضرب کن و ساز تمام

بگذشته ز ماه ضرب کن ای سرور
 بر سیزده و سیزدهی بر سر بر
 وانگه ز حساب طرح کن سی سی را
 از منزل آفتاب تا برج قمر

هر روز ز ماه سیزده تخمین کن
 پس بیست و شش دگر برو تعیین کن
 هر برجی را ز منزل خور سی ده
 میدان درجات مه مرا تحسین کن

مرحوم میرزا محسن فیض (قدس سره) در رساله غنیة الانام فی معرفة
 الساعات والایام، و در رساله دیگر خود مسماة به معیار الساعات ایات زیر را
 که در اختیارات ایام هفته است به محقق طوسی نسبت داده و گوید خواجه
 گفتار حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) را ترجمه نموده است.

بقول جعفر صادق خلاصه سادات

ز ماه فارسیان هفت روز مذموم است
 نخست روز سیم باز پنجم و پس از آن
 چوروز سیزدهم روز شانزدهم شوم است

دگر ز عشر سیم بیست و یک چو بیست و چهار
 و بیست و پنج که آنهم به نحس مرقوم است
 به جز عبادت کاری مکن در این ایام
 اگر چه نیک و بدت همچو رزق مقسوم است
 بماند بیست و سه روز خجسته مختار
 که در عموم حوائج به خیر مختوم است
 و لیک چارم و هشتم سفر مکن زنهار
 که هلك و خوف در این هر دو نص محتوم است
 بروز یازدهم پیش پادشاه مرو
 اگر چه سنگ دلش بر تو نرم چون موم است
 گریز نیز در این روز نا پسند آمد
 که ره مخوف و هوای خلاص مسموم است
 مکن دوازدهم با کسی مناظره ای
 که در خصومت این روز، صلح معدوم است^۱

هذا النظم والقواعد منسوبة الى المحقق الطوسي^۲

آنچه بگذشته است از سالت	بشمر از مه ملکشاهی
پس بهر برج ده تو ماهی را	تا بیرجی رسی که میخواهی
لیک اینجا دقیقه ای بشنو	اگر از سر کار آگاهی
ماهی از سال اگر ز نصف گذشت	و تو در سدس اول ماهی

۱- از مجموعه خطی متعلق به نگارنده .

۲- از رساله غنیة الانام فی معرفة الساعات والایام - و عنوان نسبت به محقق طوسی در حاشیه نوشته شده است .

مکن آن ماه را حساب آنگاه تا نیاید در آن غلط راهی
دویت زیر نیز در کتاب اخلاق ناصری فصل چهارم در سیاست و تدبیر
اولاد درج است که ظاهراً از خود خواجه است :

زنهار که از برای فرزند معلول و لثیم دایه میسند
خوئی که به شیر در بدن رفت آن دم برود که جان ز تن رفت
در معرفه اوقات ساعات :

چو خواهی بدانی تو ساعات روز
زمین مساوی طلب دل فروز
پس آنگه ببین سایه خویش را
قدم کن بدانی کم و بیش را
قدم چون شود بیست آنگه چهار
بود ساعت اولین از نهار
شود سیزده چون قدم ای پسر
دوم ساعت از روز دانی دگر
ببین نه قدم را سه ساعت شناس
تو شش را بیا چار دان بی قیاس
سیم گر بود ساعت پنجمین
ششم ظل ثانی ز کل بر زمین
قدم چون سه ماند ز بعد زوال
بود ساعت هفتمین بی مثال
دگر شش قدم هشت ساعت شمر
نهم ساعتش نه قدم می شمر

دهم ساعتش دان ده و دو قدم

ده و چهار شد یازده بی الم

بساعت ده و دو شود در غروب

خور عالم افروز دور از عیوب

این بسود بعضی از اشعار منسوب بخواجه طوسی که از تذکرها و مجموعه‌ها و جنگها و کتب دیگر جمع و در این دفتر ثبت گردید . و با تتبع بیشتری میتوان اشعار دیگری باز از او بدست آورد و براین ابیات افزود . چه بتصریح صلاح الدین صفدی در کتاب «الوافی بالوفیات» و محمد بن شاگرد در کتاب «فوات الوفيات» خواجه را شعر فارسی بسیاری بوده است که تمام از میان رفته است و جسته جسته بعضی از آنها در مجموعه‌ها و جنگها ضبط شده است . بنابراین با تجسس بیشتری می‌توان اشعار دیگری از او بدست آورد . لیکن باید توجه داشت که هر شعری که بنام نصیر طوسی یا طوسی و امثال آن دیده شود نباید بی‌تأمل و تحقیق از خواجه طوسی دانست ، چنانکه اکنون دیوانی به نام خواجه نصیر الدین طوسی در تهران چاپ و منتشر شده که جز چند رباعی آن که در تذکرها بنام وی ثبت است مسلماً بقیه از خواجه طوسی نیست . و جامع و ناشر دیوان مزبور هرغزلی که تخلص «طوسی» داشته بتصویر اینکه از خواجه است در آن دیوان آورده و هیچ مأخذ و مدرک آنرا یاد نکرده و آنرا بنام خواجه نصیر الدین منتشر کرده است . در صورتی که خواجه در غزل سرائی دستی نداشته ، و از او غزلی روایت نشده است . و دیگر آنکه تخلص طوسی معلوم نیست از آن خواجه باشد و شاعر طوسی بسیار بوده که ممکن است تخلص طوسی از آنها باشد . و دیگر آنکه اشعاری که از خواجه رسیده

بیشتر قطعات و رباعیاتست و قصاید دراز و غزل از او کم دیده شده است .
و اما اشعار چندی که در « رساله شناخت امام » بروش عقاید اسماعیلیه
گفته شده ^۱ و به «خواجه نصیر» نسبت داده شده بدون شك و تردید ازو نیست.
مانند این ابیات :

ای در وجود رحمت تو ، کون را مکان
وی در پناه حضرت تو خلق در امان
از روی شکل مظهري ^۲ انوار کردگار
وز راه عقل مصدری ^۳ انواع کن فکان

۱- رساله در عقاید اسماعیلیه بنام « رساله شناخت امام » در ایام دولت شاه طهماسب
اول صفوی تألیف شده که مؤلفش معلوم نیست و در آن اشعار چندی مناسب با مذهب
باطنی و اسماعیلی بنام « خواجه نصیر » ذکر شده که از نظم بسیار سست آن مسلم است
که از خواجه طوسی نیست . رساله مزبور بسال ۹۴۷ میلادی در مطبعه اعتماد قاهره
بسی مستشرق فقید ایوانف روسی بطبع رسیده است . نسخه خطی از این رساله که
ناقص و صفحات اول آن افتاده است ضمن مجموعه ای در کتابخانه آقای سید حسین
آموزگار بنظر رسید و یکی دیگر از نسخ این مجموعه دیوان شاعر است بنام « غریبی » که
اشعارش همه مذهبی و قصاید و غزلیات آن تمام در بیان عقاید اسماعیلیه است ، و این
شاعر چنانکه از مطالعه دیوانش معلوم شد در ایام سلطنت شاه طهماسب اول می زیسته
و در طی اشعارش گاهی تاریخ ۹۶۴ یاد شده است و چون اشعارش نظیر چند بیتی که
از « رساله شناخت امام » نقل شد می باشد بنابراین تصور می رود که این اشعار از همان
غریبی شاعر باشد .

آئی ز روی ظاهر در چشم کل خلق
 باشی بحکم باطن و از عقل کل نهان
 ای هر سه کون با تو و تو بوده با همه
 وی هر دو عالم از تو و تو دوری زین و آن
 و این چند بیت دیگر :

چه صور دعوت او حجتش دمید آنکه
 بعلم زنده بود جمله را بمیراند
 چه باز صور قیامت بذات خود بدمد
 هر آنکه مرده جهل است زنده گرداند
 کسی که زنده شود از ندای دعوت او
 بتخت مملکت سرمدیش بنشانند
 کسی که مرده بماند بروز بعثت او
 بآتش عدم جاودان بسوزاند
 نشان زندگی او در این جهان این است
 که دل ز هر چه بود غیر او بیفشاند
 نشان مردگی آن دگر که این باشد
 که روز در گه او ذره ای بگرداند
 و گر ترا بوزد هر دو عالمت باشد
 و گرنه ذات ترا نیز از تو بستاند

غرض از ذکر این اشعار که مسلماً از خواجة طوسی رحمه الله علیه
 نیست آنست که طایفه اسماعیلیه در کتابهای خویش این شعرهای سست و

بی‌معنی را بدان بزرگ‌بسته و از شهرت وی استفاده کرده‌اند، و احتمال هم دارد که در میان آن طایفه خواجه نصیر نامی غیر خواجه طوسی بوده و این اشعار از او باشد.

این بود تمامی سخن در احوال و آثار خواجه طوسی رحمه‌الله .
سپاس خدای را که توفیق بر اتمام و تجدید طبع آن یافت و صلی‌الله‌علی
محمد و آله الطاهرین .

فهرست‌ها

مستدرکات و توضیحات

ص ۳ س ۲ ابن کثیر در تاریخ البدایة و النہایة پدر خواجه را بنام عبدالله یاد کرده و آن مسلماً اشتباه است، و در باره خواجه چنین نوشته است

النصیرالدین الطوسی، و یقال الخواجا (کذا) نصیرالدین، اشتغل فی شبیته وحصل علم الاوائل جید، و صنف فی ذلك فی علم الکلام و شرح الاشارات لابن سینا و وزر لاصحاب قلاع الاموت من الاسماعیلة، ثم وزر لهولاکو، و کان معه فی واقعة بغداد، و من الناس من یزعم انه اشار علی هولاکو بقتل الخلیفة والله اعلم، و عندی ان هذا لا یصدر من عاقل و لافاضل، و قد ذکره بعض البغاددة فاثنی علیه، وله شعر جید قوی، و اصل اشتغاله علی المعین سالم بن بدار (کذا) بن علی المصری المعتبری المتشیع، فنزع فیہ عروق کثیرة منه حتی افسد اعتقاده.

(تاریخ ابن کثیر جزء ۱۳ طبع مطبعة السعادة بمصر ص ۲۶۷)

ص ۴ س ۱ آنچه گفته شد که در مولد و منشاء خواجه طوسی اختلافی نیست مطابق مآخذ معتبر قدیم است که همه جا محل تولد و پرورش او را طوس نوشته اند و شواهد و قراین بسیاری که در زیر یاد می شود تأیید می کنند که خواجه از مردم مشهد طوس بوده، و گفته حمدالله مستوفی و پیروان او اساس و مأخذی ندارد

۱- هر جا که نامی از پدر خواجه برده شده محمد بن الحسن الطوسی یاد

شده است اگر پدرش از مردم قم یا جهرود می بود بطوسی یاد نمی شد

۲- هیچ يك از مورخان معاصر یا قریب العصر وی اشاره ای به اینکه وی

اصلش از جهرود و یا قم است نکرده اند، و اول کسی که اصل او را قم و یا

چهرود نوشته حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده است
 ۳- خواجه در تمام تألیفات و نامه‌های خویش خود را طوسی معرفی می‌کند،
 و در مقدمه زیج ایلخانی هم گوید (و من نصیر که از طوسم) و در هیچ جا اشاره‌ای
 به اصل خویش که چهرود یاقم است ننموده

۴- سالم بن بدران استادش در اجازه‌ای که به خواجه داده او را افضل
 اهل خراسان خوانده است

۵- ابن الفوطی در کتاب تلخیص مجمع الآداب که صدها جا از استاد خود
 محقق طوسی یاد کرده همه جا او را طوسی نوشته و اشاره‌ای به اصل وی که
 قمی یا چهرودی است ننموده است

۶- صدرالدین ابراهیم حموی جوینی که با خواجه همزمان است و چند
 مرتبه در کوفه و بغداد خدمت خواجه را در یافته و از وی مجازگشته، در کتاب
 نفیس خود فرائد السمطین چند موضع از خواجه نام برده و از او روایت حدیث
 نموده و در دوجا او را مشهدی طوسی خوانده است

۷- علاءالدین محمد بهشتی اسفراینی که او نیز از جمله شاگردان خواجه
 است، در مقدمه شرح تجرید خود موسوم به تفریدالاعتقاد در شرح تجرید الاعتقاد
 که از خواجه با تجلیل تمام نام برده، او را مشهدی طوسی نوشته است

۸- نصیرالدین عبدالله بن حمزه طوسی که از بزرگان علماء شیعه و همزمان
 با امام فخر رازی است، و خواجه اجازه روایت حدیث از او دارد، در دو حدیث
 که از او روایت کرده است او را خال پدر خویش محمد بن الحسن معرفی نموده
 و پیدا است که کسان و اقوام مادری و پدری وی همه از مردم طوس بوده‌اند. درباره
 خاندان خواجه طوسی و اصل و تبار وی شرح زیر در مجموعه‌ش ۴۰۱۳ کتابخانه
 مجلس شورای ملی (ج ۱۱ ص ۲۱) قبل از صفحه رساله جبر و قدر خواجه طوسی
 نوشته شده است که ذکر آن خالی از فائده نیست.

قاضی شرف‌الدین احمد بن عبدالله النخعی المالکی در صحبت علی بن
 موسی الرضا علیه الصلوٰة والسلام به خوراسان (۴) آمد. و متولی قضاء طوس
 شد فرزندان داشت که فرزندان نامورند. فرزندان اوسه دختر بودند نارناویه (ظ
 نازبانویه) جدۀ عمادالدین طوسی صاحب واسطه و وسیله است نزیل قم.

عقیقه جدۀ قضاء طوسی کاشان است

لطیفه مفسه (ظ. مفتیه) بوذی جدۀ خواجه سعید نصیرالدین طوسی قدس الله

روحه. شوهان (ظ. شوهان) این هرسه خواهرهم از نسل ذکور قاضی شرف‌الدین نخعی مالکی مذکور بوده است.

(وجدت من خط القاضی السعید العلامة فخرالدین احمد بن قاضی السعید العلامة عماد الدین محمد الطوسی قدس الله روحه العزیز . تحریرا فی تاسع عشر ربیع الآخر لسنة تسعین و سبع مائه بخط العبد الضعیف الفقیر المحتاج الی رحمة الله اللطیف عبد اللطیف بن احمد بن عبد اللطیف بن اسعد بن محمد بن عبد الجبار الطوسی احسن الله تعالی عواقبه بحق الحق).

ص ۵۸ س ۱۹ سه سطر زیر در آخر صفحه بعد از (به عراق و بغداد سفر نمود) افزوده شود .
خواجه در سال ۶۶۵ هجری بخراسان و قهستان کرد، و در این سفر علامه قطب‌الدین شیرازی هم در خدمت وی بود. این سفر ظاهراً بیشتر از یک سال بطول انجامید، و بطوریکه ابن القوطی گوید: خواجه از این سفر در سال ۶۶۷ هجری به مراغه بازگشت. (تلخیص مجمع الآداب ابن القوطی و ذیل تاریخ بغداد)

ص ۱۹۵ س نجم‌الدین احمد نخجوانی - در تاریخ آل سلجوق تألیف ناصرالدین یحیی ابن محمد معروف به ابن بی بی در ذکر امیر جلال‌الدین قراطای یادی از نجم‌الدین شده و در باره اش چنین نوشته شده است .

امیر جلال‌الدین چون از محاربت صحراء آق سرا مراجعت نمود و مسند وزارت از فر و زیری عالم عامل عاطل بود، امام معظم نجم‌الدین نخجوانی را که در فنون علوم بحر مواج و سحاب ثجاج بود، و شرع و حکومت را جمع کرده و معقول و منقول را در ذات کریم امتزاج داده، به تقلد منصب وزارت مکلف و مسمم (کذا - والظاهر . ملزم) گردانید ...

چون قاضی نجم‌الدین مدتی مباشرت وزارت کرد و دید که کارها بر سیل و جوب نمیرود ترک وزارت کرد و به طرف حلب عزیمت ساخت، و در آنجا در تاریخ ۶۵۰ هجری به عالم دیگر انتقال یافت .

صاحب روضات الجنات از کتاب تلخیص الآثار نقل کند که نجم‌الدین نخجوانی را شرحی بر اشارات شیخ و شرحی بر کلیات قانون است.

فرزند اعز دکتر محسن مدرس رضوی حفظه الله استاد دانشگاه آلبرتای کانادا مقالات چندی که بوسیله دانشمندان جهان یزبانهای مختلف (انگلیسی و روسی و فرانسه و آلمانی و ایتالیائی) در مجلات و کتب راجع به خواجه انتشار یافته استخراج و فتوکپی آنها را بعضی با ترجمه فارسی و برخی بی ترجمه برای این بنده فرستاده بود که در تجدید طبع کتاب از آنها استفاده نماید لیکن چون عده مقالات بسیار و بعضی مفصل و اغلب با صورت عملهای ریاضی همراه بود از این جهت از درج همه آنها در کتاب خودداری کرد، و فقط بذکر چند ملخص از مقالات و فهرستی از بقیه اکتفا نمود اینک چند خلاصه از مقالات :

خلاصه مقاله *L. I. Dovlatova* دربارهٔ تحریر اقلیدس

ریاضی دان ایرانی نصیرالدین طوسی (۱۲۵۰ میلادی) از مقدمه اقلیدس کتابی عبری تهیه کرد که در شهر رم در ۱۵۹۴ م بطبع رسید
کتاب تحریر اقلیدس تحریر است از مطالب مقدمه اقلیدس که به وسیله خانم *Dovlatova* بروسی ترجمه شده است.

در این مقاله مشارالیها دربارهٔ اصول موضوعهٔ تحریر بحث می کند، و آنرا از طرفی با اصول موضوعهٔ مقدمهٔ اقلیدس، و از سمتی دیگر با نظریهٔ (*Hilbert* دانشمند و ریاضی دان مشهور آلمانی) در بارهٔ هندسهٔ اقلیدسی قیاس می کند
در این مقاله از اصول موضوعهٔ نصیرالدین چهار اصل ذکر شده است، و نشان داده شده که چه از نظر سبک و چه از نظر زمان اصول موضوعهٔ نصیرالدین بین اصول اقلیدس و اصول موضوعهٔ *Hilbert* واقع می شود .

اصل مقاله بزبان روسی و به نشانی زیر است

Azerbaidzan .Gos. Univ. Mcen. ZOp. Ser Fiz. – Mat.

Nauk (E. S. Kennedy خلاصه از) 1969, no. 2, 83 – 86.

نمره ۱۷۱۳ مجلد ۴۵ مجله *Mathematical Reeviw* سال ۱۹۷۳

مقاله *R. I. ibadov* تعیین جیب زاویه يك درجه از نصیرالدین طوسی.
برطبق نسخه‌های خطی از نصیرالدین طوسی ونـ بیرجندی ، مؤلف این مقاله تأیید
میکند که نصیرالدین طوسی (۱۲۷۴ - ۱۲۰۱) مقدار جیب زاویه يك درجه را
با تقریب رقم پنجم اعشار بدست آورده است، مؤلف مقاله بعضی از روابط و
قضایای مثلثاتی را که برای این حساب بکار رفته ذکر می‌کند، و آنها را بانتایجی
که دانشمندان دیگر آسیای مرکزی و اروپای غربی بدست آورده‌اند نشان می‌دهد.
مقاله در مجله زیر طبع شده است.

izv. Akad. Nank Azerbaidzan, SSR Sev. Fiz Tehn.
Math. Nouk. 1968 no. 1, 49 - 54.

خلاصه از *G. chogoshvili*

نمره ۵۳۹۳ مجلد ۴۰ مجله *Mathematical Reeviw* سال ۱۹۷۰

خلاصه مقاله *A. kubesov* راجع به شرح نصیرالدین طوسی درباره کتاب کره و استوانه ارشمیدس (بزبان روسی)

مؤلف این مقاله نوشته خود را با ذکر چهار کتاب عربی شرح بر کره و استوانه ارشمیدس که مقدم بر کتاب نصیرالدین است شروع میکند، مرجع این مقاله طبع کتاب مجموعه رسائل جلد های اول و دوم از انتشارات دائرة المعارف عثمانیه حیدر آباد (۱۹۴۰) است، و این طبع با چاپ پاریس مقابله شده است

کتاب ارشمیدس یونانی است و ترجمه ای که نصیرالدین از آن استفاده کرده است در ضمن مقاله مورد قیاس قرار گرفته، و بعضی اختلافات در وصف و شمارم گذاری قضایا ذکر گردیده است. در کتاب اول عربی چهار قضیه وجود دارد که در اصل یونانی نیست. و شرح نصیرالدین کوتاه تر از شرح *Eutocius* است، و نصیرالدین فقط قسمتهای مشکل تر کتاب را شرح می کند

اشکالی را که بعضی ها راجع به قیاس طولهای خطوط مستقیم و منحنی (و سطوح مسطح و منحنی) گرفته، و ادعا کرده اند که چون اینها مقادیر غیرمتناهی است بنابراین قابل قیاس نمی باشند، نصیرالدین بحث می کند و نتیجه می گیرد که چنین قیاسی منطقی و صحیح است.

فهرستی از نامعادلات در کسرها که تمام آنها در مقدمه اقلیدس وجود دارد در این کتاب نیز موجود، و از آنها برای اثبات قضایای مختلفی استفاده شده است، مثلا نصیرالدین نشان می دهد که حداکثر تابع $y = x(3a - x)$ برای مقادیر x بین صفر و $3a$ در نقطه $x = a$ می باشد، و y بطور دائم در فاصله $0 \leq x \leq a$ زیاد می گردد، و در فاصله $a \leq x \leq 3a$ کم می شود.

(در اینجا بیان مطلب را با علامات امروزی نشان داده ایم)

برای قضیه نهم کتاب دوم، نصیرالدین طریقه اثباتی خود را بکار می برد،
و قضیه این است
«از تمام قطعات کره که دارای سطوح مساوی هستند، نیمکره دارای بزرگترین
حجم است»

این مقاله آنچه را که باید درباره کار ارشمیدس که توسط مسلمانان مشرق
زمین مطالعه و توسعه داده شده، بیان نمی کند، اما قدم خوبی در راه صحیحی است.
(از مجله *VoProsy Istor. Estestoznan,i Tehn, VyP,* 2 (27) (1969) 23 – 28)

خلاصه از *E. S. Kennedy*

نمره ۵۲۹۳ مجلد ۳۹ مجله *Mathematical Review* سال ۱۹۷۰

مقاله توسط : Rozenfel'd BA; kubesov, AK
 بعنوان مؤلف طبع رومی کتاب زیر کیست؟ Sobirov G.S
 «*Elmentorum gesnetricorum libri tredecium ex traditione doctissimi Nasiridini tusini*»
 چاپ رومی از نسخه اصلی است که از ترکیه آورده شده است. با کمی دقت ملاحظه می شود که این کتاب با تغییر کلمات و جملات کتاب نصیرالدین فراهم شده است. «مؤلفان این مقاله حدس می زنند که نسخه فوق اثر یکی از پنج دستیار و همکار نصیرالدین است که در سمرقند در رصدخانه الغ ییک کار می کرده و پس از مرگ طوسی بترکیه فرار کرده است»^۱
 احتمال دارد که از مقایسه طبع رومی با نسخه شماره N ۲۸۰ کتابخانه Florentine (قاضی زاده رومی) و نمره N ۴۰۱/۲ کتابخانه Rampur (حسین البیرجندی) نام مؤلف را بتوان یافت
 اصل مقاله به روسی در مجله Voprosy Istor. Estest., Tehn. 51-53 (1966) Vyp. 20 می باشد
 خلاصه از (I. N. Veselovskii)
 نمره ۴۹۴۳، مجلد ۳۶ مجله Mathematical Review (سال ۱۹۶۵)

۱- اشتباه است دستیاران نصیرالدین زنده نبوده اند که بعد در سمرقند در رصدخانه الغ ییک کار کنند و بعد بترکیه فرار نمایند معلوم نیست این اشتباه از مؤلف یا مؤلفان مقاله است یا مترجم

قضیه جیب‌ها - رابطه مهمی که امروز به صورت زیر بیان می‌شود

$$\frac{a}{\sin A} = \frac{b}{\sin B} = \frac{c}{\sin C}$$

بربطلمیوس (۱۵۰ میلادی) معلوم بوده است گرچه او این رابطه را بکمک قطعه‌ها بیان می‌کرده است، با وجود اینکه بیرونی و سایر نویسندگان مشرق زمین این رابطه را می‌دانسته‌اند ولی نصیرالدین طوسی بود (۱۲۵۰) ؟ که برای اولین بار آنرا به صورت واضحی در نوشته‌هایش آورد

مثلت کروی قائم‌الزاویه - ریاضی دانهای یونانی ازمثلت کروی قائم‌الزاویه درمحاسباتشان استفاده می‌کردند، اما درهیچ مرجعی شرح کامل آنرا نمی‌یابیم:
اگر وتر را C فرض کنیم شش رابطه زیر را خواهیم یافت

$$۱- \cos C = \cos a \cos b$$

$$۲- \cos C = \cotg A \cotg B$$

$$۳- \cos A = \cos a \sin B$$

$$۴- \cos A = \tg b \cotg c$$

$$۵- \sin b = \sin c \sin b$$

$$۶- \sin b = \tg a \cotg A$$

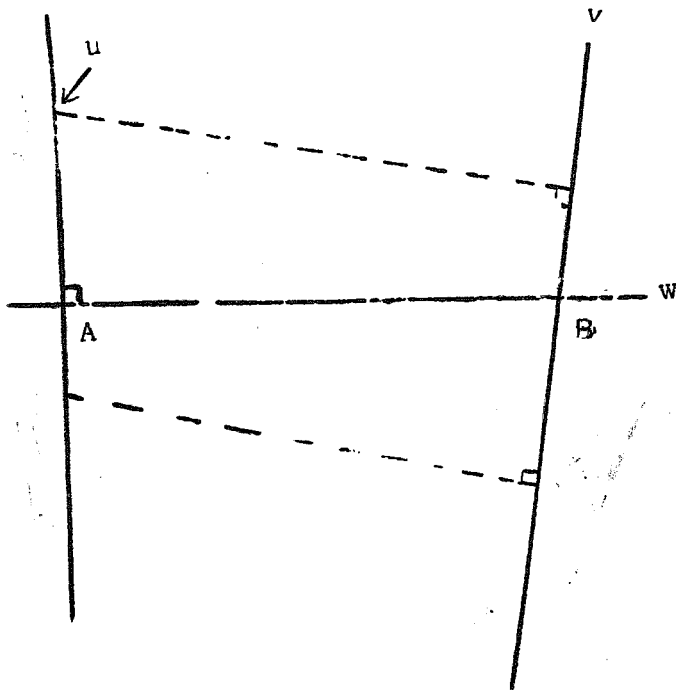
بطلمیوس (۱۵۰) در مسائل نجومی خویش از روابط اول و چهارم و پنجم و ششم فوق استفاده می‌کرد، گرچه بدون کمک توابع او نمی‌توانست روابط فوق را بنویسد

رابطه سوم را جابر بن افلاح (۱۱۴۵) بدست آورده که معمولاً بنام قضیه

جابر معروفست، اولین نویسنده‌ای که هوشش رابطهٔ فوق‌را گرد آورد نصیرالدین طوسی بود (۱۲۵۰)؟

[نقل از کتاب *History of Mathematics* تألیف *D.E Smith*
سال ۱۹۵۸ صفحات ۶۳۰ و ۶۳۱ کتاب]

پس از عمر خیام در شهر مراغه نصیرالدین طوسی (۱۲۷۴ - ۱۲۰۱) منجم
 هلاکو خان نوۀ چنگیز خان و برادر قویلیای قاآن سعی کرد که اصل خطوط موازی
 را ثابت کند، و برای اثبات آن از سه قضیه مربوط بچهار ضلعی *Saccheri* شروع
 کرد (این چهار ضلعی دارای دو ضلع مساوی است که هر دو عمود بر قاعده می باشند)
 اثبات آن بستگی به قضیۀ زیر دارد که این هم معادل اصل اقلیدس می باشد .
 قضیه - اگر خط u در نقطۀ A بر خط W عمود باشد و خط v نسبت به -
 خط W در نقطۀ B مایل باشد (یعنی زاویۀ حاده یا منفرجه با خط W بسازد) در
 این صورت خطوط عمودی که از u به v کشیده شود در سمتی که u زاویۀ حاده
 با u می سازد کوتاه تر از AB و در جهتی که u زاویۀ منفرجه با u می سازد بلندتر
 از AB می باشند .



نظریات نصیرالدین درباره هندسه غیر اقلیدسی که نفر سوم و آخرین دانشمند عربی (۹) زبانی بود که در این باره می نوشت، در قرن هفدهم بوسیله Wallis ترجمه و منتشر شد (قبل از نصیرالدین ابن هیثم و عمر خیام در این باره مطالبی نوشته بودند) چنین بنظر می رسد که ترجمه والیس Wallis نقطه شروع تحقیقات بعدی درباره این موضوع توسط Saccheri در ثلث اول قرن هیجدهم قرار گرفت.

نصیرالدین راه سایر دانشمندان عرب (۹) را پیش گرفت و بعلم نجوم و مثلثات نیز مطالبی افزود. با ادامه کار ابوالوفاء نصیرالدین اولین کسی است که علوم مثلثات مسطحه و کروی را به صورت علم جداگانه ای تدوین کرد. چون در میان اعراب، مانند هندوها و یونانیها تا آن زمان مثلثات جزئی از علم هیأت بشمار میرفت. در نوشته های نصیرالدین شش تابع معمولی مثلثات بکار رفته است. و راههای حل مسائل مختلفی در مثلثات مسطحه و کروی طرح شده است. بدبختانه کارهای نصیرالدین تأثیر محدودی داشت و در اروپا چندان مشهور نگشت. در هیأت نصیرالدین پیشرفتی کرد که ممکن است بنظر کپرنیک Copernicus رسیده باشد. اعراب از نظریات ارسطو و هم بطلمیوس برای نجوم اقتباس کردند، و با مشاهده اختلافات بین این نظریات سعی کردند که آنها را باهم وفق دهند و اصلاح نمایند. در این راه نصیرالدین ملاحظه نمود که ترکیبی از دو حرکت یک نواخت دایره ای در ساختمان معمول *epicycle* ممکن است که حرکت متقابل در خط راست ایجاد کند.

بدین معنی که اگر یک دایره بدون لغزش در داخل دایره ای که شعاع آن دو برابر دایره اول است بغلتد مکان هندسی یک نقطه در محیط دایره کوچکتری که از اقطار دایره بزرگ خواهد بود.

این قضیه نصیرالدین بر کپرنیک Copernicus و کاردان Cardan در قرن شانزدهم میلادی معلوم گشت، و یا بوسیله آنها دوباره کشف شد.

(نقل از کتاب *A History of Mathematics* تألیف C. B. Boyer)

صفحات ۲۶۷ - ۲۶۸)

کتاب (جامع) الحساب فی التخت والتراب (*board and dust*) ترجمه
 س.ا. احمداف S.A. Ahmedov وب. ا. روزنفلد B.A. Rozenfel'd بعلاوة
 یادداشتهاى از احمداف (در مجله *Lstor-Mat. issled* شماره ۱۵ سال ۱۹۶۳
 صفحات ۴۳۱ - ۴۴۴) در سال ۱۲۶۵
 دانشمند و فیلسوف ایرانی کتابی عبری بعنوان فوق نوشت این کتاب مشتمل بر سه
 فصل است حساب اعداد صحیح و کسور معمولی و کسور بر مبنای شصت
 (*Sexagesimal*)

این مقاله فقط ترجمه یازدهمین بخش از فصل اول بزبان روسی است و این
 قسمت از این کتاب است که بسیار جالب و فوق العاده مورد توجه می باشد، بر
 این ترجمه شرحی نیز اضافه شده است.

قسمتی که ترجمه شده راجع ییافتن ریشه های اعداد صحیح است، و درضمن
 بحث طوسی نشان می دهد که از ضرایب *binomial* مطلع می باشد. و بعلاوه
 بر دیف اعدادی جدولی که اکنون به مثلث پاسکال مشهور است در این فصل اشاره
 می شود. و نیز در همین بخش قوانین زیر را با کلمات و روابط بیان می کند.

$$\left(\frac{n}{m}\right) = \left(\frac{n-1}{m-1}\right) + \left(\frac{n-1}{m}\right),$$

$$(a+b)^n - a^n = \binom{n}{1} a^{n-1} b + \binom{n}{2} a^{n-2} b^2 + \dots + b^n,$$

و آنها را درمورد مثال

$$\sqrt[6]{24410626} = 25 + \frac{1}{(26)^6 - (25)^6}.$$

بکار می برد.

قبل از طبع این مقاله قدیمترین اثر و مرجعی که در آن این روابط بکار برده شده
است کتاب مفتاح الحساب (غیاث الدین جمشید الکاشی) است که در سنه ۱۴۲۷ م
نوشته شده است.

اصل مقاله در مجله

(نمره ۵۷۷۶ مجلد ۳۱ مجله *Mathematical Review* سال ۱۹۶۶
(*Istor - Mat. Issled No 15 (1963) 431 - 444*) بچاپ رسیده است
خلاصه از *E. S. Kennedy*

از کتاب هندسه غیر اقلیدسی *Non — Euclidean Geometry* تالیف

R. Bonola (۱۹۱۲) صفحات ۱۰-۱۱-۱۲

از ریاضی دانهایی که اصل خطوط موازی اقلیدس را میخواستند اثبات کنند باید از نصیرالدین (۱۲۷۴ - ۱۲۰۱) نام برد. گرچه او برای اثبات اصل پنجم از اساسی که قبلاً *Aganis* بکار برده بود، استفاده می کند. با وصف این باید بدو سبب اسم او را ذکر کرد، اول برای نظر مبتکرانه او، چون برای اولین بار اهمیت قضیه مربوط به مجموع زوایای یک مثلث را بطور واضحی بیان نمود. و دوم برای استدلالات وسیع و کامل او در زمینه اثبات این اصل است.

(رجوع شود به کتاب *Euclidis elementorum libri*)

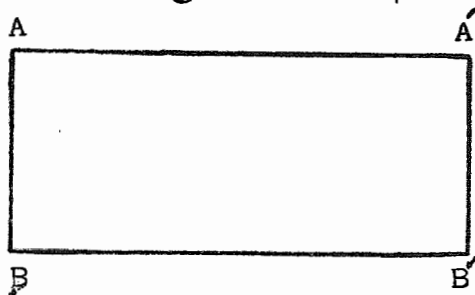
XII Studii Nassiredini

کتاب مقدمه اقلیدس طبع رم سال ۱۵۹۴ میلادی. این کتاب که در اصل عریضت در سالهای ۱۶۵۷ و ۱۸۰۹ تجدید طبع شده، ولی بزبان خارجی دیگری ترجمه نگردیده است.

قسمت عمده فرضیه او این است که:

« اگر دو خط مستقیم r و s یکی عمود و دیگری مایل نسبت به قطعه AB باشد، طول عمودهایی که از s بر r رسم شوند کمتر از AB در سمتی است که s زاویه حاده با AB می سازد و بزرگتر از AB در سمتی است که زاویه s با AB منفرجه است. از این فرضیه فوراً نتیجه زیر حاصل می شود که اگر AB و $A'B'$ دو عمود مساوی بر خط BB' در یک سمت باشند، خط AA' خود عمود بر خطوط AB و $A'B'$ می باشد، بعلاوه $AA' = BB'$ خواهد بود. و بنابراین $AA'BB'$

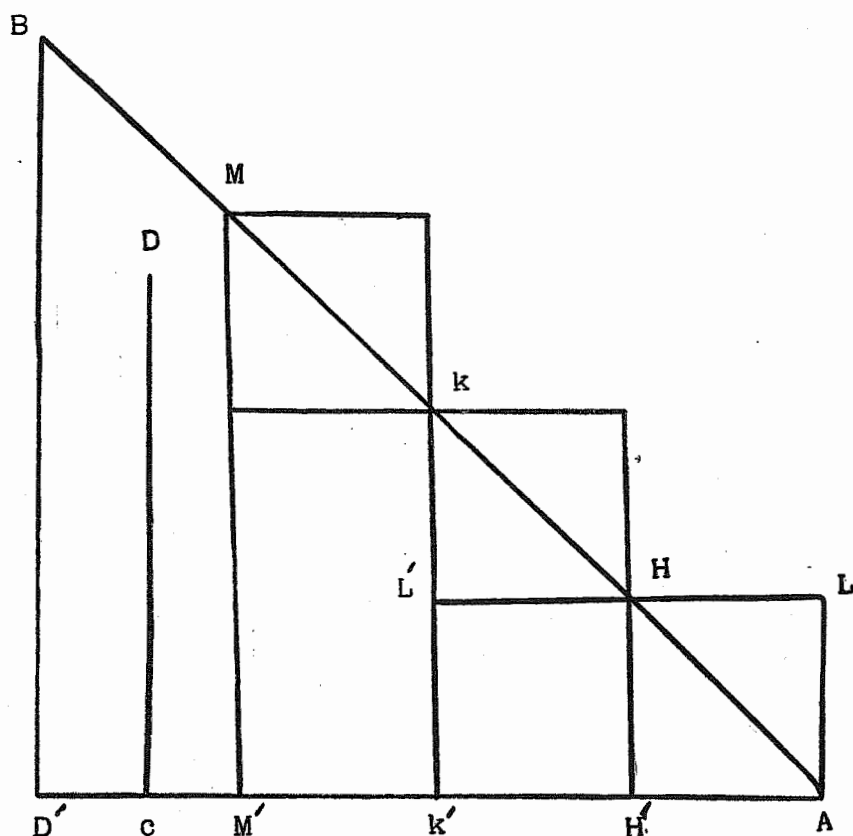
چهار ضلعی است با زوایای قائمه و اضلاع متقابل متساوی (یعنی مستطیل). از این مطلب نصیرالدین نتیجه می‌گیرد که مجموع زوایای يك مثلث برابر دو زاویه قائمه است. برای مثلث قائم الزاویه این قضیه واضح است چون آن نیمه مستطیل می‌باشد.



برای مثلث‌های دیگر این قضیه را با تقسیم هر مثلثی به دو مثلث قائم الزاویه می‌توان اثبات کرد. با این مقدمه اینک می‌توانیم ملاحظه کنیم که چگونه هندسه دان عرب؟ (نصیرالدین) اصل اقلیدس را اثبات می‌کند.

AB و CD دو قطعه خط هستند که اولی نسبت بخط AC مایل و دومی قائم می‌باشد، از AB قطعه AH را جدا می‌کنیم، و از H عمود HH' را بر AC می‌کشیم، اگر نقطه H' روی C واقع شود و یا در سمت دیگر C از A بیفتد، دو خط AB و CD باید متقاطع باشند. چنانکه H' بین A و C قرار گیرد، خط AL را عمود بر AC و مساوی HH' رسم می‌کنیم، بنابراین آنچه قبلاً گفتیم $HL = AH$ در امتداد AH ، HK را مساوی AH جدا می‌کنیم، از K ، عمود KK' را بر AC اخراج می‌کنیم چون KK' بزرگتر از HH' است. می‌توانیم $K'L'$ را مساوی $H'H$ جدا کرده و به $L'H$ متصل نمائیم، دو چهار ضلعی $K'H'HL$ و $H'ALH$ هر دو مستطیل هستند، و در این صورت سه نقطه L' ، H و L در يك خط راست می‌باشند. از این نتیجه می‌شود که زوایای AHL و $L'HK$ و مثلثهای AHL و $HL'K$ مساوی هستند. بنابراین $L'H$ برابر HL می‌باشد.

و از خواص مستطیل رابطه زیر بدست می‌آید $K'H' = H'A$ در امتداد HK و $K'M$ را مساوی KH جدا می‌کنیم از M خط MM' را عمود بر AC رسم می‌کنیم با استدلالی نظیر آنچه در فوق آوردیم نتیجه می‌شود که $M'K' = K'H' - H'A$ پس از حصول این نتیجه حاصل ضرب AH' و عدد صحیحی را می‌گیریم که بزرگتر از AC باشد (اصل ارشمیدس) مثلاً فرض می‌کنیم که AO' برابر



$\angle(AH)$ بزرگتر از AC باشد پس از AB قطعه AO را برابر $\angle(AH)$ جدا

کرده و عمودی از O بر AC رسم می کنیم این عمود OO' می باشد

در مثلث قائم الزاویه $AO'O$ ، خط CD که عمود بر ضلع AO' است

نمی تواند ضلع دیگر یعنی OO' را قطع کند. و بنابراین باید با وتر OA تلاقی

کند، بدین وسیله ثابت می شود که دو خط مستقیم AB و CD باید یکدیگر را

قطع کنند در وقتی که یکی عمود بر AC و دیگری نسبت به AC مایل باشد

بعبارت دیگر اصل اقلیدس را برای حالتی که در آن یکی از زوایای داخلی

قائم است می توان ثابت کرد

نصیرالدین با استفاده از قضیه مربوط به مجموع زوایای یک مثلث، اثبات حالت

کلی را با اثبات این حالت خاص مختصر می کند.

(پاورقی صفحه ۱۲)

بحث اصل پنجم توسط نصیرالدین بطور کامل در کتاب هندسه دان انگلیسی
J. Wallis در مجلد دوم مؤلفاتش و بوسیله *G. Castillon* در مقاله‌ای که در مجله
Mém, de l' Acad. roy. de Sciences et Belles - Lettres (Berlin)
 جلد *XVIII* صفحات ۱۷۵ - ۱۸۳ (۱۷۸۹ - ۱۷۸۸ میلادی) نقل شده است
 بعلاوه چندین مؤلف دیگر باین بحث رجوع می‌کنند که اهم آنها عبارتند از
J. Hoffmon در کتاب

Kritik der Parallelen theorie, (Jena 1807)

و *V. Flauti* در

Nuova dimos trazione del postulato guinto (Naples 1818)

و *G. S. kliigel* در مقاله‌اش موسوم به

*Conatuum praeci puorum theori am Parallelarum demonstrandi
 recensio, quam publico escamini Submittent A.G. Kaestner
 et auctor respondens G. S. Kliigel (G ötingen 1763)*

دانشمندان شوروی مطالعات بسیار دقیق و ارزنده‌ای در باره آراء و افکار و تألیفات و ابتکارات خواجه در ریاضیات و نجوم و غیره نموده‌اند و مقالات تحقیقی مفیدی در مجلات خود انتشار داده‌اند که بعضی بسیار قابل توجه و شایسته است که مورد تحقیق و بررسی کامل قرار گیرد .

از جمله درمجله *to day Soviet union* که در روسیه شوروی منتشر می‌شود شرح زیر و تصویری از خواجه طوسی چاپ شده که بسیار جالب است



ANOTHER FORERUNNER OF COLUMBUS?

The man in the picture lived 700 years ago. Nasreddin Tusi, an Azerbaïjanian, founded the largest observatory of his time in Marag, a town in the Caucasus Mountains. While studying the astronomical tables he compiled, Soviet scientists discovered that he seems to have known the geographical coordinates of the American continent. Columbus discovered America two centuries later!

ترجمه شرح عکس

پیشرو دیگر کلمبوس . مردی که در این عکس ملاحظه می‌شود ۷۰۰ سال قبل می‌زیست ، نصیرالدین طوسی از اهل آذربایجان بزرگترین رصد خانه زمان خودش را در مراغه که شهری در کوههای قفقاز است برپا کرد .

دانشمندان روسی ضمن مطالعه جداول نجومی که او تنظیم کرده است در یافته‌اند که او مختصات جغرافیائی قاره آمریکا را می‌دانسته است .

کلمبوس آمریکا را دو قرن بعد کشف کرد .

فهرست مقالات

- | | |
|---|---|
| <p><i>Nasir al - Din</i> (1201 - 1274)
 = <i>Nasir Eddin Mohammed ibn-</i>
 <i>Hassan al - Tusi</i></p> | <p>نصیرالدین</p> |
| <p>1— <i>Braunmuehl A v</i> 1897 <i>Leop NA</i>
 71, 61 - 67 (F28, 44) [<i>Regio-</i>
 <i>mon anus</i>]</p> | <p>درباره</p> |
| <p>2— <i>Casillon G</i> 1788 <i>Ber Mm</i> 18,
 175 - 183 [<i>non - Euc geom</i>]</p> | <p>درباره هندسه غیر اقلیدسی،</p> |
| <p>3- <i>Dilgan Hamit</i> 1956 <i>Buyuk Turk</i>
 <i>a limi Nasireddin Tusi, Istanbul</i>
 - 1956 <i>Int Con HS</i> 8, 183-191
 (MR19, 825)</p> | <p>نصیرالدین طوسی بقلم حمید دیلقان
 استاد دانشگاه فنی استانبول در مجمع
 هشتم بین المللی تاریخ علوم سپتامبر
 ۱۹۵۶ در میلان ایتالیا</p> |
| <p>4— <i>Easton J</i> 1965 <i>AMM</i> 72, 53-
 56 [<i>de Witt, ellipse, Schooten</i>]</p> | |
| <p>5— <i>Kasumkhanov F A</i> 1965 <i>Mos</i>
 <i>IIET</i> 1, 128 - 145 (Z 59:14;
 60, 4 [<i>numbers, reals</i>]</p> | <p>اعداد، مقادیر حقیقی</p> |
| <p>6— <i>Kubesov A</i> 1963 <i>Az FMT</i> (4),
 147 - 152 (Z 117 : 2, 242)
 [Cale]</p> | |

- 7— *Mamedbeili G D 1959 Muhammed Nasirēddin Tusi on the theory of parallel lines and the theory of ratios, Baku 100 p (MR 23A,4)* محمد نصیر الدین توسی درباره فرضیه خطوط موازیه و فرضیه کسور، باکو ۱۰۰ صفحه
- 8— *Mamedov K M 1963 Az IMM 2(10), 147-158 (MR27, 899) [Euclid]*
- 9— *Rozenfel'd B A 1951 Ist M Isl 4, 489-512 (MR14, 524; Z44, 242)*
- 10— *Rozeufel'd B A+ 1960 Ist M Isl 13, 475 - 482 (MR27, 3) [non - Euc geom]* هندسه غیر اقلیدسی
- 11— *Sabra A I 1956 Alex UAB 13, 133 - 170 [non - Euc geom]* هندسه غیر اقلیدسی
- 12— *Sarton G 1931 Int His Sc 2, 1001 - 1013*
- 13— *Suter H 1892 Bib M (2) 6, 3-6 (F24, 48)*
- 14— *1893 Bib M (2) 7, 6*
- 15— *Thaer C 1936 QSGM (B) 3, 116 - 121 (z13, 338) [Euclid]* اقلیدس
- 16— *Wiedemann F 1928 Erlang Si 58, 228 - 336 (F54, 17) [Euclid]*
- 17— *1928 Erlang Si 58, 363-379 (F54, 18)* اقلیدس

18— 1928 *Erlang Si* 60, 289-316

نور

19— *Winter H J J* + 1951 *Isis* 42,
138 - 142 (Z42, 241) [optics]

20— *Delambre M. Astronomie*

DE moyén AGE (۲۰۳-۱۹۱)

Bibliography and Reseach Mawal of the نقل از کتاب
History Mathematcs by K. O. May

(*University of Toronto Press*) «1973 سال *Toronto* مطبعة دانشگاه

فهرست اعلام

اسماء رجال و خاندانها

ابراهیم بن سعدالدین بن حمویه ۲۸۱	آخوندی ۳۸۸
ابراهیم بن حبیب فزاری ۴۱۶	آدم ۹۰
ابراهیم بن عبدالوهاب زنجانی ۲۸۲	آصف ۶۰۲
ابراهیم بن علی السلمی ع. ر. ک. به قطب الدین	آقا بزرگ (شیخ) ۴۴۸
مصری ۱۶۷	آل طولون ۴۰۶
ابراهیم باسمچی تبریزی ۵۶۱	آل عباس ۳۰۰
ابراهیم حقلانی مارونی ۵۹۲	آل محمد ۸۳
ابراهیم شروانی ۲۶۸	آمو زگار (سید حسین) ۲۷۹-۲۸۰-۳۹۳-
ابراهیم قطیفی ۲۰۳	۵۹۳-۶۲۶
ابراهیم مهدی ۱۰۱	آیه الله ر. ک. به علامه حلی
ابرخس ۴۶	آیتمور ۲۳
ایسقلوس (اسقلوس) ۳۴۰-۳۴۱-۳۵۸	ابا قخان ۴۹-۵۰-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-
ایلنیوس ایلونیوس ۳۳۹-۳۶۲	۱۳۴-۱۳۵-۱۴۷-۱۴۹-۱۵۱-۲۲۱-
ابن ابی الحدید (ر. ک. به عزالدین بن ابی-	۲۹۳-۳۰۶-۵۵۷
الحدید) ۱۲۵-۲۶۸-۲۷۳	ابراهیم (علیه السلام) ۸۵
ابن ابی اصیبعه ۱۶۸-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۱-۱۹۱	ابراهیم ازارین ۳۱۰
ابن ابی عذیبه ۱۳۳	ابراهیم باسمچی (حاج) ۵۶۱

ابن داود حلی ۲۰۳-۲۱۵-۲۲۱	ابن ابی العز ۲۱۶
ابن رافع ۲۴۱-۲۴۲-۲۴۹-۲۳۳	ابن الاثیر ۲۶۴
ابن رشد (احمد بن رشد) ۵۹۵	ابن اخضر ۲۱۵
ابن زهره ۱۶۳-۶	ابن ادريس ۱۶۲
ابن ساعی ر. ك. به تاج الدين علی بن انجب	ابن اسفندیار ۱۶۰
ابن ساعانی ۲۶۵	ابن اعلم ۴۶
ابن سعاده ۲۱۴	ابن البواب ۷۳-۱۳۳-۲۳۲-۳۱۳-۳۱۶
ابن سلامی ر. ك. به ابن رافع	۳۴۸-۳۱۷
ابن سینا ۸۶-۱۹۴-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴	ابن بی بی
۵۷۶-۵۷۵	ابن تغری بردی ۱۹۲-۲۴۶-۲۸۲
ابن شاکر ۴۱-۴۸-۴۹-۵۹-۶۸-۶۹	ابن تیمیه ۸۵-۸۷-۸۸-۲۳۹-۳۳۵
۷۰-۷۴-۷۵-۷۸-۷۹-۸۱-۸۲	ابن الجوزی ۲۱-۱۹۲
۸۸-۱۰۲-۱۰۴-۱۲۸-۱۳۲-۱۶۲	ابن الجهم یا ابن الجهم ۳۸-۳۹-۲۱۶
۱۷۹-۱۸۳-۱۹۷-۲۲۶-۲۵۷-۲۷۱	۲۲۳-۲۲۲
۲۷۴-۲۷۵-۳۱۸-۳۲۸-۳۶۳	ابن حاجب ۹۷-۹۸-۱۰۴-۱۰۵-۲۴۳
۳۶۶-۳۶۸-۴۴۶-۴۶۰-۴۶۹-۵۲۸	۲۵۰-۲۷۸-۴۰۲
۵۴۵-۵۴۸-۵۵۴-۵۸۹-۶۲۵	ابن حبیب ۲۷۴-۲۷۵
ابن شدیدی کوفی ۳۱۴	ابن حجر عسقلانی ۶۹-۷۴-۷۵-۲۳۹
ابن شعار ۱۸۲	۲۴۶-۲۵۱-۲۵۷-۲۸۱
ابن شبهه ۲۱۰	ابن حمویه ۱۶۱
ابن شهر آشوب ۱۵۵	ابن خاتون (محمد)
ابن الصابونی ۲۵۳	ابن الخطیب یا ابن خطیب ری (ر. ك. به امام
ابن طاوس ر. ك. به رضی الدین بن طاوس ۲۱۷	فخر رازی)
۲۱۸-۲۲۱-۲۸۲-۴۰۶	ابن خلدون ۱۳۱-۱۴۱
ابن طیب جاثلیق سرخسی ۴۰۹	ابن خلکان ۹۸-۹۹-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰
ابن طقفی ۱۴۳-۱۵۴	۱۸۱-۴۱۵
ابن عباد ۳۳۹	ابن الخوام ۱۵۰-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰
ابن العبری ۶۳-۶۴-۱۹۲-۱۹۵-۲۲۹	۲۶۱
۲۳۴-۲۳۵-۵۳۶	ابن داعی اسرائیلی اربلی ۳۱۲-۳۱۳

- ابن العربی ر. ك به محیی الدین ابن عربی
 ابن علقمی ۹-۱۰-۱۱-۱۸-۲۰-۲۱-۲۲-
 ۲۳-۲۷-۲۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-
 ۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۲۱۸-۳۷۳-۳۷۴
 ابن القوطی ۳۶-۴۳-۵۷-۵۹-۷۱-۷۴-
 ۷۵-۷۸-۹۳-۱۰۶-۱۲۸-۱۲۹-
 ۱۳۱-۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۶-
 ۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۰-
 ۱۶۱-۱۶۲-۱۶۴-۱۶۷-۱۶۹-
 ۱۷۰-۱۷۳-۱۷۹-۱۸۲-۱۹۳-۱۹۷-
 ۲۰۴-۲۰۵-۲۰۷-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۳-
 ۲۲۴-۲۲۵-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-
 ۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶-۲۴۱-
 ۲۴۳-۲۴۴-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۲-۲۵۵-
 ۲۵۶-۲۵۷-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-
 ۲۶۷-۲۶۹-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-
 ۳۱۱-۳۱۲-۳۳۳-۳۱۴-۳۱۵-
 ۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-
 ۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۶-۳۲۷-
 ۳۲۸-۳۲۹-۴۶۲-۵۹۹-۶۲۱
 ابن القیم الجوزیه ۸۱-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-
 ۳۳۵
 ابن المقفع ۵۸۰
 ابن کثیر ۱۸۳-۲۷۴-۲۷۵-۵۹۸
 ابن کمال پاشا ۴۳۲
 ابن کمونه ۲۶۱-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶
 ابن المنجس ۲۳۹
 ابن المظهر ۲۳۹
 ابن میثم ۷-۲۰۰-۲۰۱-۲۱۴-۲۱۹
 ابن ناقد ۱۴۱
 ابن النجار ۱۹۷-۲۶۷
 ابن همگر- ر. ك. به مجدالدین بن همگر
 ابن هیثم ۳۷۴-۵۱۹
 ابن الهواری محیی الدین ۳۱۳-۳۱۴
 ابن واصل ۱۸۱
 ابن الوردی ۵۹۷
 ابن یوسف ضیاء الدین ۳۷۲-۵۷۳
 ابوالاحمد عبدالله بن منصور ر. ك. به مستعصم
 ابواسحاق شیرازی ۱۹۲-۲۷۲
 ابواسحاق (شیخ) ۲۷۳
 ابوالبقاء عکبری ۱۴۰
 ابوالبركات بغدادی ۱۱۱-۱۱۸
 ابوبکر- (جد خواجه طوسی) ۲
 ابوبکر صدیق ۳۲۱
 ابوبکر پسر مستعصم خلیفه ۲۰-۱۲۸
 ابوبکر قطبی اهری ۶۱-۶۲
 ابوبکر بن محمود سلماسی ر. ك. به کریم الدین
 ابوتراب مرتضی ۱۵۶
 ابوجعفر ۳
 ابوالثناء محمودی ر. ك. به قطب الدین شیرازی
 ابوجعفر طوسی ر. ك. به (شیخ الطایفه)
 ابوجعفر احمد بن علی بن سعید بن سعاده ۱۹۳
 ۴۷۵-۴۷۸
 ابوجعفر مفید الدین ر. ك. به محمد بن جهم
 ابوجعفر محمد بن عبدالله شریقی ۲۷۶
 ابوجعفر منجم ۹۹
 ابوجعفر نصیر الدین ۱۶۰
 ابوحامد احمد بن علی شبلی ۴۴۷

- ابو حامد غزالی ۹۵
 ابو حامد محمد زین الدین کیشی ۳۲۲
 ابو حامد یا ابوطالب محمد بن ابی بکر ر. ک.
 به فریدالدین عطار
 ابو حامد محمد بن علی ابن عربی ۱۹۵
 ابو الحسن بن احمد ابیوردی کاشانی ۵۳۰
 ابو الحسن حسین بن بدیع ر. ک. به فخرالدین
 قاضی
 ابو الحسن حیدر ۲۶۹
 ابو الحسن سالم بن بدران عبری ۱۶۲-۱۶۱
 ابو الحسن رضوی (میرزا) ۴۰۸
 ابو الحسن علی بن احمد نسوی ۳۵۵
 ابو الحسن علی بن حیدر ر. ک. به فریدالدین
 طوسی ۲۳۳
 ابو الحسن علی بن زکی طوسی ر. ک. به
 کافی الدین ۳۱۵
 ابو الحسن علی بن سلیمان ر. ک. به جمال الدین
 ابو الحسن بهاء الدین علی بن عیسی ر. ک. به
 علی بن عیسی اربلی
 ابو الحسن علی کمال الدین احمد بکری ۳۲۱
 ابو الحسن علی بن عبدالله ۱۵۶
 ابو الحسن فراهانی ۵۲۹-۵۳۳
 ابو الحسن مطهر بن سید ابوالقاسم ۵۶۶
 ابو الحسن منوچهر قهستانی عضدالدین ۳۱۸
 ابو الحسن عبدالرحمن صوفی ۳۹۸
 ابو حنیفه ۱۸۰-۲۶۹
 ابو الخیر محمد مسراغی سروی محی الدین
 ۳۲۰
 ابو الخیر ناصر الدین ر. ک. به بیضاوی
- ابو الرضا سعد بن منصور ر. ک. به ابن کمونه
 ابو ریحان بیرونی ۳۴۵-۳۲۹-۴۱۵
 ابو زکریا یحیی ۱۹۲-۲۱۵
 ابو زید سهل بلخی ۵۸۱
 ابو السعادات اصفهانی ۶-۱۶۹-۲۰۰-
 ۲۲۰
 ابو سعد هبة الله همگر ۲۸۸
 ابو سعید ابوالخیر ۲۰۵
 ابو سعید ثمالی ۴۰۵
 ابو سعیدخان (سلطان) ۴۲۶
 ابو شجاع امین الدوله ۲۲۳-۲۲۴
 ابو شجاع رستم بن مرزبان ۴۰۹
 ابو الشمس افلاطون ۳۰۴
 ابو الشمس معین الدین ۹-۱۳۸-۱۳۹-
 ۳۸۴-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸
 ابوطالب رضوی (میرزا) متولی ۴۰۵-۳۲۹
 ابوطالب محمد بن احمد ر. ک. به ابن حلقمی
 ابوطاهر محمد بن مبارک انباری ۱۸۰
 ابو العباس احمد بن المعتصم ۲۴-۱۲۸-۳۵۲
 ابو العباس بن ابراهیم حلبی ۴۱۳
 ابو العباس لوکری ۶-۱۷۱-۳۴۵
 ابو عبدالله زنجانی ۲۶۰-۵۳۹
 ابو عبدالله محمد ر. ک. به ابن القیم الجوزیه
 ابو عبدالله اعرج اصفهانی ۳۱۳
 ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی ۳۴۹
 ابو عبدالله محمد بن ادريس العجلی
 ر. ک. به ابن ادريس
 ابو عبدالله محمد بن زنگی خراسانی اسفراینی
 ر. ک. به شعبی ۴۳۸

قہستانی
 ابو الفتح موسیٰ بن ابی الفضل ۱۷۷
 ابو الفتح یحییٰ بن محمد مغربی ر.ک.
 بہ محی الدین مغربی
 ابو الفدا ۱۸۳
 ابو الفرج احمد بن عثمان صوفی ۳۰۹
 ابو الفرج (عالی) بن ابی الشجاع ہمدانی ر.ک.
 بہ موفق الدولہ
 ابو الفرج عبدالرحمان بلدجی ۷۱
 ابو الفرج بن القف ۲۲۹
 ابو الفضائل ابراہیم زنجانی ۲۸۲
 ابو الفضائل احمد ۲۲۰
 ابو الفضائل حسن بن محمد علوی استرآبادی
 ر.ک. بہ رکن الدین استرآبادی
 ابو الفضائل سعید بن عزالدین ۳۰۶
 ابو الفضائل عبدالرحمن ۱۲۸
 ابو الفضائل عبدالرزاق بن احمد
 ر.ک. بہ ابن القوطی
 ابو الفضل احمد بن ابی سعید الہروی ۳۵۲
 ابو الفضل احمد نجم الدین بغدادی
 ر.ک. بہ ابن البواب
 ابو الفضل احمد بن مہنا ۷۳
 ابو الفضل عبدالباقی سنجاری ۲۲۲
 ابو الفضل عبدالرحمن ۲۳-۲۲-۲۶
 ابو الفضل عبدالعزیز خلطی فخرالدین ۲۳۰
 ابو الفضل عمر بن علی بلخی بزاز ۳۲۶
 ابو الفضل عبداللہ بن شمس فخرالدین ۳۰۷
 ابو الفضل قیصر بن ابی القاسم مصری ع.ک.
 بہ علم الدین

ابو عبداللہ محمد بن عمر منہاج الدین ۳۱۷
 ابو عبداللہ محمد بن عیسیٰ الماہانی ۳۵۲
 ابو عبداللہ محمد بن نام آور ۲۱۰
 ابو عثمان سعید بن یعقوب ۳۲۰
 ابو العزجراح ۵۸
 ابو ہزیز احمد بن عبداللہ صوفی مقری
 کمال الدین بغدادی ۳۱۹
 ابو علی بن ابی الفتوح ابن الداعی ۳۱۲
 ابو علی احمد بن محمد مسکویہ ۵۰۰-۴۵۰-۸
 ابو علی سینا (شیخ الرئيس) ۱۱۲-۱۱۱-۶
 ۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹
 ۱۲۳-۱۶۸-۱۷۱-۱۹۲-۱۹۴-۱۹۵
 ۲۱۳-۲۲۳-۳۴۹-۴۳۳-۴۴۵-۴۹۹
 ۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۷-۵۱۳-۵۲۰
 ۵۲۳-۵۲۴-۵۵۰-۵۵۳-۵۸۹-۶۱۷
 ابو علی عبدالمجید حارثانی ر.ک. بہ مجد الدین
 حارثانی
 ابو علی طبرسی (امین الدین) ۱۵۹-۱۵۶
 ابو علی غیاث الدین محمد ۳۲۹
 ابو علی مسعود کمال الدین نطنزی ۳۲۳
 ابو عمر عثمان بن عمر ر.ک. بہ ابن حاجب
 ابو عمرو احمد بن محمد البصری ۲۳۱
 ابو الفتح عمر الخیامی ر.ک. بہ خیام
 ابو الفتح کیخسرو بن ابی المجد برہانی قزوینی
 ۷۳
 ابو الفتح محمد بن احمد بن عیسیٰ قزوینی ر.ک.
 بہ فخر الدین قزوینی حکیم
 ابو الفتح محمد بن جمال الدین ۳۰۶
 ابو الفتح منصور محتشم شہاب ر.ک. بہ محتشم

ابو الفضل محمد بن علی فخر الدین مطرزی
 ۳۲۳
 ابو الفضل محمد بن یوسف غزنوی ۱۸۰
 ابو الفضل یحیی بن فضل عز الدین ساجونی ۳۱۰
 ابو الفلاح عبدالحی بن العماد الحنفی ۲۶۷
 ابو القاسم بیک ۷۷
 ابو القاسم جعفر بن حسن ر.ک. به محقق اول
 ابو القاسم علی بن طائوس ۲۱۷-۲۱۸
 ابو القاسم عبدالله کاشانی ۷۰
 ابو القاسم محقق اول ۲۰۲
 ابو القاسم احمد ر.ک. به فخر الدین احمد
 ابو القاسم علی بن نجم الدین - خوام الدین
 بغدادی ۳۲۵
 ابو قرشت حسن معروف به سقف ۳۲۵
 ابو الکریم منوچهر بن ایرانشاه ر.ک. به عضد الدین
 قهستانی
 ابو اللیث محمد بن عبدالملک ۲۳۲
 ابو الجامع ابراهیم ر.ک. به صدر الدین حمویه
 ابو المحاسن منصور ۳۱۴
 ابو محمد احمد بن عزیز کمال الدین سروی
 ۳۱۹
 ابو محمد بزرجمهر ر.ک. به فخر الدین بروجردی
 ابو محمد حسن ر.ک. به اصیل الدین
 ابو محمد حسن بن محمد بن حیدر ۱۷۰
 ابو محمد حسین بن حسن فخر الدین زرنندی ۳۰۸
 ابو محمد ربیع بن محمد ۷۱
 ابو محمد رضا کمال الدین ۱۵۵
 ابو محمد رکن الدین استرآبادی به رکن الدین
 استرآبادی ر.ک.
 ابو محمد شبانی ۴۰۹
 ابو محمد عبدالحمید خسروشاهی ر.ک. به
 شمس الدین خسروشاهی
 ابو محمد عبدالوهاب ۲۸۵
 ابو المظفر احمد بن محمود قطب الدین ۳۲۴
 ابو المظفر بهزاد ۲۷۰
 ابو المظفر عبدالعزیز نیشابوری ر.ک. به عبدالعزیز
 نیشابور
 ابو المظفر عبدالکریم بن طائوس ۲۲۱
 ابو المظفر منصور بن عظاملک جوینی ۲۲۱
 ابو المعالی صدر الدین ۱۹۸
 ابو المعالی عبدالوهاب زنجان ۲۸۵
 ابو المعالی قیصر ۱۷۹
 ابو المعالی کمال الدین بن یونس ۱۷۹
 ابو المغیث محمد بن حمزه افطسی آبی ۲۴۷
 ابو معشر بلخی ۹۹-۱۰۰
 ابو المناقب علی صوفی حکیم ۳۲۲
 ابو المناقب مبارک ۲۴-۲۶-۱۲۸-۱۲۹-
 ۱۳۰-۲۶۷
 ابو المناقب هاشمی ۲۶۸
 ابو منصور حسن بن یوسف ر.ک. به علامه حلی
 ابو منصور الشیعی ۱۶۱
 ابو منصور کازرونی ۵۵۵
 ابو نصر عبدالوهاب خزرچی ر.ک. به عز الدین
 زنجان
 ابو نصر فارابی ۵۰۴-۵۴۰
 ابو نصر قمی ۴۱۴
 ابو نصر محمد (امیر) ۱۲۹
 ابو نصر محمد بن ایدمر ۱۳۱

ابو الفضل محمد بن علی فخر الدین مطرزی
 ۳۲۳
 ابو الفضل محمد بن یوسف غزنوی ۱۸۰
 ابو الفضل یحیی بن فضل عز الدین ساجونی ۳۱۰
 ابو الفلاح عبدالحی بن العماد الحنفی ۲۶۷
 ابو القاسم بیک ۷۷
 ابو القاسم جعفر بن حسن ر.ک. به محقق اول
 ابو القاسم علی بن طائوس ۲۱۷-۲۱۸
 ابو القاسم عبدالله کاشانی ۷۰
 ابو القاسم محقق اول ۲۰۲
 ابو القاسم احمد ر.ک. به فخر الدین احمد
 ابو القاسم علی بن نجم الدین - خوام الدین
 بغدادی ۳۲۵
 ابو قرشت حسن معروف به سقف ۳۲۵
 ابو الکریم منوچهر بن ایرانشاه ر.ک. به عضد الدین
 قهستانی
 ابو اللیث محمد بن عبدالملک ۲۳۲
 ابو الجامع ابراهیم ر.ک. به صدر الدین حمویه
 ابو المحاسن منصور ۳۱۴
 ابو محمد احمد بن عزیز کمال الدین سروی
 ۳۱۹
 ابو محمد بزرجمهر ر.ک. به فخر الدین بروجردی
 ابو محمد حسن ر.ک. به اصیل الدین
 ابو محمد حسن بن محمد بن حیدر ۱۷۰
 ابو محمد حسین بن حسن فخر الدین زرنندی ۳۰۸
 ابو محمد ربیع بن محمد ۷۱
 ابو محمد رضا کمال الدین ۱۵۵
 ابو محمد رکن الدین استرآبادی به رکن الدین
 استرآبادی ر.ک.

ابونصر منصور بن عراق (امیر) ۳۵۲-۳۵۳-

۳۶۶

ابوهاشم عبدالمطلب هاشمی ۱۸۰

ابوالولید احمد ر. ک. به ابن رشد

ابویحیی بن احمد ۲۱۵

ابویعقوب یوسف حلّی ۲۳۸-۲۱۶

ابویوسف اقلیدسی ۴۰۹

اثیرالدین اومانی ۲۹۸-۲۹۷-۲۹۶

اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری ۱۷۸-۱۸۳

۱۸۴-۱۸۵-۳۰۶-۴۴۸-۴۴۹-۵۱۶

اثیری ع. ر. ک. به فخرالدین محمد ابن جمال الدین

قزوینی حکیم

احمد (سلطان) ر. ک. به نکودار

احمداف س. آ. ۳۸۳

احمد بنی موسی ۳۶۴

احمد حکیم باشی اصفهانی ۵۱

احمد بن ابراهیم اصفهانی ۴۱۵

احمد بن ابی بکر نخجوانی نجم الدین ۱۹۵

احمد بن ابی القاسم عمادالدین قاضی ساوی

۳۲۲

احمد بن زین الدین جبلی ۵۱۰

احمد بن طاموس ر. ک. به جمال الدین

احمد بن عبدالحلیم ر. ک. به ابن تیمیه

احمد بن عبدالرزاق خالیدی ر. ک. به صدرالدین-

خالدی

احمد بن عثمان صوف. ر. ک. به فخرالدین صوفی

احمد بن عثمان ر. ک. به فخرالدین مراغی

احمد بن عزیزینال ر. ک. به ابو محمد احمد

احمد بن علی بن اصفهانی ۴۷۸-۴۷۵-۴۰۶

احمد بن علی بن سعید ۴۷۹

احمد بن علی ر. ک. به ابن یواب بغدادی

احمد بن فهد ۲۰۳

احمد بن محمد الاربدیلی ۴۲۹

احمد بن محمد زنجانی ۵۳۹

احمد بن محمد مراغی طیب ابو محمد ۳۰۳

احمد بن محمد مهدی نراقی ۳۵۳-۴۳۱

احمد بن مهنا الحسینی ر. ک. به ابو الفضل احمد

احمد بن نجم الدین قزوینی قطب الدین

۳۲۴

احمد بن همگر ۲۸۸

احمد بن موسی الحمصی ۳۶۴

احمد بن یوسف منشی مصری ۱۰۱-۴۰۶

احمد فرزند خلیفه ۱۲۹

ادریس نبی ۴۱۴

ادفوی ۱۸۱

ادکار بلوشه ر. ک. به بلوشه

ادوارد برون ۵۷-۴۵۴

ارسطرخس ۳۵۸

ارسطو (ارسطاطالیس) ۱۱۸-۱۳۶-۵۴۰

ارسلان بن سلیمان بن قتلش ۳۲۹

ارشمیدس ۱۷۹-۳۵۲-۳۵۵-۳۶۰-۳۶۱

۳۶۲-۳۶۳-۳۶۸

ارغون بن اباقاخان ۷۴-۱۴۷-۲۷۷-۵۵۸؟

ارغون آقا حاکم کل بلاد ایران و گرجستان

۷۴-۱۵۰

استادالمختص ۳۵۵

استفان ۴۵۵

اسحاق بن حنین ۳۳۹-۳۴۰-۳۴۶-۳۴۷

۳۵۵-۳۵۷-۳۶۹

- اسعد بن عبدالقاهر اصفهانی ر. ک. به شیخ -
ابوالسعادات
اسفندیاری (حاج محشم السلطنه) ۵۵۵-۵۳۸
اسقلوس ع. ر. ک. به اسقلوس
اسکندر ۳۹۴
اسکندریک منشی ۷۶
اسکندر پاشا ۳۶۷
اسماعیل ابوالفداء مالک الدین ر. ک. به ابن کثیر
اسماعیل بن احمد قهستانی ۴۰۱
اسماعیل خاتون آبادی ۴۳۵
اسماعیل بن محمد همگر ۲۹۲
اسماعیل بن محمد جعفر اصفهانی ۲۷۲
اسنوی ۲۵۰
اشتر نخعی ۱۵۲
اشراق (شیخ) ر. ک. به شهاب الدین سهروردی
اشرف (سید) ۳۹۸
اشکوروی ۵۹
اصفهانی ۲۲۲
اصیل الدین زوزنی ۱۴
اصیل الدین حسن طوسی ۵۰-۴۳-۱۴
۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۶
۲۳۳-۲۴۳-۲۴۶-۲۵۲-۲۸۸-۳۲۶
۴۱۱
اطوقوس عسقلانی ۳۶۲
اطولوقوس ۳۵۹-۳۵۶
اعتضاد السلطنه ۹۷-۹۹
اعتماد الدوله حاتم بیک ۷۶
افشار ایرج ۵۸۱
افطسی آبی ر. ک. به کمال الدین رضا حسینی
افضل الدین خونجی ۱۹۵-۲۱۰-۲۲۸
افضل الدین غیلانی ۱۷۱-۶
افضل الدین کاشانی (محمد بن حسن)
۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰
افلاطون ۱۱۸-۱۲۲-۱۳۶
افندی ر. ک. به عبدالله افندی
اقبال آشتیانی (عباس) ۲۸۵-۲۸۳
اقلیدس ۴۲-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۵۵
۳۵۷-۳۶۰-۳۶۹-۳۷۰
اکمل الدین محمد بن محمود البایرتی ۲۳۱
الجایتو ۶۹-۷۰-۲۳۹-۲۴۲
الجای خاتون ۲۶-۱۲۹-۳۲۸-۳۲۹
الخ بیک ۴۱۲
الهی اردبیلی ۴۶۵
الهی ر. ک. به محمد بن محمد
الیاس بن محمد مراغی ر. ک. به مجد الدین الیاس
امهزاده ۴۱۹
امام الدین ۲۷۴-۲۷۵
امامی هروی ۲۹۱-۲۹۸
امامی اصفهانی ۴۳۵
امیراروق ۷۲
امیر چوپان ۳۱۶
امیر نوروز ۲۸۳
امیر سعید ابوالمناقب ۱۲۹
امیر شهیدی ۵۹۱
امیر المؤمنین ر. ک. به علی علیه السلام
امیر محمد پسر تاج الدین ۲۷۶
امیر محمد (حاج) ۵۶۹
امین احمد رازی ۸۱-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۹
امین الدوله ابوشجاع ۲۲۴
امین الدین طبرسی ۱۵۹

- انجب عثمان ۲۶۷
 انوشروان ۲۸۸-۲۸۹
 اوحدالدین رازی ۶۰۵
 اوحدالدین ابوحامد کرمانی ۲۳۰
 اوحدالدین مراغی ۷۲
 ایتمور ۲۳
 ایرانشاه ۱۴
 ایلخان ۲۱-۲۱-۱۰۵-۱۳۳-۱۳۴-۳۰۰
 ۴۲۶
 ایوانف ۵۹۳-۵۹۴-۶۲۶
 ایوب بن عین الدولة اخلاطی ۲۳۱
 بابا افضل کاشانی ر.ک. به افضل الدین کاشانی
 بابا مزید ۲۹۶
 بارتولد ۴۹
 باستان ر.ک. به حسین باستان
 باقر خوانساری ر.ک. به خوانساری
 باقر رضوی - مدرس آستان قدس (سید محمد)
 باقر رضوی (۱۵۸-۴۰۷)
 باقر بن محمد مؤمن سبزواری ۴۳۵
 باقریزدی ۳۴۲-۳۵۱
 بایزیدخان سلطان عثمانی ۴۱۹-۴۲۶
 بتانی ۴۶-۳۴۷
 بدر جاجرمی ۲۹۱
 بدرالدین حسین ۵۹۳-۵۹۴
 بدرالدین دریکی نخجوانی ۲۱
 بدرالدین طبری ۳۹۳
 بدرالدین عبدالوهاب بن الفوطی ۳۰۳
 بدیع اسطرلابی ۴۱۵
 برکلمن ۱۷۹-۲۰۱-۳۳۸
 برکه خان بن توشی ۱۴۵-۱۴۶
 بزمک ۲۲۸
 برون (ادوارد) ۶۸
 برهان الدین محمد بن ابی الخیر علی حمدانی
 ۱۵۷-۱۵۸
 برهان الدین عبدالله بخاری ۲۳۲
 برهان الدین ابوحامد مطرزی ۳۲۴
 برهان الدین محمد بن محمد بن علی قزوینی
 ۷-۱۵۶-۱۵۷
 برهان الدین ناصر بن ابی المکارم ۱۶۱
 برومس ملطی ۳۴۰
 بزرجهر محمد بن حبش بروجردی ۳۱۰
 بسمل ر.ک. به علی اکبر منجم شیرازی ۳۹۶
 بطلمیوس ۴۲-۴۶-۵۳-۱۰۱-۱۳۶-
 ۳۳۶-۳۳۹-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-
 ۳۴۸-۳۵۲-۳۶۹-۴۰۰-۴۰۶-
 ۳۰۷-۴۰۸-۴۱۶-۵۱۹
 بطلمیوس دوم ۳۳۹
 بغدادی بن قشمر ۲۵۲
 بلال شاخسی قاینی ۲۳۰
 بلوشه ۶۰-۷۰-۷۱-۲۲۹-۴۰۷-۵۳۲-
 ۵۳۶-۵۶۷
 بنی زهره ۳۸-۷۸-۸۹-۱۸۶-۲۲۶
 بنی عباس ۲۱۶-۲۱۷
 بنی موسی ۳۵۶
 بنی هاشم ۲۰-۲۴۸
 بهادر بن عبدالله خوارزمی ر.ک. به سیف الدین
 بینکچی
 بهار ۵۲

- بهاء الدین عاملی (شیخ) ۸۹-۱۴۶-۱۵۰-
 ۲۰۳-۳۵۱-۳۸۱-۳۸۲-۳۹۱-
 ۴۶۸-۵۳۱-۵۸۸
 بهاء الدین علی بن عیسی اربلی ۱۵۳-۲۲۳-
 ۲۸۳
 بهاء الدین محمد جوینی ۹۸-۱۴۸-۱۴۹-
 ۱۵۰-۱۸۷-۱۸۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۷۷-
 ۲۸۸-۲۹۰-۳۱۱-۴۰۶-۴۶۷-۵۷۱-
 بهاء الدین محمد بدر عظاملك جوینی ۱۴۶-
 ۲۷۹
 بهبهانی ۱۰۶
 بهشتی اسفرائینی ۴۲۹-۴۳۰-
 بهمنیار ۶-۱۷۱-۱۸۴
 بولق ارسلان ۲۴۴
 بیانی (دکتر) خانبا ۷۰
 بیرجندی ۴۰۵-۴۱۹-۴۲۰-۴۴۵-۴۱۴-
 ۴۱۶
 بیضاوی (قاضی) ۲۴۲-۲۷۲-۲۷۵-۴۴۲-
 بیکلار بن مجد الدین محمد ۳۰۳
 بیگم ۱۳۳
 بیهقی (ابن فندق) ۲۲۷
 پاسکال ۳۸۳
 تاج الاسلام ساوی ۳۵۰
 تاج الدین تبریزی ۲۵۲
 تاج الدین حسن ۳۳۵
 تاج الدین شهرستانی ۴۴۵
 تاج الدین علی بن انجب بغدادی ۲۵۵-۲۶۷-
 ۲۶۸-۲۸۲
 تاج الدین علی بن سبها سالار معتز بن طاهر ۲۷۶
 تامار خاتون ۱۳۳
 تبریزی ۴۳۰
 تربیت (محمد علیخان) ۷۳-۷۷-۲۹۵-
 ۳۹۷
 تعاسیف ۱۷۹
 تغری بردی ر. ک به ابن تغری بردی
 تفتازانی ر. ک به سعد تفتازانی
 تفضل حسین خان ۳۶۳
 تقی بن امیر مؤمن قزوینی (سید محمد) ۴۳۱
 تقی الدین احمد ابوالعباس ر. ک به ابن التیمیہ
 تقی الدین کاشی ۲۰۴-۲۰۵-۲۰۸-
 تقی الدین محمد حسینی اوحدی اصفهانی ۱۸۵
 نکجال ۵۸
 نکودار (احمد) ۱۴۷-۱۵۱-۲۴۲-
 تکین ۲۸۹
 تمسکای (امیر) شحنة عراق ۲۶۳
 تنکابی (میرزا محمد طاهر) ۳۴۴-۳۷۲-
 ۳۹۷-۴۰۵-۴۲۲-۴۴۱-۴۸۴-۵۰۹-
 ۵۱۵-۵۲۷-۵۵۱-۵۷۲-۵۷۵-۶۱۴-
 ۶۱۶
 تہانوی ۴۱۰
 تولی خان ۱۳۰
 تومچی (تونچی) ۴۷
 ثابت بن قرہ ۳۴۰-۳۴۲-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۲-
 ۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-
 ۳۶۲-۳۶۴-۳۶۹-۳۷۴-۵۶۹-
 تاوڈوسیوس ۳۵۷-۳۶۳
 جابر بن افلاح ۵۲

جمال الدين احمد بن طاموس ۱۵۷-۲۱۷-

۲۲۰-۲۲۱-۲۳۸

جمال الدين احمد بن مهنا ر. ك: به ابوالفضل
احمد

جمال الدين بکتمر ۲۹

جمال الدين تفلیسی ۳۱۵

جمال الدين جلیلی ۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-

۴۸۰-۴۸۱

جمال الدين حسن بن مطهر ۸۹

جمال الدين حسين بن شيخ على ۲۱۴

جمال الدين عثمان بن عمر معروف به ابن حاجب
ر. ك: به ابن حاجب

جمال الدين علامة حلی ر. ك: به علامه حلی

جمال الدين على بن سليمان بحرانی ۱۹۳-

۲۰۰-۲۱۳-۲۱۴-۴۷۶-۴۷۷-

۵۹۸

جمال بن علی بن محمد دستجردانی ۲۶۹

جمال الدين غريغوريوس الملطى الجاثليق ۲۳۷

جمال الدين محمد بن هاشم تفلیسی ۳۱۵

جمال الدين محمد بن طاهر بخارى (الزئیدی)

۴۲

جمال الدين ياقوت ۱۳۶

جمال الدين يحيى صرصرى فقيه ۳۰۹

جميل صدقي افندی ۲۶۵

جواد (حضرت) عليه السلام ۷۰

جواهر كلام ۴۳۰-۴۵۶-۵۳۱-۵۵۳-۵۸۳-

۵۹۶-۵۹۷

جوهری ۳۷۰-۳۷۵

جوینی ۱۴۸

جار بردی ۲۸۶

جار الله زمخشري ۲۸۶

جامی ۱۹۸-۲۰۵

جبرئیل (شیخ) ۱۸۶

جرارد کرمونائی ۳۴۷

جرجی زيدان ۳۶۸-۴۲۸-۴۳۸-۵۲۸-۵۳۱

۵۶۸-۵۶۹

جعفر صادق (عليه السلام) ۱۳۸-۶۲۲

جعفر (میرزا) ۷۷

جعفر استرآبادی ۴۲۸

جعفر بن حسن هذلي حلی ر. ك: به محقق اول

جلال دوانی (ملا) ۳۹۲-۳۹۵-۴۰۵-۴۲۶-

۴۶۷

جلال طره ۲۵۱

جلال محدث (دکتر) ۴۵۷

جلال الدولة نیشابوری ر. ك: به عبدالعزيز

نیشابوری

جلال الدين بلخی ۲۴۲

جلال الدين بن فريد الدين طوسی ۲۳۳

جلال الدين حسن ۱۳۶

جلال الدين خوارزمشاه (منکبرنی) ۳۷-۱۴۶

جلال الدين خورشاه ر. ك: به خورشاه

جلال الدين على حسینی آوی ۴۴۱

جلال الدين قراطای ر. ك: به قراطای

جلال الدين محمد بن اسعد صدیقی دوانی ر.

ك: به جلال دوانی

جلال الدين محمد بن طاهر ۴۲

جمال الدين ابو عمر ۲۷۸

اسفراینی	جیلی ۵۵۴
حسن آل یسین ۴۷۵	چنگیز خان ۱۳-۳۶-۴۵-۱۲۶-۱۳۰-
حسن ایلغاری (شیخ) ۲۹۵	۲۷۳-۳۹۴-۴۱۰-
حسن بن ابراهیم منجم ۱۰۱	حاتم بیک اعتمادالدوله ۷۶-۷۷-
حسن بن احمد ۴۸	حاتم طی ۶۲۰
حسن بصری ۱۲۶	حاج خلیفه ۹۳-۱۸۵-۱۸۸-۲۰۴-۲۰۵-
حسن بن حسین شاهمشاه سمنانی منجم ۴۱۱	۲۳۷-۲۵۱-۲۵۵-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۷-
حسن بنی موسی ۳۶۴	۳۵۶-۳۶۵-۳۶۸-۳۶۹-۳۸۰-۳۸۱-
حسن زنوزی (میرزا) ۶۰	۳۸۲-۳۹۱-۳۹۲-۴۰۱-۴۰۶-۴۰۹-
حسن غزنوی (سید) ر. ک. به اشرف	۴۱۲-۴۱۷-۴۱۵-۴۳۷-۴۴۶-۴۴۸-
حسن صاحب معالم ۲۱۳	۴۷۹-۴۸۰-۴۳۷-۵۵۴-۵۶۶-۵۶۷-
حسن مازندرانی ۱۳۶	۵۷۱-۵۷۵-۵۸۱-۵۸۲-۵۹۰-۵۹۴-
حسن بن علی طبری ۹۸-۱۵۰-۲۷۷	۵۹۵
حسن بن علی منجم شیرازی ۵۰	حاجی سزواری ۴۲۲
حسن بن محمد ر. ک. به نظام اعرج ۴۰۲-	حاجی نوری ر. ک. به میرزا حسین نوری
۴۱۱	حافظ ابرو ۶۱-۶۲
حسن بن محمد سیواسی ۳۴۷	حافظ حسین کربلائی ۲۴۳-۲۵۱-۲۵۲-
حسن بن محمد بن شرفشاه استرآبادی ر. ک. به	۲۷۶-۲۹۵
سید رکن الدین استرآبادی	حاکمی ۴۶
حسن بن مطهر ر. ک. به علامه حلی	حجاج بن یوسف کوفی ۳۴۰-۳۴۲-۳۴۶-
حسین ۲۰۸	۳۴۷
حسین آموزگار (سید) ر. ک. به آموزگار	حر عاملی (شیخ) ۱۶۲-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۱-
حسین الهی اردبیلی ۴۶۷	۲۲۲-۵۵۹-۶۰۰-
حسین باستان ۳۹۶-۶۱۰	حسام الدین بورك ۲۴۴
حسین بن بدیع مشهور به نقاش ۳۲۸	حسام الدین حسن بن محمد سیواسی ۳۴۷
حسین (آقا) خوانساری ۴۳۵	حسام الدین شامی ۴۳-۴۹
حسین بن عبدالصمد ۵۳۱	حسام الدین علی بن فضل الله سالار ۳۶۶-۳۷۱
حسینعلی خان ۴۴۵	حسام الدین منجم ۱۶-۱۷-۲۵-۵۰-۳۰۰
حسین بن منصور حلاج ۹۵-۵۸۷	حسام الدین محمد بن احمد ر. ک. به بهشتی

حسین (قاضی میر) میبدی ۳۴۳-۵۹۴
 حسین میرزای بایقرا (سلطان) ۴۴۱
 حسین نوری (حاج میرزا) ۹۳-۱۵۷-۱۵۹-
 ۱۶۲-۲۱۴-۲۲۰-۲۲۲
 حشف ۲۶۲
 حکمت (جناب آقای علی اصغر) ۵۸-۶۸-۶۹-
 ۲۹۰
 حکیم کوچک ۴۳۵ رجوع کنید به قاضی سعید
 قمی
 حکیم مصری ر.ک. به قطب الدین مصری
 حمدالله مستوفی ۴-۶۱-۱۸۵-۲۰۳-۲۱۱-
 ۲۱۳-۲۸۸-۵۲۹-۶۰۳
 حمزه اصفهانی ۴۱۵
 حمزه بن علی بن زهره ۱۶۵
 حمزه بن محمد ۱۶۰
 حنین بن اسحاق ۳۶۱-۵۲۲-۵۲۰
 حیدرآملی (سید) ۴۷۹-۴۸۴-۵۵۰
 حیص بیص شاعر ۳۹
 خاتون آبادی ۲۷۸-۲۲۹
 خسروشاهی ر.ک. به شمس الدین خسروشاهی
 خضر ۶۶-۶۱۳
 خضرشاه بن عبداللطیف ۴۳۱
 خضر بن محمد الرازی الجبلرودی ۸۹
 خضیری (دکتر) ۲۰۶-۲۰۷-۲۰۹
 خفزی ر.ک. به علامه خفزی
 خلاطیه ۳۲۹
 خلیفه سلطان ۴۳۵-۴۵۶
 خلیفه عباسی ۱۳
 خلیفه العرب والعجم ۱۹۸
 خواجه زاده رومی ۵۹۵-۵۹۶
 خواجه طوسی نصیرالدین محمد در تمام
 صفحات
 خواجه کائنات ۸۱-۱۵
 خوارزمی ۲۰۳
 خواند امیر ۳۰۱
 خوانساری ۸۱-۹۸-۱۶۷-۲۵۱-۲۷۸-
 ۲۸۴-۲۸۵-۲۴۲-۵۸۳-۵۸۷-۵۵۴
 خورشاه ر.ک. به رکن الدین
 خونجی ۲۱۰-۲۴۵-۵۵۴
 خیام (حکیم) ۱۳۴-۲۰۵-۳۷۰-۶۰۲
 خیرالدین زرکلی ۵۲۸-۵۶۸-۵۸۹
 داغستانی ۲۰۶
 داود (ملک) ۱۳۳
 دانش پژوه ۱۳۸-۲۶۶-۳۸۸-۴۴۰-۴۴۲-
 ۴۶۲-۵۲۵-۵۲۷-۵۳۵-۵۴۶-۵۶۰-
 ۵۸۴-۵۹۲
 دیران ر.ک. به نجم الدین دیران کاتبی
 دزی ۵۳۴
 دواتدار صغیر ۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۱۴۲
 دولت شاه سمرقندی ۱۳۴-۱۴۹-۲۰۴-۲۰۵-
 ۲۸۸-۲۹۵-۲۹۶-۵۵۷
 ذهبی ۱۲۸-۱۳۱-۲۱۵-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷
 ذیمقراطیس ۱۲۲
 رافعی ۱۵۷
 رامشی نیشابوری ۴۵۲
 راوندی ر.ک. به (سید فضل الله)
 رئیس الدوله ۱۵-۶۹-۲۲۳
 ربیع بن محمد قاضی حنفی ۷۱

حسین (قاضی میر) میبدی ۳۴۳-۵۹۴
 حسین میرزای بایقرا (سلطان) ۴۴۱
 حسین نوری (حاج میرزا) ۹۳-۱۵۷-۱۵۹-
 ۱۶۲-۲۱۴-۲۲۰-۲۲۲
 حشف ۲۶۲
 حکمت (جناب آقای علی اصغر) ۵۸-۶۸-۶۹-
 ۲۹۰
 حکیم کوچک ۴۳۵ رجوع کنید به قاضی سعید
 قمی
 حکیم مصری ر.ک. به قطب الدین مصری
 حمدالله مستوفی ۴-۶۱-۱۸۵-۲۰۳-۲۱۱-
 ۲۱۳-۲۸۸-۵۲۹-۶۰۳
 حمزه اصفهانی ۴۱۵
 حمزه بن علی بن زهره ۱۶۵
 حمزه بن محمد ۱۶۰
 حنین بن اسحاق ۳۶۱-۵۲۲-۵۲۰
 حیدرآملی (سید) ۴۷۹-۴۸۴-۵۵۰
 حیص بیص شاعر ۳۹
 خاتون آبادی ۲۷۸-۲۲۹
 خسروشاهی ر.ک. به شمس الدین خسروشاهی
 خضر ۶۶-۶۱۳
 خضرشاه بن عبداللطیف ۴۳۱
 خضر بن محمد الرازی الجبلرودی ۸۹
 خضیری (دکتر) ۲۰۶-۲۰۷-۲۰۹
 خفزی ر.ک. به علامه خفزی
 خلاطیه ۳۲۹
 خلیفه سلطان ۴۳۵-۴۵۶
 خلیفه عباسی ۱۳
 خلیفه العرب والعجم ۱۹۸

رکن الدین خورشاه ۹-۱۴-۱۵-۲۲-۲۹-۶۹-
 ۸۲-۱۳۶-۱۳۷-۱۹۴-۲۲۳-۳۰۱-
 ۳۹۷-۳۹۸-۵۹۱
 رکن الدین شحنة هرات ۱۴
 رکن الدین محمد بن علی فارسی جرجانی
 ۲۳۹-۴۴۰-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-
 ۵۴۸
 زبدة المحققین ۲۰۳
 زکلی ر. ک. به خیر الدین زکلی
 زکریا (علیه السلام) ۱۴۷-۳۰۰
 زکریا بن حسن موسوی ۳۹۶
 زکریا بن شمس الدین جوینی ۱۴۷
 زکریا بن محمد بن محمود قزوینی ۱۷۸-
 ۱۸۴-۱۹۶-۲۲۱
 زکریا یوسف ۵۷۰
 زکی الدین (شیخ) ۲۷۱
 زمخشری ۲۸۶
 زمهریر ۳۲۸-۳۲۹
 زین الدین بدخشی ۴۲۷
 زین الدین سربحا ملطی ماردینی ۲۶۵
 زین الدین (شیخ) شهید ثانی ۱۲۵
 زین الدین کیشی ۳۲۲
 زین العابدین (میرزا) ۷۶
 زین العابدین حسینی ۳۴۳
 زین العابدین کیانزاد ۴۶۰
 زین العابدین محمد منجم ۳۵۱
 ژرژ سارتن ۴۷-۱۳۲-۳۳۸-۳۴۰-۳۴۵-
 ۳۴۷-۳۴۸-۳۶۶-۳۸۱-۳۸۲-۳۹۹-
 ۴۰۰-۴۱۲-۴۱۳-۴۵۵-۵۳۷-۵۲۰-

رزن قل د ۳۸۳
 رستم زال ۶۲۰
 رسطا لیس ر. ک. به ارسطو
 رسول الله (ص) ۸۶-۳۰۹
 رشید الدین رازی ۷۳
 رشید عیوضی (دکتر) ۲۹۶
 رشید الدین فضل الله ۴۱-۴۲-۴۷-۵۸-۶۹-
 ۷۰-۷۱-۲۲۴-۲۴۵-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۹-
 ۲۶۰
 رضا (ع) ۱۶۰-۲۰۴
 رضا بن فخر الدین محمد افطسی آبی ۲۴۷
 رضاخان نائی ۴۰۸-۵۷۱-۵۷۲
 رضاقلیخان هدایت ۱۳۳-۲۰۵
 رضا مستوفی (رضی) ۳۸۵
 رضی (سید) ۱۵۶
 رضی (میرزا) ۳۹۵
 رضی الدین حسن صاغانی ۱۴۴
 رضی الدین علی بن طائوس ۶-۱۵۷-۱۶۹-
 ۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-
 ۲۳۸
 رضی الدین بن غیاث الدین ۲۱۸
 رضی الدین لالا ۲۱۱
 رضی الدین محمد استرآبادی ۲۷۸
 رضی الدین محمد بن حمزة افطسی آبی ۲۴۷
 رفیع الدین لنبانی ۲۹۶
 رفیع الدین محمد بن حیدر (امیر) ۴۳۵
 رکن الدین استرآبادی (سید) ۴۳-۲۴۹-
 ۲۵۱-۲۵۲-۴۳۳-۴۳۷-۴۳۸-۵۱۴-
 ۵۸۷

شاعر	۵۶۸-۵۷۰-۵۷۱
سعید بن هبة الله راوندی ۱۵۶	ژان گراو ۴۱۲
سعید بن یوسف نیشابوری (عطار) ۲۰۴	ژن والیس ۳۴۵
سعید قمی (قاضی محمد) ۴۳۵	ساسان ۲۸۹
سعید نفیسی ۲۰۷-۲۱۰	سالم بن بلدان مصری ۶-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳
سکاکی ۲۴۳	۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷-۵۳۰
سلامی ۲۶۷	سامری ۵۵۴
سلطان احمد ر.ک. به تکودار	سبط زکی ۱۵۵
سلطان العارفين ۱۹۶	سبکی ۳۶-۸۱-۸۶-۸۷-۱۶۸-۱۹۰
سلطان العلماء ر.ک. به: خلیفه سلطان	۱۹۲-۲۷۴-۲۷۵
سلطان القرائی ۱۸۸-۱۹۹-۴۵۶	سخاوی ۲۳۹
سلیمان علیه السلام ۶۶-۶۰۲	سدید الدین ابومنصور ۱۹۲
سلیمان بن احمد آل جبار بحرانی ۴۴۴	سدید الدین محمود حمصی ۱۵۷
سلیمان شاه ۲۳-۲۴-۲۹۷	سدید الدین یوسف (شیخ) ابویعقوب ۳۹-
سلیمان شاه پروانه ۲۳-۲۴-۲۷۶	۲۱۶-۲۸۲
سلیمان صفوی (شاه) ۴۴۵	سدید سلماسی ۱۷۷
سلیمان (شیخ) ۲۰۰	سراج الدین قمری ۷-۶۰۳
سلیمان ماحوزی ۵۵۰	سرافیل ۲۹۲
سمعانی ۲۸۱	سعد تفتازانی (ملا) ۲۸۵-۲۸۶-۴۲۲
سنائی ۶۱۳	سعد بن منصور ابن کمونه ر.ک. به (عزالدوله)
سنجر (سلطان) ۱۳۴	سعد الدین ابوبکر (اتابک) ۲۸۹
سنلیقیوس ۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴	سعد الدین حمویه (شیخ) ۱۶۱-۲۱۱-۲۸۱
سهروردی ۲۶۷	سعد الدین محمد ساوی ۳۵۰
سونجاق آقا ۱۵۱	سعد الدین نطنزی ۶۲
سونگ ۴۲	سعد الدین وزیر ۷۰
سوئر ۳۸۷	سعدی (شیخ) ۱۰۸-۱۰۹-۱۴۹-۲۴۶-
سورس ۲۰۷	۲۹۳
سید بن طاوس ۹۳	سعد الدین بن سعد بیابانی ۳۲۵
سیف الدین آمدی ۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲	سعید بن محمد الوزان ر.ک. به حیص بیص

شمس‌الدین احمد بن سلیمان ۴۳۲	سیف‌الدین ابن یغمر ۳۳-۲۹
شمس‌الدین احمد خوئی ۱۶۹	سیف‌الدین باخرزی ۶۰۵-۶۰۴-۲۱۱
شمس‌الدین اختیار (محتشم) ۱۴۰	سیف‌الدین بیتکچی ۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۲۳
شمس‌الدین بن الجوزی ۲۱	سیف‌الدین صاحبی (امیر) ۲۶۶
شمس‌الدین جوینی وزیر ۵۹-۹۸-۱۰۲	سیف‌الدین عبدالقاهر بغدادی ۶۰۴-۳۲۱-۶۰۵
۱۳۶-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹	
۱۵۰-۱۵۴-۱۸۷-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸	سیف‌الدین سلطان ملک ۳۰۱
۲۳۵-۲۴۱-۲۵۴-۲۵۹-۲۶۵-۲۶۶	سینک (پاشینک) ۴۷
۲۶۷-۲۷۲-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۷-۲۸۹	سیوطی (جلال‌الدین) ۲۱۵-۲۴۶-۲۴۹
۲۹۳-۲۹۴-۳۰۸-۳۱۷-۳۱۹-۴۰۶-۴۵۷	۲۵۰-۲۵۱-۲۷۸-۲۸۴-۲۸۵-۴۲۴
شمس‌الدین خسرو شاهی ۱۷۰-۱۹۰-۱۹۱	۴۵۲
۱۹۲-۱۹۳-۵۰۹-۵۱۰	شافعی ۴۴۲-۳۵۱-۱۶۸
شمس‌الدین ذهبی ر.ک. به ذهبی ۳۳۵	شیبی محمد رضا ۲۵۷
شمس‌الدین سمرقندی ۳۵۰	شجاع بن محمد علی رضوی ۴۰۴
شمس‌الدین شروانی ۴۹-۲۸-۲۳	شرف‌الدین ابوالقاسم علی ۱۴۱
شمس‌الدین عبدلی ۳۰۳	شرف‌الدین بن حلقمی ۱۴۴
شمس‌الدین بن غرم ۲۷۸	شرف‌الدین خطیب ۲۵۶
شمس‌الدین گیلک ۳۰۱	شرف‌الدین زکی ۲۴۰
شمس‌الدین محمد بن ابی‌الربیع حاسب ۲۶۳	شرف‌الدین محمد بن محمود رازی ۵۱۳
شمس‌الدین محمد خفری ر.ک. به علامه خفری	شرف‌الدین مظفر طوسی قاری ۱۷۷
شمس‌الدین محمد صاحب دیوان ۱۴۶	شرف‌الدین هارون جوینی ۲۳۵-۲۷۲-۲۹۲
شمس‌الدین عرضی ۳۱۸-۱۷۹-۱۳۲-۴۹	۲۹۶
شمس‌الدین قزوینی ۱۳	شریف ۱۸۱
شمس‌الدین کرت (ملک) ۱۳۸-۱۳	شریف (میرسید) ۴۰۱-۴۰۵-۵۳۱
شمس‌الدین محمد کیشی ۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸	شریفی (حکیم) ۲۷۶
۱۸۹-۱۹۰-۲۳۸-۲۴۰-۲۹۱-۳۲۲	شعرانی ۱۹۶-۱۹۹
۲۶۷-۲۹۷-۴۹۸-۵۰۲-۵۰۹	شعیبی محمد بن زنگی ۲۳۸
شمس‌الدین محمد بن سعد ۳۲۹	شفیع (محمد) حسینی قزوینی ۳۹۵
شمس‌الدین محمد یزدی ۳۲۹	شمس‌الدین ابوالمناب هاشمی ۲۶۷

شمس‌الدین محمود اصفهانی ۴۲۴
شمس‌الدین مسعود کازرونی ۳۲۷
شمس‌الدین ناقد ۱۴۱
شمس‌الدین هاشمی ۲۶۸
شهاب‌الدین ۴۳۳-۴۳۴-۵۷۷
شهاب‌الدین ابوالقوارس ۳۹
شهاب‌الدین اسماعیل جامی ۲۸۲
شهاب‌الدین حلبی ۴۱۲
شهاب‌الدین سلیمان‌شاه ایوانی ۲۷۰
شهاب‌الدین هوزی ۱۶۰
شهاب‌الدین محتشم ۱۳۹-۱۴۰-۴۳۳-۵۷۷
شهاب‌الدین یحیی سهروردی (شیخ اشراق) ۱۱۱-۱۱۴-۱۲۲-۲۶۲-۵۷۶
شهاب‌الدین سهروردی ۴۵۹
شه‌نشاہ ۱۴
شهید اول محمد بن مکی ۵۸-۲۲۲-۴۲۱
شهید ثانی ۱۵۵
شیخ الاسلام زنجانی ۲۶۸-۳۹۴-۴۲۹-۵۹۷
شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا ر. ک. به ابوعلی سینا
شیخ الطایفه شیخ طوسی ۱۵۸
شیخ علیخان زنگنه ۴۴۵
شیرانشاه ۱۴
شیطان ۸۵
شینک ۴۷
صاحب‌دیوان ۱۴۷-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۴-۲۲۱
۲۴۲-۲۵۹-۲۷۹-۲۸۰-۲۹۵
۳۱۷-۳۱۹
صادق طباطبائی (سید محمد) ۲۰۱-۲۱۲
۲۲۸-۲۲۴-۲۱۹-۴۲۵-۴۲۱-۵۱۰-۵۱۰

۵۳۱-۵۷۷-۶۱۰
صالح (سلطان ملک ...) ۲۳۱
صالح کرامی (محمد) ۵۱۰
صاین‌الدین یحیی ۲۷۴-۲۷۵
صدرالدین حمویه (ابراہیم) ۴-۱۶۱-۲۸۱-۲۸۳-۲۸۲
صدرالدین سرخسی ۶-۱۷۱
صدرالدین دشتکی (امیر) ۴۲۶-۴۲۷-۵۲۹
صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا) ۲۰۰-۴۲۷-۵۱۰-۵۷۴
صدرالدین خالدی ۳۱۴
صدرالدین قونوی ۹۴-۱۹۹-۲۴۲-۴۸۳
۲۸۲-۲۸۵-۲۸۸-۲۹۳-۲۹۶-۴۹۷
۵۹۹-۶۰۴
صدرالدین علی ۲۳-۲۸-۶۸-۶۹-۳۰۲-۳۱۱
صفدی ر. ک. به صلاح‌الدین
صفی (شاه) ۳۹۶-۴۵۶
صفی‌الدین (سید) ۱۵۷
صفی‌الدین عبدالرحمان ۱۳۶-۱۴۷-۱۴۸
صفی‌الدین طقطقی ۲۷۲-۲۸۸
صفی‌الدین عبدالؤمن ارموی ۳۶-۱۳۶-۲۶۹-۲۷۰
صلاح‌الدین داود ر. ک. به ملک داود
صلاح‌الدین صفدی ۸۸-۱۰۲-۱۰۴-۱۳۲-۱۶۲-۱۷۹-۲۵۰-۲۵۷-۲۶۰-۲۱۸
۳۳۰-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۸-۳۸۰-۴۶۹
۵۲۸-۵۴۵-۵۴۸-۵۵۴-۶۴۵-۳۷۲
ضیاء‌الدین بن یوسف ۳۷۲
ضیاء‌الدین فضل‌الله ۱۵۵

ضیاء الدین یوسف ۷۲-۷۶
 ضیاء زنجانی ۵۳۹
 طاشکیری زاده ۳۸۰-۳۸۴-۵۶۷
 طاهر ذوالیمینین ۱۷-۲۷۷
 طاهر (ملک) ۳۴۲
 طاهر بن حسین الخزاعی ۲۷۷
 طاهر بن زنگی فریومدی ۲۷۶
 طاهر تنکابنی ر. ک. به تنکابنی
 طباطبائی ر. ک. به سید محمد صادق طباطبائی
 طبری ۹۸
 طریحی ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲
 طهماسب (شاه) ۷۶-۵۳۰-۶۲۶
 ظهیر الدین نوجابادی ۲۶۹
 ظهیر الدین همدانی (سید) ۴۳۵
 ظهیر کازرونی ۱۳۳-۲۸۳
 عارف ۴۷
 عباس (عم پیغمبر) ۲۶۹
 عباس (شاه) ۷۶-۳۹۶-۴۳۵-۵۳۳
 عباس (شاه) ثانی ۳۹۵-۳۹۶
 عباس اقبال ۲۷۲-۲۸۵-۳۹۹-۵۸۱
 عباس بن سعید الجوهری ۳۷۰
 عباس الغزالی ۲۳۶-۲۳۷-۲۷۶-۴۰۲
 عباس قمی (شیخ) ۱۹۳-۲۷۹
 عباسیان ر. ک. به آل عباس
 عبد الجبار خجندی ۳۹۸
 عبد الجبار مقرئ (شیخ مفید) ۱۵۸
 عبد الحسین بیات ۶۷
 عبد الحسین طهرانی (شیخ) ۳۲۸
 عبد الحسین منشی الممالک ۷۶
 عبد الحمید مولوی ۳۸۲-۳۹۱-۴۱۷
 عبد الحمید بن هبة الله مدائنی بغدادی ر. ک. به
 عزالدین عبد الحمید
 عبد الحمید خسروشاهی ر. ک. به شمس الدین
 خسروشاهی
 عبد الحی حنبلی ۸۶-۸۷-۱۵۱-۲۲۲-۲۶۶
 ۲۷۲-۲۷۵-۲۸۴
 عبد الرحمان بلدجی فقیه ۷۱
 عبد الرزاق بن احمد ر. ک. به ابن القوطی
 عبد الرزاق رانکوثی شیرازی ۴۳۸
 عبد الرزاق لاهیجی (فیاض) ۴۲۷-۴۳۵
 عبد الرحمان برهان پوری ۲۵۵
 عبد الرحمان پسر خلیفه عباسی ۱۲۹
 عبد الرحیم خلخالی (سید) ۵۸۱
 عبد الرحیم بن ابی منصور ر. ک. به ناصر الدین
 محتشم
 عبد الصمد (شیخ) ۵۳۱
 عبد العزیز ر. ک. به جواهر الکلام
 عبد العزیز بن عدی ۲۵۲
 عبد العزیز بن یحیی الحالدی ۲۶۸
 عبد العزیز نیشابوری ر. ک. به عزالدین
 ابوالمظفر
 عبد العلی بیرجندی ۳۴۵-۳۵۱-۴۰۵-۴۱۹
 ۴۲۰
 عبد العلی کوکانی ۳۹۷
 عبد القادر بن غیبی حافظ مراغی ۲۷۲
 عبد القاهر بغدادی ۳۲۱
 عبد الله بن ابی القاسم برمکی ۲۸۲
 عبد الکریم بن احمد بن طائوس ۲۰۰-۲۱۹
 عبد الله اثیر اومانی ر. ک. به اثیر الدین اومانی
 عبد الله افندی ۱۵۵-۱۵۹-۲۳۵-۴۳۷-۴۶۸
 ۶۱۷
 عبد الله بن حمزة بن عبد الله طوسی ر. ک. به

۷۶-۷۲
 ۵۳۹
 ۳۸۰-۳۸۴-۵۶۷
 ۱۷-۲۷۷
 ۳۴۲
 ۲۷۷
 ۲۷۶
 به تنکابنی
 به سید محمد صادق طباطبائی
 ۹۸
 ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲
 ۷۶-۵۳۰-۶۲۶
 ۲۶۹
 (سید) ۴۳۵
 ۱۳۳-۲۸۳
 ۴۷
 ۲۶۹
 ۷۶-۳۹۶-۴۳۵-۵۳۳
 ۳۹۵-۳۹۶
 ۲۷۲-۲۸۵-۳۹۹-۵۸۱
 ۳۷۰
 ۲۳۶-۲۳۷-۲۷۶-۴۰۲
 ۱۹۳-۲۷۹
 به آل عباس
 ۳۹۸
 (شیخ مفید) ۱۵۸
 ۶۷
 (شیخ) ۳۲۸
 ۷۶
 ۳۸۲-۳۹۱-۴۱۷

نصیرالدین ابوطالب طوسی

عبدالله بن خلیل ۵۳۱

عبدالله بن عمر بیضاوی ر. ک به قاضی بیضاوی

عبدالله قطبشاه ۴۵۵

عبدالله بن محمد ابن الخوام ر. ک به ابن الخوام

عبدالمجید حارثانی ۳۱۱

عبدالمحسن احمد بن المهدی ۵۳۸

عبدالمطلب موسوی ۴۴۴

عبدالملک بن بدر ۴۰۲

عبدالمؤمن بن فاکسر ر. ک. به صفی‌الدین

ارموی

عبد مناف ۲۴۸

عبد الوهاب بن ابراهیم زنجانی ۲۸۵-۲۸۲

عبد الوهاب بن علی الاسترابادی ۴۴۱

عبد الوهاب بدرالدین ۳۰۳

عبد الوهاب بن محمد خزرچی ۲۸۵

عبد الوهاب متکلم بن طاهر حسینی استرابادی

۴۴۱

عثمان ۳۰۰

عثمان بن عمر معروف به ابن حاجب ۲۷۸

عثمان بن الموفق الاذکائی نجم‌الدین ۲۸۲

عزالدوله ابوالرضا سعد بن کمونه ۲۶۲-۲۶۴

۵۱۲-۴۴۷

عزالدین ابوالفضل بیکلار ۳۰۳

عزالدین ابوالقاسم ۲۶۷

عزالدین بن ابی‌الحدید ۲۷-۱۴۴-۲۶۸

۲۷۳-۲۷۲

عزالدین بن زهره ۱۶۲

عزالدین ابی‌المکارم ۱۶۴-۱۶۵

عزالدین اربلی ۲۱۰

عزالدین بک ارسلان ۲۲۹

عزالدین حمزه بن علی بن زهره ۱۶۲-۱۶۵

عزالدین دولتشاه ۲۶۵

عزالدین زنجانی ۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-

۳۸۷-۴۰۰

عزالدین زنجانی قاضی‌القضاة ۷۴

عزالدین ساجونی خطیب مراغی ۳۱۰

عزالدین شهروردی ابوالحسن علی ۳۲۱

عزالدین ابوالفضل عبدالعزیز موصلی ۲۸۷-

۳۱۷

عزالدین صاحب روم (سلطان) ۳۶

عزالدین طاهر بن زنگی ۲۷۶-۲۷۷

عزالدین عبدالحمید ۱۴۴-۲۷۳-۲۷۴

عزالدین منجم ساوی ۳۰۵

عزالدین گرجی ۶۰۳

عزالدین نحوی مراغی ابوقرشت ۳۲۵

عزالدین ابوالمظفر عبدالعزیز ۱۵۲-۱۵۳-

۱۵۴-۲۳۸-۲۵۴

عزالدین رئیس گرجستان ۱۴۶

عزیز مصر ۶۰۲

عصام‌الدین ابراهیم بن عربشاه اسفراینی ۹۸-

۴۴۷

عضدالدین قهستانی ابوالحسن منوچهر ۳۱۸

عضدالدین قمی عضدی ۱۴۱-۴۲۴

عطار ۲۰۴-۲۰۵

عطا ملک جوینی ۲۳-۶۸-۷۸-۱۰۲-۱۰۴-

۱۳۵-۱۴۷-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۴-

۲۰۱-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۸-۲۷۲-۲۷۷-

۲۷۹-۲۸۳-۲۸۴-۴۲۶

۴۲۴

علامه خفري ۲۷۶-۲۰۴-۴۰۵-۴۳۲

علامه شیرازی ر. ک. به قطب الدین شیرازی

علامه طوسی ۴۳۷

علامه قزوینی ۷۰-۱۰۴-۱۴۵-۱۵۰-۱۹۰-

۲۰۵-۶۰۴-۵۳۶-۵۹۱

علامه قوشچی ۱۱۷-۱۲۴

علامه مجلسی ر. ک. به مجلسی

علم الدین سلیمان مولتانی ۷۱

علام الدین قیصر حنفی ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-

۱۸۱-۱۸۲-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۷-

۳۷۹-۵۹۹

علی علیه السلام (امیر المؤمنین) ۸۴-۱۰۸-

۱۸۹-۱۸۶-۲۱۷-۲۲۰-۲۲۲-۲۴۸-

۲۶۹-۲۷۴-۳۰۰-۳۳۶-۵۸۴-۵۸۵-

۵۸۶-۵۸۷

علی اکبر بن میرزا بابای تبریزی ۲۱۲

علی بن ابی الرجال شیبانی کاتب ۵۶۸

علی اکبر نواب ۳۹۶

علی بن ابی علی ر. ک. به سیف الدین آمدی

علی بن احمد بخاری ر. ک. به علاء الدین بخاری

علی بن اوجب (ابن ساعی) ر. ک. به تاج الدین

علی بن الحسن فارسی صوفی حکیم ۳۲۲

علی بن الحسن نیشابوری ۵۸۷

علی بن حیدر فرید الدین طوسی ۲۳۳

علی بن سلیمان بحرانی ر. ک. به جمال الدین

ابوالحسن علی

علی بن شرف الدین حسینی آوی ۴۳۹-۴۵۱

علی بن شهاب (سید) ۵۸۵

عظیم آبادی محمد حسن ۳۴۴-۵۳۵

عقیف الدین مطری ۲۵۶

عقیف الدین ابوه محمد ۷۱

عقیف الدین محمد شوهانی ۱۵۷

علاء شیرازی ۳۹۳

علاء منجم ۴۱۲

علاء الدین ابوالحسن بن علی بن زهره ۸۹

علاء الدین بخاری علی بن احمد ۳۱۶

علاء الدین التمری ۲۹

علاء الدین جوینی ر. ک. به عظامک جوینی

علاء الدین حسین ر. ک. به خلیفه سلطان

علاء الدین سمنانی ۱۸۷-۲۴۲

علاء الدین طوسی ۵۹۵-۵۹۶

علاء الدین فریدون ۲۹۳

علاء الدین علی قوشچی ۴۲۶

علاء الدین قشمری ۲۹-۴۳

علاء الدین محمد بن احمد بهشتی ر. ک. به

بهشتی اسفراینی

علاء الدین محمد اسماعیلی ۸-۹-۱۰-۱۲-

۸۲-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۰-۲۱۲-۳۸۷

علاء الدین ملک علی تونی ۲۴۵-۴۵۱-۵۵۰

۵۶۱-۵۶۲

علامه جابر دی ۲۸۶

علامه جارالله زمخشری ۲۸۶

علامه حلی ۳۸-۳۹-۷۸-۸۹-۱۱۸-۱۱۹-

۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۸۶-

۲۰۰-۲۱۳-۲۱۶-۲۱۹-۲۲۱-۲۲۲-

۲۲۶-۲۳۸-۲۳۹-۲۷۷-۲۸۲-۴۲۲-

۴۲۴-۴۳۰-۴۳۴-۴۳۶-۴۳۹-۴۴۲-

عمادالدین ابوالقدا قهستانی ۶۸-۳۰۱-

۳۰۲

عمادالدین ابوالفضل محمد همدانی ۳۰۲

عمادالدین اسماعیل بن احمد ۳۰۱

عمادالدین ابومحمد قزوینی ۱۴۶

عمادالدین ابوالمکارم محمد زنجانی ۲۸۷

عمادالدین بلدچی فقیه ابوالفرج ۷۱

عمادالدین حسینی ۱۵۷

عمادالدین طبری ۲۷۷

عمادالدین ابوعلی عبدالله ر.ک. به ابن الخوام

عمادالدین محمد بن حسن ابهری ۳۲۸-۳۲۹

عمادالدین محمد زنجانی ۲۸۷

عمادالدین محمود سمنانی ۴۳۰

عمادالدین محمود بن یوسف سروی خطیب ۳۲۰

عمادالدین یحیی بن احمد کاشی ۲۷۳

عمر خیام یا خیامی ر.ک. به خیام

عمر بن علی بلخی بزاز ر.ک. به کمالالدین عمر

عمیدالدین منجم بغدادی ۳۰۶

عمیدالروساء ایوب ۱۴۱

عیسی (علیه السلام) ۸۵-۱۳۶

عین الزمان جیلی ۹۴-۲۱۱-۲۱۲-۴۸۰

هین القضاة همدانی ۵۸۰

غازان خان ۶۹-۷۲-۷۵-۲۸۳

غریبی (شاعر) ۵۹۲-۶۲۶

غریغوریوس بن تاج الدین الجاثلیق ۲۳۷

غزالی طوسی ۵۹۵

غیاث الدین ابوسعید متطبیب ۳۸۹

غیاث الدین جمشید کاشانی ۴۱۲

غیاث الدین عبدالکریم ۱۵۵-۲۱۷-۲۱۸-

علی بن طاووس ر.ک. به رضی الدین بن طاووس

علی بن عبدالصمد تمیمی ۱۵۵

علی بن عمر بن علی ر.ک. به نجم الدین کاتبی

۲۲۶-۲۳۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲

۴۷۳-۴۷۴

علی بن عیسی اربلی ۲۱۹-۲۸۳

علی بن فضل الله سالار ر.ک. به حسام الدین علی

علی بن محمد امامی اصفهانی ۴۳۵

علی بن محمد ادیب نیلی ۳۱۱

علی بن محمد شیعی یا سبعی ر.ک. به نورالدین

علی بن محمد العسکری (علیه السلام) ۸۲

علی بن محمد قمی ۱۵۸

علی بن محمود نجم الدین دامغانی ۳۳۰

علی بن نجم الدین محمد بغدادی ر.ک. به

قوام الدین بغدادی

علی بن هیشم ۳۷۰

علی بن یحیی الخياط (یا- الخناط) ۹۳

علی بن یوسف بن عبدالجلیل ۴۲۲

علی حزین ۳۴۴

علیرضای مجتهدزاده (دکتر)

علیشاه محمد بن قاسم خوارزمی بخاری ۴۲۲

علی شیرنوائی (امیر) ۴۱۹

علی قلی داغستانی واله ۱۸۶-۲۰۶

علیمحمد اصفهانی ۵۱

عمادالدوله ابوالخیر ۲۲۴

عمادالدوله ابوالحسن حیدر عباسی ۲۶۹

عمادالدین ابوجعفر ساوی ر.ک. به احمد بن

ابی القاسم ساوی

عمادکاتب ۲۵۷

فخرالدین بیاری ۳۰۷-۴۶۲
 فخرالدین حسین نقاش ر. ک. به حسین بن
 بدیع
 فخرالدین حسینی ۴۳۲-۴۳۳
 فخرالدین خلطی ۲۳۰
 فخرالدین دامغانی ۲۰-۲۸
 فخرالدین رازی ۶-۱۱۲-۱۶۰-۱۶۷-
 ۱۶۸-۱۷۰-۱۷۱-۱۸۳-۱۹۱-۱۹۳-
 ۱۹۴-۲۲۸-۲۲۸-۲۵۶-۳۳۶-۴۱۹-
 ۴۳۳-۴۳۴-۴۳۷-۴۳۹-۴۴۶-۴۴۷-
 ۴۴۸-۵۱۵-۵۵۴
 فخرالدین زرنندی ر. ک. به ابو محمد حسین
 ۶۰۳
 فخرالدین طریحی ۲۰۱-۲۰۲
 فخرالدین قانی ۳۲۸
 فخرالدین قزوینی ۱۴۷
 فخرالدین محمد قزوینی مشهور به اثیری
 ۲۲۷-۳۰۶
 فخرالدین کازرونی ابومسعود منصور ۳۲۷
 فخرالدین لقمان مراغی ۳۰۷
 فخرالدین مراغی ابواللبث محمد ۴۳-۴۶-
 ۲۳۲-۲۳۳-۲۴۷-۳۰۵
 فخرالدین منوچهر ۲۸۴
 فخرالدین مطرزی ۳۲۳
 فخرالدین محمد بن حسن طوسی ۱۵۴-۱۵۵
 فخرالدین ابوغالب محمد افطسی آبی ۲۴۹
 فخرالدین منجم ۱۳۳
 فخرالدین نخجوانی ابوالفضل محمد ۳۰۸
 فخرالمحققین ۴۳۶-۴۴۲

۲۲۱
 غیاثالدین غوری ۱۶۰
 غیاثالدین کیخسرو قزوینی ۷۳
 غیاثالدین محمد بن منصور دشتکی حسینی
 ۴۳۹-۴۰۶-۴۳۵
 غیاثالدین معمری ۲۲۳
 غیاثالدین وزیر ۲۵۳-۲۵۴
 غیاثی ۲۷۶
 فاضل تونی (محمد حسین) ۴۵۹-۴۶۰-
 ۵۷۲-۵۷۶-۵۷۷
 فاضل مقداد ۲۰۱
 فاضل روحی ر. ک. به قاضی زاده روحی
 فاوموز- جی ۴۷
 فتح الله شروانی ۴۰۶
 فخار بن معد ۲۲۲
 فخرالدین ۲۴۸
 فخرالدین محمد آبی ۲۴۹
 فخرالدین آملی تبریزی ۷۱
 فخرالدین ابوبکر نسفی ۳۱۹
 فخرالدین ابونصر همدانی منوچهر ۲۸۴
 فخرالدین احمد ۶۸-۷۱-۷۳-۷۴-۷۵-
 ۳۱۵
 فخرالدین احمد شریف ۷۵
 فخرالدین احمد امین مراغی ۴۴
 فخرالدین احمد صوفی ۳۰۹
 فخرالدین احمد بن مهنا ۷۳
 فخرالدین اخلاطی ایوب ۴۳-۴۶-۲۳۱-
 ۲۳۲
 فخرالدین بروجردی ۳۱۰

قاضي نخجوان عمادالدين ابو محمد ۱۴۶	فرانگو ۵۲
قاضي نوري ر.ك. به رضاخان نائني	فرج الله ۵۷۵
قاضي هرات ۳۰۷-۴۶۱-۴۶۲	فرعون ۳۲
قاهر ر.ك. به چنگيزخان	فرغاني ۳۴۷
قرشي ۵۵۴	فريدالدين داماد نيشابوري ۵-۶-۱۷۰-
قزويني صاحب آثارالبلاد ر.ك. به زكريا بن محمد قزويني	۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-
قزويني ر.ك. به علامه قزويني	۱۹۳-۵۴۳-۵۴۵
قطابن لوقا ۳۵۴-۳۵۶-۳۵۹-۳۶۳	فريدالدين طوسي ۲۳۳
قطب الدين ابوالحسن محمد ۱۵۹	فريدالدين عطار ۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵
قطب الدين احمد تيقاني ۱۶۹	فصيح خوافي ۷۰-۲۹۵
قطب الدين ابوالخير احمد ۳۲۲	فصيح بن عبدالكريم بسطامي ۴۱۹
قطب الدين اشكوري ۲۰۳	فضل بن حاتم نيريزي ۳۷۱
قطب الدين اهری ۳۰۸	فضل الله اعرج اصفهاني ۳۱۲
قطب الدين بناكتي ۳۲۴	فضل الله راوندي (سيد) ۱۵۵-۱۵۶
قطب الدين جامي ۲۸۲	فضل بن ربيع ۱۴۶
قطب الدين رازي ۴۳۲	فغفور چين ۶۰۲
قطب الدين شيرازي ۵۰-۴۳-۴۷-۵۷-۵۹	فلك الدين محمد ۱۳۱
۷۲-۱۰۵-۱۰۶-۱۱۷-۱۷۵-۱۸۶-	فلوذي ۳۲۵
۲۲۷-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴	فلوگل ۵۸۱
۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۹-۲۷۶-۲۹۳-	فياض لاهيجي ۴۲۷
۲۴۴-۳۵۰-۳۵۷-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۷-	فيروزآبادي ۳۳۹
۳۸۳-۴۰۱-۴۳۴-۵۵۴-۵۷۰-۵۷۱-	فيض كاشاني ر.ك. به محسن فيض كاشاني
۶۱۵-۶۱۶	فيلاذلفوس ۳۳۹
قطب الدين محمد غوري ۴۶۲	قآن ۱۲-۱۶-۱۰۳-۱۰۴
قطب الدين قزويني قاضي مراغه ۳۲۲	قاسمعلي قايني ۳۸۴
قطب الدين كيدري ۹۳-۱۵۸-۱۵۹	قاضي بغداد ۴۳۱
قطب الدين مصري ۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-	قاضي بيزاوي ر.ك. به بيزاوي
۵۵۲	قاضي زاده رومي ۳۳۹-۳۴۰-۳۴۳-۳۴۶-
	۴۰۳-۴۰۵

- قطب فلك الوجود ر.ك. به قطب الدين شيرازی
 قلودیوس ۳۴۵
 قهستانیہ ۳۰۲-۶۸
 قوام الدين ابوالکرم بن همگراسماعيل ۲۹۲
 قوام الدين بغدادی ۳۲۵
 قوام الدين علی افطسی ۲۵۹
 قوام الدين محمد یازری حکیم ۲۲۷
 قوام الدين یوسف بن حسن ۴۳۱
 قورجان ۵۸
 قوشچی ۱۱۷-۱۲۴
 قیصر بن ابی القاسم مصری ر.ك. به علم الدين
 کاردینال ریشلیو ۵۹۴
 کاتب جلبي ۴۲۵
 کاتبی ر.ك. به نجم الدين دبیران
 کارادووکس ۴۰۰-۴۰۶
 کافی (میرزا) ۷۶
 کافی بن معتمد قاینی ۳۴۹-۶۱۴
 کافی الدين طوسی ۳۱۵
 کاران میرزا نایب السلطنه ۵۷۵
 کافی الدين هبة الله فراہانی ۳۲۲
 کامل (ملک) ۲۵۰
 کتبی ر.ك. به ابن شاکر
 کورت ر.ك. به قطب الدين محمد غوری
 کریم آق سرائی ۸۷
 کریم الدين منجم سلماسی ۳۰۵
 کسری ۲۸۹
 کشی ۸۴
 کمال الدين ابراهیم رصدي ۴۱۹
 کمال الدين ابوالخیر بن مصلح ۲۴۰
 کمال الدين ابوجعفر احمد بن علی ۲۱۴
 کمال الدوله ابوعلی اسرائیلی ۳۱۲
 کمال الدين ابوالقاسم ۱۸۲
 کمال الدين ابوہزیز صوفی بغدادی ۳۱۹
 کمال الدين ابوعلی نطنزی ۳۲۳
 کمال الدين ابو محمد سروی ۳۱۹
 کمال الدين احمد بحرانی ۱۹۳
 کمال الدين احمد بن ضحاک ۱۴۳
 کمال الدين احمد مراغی طیب ۳۰۳
 کمال الدين اربلی ۳۱۲
 کمال الدين اسماعیل ۲۹۶
 کمال الدين افلاطون ہندی ۳۰۴
 کمال الدين ایچی (یا- ایکی) ۴۳-۴۹
 کمال الدين بن یونس موصلی ۶-۱۷۷-
 ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲
 کمال الدين حسن استرابادی نجفی ۴۴۴
 کمال الدين حسن فارسی ۲۵۸
 کمال الدين حسین بن شرف الدين ۳۴۳
 کمال الدين میر حسین ر.ك. به حسین میدی
 کمال الدين حسین بن خواجه شرف الحق ۴۲۰
 کمال الدين رضا حسینی افطسی آبی ۱۵۵-
 ۱۵۹-۱۶۰-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹
 کمال الدين زنجانی ۲۹۸-۲۹۹
 کمال الدين عبدالرحمان انباری ۱۷۷
 کمال الدين عبدالرحمان عتایقی ۳۹۱
 کمال الدين عبدالرزاق بغدادی ر.ك. به
 ابن القوطی
 کمال الدين عبدالرزاق کاشی ۱۸۷
 کمال الدين عمر بن علی بلخی ۳۲۶

- کمال‌الدین مبارک ابن شمار ۱۸۲
 کمال‌الدین محمد بن ابی نصر ۳۰۹
 کمال‌الدین مسعود ۳۱۶
 کمال‌الدین منصور کوفی ر.ک. به ابوالمحاسن منصور
 کمال‌الدین موسی اردبیلی ۲۵۲
 کمال‌الدین میثم بحرانی ر.ک. به میثم بن علی کندی ۳۵۹
 کنستانین موراجا ۴۷
 کوپرنیک ۴۰۰
 کباء جرجانی مولا محمد ۴۱۶
 کوثر (خانم) ۴۳۲-۵۵۵
 کیخسرو برهانی قزوینی ۷۳
 کیخسرو بن علاء‌الدین ۹
 کیوک خان ۱۴۰
 گلچین معانی ۶۷
 لاب ۴۱۴-۴۲۵
 لقمان بن محمد مراغی ۳۰۷
 لوث ۲۶۲-۲۶۴
 مالک (امام) ۲۳۴-۲۸۷
 مأمون ۱۷-۴۶-۱۰۱-۱۲۶-۳۲۰-۳۲۶-۳۶۲
 مانالوس ۳۵۲-۳۶۶
 مبارک ۲۵۶-۲۶۸
 مبارک‌کشا ۷۴
 متنبی ۳۱۱
 متوکل ۱۷
 مجاهد‌الدین دواتدار صغیر ۱۹-۲۳-۲۴
 مجتبی‌مینوی (استاد) ۲۱۰-۵۳۲-۵۳۷
 مجدالدین اعرج اصفهانی ۲۱۲
 مجدالدین بن الاثیر ۲۳۰-۲۶۳-۲۶۴
 مجدالدین ابوبکر تبریزی ۷۵
 مجدالدین شهاب‌الاسلام ۳۳۰
 مجدالدین بن طاوس ۲۱۶-۲۶۲
 مجدالدین الیاس مراغی ۳۱۲
 مجدالدین بن همگر ۶۲-۶۷-۱۴۹-۱۸۷-
 ۱۸۸-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۳
 مجدالدین فضل‌اله اصفهانی ۳۱۲
 مجدالدین عبدالمجید حارثانی ۱۴۵-۳۱۱
 مجدالدین عبدالمجید ملک تبریز ۱۴۶
 مجدالدین عبدالله بلدجی ۳۲۱
 مجدالدین بغدادی ۲۱۱
 مجدالدین علی بن نام‌آور ۹۱-۳۳۰-۵۴۵
 مجدالدین غلام ابن صباغ ۲۷۲
 مجدالدین محمد بن محمد طوسی ۳۱۱
 مجدالدین محمد امیر تبریز ۳۳۰
 مجدالدین بسوی ندیم ۲۷۰
 مجدالدین همدانی (قاضی) ۲۹۷
 مجد همگر ر.ک. به مجدالدین بن همگر
 مجدالملک یزدی ۱۵۱-۱۵۲
 مجلسی ۶-۹۰-۱۴۴-۱۶۳-۲۰۳-۴۳۵
 مجیرالدین ادیب نیلی ۳۱۱
 محتشم السلطنه ر.ک. به اسفندیاری
 محتشم قهستان (شهاب‌الدین) ۱۰-۱۳۹-۱۹۱
 ۴۳۳-۴۳۴-۵۵۷
 محسن شراره عاملی ۵۳۵
 محسن عاملی (سید) ۵۸۸

محمد باقر رضوی مدرس ر.ك. به باقر رضوی	محسن (شیخ) ۵۸۲
محمد بن خاتون ۴۵۵	محسن فیض کاشانی ۵۵۸-۵۶۷-۵۸۲-۶۲۲
محمد بن طاوس ۲۱۷	محسن مدرس رضوی ۱۸۱
محمد بن ابی الخیر، ۱۵۷	محقق اول نجم الدین جعفر ۳۷-۳۸-۳۹-۱۵۰-
محمد بن ابی بکر عطار ۲۰۳	۲۰۲-۲۰۳-۲۱۵-۲۱۶-۲۲۱-۲۲۲-
محمد بن ابی بکر ابن القیم ر.ك. به ابن القیم	۲۲۳-۲۸۲
محمد بن ابی الطیب الخادم ۴۴۹	محقق جرجانی ر.ك. به میرسید شریف ۴۲۶
محمد بن ابی نصر ۳۰۸	محقق طوسی ر.ك. به خواجه طوسی ۳-۵۵۱
محمد ابن احمد بهشتی ر.ك. به بهشتی اسفراینی	محمد (علیه السلام) ۳-۸۵-۲۹۲-۳۴۱
محمد بن احمد تبریزی ۴۱۲	۳۴۲-۳۴۹-۳۵۴-۳۶۲-۳۷۱-
محمد بن احمد خفری ر.ك. به علامه خفری	۳۷۹-۳۸۳-۳۸۷-۳۸۸-۳۹۰-۳۹۴-
محمد بن احمد خواجهگی شیرازی ۴۴۲ -	۴۰۰-۴۰۴-۴۰۷-۴۱۰-۴۱۶-۴۲۹-۴۳۱-
۴۴۴	۴۳۲-۴۳۶-۴۴۰-۴۴۵-۴۵۲-۴۵۹-
محمد بن احمد بن علقمی ر.ك. به ابن علقمی	۴۶۱-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۴-۴۷۷-
محمد بن احمد کیشی ر.ك. به شمس الدین	۵۰۹-۵۳۴-۵۵۲-۵۵۵-۵۷۳-
کیشی ۱۸۶.	۵۸۱-۵۸۲-۵۹۰-۵۹۲-۶۲۸
محمد بن ادريس ر.ك. به ابن ادريس ۱۶۲-۱۸۷	محمد شاه قاجار ۴۲۸
۲۱۵	محمد شاه (امیر) ۲۷۶
محمد بن اسحاق قونوی ر.ك. به صدرالدین	محمد قزوینی ر.ك. به علامه قزوینی
قونوی	محمد مشتهر به کیاء جرجانی ۴۱۶
محمد بن ایلمر المستصمی ۱۳۱	محمد ملقب به معصوم حسینی ۴۳۵
محمد بن بلدر جاجرمی ۱۴۸-۲۴۵-۲۹۹-	محمد (حاج امیر) ۵۶۹
۶۰۲-۶۳۰	محمد (سید) صاحب مدارك ۲۰۳
محمد بن جابر البتانی ۳۴۹	محمد استرآبادی (میرزا) ۲۰۳
محمد بن جلال الدین حسن ۱۳۶	محمد اسماعیل بن محمد جعفر اصفهانی ۲۷۲
محمد بن جمال الدین اثیری ر.ك. به فخرالدین	محمد اشرف حسینی ۴۳۲
قزوینی .	محمد بن ابراهیم اصفهانی ۴۱۵
محمد بن جهیم (یا جهیم) ر.ك. به مفیدالدین	محمد امین ۱۷-۴۳۷
محمد بن حبش بروجردی ۳۱۰	محمد امین شروانی ۴۳۷

محمد بن علی بن الحسین منجم حمادی ۷۲-

۲۴۳-۴۰۱

محمد بن علی ابن الجهمیم (یا ابن الجهم) ر.ک. به

ابن جهم

محمد بن علی بن حمزه طوسی ۹۳

محمد بن عمر البخاری ر.ک. به منهاج الدین

محمد بن علی بن محمد ر.ک. به ابن العربی

۱۹۵

محمد بن البدخشانی ۵۷۱

محمد بن عیسی الماهانی ۳۵۲

محمد بن مبارک انباری ۱۸۰

محمد بن متویه ۵۳۴

محمد بن محمد الهی ۵۸۲

محمد بن محمد رامشی نیشابوری ۴۵۲

محمد بن محمد بن حسن الطوسی ر.ک. به خواجه

طوسی

محمد بن محمد شمس الدین جوینی ۱۲۷

محمد بن محمد بن علی همدانی ر.ک. به برهان

الدین محمد همدانی

محمد بن محمد مطرزی ۳۲۳

محمد بن محمد قزوینی ر.ک. به برهان الدین

محمد قزوینی

محمد بن کاشغری ۳۹۴

محمد بن محمود البایرتی ۴۳۱

محمد بن محمود رازی ر.ک. به شرف الدین

محمد بن محمود سلجوقی ۲۲۹

محمد بن مکی شهید اول ۱۵۸

محمد بن مهدی بن عبدالله ۵۶۱

محمد بن حسن استرابادی نجم الاثمه ۲۷۸

محمد بن حسن ابهری عماد الدین ر.ک. به

زمهریر .

محمد بن حسن شروانی ۴۳۵

محمد بن حسن طوسی ۱۵۴-۱۵۶-۱۶۰

محمد بن حسن کاشانی ۲۰۸

محمد بن حسین الحارثی شیخ بهائی ۳۸۲

محمد بن حسین کیدری ۱۵۸

محمد بن حیدر داماد ۱۷۰

محمد بن حیدر منجم ۳۹۰

محمد بن خضر اسطرلابی ۴۱۸

محمد بن رافع السلامی ۵۹-۲۲۷-۲۴۱-

۲۴۲-۲۴۳-۲۴۵

محمد بن زنگی خراسانی ر.ک. به شعبی

محمد بن سلطان مراد (سلطان) ۴۱۱

محمد بن سلیمان برسوی ر.ک. به امده

محمد بن سلیمان تنکابنی ۴۳۰

محمد بن شاکر ر.ک. به ابن شاکر

محمد بن شرف الدین المحیا العباسی ر.ک. به

محمی الدین العباسی

محمد بن طاهر بن محمد زبدی ۴۲

محمد و احمد پسران ابراهیم اصفهانی ۴۱۵

محمد بن عبدالکریم شهرستانی ۸۶-۴۴۵

محمد بن عبدالله شریفی ۲۷۶

محمد بن عبدالملک سحیم ر.ک. به فخر الدین

مراغی

محمد بن عز الدین عبدالوهاب زنجان ۲۸۷

محمد بن علی شیرازی معین الدین ۳۱۴

محمود بن علی حمصی رازی ۴۳۹
 محمود بن مسعود تبریزی ۴۲۲
 محمود بن مسعود شیرازی ر.ک. به قطب الدین
 شیرازی
 محمود شاه خلجی ۴۱۲
 محمود شروانی ۴۵۵
 محمود محمد خضری (دکتر) ۲۰۵
 محمود نجم آبادی (دکتر) ر.ک. به نجم آبادی
 محی الدین ر.ک. به ابن الجوزی ۲۵۳
 محی الدین اخلاطی ۲۳۱
 محی الدین عبدالباقی سنجاری ۲۴۲
 محی الدین عبدالقاهر سهروردی ۳۲۹
 محیی الدین علی بن عیسی ۳۱۳
 محیی الدین محمد العباسی ۲۶۸-۲۶۹-
 ۵۱۱
 محیی الدین محمد ابن العربی ۱۹۵-۱۹۶-
 ۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۲۴
 محیی الدین محمد ندی ۱۸۳
 محیی الدین محمد مراغی سروی ۳۲۰
 محیی الدین مغربی ۴۳-۴۷-۲۳۳-۲۳۴-
 ۲۳۵-۲۳۶-۳۵۰-۳۵۴
 محیی الدین یحیی ۲۶۸
 محیی الدین یوسف بن جوزی ۲۵۳-۳۱۲
 مدرسی زنجانی ۲۵۸
 مرتضی علی بن ابی طالب ۱۲
 مرتضی مدرس چاردهی ۶۳-۵۳۵-۶۱۵
 مرتضی انصاری (شیخ) ۱۰۷-۱۰۸
 مرتضی بن سیدالداعی ۱۵۶
 مرتضی علم الهدی (سید) ۱۵۵-۱۵۶

محمد بن نام آور شافعی ۲۱۰
 محمد بن نصیر الفهری ۸۴
 محمد بن هاشم تغلیسی ۳۱۵
 محمد بن هشتم ابوعلی ۳۶۸
 محمد بن یحیی ۳۹۳-۵۸۷
 محمد بن یعقوب ۵۸۶-۵۸۷
 محمد بنی موسی ۲۵۶
 محمد تنکابنی (میرزا) ۹۸-۱۰۸-۱۰۹
 محمد حسن عظیم آبادی ر.ک. به عظیم آبادی
 محمد حسین زنجانی ۵۳۹
 محمد حسین فاضل ر.ک. به فاضل تونی
 محمد حنفی هروی ۴۶۷-۴۶۸
 محمد خدا بنده (سلطان) ۳۳۸
 محمد خوارزمشاه (سلطان) ۷-۱۴۶
 محمد داراشکوه ۲۰۵
 محمد سعید قمی (قاضی) ۴۳۵
 محمد عالم گیر (شاه) ۴۵۵
 محمد علوی ۲۶۰
 محمد علی بن ابی طالب ر.ک. به شیخ علی حزین
 محمد صالح کرامی ۵۱۰
 محمد فاتح (سلطان) ۵۹۵-۵۹۶
 محمد قاسم طبری ۲۲۸
 محمد قطبشاه (سلطان) ۴۲۷
 محمد کاظم طبری ۲۲۸
 محمد معصوم حسینی ۴۳۵
 محمد مؤمن بن طاهر الدین ۵۷۳
 محمد یوسف بن عبدالخالق ۴۰۵
 محمود بن عبدالرحمان اصفهانی ر.ک. به
 اصفهانی

مردانشاه ر.ك. به تاج الدين مردانشاه	مزالدين مهدي ۳۹۹
مستنصر بالله ۱۳۶-۱۴۱-۱۶۹-۲۱۸-۲۷۱	معز (ملك) عز الدين تركمانى ۲۳۴
۲۷۳	معلم ثالث ۳
مستمصم ۹-۱۰-۱۱-۱۶-۱۸-۱۹-۲۵	معين بن زائده ۲۵۳
۸۳-۱۰۹-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۴۱	معين الدين ر.ك. به ابوالشمس
۲۵۶-۲۶۷-۲۷۱-۲۷۳	معين الدين پروانه ۲۹۳
مسعود ابن ابى العلاء نظنزي ۳۲۳	معين الدين ر.ك. به سالم بن بدران مصرى
مسيحي ۱۶۸-۵۵۴	معين الدين شيرازى ۳۱۴
مشكوة سيد محمد (استاد دانشگاه) ۲۰۱-۲۶۶	مغربى ۲۳۳
۴۱۴-۴۲۷-۴۲۸-۴۳۴-۴۳۵	مفتى محمد سعدالله مراد آبادى ۵۳۲-۵۳۳
۴۳۸-۴۴۲-۴۷۵-۴۷۹-۴۸۴-۵۰۹	مفضل بن عمر ابهرى ر.ك. به اميرالدين ابهرى
۵۱۰-۵۱۹-۵۲۴-۵۳۶-۵۴۵-۵۵۱	مفيد عبدالجبار ۱۵۸
۵۷۵-۵۷۹-۵۸۰	مفيد الدين محمد بن جهنم ر.ك. به ابن الجهم
مصرى ر.ك. به قطب الدين مصرى	مقتدر ۱۷
مصطفى (۴) ۴۹۵	مقداد ابن عبدالله سيورى حلبى ۴۳۹
مصطفى نفرشى (مير) ۹۰	مقداد (فاضل) ۲۰۱
مصطفى جواد ۲۶۷	مقريزى ۱۹۲
مصطفى طباطبائى ۵۳۶	مكى بن احمد ۱۵۵
مصطفى بن يوسف ر.ك. به خواجه زاده رومى	ملك داود ۱۳۳
مصطفى لدين الله ۱۳۶	ملك صالح ۲۳۱
مظفر الدين احمد بخدادى ر.ك. به ابن ساعتى	ملك طاهر ۲۳۴
مظفر الدين اوزبك (اتابك) ۲۹۷	ملك كامل ۱۸۱-۲۵۰
مظفر الدين محمد طوسى قارى ر.ك. به شرف الدين مظفر	ملك مظفر ۱۸۰
معتز بن طاهر ر.ك. به تاج الدين سپهسالار	ملك منصور ۲۲۹
۲۷۶	ملك منصور ابراهيم ۱۹۲
محمداالدوله فرهاد ميرزا ۵۱-۶۱	ملك منصور قلاون ۲۴۲
مزالدين ابوالحسن ۱۶۱	ملك ناصر صلاح الدين ۲۸-۲۹-۳۳-۳۴
مزالدين بن فخرالدين مشهدى ۴۳۵	۳۶-۱۹۱-۱۹۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵
	مقانى ۹۰

- منتجب الدین قسی ۷-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹
منتصر ۱۷
منصور حلاج ر.ک. به حسین بن منصور حلاج
منصور بن احمد کوفی ۳۱۴
منصور بن علاء الدوله جوینی ۲۰۱
منصور بن محمد حکیم و طبیب ۳۲۷
منصور محتشم ر.ک. به محتشم شهاب
منصور نوح ۳۲۸
منکو قآن ۱۳-۴۱-۴۲-۴۵-۱۳۰-۱۳۷-۲۶۸-۳۱۳
منہاج الدین محمد بن عمر ۳۱۷
منہاج سراج (قاضی) ۱۹۱-۱۴۲-۱۳۹
منوچهر بن ایران شاه ر.ک. به عضد الدین قہستانی
منیر محمد قاسم بدخشانی ۵۹۳
مہدی بک منشی ۷۶
مہدی بن ابی ذر نراقی ۳۴۴
مہدی بیانی (دکتر) ۵۱۲-۵۱۵-۵۱۹-۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۶-۵۴۰-۵۶۵
مہدوی (دکتر) ۱۳۸-۵۶۰
مہذب الدین ۲۲۳
موسیٰ علیہ السلام ۸۵
موسیٰ بن ابی ذر نراقی ۳۳۴
موسیٰ بن ابی الفضل ر.ک. به کمال الدین یونس
موسیٰ بن شاکر ۳۶۴
موسیٰ عمران ۲۹۴
موسیٰ الکاظم (علیہ السلام) ۵۹-۶۰-۷۰
- موسیٰ بن محمد ر.ک. به قاضی زاده رومی
موصل بن ماہان ۱۰۱
موفق الدوله ۱۵-۶۹-۲۲۳-۲۲۴
موفق الدین احمد شبانی مقری ۱۴۶
موفق الدین بن ابی الحدید ۲۷-۱۴۵-۲۶۷-۲۷۳-۲۷۴
مولوی ر.ک. به عبدالحمید
مولیٰ محمد مشہور به کیا جرجانی ۴۱۶
مؤید ثابتی علی ۲۹۶-۵۱۵
مؤید طوسی ۱۹۱
مؤید الدین عرضی ۴۳-۴۷-۵۱-۵۳-۸۰-۱۰۶-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۲
۲۴۱-۲۴۷-۳۱۸-۴۶۰
مؤید الدین وزیر ۱۵
مؤید الدین علقمی ر.ک. به ابن علقمی
میبدی ر.ک. به قاضی حسین
میثم بن علی بحرانی ۶-۷-۱۶۹-۱۹۲-۲۰۰-۲۳۸-۴۷۶
میرداماد ۵۱۰
میرزا بیک جنابدی ۵۶۰
مینورسکی ۵۳۷
مینوی (استاد) ۵۳۴-۵۳۷-۴۵۹-۵۷۹-۵۸۰
ناصر الدین شاه ۶۱
ناصر الدین اللہ ناصر خلیفہ عباسی ۶۰-۳۲۹
ناصر الدین قاضی بیضاوی ر.ک. به بیضاوی
ناصر الدین عبدالرحیم محتشم ۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۳۷-۱۳۸
۱۳۹-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷

- نجیب الدین یحیی بن احمد ۲۱۵
 نجیب الدین اصفهانی ۵۶۷
 نجیب راهب محاسب مصری ۱۹۲
 نخجوانی ۵۵۴
 نزار بن مستنصر ۱۳۶
 نصراللیان کازرونی ۲۴۲-۲۴۰
 نصرالله تقوی (حاج سید) ۴۲۱-۴۵۸-۴۸۹-
 ۵۹۱
 نصیرالدین رزوزنی ۱۴
 نصیرالدین طوسی ابوطالب عبدالله ۱۵۸-۹۳
 ۱۵۹-۱۶۰-۲۴۸
 نصیرالدین طوسی علی بن حمزه ۱۶۰-۹۳
 نصیرالدین علی بن محمد ۳۹۱
 نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن الطوسی
 ر.ک. به خواجه طوسی و محقق طوسی
 نظام ۶۱۸
 نظام الدین محمد اصفهانی (قاضی) ۵۴-
 ۲۷۹
 نظام اعرج نیشابوری ۴۰۳-۴۰۲-۳۵۰-
 ۴۱۱-۴۰۵
 نظام الدین بن حبیب الله حسینی ۴۲۰
 نظام الدین عبدالعلی ر.ک. به بیرجندی
 نظام الدین عبدالملک مراغی ۲۳۸
 نظام الدین علی بن محمود یزدی ۴۰۳
 نظام الدین محمد الهروی ۲۶۹
 نظام الدین یحیی بن صاعد ۵۳۶
 نعمت الله جزائری ۹۹
 نقاش ۳۲۸
 نوائی دکتر ۶۰۳
 ۳۹۸-۳۹۹-۴۲۹-۴۵۰-۴۵۱-
 ۴۵۲-۴۵۳-۵۵۸-۵۸۰-۵۹۲-۶۰۱
 ناصرالدین یحیی بن محمد ر.ک. به ابن بی بی
 نجم الاثمه استرآبادی ۲۷۸
 نجم آبادی (دکتر محمود) ۳۸۲-۴۰۰-۴۵۹-
 ۵۳۳
 نجم الدوله ۵۳۴
 نجم الدین (شیخ) ۲۱۱
 نجم الدین ابو عمرو عثمان ۲۸۲
 نجم الدین احمد نخجوانی ۱۹۵-۵۶۵
 نجم الدین احمد بغدادی ر.ک. به ابن البواب
 نجم الدین اخلاطی ۲۳۱
 نجم الدین اسطرلابی ۴۳
 نجم الدین ایوب ۱۹۴-۲۳۱
 نجم الدین دایه شیخ ۲۱۱
 نجم الدین دبیران کاتبی قزوینی ۴۳-۴۶-۱۰۶-
 ۲۲۶-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۲-۲۳۸-
 ۲۴۰-۲۴۱-۲۶۶-۲۶۹-۳۰۶-
 ۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-
 ۲۷۴-۲۷۱-۵۲۳-۵۵۴-۵۶۵
 نجم الدین خضر ۴۲۳
 نجم الدین دامغانی علی بن محمود ۳۳۰
 نجم الدین شامی ۴۳
 نجم الدین عبدالغفار قزوینی شافعی ۲۵۱
 نجم الدین کاتب بغدادی ۴۳-۴۷-۳۱۶
 نجم الدین کبری ۲۱۱-۲۸۱
 نجم الدین لبودی ۱۹۴-۲۲۹-۴۱۲
 نجم الدین جعفر ر.ک. به محقق اول
 نجیب الدین ۵۹۲

۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۷-۱۳۸	نوح علیه السلام ۸۵
۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶	نوح بن نصر ۳۲۸
۱۴۷-۱۵۰-۱۵۱-۱۸۵-۲۰۹	نورالدین ۱۸۷
۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۳-۲۲۷	نورالدین اسماعیل سلماسی ۳۰۵
۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-۲۴۰-۲۴۶	نورالدین رصدی ۱۴۷-۶۱
۲۶۸-۲۷۲-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۷	نورالدین علی بن محمد شیعی ۱۶۰-۱۶۱
۳۱۳-۳۳۳-۵۲۸-۵۳۵-۵۳۶	۲۴۸-۲۰۷
۵۳۸-۵۳۹-۵۵۷-۵۹۱	نورالدین فتح اله ۵۳۸
هلال بن ابی هلال حمصی ۳۶۴	نورالله شوشتری (قاضی) ۱۸-۹-۱۳۲-۶۰-۱۳۲
همائی (استاد) ۴۵۵	۱۳۳-۱۶۲-۲۰۰-۲۰۴-۲۰۵-۲۷۹
همام الدین تبریزی ۳۹۳-۲۹۴-۲۹۵	۳۴۳-۴۴۶-۴۶۹-۵۵۱-۵۶۱-۵۸۰
واله علی قلی داغستانی ۲۰۶	نورانی ۴۳۵-۴۵۹-۵۱۵-۵۵۱-۵۶۰-۵۸۰
وجیه الدین دولتشاه یوسف ۷۳	نیریزی ۳۶۰
وجیه الدین زنگی ۲۷۷	هادی سیزواری (حاج ملا) ۴۲۲
وجیه الدین محمد بن حسن ۱۵۴-۱۵۵-۲۴۸	هارون بن شمس الدین ۲۵۸-۲۹۲-۲۹۵
وشمگیر زیاری ۲۹۱	هارون الرشید ۳۴۰
ویدمن ۳۶۹-۵۲۰	هاشمی عباسی ۲۶۹
یاقوت ۱۹۱-۲۵۷-۳۴۹	هبة الله بدیع اسطرابی ۴۱۵
یحیی علیه السلام ۳۰۰	هبة الله بن محمد ر.ک. به مجدالدین بن همگر
یحیی بن احمد حلّی ۲۱۵	هدایت ۲۸۹-۲۹۳-۲۹۵-۲۹۷-۳۹۶
یحیی ابن خالد ۳۴۶	هرمس ۴۱۲
یحیی خشاب (دکتر) ۲	هرمن ایته ۲۰۵
یحیی بن سعید ۳۹	هلاکو ۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹
یحیی صرصری ر.ک. به جمال الدین یحیی	۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۳۱
یحیی بن علی بن رفیع ۴۱۳	۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۴۰-۴۱
یحیی بن فضل اله ر.ک. به عزالدین ساجوئی	۴۲-۴۳-۴۵-۴۷-۴۸-۴۹-۵۶-۶۹
یحیی بن محمد مغربی ۲۳۳	۷۸-۷۹-۸۱-۸۲-۸۳-۸۵-۸۶-۸۸
یوحنا بن القس ۳۷۴	۹۶-۹۸-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵
یعقوب بن اسحاق کندی ۳۵۸-۳۵۹	۱۰۶-۱۰۹-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰

یوسف بن الجوزی ۲۵۶	یعقوب بایندری ۴۲۶
یوسف دولتشاه ۷۳	یعقوب بخش بداونی ۳۵۷-۳۵۹
یوسف بن زین الدین حلی ر.ک. به ابویعقوب	یغمور ۳۳
یوسف	ینال ۲۸۹
	یوسف علیه السلام ۲۹۴-۶۰۲

فهرست اماکن و مذاهب و مدارس و کتابخانه‌ها

آبه ۲۴۷	ادمونتون (کانادا) ۱۸۱
آذربایجان ۷۶-۷۷-۲۴۱-۲۷۶-۲۹۳-	اران ۶۸-۱۵۱-۱۵۲-۲۵۴-۳۲۲-
۳۰۹-۳۱۱-۳۱۹-۳۹۷	اربل ۳۰۷
آستانه ۱۳۸-۳۴۴-۴۳۶	اردوباد ۷۶
آسیا ۵۴۹	ارمنیه ۳۰۹
آقسرا	اروپا ۱۳۴-۱۴۰-۱۴۹-۱۷۱-۱۷۸-۲۶۱-
آل حمویه ۲۸۱	۲۸۹-۳۳۴-۳۴۴-۳۴۸-۵۲۸-۵۴۹
آل طولون ۴۰۶	ارومیه ۲۷۰
آل عباس ۱۷-۱۹-۲۳-۸۳-۱۲۸-۱۲۹-	اسپانیا ۲۰۶
۳۰۰	اسفراین ۲۸۲-۴۲۹
آل محمد ۵۸۲-۸۳	اسفزار ۱۳۹
آمل ۴۶۸	اسفون ۱۸۱
آلمان ۵۹۴	اسکندرانین ۳۳۹
ابوجهلیان ۲۹۲	اسکندریه ۹۸-۱۹۴-۳۴۶
اتابکان ۲۸۹	اسلابول (استنبول) ۸۷-۹۳-۱۳۲-۱۸۳-
اتحاد جماهیر شوروی ۳۳۵-۳۸۲	۱۸۵-۲۳۱-۲۷۲-۲۷۲-۳۳۸-۳۸۰-
ادفوی ۱۸۱	۳۸۱-۳۹۹-۴۰۵-۴۳۱-۴۵۹-۴۷۹-

۱۲۶-۱۳۸-۱۳۰-۱۲۹-۱۱۶-۴۹
۱۹۱-۱۸۶-۱۸۰-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۷
۳۳۴-۳۰۷-۳۰۱-۲۷۴-۲۱۰-۲۰۹
۴۰۰-۳۸۸-۳۸۶-۳۸۵-۳۵۳-۳۴۴
۴۵۵-۴۵۳-۴۵۱-۴۵۰-۴۳۶-۴۲۶

۵۹۲-۵۳۴-۵۰۲

ایروان ۷۷

ایتالیا ۳۴۴

ایلخانیه ۳۶-۳۱

باب‌الصوان ۳۲۸

باب‌الازج ۳۲۷

باب‌میدان ۳۲۷

بازل ۳۲۵

باطنیه ۴۵۰-۴۴۶-۴۴۵-۹۲-۸۸-۸۴

بحرآباد ۲۸۱

بحرین ۲۱۴

بخارا ۲۸۶

بخشیان ۱۷

برلن ۴۵۸-۹۵

برهان‌پور ۴۳۰

بریل ۴۳۶

بسطام ۱۴

بسو ۲۷۰

بصره ۱۵۴-۱۵۳

بغداد ۲۱-۲۰-۱۸-۱۷-۱۶-۱۱-۱۰-۹

۴۰-۳۷-۳۵-۲۸-۲۷-۲۴-۲۳-۲۲

۵۹-۵۸-۵۱-۴۸-۴۶-۴۵-۴۳-۴۱

۷۴-۷۱-۷۰-۶۹-۶۶-۶۲-۶۱

۱۰۴-۱۰۱-۹۸-۹۷-۸۸-۸۷-۷۵

۵۹۷-۵۹۵-۵۸۵-۵۶۶-۵۳۷

اسکوریال ۲۰۷-۲۰۶

اسماعیلیه ۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۰-۸-۷

۹۱-۹۰-۸۸-۸۵-۸۲-۸۱-۴۲

۱۳۸-۱۳۶-۱۳۰-۱۲۲-۱۰۶-۹۲

۲۰۹-۱۹۴-۱۹۱-۱۵۲-۱۵۱-۱۳۹

۴۳۴-۳۸۶-۳۳۳-۳۰۱-۲۲۳-۲۱۲

۶۲۶-۵۹۳-۵۹۱-۵۸۰-۵۷۷-۴۵۲

۶۲۷

اشاعره (اشعری) ۵۴۹-۱۲۶-۱۲۵-۱۲۲

اشیلیه ۱۹۷-۱۹۶

اشنویه ۲۷۰

اعلی‌الصعید ۱۸۱

اصفهان ۱۱-۱۵۰-۱۸۷-۱۸۸-۲۳۳

۲۷۴-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹-۲۴۹

۴۹۸-۲۹۰-۲۸۸

افغانستان ۴۵۹

الموت ۸۵-۸۱-۶۹-۵۱-۱۲-۱۱-۱۰

۴۱۵-۲۱۲-۱۳۹-۸۷

امامیه ۱۲۵-۹۰-۸۹-۸۸-۳۷-۱۰-۶

۲۶۵-۲۳۸-۲۱۵-۲۰۲-۱۵۸-۱۲۶

۴۲۳

اندلس ۲۳۳-۱۹۶

اهر ۳۰۸-۲۵۳-۱۴۷

اومان ۲۹۶

اویغور ۶۱۳

ایاصوفیا ۳۹۹

ایج ۳۲۴-۳۲۳

ایران ۴۷-۴۲-۱۶-۱۵-۱۳-۱۲-۱۰

پاریس ۴۰۶-۴۰۷-۵۹۴-۵۹۶	۱۱۸-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰
پطروگراد ۴۲۵	۱۳۵-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵
تبریز ۳۶-۳۷-۵۶-۱۳۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۹۰	۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۷
۱۹۱-۲۴۲-۲۵۲-۲۵۴-۲۷۱-۲۷۴	۱۷۸-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۶-۱۸۷-۱۹۱
۲۷۵-۲۸۱-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۹۴	۱۹۷-۲۰۲-۲۱۶-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۱
۲۹۵-۲۹۶-۳۰۳-۳۰۵-۳۰۷-۳۰۹	۲۲۷-۲۳۳-۲۳۵-۲۴۱-۲۴۸
۳۱۷-۳۹۷-۴۵۸-۵۵۷-۵۵۸	۲۵۰-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷
تتار (تاتار) ۷-۸-۸۴-۸۸-۱۲۹-۱۶۸	۲۵۹-۲۶۰-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۷-۲۶۸
۱۸۳-۲۰۹-۲۷۴-۳۰۷	۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۷-۲۸۳
ترسا (ترسیان) ۱۴۲-۶۲۱	۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۹۳-۳۰۶
ترك (ترکان) ۱۰۶-۳۱۳-۶۱۳	۳۰۸-۳۱۰-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۲۰
تركستان ۲۰۴-۵۵۷	۳۲۱-۳۲۲-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸
تركیه ۶۱-۵۳۷	۳۲۹-۳۳۰-۳۳۵-۳۶۴-۴۲۳-۴۲۴
تعلیمیان ۵۹۱-۵۹۲	۴۷۵-۵۳۵-۵۹۹
تفلیس ۴۳-۱۴۶-۲۳۰	بلاد جزیره ۳۰۷
تقاتو ۱۳۰	بمبئی ۲۸-۴۱-۴۲-۲۱۹-۲۸۹-۴۲۴-۴۵۵
تکریت ۲۵۷	۵۹۴
تلا ۱۳۰	بنیاد ترجمه و نشر کتاب ۵۸۱
تون ۱۴-۱۳۸	بنیاد فرهنگ ۵۸-۳۹۹-۵۲۹
تونس ۲۳۴	بنی اسد ۱۴۰
جامع اموی ۴۲۵	بنی ایوب ۱۸۱
جامع خلیفه ۲۷۰	بنی زهره ۸۹
جامع سراو ۳۲۰	بنی عباس ۲۱۶-۲۱۷
جامع سلطان ۲۶۹	بنی هاشم ۲۰-۲۴۵
جامع مراغه ۳۱۰	بهشت عدن ۱۳۵
جزیره (بلاد) ۳۰۷	بیت الله ۱۸۶-۱۹۷-۲۶۹
الجزیره ۲۷۴	بیروت ۱۸۵-۲۱۹
چهرود ۴	بیهق ۱۵۹
جوین ۲۲۶-۲۲۷-۲۴۱-۲۸۱	بیمارستان مظفری سراو ۲۴۰

خرمیه ۸۵	جوینی (خاندان) ۲۵۳
خزاین کتب بغداد ۲۶۷	جی ۱۸۸-۲۹۱
خزینة آثار قدیمة بغداد ۲۷۶	جیحون ۱۳-۴۵-۱۳۰-۱۳۷-۲۱۱-۲۸۶
خسرو شاه ۱۹۰	چرنداب ۱۴۷-۱۵۱-۲۴۲-۲۷۴-۲۷۵
خوارج ۱۲۶	۳۰۵
خوارزم ۱۶۷-۲۱۱	چقاتو ۱۳۰
خوانسار ۹۸	چین ۴۲-۴۷-۴۹-۴۱۰
خوزستان ۱۵۲-۶۰۲	حجاز ۱۹۶-۲۸۲
دائرة المعارف نظامیه ۵۹۶	حربی ۲۵۷
دار سوسیان ۱۳۰	حلب ۳۴-۳۵-۳۸-۱۴۱-۱۸۰-۱۸۲
دارالشریفات ۲۷۲	۱۹۴-۱۹۵-۳۹۳
دارالسلام ۱۱-۶۱-۶۶-۱۵۲-۳۰۶	حله ۲۴-۳۷-۱۴۱-۱۵۸-۲۰۲-۲۱۶-۲۱۷
دارالکتب المصریة ۲۸۶	۲۱۸-۲۲۰-۲۲۲-۲۳۹-۲۶۴-۳۹۱
دار مثنیة ۱۲۹	حلة اسدیة ۳۷-۳۸
دانشگاه تهران ۵۸-۱۳۸-۲۶۵-۳۸۸	حلة سیفیة ۲۳۸-۲۵۴
۳۹۰-۴۲۱-۴۳۴-۴۳۵-۴۳۸-۴۵۵	حلوان ۲۳
۴۵۹-۴۶۲-۴۷۵-۴۷۹-۵۰۹-۵۱۰	حماة ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳
۵۲۵-۵۳۲-۵۴۱-۵۴۵-۵۵۱-۵۶۰	حمص ۱۹۴-۲۲۹
۵۷۵-۵۷۸-۵۸۱-۵۹۲	حنبلی (حنابله) ۸۳
دانشکدة الهیات ۲۶۱-۵۸۷	حیدرآباد ۲۸۱-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶
دجله ۱۲۸-۱۴۲-۳۳۵	۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۳
دجیل ۲۵۷	۳۶۹-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۹-۳۸۱-۳۸۴
در بند کازرون ۲۴۰	۳۹۹-۵۹۶
دریاچه ارومیه ۱۴۲	خان بالغ ۴۲-۴۷
دژک (محلہ) ۱۳۰-۱۸۸	ختا (خطا) ۳۰۹
دشت قبیجاق ۱۴۵	خراسان ۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۴۸-۵۷-۷۷
دکن ۴۴۳	۱۳۹-۱۶۰-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷-۲۴۱
دماوند ۳۰۱	۲۵۳-۲۷۴-۲۷۷-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۶
دملم ۷۶	۲۹۷-۳۰۲-۳۰۷-۳۰۸-۳۱۱-۳۱۲

رودخانه اهر ۱۴۷	دمشق ۲۳-۴۵-۴۸-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-
روضه رضا ۱۶۰	۱۹۱-۱۹۲-۱۹۴-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۹-
روم (رم) ۳۶-۷۵-۱۰۶-۱۸۳-۱۹۵-	۲۰۴-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۴-۲۵۰-۴۲۵-
۱۹۶-۱۹۷-۲۴۲-۲۴۷-۲۴۹-۲۷۶-	دمياط ۳۴۶
۲۹۳-۲۹۵-۳۰۹-۳۲۹-۳۶۴-۴۲۶-	دونيك ۲۴۰
۵۱۳-	ديار بكر ۴۱
ری ۷-۱۵۶-۲۴۰	رباط خلاطيه ۳۲۹
زرينه رود ۱۳۰	رباط دارالذهب ۲۵۸
زريده ۱۲۶-۴۳۹	رباط سعاده ۳۲۱
ساوه ۲-۳۲۲	رباط شونيزية ۲۶۸-۲۶۹
سبزوار بيهق ۱۵۹	رباط مشهدعلى ۱۵۲
سپاهان	رصفه ۶۰
سراب ۲۵۴-۳۲۰	رصد ۴۵-۵۳-۱۳۰-۲۸۷-۳۰۷-۳۰۹-
سراو ۳۱۹-۳۲۰	۳۲۴
سرپل نو ۲۵۱	رصد ابرخس ۴۶
سرسخت ۱۳-۱۳۹	رصد ابن اعلم ۴۶
سروياز ۳۱۴	رصد ايلخانيه ۴۳-۲۳۶
صفح قاسيون به قاسيون رجوع شود	رصد بتاني ۴۶
سلطانيه ۲۴۸-۲۵۰-۲۵۴-۲۷۰-۳۲۶	رصد بطلميوس ۴۶
سلماس ۳۰۵	رصد خانه الغيبك ۴۱۲
سمرقند ۴۱۲	رصد مراغه ۴۰-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-
سوسيان ۱۳۰	۵۴-۵۸-۶۸-۶۹-۸۰-۲۲۶-۲۲۷-۲۲۹-
سيواس ۷۵-۲۴۲-۲۴۶-۲۴۷	۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۵-۲۴۶-۲۵۳-
سيسيل ۳۴۷	۲۵۲-۲۵۶-۲۸۰-۲۹۰-۳۰۵-۳۰۶-
شافعيه ۱۸۶-۱۹۲-۲۲۶-۲۳۸	۳۰۷-۳۰۹-۳۲۳-۳۲۴-۳۳۰-۳۹۲-
شام ۲۹-۳۱-۳۳-۴۵-۴۶-۶۹-۱۷۷-	۴۶۰
۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۵-	رصد داغی ۴۴-۵۱
۱۹۶-۱۹۷	رضائيه ۷۶
شامات ۲۸-۲۳۳-۲۳۴-۲۴۲-۲۵۰-۲۸۲-	رودبار ۳۰۱

عجم ۳۲۶-۵۹۶	۳۰۹-۳۷۲-۵۸۶
عراق ۸-۱۸-۳۷-۳۸-۵۸-۵۹-۶۸-۷۰	شهرزور ۳۱۴
۷۵-۹۶-۱۳۰-۱۵۴-۲۰۳-۲۱۶	شونیزیه ۲۵۷
۲۳۴-۲۴۱-۲۵۰-۲۵۷-۲۶۳-۲۶۹	شیراز ۱۰۸-۱۰۹-۱۸۸-۲۲۰-۲۷۴
۲۷۴-۲۷۹-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۹	۲۷۵-۲۸۸-۲۸۹-۳۲۵-۳۷۲-۳۹۶
۲۹۷-۳۰۰-۳۱۱-۴۵۵-۴۵۷-۵۷۰	۴۰۱-۴۵۹
عراق عجم ۱۵۰	شیمه ۹-۲۰-۲۱-۳۷-۷۹-۸۲-۸۸-۹۱
عراق عرب ۱۶-۱۵۱	۱۰۸-۱۲۷-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۲-۲۰۲
عرب ۱۹۶-۳۰۷-۳۲۶-۳۹۲	۲۳۸-۲۳۹-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۲
معرض ۳۲۸	۲۸۳-۴۳۰-۵۸۹
علویان ۸۸	صالحیه ۱۹۷
هیسویان ۱۳۵	صفاهان ۲۹۱
غز ۵	صفویه ۷۶
غزنین ۱۶۰	صقلیه ۱۸۱-۳۴۷
غور ۱۶۰	صور ۳۹۳
فارس ۲۱۲-۲۸۸-۲۸۹-۳۲۵	صیدا ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-۲۲۴
فرات ۱۵۲-۲۳۸	۵۳۵
فرانسه ۳۶۷	طاهریان ۵
فراهان ۲۴۸	طلیطله ۳۴۷
فریومد ۱۷۰	طهران (تهران) ۱۲-۹۰-۹۸-۹۹-۱۰۷
فلوز ۳۴۶	۱۱۸-۱۲۵-۱۴۰-۱۵۱-۱۵۷-۱۶۱
فیض آباد محولات ۵۶۰	۱۶۵-۱۷۸-۱۸۵-۱۸۶-۱۹۰-۲۰۸
قاسیون ۱۹۲-۱۹۷-۲۸۱	۲۰۹-۲۱۱-۲۱۹-۲۷۶-۳۵۴-۳۵۶
قاهره ۱۲-۱۸۱-۲۱۰-۴۲۵-۵۷۰	۳۵۸-۳۶۳-۴۱۵-۴۲۲-۴۲۸-۴۳۶
قاین ۱۳۹-۳۲۸-۳۴۹-۴۴۹	۴۴۰-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۵۳۴
قبا ۵۵۷	۵۴۸-۵۶۹-۵۷۴-۵۷۶-۵۹۲-۶۲۵
قبة ترکان ۳۰۶	طود (کوه) ۲-۷۳-۲۹۴
قراقرم ۱۳-۴۲-۲۷-۱۳۷-۳۱۳	طوس ۲-۴۵-۷۳-۲۰۷
قرامله ۸۲-۸۵	عباسیان ۲۰-۲۶-۲۷-۱۲۸-۱۴۱-۳۰۰

۳۶۸-۳۶۹-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۸-۳۸۰

۳۸۲-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۸-۳۹۰-۳۹۲

۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱

۴۰۲-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۱

۴۱۲-۴۱۶-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۲-۴۲۳

۴۳۰-۴۳۱-۴۳۴-۴۳۶-۴۳۷-۴۴۰

۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۶-۴۴۷

۴۴۹-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰

۴۶۱-۴۶۲-۴۶۷-۴۶۸-۴۷۲-۴۷۴

۴۷۵-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۲-۴۹۳-۵۲۰

۵۲۸-۵۳۰-۵۳۲-۵۴۱-۵۴۵-۵۴۸

۵۵۰-۵۵۱-۵۵۳-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۸

۵۷۱-۵۷۲-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-۵۸۶

۵۸۷-۵۹۹-۶۰۲-۶۰۴

کتابخانه آکسفورد ۵۶۸

کتابخانه اسکوریا ل ۳۰۶

کتابخانه ایاصوفیا ۳۹۹

کتابخانه ابن یوسف ۳۷۲

کتابخانه باستان ۳۹۶

کتابخانه عمومی برلین ۴-۲۶۱-۳۶۸

۴۳۹-۴۸۰-۴۹۷-۵۲۹-۵۵۳-۵۹۶

کتابخانه بشیر آغا ۵۹۵-۵۹۷

کتابخانه بها الدین جوینی ۲۹۱

کتابخانه جامع گوهرشاد ۵۷۳

کتابخانه حالت افندی ۵۶۶

کتابخانه سیدحسن صدر ۴۳۷

کتابخانه خدیویه مصر ۲۳۱-۲۳۷

کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران ۴-۶

۱۶۱-۲۰۱-۲۶۱-۳۴۱-۳۶۹-۳۸۴

قزوین ۱۵-۲۳-۷۶-۷۷-۲۱۲-۲۲۷

۲۴۰-۴۲۲-۶۰۳

قسططنیه ۳۶۸

قلاع اسماعیلیه ۳۳۳

قلماق ۵۵۷

قلودیوس ۳۴۵

قلوذه ۳۲۶

قلندریه ۹۶

قم ۴-۲۲۹-۴۰۲

قهرستان ۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۲-۵۷-۶۸

۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۹۱-۲۹۹-۳۰۱

۳۰۲-۳۱۸-۳۲۸-۳۸۷-۴۴۹-۴۵۲

۵۵۸-۵۷۷-۵۹۲

قورجان ۸۵

قونیه ۱۹۹-۲۴۲

کاشان ۲۰۵-۲۰۷-۲۰۹-۲۴۹

کازرون ۲۴۰

کاظمین (کاظمین) ۵۹-۶۰-۲۲۱-۳۵۱

۴۳۷

کانادا ۱۸۱

کیران ۳۰۹

کتابخانه آستان قدس رضوی ۱۵-۱۸-۲۳

۲۲-۲۸-۳۱-۳۷-۳۸-۴۵-۵۷

۶۹-۸۰-۹۲-۹۵-۱۰۱-۱۳۱

۱۸۲-۱۸۴-۱۹۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰

۲۳۶-۲۴۰-۲۴۴-۲۴۷-۲۶۱-۲۶۵

۳۴۲-۳۴۳-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۳

۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹

۳۶۰-۳۶۱-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۷

۴۲۱-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۶-۴۱۳-۴۱۱
 ۴۲۹-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۵-۴۲۳-۴۲۲
 ۴۴۶-۴۴۱-۴۳۵-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۰
 ۴۷۵-۴۷۴-۴۶۷-۴۶۲-۴۶۰-۴۵۶
 ۵۲۱-۵۱۵-۵۱۰-۵۰۹-۴۸۴-۴۷۹
 ۵۵۱-۵۴۵-۵۳۸-۵۳۵-۵۳۱-۵۲۷
 ۵۷۹-۵۷۸-۵۷۵-۵۷۴-۵۵۴-۵۵۳
 ۶۱۴-۶۱۰-۶۰۵-۵۹۲-۵۸۶-۵۸۲
 ۶۲۴-۶۲۱-۶۱۷-۶۱۶

کتابخانه محفوظ ۳۵۱

کتابخانه محمدعلی خوانساری ۴۵۵

کتابخانه پرفسور محمود شیرانی ۴۵۵

کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ۹۲ - ۱۰۶ -

۱۷۶-۱۸۲-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۷-۲۲۹-

۲۵۱-۲۷۲-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۵-۳۰۰-

۳۱۷-۳۲۱-۳۴۲-۳۴۲-۳۴۷-۳۴۸-

۳۵۱-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-

۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۳-۳۶۷-

۳۷۱-۳۷۲-۳۷۹-۳۹۵-۴۰۳-۴۰۴-

۴۰۶-۴۱۱-۴۱۳-۴۲۰-۴۲۳-۴۲۵-

۴۲۷-۴۲۸-۴۵۴-۴۵۹-۴۶۷-۵۳۵-

۵۳۶-۵۴۱-۵۵۸-۵۶۹-۵۷۲-۵۷۶

۵۷۷-۵۷۹

کتابخانه مستنصریه ۲۵۳-۲۵۴-۲۶۷

کتابخانه مدرسه مروی ۴۸۴-۴۹۷

کتابخانه ملی پاریس ۷۱-۷۳-۲۷۹-۳۹۱

۴۳۲-۴۳۷-۵۲۹-۵۳۶-۵۳۸-۵۶۷

۵۸۸

۴۰۴-۴۱۳-۴۲۷-۴۲۸-۴۳۲-۴۳۴

۴۳۸-۴۴۶-۴۵۸-۴۶۰-۴۶۲-۴۷۴

۴۷۵-۴۸۴-۵۱۴-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱

۵۲۴-۵۲۵-۵۲۹-۵۴۶-۵۴۸-۵۵۵

۵۶۱-۵۷۰-۵۷۲-۵۷۷-۵۷۹-۵۸۰

۵۸۳-۵۸۷-۵۹۰-۶۱۴

کتابخانه دانشکده ادبیات ۱۴۹-۱۵۷-۵۹۱

کتابخانه دانشکده حقوق ۵۷۰

کتابخانه راغب پاشا ۵۵۳

کتابخانه رصد مراغه ۲۵۳-۲۵۴-۲۵۶-

۳۱۶

کتابخانه سلطان القرائی ۴۵۶

کتابخانه سلطان محمد ۴۱۱

کتابخانه سلطنتی ۴۵۵

کتابخانه شیخ الاسلام زنجانی ۳۶۹-۳۹۴-

۴۱۹-۴۲۹-۴۳۵

کتابخانه شیخ الشریعه اصفهانی ۵۸۵

کتابخانه ظاهریه دمشق ۲۵۵

کتابخانه غریبه ۴۴۸

کتابخانه دانشگاه کمبریج ۴۵۲

کتابخانه لندن ۴۱۲

کتابخانه مجلس سنا ۳۸۶-۴۷۵-۵۷۷

کتابخانه مجلس شورای ملی ۷۲-۸۹-۱۰۱

۱۶۳-۱۶۷-۱۶۸-۱۸۹-۲۰۱-۲۱۲

۲۲۸-۲۲۹-۲۳۱-۲۳۶-۲۳۷-۲۴۰

۲۴۳-۲۴۴-۲۶۶-۲۷۳-۲۷۹-۳۴۲

۳۴۳-۳۴۴-۳۴۸-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۸

۳۶۱-۳۶۷-۳۶۹-۳۸۸-۳۹۰-۳۹۴

۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶

لاهور ۶۱-۶۲-۲۵۵	کتابخانه ملی فرهنگ ۱۸۵-۲۱۲-۳۵۱-
لکناہور ہند (لکناہو - لکناہو) ۲۴۲-۴۵۵	۴۲۸-۵۸۲-۵۸۳-۶۲۱
۵۳۳-۵۳۲	کتابخانه ملی ملک ۶۰-۶۱-۶۲-۹۳-۱۵۹
لمسر ۹	۱۸۵-۱۸۶-۲۰۷-۲۱۲-۲۱۵-۲۹۷
لندن ۲۲۴-۴۱۲-۵۳۷-۵۶۹	۳۳۰-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۴
لیسبک ۲۵۰	۴۱۳-۴۱۶-۴۲۲-۴۲۰-۴۴۹-۴۶۱
لیڑ ۵۴	۴۶۸-۵۰۹-۵۱۵-۵۲۰-۵۲۶-۵۲۷
لیدن ۱۰۴-۲۹۳-۲۹۷-۵۳۶	۵۲۹-۵۳۴-۵۳۸-۵۴۵-۵۴۶-۵۴۸
مازندران ۴۶۸	۵۵۳-۵۵۵-۵۶۵-۵۶۷-۵۷۵-۵۸۴
مالکیہ ۲۸۷	۵۸۹
ماوراءالنہر ۲۷۴-۲۹۷	کتابخانه مرحوم نجم آبادی ۴۰۰
ماہان ۳۹۹	کتابخانه مرحوم حاج سید نصر اللہ تقوی ۴۲۱-
مجوس ۱۱۹	۵۹۱
محمرہ ۸۵	کتابخانه عمومی وینہ ۵۶۹
مداین ۲۷۴	کتابخانه ہند ۳۶۰
مدرسة آية الله بروجردی در نجف ۳۸۴	کربلا ۲۱۶
مدرسة امیر زین الدین ۱۷۷	کرج ۱۳۳
مدرسة جویں ۲۴۱	کوخ (محلہ) ۲۰-۱۲۷
مدرسة سپہسالار ۱۸۲-۴۶۷	کردستان ۲۹۷
مدرسة شافعیہ ۲۵۰	کرمان ۳۹۹-۴۲۶-۴۹۰
مدرسة سلطانیه ۲۵۹	کرمانشاهان ۲۳
مدرسة صدریہ ۳۲۷	کرك ۱۹۱-۱۹۲
مدرسة عزیه ۲۲۹	کلکتہ ۳۴۴-۴۵۵
مدرسة غازیہ ۲۵۹	کوفہ ۲۰۴-۲۱۶-۲۸۳
مدرسة کمالیہ ۱۷۷	کیش ۱۸۸
مدرسة مستصریہ ۲۶۳-۲۶۴-۲۶۸-۲۶۹	گرجستان ۱۵۰
۳۱۰-۲۸۷	گریان ۱۵۰-۶۰۳
مدرسة مغیشہ ۷۲-۲۶۹	گردکوه ۳۰۱
مدرسة نظامیہ ۱۷۷-۱۸۷-۲۳۱-۲۵۴-۳۱۰	لاہ ۶۱-۶۲

۱۶۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۹۰
۱۹۴-۱۹۶-۱۹۹-۲۰۴-۲۱۰-۲۱۵
۲۱۸-۲۳۷-۲۴۲-۲۵۰-۲۵۶-۲۶۵
۲۷۱-۲۷۸-۲۸۱-۲۸۲-۲۹۴-۳۰۹
۳۴۶-۳۴۶-۲۴۷-۲۵۲-۵۶۱-۵۸۶

۵۹۷

مطبعه اعتماد قاهره ۶۲۶

مطبعه دارالعلم قاهره ۵۷۰

مطبعه دائرة المعارف نظامیه ۵۹۹

مطبعه معارف ۴۷۵

معتزله ۱۲۱-۱۲۴-۱۲۵-۵۴۹

مغرب ۱۶۷

مقول (مغل) ۵-۷-۸-۹-۱۰-۱۲-۱۳

۱۵-۱۶-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۷-۳۶

۳۷-۴۱-۴۲-۵۶-۶۹-۷۹-۸۲

۱۰۵-۱۲۶-۱۳۰-۱۳۴-۱۳۷-۱۳۹

۱۴۲-۱۴۵-۱۴۶-۱۵۰-۱۵۱-۱۶۸

۲۰۵-۲۰۹-۲۱۶-۲۲۴-۲۳۴-۲۳۵

۲۵۳-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۳-۳۰۶

۳۰۷-۳۱۳-۳۲۸-۴۱۰-۴۱۷-۴۱۸

۵۵۷

مقطم (کوه) ۲۱۰

مکه ۱۹۷-۲۰۴-۲۳۹-۲۷۸-۳۱۳-۳۱۵

ملاحده ۱۱-۱۳-۱۴-۱۵-۴۲-۴۵-۸۱

۸۵-۸۶-۱۲۰-۱۲۲-۱۳۹-۲۱۲

۳۰۱-۴۵۲-۵۳۶-۵۹۱

ملطیه ۲۴۶-۳۴۶

موزة بریطانی ۲۰۱-۴۵۵

موزة دانشگاه اکسفورد ۲۲۵

مدرسة نوريه ۱۸۰-۲۵۰

مدینه ۱۲۷

مدینة السلام ۲۸-۳۶-۱۲۷-۲۸۳

مراغه ۲۶-۴۰-۴۳-۴۴-۴۸-۴۹-۵۱

۵۳-۵۴-۵۵-۵۷-۷۳-۷۵-۱۰۶

۱۲۹-۱۳۳-۱۵۴-۲۲۴-۲۲۷-۲۲۹

۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵

۲۳۶-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۶-۲۴۸-۲۴۹

۲۵۶-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۹-۲۹۳

۳۰۲-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸

۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴

۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۲

۳۲۳-۳۲۴-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۸

۳۸۷-۳۹۹-۴۰۰

مرجئه ۱۲۶

مرسيه ۱۹۶-۱۹۷

مرق (کاشان) ۲۰۵

مروود ۲۵۳

مزار بابامزید ۲۹۶

مستره (قریه) ۲۱۴

مريخت (سرسخت) ۱۳۹

مستنصريه ۲۶۷

مشهد رضا (طوس) ۳-۵-۳۰-۱۶۰-۱۶۱

۲۰۴-۲۰۶-۴۰۵

مشهد شريف ۲۱۸

مشهد علی ۱۵۲-۱۵۳-۳۲۲

مشهد مقدس ۷۶-۳۸۴-۴۰۵-۴۷۶-۵۷۳

مصر ۴۱-۴۵-۴۶-۷۹-۸۵-۱۰۴-۱۱۴

۱۱۶-۱۱۹-۱۳۵-۱۴۴-۱۵۱-۱۵۴

۴۶۸	موزه ملی ناپل ۱۸۱
همدان ۱۵-۲۱-۱۳۵-۲۴۹-۲۹۶	موصل ۴۱-۴۳-۴۸-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹
همدان (قبیله) ۱۵۶	۱۸۰-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۸۵-۲۸۷
هند ۹۳-۱۰۱-۱۲۹-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۲	۳۰۷-۲۸۸
۱۴۶-۱۵۵-۱۶۱-۱۶۲-۱۷۹-۱۸۷	موقان ۲۵۴
۱۹۱-۱۹۷-۱۹۸-۲۲۳-۲۳۴-۲۳۶	میدان ۳۲۷
۲۴۸-۲۵۴-۲۵۵-۲۷۰-۲۹۰-۳۰۹	میموندژ ۱۰-۱۱-۶۹-۱۳۷-۴۵۲-۵۶۱
۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶	نجف اشرف ۶۰-۱۵۲-۲۱۶-۲۱۹-۲۲۲
۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۲-۳۲۳	۲۳۸-۲۷۸-۲۸۴-۴۴۳-۵۸۵-۵۹۷
۳۴۸-۳۵۷-۳۵۸-۳۶۰-۳۸۳-۴۳۶	نخجوان ۳۰۸
۵۳۳-۵۳۵	نصارا ۸۴-۱۱۹
هندوستان ۴۵-۱۰۱-۲۰۴-۵۳۲	نصیریه ۸۴-۸۵
واسط ۱۵۳-۱۵۴-۳۱۳	نطنز ۳۲۳
وقف ۱۲۹	نهر علقمی ۱۴۰
یانا ۵۹۴	نیشابور ۵-۶-۷-۱۱-۱۵۴-۱۵۵-۱۶۰
یزد ۲۸۸	۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۲۰۴
یمن ۲۵۷-۳۰۹	۲۰۵-۲۸۱-۳۲۳-۴۰۲
یهود ۸۴-۱۰۷-۱۱۹	هجر ۴۵۴-۴۹۰
یونان ۳۳۹-۳۶۴	هرات ۱۳-۱۴-۱۳۸-۱۶۷-۴۰۳-۴۶۲

فهرست کتابها و رسالهها و مجلهها

۲۲۹	آتشکده آذر ۲۹۷
اثبات اینکه مجموع مربعات دو عدد فرد نمی تواند	آثار البلاد ۱۷۸-۱۸۴-۱۸۵، ۱۹۶، ۲۲۱
مربع باشد ۳۵۲	آثار الشیعه ۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۴
اثبات الجوهر المفارق ۵۲۸، ۵۴۹، ۵۸۴	۴۵۶، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۸۳
اثبات العقل کل ۴۶۲، ۵۲۸، ۵۴۹	۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷
اثبات عقل الفعال ۳۳۷	آداب البحث (رساله) ۲۰۲، ۵۸۵
اثبات الفرقه الناجیه ۵۸۵	آداب التعلیم ۵۳۵
اثبات اللوح المحفوظ ۵۸۴	الاداب السلطانية ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴
اثبات واجب ۵۷۱، ۵۷۲	آداب اللغة العربية ۳۶۸، ۴۳۸، ۴۳۹، ۵۲۸
اثبات واجب کاتبی ۲۲۸	۵۳۱، ۵۶۸، ۵۶۹
اثبات واجب بطریق مناظره ۵۷۲	آداب المتعلمین ۴، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۸۵
اجازات بحار الانوار ۶، ۸۹، ۱۴۴، ۱۶۳	آغاز و انجام ۴۵۸، ۵۷۸، ۵۸۵
۱۶۵	آلات رصد مراغه (رساله) ۲۲۸
اجازن بنی زهره ۳۸، ۷۸، ۸۹، ۱۸۶	آیات الاحکام ۴۴۴
اجوبة المسائل ۲۲۶، ۴۸۴، ۵۹۹، ۶۰۴	آیات مبینات ۱۹۳
اجوبة المسائل قطب شیرازی ۲۴۴	الابحاث فی تقویم الاحداث رد برزیده ۴۳۹
اجوبة اسؤوله خواجه ۵۵۴	اتمام برهان شکل چهارم از مقاله نهم مجسطی

الاركان ٣٣٩	اجوبة النصيرية ٤٩٦
ازسعدى تا جامى ٢٩٠، ١٨٧، ٧٠، ٦٩، ٥٨	احقاق الحق ٢٧٩
كتاب الازهار ٢٢٠	احكام تحاويل سننى العالم ٢٣٧
اساس الاقتباس ٩، ٢٢٠، ٤٢١، ٤٣٩، ٤٥٨	احكام النيات ١٦٣
٥٤١	اخبار الادباء ٢٦٧
استحباب التياسر لاهل العراق ٣٨	اخبار البشر ١٨١
استخراج طالع مولود ٥٦٩	اخبار بنى ايوب ١٨١
استقصات ٣٣٩	اخبار العلاج ٢٦٧
استقصاء النظر ٢٠١	اخبار قضاة بغداد ٢٦٧
الاستغاثه فى بدع الثلاثة ٢٠٢	اخبار المصنفين ٢٦٧
اسرار الامامة ٢٧٧	اخبار الوزراء ٢٦٧
اسرار الحكيم ٤٢٢	اختصار اخلاق ناصرى ٤٥٧
اسرار الخفية ٢٣٩	اختصار رسالة رمل ٥٣٩
اسرار السلطانية در نجوم ١٧٩	اختيارات ٢٣٧
اسرار نامه ٢٠٥	اختيارات مسير القمر ٥٦٦
اسرار النقطة ٥٨٥	اختيارات مظفرى ٢٤٤
الاسئلة النصيرية ٥٠٩	اخلاق محتشمى ٥٢٧، ٥٩٢
اسطروشيا ٣٣٩	اخلاق ناصرى ٩، ١٠، ١٣، ١٣٨، ١٣٩، ١٥٣
الاسطوانة ٣٦٣، ٣٣٧	٣٨٧، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥٢، ٤٥٣، ٤٥٤
اسماء مشايخ الشيعة ومصنفهم ١٥٧	٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١
اشارات ٦، ٨٦، ١١٢، ١٤٠، ١٨٤، ١٩٣	٦٢٤
٤٣٣، ٤٣٦، ٥١٣	الادب الصغير ٥٨٠
اشارات اثير الدين ١٨٤	الادب الكبير ٥٨٠
اشارات بحرينى ١٩٣	ادوار در موسيقى ٢٧٢
اشارات در معرفت اسرار وجود ٢١٤	ادوار الحميات ٢١٠
اصح التواريخ ٢٤٣	اربع مقالات ٢٣٦، ٢٠٨
الاصطفاء فى تاريخ الملوك والخلفاء ٢١٩	اربعين ٢٧٧
اصلاح اشكال المقالة الثالثة من كتاب منالوس	ارثماطيفى ٣٨٠
فى اشكال الكرية ٢٣٧	ارشاد ٢٣٩

- اصلاح کتاب اصول اقلیدس ۳۵۵، ۳۷۰
 اصول الاحکام ۲۳۱
 اصول احکام النجوم ۲۳۱
 اصول اقلیدس ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۵
 اصول البلاغة ۲۰۱
 اصول الماحمة ۵۶۷
 اعتراض بر دلیل نبوت ۱۶۷
 اعتقادات ۵۵۰
 اعتکاف ۱۶۷
 اعجاز الیبیان فسی کشف بعض اسرار ام القرآن ۱۹۹
 الاعلام ۵۲۸، ۵۶۸، ۵۸۹
 اعیان الشیعه ۶۴، ۴۴۴، ۵۸۸، ۵۸۹
 اعیان العصر ۲۶۰
 اغاثة اللهفان ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۳۳۵
 افادات شیخ بهائی بر رساله اثبات عقل ۴۶۸
 الاقبال بصلاح الاعمال ۲۱۹
 اقسام الحکمة ۵۵۳
 اقسام مغالطات ۲۶۵
 اقل ما یجب الاعتقاد به ۵۵۰
 اقلیدس (کتاب) ۱۷۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳
 ۳۷۷، ۵۶۶
 اکفاء القنوع بما هو مطبوع ۳۴۴، ۳۶۸
 ۵۳۳، ۵۶۹، ۵۹۴، ۵۹۵
 اکرثا و ذسیوس ۳۳۸، ۳۵۲، ۳۵۴
 اکرمانا لاوس ۳۳۸، ۳۵۲، ۳۵۴
 اکسیر السعادتین ۱۶۹
 التباط الاعتراضات عن کتاب زبدة النقص ولباب
 الكشف ۲۶۵
 الهی نامه ۲۰۴
 امامت ائمة دوازده گانه ۲۰۱
 امل الامل ۹۳، ۱۶۲، ۱۷۰، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۱۹
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۷۹
 ۴۴۱، ۵۹۹، ۶۰۰
 انا لوطیقا (انولوطیقا) ۴۲۰، ۴۲۱
 انتخاب تلخیص المحصل ۲۶۵، ۴۴۷
 انتخاب کیمیای سعادت ۲۰۹
 انجام نامه ۲۰۹
 انجیل ۱۷۸
 انساب سمعانی ۲۸۱
 انشاء الصلوات والتحمیات ۵۸۲
 انشاء الصلوات علی اشرف البریات ۵۸۲
 انطوریط ۴۰۶
 انطوریط ۴۰۶
 انموذج ۲۸۸
 الانوار الجلالیه للفصول النصیریة ۴۳۹، ۴۴۰
 الانوار المضيئة الکاشفة لاسداف الرسالة الشمسیة
 ۱۶۷
 انوار الملکوت ۲۳۹
 اوصاف الاشراف ۹۴، ۹۵، ۱۴۹، ۳۳۶، ۴۳۹
 ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۸۹، ۵۴۸
 اوقاف قرآن ۴۰۲
 الايام واللیالی ۳۵۷
 ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب ۱۵۹
 ایضاح الاصول ۴۴۵
 ایضاح المعضلات من شرح الاشارات ۴۳۴
 ایضاح المکنون ۴۳۱
 ایساغوجی ۱۸۴، ۴۲۰

تاریخ ابن رافع ۷۴۷، ۲۴۶	البارع ۵۶۸
تاریخ ابن خلکان ر. ک. به وفیات الاعیان	باریرمیناس ۴۲۰
تاریخ ابن خلدون ۱۳۱	بحار الانوار ۲۰۳، ۱۶۳
تاریخ ابن نجار ۱۹۶، ۲۴۶	بحث در امامت ۵۴۵
تاریخ ابی الفدا ۱۸۱، ۲۴۶	البداية والنهاية ۵۹۸
تاریخ اخبار البشر ۱۸۱	البراهین القاطعة فی شرح تجرید المعقید الساطعة
تاریخ ادبیات ایران ۵۷	۴۲۸
تاریخ ادبیات برون ۶۸	برهان شکل چهارم ۲۳۰
تاریخ اسلام ۲۱۰	بشری المحققین ۲۲۰
تاریخ الجایتو ۷۰	بغیة الروعاة فی طبقات النحاة ۲۴۹، ۲۴۶، ۲۱۵
تاریخ الفی ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۴۳، ۵۷، ۱۴۷	۲۵۰، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۲۴، ۴۲۵
تاریخ بغداد ۴۳۷	۴۵۲
تاریخ بناکتی ۴۷، ۶۳	بقاء روح پس از مرگ ۴۶۰
تاریخ تجارب الامم ۸	بقاء النفس بعد بوار البدن ۴۶۰، ۳۳۷
تاریخ تجارب السلف ۱۲۹، ۱۴۴	بقاء النفس بعد فناء البدن ۴۶۰
تاریخ جهانگشای جوینی ۱۵، ۷۳، ۱۰۴	البلاغ ۵۶۶، ۳۴۲
۱۳۷، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۲	بوطیقا (بیطوربقا) ۴۲۱
تاریخ حافظ ابرو ۶۱، ۶۳، ۲۱۲	بیان ۱۸۴
تاریخ الحكماء ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۳۹، ۳۶۸	بیان الحق ۳۴۵، ۶
۳۷۳	بیان مصادرة اقلیدس ۳۷۱
تاریخ حمدالله مستوفی ر. ک. به تاریخ گزیده	بیان نفس الامر ۴۶۲
تاریخ رشیدی ۶۳	بيت الباب (؟) ۵۶۹
تاریخ شیخ اویس ۶۱، ۶۲، ۶۴	بیست باب ملامظفر ۳۹۷
تاریخ طبرستان ۱۶۰	بیست باب در معرفت اسطرلاب ۴۱۴، ۴۱۶
تاریخ عالم آرای عباسی ۷۶	تاج الازیاج ۲۳۷
تاریخ العبر ۱۴۱	تاج المداخل ۲۷۶
تاریخ العراق ۷۰، ۱۳۳، ۲۶۶، ۳۱۷	تاریخ آداب اللغة ۴۳۸
تاریخ علماء بغداد ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۶۷	تاریخ آل سلجوق

تجريد العقاید ٨٧، ١١٢، ١١٧، ١١٩، ٢٢٢،
٢٢٣، ٢٢٤
تجريد الکلام ر. ک. به تجريد العقاید
تجريد منطق ٣٣٦، ٢٢١
تجريد فی الهندسه ٥٦٦
تحرير در فقه ١٦٧، ٢٣٩، ٥٣٠
تحرير اصول اقليدس ٣٤٤
تحرير اصول هندسه ٣٣٩
تحرير اقليدس ٣٣٩، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣،
٣٤٤، ٥٦٦
تحرير اکرثاوذوسيوس ٢٣٦، ٣٥٤
تحرير اکرمانالاولس ٣٥٢
تحرير تجريد العقاید تبریزی ٣٣٠
تحرير کتاب جرمی النيرين وبعديهما ٣٤٨
تحرير طلوع وغروب ٣٥٩
تحرير کتاب ظاهرات الفلك ٣٦٠، ٣٦١
تحرير العقاید ٢٢٢
تحرير قواعد الکلامية فی شرح الرسالة الاعتقادية
٢٣٨
تحرير کتاب كرة المتحرکه ٢٣٦، ٣٥٦
تحرير کتاب كرة واستوانة ٣٦١، ٣٦٣، ٣٦٩
تحرير اللبل والنهار ٣٥٧
تحرير المأخوذات ٣٥٢، ٥٥٨
تحرير مجسطی ٤، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٥، ٣٤٧،
٣٤٨، ٣٥٠، ٣٥٩، ٥٥٨
تحرير کتاب المساکن ٣٦٣
تحرير مطالع ٣٥٨
تحرير معرفة مأخذ الاشکال البسيطة و الکرية
٣٥٦

تاريخ علوم سارتن ٢٧، ٥٢، ١٣٢، ٣٣٨،
٣٤٠، ٤٠٦، ٥٢٠، ٥٧١
تاريخ الفخری ١٢٩، ١٢٣، ١٥٢
تاريخ فلك العراق ٢٣٦، ٢٣٧، ٢١٥
تاريخ گزیده ٤، ٥٩، ٦١، ٦٣، ١٣٠، ١٣٧،
١٨٥، ٢٠٣، ٢١١، ٢١٣، ٢٨٨، ٢٥٣،
٦٠٣
تاريخ مجمل فصیحی خوافی ٧٠، ٢٩٥
تاريخ مختصر الدول ٦٣، ٦٤، ١٩٢، ١٩٥
تاريخ مغول ٧٠، ٧٢، ٢٧٤، ٢٨٥،
تاريخ منتظم ناصری ٢٠٨
تاريخ موسیقی عربی ٥٧٠
تاريخ وصاف ١٣٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٥١
تاريخ يافعی ١٩٦
تبرنامه ٥٧٢
تبصرة العوام ١٥٦
تبصرة المبتدی وتذكرة المنتهى ١٩٩
تبصرة المتعلمين فی احکام الدين ٢٣٩
تبيين مقاصد التذكرة ٢٢٣، ٤٠١
تبيين مصادرة اقليدس فی الخطوط المتوازية
٣٧١
تتمة آيات الينات ١٩٣
تجريد (تجريد الاعتقاد) ١١٧، ١١٨، ١١٩،
١٢٠، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٣٩، ١٤٠،
٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٣٢
تجريد البراعة فی شرح تجريد البلاغه ٢٠١
تجريد البلاغة ٢٠١
تجارب السلف ١٢٩، ١٣٧، ١٤٤، ١٤٥، ٣٢٩
تجريد التجريد ٢٣٢

- تحرير كتاب المعطيات ٣٥٥
تحرير كتاب المفروضات ٣٦٠
تحرير منازل اجرام علويه ٢٣٦
تحرير كتاب المناظر ٣٥٧
تحرير هندسيات ٣٦٤
تحصيل بهمنيار ١٨٤
تحصيل در علم نجوم ٥٦٨
تحفة ٥٨٠، ٥٧٩، ١١٧
تحفة الابرار ٢٧٧، ٩٨
تحفة سعديه ٥٥٤، ٢٤٣، ٢٤٠
تحفة سليمانيه ٥٧٥
تحفة شاهيه ٢٣١
تحفة شاهي وعطيه الهى ٤٢٧، ٢٧٦، ٢٤٣
تحفة الفحول فى شرح الفصول ٤٢٤، ٤٢٣
تحفة قطب شيرازى ٤٠١، ٢٤٣، ١١٧
التدوين ١٥٧
تذكرة ٣٩٩، ٣٨٧، ٣٢٨، ٢٨٦، ٢٦٤، ٢٤٣، ٤٠٠
تذكرة آتشكده آذر ٢٨٩
تذكرة در احوال محيى الدين عربى ١٩٧
تذكرة الاولياء ٢٠٥، ٢٠٢
تذكرة الحفاظ ٢٥٧، ٢٥٦، ٢٥٥
تذكرة خلاصة الافكار ٢٠٨
تذكرة دولتشاه سمرقندى ٢٩٣، ٢٨٩، ١٤٩
٢٩٧، ٢٩٥
تذكرة رياض الشعراء ١٨٦
تذكرة الشعراء ١٣٢، ١٤٩، ٦٠٥، ٦١٦
تذكرة العارفين ٢١٢
تذكرة عرفات ٢٩٧، ٢٠٧، ١٨٥
تذكرة فخريه ٢٨٢
تذكرة الفقهاء ٢٣٩
التذكرة در كيمياء ٢٦٥
تذكرة المجدية ٢٨٦
تذكرة من قصدا الرصد ٣١٨، ٣١٥، ٢٩٣
تذكرة نصيرية ٤٠٠، ٣٩٩، ٢٨٦
تذكرة نصر آبادى ٧٧، ٧٦
تذكرة النوادر ٣٨٣، ٣٥٩، ٣٥٨، ٣٥٧، ٢٣٧
تذكرة هفت اقليم ٦٠٤، ٢٠٩
تربيع الدائر ٣٦٨، ٣٣٧
ترجمان الاشواق ١٩٧
ترجمة اخلاق محتشمى ٥٥٨، ٩
ترجمة اخلاق ناصرى ٤٥٦، ٩
ترجمة ادب الصغير ٥٨٠
ترجمة ادوار ٢٧٢، ٢٧١
ترجمة از سمدى تاجامى ٢٩١
ترجمة اصول اقليدس بفارسى ٣٤٤
ترجمة تاج المداخل ٢٧٦
ترجمة تاريخ ادبيات ايران ٦٨٠، ٥٨
ترجمة تجريد به فارسى ر. ك. به علاقة
التجريد
ترجمة تحرير اقليدس ٣٤٤
ترجمة رسالة امامت ٥٤٥
ترجمة ثمره بظلم يوس ١٥
ترجمة كتاب زبدة ٥٥٠
ترجمة زيج ايلخانى ٤١٣، ٤٠٨، ١٥٠، ١٠٠
ترجمة سيزده فصل ادرىس ٢٠٩
ترجمة شرح اشارات ٤٣٦
ترجمة صور الكواكب ٣٩٩، ٣٩٨
ترجمة ظاهرات الفلان حنين ٢٠٩

- ترجمة فارسي زهر الربيع ٩٩
 ترجمة فصول نصيره به عربي ٢٢٠
 ترجمة مسالك وممالك ٥٨١
 ترجمة نفس ارسطو ٥٧٥، ٢٠٩
 ترجمة هاروني ٣٢٠
 تزكية الارواح عن موانع الافلاح ٢٥٦
 تسديد القواعد في شرح تجريد المقاييد ٢٢٢
 تسطيع الاسطرلاب ٢٣٧
 تسطيع الكرة ٣٦٩، ٣٣٧
 تسطيع الكرة والمطالع ٣٦٩
 تسلية الاخوان ١٥٢
 السهيل ٥٧١
 تشديد القواعد ر.ك. به تسديد القواعد
 تصحيح المقياس في تفسير القسطاس ٢٨٦
 تصورات ٥٩٣
 تعبیر التحريیر ٣٥٠
 تعديل المعيار في نقد تنزيل الافكار ١٨٣ ،
 ٢٢٩، ٢٢٨، ٣٣٧
 تريب اوصاف الاشراف ٢٥٨
 تعليقات بر تذكره ٢٠٦
 تعليق بر شرح اشارات ٢٣٥
 تعلين بر فرائض نصيره ٥٣١
 تعليقه بر محصل امام رازی ٢٥٦
 تفريد الاعتماد في شرح تجريد الاعتقاد ٢٢٩ ،
 ٢٣٠
 تفسير سورة اخلاص ومعوذتين ٥٨٩ ، ٥٩٠
 تفسير بضاوي ٢٧٢
 تفسير التحرير ٣٥٠
 تفسير الثمرة ٢٠٦
 تفسير رشيد الدين ٢٥٩
 تفسير سورة الفاتحة ١٨٩ ، ١٩٩
 تفسير سورة الفلق ٥٨٩
 تفسير سورة الناس ٥٨٩
 تفسير سورة والعصر ٥٨٩
 تفسير كبير ٢٢٥، ٢٠٢
 تقويم علائي ٥٦١
 تكسير دائره ٣٦٢
 تكملة في شرح التذكرة ٢٠٢
 تكملة المجسطي ٣٢٩ ، ٣٥٠
 تلخيص الآثار
 تلخيص مجمع الاداب ٧٣، ٧٢، ٧١، ٥٧، ٣٦
 ١٣٦، ١٣١، ١٢٩، ١٢٧، ٩٣، ٧٥، ٧٢
 ١٥٣، ١٥٢، ١٤٦، ١٣٩، ١٣٨، ١٣٧
 ١٦٣، ١٦١، ١٦٠، ١٥٩، ١٥٥، ١٥٢
 ١٩٧، ١٨٢، ١٨٠، ١٧٩، ١٧٠، ١٦٩
 ٢٢٣، ٢٢٢، ٢٠٧، ٢٠٥، ٢٠٢، ١٩٨
 ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٠، ٢٢٧، ٢٢٥، ٢٢٢
 ٢٢٩، ٢٢٨، ٢٢٢، ٢٢١، ٢٢٠، ٢٢٦
 ٢٦٢، ٢٦٠، ٢٥٧، ٢٥٦، ٢٥٥، ٢٥٢
 ٢٨٢، ٢٧٧، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٠، ٢٦٩
 ٢٩٣، ٢٩٠، ٢٨٩، ٢٨٨، ٢٨٧، ٢٨٥
 ٣٠٦، ٣٠٥، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠١، ٣٠٠
 ٣١٢، ٣١١، ٣١٠، ٣٠٩، ٣٠٨، ٣٠٧
 ٣١٨، ٣١٧، ٣١٦، ٣١٥، ٣١٤، ٣١٣
 ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٢، ٣٢١، ٣٢٠، ٣١٩
 ٦٢١، ٥٩٩، ٣٢٨، ٣٢٧، ٣٢٦، ٣٢٥
 تلخيص في علم الكلام ٢٢٦، ٢٢٧
 تلخيص محصل ٢٢٨، ٢٢٧، ٢٢٦
 تنزيل الافكار ٢٢٩، ٢٢٨، ١٨٣

- تنسخ نامه ایلخانی ۵۲۹، ۵۲۸، ۵۸
 تنسوق نامه رک. به تنسخ نامه ایلخانی
 تنقیح الابحاث عن ملل الثلاث ۲۶۵، ۲۶۳
 تنقیح الفصول شرح ترید ۲۳۱
 تنقیح المقال ۲۷۸، ۹۰
 تهافت الفلاسفة ۵۹۶، ۵۹۵
 تهافت المتهافین ۵۹۵
 تهذیب مخروطات بلونیوس ۲۳۷
 توجیه السؤالات فی حل الاشکالات ۱۶۹
 التوحید علی التجرید ۲۲۹
 تورات ۲۴۵، ۱۷۸
 توضیح الاخلاق ۴۵۶
 توضیح الاخلاق عبدالله قطبشاهی ۴۵۵
 توضیح الاشکال ۳۴۴
 توضیح التذکرة ۲۰۲
 توضیح زیج ایلخانی ۴۱۱
 توضیح المقال ۲۷۸، ۲۰۳، ۸۴
 الثمرة فی احکام النجوم ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷
 جامع ۳۹
 جامع الاصول فی شرح الفصول ۸۹، ۱۹۹،
 ۲۴۳، ۲۳۰
 جامع التواریخ رشیدی ۲۸، ۱۸، ۱۶، ۱۵، ۴
 ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۷، ۳۶، ۲۸، ۲۵، ۲۴، ۲۳
 ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۹، ۱۳۱، ۱۳۲
 ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۲۱۲
 ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۸۳
 جامع الحساب فی التخت والتراب ۳۳۶،
 ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۳۳
 جامع الدقایق ۲۲۷
 جامع الدلائل ومجمع الافاضل ۸۶۹
 الجامع الشرایع ۲۱۵
 الجامع الصحیح ۳۰۲
 جامع الصغیر در احکام نجوم ۲۳۷
 جامع کبیر ۱۷۸
 الجامع المختصر فی عنوان التاریخ و عیون السیر
 ۲۵۵، ۲۶۷
 جامع المقدمات ۶۳۴، ۲۸۶
 جام گیتی نما ۵۹۴
 جاودان نامه ۲۰۹
 جبر واختیار ۴۵۸-۵۲۷-۵۴۸-۵۴۹
 الجبر والمقابلة ۳۸۲-۳۳۷
 جلد ۴۲۱
 الجدید فی الحکمة ۲۶۶
 جغرافیا و تاریخ حافظ ابرو ۶۲-۴۹
 جمل ۲۱۰
 جهانگشای جوینی ۲۵، ۷۳، ۱۳۷، ۱۴۷،
 ۱۵۰، ۱۵۲، ۵۳۵، ۵۳۶
 جواب اسئلة اثيرالدين ابهری ۵۱۵
 جواب اسئلةی که از روم پرسش شده ۵۱۳
 جواب اسئلة سید رکن الدین ۵۱۴
 جواب خواجه به یکی از حکماء درباره تنفس
 ۵۲۳
 جواب اسئلة شمس الدین کیشی ۴۹۷
 جواب اسئلة محیی الدین عباسی ۵۱۱-۵۱۲
 جواب اشکال نجم الدین نخبجوانی ۵۶۵
 جواب درخیریت وجود ۵۲۵
 جواب طوسی در رفع تناقض سخن حنین و
 ابن سینا ۵۲۲

حاشیه کشاف ۲۴۴
حاشیه میدی بر اقلیدس ۳۴۳
حاشیه مولی حسین اردبیلی بر شرح ملاجلال
دوانی ۴۶۷
حاشیه میرسید شریف بر اقلیدس ۳۴۲
حاشیه کمال الدین حسین بر اقلیدس ۳۴۳
حاشیه بر شرح مقننه محمد مؤمن کرمانی ۵۷۳
حاصل نتایج افکار ۴۸۹
حبیب السیر ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۹، ۱۵۲، ۲۴۰،
۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۰
حدائق ۱۶۳، ۲۱۹
حدائق الحقایق ۹۳، ۱۵۹
حدائق السیر فی آداب الملوك ۵۳۶
حقایق ۵۵۱
حقایق الایمان ۱۲۵
حکمة الاشراف ۵۷۶
حکم کردن بر شاهانه گوسفند و غیره ۵۸۸
حکمة العین ۲۲۷
حل اشکال اقلیدس ۳۴۳
حل الاشکال فی معرفة الرجال ۲۲۰
حل التركيب ۴۲۸
حل زیج، ترجمه یحیی بن علی ۴۱۳
حل شکوک کتاب اقلیدس ۳۷۰
حل مشکلات کتاب الاشارات ۴۳۳
حل مشکلات رسالة معینیه ر.ک. به شرح معینیه
الحوادث الجامعة ۲۲، ۲۵، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۸،
۷۴، ۷۸، ۹۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۸، ۱۸۷،
۱۸۸، ۱۹۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۵۵، ۲۶۳،
۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۴

جواب به پرسش یکی از دانشمندان درباره
مزاج اعضا ۵۲۴
جواب خواجه به این کمونه از مغالطه کاتبی
۵۲۳، ۲۶۶
جواب مسائل هفتگانه ابن کمونه ۵۱۲
جواب مسئله اعتراض بر دلیل نبوت ۱۶۷
جوامع الحساب ر.ک. به جامع الحساب
الجواهر ۳۳۷، ۵۲۸
جواهر الفرائض ۵۲۹
جواهر نامه ر.ک. به الجواهر
جوهر الضمید ۲۳۹، ۴۲۲
چهار عنوان ۲۰۹
حاجیه ۲۵۰
حاشیه ارشاد ۲۰۳
حاشیه بر الهیات شرح اشارات ۴۴۵
حاشیه بر الهیات تجرید ۴۳۲، ۴۳۳
حاشیه شرح تجرید ۲۰۰، ۴۳۶
حاشیه اجد دوانی بر شرح تجرید ۴۲۷
حاشیه جدید دوانی بر شرح تجرید ۴۲۶
حاشیه اول میرصدرالدین بر شرح تجرید ۴۲۶
حاشیه دوم میرصدرالدین بر شرح تجرید ۴۲۶
حاشیه میرسید شریف بر شرح تجرید ۴۲۶
حاشیه حکمة العین ۲۴۴
حاشیه شرح جامی ۹۷
حاشیه قانون ۵۵۴
حاشیه قاضی زاده رومی بر اقلیدس ۳۴۳
حاشیه قاضی زاده رومی بر شرح مجسطی ۳۴۶
حاشیه قدیم ۴۲۶
حاشیه قاضی نورالله بر اقلیدس ۳۴۳

- الحواشي على كليات القانون ٣٣٨ ، ٥٥٣ ، ٥٥٤
 حواشي قزويني بر شدالازار ١٩٠
 حواشي المنهل الصافي ٢٨١
 خريدة العجايب ٥٩٧
 خريدة القصر ٢٥٧
 خطابه ٢٢١
 خطبة زوراء ٢١٧
 خلاصة الافكار رك. به تذكرة خلاصة الافكار
 خلاصة الاقوال في علم الرجال ٢٢٦ ، ٢٣٩
 خلاصة الحساب ٣٨١
 خلافت نامه ٥٥٧
 خلافت نامه الهى ٥٥٧
 دائرة المعارف اسلامى ٤٤ ، ٤٣٠
 دانشمندان آذربايجان ٧٣ ، ٧٧ ، ٢٩٥ ، ٢٩٨
 ٣٤٣ ، ٣٩٧ ، ٤٢٠ ، ٤٢٩
 دبستان المذاهب ٢١٣
 درة الاخبار ١١٠٧ ، ٦٩٠
 درة الالفية ٢٨٧
 درة التاج لغرة الدباج ٢٤٣
 الدرالكامة ٦٩ ، ٧٤ ، ٧٥ ، ٢٣٩ ، ٢٤٦ ، ٢٥١
 ٢٥٧ ، ٢٦٠ ، ٢٨١
 الدر المنصود في الرد على فيلسوف اليهود ٢٦٥
 درر الاصداف في غرر الاوصاف ٢٥٥
 درر الناصفة في شعراء المائة السابعة ٢٥٥
 الدر النظيم ٢٢٢
 دستور العلماء ٣٨١
 دستور الوزراء ١٥١ - ٣٠١
 دقائق الحقايق في الحكمة ٢٥٠
- دلائل القرآن ١٥٧
 دهنامه ٧٢
 دوازه امام خواجه نصير ٥٨٢
 دول الاعيان ابن ابى عذبة ١٣٣
 ديوان اشعار على بن عيسى اربلى ٢٨٤
 ديوان قصايد وغزليات عطار ٢٤
 الذخير ٥٩٦
 الذريعة ١٧٨ ، ٢٠٠ ، ٢١٥ ، ٢٦٣ ، ٣٤٨ ، ٣٥٤
 ٣٦٣ ، ٣٦٤ ، ٣٦٩ ، ٣٩١ ، ٤٢٢ ، ٤٢٧
 ٤٢٩ ، ٤٣٠ ، ٤٣١ ، ٤٣٦ ، ٤٣٩ ، ٤٤٨
 ٤٥٧ ، ٤٦٢ ، ٤٦٧ ، ٥٣٠ ، ٥٣١ ، ٥٣٥
 ٥٥٠ ، ٥٥٣ ، ٥٦١ ، ٥٦٧ ، ٥٨٢ ، ٥٨٤
 ٥٨٥
 ذكر من قصد الرصد ٢٥٦
 ذيل ابن رافع بر تاريخ بغداد ٤٣٧
 ذيل تاريخ آداب اللغة العربية بر كل من ١٧٩
 ذيل تاريخ بغداد ٥٧ ، ٥٩ ، ١٨٧ ، ١٩٧ ، ٢٤١
 ٢٤٢ ، ٢٤٣ ، ٢٤٩ ، ٢٥٣
 ذيل تاريخ علماء بغداد ٢٤١ ، ٢٤٢
 ذيل تاريخ جامع المختصر ٢٥٥
 ذيل تاريخ جهانگشاى جوينى ٥٣٥ ، ٥٣٦
 ذيل زبدة التواريخ حافظ ابرو ٧٠
 ذيل شاهنامه ٢٦٩
 ذيل معينيه رك. به: شرح معينيه
 رباعيات بابا افضل ٢١٠
 ربط الحادث بالقديم ٥٤١ ، ٥٤٢
 ربيع المنجمين ٣٩٥ ، ٣٩٦
 رجال ابن داود ٢٠٣ ، ٢٢١
 رجال حبيب السير ٢٨١

رساله فی ان غسل الجنابة واجب لغيره ۱۶۲
 رساله درباب قبله تبریز ۵۵۷
 رساله دربحث ازعلل ومعلولات مرتب ۵۲۵،
 ۵۲۶، ۵۸۳
 رساله دربقاء نفس انسانی ۵۸۵، ۴۶۰، ۲۲۹
 رساله برهان بر مقدمه تسیع دائره ۱۷۹
 رساله دربرهان وجود جوهر مجرد ۵۲۸، ۴۶۲
 رساله در بیان صبح کاذب ۴۱۳
 رساله در بیان نفس الامر ۴۶۲
 رساله در تحقیق ضرورت موت ۵۵۵، ۵۵۶
 رساله فی تحقیق قوی الرحمن ۵۹۷
 رساله در تحقیق قوس قزح ۴۱۳، ۵۱۵
 رساله در تحقیق معاد جسمانی ۲۴۴
 رساله در تحقیق نفس الامر ۱۸۹
 رساله تصوف به فارسی ۱۹۹
 رساله در تقویم و حرکات افلاک ۵۶۸
 رساله در تولا و تبرا ۵۹۲
 رساله ثلاثون فصلا فی معرفة التقویم ۳۳۸
 رساله جبر و اختیار عربی ۵۴۹
 رساله در جواب بعض مغالطات نجم الدین کاتبی
 ۵۲۵
 رساله در جواب نجم الدین کاتبی در انبیا واجب
 ۴۶۹، ۴۶۸، ۳۳۸
 رساله جوهریه ۵۲۸
 رساله چهل حدیث ۱۵۵
 رساله حساب نظام اعرج ۴۰۲
 رساله در حقیقت روح ۵۸۶
 رساله در علم حساب و جبر و مقابله ۳۸۳
 رساله فی حکم العصیر ۱۶۲
 رساله در حکم به نیک و بد صاحب گوسفند و

رجال کبیر استر ابادی ۲۳۹، ۲۲۰، ۲۰۳
 الرد علی الرافضی ۲۳۹
 رسائل خواجه طوسی ۵۹۱
 رساله الاسلام ۲۰۵، ۲۰۶
 رساله اتحاد مقول و مقول علیه ۵۲۲
 رساله اثبات جوهر مفارق ۴۶۲
 رساله اثبات عقل فعال ۵۴۸
 رساله اثبات عقل مجرد ۵۲۷
 رساله اثبات واجب ۲۲۸
 رساله اثبات واجب الوجود ۱۷۲
 رساله اثبات وحدة الله ۵۴۶
 رساله در احکام دوازده خاتمه دمل ۵۳۸، ۵۳۹
 رساله احکام کتف به عربی ۵۸۸
 رساله استخراج خبایا ۵۴۰
 رساله در اشارت به مکان و زمان آخرت ۵۷۷
 رساله اصول دین ۵۷۳
 رساله در آنکه مبدأ اول ممکن الوجود نیست
 ۵۲۷
 رساله اعتراضیه اسحاق بن حنین بر اقلیدس
 ۳۳۹
 رساله اعتقادات ۸۷
 رساله اعتقادیه ۴۳۶ رجوع به قواعد العقاید
 شود
 رساله الامامة ۵۴۵، ۳۳۸، ۳۳۰، ۹۲، ۹۱، ۸۷
 ۵۵۱
 رساله فی انعطاف الشعاع و احکامه ۳۶۹، ۳۶۸
 رساله راجع به انکسار و انعکاس نور ۳۶۹
 رساله فی انعکاسات الشعاعات ۳۶۸
 رساله فی احکام النیات ۱۶۲

- اهل و همسایه ها ۵۸۸
 رساله خلق اعمال به فارسی ۵۸۷
 رساله در خطوط متوازیه ۳۷۴
 رساله در احوال خطوط منحنیه ۳۶۸، ۳۶۴
 رساله رد ایراد کاتبی در اثبات واجب الوجود ۴۶۹، ۴۶۸
 رساله رد مصادرات اقلیدس در اصول هندسه ۳۷۹، ۳۶۹، ۱۸۲
 رساله رد بر نصیریہ ۸۵، ۸۴
 رساله در رسم و آیین پادشاهان قدیم در باب وصول مالیات و مصارف آن ۵۳۷، ۵۳۶
 رساله در رمل ۵۷۱، ۵۳۹، ۵۳۸، ۵۳۷، ۳۳۴
 رساله رمل به عربی ۵۳۷
 رساله در احکام دوازده گانه رمل ۵۳۹، ۵۳۸
 الرساله الزاهرة فی فساد مقدمات مستعملة فی الجدل ۱۸۴
 رساله - مؤالیه خواجه از عین الزمان جیلی ۴۷۹
 رساله سیرو سلوک ۵۹۲، ۵۹۱، ۱۴۰
 الرساله السلطانية فی خط الرمل ۵۳۷
 الرساله الشافیه عن الشک فی الخطوط المتوازیة ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۱، ۳۶۹
 رساله در شکل قطاع سطحی ۵۷۰
 (ان الله خلق آدم علی صورته) ۱۷۸
 رساله در شرح قول پیغمبر (ع) (رساله در شرح الناس بنام ...) ۱۸۹
 رساله در شرح حال عطا ملک جوینی ۱۵۲
 رساله شرفیه ۲۷۲
 رساله شناخت امام ۶۲۶
 رساله در صدور خلق از حضرت حق ۴۶۱
 رساله در صفات جواهر و خواص احجار ۵۲۸
 رساله در طعم و مزه ها ۵۲۱
 رساله الطیف ۲۸۴، ۲۱۳
 رساله در علل و معلولات ۵۸۳، ۵۲۵
 رساله العلم ۵۹۸، ۴۷۶، ۲۱۴، ۱۹۳
 رساله در علم عروض به فارسی ۵۳۳
 رساله فی علم اللدنی و الکسبی ۵۷۴
 رساله عزیه در شرح مقاله نصیریہ ۴۳۸، ۴۳۷
 رساله غوثیه ۱۹۷
 رساله القرائض ۱۶۲
 رساله فی فضیلة علی (ع) ۵۸۶
 رساله فلسفیه ۲۶۵
 رساله فارسی اثیر الدین ۱۸۴
 رساله در فضول کلام ۵۹۷
 رساله اقدسیه ۵۸۵
 رساله در کلام ۲۰۱
 رساله در کیفیت انتفاع به حس ۵۷۸
 رساله در مباحث طبی در باره نضج اخلاط ۵۷۷
 رساله در علم مثلث ۳۸۳
 رساله اللعة ۲۶۵
 رساله در معرفت جواهر ۵۳۹
 رساله معینیة ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۱۳۹، ۹
 ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸
 رساله مغالطات ۲۲۸
 الرساله المنتخبة فی معالم حقیقة النفس ۵۷۵
 رساله فی مهیة العلم و العالم و المعلوم ۵۷۴
 رساله مواردیث ۵۳۱
 رساله در موجودات و اقسام آن ۵۷۲، ۴۵۹

- رساله مشتمل بر هیجده مسئله کلامی ۲۲۸، ۱۸۴
 رساله نصایح خواجه ۵۷
 رساله نصیری ۵۷۲، ۵۲۸، ۵۱۰، ۴۶۳
 رساله در نعمتها و خوشیها و لذتها ۵۹۲
 رساله نفس ر. ک. به رساله بقاء نفس انسانی
 رساله نفس ارسطو ۴۶۰، ۲۲۹
 رساله در نفوس ارضیه ۵۲۲
 رساله فی النفی والاثبات ۵۷۴
 رساله هادی ۴۹۷
 رساله وجیزه ۹۰
 رساله در وجوب معرفة الله
 رساله در وجود
 رشح الخيال (رشح البال) ۴۹۰
 رشح الوفا ۱۶۹
 رشح الولا ۱۶۹
 ره انجام ۲۰۹
 روزنامه علمیه ۵۱، ۴۳
 روضات الجنات ۹۸، ۹۶، ۹۵، ۸۱، ۳۹، ۳۸، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۲۹
 ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۵۲، ۲۵۱
 ۴۳۹، ۴۲۸، ۴۲۵، ۴۰۲، ۲۸۵، ۲۸۴
 ۵۵۷، ۵۳۳، ۵۳۲، ۵۳۰، ۴۴۲، ۴۴۱
 ۶۰۲، ۶۰۱، ۶۰۰، ۵۸۷، ۵۸۳، ۵۸۲
 ۶۲۰، ۶۰۴
 روضات الجنان ۲۵۱، ۲۴۶، ۲۴۳، ۲۴۲، ۹۵
 ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۵۲
 روضة التسليم ۵۹۳، ۲۹۶، ۲۹۵، ۱۷۶
 روضة الصفا ۵۵۷، ۲۴۰، ۱۳۷، ۵۷، ۱۵
 روضة القلوب ۵۸۰، ۴۷۹، ۵۷۸
 روضة الناظر ۴۶۷، ۱۸۹
 رياض الجنة ۶۰
 رياض الرضوان ۳۴۹
 رياض الشعراء ۲۰۷، ۲۰۶، ۱۸۴
 رياض العارفين ۲۹۵، ۲۹۳، ۱۳۴، ۱۳۳
 رياض العلماء افندی ۹۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۱۵، ۴۶۸، ۴۳۷، ۴۳۵
 ریطوريقا ۴۲۱
 الزاهي فی اختصار زيج الشاهي ۱۹۴
 زبدة
 زبدة الادراك ۳۹۱
 زبدة الاسرار ۱۸۴
 زبدة البيان ۱۸۴
 زبدة الحقائق ۵۸۰
 زبدة الطيبة ۲۲۴
 زبدة النقض ولباب الكشف ۱۹۵
 زبدة الهيئه ۴۱۳، ۳۹۱، ۳۹۰
 الزاهي فی اختصار زيج الشاهي ۱۹۴
 زهر الربيع ۹۹
 زهر الرياض ۲۲۰
 زيج الخبيك ۴۱۰
 زيج ايلحاني ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴
 ۳۹۸، ۳۳۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۳۶، ۷۳، ۵۰
 ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹
 الزيج الخاقاني فی تکميل الزيج الايلحاني
 ۴۱۲
 زيج زاهي ۴۱۲، ۱۹۵، ۱۹۴
 زيج شاهي ۴۱۲، ۱۹۴
 زيج مغربي محي الدين ۲۳۶

- ساز و پیرایه شاهان ۲۰۹
ساقی نامه ۵۸۱
سراثر ابن ادریس ۲۱۵، ۱۶۲
سراج الاستخراج ۴۰۹
سرگذشت خواجه طوسی ۵۲۷، ۴۶۰
السرالمکتوم ۲۳۱
سریرة الاثر فی انجاح المقاصد و كشف الملمات ۵۸۳
سفینه خوشکو ۷۷
سفینه النجاه ۲۰۵
سلافة البهية ۲۰۰
سلامان و ابسال ۲۱۴
سلم السموات ۲۴۵، ۲۴۰، ۱۹۷، ۱۸۵، ۱۸۴
۴۴۲
سورة البصر ۳۲۸
سه گفتار ۴۶۱
سورة والضحی ۱۴۸
سی فصل ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۳۸
۵۶۹، ۳۹۸
سی فصل عربی ۳۹۳
سی فصل در هیئت و نجوم ۵۶۹
شافیه ۲۵۰، ۱۰۴
شاهد صادق ۲۹۱، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۰۸، ۲۰۳
۲۹۵
شاهنامه ۲۷۰
شدالازار ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۸۷
شذرات الذهب ۱۶۸، ۱۵۲، ۱۵۱، ۸۶، ۸۵
۱۷۸، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۵۱، ۲۶۷
۲۸۴، ۲۷۵، ۲۷۴
- شرایع الاسلام ۲۰۲، ۳۷
شرح آلات و ادوات رصد مراغه ۸۰، ۵۱
۲۲۹
شرح اثبات جوهر مفارق دوانی ۴۶۷
شرح اثبات عقل خواجه از محمد حنفی هروی ۴۶۷
شرح احمد بن یوسف مصری ۱۰۱
شرح اخلاق ناصری ۴۵۵
شرح ادوار ۲۷۱
شرح الاربعین ۱۹۹
شرح الاسرار ۲۴۶
شرح اسماء الله الحسنی ۱۹۹
شرح اشارات ۱۲، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۴۰، ۲۰۸، ۳۳۳، ۳۳۴، ۴۳۵
۴۳۶، ۵۸۷، ۵۵۵، ۴۶۰
شرح اشارات ابن کمونه ۲۶۵، ۲۶۲
شرح اشارات جمال الدین بحرانی ۲۰۱
شرح اشارات علامه حلی ۴۳۴
شرح اشارات فخر رازی ۲۵۰، ۲۳۶
شرح اشارات قطب الدین رازی ر. ک. به محاکمات
شرح اشکال ۳۳۹
شرح اصول کافی ۵۸۹، ۵۸۸
شرح اطوقیوس عسقلانی ۳۶۲
شرح اعمال هندسه ۱۷۹
شرح اکرومانالوس نراقی ۳۵۳
شرح تحقیق نفس الامر ۱۸۹
شرح عظیم آبادی بر اقلیدس ۳۴۴، ۵۶۶

- شرح تذکره قاضی زاده رومی ۴۰۵
 شرح تذکره کمال الدین حسین اردبیلی ۴۰۵
 شرح تذکره نظام الدین نیشابوری ۴۰۲
 شرح تذکره به ترکی ۴۰۶
 شرح تصریف ملا سعد ۲۸۵
 شرح تلخیص المحصل شبلی ۴۴۷
 شرح تلخیص المحصل عرب شاه اسفراینی ۴۴۷
 شرح تلویحات ۲۶۲، ۲۶۵
 شرح التنبيه فی الفقه ۱۷۹
 شرح التهافت ۵۹۵، ۵۹۶
 شرح الثمرة ۱۰۱، ۳۳۶، ۴۰۶، ۴۵۲، ۴۵۸
 شرح جامی ۹۸
 شرح جدید ۴۲۶
 شرح جواهر الفرائض ۵۳۰، ۵۳۱
 شرح حاجیه ۲۵۲
 شرح حال ابن میثم ر.ک. به سلافة البهية
 شرح حاوی الصغیر ۲۵۱
 شرح حکمة الاشراق ۲۴۳
 شرح درة الالفیه ۳۳۵
 شرح دیوان انوری ۵۲۹، ۵۳۲، ۵۳۳
 شرح رساله تنجیم ۵۹۶
 شرح رساله العلم ۳۳۸، ۴۷۵، ۵۹۸، ۵۹۹
 شرح زیج ایلاخانی ۴۰۲
 شرح سی فصل ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶
 ۳۹۷
 شرح سی فصل عربی ۵۹۶
 شرح شافیه نظام ۲۷۸، ۲۰۲
 شرح شافیه جاربردی ۲۸۶
 شرح الشهاب ۱۵۷
- شرح بیست باب بیرجندی ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۰
 شرح بیست باب امه زاده برسوی ۴۱۹
 شرح بیست باب نظام الدین حسینی ۴۲۰
 شرح تجرید ابی عمرو مصری ۴۳۰
 شرح تجرید اصفهانی ۴۲۴
 شرح تجرید بابر تی ۴۳۱
 شرح تجرید بلال شاختی قائنی ۴۳۰
 شرح تجرید بهشتی اسفرائلی بیهقی ۴۲۹
 شرح تجرید تبریزی ۴۳۰
 شرح تجرید خضر شاه ۴۳۱
 شرح تجرید زین الدین بدخشی ۴۲۷
 شرح تجرید علامه حلی ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶
 شرح تجرید عماد الدین محمود الشریف ۴۳۰
 شرح تجرید قوام الدین یوسف ۴۳۱
 شرح تجرید قوشچی ۱۱۸، ۴۲۶
 شرح تجرید لاهیجی ۴۲۷
 شرح تجرید محمد جعفر استرآبادی ۴۲۸
 شرح تجرید میرزا محمد تنکابنی ۴۳۰
 شرح تجرید محمد کاظم طبری ۴۲۸
 شرح تجرید مولی احمد اردبیلی ۴۲۹
 شرح تجرید منطقی ۲۳۹، ۴۲۱
 شرح تذکره اردبیلی ۴۰۵
 شرح تذکره بیرجندی ۴۰۵
 شرح تذکره حمادی ۴۰۱
 شرح تذکره خفزی ۴۰۴
 شرح تذکره شریفی ۴۰۵
 شرح تذکره میرسید شریف ۱۸۸، ۴۰۱

- شرح مصادرات اقليدس ٣٧٢، ٣٧٣
 شرح المصادرات المشككة لكتاب اقليدس ٣٧٣
 شرح معينيه ٣٨٨، ٩
 شرح مفتاح سكاكى ٢٤٣
 شرح مقالة دهم اقليدس ٣٢٢
 شرح متنعه ٥٧٣
 شرح مقاصد ٤٢٢
 شرح ملحض ٢٢٨
 شرح منطق اشارات ١٩٥
 شرح نظام ٢٠٢
 شرح نفس الامر ٤٦٨
 شرح نهج البلاغة كنندى ١٥٩، ٩٣
 شرح نهج البلاغة ١٤٢، ١٤٥، ٢٠١، ٢٧٣، ٢٧٤
 شرح هادى ٢٨٦، ٢٨٥
 شرح هداية ميبلى ١٨٣
 شرح هداية ملاصدرا ٥٩٠، ٥١٠، ١٨٣
 شرح همزه ؟ ٢٠٧
 شرف ابوان البيان ٢٨٠، ٢٧٩
 الشكل المعروف بالقطاع ٣٦٨، ٣٦٦، ٣٣٧
 شمسية ٢٢٧
 الشمل المنظوم فى مصنفى العلوم ٢٢٢
 الشهادة فى شرح معرب الزبدة ٣٩١
 شوارق الالهام ٤٢٧
 شواهد القرآن ٢٢٠
 صاد (سورة) ٣١
 صبح الاعشى ١٣٥
 صحت نامه ٥٧٠، ٢٩٦
 صحف ابراهيم ٢٩٨
- شرح صد كلمه از كلمات على (ع) ٢٠١
 شرح صغير نهج البلاغه ٢٠١
 شرح فرائض نصيريه ٥٣١، ٥٣٠، ٨٩
 شرح فصول ٨٩، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣
 شرح قانون ابن سينا ٢٤٣، ١٦٧
 شرح قصيدة ابن سينا ٢١٤
 شرح قديم ٢٢٥، ٢٢٦
 شرح قواعد العقائد ٢٣٩، ٢٣٧
 شرح كافيه ٢٧٨
 شرح الكرة والاسطوانة ٣٦١
 شرح الكشف ٢٢٦
 شرح كشف الاسرار عن غواض الافكار ٢٢٨
 شرح كلام على (ع) « الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا »
 شرح كليات قانون ٥٥٤، ١٨٦، ١٦٨
 شرح المأخوذات ٣٥٥
 شرح ما اشكل من مصادرات اقليدس ٣٧٠
 شرح بر مقدمه ابن حاجب
 شرح متوسط نهج البلاغة ٢٠١
 شرح مجسطى بيرجنلى ٣٥١، ٣٢٥
 شرح مجسطى شمس الدين سمرقندى ٣٥٠
 شرح مجسطى علامة نيشابورى ٣٥١، ٣٢٦
 شرح المحصل ٢٢٦
 شرح مختصر الاصول ابن حاجب ٢٢٣
 شرح مدخل منظوم ٣٩٨
 شرح مرموز الحكمة ٥٧٦
 شرح مختصر فى معرفة التقويم ٥٩٦
 شرح المصاييح ٢٧٤، ٢٧٥

- صحیح مسلم ۲۸۲
 صحیح نرمدی ۲۸۲
 صحیفه اهل البيت (عليهم السلام) ۲۴۸
 صد باب در معرفت اسطرلاب ۵۶۹
 صفحه الاسطرلاب شيخ بهائی ۳۹۱
 صلوات خواجه نصير ۵۸۲
 صور الاقاليم ۵۸۱
 صور الكواكب ۳۹۹
 ضوابط الطب ۵۵۴
 طالب ومطلوب خواجه ۵۳۸
 الطالع السعيد لاسماء الفضلاء والرواة باعلى الصعيد ۱۸۱
 طبقات الجلالية والصدريه ۴۲۷
 طبقات الشافعية ۲۵۰
 طبقات الشافعية الكبرى ۱۶۸، ۸۷، ۸۶، ۸۱، ۳۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۵۰، ۲۵۳
 ۴۲۵، ۲۷۵، ۲۷۴
 طبقات الكبرى المسمى بلواقح الانوار ۱۹۶
 ۱۹۹
 طبقات ناصري ۱۹۱، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹
 طبقات النحاة ۲۱۵
 طرائق الحقائق ۵۹۰
 الطلوع والغروب ۳۷۷، ۳۳۷
 الطهارة ۶۰۰، ۴۵۲، ۴۵۰، ۸
 طوابع ۴۲۴، ۲۷۵، ۲۷۴
 طويطا ۴۵۱، ۴۲۱
 الظاهرات ۳۶۱، ۳۳۷
 الظفر ۵۶۷، ۳۸۴
 العباب الزاخر واللباب الفاخر ۱۴۴
 العبر ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۴۰، ۱۳۱، ۲۲۸، ۲۲
- عجائب المخلوقات ۲۲۱
 عرض نامه ۲۰۹
 عرفات العاشقين ۱۰۶
 العروض بالفارسيه ۵۳۳، ۳۳۶
 العزى فى التصريف ۲۸۶
 عقل الكل ۴۶۷
 عفود الجمال ۱۸۲، ۷۰
 عقيدة الطوسي ۴۳۱
 العقيدة المفيدة ۵۵۰
 علاقة التجريد ۴۳۲
 الملل والمملولات ۵۲۵
 علم قديم و تمدن جديد سارتن ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۸
 علم اليقين فيض ۵۷۳
 العملة الخاقانية ۴۱۲
 عمدة الطالب فى انساب آل ابي طالب ۲۱۸، ۲۱۹
 عمدة الحاسب وغنية الطالب ۲۳۷
 العين (كتاب) ۲۲۷
 عيون الالباء فى طبقات الاطباء ۱۷۸، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
 ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۲۹
 عيون الحساب ۳۵۱، ۳۴۲
 عيون الحكمة ۱۹۲
 عيون المحاسن ۲۷۷
 الغاية القصوى ۲۷۵، ۲۷۴
 غنية الايام ۶۲۳، ۶۲۲، ۵۶۷
 غنية المستفيد فى علم الموالي ۲۳۷
 غنية النزوع ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳، ۱۶۲، ۶
 فائده در تعارف ارواح پس از مفارقت ابدان

۵۶۲

فائده بحث در معنی عصمت ۵۲۶

فائده در فرق بین جنس و ماده ۵۶۲

فائده در باب (موضوع السالبة اعم من موضوع الموجبة)

فاثق زمخشری ۱۵۹

فارس نامه ۱۸۸

فتح المنان ۲۲۲

فتوحات مکیه ۲۲۲، ۱۹۷

الفحص والبيان عن اسرار القرآن ۲۱۵

الفخری ۲۷۲، ۱۵۲، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۲۹

فرائد السمطين ۲۶۷، ۱۶۱، ۱۵۶، ۲

الفرائض النصيرية ۳۳۷، ۱۶۷، ۱۶۲، ۸۹، ۸۷

۵۸۹، ۵۲۹

فرج المهموم ۴۰۶، ۲۱۹

فرحة الغری ۲۲۲

فرهنگ بهار عجم ۵۷۰

فرهنگ جهانگیری ۶۱۶، ۶۰۱

فصوص الحکم ۵۸۶، ۱۹۹، ۱۹۷، ۳۱، ۲۷

فصول نصيرية ۴۵۸، ۴۳۹، ۲۷۵، ۸۷

فعلت فلانم (کتاب) ۴۰۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۷۲

فقه الموارد ۵۳۱

فکوک فی مسندات حکم الفصوص ۱۹۹

فلاح السائل ۱۶۹

الفلك الدائر على المثل السائر ۲۷۲

فلك السعادة ۳۰۷، ۹۹، ۹۸، ۹۷

فهرست انتشارات دانشگاه ۵۱۳

فهرست منتخب الدين ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۷

۱۵۹

فهرست بروکلن ۳۳۸

فهرست فلوکل ۵۸۱

فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ۳۵۰،

۵۷۶، ۵۳۱، ۵۳۰، ۴۲۲، ۳۹۷

فهرست کتابخانه جامع گوهرشاد ۵۷۳

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ۲۰۱، ۶،

۴۳۰، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۶۹، ۳۲۵، ۲۶۶

۵۲۵، ۵۲۴، ۴۵۱، ۴۷۹، ۴۴۲، ۴۳۸

۵۸۳، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۷۲، ۵۴۵، ۵۳۱

۵۸۴

فهرست کتابخانه دانشگاه کمبریج ۴۵۲

فهرست کتابخانه دانشکده ادبیات ۵۳۵

فهرست کتابخانه عمومی برلین ۲۳۱، ۴،

۴۸۰، ۴۷۹، ۴۴۵، ۴۴۲، ۴۳۹

۵۴۵، ۵۳۱، ۵۲۹، ۵۲۵، ۵۲۴، ۴۸۱

۵۹۶

فهرست نسخ عربی کتابخانه بریتش موزیوم

۲۰۲

فهرست نسخ عربی کتابخانه خطیویه مصر

۲۳۱

فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس

۵۳۲، ۵۲۹، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۰۷، ۴۳، ۹

۵۸۸، ۵۷۶، ۵۳۶

فهرست کتابخانه لیدن ۵۳۲

فهرست کتابخانه مجلس شورا ۱۸۹، ۱۸۴،

۴۰۱، ۳۳۲، ۲۳۱

فهرست نسخ کتابخانه دیوان هند ۲۶۴، ۲۶۲

فهرست نسخ عربی کتابخانه ملی پارس ۳۴۱

۳۹۱

قطعه‌ای از سفینه خواجه ۵۹۷
قواعد الاحکام ۲۳۹
القواعد ۲۰۱
القواعد فی الکلام ۲۰۱
قواعد العقاید ۸۷، ۱۲۵، ۲۵۰، ۳۳۶، ۴۳۶
۵۵۳، ۴۳۸، ۴۳۷
قوانین الطب ۵۵۴
کائنات الجو ۳۹۱
کامل بهائی ۲۷۷، ۱۵۰، ۹۸
کافیه ۱۰۴
کتاب وضعته النصيرية ۳۳۸، ۳۳۶
الکتب الاربع ۴۰۷
الکرة المتحركة ۳۵۶، ۳۳۷
الکرة والاسطوانة ۳۶۲، ۳۳۷
کشاف اصطلاحات الفنون ۴۱۰
الکشف ۱۹۵
کشف استار جواهر الحکم ۱۹۹
کشف الاسرار عن غوامض الافکار ۲۱۰
کشف الالنباس عن مجالسة الارجاس ۲۱۵
کشف الحجب و الاستار ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۶۳
۴۳۷، ۴۳۱، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۰، ۳۶۸
۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰
۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰
۵۳۰، ۵۲۸، ۴۹۶، ۴۸۴، ۴۷۶، ۴۷۵
۵۸۷، ۵۸۴، ۵۷۱، ۵۵۴، ۵۳۷، ۵۳۴
کشف الحقایق ۴۱۱، ۴۰۲، ۱۸۵، ۱۸۴
کشف الظنون عن اسماء الکتب والفنون ۹۳
۱۹۹، ۱۹۲، ۱۸۹، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۱۸
۲۵۶، ۲۵۱، ۲۳۷، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۰۵
۳۴۲، ۲۸۶، ۲۸۴، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۶۵

فهرست کتابخانه معارف ۴۵۶
فوات الوفيات ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۹، ۶۸، ۶۹، ۷۰،
۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۴،
۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۶۲، ۱۷۹،
۱۸۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۷۱،
۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۴، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۳۵،
۳۳۶، ۳۳۸، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۰،
۴۰۷، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۶۰، ۴۶۹، ۵۲۸
۶۲۵، ۵۸۹، ۵۲۵
فوائد مبانيه ۱۵۰، ۲۶۰، ۲۶۱
فوائد ثمانية ۵۲۶، ۵۲۷
فوائدی از خواجه طوسی ۵۸۳
فوز الاصغر ۸
فوز الاکبر ۸
قابوس نامه ۲۹۱
قاطیغوریاس ۴۲۰، ۵۴۱، ۵۳۱
قاموس اللغة ۳۳۹
قانون ۱۶۷، ۲۴۱، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۵۳
قانون مسعودی ۳۴۵
قانون نامه ۵۸۲
قرآن ۴، ۳۴، ۸۲، ۱۰۴، ۱۳۸، ۲۴۵، ۳۰۲،
۴۶۷
قرة العیون ۵۵۱
قسطاس درعروض ۲۸۶
قصاید سبع علویات ۱۴۴، ۲۷۴
قصص الانبياء ۹۸، ۱۵۶
قصص العلماء ۲۶، ۳۹، ۴۴، ۹۸، ۱۰۸
قصیده ابن سینا در نفس ۲۱۴
قضا وقدر ۹، ۱۰، ۴۳، ۵۴۸

١٨٦، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢١٤، ٢١٨، ٢١٩،

٢٢٠

الليل والنهار ٣٣٧

الماخذ ٣٥٠

ماحتوس ٣٤٥

مأخوذات ٣٥٥، ٣٥٢

مبدأ ومعاد ٥١٠، ٤٥٩، ٥٣٣

المتوسطات بين الهندسة والهيئة ٣٣٦

مشوى دهنامه ٧٢

مجالس المؤمنين ١٨٩، ٤٣٣، ٥٩٠، ١٣٢، ٦٠

١٣٣، ٢٠٠، ٢٠٣، ٢٨١، ٤٤٦، ٤٦٩

٥٨٠، ٥٦١، ٥٥١

مجسطى ١٧٧، ١٧٨، ٢٣٠، ٣١٧، ٣٣٦، ٣٤٥

٣٤٦، ٣٣٧، ٣٣٩، ٣٥٠، ٣٥٢، ٣٥٤

٣٥٥، ٤٠٠، ٤٠٨، ٤١٦، ٥٠٩، ٥٥٨

مجلة ارمغان ٦١٥، ٦١٦

مجلة الاسلام ٢٠٥

مجلة اطلاعات ماهيانه ٣٩٩

مجلة جلوه ٤٦٠

مجلة دائرة المعارف الاسلامية ٥٩٧

مجلة دانشكده ادبيات ٥٧٥

مجلة العرفان ٥٣٥

مجلة مجمع علمى عربى دمشق ١٨٣، ٢٣٦

٢٣٧، ٢٧٦، ٣٩٦، ٤٠٢، ٤١٢، ٤١٥

مجلة المرشد ٥٣٦

مجلة معهد المخطوطات العربية ٤٥٩، ٤

مجلة يادگار ٣٠٢، ٦١٠

مجمع الاداب ر. ك به تلخيص مجمع الاداب

مجمع الافاضل ١٦٩

٣٤٥، ٣٥٠، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩

٣٦٤، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٨٠، ٣٨١

٣٨٩، ٣٩٢، ٣٩٨، ٤٠١، ٤٠٢

٤٠٩، ٤١١، ٤١٢، ٤١٤، ٤١٥، ٤٢٠

٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٨، ٤٢٩، ٤٣٨، ٤٣٩

٤٩٦، ٥٢٨، ٥٥٤، ٥٥٦، ٥٥٧

٥٧١، ٥٧٥، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٥، ٥٩٤

٥٩٥، ٥٩٦

كشف القعة فى معرفة الائمة ٢٨٣، ٢٨٤

كشف القوائد ١٢٥، ٢٣٦

كشف القناع عن اسرار شكل القطاع ٣٦٥، ٥٢٠

كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد ١١٩

١١٨، ١٢٥، ٢٣٩، ٢٢٢

كشف المشكلات وايضاح المعضلات ١٧٩

كشف المعاهد فى شرح قواعد العقائد ٣٣٩

كشف اليقين ٢١٦، ٢١٧

الكشكول فيما جرى لآل الرسول ٥٨٧

الكفاية ٢٧٧

كفاية البرايا فى معرفة الانبياء والاوليا ١٥٨

كليات قانون ٢٤٠، ٥٥٣، ٥٥٤

كليه و دمنه ١٨٧، ٢٩١، ٥٨٠

كنز التحف ٥٧٠

الكنى والالقب ١٩٣، ٢٧٩

كيفية ارساد ٨٠، ٢٢٩

كيفية الحكم على تحويل سنى العالم ٢٣٧

گلستان هنر ٧٧

لباب الانساب ٢٤٧

لب التأويل ٤٠٢

اللمعه ٢٦٥، ٢٦٦

لؤلؤتى البحرين ٣٩، ٥٩، ١٥٦، ١٦٣، ١٦٥

- مختصر عیون الحکمة ۱۹۳
مختصر کراة ارشمیدس ۵۶۹
مختصر الکشاف ۲۷۵، ۲۷۲
مختصر کلیات قانون ۱۹۴
مختصر مجسطی ۳۴۹
مختصر المحصل ۳۳۶
مختصر در معرفت تقویم ۳۹۱
مختصر مقاصد حکمة فلاسفه کالعرب ۵۹۲
مختصر کتاب الملخص ۱۹۴
مختصر منطق شفا ۱۹۲
مختصر مهذب در فقه ۱۹۲
مختصر نافع ۲۰۳، ۲۰۲
مخروطات ۳۴۶، ۳۳۷
مدارج الکمال ۲۰۹
مدارک الاحکام ۲۰۳
مدخل الرمل ۵۳۹
المدخل المفید فی علم النجوم ۲۳۷
مدخل منطق ۴۲۰
مدخل منظوم ۳۹۸
مدخل در علم نجوم ۳۹۷
مرآة الزمان ۱۹۲
مرآة الکون ۵۹۴
مراتب التقوی ۱۹۷
مروز الحکمة ۵۷۶
مزارات تبریز ۲۹۶، ۲۷۶، ۲۵۱، ۲۴۳
المسائل فی الفقه ۹۳
المساطر ۵۸۹
مسائل ارث از لحاظ حساب ۳۵۲
مسائل هفتگانه ۵۱۲
- مجمع البحرین ۲۰۲، ۲۰۰
مجمع البیان ۱۵۹، ۱۵۶
مجمع الفصحاء ۲۸۹، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۹۶،
۶۲۰، ۶۱۸
مجل فصحی ۲۹۵، ۷۰
مجموعه نکات ارسطو ۲۰۹
مجموعه اثبات واجب ۱۷۶
مجموعه رسائل خواجه ۵۷۳، ۵۳۷
محاضرات تاریخیه ۲۵۷
مجموعه رسائل «جنگ» ۵۶۴، ۵۶۱
محافل المؤمنین ۳۹۵
محاکمات ۴۳۶، ۴۳۴
محبوب القلوب ۲۰۳، ۵۹، ۳
محصل افکار المتقدمین و المتأخرین ۲۵۶،
۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶
محصول ۱۸۴
محصولی ۱۸۴
محیط المحيط ۳۲
المختار ۲۳۰
مختصر اخبار الخلفاء ۲۶
مختصر ابن حاجب ۲۵۰
مختصر کتاب الاشارات والتنبیها ۱۹۴
مختصر الاصول ۴۲۴، ۲۵۰
مختصر اصول الهندسه ۳۴۳
مختصر تحریر اقلیدس ۳۴۳، ۱۹۴
مختصر زیج ایلخانی ۶۱۲
مختصر فی ذکر الحکماء اليونانیین والملیین ۲۰۶
مختصر الدول ۶۳، ۶۴، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۲۹،
۵۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴

معالم النجوم ٣٩٦	مسالك وممالك ٥٩١، ٤٢
معتبر در شرح مختصر ٢٠٢، ١٥٠	مسامرة الاخبار ١٩٨، ٨٧، ٨١، ٦١، ١٥، ١١
معجم البلدان ٣٢٦، ٣٢٧، ١٩١	مستدرک الوسائل ٩٣، ١٥٥، ١٥٧، ١٥٩،
معجم الشيوخ ٢٥٦	١٦٢، ١٧٠، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٠، ٢٢٢،
معجم المطبوعات العربية ٢٣٦، ٢٦٧	٢٢٣، ٢٣٩، ٢٤٢،
المعجم فی معایر اشعار المعجم ٥٣٢	المشاعر ٥٧٤
معراج سماوی ٢٠٠	المشبه ٢٥٣
المعطیات ٣٢٧	مشارق الالهام ٢٢٧
مهملات المخطوطات ٢٥٩	مشکوة الانوار ٩٦
معیار الاشعار ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤	مشيخه کمال الدین سروي ٣٢٠
معیار النظر ٢٨٦	مصادرات اقلیدس ٣٧١
معیار الساعات ٦٢٢	مصارعات ٢٢٥
مقاله ٢٢١	المصارعة ٨٦
مقالات ٢٢٨	مصارع المصارع (مصارعة المصارعة) ٨٦، ٨٧،
المغنی فی الجدل ١٨٥	٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦،
مفاوضات ٢٠٠، ٢٨٣، ٢٩٦	مصباح الزائر ٢١٩
مفتاح بیست باب اسطرلاب ٢١٦	مصباح ٢٧٤، ٢٧٥
مفتاح التفسیر ١٥٧	مصباح الزائر وجناح المسافر ٢١٩
مفتاح الحساب ٢١٢	مطارحات فلسفه ٢٧٥
مفتاح الخیر فی شرح رساله الطیر ٢١٣، ٢١٤	مطالب المهمة ٢٠٩، ٢٦٥
مفتاح السعاده ٣٨٠، ٣٨٢، ٥٦٧	المطالع ٣٣٧
المفید ٣٨٤، ٣٨٨، ٢٣٠	مطلع الانوار ٢١٩
المقالات الاربع ٢٠٧	مطلع الشمس ٣، ٣٩، ٢٢، ٢٦، ٧٧، ٣٣٦،
المقالات الست ٥٢٨	٣٢٧، ٣٣٨، ٢٠٧، ٢٠٨، ٥٥٧، ٢٠٦،
مقاله ارشمیدس در تکسیر دائره ٥٥٨، ٣٦٢	٦٢٠
مقاله در اینکه مفهوم از ادراک تعقل است یا غیر	مطلوب المؤمنین ٥٩٧
آن ٥٢٣	معارف الحقایق ٢٧٧
مقاله در شرح قطاع ٢٣٦	معالم ٢١٣
مقاله در کیفیت صدور کثرت از وحدت ٥٨٢	معالم الدین ٢١٥
مقاله در معانی طبیعت ٥٢٧	

- مقاله در مکان و زمان ۵۲۶
مقاله در موسیقی ۵۷۰
مقاله نصیری به ر.ک. به قواعد المعایید
مقاله راجع به آثار کواکب سعید و قران ماه ۵۹۷
مقاله راجع به احکام قمر و حالات ششکانه او ۵۹۷
مقامات حریری ۴۱۴، ۱۴۶
مقامات خواجه ۵۸۷
مقامات العارفین ۵۸۷، ۹۴
مقام الفضل ۶۰۲، ۱۰۷، ۱۰۶
مقدمه ابن الحاجب ۲۵۰
مقدمه تاریخ جهانگشای جوینی ۱۴۵، ۱۰۴
۵۳۶، ۱۵۰
مقدمه تذکره الاولیا ۲۰۵
مقدمه در طب ۲۶۱
مقدمه دره التاج ۱۸۶
مقدمه قزوینی بر المعجم ۵۳۲
مقدمه دیوان همام ۲۹۵، ۲۹۳
مقدمه فصول نصیری ۴۴۰
مقدمه رباعیات بابا افضل ۲۰۷
مقدمه شرح قانون ۱۶۷
مقدمه مصطفی جواد بر جامع المختصر ۲۶۷
مقدمه معالم العلماء ۱۵۷
مقدمه فی الهیئه ۳۳۶
مقدمه در اصول دین ۵۷۳
مقولات عشر ۶۱۵، ۵۴۱، ۵۴۰، ۴۲۰
مکاسب شیخ ۱۰۸
الملاذ ۲۲۰
ملخص ۲۲۸
ملخص مجسطی ۲۳۷
الملهوف علی قتلی الطفوف ۲۱۹
المنابر ۳۳۷
منتظم ناصری ۲۰۸
منتهی السؤل ۴۴۲
منتهی الطلب ۲۳۹
منتهی المقال ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۹، ۶۰۰
المنصص ۲۲۸
منطق اشارات ۱۹۵
منطق شفا ۴۲۰
منطق الطیر ۲۰۴
منهاج ۲۷۵، ۲۷۴
منهاج بیضاوی ۲۲۴
منهاج الکرامه ۲۳۹
منهاج المبین لاصابه الیقین ۲۰۹
المنهل الصافی ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۴۶
مؤاخذات ۴۹۷، ۴۹۶، ۲۰۰، ۱۹۵
موجز ۲۱۰
موجودات و اقسام آن
مونس الاحرار ۱۴۸، ۱۳۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۴۵،
۲۸۸، ۲۹۹، ۲۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴
مذهب البارع شرح مختصر نافع ۲۰۳
میزان الافکار فی شرح معیار الاشعار ۵۳۲،
۵۳۳
نامه خواجه به اثیر الدین اعلوی ۵۱۵
نامه خواجه طوسی به یکی از ندماء ۵۶۳
نامه دانشوران ۹۹، ۱۰۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱،
۴۰۷

نوادراخبار ٣٦٤
هفت اقليم ٨١
الوافى فى كلام الدثيت والنفى ١٥٩
الوافى بالوفيات ٨٨، ١٠٢، ١٠٤، ١٣٢،
١٦٠، ١٧٩، ١٨٣، ١٨٨، ٢٥٠، ٢٦٠،
٣١٨، ٣٣٠، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٦٣،
٣٦٩، ٣٨٠، ٤٢٨، ٤٦٩، ٥٢٨، ٥٤٥،
٦٢٥
الوافى فى العرض والقوافى ٥٨٣
وافى نصير طوسى در رمل ٥٣٧
وجيزه ٥٥٠، ٥٢٥، ٢٢٣
وفيات الاعيان تاريخ ابن خلكان ١٧٧، ٩٩، ٩٨
١٧٨، ١٨٠، ١٨١، ١٨٥،
وزراء الزوراء ٧٣
وصاف الحضرة ١١، ١٦، ٢٢، ٢٨، ٣١، ٤١،
٤٢، ١٣٥، ١٣٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٥١، ١٥٢،
وقايح السنين ٣٩، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٢٩
هادى در صرف ٢٨٥
هادى در نحو ١٨٨، ٢٨٥
هدايه اثير الدين ١٨٣
هدية العارفين ١٨٢، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٦٢، ٢٠٥،
٢٢٩
ينبوع الحياة ٢٠٩

نتائج التفتيح فى تمييز السقيم من الصحيح ٩٠
نجوم الراهرة ٢٤٦
النحل (سورة) ٣١
نقد الرجال ٩٠
نزهة القلوب ٥٢٩
نزهة الناظر ٢١٥
نصيحته نامه ٥٥٧
نصيره (كتاب در باره)
نفحات الهيه ١٩٩
نفحات الاس جامى ١٨٧، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠٥،
نفس الامر ١٨٩، ٢٠٩، ٢٦٨،
نقد التنزيل ٢٢٨، ٢٢٩،
نقد الرجال ٩٠
نقد المحصل ٢٢٩، ٢٢٦،
نقطة القدسيه ٥٨٤
نكت النهاية ٢٠٢
نهاية ٢٣٩
نهاية الادراك فى دراية الافلاك ٢٢٣، ٥٧١،
نهاية التحرير ٢٣١
نهج البلاغه ٢٢، ١٣٨، ١٥٩، ٢٠١، ٢٣٨،
نهج الحق وكشف الصدق ٢٣٩، ٢٠٩
نهوض حيث اليهود الى دحوض حيث اليهود
٢٦٥

شماره ثبت ٨٢٦٢

رسمى

تاريخ ١٣٤٤/٨/٢٤

